

سید محمد کاظم قزوینی

سید محمد کاظم قزوینی

سید محمد کاظم قزوینی

ترجمہ: لطیف راشدی و سعید راشدی

انتقالنا بعد از وفات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

از تولد تا بعد از ظهور

مؤلف: سید محمد کاظم قزوینی موسوی
مترجم: لطیف راشدی، سعید راشدی



کتابخانه مجلس شورای اسلامی

■ نام کتاب:	□ از تولد تا بعد از ظهور
■ مؤلف:	□ سید محمد کاظم قزوینی موسوی
■ مترجم:	□ لطیف راشدی، سعید راشدی
■ صفحه آرا:	□ محمدباقر صفرلو
■ ویرایش:	□ واحد پژوهش انتشارات
■ ناشر:	□ انتشارات مسجد مقدّس جمکران
■ تاریخ نشر:	□ تابستان ۱۳۸۷
■ نوبت چاپ:	□ اوّل
■ چاپ:	□ اسوه
■ تیراژ:	□ ۵۰۰۰ جلد
■ قیمت:	□ ۵۲۰۰ تومان
■ شابک:	□ ۹۷۸ - ۹۶۴ - ۹۷۳ - ۱۴۵ - ۲
■ مرکز پخش:	□ انتشارات مسجد مقدّس جمکران

■ فروشگاه بزرگ کتاب واقع در صحن مسجد مقدّس جمکران	□
■ تلفن و نمابر:	□ ۰۲۵۱ - ۷۲۵۳۳۴۰
■ صندوق پستی:	□ قم - ۶۱۷

«حق چاپ مخصوص ناشر است»

فهرست مطالب

۹	مقدمه ناشر
۱۰	مقدمه مترجم
۱۳	مقدمه مؤلف
۲۱	فصل اول امام مهدی <small>علیه السلام</small> کیست؟
۲۳	فصل دوم اسم و نسب امام زمان <small>علیه السلام</small>
۲۴	تحریف در بعضی از احادیث
۲۶	نام‌های امام زمان <small>علیه السلام</small>
۲۷	۱- مهدی
۲۷	۲- قائم:
۲۸	۳- منتظر:
۲۹	۴- صاحب الامر:
۲۹	۵- حجت:
۲۹	بحث درباره امام زمان <small>علیه السلام</small>
۳۹	فصل سوم بشارت‌های قرآن درباره امام زمان <small>علیه السلام</small>
۵۳	فصل چهارم پیامبر <small>علیه السلام</small> و بشارت به امام زمان <small>علیه السلام</small>
۶۳	فصل پنجم ائمه اطهار: و بشارت به امام مهدی <small>علیه السلام</small>
۶۵	امیرمؤمنان <small>علیه السلام</small> و بشارت به امام زمان <small>علیه السلام</small>
۷۲	امام حسن <small>علیه السلام</small> و بشارت به امام زمان <small>علیه السلام</small>
۷۴	امام حسین <small>علیه السلام</small> و بشارت به امام زمان <small>علیه السلام</small>
۷۶	امام سجاد <small>علیه السلام</small> و بشارت امام مهدی <small>علیه السلام</small>
۸۰	امام باقر <small>علیه السلام</small> و بشارت به امام زمان <small>علیه السلام</small>
۸۲	امام صادق <small>علیه السلام</small> و بشارت امام زمان <small>علیه السلام</small>
۸۵	امام کاظم <small>علیه السلام</small> و بشارت به امام زمان <small>علیه السلام</small>
۸۷	امام رضا <small>علیه السلام</small> و بشارت به امام زمان <small>علیه السلام</small>
۹۰	امام جواد <small>علیه السلام</small> و بشارت مهدی <small>علیه السلام</small>
۹۲	بشارت امام هادی <small>علیه السلام</small> به امام زمان <small>علیه السلام</small>
۹۳	امام حسن عسکری <small>علیه السلام</small> و بشارت به امام زمان <small>علیه السلام</small>
۹۶	کتاب‌های آسمانی و بشارت به امام زمان <small>علیه السلام</small>
۹۷	فصل ششم آیا امام زمان <small>علیه السلام</small> به دنیا آمده است؟
۹۹	علمای سنی مذهب که به ولادت امام زمان <small>علیه السلام</small> اعتراف دارند
۱۰۲	زندگانی و احوالات سیده نرجس خاتون <small>علیها السلام</small>
۱۱۴	میلاد امام زمان <small>علیه السلام</small>
۱۲۲	عقیقه و اطعام کردن

۱۲۶	فصل هفتم چگونه از دیده‌ها پنهان شد؟
۱۳۰	دلیل غیبت طولانی
۱۳۱	شبهات ورد آنها
۱۴۰	فصل هشتم غیبت صغری
۱۴۴	امام زمان <small>ع</small> در زمان پدرش
۱۴۵	جعفر، پسر امام هادی <small>ع</small>
۱۵۱	هیأت اعزامی از قم
۱۵۷	عاقبت کار جعفر
۱۵۸	فصل نهم نمایندگان چهارگانه
۱۵۸	نمایندگی خاص
۱۵۹	نمایندۀ اول
۱۶۴	نمایندۀ دوم
۱۶۶	نمایندۀ سوم
۱۶۸	نمایندۀ چهارم
۱۶۹	وکالای امام زمان <small>ع</small>
۱۷۰	مدعیان دروغین وکالت و نمایندگی
۱۷۰	۱- ابو محمد حسن شریعی
۱۷۱	۲- محمد بن نصیر نمیری
۱۷۱	۳- احمد بن هلال عبرتانی
۱۷۳	۴- محمد بن علی بن بلال
۱۷۳	۵- حسین بن منصور حلاج
۱۷۵	۶- محمد بن علی شلمغانی
۱۷۷	۷- ابودلف کاتب
۱۷۸	۸- محمد بن احمد بغدادی
۱۷۹	فصل دهم چه کسانی در غیبت صغری، امام زمان <small>ع</small> را دیده‌اند؟
۱۷۹	گروه اول
۱۸۳	۷- یعقوب بن منقوش
۱۸۵	تلاش نافرجام برای دستگیری امام زمان <small>ع</small>
۱۸۹	کوشش دیگری برای دستگیری امام زمان <small>ع</small>
۱۹۰	قضیه سرداب
۱۹۲	فعالیت‌های امام زمان <small>ع</small> در زمان غیبت صغری
۲۰۰	فصل یازدهم غیبت کبری
۲۰۱	چگونگی بهره بردن از امام غائب <small>ع</small>
۲۱۲	مرجعیت و رهبری
۲۳۴	فصل دوازدهم کسانی که آن حضرت را در غیبت کبری دیده‌اند
۲۳۵	۱- داستان انار در بحرین
۲۳۸	۲- داستان یاقوت روغن فروش
۲۴۰	۳- داستان اسماعیل بن حسن هرقلی
۲۴۳	۴- داستان ابی راجح حمّامی
۲۴۴	۵- داستان مقدس اردبیلی
۲۴۵	۶- داستان شیخ محمد حسن نجفی
۲۴۷	۷- داستان آیت الله قزوینی

۲۵۰	۸- داستان دیگر آیت الله قزوینی
۲۵۱	۹- داستان احمد عسکری
۲۵۵	۱۰- داستان حاج علی بغدادی
۲۶۱	فصل سیزدهم چگونه امام زمان <small>علیه السلام</small> تا به امروز زنده مانده است؟
۲۶۳	طول عمر در پرتو قرآن کریم
۲۶۴	طول عمر در پرتو عقاید
۲۶۶	طول عمر، طبق روشنگری علم جدید
۲۷۰	کسانی که عمرهای طولانی داشته‌اند
۲۷۲	فصل چهاردهم چه زمانی ظهور می‌کند؟
۲۷۷	فصل پانزدهم اوصاف امام زمان <small>علیه السلام</small>
۲۸۲	فصل شانزدهم علایم ظهور امام زمان <small>علیه السلام</small>
۲۸۴	اول: نشانه‌های عمومی
۲۸۸	دوم: علایم نزدیک به زمان ظهور
۲۹۴	سوم: علایمی که در سال ظهور رخ می‌دهد
۲۹۴	آشکار شدن هاشمی
۲۹۸	کسوف و خسوف
۲۹۸	(خورشید گرفتگی و ماه گرفتگی)
۳۰۰	زیاد باریدن باران
۳۰۲	جنگ جهانی سوم
۳۰۴	علایم متفرقه
۳۰۷	علایم حتمی
۳۰۸	ندای آسمانی
۳۱۵	سفیانی
۳۱۶	احادیثی راجع به سفیانی
۳۳۰	خلاصه‌ای از شورش سفیانی
۳۳۶	فرورفتن در سرزمین بیدا
۳۳۸	یمنی
۳۳۹	نفس زکینه
۳۴۱	فصل هفدهم کسانی که به دروغ و مکر، ادعای مهدویت نموده‌اند
۳۵۱	فصل هجدهم امام زمان <small>علیه السلام</small> چگونه و از کجا ظهور می‌کند؟
۳۵۳	اصحاب امام زمان <small>علیه السلام</small>
۳۵۳	تعداد افراد اسامی سرزمین‌ها یا قبایل اسامی
۳۶۱	فرق بین اصحاب و انصار
۳۶۳	دعای عهد
۳۶۶	احادیث مربوط به اصحاب امام مهدی <small>علیه السلام</small>
۳۷۱	تفسیر احادیث
۳۷۶	چگونگی ظهور امام زمان <small>علیه السلام</small>
۳۷۸	خطبه اول امام زمان <small>علیه السلام</small> هنگام قیام
۳۸۰	شرح بعضی از جملات خطبه
۳۹۰	خطبه دوم امام زمان <small>علیه السلام</small>
۳۹۱	خطبه سوم
۳۹۲	بیعت برای امام زمان <small>علیه السلام</small>

۳۹۴ لشکر امام زمان <small>ع</small>
۳۹۵ چگونگی سلام کردن بر امام زمان <small>ع</small>
۳۹۶ قیام مسلحانه با شمشیر
۳۹۸ امام زمان <small>ع</small> و میراث پیامبران
۴۰۳ اقدامات امام زمان <small>ع</small> در مکه مکرمه
۴۰۳ (۱) برگرداندن مسجدالحرام به حالت قدیم خود
۴۰۴ (۲) باز گرداندن مقام ابراهیم <small>ع</small> به مکان اول خود
۴۰۵ (۳) نهی از طواف مستحب
۴۰۵ (۴) قطع دستان بنی شیبه
۴۰۶ امام زمان <small>ع</small> در مدینه منوره
۴۰۷ کوفه، پایتخت امام زمان <small>ع</small>
۴۰۹ بزرگ‌ترین مسجد دنیا
۴۱۲ امام زمان <small>ع</small> در فلسطین
۴۱۲ نزول عیسی بن مریم <small>ع</small> از آسمان
۴۱۸ دجال
۴۱۸ <u>فصل نوزدهم چگونه دولت‌ها و قدرت‌ها در برابر امام زمان <small>ع</small></u>
۴۲۰ سر فرود می‌آورند؟
۴۲۸ فایده شمشیر چیست؟
۴۲۹ <u>فصل بیستم هنگامی که ظهور کرد، چگونه حکومت می‌کند؟</u>
۴۳۵ حکومت امام زمان <small>ع</small>
۴۳۶ قضاوت امام زمان <small>ع</small>
۴۴۱ <u>فصل بیست و یکم زندگی در عصر امام زمان <small>ع</small></u>
۴۴۵ حیات فرهنگی در عصر امام زمان <small>ع</small>
۴۴۷ حیات تربیتی در عصر امام زمان <small>ع</small>
۴۴۸ حیات اقتصادی در عصر امام زمان <small>ع</small>
۴۵۲ حیات کشاورزی در دوران امام زمان <small>ع</small>
۴۵۷ حل مشکل مسکن در عصر امام زمان <small>ع</small>
۴۵۹ حل مشکل بیکاری در عصر امام زمان <small>ع</small>
۴۶۰ امنیت و آسایش در عصر امام زمان <small>ع</small>
۴۶۳ اصلاحات عمومی در عصر امام زمان <small>ع</small>
۴۶۴ شیعه در عصر امام زمان <small>ع</small>
۴۷۰ <u>فصل بیست و دوم امام زمان <small>ع</small>، چند سال حکومت می‌کند؟</u>
۴۷۲ <u>فصل بیست و سوم چگونه زندگی امام <small>ع</small> تمام می‌شود؟</u>
۴۷۳ نماز بر امام معصوم <small>ع</small>
۴۷۷ <u>فصل بیست و چهارم بعد از آن چه خواهد شد؟</u>
۴۷۸ زنده شدن مردگان در روز قیامت
۴۷۹ آیا خداوند، کسی را قبل از روز قیامت زنده کرده است؟
۴۸۴ آیا در قرآن دلیلی بر رجعت وجود دارد؟
۴۸۶ آیا در احادیث، دلیلی بر رجعت وجود دارد؟
۴۸۷ رجعت برای چه کسی است؟
۴۹۲ سخن علامه مجلسی؛ درباره رجعت
۴۹۵ خاتمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه ناشر

ترجمه و نشر کتاب‌های دینی و معارف اهل بیت علیهم‌السلام در ترویج فرهنگ اصیل اسلام ناب محمدی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم لازم و ضروری است. کتاب «امام المهدی من المهدی الى الظهور» که از متون قوی پیرامون مباحث مهدویت و انتظار است نیز از این نمونه می‌باشد که توسط برادر دانشمند جناب آقای لطیف راشدی ترجمه شده است. امید است با نشر این اثر، تشنگان معارف اسلام ناب محمدی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، راه وصول به مهدی موعود را بیابند. جا دارد از همه دست اندرکاران و همکاران به ویژه حضرت آیت الله وافی تولیت محترم کمال تشکر را بنمائیم.

حسین احمدی
مدیر مسؤول انتشارات
مسجد مقدس جمکران

مقدمة مترجم

«الحمد لله الواحد المنان، الذي خلق الانسان و علمه البيان و وضع الميزان و الصلوة الابد و السلام السرمد على من بُعث الى الخلائق بالقرآن، و على آله الاطهرين هم أمناء الرحمن».

با یاد خدا و ذکر نام پربرکت او که آفریدگار جهان و انسان، شفا دهنده دردمندان، نازل کننده کتاب و میزان، هدایت کننده گمراهان، مراد عارفان، ملجأ و پناه مظلومان، حامی و پشتیبان مستضعفان و کیفر کننده متجاوزان است.

أما بعد:

خداوند قدوس بر بندگانش منت نهاده و از سر لطف ما مفتخریم که بنده‌ای از بندگان خدا هستیم که عبد صالحش گفت: «كفى لي عزاً أن تكون لي رباً وكفى لي فخراً أن أكون لك عبداً».

ما مفتخریم که دین اسلام را پذیرفته‌ایم؛ که قرآن مجید فرمود: «وَمَنْ يَسْتَعِزْ بِاللَّهِ فَإِنَّهُ يَفْعَلْ لَهُ شَأْنًا عَظِيمًا».

ما مفتخریم که قرآن کتاب ما است که: «تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ».

ما مفتخریم که پیرو پیامبر اسلام حضرت محمد ﷺ هستیم که خدایش به او فرمود: «لولاك لما خلقت الافلاك».

ما مفتخریم که ولایت حضرت علی ﷺ را پذیرفته‌ایم که خدایش فرمود: «ولاية علي بن ابيطالب حصني فمن دخل حصني أمن من عذابي»، که باید گفت: «الحمد لله الذي جعلنا من المتمسكين بولاية علي بن ابيطالب امير المؤمنين».

ما مفتخریم که حضرت فاطمه زهرا ﷺ ام‌الائمہ و دخت پیامبر ﷺ را دوست داریم که «مصحف فاطمه» از آن اوست.

مامفتخریم که پیرو شکوه بی پایان امام حسن مجتبی علیه السلام هستیم.
 مامفتخریم که عاشق دلباخته سیدالشهداء امام حسین علیه السلام هستیم.
 مامفتخریم که صحیفه سجادیه امام سجاد علیه السلام از آن مکتب ماست.
 مامفتخریم که شاگردان دو امام همام یعنی؛ باقرالعلوم و صادق آل محمد علیهم السلام هستیم.
 مامفتخریم که امام کاظم علیه السلام نستوه و زندانی ظالمان، امام ماست.
 مامفتخریم که همگام و همنام با امام رضا علیه السلام راضی مطلق به رضای رب العالمین هستیم.
 مامفتخریم که جوادالائمه نوجوان که سراسر جود و کرم و خرد است، جزو امامان ماست.
 مامفتخریم که امام هادی علیه السلام امام و هدایتگر ماست.
 ما مفتخریم که امام عسکری علیه السلام که بشارت تولد مصلح جهان را از او دریافتیم، امام
 همام ماست.....

وما مفتخریم و بر این افتخار می‌بالیم که خاتم‌الاولیاء و نگین جهان؛ هستی
 و حجت الله فی ارضه اعنی اباصالح امام مهدی علیه السلام، که «لولا الحجة لساخت الارض...» اگر او
 نباشد، زمین و زمینیان نابود می‌گردند، مولی و مقتدا و نور چشم ما است.

يابن الحسن ای مولای ما! ما زنده‌ایم به عشق تو و چشم به راه در انتظار دیدن جمال
 تو؛ «ما در انتظار رؤیت خورشیدیم».

ای محبوب قلب‌ها! با آمدن تو، همه آرزوها تحقق پیدا می‌کند. نه! اصلاً خاک پای تو
 مرهم دردهای دل بیمار ما است.

ما مفتخریم که نام فرزند فاطمه علیها السلام و یوسف زهرا علیها السلام یعنی؛ اباصالح المهدی علیه السلام را بر
 زبان جاری می‌کنیم و مهر و یادش در سراسر قلب و وجود ما ساری و جاری است.

مولای من! یک گوشه چشمی به ما عنایت فرما تا جانمان لبریز از حیات واقعی گردد.
 اطمینان دارم بر اساس وعده الهی که تخلف‌ناپذیر است و آن وعدالله حق؛ چون
 چشم‌ها و قلب‌های بی‌نهایت مؤمنانی که زمزمه و ورد زبانشان

یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم مخور کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور
 تشنه دیدار تو آند و می‌خواهند خاک پای تو را سرمه چشمانشان نمایند. اما گر چه با
 دیدن و بوییدن پیراهن یوسف کنعان، پدر نابینای او، یعنی؛ یعقوب پیامبر علیه السلام بینایی خود
 را باز می‌یابد و چشم‌اش به جمال یوسف فرزند باز می‌شود، ولی:

بالای تخت یوسف کنعان نوشته‌اند هر یوسفی که یوسف زهرا نمی‌شود

یا اباصالح! ای یوسف زهراء علیها السلام! بیا تا چشم و قلبمان به جمال تو بینا گردد، که همین بس است.

مژده ای دل که مسیحا نفسی می آید که ز انفاس خوشش بوی کسی می آید
مطمئناً برای عاشقان، بوی یوسف زهراء علیها السلام محسوس و رایحه دل انگیز حضرت مهدی به
مشام می رسد.

بیا ای مهدی موعود علیه السلام! که صبر به پایان رسید و جهان برای عدالت و حکومت
دادگستر تو بی صبرانه منتظر است، که کتاب حق فرمود: «بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن
كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ».

این کتاب، به عشق تو و آشنایی بیشتر خودم و مؤمنان به چگونگی زندگی، قیام
و حکومت تو و ناگفته هایی که شاید برای کسی هنوز روشن نیست، قلم زده شدن به این
امید که بپذیری و گوشه چشمی عنایت فرمایی.

تو را به حق مادرت زهرا علیها السلام اطهر علیها السلام مرا را از بهترین اصحاب و یاران و شیعیان قرار
بده تا در رکاب تو با پیروزی حق علیه باطل به درجه رفیع و منیع شهادت نایل آیم و به
لقای محبوب یعنی؛ آن سبوح و قدوس برسیم.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمين
العبد لطيف راشدى.

مقدمه مؤلف

«الحمد لله و صلى الله على محمد رسول الله و على آله المصطفين الاخير»

خواست خداوند متعال بر این تعلق گرفته است که چشمان بی نور مرا در خانه‌ای بگشاید که محل تجلی انوار دین، علم و تقواست تا اینکه اعتقادات صحیح، برایم مانند قضایای بدیهی گردند که شک در آنها راهی ندارد. بدیهیاتی که احتیاجی به دلیل‌های زیادی ندارند؛ چونکه بدیهیات روشنند.

از جمله این اعتقادات - که با آنها برخورد نموده - جزیی از وجود و زندگی‌ام شده، اعتقاد به وجود امام مهدی علیه السلام است. وقتی کتابی را که درباره آن امام بود - مطالعه نمودم و بحث و گفتگوهای درباره موضوع شخصیت آن حضرت شنیدم، علاقه و محبتم نسبت به آن امام بیشتر شد و بر اشتیاقم برای بیشتر دانستن درباره آن حضرت افزوده شد.

وقتی درباره شخصیت‌های علمی و دینی - که به توفیق بزرگ دیدار با امام زمان علیه السلام رسیدند - مطالعه کردم، تازه فهمیدم در امید برای دیدار آن یگانه منجی عالم بشریت باز است و دیدار آن خورشید تابناک ممکن است و محال نیست.

مدت زیادی است که این موضوع ذهن مرا به خود مشغول کرده است و این هم به آن دلیل است که برای این موضوع، اهمیت خاصی قائل هستم.

با اوصافی که از امام زمان علیه السلام شنیده و خوانده‌ام، او را شخصیتی یافتم که در جهان هستی، هیچ کس از جمله حاکمان، فرمانروایان و غیره، قابل قیاس با او نیستند.

او نزدیک‌ترین و گرامی‌ترین شخص به خداوند متعال است. او برترین شخصیت زمان خود است که خداوند متعال قدرت، اتصال به عالم بالا و احاطه و تسلط به جهان آفرینش را به او عطا کرده است.

او همان کسی است که پرچم صلح و دوستی و امن و امان را در جای، جای این کره خاکی بر پا می‌دارد و کارهای دیگری انجام خواهد داد که در فصل‌های پیش‌رو بعضی از آنها را خواهیم شناخت.

هنگامی که بعضی از کتب قدیمی و حدیثی را مطالعه می‌کردم به انواع تهاجم و حمله دشمنان به این عقیده برخوردیم؛ من از مهاجمین و شبهه افکنان این عقیده در تعجبم که چگونه جواب‌ها و ادله‌ای که در برابر این شبهات بیان شده است را غریب و دور از ذهن می‌دانند و در تکذیب این حقیقت - که در نزد تمامی مسلمانان عقیده‌ای ثابت است - می‌کوشند. شیعیان به امام زمان علیه السلام اعتقاد راسخ دارند و در کتبشان احادیث متواتری درباره این موضوع آمده، در کتب اهل سنت نیز درباره این حقیقت عظیم، مآمال از مضامینی است که از کتب شیعیان، بسیار بیشتر است و تعداد زیادی از علمای اهل سنت، کتاب‌هایی را درباره این امام عزیز تالیف نموده‌اند که این کتاب‌ها مملو از احادیث صحیحی است که از طریق صحاح اهل سنت با سندهای معتبر وارد شده است.

بعضی از این مصادر و مدارک مطمئن را برای شما خواننده گرامی می‌آوریم؛ ولی یادآوری می‌کنیم که ما تمامی این مصادر را جمع آوری نکرده‌ایم.

- ۱- شیخ ابراهیم ذهبی جوینی شافعی؛ فرائد السمطين.
- ۲- شیخ سلیمان قندوزی حنفی؛ ینابیع المودة.
- ۳- موفق ابن احمد خوارزمی حنفی؛ مقتل الحسين و المناقب.
- ۴- ابن حجر هیثمی شافعی؛ الصواعق المحرقة.
- ۵- شبلنجی شافعی؛ نورالابصار.
- ۶- ابن صباغ مالکی؛ الفصول المهمة.
- ۷- حافظ ابونعیم اصفهانی؛ الاربعین.
- ۸- حافظ ابوالقاسم طبرانی؛ المعجم الكبير.
- ۹- گنجی شافعی؛ البيان فی اخبار صاحب الزمان علیه السلام.
- ۱۰- محمد بن عیسی ترمذی؛ السنن.
- ۱۱- شیخ عبدالله الامر تسری حنفی؛ ارجح المطالب.
- ۱۲- جلال‌الدین سیوطی شافعی؛ العرف الوردی فی اخبار المهدي «علامات المهدي» و «الجامع الصغير».

- ١٣- بغوى شافعي؛ مصابيح السنّه.
- ١٤- حاكم نيشابوري؛ مستدرک الصحيحين.
- ١٥- شيرويه ديلمى؛ الفردوس.
- ١٦- على متقى حنفى؛ «البرهان فى علامات مهدي آخر الزمان» و«كنز العمال».
- ١٧- احمد بن حنبل؛ المسند.
- ١٨- حافظ ابن ماجه قزوينى؛ السنن.
- ١٩- حافظ ابوبكر بيهقى؛ دلائل النبوة.
- ٢٠- ابواسحاق ثعلبى؛ تفسير ثعلبى.
- ٢١- الدار قطنى؛ سنن و مسند فاطمه الزهراء عليها السلام.
- ٢٢- محب الدين طبرى شافعي؛ ذخائر العقبى.
- ٢٣- هيثمى شافعي؛ مجمع الزوائد و منبع الفوائد.
- ٢٤- حميدى؛ الجمع بين الصحاح الستة.
- ٢٥- ابو داود سجستانى؛ السنن.
- ٢٦- نعيم بن حماد، استاد بخارى؛ الفتن و الملاحم.
- ٢٧- ابن صبان حنفى؛ اسعاف الراغبين.
- ٢٨- ابن خلدون؛ مقدمه.
- ٢٩- خطيب بغدادى؛ تاريخ بغداد.
- ٣٠- ابومظفر سمعانى؛ فضائل الصحابة.
- ٣١- مناوى مصرى؛ كنوز الحقائق.
- ٣٢- سمهودى شافعي؛ جواهر العقدين.
- ٣٣- ابن قتيبه دينورى؛ غريب الحديث.
- ٣٤- محى الدين ابن عربى؛ الفتوحات المكيه.
- ٣٥- ابن عبدالبر؛ الاستيعاب.
- ٣٦- كسايبى؛ المبتدأ.
- ٣٧- بخارى؛ صحيح بخارى.
- ٣٨- يوسف بن يحيى شافعي؛ عقد الدرر فى الاخبار الامام المنتظر.
- ٣٩- ابن حجر هيثمى شافعي؛ القول المختصر فى علامات المهدي المنتظر عليه السلام.

- ۴۰- سبط ابن جوزی؛ تذکرة الخواص.
 ۴۱- ابن خلکان؛ وفيات الاعیان.
 ۴۲- ابن طولون دمشقی؛ الائمة الاثنی عشر.
 ۴۳- محمد بن طلحه حلبی شافعی؛ مطالب السؤل.
 ۴۴- عبدالله بن محمد الشبراوی الشافعی؛ الاتحاف بحب الاشراف.
 ۴۵- عبدالوهاب شعرانی؛ الیواقیت و الجواهر، الطبقات الكبرى.
 ۴۶- ابن مغزلی؛ المناقب.
 ۴۷- ابن ابی الحدید؛ شرح نهج البلاغه.
 ۴۸- قرطبی اندلسی حنبلی؛ التذکره.
 ۴۹- ابن اثیر؛ الكامل.
 ۵۰- ابن حجر عسقلانی؛ الاصابه.

اینها بعضی از مصادر، مدارک و وثیقه‌های تاریخی هستند که محدثان علمای اهل سنت درباره امام زمان علیه السلام نوشته‌اند.

ای کسانی که در شک هستید

آیا این مصادر کافی نیست؟

آیا این علما و محدثان دروغ می‌گویند؟

آیا این جمع کثیر از علما و دانشمندان مطمئن نیستند؟

اگر این مصادر، نزد شما مطمئن نیستند، پس چه مصداری مطمئنند؟ و شما نسبت به

کدام مصادر اعتماد دارید، این مصادر را از چه کسانی نقل می‌کنید؟

اگر این حقیقت را قبول دارید؛ پس طریقه اثبات آن چیست؟!

آیا انتظار دارید که جبرئیل بر تک، تک شما نازل شود و به هر کدامتان بگوید که امام

زمان علیه السلام حق و حقیقت است؟

یا اینکه انتظار دارید از جانب خداوند، درباره امام زمان علیه السلام وحی نازل شود؟

آیا این انکار و دشمنی نیست، چرا این‌گونه با حق می‌جنگید و آن را نابود می‌کنید، با

انجام این‌گونه اعمال می‌خواهید نظر چه کسی را جلب کنید؟

آیا ایمان به خدا با تکذیب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله امکان دارد؟

آیا در روز قیامت، به سبب آنچه گفتید و نوشتید عذری دارید؟

چرا و به چه علت با این حقیقت روشن و معتقدان به آن، دشمنی می‌کنید؟
چرا بر انکار این موضوع، این همه اصرار و پا فشاری دارید؟
آیا اینهمه اصرار شما به این دلیل است که این حقیقت را با عقل یا قرآن یا شرع و یا
فطرت در تضاد می‌بینید؟

هرگز این چنین نیست؛ بلکه عقل، شرع و فطرت، این حقیقت روشن را تایید می‌کنند،
چنانچه در این کتاب به این موضوع پی خواهید برد!

بنده اعتقاد دارم که سبب اصلی برای انکار مستمر و تمام مناقشاتی که درباره طول
عمر امام زمان علیه السلام، غیبت او و تمامی شبهات - که در احادیث مربوط به آن حضرت
و ظهورش وارد می‌کنید، تنها یک چیز است و آن این که:

امام زمان علیه السلام؛ همان شخصیتی که در قرآن و احادیث نبوی به وجود ایشان بشارت
داده شده، علوی و از ائمه شیعیان است، نه از مذاهب و گروه‌های دیگر.

اگر امام زمان علیه السلام اموی بود، هرگز این همه ایراد، تردید افکنی و مناقشه درباره آن
حضرت صورت نمی‌گرفت.

چقدر این شبهه افکنی‌هایی که ضد امام زمان علیه السلام صورت می‌گیرد، شبیه همان
برنامه‌هایی است که یهود و نصاری ضد پیامبر ما، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله به کار بردند در حالی
که از نبوت ایشان آگاه بودند و کتاب‌های مقدس آنان به ظهور پیامبر صلی الله علیه و آله ما بشارت داده
بودند حتی علایم شخصی و علایم بعثت ایشان را نیز ذکر کرده بودند. بلی، چقدر امشب،
شبیه شب گذشته است.

از زمان‌های قدیم، مردم بسیاری از پیر و جوان را می‌دیدم که درباره امام زمان علیه السلام
می‌پرسیدند و راجع به موضوع مهدویت بحث می‌کردند تا عقایدشان نسبت به آن امام
قوی‌تر شود همچنین بتوانند در مقابل ایرادها، شبهه افکنی‌ها و تمسخرهای آنان مسلح
گردند، من هم کتاب‌هایی راجع به آن حضرت را در اختیار آنان قرار می‌دادم تا تشنگی
خود را بر طرف کنند.

در این جا بود که لازم دیدم، درد و شوق سینه‌ام را آشکار کنم و دردهای درونی‌ام را از
این فاجعه اسفبار بیان کنم.

اکنون، زمان آن فرا رسیده که حزن و غم درونی‌ام را با کسانی که در این اعتقاد مشترک
هستند، بیان کنم و امید دارم که از بیان ناقص من چشم‌پوشی کنند. علما، مفسرین

و نویسندگان شیعه، کمتر به موضوع مهدویت پرداخته‌اند به طوری که تألیفاتی که درباره امام زمان علیه السلام به رشته تحریر در آمده، یا در کتابفروشی‌ها موجود هستند؛ نسبت به کتب موضوعات دیگر - که چاپ شده یا در حال چاپ می‌باشند - یک در ده هزارم است. به کتاب‌ها و نوشته‌هایی - که در هفته وارد بازار می‌شوند - بنگرید که چقدر از آنها درباره مسائل دینی است و میان این کتب دینی، چند درصد از آنها درباره امام زمان علیه السلام می‌باشند؟ اگر به این گفته‌ها اعتماد ندارید، قلم به دست گرفته و تعداد کتاب‌های عربی را - که در طول قرن اخیر درباره امام زمان علیه السلام نوشته شده - یادداشت کنید - آنگاه خواهید دید که تعداد آنها از ۱۰۰ عدد تجاوز نخواهد کرد.

هیچ اشکالی هم ندارد اگر این تعداد کتاب را با تعداد کتاب‌هایی که هر هفته چاپ و وارد بازار کتاب می‌شوند، مقایسه کنید تا به عمق تقصیر و کوتاهی خودمان نسبت به این واجب دینی پی ببریم.

این موضوع را باید در نظر گرفت که تألیف درباره امام زمان علیه السلام از نوشتن درباره ائمه دیگر، اولی و واجب‌تر است؛ چون تمام مردم کره خاکی (با همه اختلاف‌ها ادیان و مذاهب) همگی بر این عقیده، اتفاق نظر دارند که همه ائمه علیهم السلام ولادت یافته، زندگی کرده، از این دنیا رفته‌اند.

برای مثال: مسلمانان، یهودیان، مسیحیان و هر کسی که کتاب تاریخ عرب یا تاریخ اسلام را خوانده باشد، می‌داند که در آن زمان مردی به نام علی بن ابی طالب علیه السلام می‌زیسته است. حالا عده‌ای هستند که او را امام اول بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌دانند - که شیعیان هستند - و بعضی از مسلمین، او را خلیفه چهارم می‌دانند - که اهل تسنن هستند - بعضی هم معتقدند (نعوذ بالله) که او خداوند است - که آنان «غلات» هستند - و جزو هلاک شوندگان می‌باشند.^۱

برخی هم عقیده‌ای نادر درباره این شخصیت بزرگ دارند که آنها خوارج و گمراه‌شدگان هستند. غرض اینکه در دنیا کسی نیست که وجود امام علی علیه السلام را منکر شود یا اینکه بگوید: وجود او خرافات است؛ او متولد نشده. یا اینکه بگوید: در تاریخ، اسم مردی به نام علی بن ابی طالب علیه السلام نیست. درباره سایر ائمه علیهم السلام نیز به همین صورت اختلاف نظرهایی وجود دارد.

۱. امیر مومنان علیه السلام فرموده است: «هلک فی اثنان: محب غال و عدو قال.»؛ «دو گروه درباره من هلاک می‌شوند: کسی که در محبت و دشمنی نسبت به من افراط کند.»

زندگی امام زمان علیه السلام با بقیه ائمه علیهم السلام تفاوت‌های بسیاری دارد.

بی‌شک مسلمانان اندکی را دیده‌اید که می‌پندارند، وجود امام زمان علیه السلام، خرافاتی بیش نیست و او وجود ندارد و ده‌ها، بلکه صدها حدیث را که در کتب حدیث و تفسیر آمده رد می‌کنند - یا اینکه می‌گویند: ایشان متولد نشده‌اند؛ چگونه تا کنون عمر کرده؟ و چرا غایب شده، کی ظهور می‌کند؟ و انواع و اقسام پرسشها و شبهه‌های دیگری که به شخصیت امام زمان علیه السلام وارد می‌کنند.

اگر فرض کنیم کتاب‌هایی که درباره مهدویت در طول صد ساله اخیر، نوشته شده است، از ۱۰۰ عدد بگذرد؛ چند نسخه کتاب در ۱۰۰ ساله اخیر، چاپ شده است؟ با تاسف فراوان باید گفت، اگر یک کتاب هم درباره ایشان نوشته می‌شود، حداکثر تعداد چاپ، ۱۰۰۰ یا ۲۰۰۰ نسخه است. چگونه این تعداد کتاب جوابگوی نیاز مسلمانان خواهد بود؟ و احتیاج مسلمانان را نسبت به کتاب‌های عقیدتی از جمله کتاب‌هایی درباره امام زمان علیه السلام بر طرف می‌کند؟

اگر کمی دقت شود، خواهید دید اموالی که خداوند از طریق خمس، سهم امام زمان علیه السلام قرار داده، حق شرعی ایشان است و از صدها میلیون دینار نیز تجاوز می‌کند. آیا باید هر ساله، فقط یک کتاب درباره صاحب این اموال فراوان نوشته شود؟ و آیا نباید از اموال شخصی ایشان هر ساله کتاب‌هایی درباره آن حضرت نوشته شده، به زبان‌های زنده دنیا ترجمه گردد و در تمامی کشورهای اسلامی پخش شود تا مسلمانان و مومنین از وجود این شخصیت، مطلع شوند؟ و ارتباط و علاقه‌ای صمیمی بین مردم و بین امام برقرار شود؟

آیا سزاوار نیست علما، قلوب مردم را متوجه به امام زمان علیه السلام کنند؟! طبق آمار، تعداد مسلمانان عرب، حدود ۱۵۰ میلیون نفر است و تعداد تمامی مسلمین، حدود ۸۰۰ میلیون نفر می‌باشد؛ این ارقام به این معناست که $\frac{1}{4}$ مسلمانان جهان، عرب هستند که حتی یک جلد کتاب از امام زمان علیه السلام هم به آنان نمی‌رسد.

ای کاش! کتاب‌هایی که درباره امام زمان علیه السلام چاپ می‌شود (هر چند با تعداد کم) بین خوانندگان، توزیع می‌شد تا مفید باشد؛ ولی مشکل این است که بعضی از اشخاص، چنین کتاب‌هایی را در کتابخانه‌های شخصی خود انبار کرده‌اند در حالی که خودشان نیز به آن بی‌نیاز هستند، گویا جمع آوری کتاب به آنها شخصیت می‌دهد.

این ارقام و اعداد را به یاد داشته باشید؛ حالا نگاهی هم به تعداد روزنامه‌ها و مجلاتی که هر روزه و هر هفته و هر ماه چاپ می‌شوند و تعداد آنها از ده‌ها هزار و بلکه از ده‌ها میلیون هم بیشتر است، بیندازید.

خود من، بعضی مجله‌های هفتگی را سراغ دارم که در برخی کشورهای اسلامی در هر هفته، ۳۰۰ هزار نسخه چاپ می‌شوند و مجله‌ای به نام «life» هر هفته، ۸ میلیون نسخه چاپ می‌شود و مجله‌ای به نام «المختار من ریدرز دایجست» هر ماه، ۳۶ میلیون نسخه به ۱۰ زبان چاپ می‌شود.

در شهر توکیو، ۳ روزنامه وجود دارد که هر روز، ۱۲ میلیون نسخه از آنها چاپ می‌شود. آری، مردم این‌گونه می‌نویسند و این‌گونه منتشر می‌کنند با اینکه می‌دانند، قیمت هر روزنامه، متعلق به تاریخ روز صدورش است، پس روزنامه‌ای که امروز صادر می‌شود و در دسترس عموم قرار می‌گیرد، قیمتش چند درهم بیشتر نیست؛ ولی فردا و فرداهای بعد، این روزنامه قیمتی نخواهد داشت؛ بلکه کاغذ باطله‌ای بیش نخواهد بود. که در سطل زباله قرار می‌گیرد؛ ولی کتاب، این‌گونه نیست؛ بلکه کتاب، دارای ارزش و اعتبار علمی است که هرگز از بین نمی‌رود و قیمت یک کتاب به هزاران دینار هم می‌رسد!

هدف ما از آوردن و گفتن این قضایای درد آور ورنج بار، غیر از اینکه ما را مسؤول نوشتن این صفحات می‌کند، این است که شاید، خداوند متعال، صاحبان همت‌های عالی و نفوس غیور را بر انگیزد که برای جبران این خسارت علمی و فکری، قدمی بردارند.

بنده به تالیف این کتاب اقدام نموده، در بعضی جاها - که درباره شخصیت امام زمان علیه السلام می‌باشد - خودم به عجز و قصور معترف هستم که این مسئولیتی، بس سنگین است و دوست دارم در زمره کسانی قرار گیرم که قربه الی الله درباره این امام بزرگ، دست به قلم برده‌اند و حداقل، وظیفه دینی خود را نسبت به این امام، ادا کرده‌اند و خدمتی هر چند ناچیز به این عقیده اسلامی نموده‌اند. امید است که به خواست خدای متعال این اوراق، باعث روشن شدن مسئله مهدویت برای کسانی - که حقیقت بر آنان پوشیده است - شود بی‌شک خداوند، نهایت همه هدف‌هاست و اوست که به سوی صراط مستقیم راهنماست.



فصل اول

امام مهدی علیه السلام کیست؟

بحث و گفتگو درباره امام زمان علیه السلام از مهم‌ترین موضوعات دینی - عقیدتی است که ارتباط و پیوند عمیقی با اسلام و مسلمین دارد؛ چون امام زمان علیه السلام، حقیقتی اسلامی است و مهدویت از مهم‌ترین مسائل دینی می‌باشد.

امام زمان علیه السلام، اسطوره‌ای نیست که شیعیان برای تسلی خاطر و رهایی فکری از درد ورنج آن را ساخته، پرداخته باشند؛ همان مصایب و دردهایی که در طول قرون متمادی بر شیعیان وارد شده است.

امام زمان علیه السلام، نظریه یا تفکری نیست که شیعیان برای تخفیف دردهایی به سبب مظلومیت به آن رو آورده باشند؛ چنانچه بعضی از فیلسوف‌نماها، چنین نظری دارند.

امام زمان علیه السلام، خرافه‌ای نیست که قصه‌گوها آن را ساخته و به اسلام ربط داده باشند، چنانچه بعضی جاهلان - که ادعای علم و فرهنگ می‌کنند - چنین تصور کرده‌اند.

همچنین امام زمان علیه السلام، بیهوده‌گویی تاریخی نیست تا دشمنان و لجوجان در برابر حقیقت، آن را مسخره کنند.

بلکه امام زمان علیه السلام، حقیقتی اسلامی و واقعی است که لایق کوشش برای شناساندن آن و مستحق توجه و آموزش است.

این حقیقت، ادامه دهنده راه اسلام و قرآن است و مسئله‌ای ریشه‌ای و اساسی می‌باشد که قرآن به آن بشارت داده است و پیامبر عظیم‌الشان صلی الله علیه و آله در جاهای بسیار و مناسبت‌های

عدیده درباره آن صحبت کرده است و ائمه علیهم السلام نیز شیعیان خود و تمامی امم اسلامی را به وجود این امام بشارت داده‌اند.

در طول قرون متمادی نیز علما، محدثان، مفسران و مورخان، کتاب‌های مفصلی درباره مهدویت نوشته‌اند.

پس این موضوع استراتژیکی است که در نوع خود، منحصر به فرد بوده، وجه تمایز زیادی با موضوعات دیگر دارد. نظرات و گفتار درباره این موضوع، بسیار است که گروهی آن را پذیرفته، گروهی با دیده تعجب و انکار به آن نگریسته‌اند و عده‌ای هم سکوت کرده‌اند.

پس مهدویت از اموری نیست که گذشت زمان، باعث فراموشی آن شود؛ بلکه ندا و فریادی رسا، منزلگاه نظرات امت‌های گوناگون و تکیه‌گاه آرزوهای بشریت است.

امام مهدی علیه السلام، انسانی است که هزار و صد و چهل و دو سال پیش به دنیا آمده است. (زمان تالیف این کتاب سال ۱۳۷۹ هجری بوده است).

امام زمان علیه السلام تا الان زنده است و روی این کره خاکی زندگی می‌کند، می‌خورد، می‌آشامد، عبادت می‌کند و در انتظار امر الهی برای خروج و ظهور هست.

او از دیده‌ها پنهان است؛ ولی مردم را می‌بیند و خود را به مردم نمی‌شناساند و در هر جایی که بخواهد، حضور می‌یابد.

او اشراف و احاطه کامل به تمام جهان آفرینش، مردم و سرزمین‌ها دارد.

به خواست خداوند از هر چه در عالم اتفاق می‌افتد، باخبر می‌شود.

روزی که در نزد خداوند، معلوم و نزد ما، مجهول است، ظهور خواهد کرد و علایمی

حتمی، قبل از ظهورش اتفاق می‌افتد.

در آن هنگام بر تمام کره خاکی، حاکم خواهد شد.

عیسی بن مریم علیه السلام از آسمان پایین آمده، پشت سرش نماز خواهد خواند.

تمامی دولت‌ها و مردم سر تا سر عالم، مقابل ایشان سر تسلیم فرود می‌آورند.

تمامی ادیان و ملل، تسلیم محض او می‌شوند.

او با همان دین و سیره اسلام محمد صلی الله علیه و آله خواهد آمد.

اینها بعضی از سر فصل‌هایی است که به امام زمان علیه السلام مربوط می‌شود و به منزله

فهرست برای این کتاب به حساب می‌آید.



فصل دوم

اسم و نسب امام زمان علیه السلام

ایشان، امام (م ح م د)، مهدی منتظر است.

فرزند امام حسن عسکری علیه السلام، امام هادی علیه السلام، امام جواد علیه السلام، امام رضا علیه السلام، امام موسی کاظم علیه السلام، امام جعفر صادق علیه السلام، امام محمد باقر علیه السلام، امام زین العابدین علیه السلام، امام حسین علیه السلام، علی بن ابی طالب علیه السلام و فرزند حضرت فاطمه زهرا علیها السلام دختر گرامی رسول الله صلی الله علیه و آله می باشد.

فرزدق چه زیبا سروده است که:

اولئک آبایی فجئنی بمثلهم اذا جمعنا یا جریر المجمع

اینان پدران و اجداد من هستند، پس اگر تو نیز می توانی، چنین اجدادی برای خود بیاور تا با یکدیگر جمع شویم.

این نسب شریف و اجداد رفیع ایشان بود و احادیث متواتری به این مطلب، تصریح کرده اند.

مادر گرامی او، سیده جلیله، سیده معظمه مکرمه که نرجس یا صیقل یا ریحانه و یا سوسن نام دارد.

اختلاف اسامی یا تعدد نامها، تعدد اشخاص را در پی ندارد؛ چون سیده نساء عالم،

فاطمه زهرا علیها السلام نیز اسامی متعددی داشت که هر کدام، مناسبت خاص یا اسباب خاصی داشته است که بعضی از آنها را در کتاب «فاطمه زهراء من المهد الى اللحد» آورده ایم. در آینده بعضی از اسامی نرجس خاتون و اوصاف ایشان را در مناسبت و محل خود یادآوری می‌کنیم.

تحریف در بعضی از احادیث

هر کس به احادیثی - که راجع به نسب امام زمان علیه السلام است - مراجعه نماید، به وضوح درمی‌یابد که ایشان بدون هیچ تردیدی، فرزند امام حسن عسکری علیه السلام می‌باشند. ولی در بعضی از کتب اهل سنت، احادیثی یافت می‌شود که درباره نسب ایشان، تحریف وارد کرده‌اند و کلمه‌های بیگانه‌ای را به نسب آن حضرت افزوده‌اند؛ چون می‌خواستند حدیث را مشوش کرده، از امام مهدی علیه السلام دور کنند و دقیقاً به همین علت است که این‌گونه احادیث از اصل و قیمت واقعی، ساقط هستند. این احادیث از حیث سند و متن نیز ضعیف هستند و محققان و علما به این‌گونه احادیث، اهمیتی نمی‌دهند و نکته‌ای که باعث تعجب است، این می‌باشد که بعضی از افراد، صدها حدیث صحیح را رها کرده‌اند و به این‌گونه احادیث باطل چسبیده‌اند و این نشان دهنده این است که اینان، همان کسانی هستند که نفس آنها مریض است. در این حدیث، تحریف‌هایی انجام شده است:

عن ابی داود، عن زائدة، عن عاصم، عن زر، عن عبدالله عن النبی صلی الله علیه و آله انه قال: «لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد، لَطَوَّلَ اللهُ ذلک الیوم، حتی یبعث اللهُ رجلاً منی - أو: من أهل بیتی - یواطیء إسمه اسمی [و اسم أبیه اسم ابی] یملأ الارض قسطاً و عدلاً، كما ملئت ظلماً و جوراً.»

از ابی داوود از زائده از عاصم از زر از عبدالله از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که: «اگر از دنیا، فقط یک روز باقی مانده باشد، خداوند آن روز را آن قدر طولانی می‌کند که مردی از نسل من (یا از اهل بیت من)، برانگیخته خواهد شد که همانام من است (و اسم پدرش، هم اسم پدر من است) زمین را پر از عدل و داد می‌کند، همان‌طور که از ظلم و جور پر شده است.»

این حدیث افزون بر اضافاتی که در آن آمده با بقیه احادیث درباره امام زمان علیه السلام از نظر سند و متن فرق می‌کند.

از نظر سند: این حدیث از «زائده» روایت شده است، در حالی که علمای رجال، درباره او گفته‌اند: او همان کسی بود که به احادیث، چیزی اضافه می‌کرد. اما از نظر متن: این حدیث از «زر» از راه‌های عدیده و کثیره دیگری روایت شده است و در هیچ کدام از آن، این قسمت از حدیث نیامده: «و اسم ابیه اسم ابی».

حافظ گنجی شافعی در کتابش «البیان فی اخبار صاحب الزمان» چنین گفته که: در تمامی احادیث وارده از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله جمله «و اسم ابیه اسم ابی» نیامده است، سپس حدیثی از زائده نقل می‌کند و بعد از ذکر حدیث، مطلبی می‌گوید که: ترمذی هم این حدیث را نقل کرده، ولی این جمله (و اسم ابیه اسم ابی) را ذکر نکرده... و در عمده روایاتی که از حفاظ و ثقات اخبار نقل شده، فقط «اسمه اسمی» وارد شده... امام احمد بن حنبل با وجود ضابط بودن در مسندشان در مواضعی جمله «اسمه اسمی» را آورده‌اند.^۱

پس در تمامی احادیثی که از رسول الله صلی الله علیه و آله درباره امام زمان علیه السلام روایت شده است؛ جمله «اسم ابیه اسم ابی» نیامده است، به خصوص بعد از اجماع مسلمین بر اینکه امام زمان علیه السلام، فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است.

بنابراین این حدیث که از زائده روایت شده، از درجه اعتبار ساقط و نزد علمای حدیث، باطل است؛ چون که مخالف با سایر احادیث صحیح است و دلیل دیگر اینکه «زائده» مردی است که به بازی با احادیث، متهم است.

سبب تغییر در این احادیث این است که: کسانی بودند، احادیثی را جعل می‌کردند و به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت می‌دادند تا به حاکمان نزدیک تر شده و اموال بیشتری به دست آورند و باطل را تقویت کنند.

در بعضی از زمان‌ها جعل احادیث باطل، تجارتی پر سود بوده است که از همین راه، عده‌ای دروغگو زندگی می‌کردند، مانند: ابو هریره، سمرة بن جندب، مغیره بن شعبه

۱. البیان فی اخبار صاحب الزمان؛ صص ۹۳-۹۴، چاپ بیروت، سال ۱۳۹۹ هجری.

و شاگردان و همردیفان آنها و راوی این حدیث نیز از جمله آنان است.

سوال این است که: هدف این شخص از اضافه کردن «واسم ابیه اسم ابی» در این حدیث

چیست؟

جواب: دو احتمال وجود دارد: ۱- تأییدی باشد برای یکی از حکمرانان عباسی

که محمد بن عبدالله منصور نام داشت- و به مهدی ملقب بوده است.

۲- تأییدی باشد برای محمد بن عبدالله بن حسن- که ملقب به «نفس الزکیه» است- و او

همان کسی است که ضد عباسیان قیام کرد (چنانچه آیت الله صافی گلپایگانی در کتاب

منتخب الاثر آورده است) (پوشیده نماند، این شخص که ملقب به نفس زکیه است، غیر

از آن کسی است که در آخرالزمان، قبل از ظهور امام زمان علیه السلام قیام می کند.)

ولی بعضی از علمای شیعه، توجیهاتی در تصحیح این حدیث دارند که همگی این

توجیهات، تلاشی بی فایده است که احتیاجی هم به آنها نیست.

خلاصه کلام اینکه حدیث زائده که (اسم ابیه اسم ابی) را دربر دارد، نزد علمای حدیث،

صحیح نمی باشد و در نهایت ضعف است .

نامهای امام زمان علیه السلام

برای امام زمان علیه السلام، اسامی گوناگونی وارد شده که در مناسبات مختلفی به آن نامها

خوانده می شود و این کثرت اسامی، نشان دهنده شأن عظیم این شخصیت است، چون

تعدد اسامی، دلیل بر تعدد صفات و کثرت جوانب بزرگی ایشان است، برای مثال در قرآن

کریم و انجیل، اسامی متعددی را برای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می یابی، مثل محمد، احمد، طه،

یس، بشیر و نذیر و در انجیل، فارقلیطا (در لغت سریانی) و برکلوطوس (در لغت یونانی).

نیز همان گونه که می بینیم تعدد اسامی پهلوان همیشگی اسلام، امام علی بن

ابی طالب علیه السلام مثل علی، حیدر، مرتضی و ایلیا (در لغت سریانی) و غیره، دلیل بر همین

مطلب است.

همچنین درباره سرور زنان عالم، مثل فاطمه، زهرا، بتول، مبارکه، محدثه، طاهره،

صدیقه و غیره.

درباره امام زمان علیه السلام احادیث متعددی از رسول اعظم صلی الله علیه و آله و از ائمه اطهار علیهم السلام وارد شده است که از ایشان به مهدی، حجت، قائم، منتظر، خلف صالح، صاحب الامر، سید، امام دوازدهم و ... یاد کرده‌اند و در این‌گونه احادیث، تصریح شده است که ایشان، هم اسم و هم کنیه پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد.

در ذیل، بعضی از احادیثی که درباره آن اسم، وارد شده می‌آوریم:

۱- مهدی

۱- پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اسم مهدی، اسم من است.»

امام علی علیه السلام فرمود: «اسم مهدی، محمد است.»^۱ ایشان را مهدی می‌نامند، چون خداوند متعال او را به سوی امور خفیه‌ای - که احدی از آن امور آگاه نمی‌باشد - هدایت و ارشاد می‌کند.

امام محمد باقر علیه السلام در حدیثی فرمود: «مهدی ما اهل بیت علیهم السلام، ضد فاصله طبقاتی قیام می‌کند و مردم را به عدالت دعوت می‌نماید و پرچم عدل را بر پا می‌دارد، پس هر کس از او فرمانبرداری کند از خداوند فرمانبرداری کرده است و هر کس از دستورات او سرپیچی کند از دستورات خداوند سرپیچی کرده. او را «مهدی» نام نهاده‌اند؛ چون او، به سوی اموری مخفی، هدایت می‌شود.»^۲

۲- قائم:

ایشان را قائم نام نهادند؛ چون قیام و انقلاب آن حضرت، بزرگ‌ترین انقلابی است که تاریخ بشری، آن را خواهد دید. امام زمان علیه السلام، حق و حقیقت را بر پا می‌دارد به طوری که باطل، ابدأ در آن راهی پیدا نمی‌کند و این همان چیزی است که قیام او را از سایر قیام‌ها متمایز می‌کند؛ چون در تاریخ، بعضی افراد و نهضت‌های آنان ثبت شده است، ولی قیام و نهضت آنها در راه درست نبوده است؛ اما امام زمان علیه السلام، حق را بر پا می‌دارد و نه غیر آن.

ابوحمزه ثمالی گفت: سالت الباقر علیه السلام: یا بن رسول الله! الستم کلکم قائمین بالحق؟

۱. برهان در علامات مهدی آخر الزمان؛ متقی هندی حنفی؛ باب سوم، حدیث ۸ و ۹.

۲. عقد الدرر؛ باب سوم، ص ۴۰.

قال: «بلی!»

قلت: فلم سَمِيَ القائم قائماً؟

قال: «لَمَّا قَتَلَ جَدِّي الْحُسَيْنُ ع ضَجَّتْ الْمَلَائِكَةُ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ بِالْبُكَاءِ وَالنَّحِيبِ... إِلَى أَنْ قَالَ: ثُمَّ كَشَفَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَنِ الْأَئِمَّةِ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ ع لِلْمَلَائِكَةِ، فَسَرَّتِ الْمَلَائِكَةُ بِذَلِكَ، فَإِذَا أَحَدُهُمْ قَائِمٌ يَصَلِّي، فَقَالَ عَزَّوَجَلَّ: بِذَلِكَ الْقَائِمِ انْتَقَمَ مِنْهُمْ أَيُّ مَنْ قَتَلَهُ الْحُسَيْنُ»؛

از امام محمد باقر ع پرسیدم: ای فرزند رسول خدا ص! آیا همگی شما، قائم به حق نیستید؟
جواب داد: «بلی».

گفتم: پس چرا قائم را قائم نام نهاده‌اند؟

امام جواب داد: «از هنگامی که جدم حسین ع کشته شد، ملائکه به سوی خداوند ضجه می‌زنند و گریه می‌کنند؛ سپس خداوند ائمه‌ای - که از نسل حسین ع متولد می‌شوند - را به ملائکه نشان داد، آنها از این رویداد خوشحال شدند و دیدند که یکی از آنها در حالت ایستاده، نماز می‌خواند. خداوند فرمود: «به همین علت، او قائم است که از آنها، یعنی قاتلان حسین ع انتقام می‌گیرد».^۱

قال الامام جعفر الصادق ع: سَمِيَ «القائم» لقيامه بالحق»؛

امام صادق ع فرمود: «او را (قائم) نام گزاردند؛ چون حق را بر پا می‌دارد».^۲

۳- منتظر:

او را منتظر می‌نامند، چون تا زمانی که مردم هستند، منتظر ظهور و خروج او هستند، تا این کره خاکی را از ظلم و جور پاک کند.

سئل الامام محمد الجواد ع: يابن رسول الله و لم سَمِيَ: القائم؟

قال: «لأنه يقوم بعد موت ذكره و ارتداد أكثر القائلين بامامته».

فقیل له: و لم سَمِيَ: المنتظر؟

قال: «لأن له غيبة تكثر أيامها و يطول أمدها، فينتظر خروج المخلصون و يُنكره

المرتابون.....

از امام محمد جواد علیه السلام پرسیدند: ای فرزند رسول خدا! چرا او را قائم می نامند؟
 امام جواب داد: «چون او در حالی قیام می کند که ذکر و یادش، مرده خواهد بود
 و بیشتر کسانی که امامت او را قبول دارند، مرتد می شوند.»

پرسیده شد: چرا ایشان را منتظر نامیدند؟

امام جواب داد: «چون او غیبتی طولانی دارد که بسیار طولانی می شود؛ پس مخلصین،
 منتظر خروج او هستند و شک کنندگان، او را انکار می کنند.»^۱

۴- صاحب الامر:

او را صاحب الامر می نامند؛ چون او امام بر حقی است که خداوند، اطاعت از او را بر
 بندگانش واجب قرار داده است: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»؛ «خدا
 و رسول و صاحبان امر را اطاعت کنید.»^۲

از این جهت، این آیه دلالت دارد بر اینکه اطاعت از امام مهدی علیه السلام بر تمامی مردم
 واجب است در احادیث صحیح زیادی تصریح شده که (اولی الامر)، همان ائمه
 اهل بیت علیهم السلام هستند.

۵- حجت:

او را حجت می نامند، چون وجود مقدس امام زمان علیه السلام، حجت خدا بر جهانیان است
 و خداوند به وسیله او بر بندگانش اتمام حجت می کند.

بقیه نامها و القاب آن حضرت روشن است و احتیاجی به شرح و توضیح ندارند.

بحث درباره امام زمان علیه السلام

شاید بهترین راه برای ورود در قسمت اصلی بحث درباره امام زمان علیه السلام، ذکر احادیث
 وارده از پیامبر صلی الله علیه و آله راجع به آن حضرت به صورت عامه یا خاصه باشد و به عبارتی دیگر به
 صورت اجمالی یا تفصیلی است.

ولی احادیثی که در کتب شیعه وارد شده، در این جا و الان ذکر نمی کنیم؛ زیرا اعتقاد به
 امامت، یکی از اصول ثابت از اصول دین، یا مذهب نزد شیعیان می باشد.

هر کس که به امامت اعتقاد دارد، چاره‌ای ندارد، جز اینکه به امامت امام زمان علیه السلام معتقد باشد؛ زیرا احادیثی که درباره امامت و تعداد ائمه علیهم السلام وارد شده، تصریح دارند که امام دوازدهم، همان امام زمان علیه السلام است؛ پس اعتقاد به امام زمان علیه السلام از اعتقاد به امامت به صورت عام، جدا و منفصل نیست و این جزئی است که از موضوع جدا نمی‌شود.

اما احادیثی که در کتب اهل سنت وارد شده است و راجع به ائمه علیهم السلام هستند از حیث اجمال و تفصیل مختلف می‌باشند. احادیثی وجود دارد که به ذکر تعداد ائمه علیهم السلام، بدون ذکر نام و معین کردن شخصیت آنها می‌پردازند و نیز احادیثی وجود دارد که تعداد و نام آنها را به طور صریح بیان می‌کنند و در بعضی از آن احادیث به وجود امام زمان علیه السلام تصریح شده است و اینکه ایشان، امام دوازدهم از ائمه اهل بیت علیهم السلام هستند و بالاخره بعضی از آن احادیث، بعضی دیگر را تفسیر می‌کنند.

سزاوار است، بگویم این احادیث از حد تواتر گذشته‌اند و جایی برای مناقشه، جدل و انکار باقی نمانده است.

اگر بخواهیم، تمامی آن احادیث را بیاوریم، کلام طولانی شده، به طوری که باعث اتلاف وقت می‌گردد؛ ولی به سبب اینکه کتاب ما خالی از این بحث نباشد، بعضی از آن احادیث را ذکر می‌کنیم تا جویندگان حقیقت، راحت‌تر و بهتر بتوانند به حق و حقیقت برسند.

✽ احمد بن حنبل در مسند، این حدیث را از جابر بن سمره از چهل و سه طریق روایت کرده که: سمعت النبی صلی الله علیه و آله یقول: یكون لهذه الامة اثناعشر خليفة؛

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «برای این امت، دوازده امام و جانشین وجود دارد.»^۱

✽ بخاری در کتاب صحیح خود از جابر بن سمره روایت می‌کند که:

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «دوازده امام و رهبر خواهد بود.» پس کلمه‌ای را فرمود که آن را

نشیده بودم پس پدرم گفت همانا پیامبر فرمود: «که همگی آنها از قریش هستند.»^۲

۱. مسند؛ احمد بن حنبل؛ ج ۵، ص ۱۰۶ و الامارة؛ صحیح مسلم.

۲. صحیح؛ بخاری، احکام و مسند؛ احمد بن حنبل؛ ج ۵، صص ۹۰-۹۲ و صحیح ترمذی؛ ج ۲، ص ۳۵ و المستدرک علی الصحیحین؛ ج ۲، ص ۲۵۰۱ و تیسیر الوصول الی جامع الاصول؛ ج ۲ و منتخب کنز العمال و تاریخ بغداد؛ ج ۱۴، ص ۲۵۲ و تاریخ خلفا؛ ص ۷ و ینابیع المودة؛ قندوزی حنفی؛ ص ۴۴.

این حدیث را ترمذی در کتاب صحیح خود آورده است همچنین این حدیث، در کتاب مستدرک علی صحیحین، تیسیر الوصول الی جامع الاصول، «منتخب کنز العمال، تاریخ بغداد، تاریخ الخلفا و ینابیع المودة آمده است.

این حدیث از امام حسن علیه السلام و عبدالله بن مسعود، انس بن مالک، ابوهریره، عمر بن خطاب، وائله بن اسقع، ابی قتاده و غیره نقل شده است.

شما در احادیث بالا به خوبی درک کردید که ائمه ۱۲ نفر هستند و از قریشند، که به طور مجمل تصریح شده است.

گروه دیگری از احادیث هستند که نکات مهم دیگری - (چون ترجمه است بهتر است به اصل منبع رجوع شود) در بر دارند، چنانچه در ذیل خواهد آمد:

✽ جوینی در کتاب فرائد السمطین آورده که: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «انا سید النبیین و علی بن ابی طالب سید الوصیین و ان اوصیایی بعدی اثنا عشر، اولهم علی بن ابی طالب و آخرهم المهدی علیه السلام»؛

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من سرور پیامبران و علی علیه السلام سرور جانشینان پیامبران است و جانشینان بعد از من، ۱۲ نفر هستند که اولین نفرشان، علی بن ابی طالب و آخرین آنها مهدی علیه السلام است.»^۱

✽ سلیمان قندوزی حنفی در کتاب ینابیع المودة، از ابن عباس آورده که:

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: ان خلفایی و اوصیایی و حُجج الله علی الخلق بعدی لاثنا عشر: اولهم علی و آخرهم ولدی المهدی، فینزل روح الله عیسی بن مریم، فیصَلّی خَلْفَ المهدی و تُشرق الارض بنور ربّها و یبلغ سلطانه المشرق و المغرب»؛

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خلفا، جانشینان و حجت‌های خدا بر مردم، بعد از من، ۱۲ نفر هستند که اولین آنها، علی علیه السلام و آخرینشان، فرزندم مهدی علیه السلام است؛ پس روح خدا، عیسی بن مریم از آسمان فرود می‌آید و پشت سر او نماز می‌خواند؛ او نور پروردگار را در زمین

۱. فرائد السمطین؛ جوینی شافعی؛ ج ۲، ص ۳۱۳ و ینابیع المودة؛ قندوزی حنفی؛ ص ۴۴۵.

می گستراند و سلطنت او، تمام شرق و غرب عالم را در بر می گیرد.»^۱
از ابن عباس روایت شده که:

❁ قدم یهودی یقال له نعثل، فقال: یا محمدا! أسئلك عن أشياء تلجلج في صدری منذ حين الى أن قال: فأخبرني عن وصيک من هو؟ فما من نبيّ الا وله وصي وإن نبينا موسى بن عمران أوصى إلى يوشع بن نون.

فقال: «إن وصيّي علي بن ابي طالب وبعده سبطای الحسن و الحسين، تتلوه تسعة ائمة من صلب الحسين ﷺ».

قال: یا محمدا! فسّمهم لي؟

قال: «إذا مضى الحسين فابنه علي، فإذا مضى علي فابنه محمّد، فإذا مضى محمّد فابنه جعفر، فإذا مضى جعفر فابنه موسى، فإذا مضى موسى فابنه علي، فإذا مضى علي فابنه محمّد، فإذا مضى محمّد فابنه علي، فإذا مضى علي فابنه الحسن، فإذا مضى الحسن فابنه الحجة محمّد المهدي، فهؤلاء اثنا عشر...»؛

مردی یهودی که او را نعثل می گفتند وارد شد و گفت: ای محمدا! از چیزهایی که مدتی در سینه ام هستند از تو می پرسم...

تا اینکه گفت: به من بگو، جانشینت کیست؟ هیچ پیامبری نبوده، مگر اینکه جانشینی داشته باشد و جانشین پیامبر ما، موسی بن عمران، یوشع بن نون بوده است.

پیامبر ﷺ فرمود: «جانشین من، علی بن ابي طالب ﷺ است و بعد از او، دو نوه من، حسن و حسین ﷺ و بعد از آن دو، ۹ نفر از خاندان من که از نوادگان حسین ﷺ می باشند.»
مرد یهودی گفت: ای محمدا! نام آنها را به من بگو؟

پیامبر ﷺ فرمود: «بعد از حسین، فرزندش علی و بعد از علی، فرزندش محمّد و بعد از محمّد، فرزندش جعفر و بعد از جعفر، فرزندش موسی و بعد از موسی، فرزندش علی، و بعد از علی، فرزندش محمّد و بعد از محمّد، فرزندش علی و بعد از علی، فرزندش حسن و بعد از حسن، فرزندش مهدی است، آنها ۱۲ نفر می باشند.»^۲

۲. ينابيع المودة؛ قندوزی حنفی؛ ص ۴۴۱.

۱. ينابيع المودة؛ قندوزی حنفی؛ ص ۴۴۷.

هر مسلمان بدون تعصبی از این احادیث می‌فهمد که مقصود از امامان دوازده گانه، همان امامان اهل بیت هستند، همان‌طور که احادیث متواتر به این مطلب تصریح کرده‌اند. ولی کسانی که دشمنی و لجاجت دارند و کسانی که به طور دایم حق را از بین می‌برند و باطل را زنده نگه می‌دارند، هیچ‌گاه در برابر این حقیقت روشن، سر تسلیم فرود نمی‌آورند و با آن لجاجت می‌کنند؛ آنها همانند غرق شده‌ای در آب هستند که به هر علف هرزه‌ای، دست دراز می‌کنند تا به هدف خود برسند و درباره بحث مهدویت نیز در تلاش هستند که این احادیث را چنان نفی کنند و تغییر دهند که خلاف ظاهر باشد و این احادیث را به غیر از ائمه اهل بیت علیهم السلام نسبت می‌دهند و می‌دانند که این تعداد (دوازده نفر) با اموی‌ها و عباسیان منطبق نمی‌شود؛ ولی بر اساس تعصب کورکورانه هر کاری می‌کنند و انسان متعصب، کور و کر است، تکذیب و تزویر برای او مهم نیست، نیرنگ به کار می‌برد و از جدل و مناظره ترسی ندارد.

دین است که انسان را از انحراف باز می‌دارد؛ پس هنگامی که باز دارنده را گم کند، افسار گسیخته می‌شود هر آنچه بخواهد، انجام می‌دهد و هر آنچه بخواهد، می‌گوید، بدون اینکه شرم و حیایی در کارش باشد، این افراد، هیچ شعور و درکی از مسئولیت در برابر خداوند ندارند و از کیفر خداوند هم، هیچ ترسی ندارند.

اگر بخواهیم، این نظریه تقلبی و این ادعای باطل را بیان کنیم بر ما لازم است که اسامی حکام، جنایتکاران، مجرمین بنی امیه و بنی عباس را بیاوریم، آن حاکمان جبار، ظالم، ملحد، کافر، سفاک، دایم الخمر، زنا کار، حمام کننده در خمر، پاره کننده قرآن و کسانی که مردم را از عمل به معروف باز می‌داشتند و کسانی که اسیر شهوات خود بودند. روی هر کدام که می‌خواهی، دست بگذار، هیچ کس را نمی‌بینی، مگر اینکه فاسق، فاجر یا هتک حرمت کننده باشد، به هر حال این کتاب درباره سیاه کاری‌ها و ظلم‌های این حاکمان بدکاره نیست و پرداختن به این موضوعات از حوصله این کتاب، خارج است.

حالا می‌پرسم، آیا آن ائمه دوازده گانه‌ای - که پیامبر صلی الله علیه و آله از آنها خبر داده - اینان هستند؟ هرگز چنین نیست، حاشا و کلا از رسول اقدس و اطهر صلی الله علیه و آله بعید است که این خیانتکاران مجرم، فاسق و فاجر را جانشین خود قرار دهد.

بی شک شأن و مقام پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، از این گونه جانشینان فرومایه، بالاتر و برتر است. بدون تردید، پیامبر صلی الله علیه و آله را با هیچ کدام و هیچ کس نمی توان، تمثیل و تشبیه کرد، مگر آنان که خداوند، پلیدی و ناپاکی را از آنها دور کرد و آنان را پاکیزه گردانید و هیچ کس، جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله نمی باشد، مگر پاکان، همانان که از آب باران، پاک تر هستند؛ آنان که شرافتشان از ثریا می گذرد؛ صالحان و نیکوکارانی که حیات و زندگانی شان، سراسر فضیلت و پاکیزگی است به طوری که درباره آنان، هیچ جایی برای تمسخر کردن نیست و هیچ سخنگویی، توانایی طعنه زدن به آنها را ندارد. اینان نسخه اصلی امامت هستند که در عمل، پندار، دوری از گناه، زهد، تقوا، عبادت و بقیه صفات و مکارم، مانند پیامبر صلی الله علیه و آله هستند.

اینان همان کسانی هستند که از منابع علم الهی نوشیده اند و از آب گوارای حکمت الهی چشیده اند و از پیامبر صلی الله علیه و آله در راه و سیره اش، پیروی کرده اند؛ اینان سزاوارترین و شایسته ترین مردم به جانشینی پیامبر و عزیزترین و بزرگوارترین مردمند و آنان عترت طاهر، اهل بیت گرامی و کریمند، که قرآن در آیات بسیاری، آنان را ستایش و ثنا کرده است و پیامبر صلی الله علیه و آله در جاهای مختلف عدیده ای، آنان را به مردم معرفی نموده است.

ولی با مردمی که مبتلا به خشک مغزی اند، چه باید کرد؟ کسانی که با هیچ منطقی، درک و فهم نمی کنند و هیچ دلیل و برهان قاطعی به آنان سود نمی رساند؛ هیچ دلیلی را قبول نمی کنند برای اینکه نفس آنها منحرف است و اگر تمامی آیات را برای آنان، دلیل بیاوری، ایمان نخواهند آورد.

در مقابل این گروه در همین وقت و همین الان، مردم زیادی را خواهی دید که باطن، شعور و عقلشان، خشک و متحجر نیست هر وقت که حق و حقیقت برای آنان آشکار شود در مقابل آن، سر تسلیم فرود می آورند و انانیت و لجاجت را دور می ریزند و از کسانی نیستند که این آیه بر آنان منطبق باشد: «أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ»؛ «غرور و خودپرستی، او را به گناه برانگیزد»^۱ اما مصیبت بزرگ، همان انسان های متعصبی هستند که با حقیقت دشمنند و امت اسلامی ۱۴ قرن است که به آنان مبتلا شده است.

باز می‌گردیم به حدیثی از پیامبر ﷺ که دربارهٔ ائمه دوازده‌گانه ﷺ بیان شده است و می‌گوییم که ما در این احادیث، نیازی به تفسیر نداریم؛ چون پیامبر ﷺ در این احادیث، نقاب از چهرهٔ حقیقت برداشته، آنچه لازم بوده، صراحتاً بیان فرموده است همچنین معقول هم نیست که پیامبر ﷺ از ائمه بعد از خود به صورت مبهم و موجز صحبت کند؛ زیرا این کار، خلاف بلاغت است و کلام در این جا احتیاج به شرح دارد و نباید اجمال‌گویی و ایجاد ابهام شود چرا که این موضوع اهمیت فراوانی داشته، این مطلب برای اسلام و مسلمین، ارتباطی تنگاتنگ دارد.

اما حالا که کلام به این جا رسید، لازم است که احادیث نبوی راجع به امام زمان ﷺ را بیان کنیم و باید دانست که احادیث وارده در کتب شیعه و سنی از پیامبر ﷺ روایت شده‌اند و ممکن نیست به این احادیث، عیبی وارد کرد. لازم به ذکر است که شمارش این احادیث به سبب کثرتشان، بسیار مشکل است. شیخ و علامه معاصر، لطف الله صافی [دامت برکاته] بیش از ۸۰ حدیث از کتب شیعه و سنی روایت کرده است و خود اعتراف دارد که فقط مقدار کمی از این احادیث را روایت کرده است. در این جا بعضی از این احادیث را برای شما خواننده گرامی می‌آوریم:

از سهل بن سعد انصاری روایت شده که:

سألت فاطمة بنت رسول الله ﷺ عن الأئمة؟ فقالت: «كان رسول الله ﷺ يقول: يا علي! انت الامام و الخليفة بعدي و انت أولى بالمؤمنين من أنفسهم فإذا مضيت فإنك الحسن أولى بالمؤمنين من أنفسهم، فإذا مضى الحسن فإنك الحسين أولى بالمؤمنين من أنفسهم، فإذا مضى الحسين فإنه علي بن الحسين أولى بالمؤمنين من أنفسهم، فإذا مضى علي فإنه محمد أولى بالمؤمنين من أنفسهم، فإذا مضى محمد فإنه جعفر أولى بالمؤمنين من أنفسهم، فإذا مضى جعفر فإنه موسى أولى بالمؤمنين من أنفسهم، فإذا مضى موسى فإنه علي أولى بالمؤمنين من أنفسهم، فإذا مضى علي فإنه محمد أولى بالمؤمنين من أنفسهم، فإذا مضى محمد فإنه علي أولى بالمؤمنين من أنفسهم، فإذا مضى علي فإنه الحسن أولى بالمؤمنين من أنفسهم، فإذا مضى الحسن فإنك المهدى أولى بالمؤمنين من أنفسهم، يفتح الله به مشارق الارض و مغاربها، فهم أئمة الحق و أئمة الصدق، منصور من

نَصْرَهُمْ وَ مَخْذُولٍ مِّنْ خَدَائِهِمْ.

از فاطمه دختر رسول خدا ﷺ، درباره ائمه پرسیدند، ایشان فرمود: «روزی پیامبر ﷺ به علی ﷺ فرمود: ای علی! تو امام و خلیفه بعد از من هستی، تو به مومنین از خودشان، سزاوارتری و بعد از تو، پسر حسن ﷺ از مومنین، نسبت خودشان سزاوارتر است، بعد از او حسین ﷺ، دیگر پسر از مومنین، نسبت به خودشان سزاوارتر است، بعد از حسین ﷺ، پسر او علی ﷺ از مومنین، نسبت به خودشان سزاوارتر است، بعد از محمد ﷺ، پسرش جعفر ﷺ از مومنین، نسبت به خودشان سزاوارتر است، بعد از جعفر ﷺ، پسرش موسی ﷺ از مومنین، نسبت به خودشان سزاوارتر است، بعد از موسی ﷺ، پسرش علی ﷺ از مومنین، نسبت به خودشان سزاوارتر است، بعد از علی ﷺ، پسرش محمد ﷺ از مومنین، نسبت به خودشان سزاوارتر است، بعد از محمد ﷺ، پسرش علی ﷺ از مومنین، نسبت به خودشان سزاوارتر است، بعد از علی ﷺ، پسرش حسن ﷺ از مومنین، نسبت به خودشان سزاوارتر است، بعد از حسن ﷺ، پسر او مهدی قائم ﷺ از مومنین، نسبت به خودشان سزاوارتر است که خداوند به وسیله او مشرقها و مغربها را فتح می کند؛ اینان ائمه حق و زبان گویای راستگویی هستند. هر کس آنان را یاری کند؛ پیروز می شود و هر کس بخواهد، آنان را خوار کند؛ ذلیل می شود.»^۱

قال: خطبنا رسول الله ﷺ فقال: «معاشر الناس إني راحل عنكم عن قريب و منطلق إلى المغيب، أوصيكم في عترتي خيراً و إياكم و البدع، فإن كل بدعة ضلالة و كل ضلالة و أهلها في النار.

معاشر الناس من إفتقد الشمس فليتمسك بالقمر و من إفتقد القمر فليتمسك بالفرقدين و من إفتقد الفرقدين فليتمسك بالنجوم الزاهرة بعدي، أقول قولي هذا و أستغفر الله لي ولكم.»

قال سلمان: فلما نزل عن منبره تبعته حتى دخل بيت عائشة فدخلت عليه و قلت: بأبي أنت و أمي يا رسول الله! سمعتك تقول: إذا إفتقدتم الشمس فتمسكوا بالقمر و إذا إفتقدتم القمر فتمسكوا بالفرقدين و إذا إفتقدتم الفرقدين فتمسكوا بالنجوم الزاهرة، فما الشمس

و ما القمر و ما الفرقدان و ما النجوم الزاهرة؟

قال: «أما الشمس فأنا و أما القمر فعلي ﷺ و اذا افتقدتموني فتمسكوا به بعدي و أما الفرقدان فالحسن و الحسين ﷺ فاذا افتقدتم القمر فتمسكوا بهما و أما النجوم الزاهرة فهم الائمة التسعة من صلب الحسين ﷺ و التاسع مهديهم».

ثم قال: «انهم هم الأوصياء و الخلفاء بعدي، أئمة ابرار عدد أسباط يعقوب و حواري عيسى» قلت: فسمهم لي يا رسول الله. قال: أولهم و سيدهم علي بن ابي طالب ﷺ و سبطاي و بعدهما زين العابدين علي بن الحسين ﷺ و بعده محمد بن علي باقر علم النبيين ﷺ و الصادق جعفر بن محمد ﷺ و ابنه الكاظم سمي موسى بن عمران و الذي يقتل بأرض خراسان ابنه علي، ثم ابنه محمد و الصادقان علي و الحسن و الحجة القائم المنتظر في غيبته، فإنهم عترتي من دمي و لحمي، علمهم علمي و حكمهم حُكمي، من آذاني فيهم فلا أنا له الله تعالى شفاعتي».

همین حدیث با تعبیر اندکی از امام حسین ﷺ نیز نقل شده است:

از سلمان فارسی روایت شده است که:

روزی پیامبر ﷺ برای ما خطبه می خواند، فرمود: «ای مردم! من بزودی از میان شما می روم و به سرای پنهان اسرار، سفر می کنم.

شما را به نیکی به خاندانم، سفارش می کنم. از بدعت بپرهیزید، بدانید که هر بدعتی، مایه گمراهی است و هر گمراهی با اهل آن گمراهی از آتش هستند.

ای مردم! هر کس خورشید از او پنهان شود به ماه رومی آورد و هر کس ماه را گم کند به دو ستاره به نام دو برادران رو می آورد و هر کس که ستاره دو برادران را گم کند به ستارگان روشن دیگر رو می آورد؛ این سخن من بوده است برای خودم و برای شما از خداوند، طلب بخشش می کنم».

سلمان می گوید: وقتی که پیامبر از منبر پائین آمد به دنبال او رفتم تا اینکه وارد خانه عایشه شد، نزد آن حضرت رفتم و عرض کردم: ای رسول خدا ﷺ! پدر و مادرم فدایت! شنیدم که فرمودی: هرگاه خورشید را گم کردید به ماه روی آورید و هرگاه ماه را گم کردید به ستاره دو برادران روی آورید و هرگاه ستاره دو برادران را گم کردید به ستارگان روشن

دیگر روی آورید؛ منظور شما از خورشید و ماه و ستاره دو برادران و ستاره‌های روشن دیگر، چیست؟

پیامبر ﷺ فرمود: «اما خورشید، من هشتم و ماه، علی ﷺ است بعد از اینکه مرا از دست دادید به او روی آورید؛ اما ستاره دو برادران، حسن و حسین ﷺ هستند؛ هرگاه ماه را از دست دادید به این دو ستاره روی آورید و اما ستارگان روشن دیگر، ائمه نه گانه از نوادگان حسین ﷺ هستند که نهمین آنها، مهدی ﷺ است.»

سپس پیامبر ﷺ فرمود: «اینان جانشینان بعد از من هستند و به تعداد فرزندان یعقوب ﷺ و حواریون عیسی ﷺ می‌باشند.»

عرض کردم: ای رسول خدا ﷺ! اسم این ائمه را برای من بگویید.

پیامبر ﷺ فرمود: «اولین نفر و بزرگ اینان، علی بن ابی‌طالب ﷺ و دو نوه‌ام، حسن و حسین ﷺ و بعد از آن دو، علی بن حسین زین‌العابدین ﷺ و بعد از او، محمد باقر ﷺ شکافنده علم پیامبران و بعد از او جعفر بن محمد صادق ﷺ و بعد از او فرزندش، کاظم ﷺ - که همانام موسی بن عمران است - و بعد از او، فرزندش علی ﷺ - که او را در سرزمین خراسان می‌کشند - و سپس فرزندش محمد ﷺ است و سپس دو صادق، یعنی علی و حسن ﷺ و سپس مهدی قائم ﷺ است - که در انتظار خروج از غیبت می‌باشد - اینان عترت من و از گوشت و خون من هستند؛ علم آنها، علم من و حکم آنها، حکم من است و هر کس آنان را اذیت کند، شفاعت من شامل حال او نمی‌شود.»^۱

جمع آوری بعضی از این احادیث و شمارش آنها، کاری بس دشوار است. ابتداء با پیام احادیث درباره امام زمان ﷺ آشنا می‌شویم که پیامبر ﷺ در مناسبات فراوان بر این موضوع پافشاری زیادی کرده‌اند تا اتمام حجتی کرده باشند و مردم بر خداوند، حجتی نداشته باشند و این نشان دهنده اهمیت مطلب است.

۱. این حدیث را با اختلاف کمی، جوینی شافعی در فرائد السمطين؛ ج ۲، ص ۲۱۷، چاپ لبنان، سال ۱۴۰۰ هجری آورده‌اند؛ همچنین حاکم حسکانی حنفی در شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۵۹ و ج ۲، ص ۲۱۱، چاپ لبنان، ۱۳۹۳ هجری آورده است و شیخ صدوق در معانی الاخبار؛ ص ۱۱۴، چاپ نجف و شیخ طوسی، در امالی؛ ج ۲، ص ۱۳۱، این حدیث را آورده‌اند.



فصل سوم

بشارت‌های قرآن درباره امام زمان علیه السلام

قرآن کریم، همان کتابی است که هیچ مورد باطلی در آن راه ندارد و در این کتاب هر مطلبی بیان شده است و هیچ خشک و تری باقی نمانده، مگر اینکه در این کتاب روشنگر آمده، از چیزی کوتاهی نشده است. قرآن، آخرین کتاب آسمانی می‌باشد، همان‌گونه که اسلام، آخرین دین است.

آیا قرآن، نسبت به این واقعه بزرگ - که باعث تحول عظیمی در حیات و زندگی بشر می‌شود - ساکت است؟

قرآنی که از غلبه روم بر فارسیان و از قیام دولت یهود با همکاری دولت‌های بزرگ، خبر می‌دهد «ضَرَبْتُ عَلَيْهِمُ الدَّلَّةَ أَيُّنَ مَا تُقِفُوا إِلَّا بِحَبْلِ مِنَ اللَّهِ وَحَبْلِ مِنَ النَّاسِ»^۱ قرآنی که درباره یاجوج و ماجوج خبر می‌دهد.

قرآنی که از ممکن بودن پیمودن فضا، خبر می‌دهد: «يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنَّ

۱. آل عمران، آیه ۱۱۲.

اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا إِلَّا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ ۱

آیا می‌شود که چنین قرآنی از ظهور امام زمان علیه السلام و پیروزی او خبر ندهد؟ هرگز چنین نیست! قرآن حکیم در جاهای زیادی از امام زمان علیه السلام و قیام او خبر داده است، تاویل این‌گونه آیات، درباره امام زمان و ظهور اوست به طوری که ائمه علیهم السلام که قرآن در خانه‌های آنها نازل شده، به این مطلب تصریح کرده‌اند.

بعضی از این آیات را برای شما می‌آوریم:

آیه اول «وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ * وَتُمْكِنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَتُرَى فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ» «ما اراده کردیم که بر آن طایفه ضعیف و ذلیل در آن سرزمین، منت گذارده، آنها را پیشوایان خلق قرار دهیم و وارث (ملک و جاه فرعونیان) گردانیم و در زمین به آنها قدرت و تمکین بخشیم و به چشم فرعون و هامان و لشکریانشان، آنچه را که از آن ترسان بودند، بنماییم.»^۲

امام علی علیه السلام در این باره فرموده است:

«لتعطفن الدنيا علينا بعد شماسيها عطف الضروس على ولدها (و تلى عليه السلام عقيب ذلك) قوله تعالى: «وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»؛

«دنیا، پس از سرکشی‌اش، مانند شتری - که شیر به صاحبش نمی‌دهد - تا برای بچه‌اش نگاه دارد به ما روی خواهد آورد.» و سپس این آیه را تلاوت فرمود: «وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»^۳

ابن ابی الحدید در شرحش می‌گوید، همفکران ما می‌گویند، این آیه به آمدن امامی، وعده می‌دهد - که سراسر زمین را تصرف می‌کند - و بر تمامی کشورها حکمفرمایی می‌کند. این حدیث از راه‌های گوناگونی از امام علی علیه السلام وارد شده است و شاید به شرح بیشتری

۲. قصص، آیات ۵-۶.

۱. الرحمن، آیه ۳۳.

۳. نهج البلاغه: ج ۲.

نیاز داشته باشد؛ (شماسها) به اسبی گفته می‌شود که از سواری دادن بر پشت خود خودداری می‌کند؛ (الضروس) شتر بد اخلاقی را گویند که دوشنده خود را گاز بگیرد.^۱

معنی سخن امام علی علیه السلام این است که دنیا بعد از ظلم و ستم بسیار بر اهل بیت علیهم السلام به آنان رو می‌کند و اهل بیت علیهم السلام قیام می‌کنند و بر دشمنانشان پیروز می‌شوند، آنها تمامی سر/بالایی‌های سخت‌گذر و پر از سنگلاخ را که در مسیر نهضت مقدسشان وجود دارد از میان برمی‌دارند و دنیا بعد از آن همه سختی به اهل بیت علیهم السلام برای آنان راحت و بعد از تلخی‌های بسیار، شیرین می‌گردد و دنیا بعد از سرپیچی، بالاخره سر تسلیم فرود می‌آورد و بعد از سرکشی، رام می‌شود.

از امیر مومنان علیه السلام روایت شده که:

«المستضعفون في الارض، المذكورون في الكتاب، الذين يجعلهم الله أئمة: نحن أهل البيت، يبعث الله مهديهم فيعزهم و يذل عدوهم.»

مستضعفان بر روی زمین، آن کسانی که در قرآن ذکر شده‌اند که خداوند آنان را رهبر قرار داده. ما اهل بیت علیهم السلام هستیم، خداوند مهدی اهل بیت را برمی‌انگیزد تا اهل بیت را عزیز و گرامی بدارد و دشمنان آنان را خوار و ذلیل گرداند.^۲

اکنون که سخن از آیاتی به میان آمد که تاویل آنها، مربوط به امام زمان علیه السلام است؛ بهترین کار این است که مختصری درباره کلمه تاویل توضیح دهیم تا اطلاعات خواننده بیشتر شده، از معنی تاویل آگاه شود.

تاویل: باز گرداندن کلام و صرف کلام از معنای ظاهری به معنایی است که مخفی می‌باشد.^۳

تاویل رویا و خوابها، یعنی همان چیزی که رویا به آن باز می‌گردد، برای مثال حضرت یوسف علیه السلام در خواب، یازده خورشید و ماه را دید که برای او سجده می‌کنند، بعد از سالیان دراز، وقتی که یعقوت و اولادش به مصر رفتند، خداوند چنین فرمود: «وَرَفَعَ ابْوَيْهَ عَلِي

۲. بحار؛ ج ۵۱، ص ۶۳.

۱. مجمع البحرین از طریحی.

۳. مجمع البحرین؛ ماده اول.

﴿وَلَقَدْ مَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَى﴾ «همانا ما بار دیگر بر تو منت نهادیم»^۱

﴿وَلَقَدْ مَنَّا عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ﴾ «همانا بر موسی و هارون منت نهادیم»^۲

خداوند این آیات را به لفظ گذشته آورده، اما در آیه مورد بحث به لفظ آینده آورده، فرموده است: ﴿وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ﴾.

و همچنین در: ﴿نُرِيدُ﴾ و ﴿نَجْعَلُهُمْ﴾ و ﴿نَجْعَلُهُمْ﴾ و ﴿نَمَكِّنُ﴾ و ﴿نُرِي﴾، الفاظ ششگانه به لفظ آینده آمده است، نه گذشته.

شاید کسی بگوید، فرعون، هامان و لشکریان آنها، قبل از نزول این آیه، هزاران سال پیش هلاک شده‌اند؛ پس چگونه می‌توان آیه را به زمان آینده تاویل کرد؟
جواب این است که اسم فرعون، رمز است برای هر سلطانی که بدکار و ستمکار باشد و ظلم بسیار کند؛ پس برای هر عصری، فرعون‌نی هست و برای هر امتی، فرعون‌های بسیاری وجود دارد.

از امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام در تاویل این آیه، روایت شده که:

«أَنَّ الْمُرَادَ مِنَ «فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ» - فِي هَذِهِ الْآيَةِ - هُمَا رَجُلَانِ مِنَ جَبَابِرَةِ قَرِيشٍ، يُحْيِيهِمَا اللَّهُ تَعَالَى عِنْدَ ظَهْرِ الْإِمَامِ الْمَهْدِيِّ علیه السلام - فِي آخِرِ الزَّمَانِ - فَيَنْتَقِمُ مِنْهُمَا بِمَا أَسْلَفَهُ؛
مراد از «فرعون و هامان» در این آیه، دو مرد جبار و ظالم از قریش هستند که خداوند آن دو را هنگام ظهور مهدی علیه السلام زنده می‌گرداند و حضرت از آن دو انتقام می‌گیرد»^۳
«جنودهما» پیروان و یاران آن دو مرد قریشی هستند که با آنها همکاری می‌کنند.

آیه دوم: ﴿وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ «خداوند به کسانی از شما بندگان که ایمان آرند و نیکوکار گردند وعده فرموده که در زمین، جانشین دیگران گرداند، چنان که امت‌های صالح پیامبران گذشته، جانشین پیشینیان خود شدند

۲. صفات، آیه ۱۴.

۱. طه، آیه ۳۷.

۳. تفسیر برهان؛ سید هاشم بحرانی، تفسیر این آیه.

و افزون بر خلافت، دین پسندیده آنان را بر همه ادیان تسلط دهد و پس از ترس به همه مومنان، ایمنی کامل دهد که مرا به یگانگی بی‌هیچ ریا و شرک پرستش کنند و بعد از آن هر کس کافر شود به حقیقت فاسقان و تبه‌کارانند.^۱

این آیه نیز جزء آیاتی است که تاویل به امام مهدی (عج) شده است. معنی آیه در ظاهر این است که خداوند تعالی به مومنان این امت وعده داد که آنان را جانشین کند و خلافت دهد و طبیعی است که بشر بر روی زمین خاکی و در خشکی یا روی آب، زندگی می‌کند. یعنی خداوند، مومنان را وارث زمین کفار (از عرب و عجم) می‌گرداند و به آنان اجازه می‌دهد که زمین را تصرف کنند و در آن حکومت نمایند، همان طور که خداوند بعضی از اولیایش را جانشین بعضی دیگر گردانید و حالت ترس آنان را به امان تبدیل کرد که از کسی جز خدا نهراسیدند و احدی از لشکریان سلطه و قدرت نتوانستند بر آنان غلبه پیدا کنند و بدون هیچ تقیه و ترسی به حق عمل و خداوند را عبادت کردند.

خداوند تعالی به مومنین صالح - که از هر پلیدی پاک هستند - وعده داده که آنان را جانشین و حاکم زمین گرداند، این معنی ظاهری آیه کریمه است.

این وعده الهی که ۳ بار به لام قسم، نسبت به آن تاکید شده است و ۳ بار نیز با «نون» تاکید آمده تا به امروز محقق نشده، پس کی، مومنان صالح بر مردم حکم می‌رانند و اسلام را با تمام آزادی و بدون ترس از احدی، اجرا می‌کنند؟

آن مومنینی که اعمال صالح انجام می‌دهند و خداوند آنان را این چنین ثمره بزرگی می‌دهد، کیستند؟

اگر به تاریخ اسلام و مسلمین از زمان طلوع خورشید اسلام تا امروز مراجعه کنید به طور یقین خواهید دانست که این وعده الهی در طول ۱۴۰۰ سال، محقق نشده است.

گمان نمی‌کنم که وجدان هیچ مسلمان منصفی قبول کند که مقصود از مومنان نیکو کردار، امویان و عباسیان باشند؛ چون تاریخی که مورد قبول اسلام و غیر اسلام باشد، شاهد است که امویان و عباسیان، مرتکب جرایم بزرگی شدند و خون بسیاری از اولیای

الهی را ریختند و حرمت الهی را هتک کردند و کاخ‌های آنان، سرشار از فجور و منکرات بود و اگر ما بخواهیم در این باره به تفصیل صحبت کنیم، احتیاج به کتابی جداگانه دارد. همچنین، چه زمانی دین خدا بر روی زمین به اقتدار مورد نظر رسید تا این آیه تحقق یافته باشد: «وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ» دین اسلام از بین نمی‌رود؛ ولی همچنان فاقد قدرتی منظم و جهانی است به طوری که هر کشوری می‌تواند با آن بجنگد. به چین، شوروی یا بعضی از کشورهای آفریقایی و اروپایی بروید تا ترسی که بر مسلمانان سایه انداخته، ظلم و سختی‌ای که از هر طرف آنها را در بر گرفته، ببینید. در بعضی از کشورها، نگهداشتن قرآن، بزرگ‌ترین گناه است که شدیدترین مجازات‌ها را در پی دارد! و دیگر، دربارهٔ میلیون‌ها مسلمانی - که به سبب مسلمان بودن - کشته شده‌اند، سؤال کنید.

در چین، شوروی و یوگسلاوی، کشتارگاه‌های بزرگ و وحشتناکی برپا گردید که خون مسلمانان را به راحتی ریختند. هم اکنون در فیلیپین، مسلمانان تحت فشار و محرومیت هستند و فقط خدا می‌داند که در ویتنام چه تعداد از مسلمانان به دست کمونیست‌ها کشته شدند و دهها هزار مسجدی - که به اصطبل، اسلحه‌خانه، کلیسا و میدان ورزش تبدیل شدند - پس چه زمانی وعدهٔ الهی تحقق خواهد یافت؟

ممکن است، عده‌ای بگویند، اسلام در جزیرهٔ العرب، سرزمین‌های خاورمیانه و سرزمین‌های بسیاری - که در زمان فتوحات اسلامی گسترش یافت - خودش، نوعی تحقق این وعده است.

در جواب می‌گوییم:

ما منکر این مطلب نمی‌شویم که اسلام در زمان پیامبر ﷺ بر مدینه و بخش‌هایی از جزیرهٔ العرب حاکم شد؛ پس معنی وعدهٔ الهی در این آیه چیست: «وَعَدَاللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»؛ «خداوند به کسانی از شما - که ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند - وعده داده است».

معنی این وعده، این است که روزگاری، اسلام بر کرهٔ زمین حاکم می‌شود و مسلمانان

بدون هیچ ترس و تقیه‌ای، اعمال دینی خود را به جا می‌آورند و در تمام مناطق و سرزمین‌ها، فقط دین اسلام است که حاکم و عامل خواهد بود.

اهل بیت علیهم‌السلام این مطلب را بیان می‌فرمایند که تاویل این آیه در هنگام ظهور امام زمان علیه‌السلام محقق خواهد شد و بزودی در همین کتاب، احادیثی راجع به این موضوع، خواهیم آورد.

در تفسیر عیاشی آمده که امام سجاده علیه‌السلام بعد از تلاوت این آیه، فرمود: «هم و الله شیعتنا اهل البيت، يفعل الله ذلك بهم على يد رجل منا و هو مهدي هذه الأمة و هو الذي قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لو لم يبق من الدنيا إلا يوم واحد لطوّل الله ذلك اليوم حتى يأتي رجل من عترتي، اسمه اسمي، يملأ الارض عدلاً و قسطاً كما ملئت ظلماً و جوراً»؛

«به خدا قسم! آنان شیعیان ما هستند و خداوند، این وعده را به دست مردی از ما اهل بیت علیهم‌السلام محقق می‌کند؛ او مهدی این امت است؛ او کسی است که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره او فرموده: اگر از دنیا جز یک روز باقی نمانده باشد، خداوند، آن روز را آن قدر طولانی می‌کند تا مردی از اهل بیتم - که همانم من است - بیاید و زمین را پر از عدل و داد کند، همان‌گونه که پر از ظلم و جور شده است.»^۱

طبرسی می‌گوید: منظور از مومنان نیکو کردار، پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت او هستند و این آیه، بشارتی بر استقرار حکومت اسلامی و سیطره بر تمام سرزمین‌ها و از بین رفتن ترس در هنگام ظهور امام زمان علیه‌السلام است.

همچنین اجماع عترت پاک نیز، حجت می‌باشد؛ به دلیل فرمایش نبی اسلام که فرمود: «اني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي اهل بيتي، لن يفترقا حتى يردا على الحوض»؛ «من در میان شما، دو چیز سنگین را به یادگار می‌گذارم: کتاب خدا و اهل بیتم و این دو از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا اینکه در کنار حوض بر من وارد شوند.»
همچنین تمکن در زمین به طور مطلق در گذشته اتفاق نیفتاده؛ پس او منتظر است؛ چون خداوند، خلف وعده نمی‌کند.»^۲

۲. مجمع‌البیان؛ طبرسی؛ ج ۷، ص ۱۵۲.

۱. مجمع‌البیان؛ طبرسی؛ ج ۷، ص ۱۵۲.

آیه سوم: «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» «و ما بعد از تورات در زبور (داوود) نوشتیم (و در کتب پیامبران گذشته وعده دادیم) که بندگان نیکوکار من، ملک زمین را وارث و متصرف می شوند.»^۱

مفسران در معنی زبور و معنی ذکر، اختلاف دارند؛ ولی این اختلاف اساسی نیست و همگی معتقدند که مقصود از زبور در این جا، همان کتاب آسمانی است که بر داوود علیه السلام نازل شده، یا مقصود از زبور، جنس آن چیزی است که خداوند بر انبیایش نازل کرده است و مقصود از ذکر در این آیه، تورات یا قرآن یا لوح محفوظ است؛ بنابراین، در معنی آیه بنا بر نظر مفسران چنین است: ما در کتاب‌هایی که بر پیامبران خود نازل کردیم یا در زبور - که بر داوود علیه السلام نازل نمودیم - بعد از نوشتن در کتابی - که همان لوح محفوظ یا تورات یا قرآن است - نوشتیم که البته؛ زمین را بندگان نیکوکار من، مالک می شوند.

در تفسیر همین آیه از امام باقر علیه السلام روایت شده که:

«هم اصحاب المهدي علیه السلام فی آخر الزمان»

«آنها، اصحاب مهدی علیه السلام در آخر زمانند.»^۲

موضوعی که خداوند تعالی با تمامی معانی‌اش در زبور نوشته، در ذکر و لوح محفوظ نوشته شده، موضوعی است که در نهایت اهمیت می باشد، به خصوص بعد از توجه به کلمه (لقد) و (ان) - که برای تحقیق و تاکید به کار رفته است - مفسران گفته‌اند که مقصود از (الارض) در این آیه، زمین بهشت است تا اینکه معنی چنین شود: بندگان نیکوکار خداوند، وارث سرزمین بهشتند، یا اینکه مقصود همان سرزمین‌های معروفی است که امت اسلامی با فتوحات خود، آنها را به دست می آوردند، پس این، معنی تنزیل این آیه می باشد.

در تفسیر همین آیه از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که: «أن ذلک وعد الله للمؤمنین

بأنهم يرثون جميع الارض»؛

«این وعده خداوند به مؤمنین است که آنان، وارث تمامی زمین خواهند شد.»^۳

۲. مجمع البیان؛ طبرسی؛ تفسیر همین آیه.

۱. انبیاء، آیه ۱۰۵.

۳. تفسیر تبیان؛ ج ۷، ص ۲۵۲.

این آیه، از لحاظ معنی، شبیه آیه سابق است؛ آنجا که خدای تعالی می‌فرماید: «لَيْسَتْ خَلِيفَتُهُمْ فِي الْأَرْضِ»^۱ در این دو آیه، تعبیر زیبایی به کار رفته، تعبیر به ارث و استخلاف - که ارث، همان انتقال مال از مرده به زنده است و استخلاف نیز قرار دادن این در جای دیگری است.

آیه چهارم: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» «او خداوندی است که رسولش را به وسیله دین حق برای هدایت خلق فرستاد تا بر همه ادیان عالم برتری دهد هر چند مشرکان و کافران نپسندند.»^۲

این آیه، ۳ مرتبه در قرآن تکرار شده، این خود، بیانگر اهمیت این موضوع است. این آیه نیز تنزیل و تأویلی دارد، تفسیر یا تنزیل آیه، این است که خدای تعالی، محمد ﷺ را به رسالت برگزید؛ «بالهدی» از توحید و اخلاص در عبادت، (و دین الحق) همان دین اسلام است؛ (لیظهره) ظهور است.

خداوند در قرآن فرموده: «كَيْفَ وَإِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلَّا وَا ذِمَّةً»؛ «چگونه (پیمان مشرکان ارزش دارد) در حالی که اگر بر شما غالب شوند نه ملاحظه خویشاوندی با شما را می‌کنند و نه پیمان را.»^۳

پس معنی: «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ»، یعنی تسلط می‌یابند و دین حق بر جمیع ادیان غلبه می‌کند. اگر اراده الهی محقق شده باشد، باید تمامی ادیان باطل و شرایع منحرف را باطل گردانیده باشد و قرآن و اسلام را به جای آنها نهاده باشد به عبارت روشن‌تر، اسلام، تمامی ادیان را مسخ و باطل نموده، تمامی کافران و هر کس که چیزی غیر از خدا را پرستد، رد نماید.

اما اگر بخواهیم از تأویل بحث کنیم، هدف الهی تاکنون محقق نشده، مسلمانان نیز تعدادشان کمتر از ۱/۱۰ ساکنان زمین است و در سرزمین‌های اسلامی، قوانین غیر اسلامی حکمرانی می‌کند و ادیان باطل با تمامی نشاط به حیات خود ادامه می‌دهند و از آزادی

۲. توبه، آیه ۳۳.

۱. نور، آیه ۵۵.

۳. توبه، آیه ۸.

خود بهره می‌برند؛ حتی در بعضی از کشورها، مسلمانان در اقلیت هستند که بر سرنوشت خود حاکم نیستند؛ بنابراین غلبه حق بر باطل در کجاست و کجاست معنی این آیه: ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ و این معنی چه زمانی محقق می‌شود؟
ائمہ علیہم السلام در تأویل این آیه گفته‌اند، این آیه به دوران امام زمان علیہ السلام و ظهور ایشان تعلق دارد.

در اینجا بعضی از احادیث وارد شده در تأویل این آیه را می‌آوریم.

عن عبادة أنه سمع اميرالمومنين علیہ السلام يقول: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ «اظهر ذلك بعد؟» قالوا: نعم. قال علیہ السلام: «كلًا! فوالذي نفسي بيده حتى لا تبقى قرية إلا و يُنادي فيها بشهادة أن لا اله الا الله بكرة و عشياً»؛ از عبادة روایت شده که حضرت علی علیہ السلام فرمودند:

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ «آیا این مطلب اتفاق افتاده است؟»

گفتند: «آری.»

امام فرمود: «هرگز، قسم به آنکه جانم در دست اوست! هیچ شهر و روستایی باقی نمی‌ماند، مگر اینکه در آن جا، منادی صبح و شام به یگانگی خداوند گواهی می‌دهد.»^۱
در تفسیر برهان آمده: فلا والذي نفسي بيده حتى لا تبقى قرية الا و نودی فیها: بشهادة أن لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله بكرة و عشياً؛

«قسم به آن که جانم در دست اوست، سرزمینی باقی نخواهد ماند، مگر اینکه در آن جا به یگانگی خداوند و اینکه محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسول خداست، صبح و شام ندا داده شود.»^۲

در تفسیر برهان از ابن عباس درباره آیه ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ آمد: این آیه محقق نمی‌شود تا اینکه هیچ یهودی، مسیحی و صاحب هیچ شریعت و دینی باقی نمی‌ماند، مگر اینکه مسلمان می‌شود تا اینکه گوسفند از گرگ و گاو از شیر و انسان از مار در امان می‌مانند، حتی موش، کیسه آذوقه را سوراخ نمی‌کند و جزیه دادن لغو

۲. تفسیر برهان؛ ج ۴، ص ۳۲۹.

۱. مجمع البیان؛ طبرسی؛ ج ۹، ص ۲۸۰.

می‌گردد^۱ و صلیب‌ها شکسته می‌شوند.^۲

این همان فرموده خداوند است: «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» و تمامی این وقایع، هنگام قیام مهدی قائم علیه السلام رخ می‌دهند.^۳

عن أبي الفضيل عن الإمام أبي الحسن الكاظم علیه السلام قلت: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ؟» قال علیه السلام: «هُوَ الَّذِي أَمَرَ رَسُولَهُ بِالْوَلَايَةِ وَالْوَصِيَّةِ وَالْوَلَايَةُ: هِيَ دِينِ الْحَقِّ. قلت: «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ؟» قال علیه السلام: «يُظْهِرُهُ عَلَى جَمِيعِ الْأَدْيَانِ عِنْدَ قِيَامِ الْقَائِمِ علیه السلام»

ابی الفضیل می‌گوید به امام کاظم علیه السلام عرضه داشتیم: منظور از این آیه: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» چیست؟ امام فرمود: «او همان امر و فرمان خدا به رسولش درباره ولایت و وصایت است؛ ولایت، همان دین حق است.»

از امام پرسیدم: مراد از «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» چیست؟

امام پاسخ داد: «دین اسلام در زمان قیام مهدی علیه السلام بر تمامی ادیان، غلبه می‌یابد.»^۴ قندوزی حنفی در ینابیع المودّة و شیخ مجلسی در بحار الانوار از امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه، حدیثی نقل کرده‌اند که:

قال علیه السلام: «وَاللَّهِ مَا يَجِي تَأْوِيلُهَا حَتَّى يَخْرُجَ الْقَائِمُ الْمَهْدِيُّ علیه السلام فَإِذَا خَرَجَ لَمْ يَبْقَ مُشْرِكٌ إِلَّا

۱. جزیه، مالی است که یهودیان، مسیحیان و مجوسیان هر ساله به دولت اسلامی در ازای حفاظت از نفس، مال، جان و آبرویشان پرداخت می‌کنند که این هم، شروط خاصی دارد که در کتب فقهی آمده است و در هنگام ظهور امام زمان علیه السلام، کسانی که جزیه به آنها واجب است؛ چون مسلمان می‌شوند و از پرداخت جزیه معاف می‌گردند.

۲. صلیب، آلت مخصوصی است که از شعار مذهب مسیحیت می‌باشد - که آن را در کلیساها، مدارس و بیمارستان‌هایشان نصب می‌کنند و به گردن نیز می‌آویزند - صلیب، اشاره‌ای دارد به قصه صلیب کشیدن و قتل مسیح علیه السلام با وجود اینکه خداوند تعالی در قرآن کریم فرموده «وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ» و کلام خداوند، حق است و باطلی در آن نیست؛ پس صلیب، متناقض با کلام خداوند است و این خود دلیلی است برای تکذیب آن. پس هنگامی که امام زمان علیه السلام ظهور می‌کند، تمامی صلیب‌ها را می‌شکنند، به خصوص بعد از نزول مسیح علیه السلام از آسمان و در زیر پرچم امام زمان علیه السلام و حکومت مهدوی قرار گرفتن، در آن موقع عقیده به صلیب، زایل می‌گردد.

۳. تفسیر برهان؛ ج ۴، ص ۳۲۹.

۴. تفسیر برهان؛ ج ۴، ص ۳۳۰.

کره خروجه و لا یبقی کافر الا قتل.....»؛

امام علیه السلام فرمودند: «به خدا قسم، این آیه تأویل نمی‌شود، مگر با خروج مهدی قائم علیه السلام و هنگامی که او قیام می‌کند، هیچ مشرکی باقی نمی‌ماند، مگر اینکه از قیام او کراهت دارد و هیچ کافری نمی‌ماند، مگر اینکه کشته می‌شود.»^۱

اما مجلسی چنین آورده که از ابی بصیر روایت شده: فعن ابی بصیر قال: سألت أبا عبد الله الصادق علیه السلام - عن قوله تعالى في كتابه: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَىٰ الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ فقال علیه السلام: «و الله ما أنزل تاويلها بعد»؛ قلت: جعلت فداك ومتى ينزل؟ قال: «حتى يقوم القائم ان شاء الله فاذا خرج القائم لم يبق مشرك....»
از امام صادق علیه السلام درباره آیه: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَىٰ الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ پرسیدم؟

امام فرمود: «به خدا قسم! هنوز تأویل این آیه، نازل نشده است.»

پرسیدم: جانم به فدایتان! پس کی نازل می‌شود؟

فرمود: «هنگامی که قائم علیه السلام، قیام کند ان شاء الله، هنگامی که او قیام کند، هیچ مشرکی باقی نمی‌ماند.»^۲

ما به همین مقدار از آیاتی که تأویل آنها به امام زمان علیه السلام بر می‌گردد و به احادیث وارده درباره این آیات، بسنده می‌کنیم و همین جا لازم است، بگوییم: از آیات، چیز کمی را یادآور شدم، آیاتی که تاویلش به امام زمان علیه السلام بر می‌گردد، بر حسب آنچه در احادیث آمده، بسیار، بسیار زیادند که آقای صادق شیرازی در کتابی به نام المهدی فی القرآن بعضی از آن آیات را جمع‌آوری نموده، ایشان صد و شش آیه را آورده است و تمامی احادیث از مصادر اهل سنت هستند و اگر ما بخواهیم، آن آیات و احادیث را بیاوریم، کلام بسیار طولانی می‌گردد و به همین مقدار به خواست خداوند، بسنده می‌کنیم.



فصل چهارم

پیامبر ﷺ و بشارت به امام زمان ﷺ

احادیثی که از پیامبر ﷺ درباره شخصیت امام زمان ﷺ روایت شده، بزرگ‌ترین گروه از احادیث و بشارت‌های راجع به امام زمان ﷺ را تشکیل می‌دهد که ما بعضی از آنها را در فصول گذشته آوردیم و بعضی را در فصلهای آینده می‌آوریم. بسیار عجیب است که بیشتر احادیث موجود در کتب اهل سنت درباره شخصیت امام زمان ﷺ از پیامبر ﷺ روایت شده است و دارای سندهای متعدد و مضامین متنوع می‌باشند.

مرتبه‌ای، پیامبر ﷺ مسلمین را به امام زمان ﷺ بشارت می‌دهد که او همان دوازدهمین امام است و مرتبه‌ای دیگر، پیامبر ﷺ خبر می‌دهد که او از فرزندان فاطمه زهرا ﷺ، از صُلب حسین ﷺ و نهمین امام، بعد از امام حسین ﷺ می‌باشد.

در این فصول و فصل‌های آینده خواهید دانست که پیامبر ﷺ از امام زمان ﷺ در مناسبات عدیده و موقعیت‌های فراوان و حساس خبر داده است و این خود، بیانگر اهمیت موضوع است و گرنه چرا این همه کوشش و توجه به این موضوع شده است و چرا این همه تکرار و تمرکز در اخبار درباره امام زمان ﷺ به کار گرفته شود؟

احادیثی که از پیامبر ﷺ درباره شخصیت امام زمان ﷺ وجود دارد، بسیار زیاد هستند و ما بعضی از آنها را - که با اسلوب این کتاب، همخوانی دارند- یادآور می‌شویم:

۱- عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال: قال رسول الله ﷺ: «إِنَّ خُلَفَائِي وَأَوْصِيَاءِي وَحُجَجَ اللَّهِ عَلَى الْخَلْقِ بَعْدِي لاثنا عشر، أولهم أخي و آخرهم ولدي». قيل: يا رسول الله! ومن أخوك؟ قال: «علي بن أبي طالب». قيل: فمن وُلدك؟ قال: «المهدي الذي يملأها أي يملأ الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً و الذي بعثني بالحق نبياً لو لم يبق من الدنيا إلا يوم واحد لطوّل الله ذلك اليوم حتى يخرج فيه ولدي المهدي، فينزل روح الله عيسى بن مريم فيصلّي خلفه و تشرق الارض بنور ربها»؛

از ابن عباس روایت شده: پیامبر ﷺ فرمود: «جانشینان و اوصیا و حجت‌های خدا بر خلق، بعد از من دوازده نفرند که اوّل ایشان برادر من است و آخرینشان فرزندم است.» پرسیدند: ای رسول خدا! برادر شما کیست؟

فرمود: «علی بن ابی طالب.» پرسیدند: فرزند شما کیست؟

فرمود: «مهدی؛ همان کسی است که زمین را پر از عدل و داد می‌کند، همان‌طور که از ظلم و جور پر شده است، قسم به کسی که مرا به حقیقت مبعوث نمود! اگر از دنیا، فقط یک روز باقی مانده باشد، خداوند آن روز را آن قدر طولانی می‌کند تا اینکه فرزندم مهدی ﷺ قیام کند و سپس عیسی بن مریم ﷺ از آسمان پایین می‌آید و پشت سر مهدی ﷺ نماز خواهد گذارد و زمین، مملو از نور پروردگار می‌گردد و سلطنت و پادشاهی ایشان، تمام شرق و غرب عالم را پر می‌کند.»^۱

۲- عن حذيفة قال: قال رسول الله ﷺ: «المهدي رجل من وُلدي، وجهه كالقوكب الدّري، اللون لون عربي و الجسم جسم اسرائيلي، يملأ الارض عدلاً كما ملئت جوراً، يرضى في خلافته أهل السماء و الطير في الجو، يملك عشرين سنة»؛

پیامبر ﷺ فرمود: «مهدی ﷺ، مردی هست از فرزندان من، چهره‌اش مانند ستاره درخشان می‌باشد، رنگ پوست او رنگ پوست اعراب و جسم و هیكل او مانند بنی‌اسرائیل

۱. فرائد السمطين؛ جوینی شافعی؛ ج ۲ و بحار؛ مجلسی؛ ج ۵۱، ص ۷۱.

است؛ زمین را پر از عدل می‌کند، چنانچه پر از جور شده، در زمان خلافت او، اهل آسمان و پرندگان در هوا، خشنود خواهند بود؛ او ۲۰ سال حکومت می‌کند»^۱

۳- عن حذیفة قال: قال رسول الله ﷺ: «المهدی رجل من وُلدی، وجهه كالکوکب الدُرّی»؛ پیامبر ﷺ فرمود: «مهدی ﷺ، مردی از فرزندان من است، چهره‌اش مانند ستاره درخشان می‌باشد»^۲

۴- عن الامام محمد بن علی الباقر عن آباءه عن امیرالمومنین علی بن ابی طالب ﷺ قال: «قال رسول الله ﷺ: المهدی من وُلدی، تكون له غیبة و حیرة تفضل فیها الأمم، یأتی بذخیرة الانبیاء ﷺ فیملؤها عدلاً و قسطاً كما ملئت جوراً و ظلماً»

پیامبر ﷺ فرمود: «مهدی از فرزندان من است؛ ایشان غیبتی دارند و در پرده ابهام می‌روند که در آن هنگام، امت‌ها گمراه می‌شوند؛ او با تمامی ذخایر انبیا می‌آید؛ پس ایشان زمین را پر از عدل و داد می‌کند، چنانچه از ظلم و جور پر شده است»^۳

۵- روی القندوزی الحنفی عن ابی بصیر عن الصادق جعفر بن محمد عن آباءه عن امیرالمومنین علی بن ابی طالب ﷺ قال: «قال رسول الله ﷺ: المهدی من وُلدی، اسمه اسمی و کنیته کنیتی و هو أشبه الناس بی خلقاً و خلقاً، یكون له غیبة و حیرة فی الأمم حتی تفضل الخلق عن أديانهم، فعند ذلك یقبل كالشهاب الثاقب، فیملاً الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً»؛

پیامبر ﷺ فرمودند: «مهدی ﷺ از فرزندان من است؛ اسم او، اسم من و کنیه او، کنیه من است؛ او شبیه‌ترین مردم از جهت شکل و اخلاق به من است؛ غیبتی دارد که در آن، امت‌ها از ادیان خود گمراه می‌گردند و او در آن هنگام، مانند شهاب ثاقب می‌آید و زمین را پر از عدل و داد می‌کند، چنانچه از ظلم و جور پر شده است»^۴

۶- روی المجلسی عن الشیخ المفید عن ابی ایوب الانصاری قال: قال رسول الله ﷺ - لفاطمة - (فی مرضه): «و الذي نفسي بيده لا بدّ لهذه الأمة من مهدي و هو و الله من وُلدک»

۱. شرح احقاق الحق، السيد المرعشي، ج ۱۳، ص ۱۶۴.

۲. همان.

۳. فرائد السمطين.

۴. بحار الانور، مجلسی، ج ۵۱، ص ۷۲.

از ابویوب انصاری روایت شده که: پیامبر ﷺ در هنگامی که بیمار بود به فاطمه علیها السلام فرمود: «قسم به آن که جانم در قبضه قدرت اوست! بی شک برای این امت، مهدی علیه السلام وجود دارد و به خدا قسم! او، از پسران توست.»^۱

۷- عن مكحول عن علي بن ابي طالب عليه السلام قال: «قلت يا رسول الله صلى الله عليه وآله أمنا - آل محمد - المهدي أم من غيرنا؟ فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: لا، بل منا، بنا يختم الله الدين كما فتح الله بنا و بنا يُنقذون عن الفتنة كما أنقذوا من الشرك و بنا يولّف الله بين قلوبهم بعد عداوة الفتنة إخواناً كما ألّف بين قلوبهم بعد عداوة الشرك و بنا يصبحون بعد عداوة الفتنة إخواناً كما أصبحوا بعد عداوة الشرك إخواناً»؛

از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت شده: «از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدم: آیا مهدی علیه السلام از ما آل محمد علیهم السلام است یا از غیر ما؟»

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «او از ماست، خداوند دین را برای ما ختم می‌کند، همان‌طور که به وسیله ما، دین را برای ما فرستاد و به وسیله ماست که خداوند، فتنه‌ها را می‌برد، همان‌طور که به وسیله ما شرک را برد و به وسیله ماست که خداوند، بین دل‌ها الفت و دوستی برقرار می‌کند، همان‌طور که خداوند بین دل‌ها را بعد از دشمنی با شرک، الفت می‌دهد و به وسیله ماست که بعد از دشمنی با فتنه برادر می‌گردند، همان‌طور که بعد از دشمنی با شرک، در حالی که برادرند، شب را به صبح می‌رسانند.»^۲

سوال امام علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله از قبیل تجاهل عارف است (یعنی کسی که مطلبی را می‌داند؛ اما خود را به ندانستن می‌زند تا از طرف مقابل جواب بگیرد). ایشان از آنچه خود می‌داند، می‌پرسد؛ مثل اینکه اصلاً آن را نمی‌داند و این هم برای غرض و هدفی است که ایشان دارد و این نوع کلام در قرآن و احادیث هم وارد شده؛ بلکه در عُرف مردم نیز وجود دارد مانند این آیه که در قرآن آمده: «وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى؟»؛ «ای موسی! در دست راستت چه داری؟»^۳

۲. بحار؛ مجلسی؛ ج ۵۱، ص ۶۷.

۱. بحار؛ مجلسی؛ ج ۵۱، ص ۶۷.

۳. طه، آیه ۱۷.

۸- عن هشام بن سالم عن الامام الصادق جعفر بن محمد عن أبيه عن جدّه ﷺ قال: «قال رسول الله ﷺ: القائم من وُلدي، اسمه إسمي وكنيته كنيّتي وشمائله شمائلي و سنته سنتي، يقيم الناس على ملّتي و شريعتي و يدعوهم الى كتاب الله عزّ و جلّ، مَنْ أطاعه أطاعني و مَنْ عصاه عصاني و مَنْ أنكره في غيبته فقد أنكرني و من كذّبهُ فقد كذّبني و مَنْ صدّقه فقد صدّقني، الى الله اشكو المكذّبين لي في أمره و الجاحدين لقولي في شأنه و المضلّين لأمتي عن طريقته و سيعلّم الذين ظلموا أيّ منقلب ينقلبون.»

پیامبر ﷺ فرمود: «مهدی قائم ﷺ از فرزندان من و همنام من می باشد و کنیه او، کنیه من و شمایل او، شمایل من و سنت او، سنت من است؛ مردم را به دین و آیین من می خواند و به سوی قرآن دعوت می کند؛ هر کس از او اطاعت کند؛ از من اطاعت کرده است و هر کس از او سرپیچی کند؛ از من سرپیچی کرده است و هر کس در زمان غیبتش، او را انکار کند؛ مرا انکار کرده است و هر کس او را تکذیب نماید، مرا تکذیب کرده است و هر کس او را تصدیق کند؛ مرا تصدیق کرده است؛ به سوی خداوند شکایت می کنم از تکذیب کنندگان خویش درباره مهدی ﷺ و از انکار کنندگان سختم، درباره او و از کسانی از امت من - که گمراه هستند و از راه او سرپیچی می کنند- و «کسانی که ظلم می کنند بزودی خواهند دانست که به چه جایگاه و مکانی باز می گردند.»^۱

۹- عن ابن عباس قال: قال رسول الله ﷺ: «علي بن ابي طالب إمام أمتي و خليفتي عليهم بعدي و من وُلده القائم المنتظر الذي يملأ الله (عزّ و جلّ) به الارض عدلاً و قسطاً كما ملئت جوراً و ظلماً و الذي بعثني بالحق بشيراً: انّ الثابتين علي القول به - في زمان غيبته - لأعزّ - أي أقلّ و أندر - من الكبريت الأحمر.» فقام اليه جابر بن عبدالله انصاري فقال: يا رسول الله! و للقائم من وُلدك غيبة؟ فقال: «اي و ربّي ﴿وَلِيَمْحَضَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ﴾ يا جابر! إنّ هذا لأمر من أمر الله و سرّ من سرّ الله، مَطْوَى أي مستور - عن عباده، فإياك و الشك في أمر الله فهو كفر؛»

پیامبر ﷺ فرمود: «علی بن ابی طالب ﷺ، امام امت من و بعد از من جانشین و خلیفه من

است و مهدی قائم علیه السلام از فرزندان اوست؛ همان کسی که خداوند عزوجل به وسیله او، زمین را پر از عدل و داد می‌کند، همان‌طور که پر از جور و ظلم شده است و قسم به آن که مرا به حقیقت مبعوث نمود؛ ثابت قدم‌های بر این گفتار در زمان غیبت او، خیلی کم هستند مانند کبریت احمر!»

جابر بن عبدالله انصاری پرسید: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! آیا برای فرزند قائم شما، غیبت وجود دارد؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بله و قسم به پروردگارم **«وَلِيْمَحِصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ»** ای جابر! این فرمانی از اوامر الهی و رمزی از رموز الهی می‌باشد - که پنهان از بندگان خداست - پس از شک در امر الهی، دوری کن که این کفر است.»^۱

۱۰ - عن ابی سعید الخدری - فی حدیث طویل - قال: «قال رسول الله صلی الله علیه و آله - لفاطمة: «یا بُنِیَّةُ! اِنَّا اَعْطَيْنَا - اهل البيت - سبعا لم یُعْطِها احد قبلنا: (۱) نبینا خیر الانبیاء و هو أبوک.

(۲) و وصینا خیر الاوصیاء و هو بعلک.

(۳) و شهیدنا خیر الشهداء و هو عمُّ ابیک حمزة.

(۴) و مِنَّا مَنْ له جناحان خضیبان یطیر بهما فی الجنة و هو ابن عمِّک جعفر.

(۵ و ۶) و مِنَّا سبطا هذه الأمة و هما ابناک الحسن و الحسین علیهما السلام.

(۷) و مِنَّا - و الله الذی لا اله الا هو - مهدی هذه الأمة، الذی یصلي خلفه عیسی بن مریم،

ثم ضرب بیده علی منکب الحسین علیه السلام فقال: من هذا، ثلاثاً.

پیامبر صلی الله علیه و آله به دخترش فاطمه علیها السلام فرمود: «دخترم! خداوند به ما اهل بیت علیهم السلام، ۷ چیز عطا

کرده، که به کسی قبل از ما نبخشیده است:

(۱) پیامبر ما، بزرگ‌ترین و برترین پیامبران است و او همان پدر توست.

(۲) وصی و جانشین ما، بهترین وصی است و او شوهر توست.

(۳) شهید ما، بزرگ‌ترین شهید است و او عموی پدرت، حمزه است.

(۴) آن کسی که دو بال دارد و به وسیله آن دو در بهشت پرواز می‌کند، پسر عمویت جعفر است - که او نیز از ماست -

(۵ و ۶) دو جوان و فرزند این امت حسن و حسین علیهما السلام - که پسران تو هستند، از ما می‌باشند.

(۷) قسم به همان خدایی که غیر از او خدایی نیست! مهدی این امت - همان کسی که عیسی بن مریم علیه السلام پشت سر او نماز می‌خواند؛ از ماست. «سپس با دست بر شانه حسین علیه السلام زد و فرمود: «مهدی از نوادگان حسین علیه السلام است.» ۳ بار این جمله را تکرار نمود.^۱

در کتاب بیان شافعی آمده: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مهدی هذه الامة من الحسين علیه السلام»؛ «مهدی این امت از حسین علیه السلام است.»

۱۱ - عن جابر بن عبدالله الانصاری قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «ينزل عيسى بن مريم علیه السلام فيقول أميرهم المهدي علیه السلام: تعال صل بنا، فيقول: ألا ان بعضكم على بعض أمراء تكرمة من الله عز وجل لهذه الأمة»؛

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «عیسی بن مریم علیه السلام از آسمان پایین می‌آید و به امیرشان مهدی علیه السلام می‌گوید: بیا و با ما نماز بخوان. پس عیسی بن مریم علیه السلام می‌گوید: آگاه باشید که بعضی از شما بر بعضی دیگر امیر هستید؛ زیرا خداوند عزوجل این امت را گرامی داشته است.»^۲

۱۲ - عن الإمام علي بن موسى الرضا علیه السلام عن أبيه عن آبائه عليهم السلام قال: «قال رسول الله صلی الله علیه و آله: من أحب أن يتمسك بديني و يركب سفينة النجاة بعدي فليقتد بعلي بن ابي طالب و ليُعادِ عدوّه و ليوالِ وليّه، فانه وصيّي و خليفتي على أمتي، في حياتي و بعد وفاتي و هو إمام كل مسلم و أمير كل مومن بعدي، قوله قولي و أمره أمري و نهيه نهيي و تابعه تابعي و ناصره ناصري و خاذله خاذلي.»

ثم قال: «من فارق علياً بعدي لم يرني و لم أره يوم القيامة و من خالف علياً حرّم الله عليه الجنة و جعل مأواه النار و من خذّل علياً خذله الله يوم يُعرض عليه و من نصر علياً نصره الله يوم يلقاه و لقنه حجّته عند المسألة.»

ثم قال: «الحسن و الحسين إماما أمتي بعد أبيهما و سيدا شباب اهل الجنة، أمهما سيدة نساء العالمين و أبوهما سيد الوصيين و من وُلد الحسين تسعة ائمة، تاسعهم القائم من وُلدي، طاعتهم طاعتي و معصيتهم معصيتي.

الى الله اشكو المنكرين لفضلهم و المضيئين لحرمتهم بعدي و كفى بالله ولياً و ناصرأ لعترتي و ائمة أمتي و منتقماً من الجاحدين حقهم و سيعلم الذين ظلموا أي منقلب ينقلبون»؛

پیامبر ﷺ فرمود: «هر کس دوست دارد که به دین من تمسک جوید و بعد از من، سوار بر کشتی نجات گردد، باید به علی بن ابی طالب علیه السلام اقتدا کند و از دشمنان او دوری نماید و دوستانش را دوست بدارد؛ او وصی و خلیفه من در زمان حیاتم و بعد از وفاتم بر این امت است او امام هر مسلمان و امیر هر مومنی، بعد از من است؛ گفتار او، گفتار من و فرمان او، فرمان من و نهی او، نهی من است؛ هر کس از او تبعیت کند؛ گویی از من تبعیت کرده است و هر کس او را یاری کند؛ گویی مرا یاری کرده است و هر کس او را خوار بشمرد؛ گویی مرا خوار شمرده است.

هر کس بعد از من از علی علیه السلام جدا شود، نه او مرا در قیامت می بیند و نه من، او را در آن جا می بینم و هر کس با علی علیه السلام مخالفت کند، خداوند بهشت را بر او حرام می کند و آتش را منزلگاه او قرار می دهد و هر کس، علی علیه السلام را کوچک شمارد؛ خداوند او را در روز قیامت خوار و ذلیل می کند و هر کس علی علیه السلام را یاری کند؛ خداوند نیز او را یاری می کند؛ روزی که خدا را ملاقات کند و خداوند او را در هنگام سوال قبر، یاری می رساند.»

سپس فرمود: «حسن و حسین علیهما السلام هر دو بعد از پدرشان، امام این امت هستند، این دو، بزرگ و آقای بهشتیان هستند؛ مادرشان، سرور زنان دو عالم و پدرشان بزرگ و آقای اوصیاست و از فرزندان حسین علیه السلام، نه نفر ائمه و امامند که نهمین آنها، مهدی قائم علیه السلام است - که از فرزندان من است - اطاعت از اینان، اطاعت از من و سرپیچی از آنها، سرپیچی از من است. به سوی خداوند شکایت می کنم از منکران فضایل و ضایع نمودن حرمت های اینان؛ خداوند، برای نصرت و یاری ائمه علیهم السلام و انتقام گرفتن از کسانی که حق آنان را غصب

کرده‌اند، کافی است و ظالمان بزودی خواهند دانست که به چه جایگاهی باز می‌گردند.^۱
 ۱۳- و قال النبی ﷺ - فی خطبة یوم الغدیر و بحضور مائة و عشرين الف مسلم - «معاشر الناس! النور من الله عزوجل، فی مَسْلُوك، ثم فی علی، ثم فی النسل منه الی القائم المهدی، الذی یأخذ بحق الله و بكل حق هو لنا...»

پیامبر ﷺ در خطبه روز غدیر (و در حضور صد و بیست هزار مسلمان) فرمود: «ای مردم! نور از جانب خدای عزوجل می‌باشد و در درون من، پنهان است بعد از من در درون علی ﷺ و سپس در درون نسل او می‌باشد تا اینکه به مهدی قائم ﷺ می‌رسد؛ همان کس که حق خدا و حق ما را تمام و کمال می‌گیرد.»^۲

چنانچه ملاحظه نمودید، پیامبر ﷺ در احادیث نبوی به گونه‌های مختلف به خداوند قسم یاد می‌کند مانند: «والذی بعثنی بالحق بشیراً: «قسم به کسی که مرا مبعوث نمود تا مردم را بشارت دهم». یا «والذی نفسی بیده»: «قسم به کسی که جانم در دست اوست». یا «مِنَّا - والله الذی لا اله الا هو - مهدی هذه الأمة»: «قسم به خدایی که الهی جز او، مهدی این امت از ماست.»

تمامی این قسم‌ها، تاکید برای این حقیقت و تثبیت برای این موضوع هستند. همچنین پیامبر ﷺ به همین هم اکتفا نکرده، فرموده: «اگر از دنیا باقی نمانده باشد، مگر یک روز...» مقصود پیامبر ﷺ، این است که این امر، قطعاً اتفاق می‌افتد، حتی اگر زمان‌های زیادی بگذرد؛ بلکه حتی اگر یک روز از دنیا باقی مانده باشد؛ ناچار باید در همان یک روز، امام زمان ﷺ ظهور کند و این نهایت مبالغه در تاکید و تحقیق است.

شنیدید و دیدید که پیامبر ﷺ از امام زمان ﷺ چنین سخن گفت: «او زمین را پر از عدل و داد می‌کند، بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده است.» این جمله، شرح و تفصیلی دارد که آن را برای شما خواننده گرامی می‌آوریم.

ظلم و جور با هم و عدل و قسط با هم ذکر شده، ممکن است، مقصود از فرمایش: «ملئت ظلماً و جوراً»؛ «پر از ظلم و جور شده است.» انتشار ظلم از عامه مردم و انتشار جور از

حکام باشد و ممکن است، مقصود از «یملؤها قسطاً و عدلاً»؛ «زمین را پر از عدل و قسط می‌کند.» این باشد که قسط از حکام و عدل از عامه مردم، سر بزند - که تفصیل و توضیح بیشتر در فصل زندگی در عصر امام زمان علیه السلام به خواست خداوند خواهد آمد.

فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله راجع به شخصیت امام زمان علیه السلام که: «او به رنگ عربی است و جسمش مانند جسم اسرایلی می‌باشد.»، یعنی اینکه امام زمان علیه السلام در طول قامت مانند بنی اسرائیل قد بلند است؛ چون بسیاری از ساکنین اردن و فلسطین، قد بلند هستند و آنان از بقایای بنی اسرائیل، یعنی از نوادگان یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم خلیل الرحمن می‌باشند و قامت مبارک امام زمان علیه السلام مانند مردم کشورهای چین و ژاپن یا کشورهای شرق آسیا نیست؛ چون جسم و هیكل مردم این سرزمین‌ها؛ بیشتر کوتاه یا متوسط است.



فصل پنجم

ائمه اطهار علیهم السلام و بشارت به امام مهدی علیه السلام

در کتاب‌های احادیث مانند کافی، بحار و غیره، روایات زیادی مشاهده می‌شود که از ائمه علیهم السلام درباره امام زمان علیه السلام در مناسبت‌های مختلف وارد شده است و این کثرت احادیث، خود بیانگر اهمیت موضوع است.

ما در این جا نمی‌خواهیم، راجع به علم امام و چگونگی خبر دادن امام از آینده، سخن بگوییم؛ ولی به گفتن جمله‌ای اکتفا می‌کنیم و بس:

می‌گوییم: احادیثی که از پیامبر صلی الله علیه و آله، راجع به شخصیت امام زمان علیه السلام در کتب شیعه و سنی روایت شده، از هزاران حدیث بیشتر است و همچنین است اخبار و احادیثی که از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره آینده روایت شده، چه آینده نزدیک به دوران پیامبر صلی الله علیه و آله و چه دور، نیز احادیثی که درباره آخرالزمان و دگرگونی اوضاع و احوال حکومت امویان و عباسیان خبر داده‌اند.

تمام چیزهایی که شما در این احادیث می‌گویید، (یعنی در ریشه و مصدر این احادیث و اخبار از آینده)، ما هم درباره اخبار وارد شده از ائمه علیهم السلام راجع به فتنه آخرالزمان به

صورت عام و راجع به شخصیت امام زمان به صورت خاص می‌گوییم؛ اگر سرچشمه علم پیامبر ﷺ، همان وحی باشد؛ پس علوم ائمه ﷺ نیز از جد بزرگوارشان و از جبرئیل و از خداوند تعالی گرفته شده است و معنی این امر، داشتن علم غیب نیست؛ بلکه این علم، مخصوص به خدای تعالی است.

علمای گذشته و بعضی از علمای معاصر احادیث بسیاری راجع به علم امام آورده‌اند که ما بعضی از آن احادیث را در جلد اول کتاب شرح نهج البلاغه و کتاب فاطمة الزهرا من المهد الى اللحد و برخی از روایات موجود در این باره آوردیم.

خلاصه بحث اینکه سرچشمه علوم و منابع معلومات ائمه ﷺ، متنوع و متعدد است که از جمله آنهاست: آنچه را آنها از پیامبر ﷺ شنیده‌اند یا روایت شده است، همچنین آنچه در کتاب علی ﷺ و مصحف فاطمه زهرا ﷺ آمده است، نیز آنچه که در جفر احمر ذکر شده، همچنین آنچه از خصائص و ویژگی‌های امام است که بحث درباره این مطلب، محتاج شرح و تفصیل بیشتری است که امیدواریم خداوند متعال، ما را در تالیف کتابی راجع به این موضوع، موفق بدارد.

باز می‌گردیم به سخنان ائمه ﷺ درباره امام زمان ﷺ و می‌گوییم: هنگامی که به احادیث وارد شده، از ائمه ﷺ مراجعه می‌کنیم در آن جا بشارت‌هایی از ۱۱ امام ﷺ درباره امام زمان ﷺ می‌یابیم که این، خود نشانگر اهتمام و نهایت عنایت ائمه ﷺ به این موضوع است. به خصوص بعد از توجه به مکان‌ها، جایگاه‌ها و موقعیت‌های حساسی که ائمه ﷺ در آن موقعیت‌ها، وجود امام زمان ﷺ را به مردم نوید داده‌اند و حتی اسم و خصوصیات او را یادآور شده‌اند و طبیعی است که ائمه ﷺ با توجه با اینکه هر کدام از آنها، دارای شرایط خاصی هستند، تمام سعی و تلاش خود را در تثبیت و تبلیغ این حقیقت عقیدتی به کار برده‌اند. هیچ عجیب نیست که تعداد احادیث وارد شده از ائمه ﷺ از لحاظ کمی و زیادی و اجمال و تفصیل تفاوت دارند؛ چون شرایط، مختلف هستند و آزادی بیان بر حسب موقعیت‌های سیاسی - که نشر این حقیقت را نمی‌پسندیده‌اند - متفاوت بوده است و همچنین تعداد کمی از احادیث روایت شده از ائمه ﷺ به دست ما رسیده است.

امیر مؤمنان و بشارت به امام زمان

امام علی در شهر علم پیامبر بوده است؛ او پدر ائمه و آقا و سید عترت است و این فرمایش آن حضرت بین مسلمانان مشهور است که: «عَلَّمَنِي رَسُولُ اللَّهِ أَلْفَ بَابٍ مِنَ الْعِلْمِ، يُفْتَحُ لِي مِنْ كُلِّ بَابٍ أَلْفَ بَابٍ»؛ «پیامبر هزار باب از علم را به من آموخت و از هر باب، هزار باب دیگر به روی من گشوده شد.»

امام علی از حوادث و قضایای بسیاری خبر داده‌اند از جمله تشکیل حکومت معاویه بعد از خود ایشان بر کشورهای اسلامی^۱؛ بیش از چند بار از شهادت امام حسین در کربلا خبر داده‌اند، به خصوص هنگامی که از صحرای کربلا می‌گذشتند که بیش از ۲۰ سال^۲ قبل از شهادت امام حسین بوده است - و از حکام و امرای عباسی و از بنای بغداد و سپس انقراض عباسیان به دست مغول نیز خبر داده.

امام علی در یکی از خطبه‌هایشان می‌فرماید: «الزوراء! و ما ادراك من الزوراء؟ ارض ذات ائله، يشيد فيها البنيان و تكثر فيها السكان و يكون فيها مخادم و خزان، يتخذها ولد العباس موطناً و لزخرفهم مسكناً، تكون لهم دار لهو و لعب، يكون بها الجور الجائر و الخوف المخيف و الائمة الفجرة و الامراء الفسقة و الوزراء الخونة، تخدمهم ابناء فارس و الروم، لا يأمرون بمعروفٍ اذا عرفوه و لا يتناهون عن منكر اذا نكروه، تكفى الرجال منهم بالرجال و النساء بالنساء، فعند ذلك الغم العميم و البكاء الطويل و الويل و العويل لأهل الزوراء من سطوات الترك و هم قوم صغار الحدق، و جوههم كالمجان المطوقة، لباسهم الحرير، جرد مؤد، يقدمهم ملك يأتي من حيث بدا ملكهم، جوهرى الصوت، قوى الصولة، عالى الهمة، لا يمر بمدينة الا فتحها و لا ترفع عليه راية الا نكسها و الويل الويل لمن ناواه، فلا يزال كذلك حتى يظفر.»

«زوراء! و شما نمی‌دانید، زوراء چیست؟ سرزمینی است با درختان گز که در آن، بنیان‌ها و خانه‌های محکم و باشکوهی ساخته می‌شود و مردم در آن جا زیاد می‌گردند و خادمان،

۱. نهج البلاغه؛ ص ۱۰۵ و بحار؛ مجلسی؛ ج ۴۱؛ ص ۳۱۷.

۲. بحار؛ مجلسی؛ ج ۴۱، صص ۲۸۶-۳۱۳-۳۳۸.

خدمتگذاران و انبارهای فراوانی موجود است.

فرزندان عباس، آن جا را وطن خود قرار می‌دهند و در آن جا اسکان می‌یابند و آن جا را سرای لهو و لعب خود قرار می‌دهند؛ در زوراء ظلم و ستم بسیار می‌گردد و ترس و ترساننده آن جا را پر می‌کند و رهبران فاسد، حاکمان فاسق و وزیران خائن، آن جا را پر می‌کنند؛ فرزندان فارس و روم به آنان خدمت می‌کنند؛ هرگاه چیزی را نیک بدانند، دستور به انجام آن نمی‌دهند و هیچ کس از منکری نهی نمی‌کند؛ در مسائل جنسی، مردان آنان به مردان و زنان آنان به زنان اکتفا می‌کنند در این هنگامه، غم همه جا را پر می‌کند و گریه‌ها طولانی می‌گردد؛ حوادث هولناک و فجایعی برای اهل زوراء از غافلگیری ترکان، رخ می‌دهد، آنان مردمی هستند با چشمانی کوچک که صورتی گرد و کوچک دارند، لباسشان از جنس حریر است؛ این عصیانگران هر جا که پای نهند، آن جا را از سبزه و گیاه خالی می‌کنند به سوی سلطنت عباسیان می‌تازند؛ رهبر آنان صدایی رسا و هیكلی نیرومند و قوی دارد؛ همتش بلند است از کنار هیچ شهری نمی‌گذرد، مگر اینکه آن جا را تصرف می‌کند؛ هیچ پرچمی که ضد او باشد را باقی نمی‌گذارد، مگر اینکه آن را می‌شکند؛ اوضاع تغییر نمی‌کند تا اینکه او پیروز می‌گردد.^۱

چنانچه ملاحظه فرمودید، این خطبه احتیاج به شرح و تفصیل دیگری ندارد، به خصوص اینکه آوردن این خطبه، مقصود ما نبود؛ بلکه آن را برای مثال یادآوری کردیم، ولی در آن نکته لطیفی وجود دارد و آن، اینکه حکومت عباسیان از خراسان و به دست ابومسلم خراسانی آغاز می‌گردد و همچنین هجوم مغول نیز از خراسان است، آن جا که می‌فرماید: «یأتی من حیث بدا ملکهم»، یعنی انقراضشان از همان جایی که سلطنت عباسیان شروع شد، آغاز می‌گردد.

زوراء، شهر بغداد است و مدتی نگذشت که مغول آنچه را می‌خواستند در بلاد اسلامی انجام دادند. تفاسیر و توضیحات بیشتر را در کتاب شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید ملاحظه کنید.

خلاصه بحث اینکه امام علی علیه السلام از حوادث بسیاری خبر داده‌اند که قسمت اعظم این پیشگویی‌ها به حقیقت پیوسته‌اند؛^۱ از جمله این خبرها، اخبار و راجع به امام زمان علیه السلام است که ما قسمتی از سخنان ایشان را در رابطه با آیاتی - که به امام زمان علیه السلام تأویل می‌شود - آوردیم، حالا قسمت دیگری از احادیث آن حضرت را می‌آوریم.

۱ - عن ابی جعفر الثانی (الامام محمد الجواد) عن آباءه عن امیرالمؤمنین علیه السلام قال: «للقائم منّا غیبة، أمدها طویل، کأنّی بالشیعة یجولون جَولان النعم فی غیبتہ، یطلبون المرعی فلا یجدونه الا، فمن ثبتّ منهم علی دینہ و لم یقس قلبه لطول أمده غیبة امامه فهو معی فی درجتی یوم القیامة.» ثم قال: «انّ القائم منّا اذا قام لم یکن لأحد فی عنقه بیعة، فلذلک تخفی ولادته و ینیب شخصه»؛

امام علی علیه السلام فرمود: «برای قائم ما، غیبتی است که طولانی می‌گردد مثل اینکه شیعه در این زمان به دنبال نعمت و سبزه زاران می‌گردند؛ ولی آنها را نمی‌یابند.

آگاه باشید! هر شیعه‌ای که در زمان غیبت او در دین خود ثابت قدم بماند و قلبش از غیبت طولانی امامش، سنگ و سخت نگردد؛ در روز قیامت با من هم درجه است.» سپس فرمود: «قائم ما، هنگامی که قیام می‌کند، بیعت هیچ‌کسی بر گردن او نیست به همین علت است که ولادتش مخفی و خودش از دیدگان پنهان است.»^۲

۲ - روی الصدوق ایضاً عن الامام الرضا علیه السلام عن امیرالمؤمنین علیه السلام انه قال للحسین علیه السلام: «التاسع من وُلدک یا حسین هو القائم بالحق، المظهر للدين، الباسط للعدل.» قال الحسين علیه السلام: «فقلت یا امیرالمؤمنین و انّ ذلک لکائن؟» فقال: «إی والذی بعت محمداً بالنبوة واصطفاه علی جمیع البریة و لکن بعد غیبة و حیرة، لا یثبت فیها علی دینہ إلا المخلصون المباشرون لروح الیقین، الذین أخذ الله میثاقهم بولایتنا و کتب فی قلوبهم الإیمان و أیدهم بروح منه»؛

امام علی علیه السلام به امام حسین علیه السلام فرمود: «فرزندم! نهمین نواده تو، قیام کننده به حق است، دین را آشکار می‌کند و عدل و داد را گسترش می‌دهد.»

فرمود: «ای امیر مومنان! آیا واقعا چنین اتفاقی می افتد؟»

امام علیه السلام فرمود: «بلی، قسم به همان خدایی که محمد را به نبوت مبعوث نمود و او را بر تمامی پاگان برتری داد چنین اتفاقی خواهد افتاد؛ ولی بعد از غیبت و سرگردانی که در آن زمان کسی بر دین خود باقی نخواهد ماند، مگر مخلصین - که مباشر با روح یقین هستند همان کسانی که خداوند، پیمان ولایت ما را از آنان گرفته، در قلب های آنان ایمان را نوشته، آنها را با روح خود یاری می کند.»

۳- قال علیه السلام: «فانظروا اهل بیت نبیکم فلئن لبدوا فالبدوا وإن استنصروکم فانصروهم. فلیفرجن الله الفتنة برجل منّا اهل البيت، بأبی ابن خیرة الإمام، لا یعطیهم الا السیف هرجاً هرجاً موضوعاً علی عاتقه ثمانية أشهر، حتی تقول قریش: لو كان هذا من ولد فاطمة لرحمنا. یغریه الله بنی امیة - أي یسلطه الله علیهم - حتی یجعلهم حطاماً ورفاتاً، ملعونین اینما تُقفوا أخذوا و قتلوا تفتیلاً، سُنّة الله فی الذین خلّوا من قبل و لن تجد لسُنّة الله تبدیلاً؛

امام علی علیه السلام می فرماید: «به اهل بیت پیامبرتان بنگرید، اگر برایتان کاری کردند؛ شما نیز چنین کنید و اگر شما را یاری کردند؛ شما نیز آنان را یاری کنید؛ خداوند، فتنه ها را به وسیله مردی از ما اهل بیت علیهم السلام از بین می برد؛ به جان پدرم قسم! که او فرزند بهترین انسان هاست به مشرکان و کافران چیزی جز شمشیری کشنده نمی دهد؛ در طول ۸ ماه می جنگد تا اینکه قریش می گویند، اگر این از فرزندان فاطمه علیها السلام بود؛ پس به ما رحم می کرد.»

خداوند، او را بر بنی امیة مسلط می گرداند تا اینکه آنان را خوار و ذلیل گرداند؛ لعنت شدگان بنی امیه را هر جا ببینند، می گیرند و می کشند؛ این همان سنت الهی است و در سنت الهی، تغییر و تبدیلی نیست.»^۱

۴- خَطَبَ عَلِيٌّ بَعْدَ انْقِضَاءِ امْرِ النُّهْرَانِ، فَذَكَرَ طَرَفًا مِنَ الْمَلَا حِمِّ وَقَالَ: «ذَاكَ امْرُؤُ اللَّهِ وَهُوَ كَائِنٌ، وَقَتًا مَرِيحًا، فَيَا ابْنَ خَيْرَةِ الْإِمَاءِ مَتَى تَنْظُرُ؟ أَبَشِيرٌ بِنَصْرِ قَرِيبٍ مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ. فَسَبَّابِي وَأُمِّي عِدَّةٌ قَلِيلَةٌ أَسْمَاؤُهُمْ فِي الْأَرْضِ مَجْهُولَةٌ»؛

قندوزی حنفی گفته: امام علی علیه السلام بعد از تمام شدن جنگ نهروان، درباره ظهور امام زمان علیه السلام فرمود: «این امر الهی است و در وقت خودش واقع می شود؛ پس ای پسر بهترین کنیزان! منتظر چه هستی؟ به نصرت زود هنگام پرورگار مهربان مژده بده؛ پدر و مادرم فدای عده کمی که نام های آنان در زمین ناشناخته است!»^۱

عن مولانا امیرالمومنین علیه السلام أنه قال: سیأتي الله بقوم يحبهم الله و يحبونه و يملك من هو بينهم غريب، فهو المهدي عليه السلام، أحمر الوجه، يشغره ضهوبة يملأ الأرض عدلاً بلا صعوبة، يعتزل في صغرة عن أمه و أبيه و يكون عزيزاً في مرباه، فيملك بلاد المسلمين بأمان و يصفو له الزمان و يسمع كلامه و يطيعه الشيوخ و الفتیان و يملأ الأرض عدلاً كما ملئت جوراً، فعند ذلك كملت امامته و تقررت خلافته و الله يبعث من في القبور فأصبحوا لا ترى إلا مساكنهم و تعمر الأرض و تصفوا و تزهو بمهدئها و تجري به أنهارها و تعدم الفتن و الغارات و يكثر الخير و البركات؛

امام علی علیه السلام فرمود: «خداوند، بزودی قومی را می آورد که هم خدا، آنان را دوست دارد و هم آنان، خدا را دوست دارند و مالک افراد بین آنها، مردی غریب است که مهدی علیه السلام می باشد؛ رنگ چهره اش سرخ و موهایش به رنگ قرمز مایل به زرد است؛ زمین را بدون هیچ سختی، پر از عدل می کند؛ او در زمان کودکی از پدر و مادر محروم شده، نزد پروردگار خود، عزیز و بزرگوار است و در سرزمین های مسلمین، ایمنی و امنیت برقرار می کند.

زمان برای او به خوبی سپری می شود؛ کلامش را می شنوند و جوانان و پیران از او اطاعت می کنند؛ زمین را پر از عدل می کند، چنانچه پر از ظلم شده؛ در این هنگام است که امامتش، کامل و خلافتش، استوار می گردد؛ خداوند مردگان را مبعوث می نماید؛ زمین ها به وسیله او آباد می شوند و در آنها نهلهایی جاری می گردند؛ فتنه ها و آشوب ها را از بین می برد و خیرات و برکات زیاد می شوند.»^۲

۶- عن امیرالمومنین علیه السلام فی خطبة فی مدح النبی و الائمة علیهم السلام قال: «فنحن أنوار السماوات و الأرض و سفن النجاة و فینا مکنون العلم و الینا مصیر الأمور و منتهی النور

و غامض السِّر، فليهنأ من استمسك بعروتنا و خيّر على محبتنا؛

امیرمؤمنین علیه السلام در خطبه‌ای در مدح پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام فرموده: «ما اهل بیت علیهم السلام، نورهای آسمان و زمین هستیم؛ ما کشتی‌های نجاتیم؛ مخازن علم در سینه ماست و تمامی امور از ما سرچشمه می‌گیرند؛ ما منتهای نور و پوشاننده اسراریم؛ پس گوارا باد! بر آن کس که به ریسمان ما چنگ اندازد و با محبت ما محشور گردد.»^۱

۷- فی کتاب عن الامام امیرالمؤمنین علیه السلام: «یظهر صاحب الراية المحمدية و الدولة الاحمدية، القائم بالسيف و الحال، الصادق فی المقال، یمهد الارض و یحیی السنّة و الفرض»؛

امام امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «صاحب پرچم محمدی و صاحب دولت احمدی و قیام کننده با شمشیر ظهور می‌کند که خالی در گونه راست اوست؛ راستگوست، زمین را آرام می‌کند و سنت‌ها و واجبات فراموش شده را زنده می‌گرداند.»^۲

۸- قال علی بن ابی طالب علیه السلام: «إذا نادى من السماء: إن الحق في آل محمد. فعند ذلك يظهر المهديّ علی أفواه الناس يشربون ذكره، فلا يكون لهم ذكر غيره»؛

امام علی علیه السلام فرمود: «هنگامی که منادی از آسمان فریاد می‌زند: حق با آل محمد علیهم السلام است در آن هنگام است که مهدی علیه السلام ظهور می‌کند و ظهور او در تمام مجالس و محافل بر سر زبان‌ها می‌افتد و مردم غیر از صحبت درباره مهدی علیه السلام، صحبتی ندارند.»^۳

۹- عن ابی جعفر (الامام محمد الباقر) عن ابيه عن جده علیه السلام قال: «قال امیرالمؤمنین علیه السلام - و هو علی المنبر - یخرج رجل من وُلدي فی آخر الزمان، أبيض اللون، مُشَرَّبٌ بالحمرة، مُبَدَّحُ البطن، عریض الفخذین، عظیم مشاش المنکبین، بظہره شامتان: شامة علی لون جلده و شامة علی شبه شامة النبی صلی الله علیه و آله».

له اسمان: اسم یخفی و اسم یعلن: فاما الذي یخفی فأحمد و اما الذي یعلن: فمحمد فاذا هَزَّ رأيتَهُ أضواء لها ما بین المشرق و المغرب و یوضع یدہ علی رووس العباد فلا یبقى مؤمن إلا

۱. ملاحم و الفتن، سید بن طاووس، ص ۱۲۹. ۲. الزام الناصب، یزدی حائری، ج ۲، ص ۲۰۸.

۳. عقد الدرر؛ ص ۵۲.

صار قلبه أشدّ من زَبَرِ الحديد و اعطاه الله قوة اربعين رجلاً و لا يبقى ميت من المومنين الا دخلت عليه تلك الفرحة في قلبه و هو في قبره و هم يتزاوون في قبورهم و يتباشرون بقيام القائم علیه السلام؛

امام علی علیه السلام در حالی که بر منبر بود، فرمود: «مردی از فرزندان من در آخر الزمان ظهور می کند، او مردی سرخ و سفید است، دارای شکم بوده، رانها و پاهای عریض و قوی دارد، استخوانهای کتف او بزرگ است، در کمرش دو علامت دارد: یکی بر روی پوست و به رنگ آن و دیگری همچون نشانه پیامبر صلی الله علیه و آله در صورتش است.

او دو اسم دارد: اسمی که مخفی است و اسمی که معلوم است: اما اسمی که مخفی است؛ «احمد» است و اما اسمی که معلوم و آشکار است؛ «محمد» می باشد.

هنگامی که او پرچمش را بر می دارد بین شرق و غرب را روشن می کند، دستش را بر سر بندگان خدا می کشد و به این وسیله هر مومنی، قلبی از آهن سفت تر و سخت تر پیدا می کند و خداوند به او قدرت ۴۰ مرد را می دهد و مرده مومنی باقی نمی ماند، مگر اینکه این شادمانی در قلب او نفوذ می کند در حالی که در قبر است؛ مردگان در قبورشان، طلب زیارت او را می کنند و از قیام قائم علیه السلام شادمانند.^۱

قندوزی این ابیات را به علی علیه السلام منسوب می کند:

حسین اذا كنت في بلدة غريباً فعاشير بأدابها

«حسین علیه السلام! اگر در شهر و آبادای، غریب باشی مانند آداب و رسوم آنها زندگی کن.»
تا اینکه می گوید:

سقى الله قائمنا صاحب القيامة والناس في دأبها

«خداوند، قائم ما و صاحب قیامت را پاداش دهد و سیراب گرداند؛ در حالی که مردم به راه و روش او می گروند.»

هو المدرك الثار لي يا حسين بل لك، فاصبر لأتاعبها

«او انتقام تو و مرا خواهد گرفت؛ پس بر سختی های روزگار صبر کن و عجله نکن.»^۲

۱. کمال الدین؛ صدوق؛ ص ۶۵۳

۲. ینابیع المودة؛ قندوزی حنفی؛ ص ۴۳۸.

احادیثی که از امام علی علیه السلام درباره امام زمان علیه السلام وارد شده‌اند، بسیار زیادند و شاید ما، بعضی از آنها را در فصول آینده بیاوریم، ان شاء الله تعالی.

این فصل را با این گفتار از امیرمؤمنین علیه السلام راجع به امام زمان علیه السلام به پایان می‌بریم، آن حضرت در اواخر حیاتشان و در اثنای وصیت به امام حسن علیه السلام فرمود:

«یا ابا محمد! و صلِّ علیَّ؛ یا بُنی یا حسن! و کبِّر علیَّ سبْعاً و اعلم انه لا یحلُّ ذلک علی احد غیري الا علی رجل ینخرج فی آخر الزمان اسمه: القائم المهدی، من وُلد اخیک الحسین یقیم اعوجاج الحق»؛

«ای ابا محمد! بر من نماز بخوان و ۷ تکبیر بگو^۱ و بدان که گفتن ۷ تکبیر بر احدی غیر از من جایز نیست، مگر بر مردی - که در آخر الزمان خروج می‌کند و نامش مهدی قائم علیه السلام است - او از نوادگان برادرت حسین علیه السلام است و حق را بر پا می‌دارد.»^۲

امام حسن علیه السلام و بشارت به امام زمان علیه السلام

امام حسن علیه السلام، فرزند امیرمؤمنان علیه السلام، سرور جوانان اهل بهشت و فرزند بزرگ پیامبر صلی الله علیه و آله است، او یکی از از ائمه معصومین علیهم السلام است که به آمدن حضرت مهدی علیه السلام بشارت داده است.

درست است که روایات امام حسن علیه السلام در این باره کم می‌باشد؛ ولی عجیب نیست؛ چون نباید فراموش کرد که دوران امامت آن حضرت - که ۱۰ سال طول کشید و از شهادت پدرش، امیرمؤمنان علیه السلام شروع شد و با شهادت خودش به پایان رسید؛ این دوران، جوی مسموم، پر از رنج، سختی، فشار و اضطراب بود.

معاویه، فرزند هند جگرخوار بر منصب حکومت تکیه زده بود و شرایط و جو آن زمان، او را برای جنگی طولانی، کورکورانه و بی هدف علیه آل محمد صلی الله علیه و آله یاری می‌کرد؛ او (معاویه) درب بیت‌المال مسلمین را گشود تا به وسیله آن وجدان و باطن دیگران را بخرد و مزدوران را به سوی خود بکشاند، تا با احادیث جعلی، نام نیک اهل بیت پاک پیامبر صلی الله علیه و آله را

۱. نماز میت، ۵ تکبیر دارد و افزودن بیش از ۵ تکبیر برای کسی جایز نیست، مگر برای افرادی خاص.

۲. بحار مجلسی؛ ج ۴۲، ص ۲۹۲.

خدشه‌دار کرده، معنویات آنها را نابود کند و قداست و طهارت آنها را آلوده نماید و در این هنگام بود که با احادیث جعلی، فضایی برای آن شجره ملعونه مطرح کردند تا بدین‌گونه لباس پاکی و بزرگی را به تن خودشان کنند و اموال خود را در این راه به کار بردند که حقایق را نابود نماید و باطل‌ها را در همه اوقات رواج دهند، به زمانی که همراه با ناپاکی و سلطه ظالمان بود.

پس با این اوصاف، مکتب تشیع و شیعیان در آن زمان در سخت‌ترین شرایط، فشار و ناامنی بود و تندبادهای سیاست، افکار و آرزوها را درهم می‌شکستند.

امام حسن علیه السلام در شرایطی عجیب، مشکلاتی سنگین و رنج و مصایب زیادی زندگی می‌کرد؛ پس چگونه می‌توانست، زمانی مناسب پیدا کند تا حقایق را بگوید؟ و امکانات کجا اجازه می‌داد تا از امور بزرگی سخن به زبان رانده شود که فقط دل‌های آرام و بدون اضطراب، آن را می‌پذیرند و افکار سالم با آن انجام می‌گیرند؟

علاوه بر آنکه مردم در آن زمان، توجهی به شنیدن احادیث و ثبت آنها نداشتند و هیچ تلاشی برای دانش‌اندوزی از این منبع پاک و گوارا انجام نمی‌دادند با این حال، امام حسن علیه السلام بشارت و شناساندن امام زمان علیه السلام را وانگذاشت.

پس در هنگامی که امام حسن علیه السلام از سختی روزگار و شرایط سخن می‌گفت از این فرصت استفاده کرد و فرمود:

«أما علمتم أنه ما منّا أحد إلا ويقع في عنقه بيعة لطاغية زمانه إلا القائم الذي يُصلي روح الله عيسى بن مريم خلفه، فإن الله عزوجل يخفي ولادته و يُغيب شخصه لئلا يكون لأحد في عنقه بيعة إذا خرج، ذاك التاسع من ولد أخي الحسين، ابن سيدة الإماء، يطيل الله عمره في غيبته، ثم يُظهره بقدرته في صورة شابٍ ابن دون أربعين سنة، ذلك ليعلم أن الله على كل شيء قدير»؛

«آیا نمی‌دانستید که هر کدام از ما، تحت سلطه و بیعت طاغوت زمان خود بوده است، جز قائم آل محمد علیه السلام - که روح خدا، عیسی بن مریم علیه السلام پشت سرش نماز می‌خواند - بی‌شک خداوند، ولادت و خود او را پنهان می‌کند تا هرگاه ظهور کند، بیعت هیچ‌کسی

برگردن او نباشد. او نهمین فرزند از نوادگان برادریم حسین علیه السلام و فرزند سرور کنیزان است؛ خداوند عمر او را در زمان غیبتش طولانی می‌کند؛ سپس او را به وسیله قدرت خود به صورت جوانی - که کمتر از ۴۰ سال دارد - ظاهر می‌کند تا مردم بدانند که خداوند متعال بر انجام هر کاری تواناست.^۱

امام حسین علیه السلام و بشارت به امام زمان علیه السلام

امام حسین علیه السلام نیز در همان روزگار سخت، پرخفقان و دردناک، بلکه بدتر از آن زندگی می‌کرد که برادرش امام حسن علیه السلام نیز، زندگی کرده بود.

امام حسین علیه السلام بعد از برادرش، ۱۰ سال زندگی کرد و در آن دوران، سختی‌ها و بلاهای زیادی را تحمل نمود و این مشکلات مدت زمان طولانی ادامه داشت؛ ولی با این اوصاف، امام حسین علیه السلام هیچ فرصتی را از دست نمی‌داد؛ بلکه اخبار و روایاتی درباره امام زمان علیه السلام را نقل می‌کرد، برای مثال آن حضرت به عبدالله بن عمر فرمود:

۱- «لَوْلَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ (عَزَّوَجَلَّ) ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ رَجُلٌ مِّنْ وُلْدِي يَمْلَأُهَا عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مَلَأْتَ جَوْرًا وَظُلْمًا، كَذَلِكَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ»؛

«اگر از دنیا، فقط یک روز باقی مانده باشد، خداوند آن روز را آن قدر طولانی می‌کند تا اینکه مردی از فرزندانم ظهور می‌کند و زمین را پر از عدل و داد می‌کند، همان طور که پر از ظلم و جور شده بود؛ این مطلب را از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیده‌ام.»^۲

امام حسین علیه السلام به یکی از مردان قبیله همدان (قبیله‌ای در یمن) فرمود:

۲- قَائِمٌ هَذِهِ الْأُمَّةُ هُوَ التَّاسِعُ مِّنْ وُلْدِي وَهُوَ صَاحِبُ الْغَيْبَةِ وَهُوَ الَّذِي يُقَسِّمُ مِيرَاثَهُ وَهُوَ

حَتَّى»

«قائم این امت، نهمین نواده من و صاحب غیبت است و اموال او را ظالمانه می‌برند در

حالی که زنده است.»^۳

نیز ایشان فرمود:

۲. بحار؛ مجلسی؛ ج ۵۱، ص ۱۳۳.

۱. بحار؛ مجلسی؛ ج ۵۱، ص ۱۳۲.

۳. همان.

۳- «لوقام المهدي لأنكره الناس، لأنه يرجع اليهم شاباً وهم يحسبونه شيخاً كبيراً»؛
 «اگر مهدی قیام کند، مردم منکر او می شوند؛ چون او برمی گردد به سوی آنها در حالی که جوان است و حال آنکه گمان می کردند، او کهنسال است.»^۱
 همچنین ایشان فرمود:

۴- «منا اثنا عشر مهدياً، أولهم امير المؤمنين علي بن ابي طالب و آخرهم التاسع من وُلدي و هو الامام القائم بالحق، يُحيى الله به الارض بعد موتها و يُظهر به دين الحق على الدين كله و لوكره المشركون، له غيبة يَرْتَدّ فيها أقوام و يَثبت فيها على الدين آخرون فَيُؤذون و يقال لهم: متى هذا الوعد؟ إن كنتم صادقين»؛

«از ما اهل بیت است دوازده هدایت کننده که اولین آنها امیرمؤمنان علی بن ابی طالب و آخرین آنها، نهمین نواده من خواهد بود؛ او امامی است که برای حق، قیام می کند و خداوند، زمین را بعد از مرگش زنده می کند و دین حق را بر تمام ادیان پیروز می گرداند هر چند مشرکان، خوششان نیاید؛ او در غیبتی به سر خواهد برد که در آن، عده ای دچار انحراف و ارتداد می شوند و عده دیگری بر عقیده و دینشان ثابت قدم، باقی می مانند و اذیت هایی در این راه می بینند و به آنها گفته می شود، اگر راست می گوئید، این وعده کی خواهد بود؟»^۲

اما کسی که در زمان غیبت بر این اذیت ها و تکذیب ها صبر کند مانند رزمنده ای است که در رکاب پیامبر می جنگد.^۳

۵- عیسی خشاب از امام حسین پرسید: انت صاحب هذا الامر؟
 قال: «لا ولكن صاحب الامر الطريد الشريد، الموتور بأبيه، المكنى بعمه يضع سيفه على عاتقه ثمانية أشهر»

تو صاحب این امر هستی؟
 فرمود: «نه، صاحب این امر، پنهان، دور از نظر و انتقام گیرنده خون پاک و به ناحق

۱. غایة المرام، سید هاشم بحرانی، ج ۷، ص ۱۱۵. ۲. کمال الدین، شیخ صدوق، ص ۳۱۷.

۳. کمال الدین؛ شیخ صدوق؛ ج ۱، ص ۳۱۷.

ریخته پدرش است. کنیه او مانند عمویش می باشد، او ۸ ماه، شمشیر به دوش خواهد بود.^۱

امام سجاد علیه السلام و بشارت امام مهدی علیه السلام

از جمله کسانی که بشارت به امام زمان علیه السلام داده اند، امام زین العابدین و سید الساجدین امام سجاد علیه السلام است؛ ایشان این حقیقت را به طوری بیان می فرماید که قلم از وصف آن عاجز است، آن حضرت، همزمان با واقعه کربلا، زندگی می کرد و در روز عاشورا، پدرش امام حسین علیه السلام، خانواده اش و شاخه های این شجره طیبه را در یک روز و به طرز فجیعی، یکی پس از دیگری و در طی چند ساعت از دست داد؛ حکومت ظالم آن هنگام، ایشان را ۳ مرتبه به اعدام محکوم کرد.

۱- در کربلا و بعد از شهادت پدرش امام حسین علیه السلام.

۲- در کوفه و در مجلس عبیدالله بن زیاد.

۳- در شام که یزید - لعنة الله علیه - در کاخ دمشق قبری کند، تا ایشان را بکشد و در همان جا دفن کند.

ولی خداوند متعال، امام سجاد علیه السلام را از شر و نقشه قتل آنها محافظت کرد و هر چه بدی بود، دفع نمود؛ در روز جمعه از آن ایام، یزید برای نماز جمعه به مسجد دمشق آمد و به خطیبی دستور داد که او نماز جمعه و خطبه اش را بخواند؛ چون خودش از هرگونه دین و فرهنگ عاری بود؛ یزید، محورهای سخنرانی آن خطیب را مشخص کرد که آن مرد در همان حیطة خطبه بخواند.

یزید به آن مرد دستور داد در خطبه هایش از او و معاویه تعریف و تمجید کند و تمام بدی ها را به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت دهد و آن خطیب بدبخت نیز چنین کرد.

امام سجاد علیه السلام هم - که در آن مجلس حاضر بود - تمام آن سخنان را شنید و منتظر فرصتی بود تا قفل سکوت را بشکند؛ ایشان با فریادی شجاعانه سکوت را شکست و توجه مردم را به خود جلب کرد و فرمود:

«و یلک ایها الخاطب! اشتریت مَرْضَاةَ المخلوق بسخط الخالق فَتَبَوُّا مَقْعَدَکَ مِنَ النار»؛
 «وای بر تو ای خطیب! رضایت خلق را به خشم پروردگار فروختی؛ پس جایگاهت در
 آتش جهنم باشد.»

سپس آن حضرت از یزید اجازه خواست که بر منبر رود بعد از رد و بدل شدن سخنان
 بسیار و با اصرار مردم، یزید قبول کرد.

۱- امام علیه السلام بر منبر رفت و بعد از مقدمه‌ای کوتاه، توجه، دل و عقل حاضران را به خود
 متوجه نمود و فرمود:

«ایها الناس! أُعْطِینَا سِتًّا وَ فُضِّلْنَا بِسَبْعٍ: أُعْطِینَا العِلْمَ وَ الجِلْمَ وَ السَّمَاخَةَ وَ الفِصَاخَةَ
 وَ الشَّجَاعَةَ وَ المَحَبَّةَ فی قلوب المؤمنین وَ فُضِّلْنَا: بَأَنَّ مِنَّا النَبِیَّ المَخْتَارَ وَ مِنَّا الصَّدِیقَ وَ مِنَّا
 الطَّیَّارَ وَ مِنَّا اسد الله وَ اسد رسوله وَ مِنَّا سِبْطِی هَذِهِ الأُمَّةُ وَ مِنَّا مَهْدِیُّ هَذِهِ الأُمَّةُ»؛
 «ای مردم! خداوند به ما ۶ چیز عطا فرمود:

۱- علم ۲- بردباری ۳- سخاوت ۴- فصاحت ۵- شجاعت ۶- محبت در دل‌های مؤمنین.
 و به ما به وسیله ۷ چیز برتری داد: ۱- پیامبر صلی الله علیه و آله از ماست. ۲- صدیق امت از ماست.
 ۳- جعفر طیار از ماست. ۴- شیر خدا و رسولش از ماست. ۵- زاده پیامبر صلی الله علیه و آله (حسن
 و حسین علیهم السلام) از ماست. ۶- مهدی این امت از ماست. ...»^۱
 ۲- در جای دیگری امام سجاده علیه السلام فرمود:

«القائم مِنَّا تخفی ولادته علی الناس حتی یقولوا: لم یولد بعد، لیخرج حین یخرج و لیس
 لأحد فی عنقه بیعة»؛

«مهدی قائم علیه السلام از ماست؛ ولادت او از چشم مردم مخفی است به طوری که مردم
 می‌گویند، او متولد نشده که بخواهد ظهور کند و در هنگام ظهور، بیعت هیچ کسی را بر
 گردن ندارد.»^۲

۱. در منتخب طریحی آمده که منظور از سبطین، امیرالمؤمنین و برادرش جعفر طیار است و منظور از
 شیر خدا و رسولش، حضرت حمزه است. بحار؛ ج ۴۵، ص ۱۳۸.

۲. کمال‌الدین؛ صدوق؛ ج ۱، ص ۳۲۳.

۳- ابو خالد کابلی - که از یاران امام سجاد علیه السلام است - می گوید:

قال ابو خالد: فقلت: يابن رسول الله! ان ذلك لكائن؟ فقال: «إي وربي، إن ذلك لمكتوب عندنا في الصحيفة التي فيها ذكر الميخنة التي تجري علينا بعد رسول الله صلى الله عليه وآله قال ابو خالد: فقلت يابن رسول الله! ثم يكون ماذا؟»

قال عليه السلام: «ثم تمتد الغيبة بولي الله (عز وجل) الثاني عشر من أوصياء رسول الله صلى الله عليه وآله و الأئمة بعده.

يا ابا خالد! إن أهل زمان غيبته، القائلين بإمامته و المنتظرين لظهوره افضل من أهل كل زمان، لان الله تبارك و تعالى أعطاهم من العقول و الأفهام و المعرفة ما صارت به الغيبة عندهم بمنزلة المشاهدة و جعلهم في ذلك الزمان بمنزلة المجاهدين بين يدي رسول الله صلى الله عليه وآله بالسيف، اولئك مخلصون حقاً و شيعتنا صدقاً و الدعاة الى الله عز وجل سراً و جهراً»؛

ابو خالد گفت: ای پسر پیامبر! آیا چنین خواهد بود؟

فرمود: «بله، به پروردگرم سوگند! این موضوع در کتابی - که نزد ما اهل بیت علیهم السلام می باشد نوشته شده است که در آن تمام سختی هایی که بعد از پیامبر صلى الله عليه وآله به ما وارد شد، ذکر شده است.»

گفت: گفتم، ای پسر پیامبر صلى الله عليه وآله سپس چه اتفاقی خواهد افتاد؟

فرمود: «بعد از آن، غیبت ولی و جانشین خداوند بعد از ۱۱ معصوم علیهم السلام، ادامه خواهد یافت»

ای ابو خالد! مردم زمان غیبت، امامت او را قبول دارند و منتظر ظهور او هستند و آن مردمان، برترین مردم تمام قرن ها هستند؛ چون خداوند متعال، عقل، درک و شناختی به آنها عطا کرده، که زمان غیبت برای آنان، همچون زمان ظهور امام صلى الله عليه وآله است و آنها در آن زمان، همچون رزمندگان در رکاب پیامبر صلى الله عليه وآله به حساب می آیند؛ حقیقتاً مخلص و شیعه راستین و دعوت شده به سوی خدا در آشکار و نهان هستند.»^۱

۴- سعید بن جبیر گفت:

سمعتُ زين العابدين علي بن الحسين عليه السلام يقول: «في القائم مِنَّا سُنَنٌ مِنَ الانبياء، سُنَّةٌ مِن ابينا آدم عليه السلام و سُنَّةٌ مِن نوح و سُنَّةٌ مِن ابراهيم و سُنَّةٌ مِن موسى و سُنَّةٌ مِن عيسى و سُنَّةٌ مِن ايوب و سُنَّةٌ مِن محمد عليه السلام»:

فَإِذَا مِن آدَمِ وَ نُوْحٍ عليهما السلام: فَطَوْلُ الْعَمْرِ.

وَ أَمَّا مِن إِبْرَاهِيمَ عليه السلام: فَخَفَاءُ الْوَلَادَةِ وَ اعْتِزَالُ النَّاسِ.

وَ أَمَّا مِن مُوسَى عليه السلام: فَالْخَوْفُ وَ التَّقِيَّةُ.

وَ أَمَّا مِن عِيسَى عليه السلام: فَاخْتِلَافُ النَّاسِ فِيهِ.

وَ أَمَّا مِن أَيُّوبَ عليه السلام: فَالْفَرْجُ بَعْدَ الْبَلْوَى.

وَ أَمَّا مِن مُحَمَّدٍ عليه السلام: فَالْخُرُوجُ بِالسَّيْفِ.

امام سجاد علیه السلام فرمود: «مهدی قائم علیه السلام، سنت‌هایی از پیامبران بزرگ به همراه دارد: سنتی از پدر ما آدم علیه السلام و سنتی از نوح علیه السلام و سنتی از ابراهیم علیه السلام و سنتی از موسی علیه السلام و سنتی از عیسی علیه السلام و سنتی از ایوب علیه السلام و سنتی از محمد صلی الله علیه و آله»:

سنت از آدم و نوح علیهم السلام، طولانی شدن عمر.

سنت از ابراهیم علیه السلام، ولادت پنهانی و دوری از مردم.^۱

سنت از موسی علیه السلام، ترس و تقیه.^۲

سنت از عیسی علیه السلام، اختلاف مردم درباره او.^۳

۱. خداوند متعال در قرآن کریم درباره ابراهیم علیه السلام فرموده است: ﴿وَأَعْتَزَلْنَاكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُوا رَبِّي عَشْيًى أَلَا أَكُونُ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا﴾ «از شما و آنچه غیر خدا می‌خوانید، کنار می‌گیرم و پروردگارم را با این امید می‌خوانم که به خواندنش تیره روز نباشم، زمانی که از آنها و آنچه جز خدای یکتا می‌پرستیدند، کناره گرفت اسحاق و یعقوب را به او بخشیدیم.» مریم، آیات ۴۸-۴۹.

۲. خداوند متعال در قرآن کریم درباره موسی علیه السلام فرموده است: ﴿فَأَضْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ﴾؛ «در آن شهر هر لحظه انتظار حادثه‌ای را می‌کشید.» قصص، آیه ۱۸. ﴿فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ﴾؛ «ترسان و نگران از شهر بیرون رفت.» قصص، آیه ۲۱.

۳. ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ﴾ «بی‌تردید کافر شدند کسانی که گفتند: خدا، همان مسیح، پسر مریم است.» مائده، آیه ۱۷. ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ﴾ «البته کسانی که گفتند: خدا سومین (شخص از) سه (شخص است) کافر گردیدند.» مائده، آیه ۷۲. ﴿وَقَالَتِ الْنَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ﴾ نصاری گفتند: مسیح پسر خداست.» توبه، آیه ۳۰.

سنت از ایوب علیه السلام، گشایش و راحتی بعد از بلاها.

سنت از محمد صلی الله علیه و آله، قیام مسلحانه.^۱

از امام سجاد علیه السلام به همین تعداد حدیث اکتفا می‌کنیم.

امام باقر علیه السلام و بشارت به امام زمان علیه السلام

از کتب تاریخی، چنین استفاده می‌شود که عصر امام باقر علیه السلام، نقطه دگرگونی فرهنگی اسلام است؛ در آن زمان تفکرات جدیدی برای مردم پدید آمد و آنها اشتیاق به کسب علم پیدا کردند و بسیاری از مردم برای کسب علوم به مراکز دینی کوچ کردند و فقط به شنیدن احادیث اکتفا نمی‌کردند؛ بلکه درباره آنها تحقیق، بحث و تحلیل می‌کردند.

پس جای تعجب نبود که مردم به سمت مدینه حرکت کنند تا از کسانی - که پیامبر صلی الله علیه و آله را درک کرده بودند - دانشی بیاموزند.

چه بسیار از فقها و دانشمندانی که از کوفه یا شهرهای دیگر به سوی مدینه حرکت کردند و به امام باقر علیه السلام پیوستند و از سرچشمه‌های جوشان دانش او استفاده کردند و عطش خود را از دریای بینش و حکمت ایشان برطرف کردند.

علوم و معارف از طرف امام باقر علیه السلام به آنها می‌رسید و دلایلی درباره مسائل عقیدتی همچون توحید، عدل، نبوت بخصوص امامت و غیره به آنها عرضه می‌شد.

با این اوصاف، روشن است که احادیث امام باقر علیه السلام، راجع به امام زمان عج زیاد باشد و دانشمندانی - که شاگرد ایشان بوده‌اند - همگی آنها را ثبت و ضبط کرده‌اند و چون در این کتاب نمی‌توانیم، همه آنها را بیان کنیم، تعدادی از آنها را یادآوری می‌کنیم و انشاءالله در بخش‌های بعدی کتاب، احادیث دیگری از این امام بزرگوار خواهیم آورد همان‌طور که در فصل‌های گذشته، یادآور شدیم.

۱- عن ابی حمزه ثمالی قال: کنت عند ابی جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام ذات یوم، فلما تفرّق من کان عنده قال لی: «یا ابا حمزه! من المحتوم الذی حتمه الله قیام قائمنا، فمن شک فیما أقول لقی الله و هو به کافر.» ثم قال: «بابی و امی، المسمی باسمی و المکنی بکنیتی

السابع من بعدی، بابي مَنْ يَمَلأ الارض عدلاً و قسطاً كما ملئت ظلماً و جوراً، يا ابا حمزه! مَنْ أدركه فيسَلِّم له ما سَلِّم لمحمد و علي فقد وَجَبَتْ له الجنة و من لم يُسَلِّم فقد حرَّم الله عليه الجنة و ماواه النار و بشئ مثنوى الظالمين:

ابو حمزه ثمالی گفت: روزی در محضر امام باقر علیه السلام بودم، وقتی همگان رفتند، امام باقر علیه السلام فرمود: «ای ابو حمزه! از جریاناتی که خداوند، وقوع آن را حتمی در نظر گرفته، قیام قائم علیه السلام می باشد؛ پس هر کس درباره آن شک کند، خداوند را در حال کفر ملاقات می کند.» در ادامه فرمود: «پدرم و مادرم فدای او - که همانم و هم کنیه من است - و هفتمین امام، بعد از من می باشد! پدرم، فدای کسی که زمین را پر از عدل و داد می کند، همان طور که پر از ظلم و جور شده است! ای ابو حمزه! هر کس او را درک نمود و همان طور که تسلیم پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام است، تسلیم او شد بهشت بر او واجب خواهد گشت و هر کس که فرمانبردار او نباشد؛ خداوند بهشت را بر او حرام می کند و جایگاهش جهنم خواهد بود و چه بد جایگاهی است، جایگاه ظالمان.»^۱

۲- عن ام هانی الثقفية قالت: غدوتُ علی سیدی محمد بن علی الباقر علیه السلام فقلت له: یا سیدی! آية في كتاب الله عزوجل عرضت بقلبي فأقلقتني وأسهرت ليلي. قال: «فاسألني يا أمّ هانی!» قالت: قلت، قول الله عزوجل: ﴿فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ الْجَوَّارِ الْكُنَّسِ﴾^۲ قال: «نعم المسألة سألتيني يا أمّ هانی، هذا مولودٌ في آخر الزمان، هو المهدي من هذه العترة، تكون له حيرة و غيبة يضل فيها أقوام و يهتدي فيها أقوام، فيا طوبى لك إن أدركته و يا طوبى لمن أدركه»؛

ام هانی گفت: هنگام صبح نزد سرورم، امام باقر علیه السلام رفتم و به ایشان گفتم: ای سرورم! آیه ای از قرآن، فکر مرا به خودش مشغول کرده، خواب را از چشمانم برده است. فرمود: «ای ام هانی! بپرس.»

گفتم این آیه: «سوگند به ستارگانی که باز می گردند و حرکت می کنند و از چشمها مستور می مانند.»^۳

۱. بحار؛ مجلسی؛ ج ۲۴، ص ۲۴۱ و الغیبه. ۲. تکویر، آیات ۱۵-۱۶.

۳. تفسیر این آیه به این معنی است که ستارگان بعد از پنهان شدن، آشکار می گردند، امام زمان نیز چنین است. قندوزی حنفی در پنایع الموده می گوید: این آیه در شأن حضرت مهدی عج نازل شده است.

فرمود: چه مسئله خوبی را از من سؤال کردی ای ام هانی! او مولود در آخر الزمان است، او مهدی علیه السلام و از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد؛ برای او غیبت و سرگردانی می باشد که عده ای از مردم در آن گمراه و عده ای هدایت می شوند؛ پس خوشا به حالت! اگر او را درک کنی و خوشا به حال کسی که او را درک خواهد نمود.^۱

۳- عن ابی الجارود، عن ابی جعفر الباقر علیه السلام قال: قال لی: «یا أبا الجارود! إذا دار الفلک و قال الناس: مات القائم أو هلک بایّ وادّ سلک و قال الطالب: أنى یكون ذلک و قد بلیت عظامه فعند ذلک فأرجوه، فاذا سمعتم به فأتوه و لو حَبَّوْا على الثلج...»

ابوجارود گفت: امام باقر علیه السلام به من فرمود: «ای ابوجارود! اگر روزگاری این گونه شد که مردم بگویند: قائم علیه السلام مرده یا کشته شده یا در کدام سرزمین است؟ یا انسان جوینده گفت: از کجا چنین کسی خواهد آمد؟ و بلاها بزرگ شد؛ امید داشته باش که او ظهور کند و هرگاه خبر ظهور او را شنیدی به سویش برو، حتی اگر بر روی برف، سینه خیر بروی.»^۲

به همین مقدار روایاتی که از امام باقر علیه السلام یادآوری کردیم، اکتفا می کنیم، انشاءالله در بخش های بعدی، روایاتی از ایشان خواهیم آورد.

امام صادق علیه السلام و بشارت امام زمان علیه السلام

صحبت راجع به دوران امام صادق علیه السلام و انتشار علم در آن زمان، احتیاج به تالیف کتاب خاصی دارد و چه بسا اگر کسی بخواهد درباره امام صادق علیه السلام، دورانش و ابعاد سیاسی و علمی ایشان چیزی بنویسد، باید دایرة المعارفی جامع گردآوری کند.

ولی ما در این جا به صورت خلاصه می گویم:

در اواسط عمر مبارک امام صادق علیه السلام، حکومت ظالم اموی فرو پاشید و بعد از آن، حکومت عباسیان شکل گرفت و قبل از آنکه آنها، بتوانند ارکان حکومت خود را محکم کنند و نفوذ خود را در سرزمین های اسلامی به خصوص در مدینه بیشتر گردانند، فرصت مناسبی برای نشر علوم دینی و گسترده ترین حالت ممکن برای امام صادق علیه السلام پیش آمد

۱. کمال الدین؛ صدوق؛ ج ۱، ص ۳۳۰ و بحار؛ مجلسی؛ ج ۵۱، ص ۱۲۷.

۲. کمال الدین؛ شیخ صدوق؛ ج ۱، ص ۳۲۶.

و توانست بر فراز منبر جدش، پیامبر ﷺ برود؛ آن منبر پاکی که میمون‌ها و بوزینه‌های بنی‌امیه بر روی آن رفتند، همان طوری که پیامبر ﷺ، این مطلب را در خواب دیده بود و قرآن نیز درباره آن فرموده است:

«وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ»؛ «رویایی را که به تو نشان دادیم و نیز شجره ملعونه در قرآن، چیزی جز آزمایش مردم نبود»^۱

این شجره ملعونه با انقراض حکومت امویان از بین رفت و فرصتی مناسب برای شجره طیبه (هر چند فرصت کوتاه) به دست آمد؛ امام صادق علیه السلام از این آزادی سخن استفاده کرد و شرایط زمانه به ایشان کمک نمود که در مسجد پیامبر ﷺ بر فراز منبر جدش برود و فقه، تفسیر، عقاید و غیره را تدریس کند. در جلسه درس امام صادق علیه السلام، ۴۰۰۰ فقیه، محدث، مفسر و غیره حضور داشتند.

از جمله شاگردان امام صادق علیه السلام، ابوحنیفه نعمان بن ثابت بود که خودش در این باره گفته است: اگر آن ۲ سال نبود، نعمان هلاک می‌شد.^۲ یعنی اگر آن ۲ سال شاگردی در محضر امام صادق علیه السلام نبود، نعمان هلاک می‌شد.

از مدرسه مبارک امام صادق علیه السلام، بزرگان نیکی، فارغ التحصیل می‌شدند که روزگار به آنها افتخار می‌کرد و باعث عزت بشریت بودند از جمله جابر بن حیان، اولین شیمیدان جهان اسلام و عرب، هشام بن حکم و غیره - که به سبب طولانی شدن - از نام بردن آنها معذوریم. این روند به گونه‌ای بود که ۹۰۰ نفر، فقط در مسجد کوفه، سخنرانی و تدریس می‌کردند و همه از امام صادق علیه السلام، نقل قول می‌کردند.^۳

با فراهم بودن محیط و آمادگی افکار و اندیشه‌ها در اصحاب، امام صادق علیه السلام فرصت مناسبی پیدا کرد و انگشت بر روی نقطه حساس گذارد و از امام زمان علیه السلام سخن به میان آورد و به تمام معتقدان امام زمان علیه السلام بشارت داد و احادیث گوناگونی در این زمینه ایراد

۱. اسراء، آیه ۶۰، درباره تفسیر این آیه مراجعه شود به کتب تفسیر قرآن، همچون تفسیر ابن جریر طبری

و دُرّ المنثور سیوطی.

۲. التحفة الاثنا عشرية الدهلوی؛ ص ۸

۳. المجالس السنیة؛ سید امین؛ ج ۵، ص ۳۰۹.

فرمود که ما درباره اسم، نسب، نشانه‌های ظهور، مدت حکومت و غیره احادیثی را می‌بینیم که یادآوری شده است.

نشانه راستی سخن ما این است که احادیثی که از امام صادق علیه السلام راجع به امام زمان علیه السلام روایت شده، بیشتر از بقیه ائمه علیهم السلام است به عبارت دیگر، هیچ کدام از ائمه اهل بیت علیهم السلام به اندازه امام صادق علیه السلام، روایاتی درباره امام علیه السلام ذکر نکرده‌اند و این نشانه مساعد بودن جو آن زمان است.

واضح است که ما نمی‌توانیم، تمام احادیثی که از امام صادق علیه السلام درباره مهدویت آمده، بیاوریم؛ اما در این کتاب، برخی از احادیث را در بخش‌های مرتبط یادآور می‌شویم در این جا هم، چند حدیثی می‌آوریم:

۱- عن ابن ابی عمیر عمّن سمع ابا عبدالله الصادق علیه السلام يقول:

«لِكُلِّ اُناسٍ دَوْلَةٌ يَرْقُبُونَهَا و دَوْلَتُنَا فِي آخِرِ الدَّهْرِ تَظْهَرُ»؛

«تمام مردم، دولت مورد نظری دارند - که انتظارش را می‌کشند - و دولت ما اهل بیت علیهم السلام در آخر الزمان، ظهور می‌کند.»^۱

۲- عن صفوان بن مهران عن الامام الصادق جعفر بن محمد علیه السلام انه قال: «مَنْ اَقْرَبَ بِجَمِيعِ الائمة علیهم السلام وَ جَحَدَ المَهْدِي كَان كَمَنْ اَقْرَبَ بِجَمِيعِ الانبياء وَ جَحَدَ مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله نُبُوْتَهُ.» فسقيل له: يا بن رسول الله! فَمَنْ المَهْدِي مِنْ وُلْدِكَ؟

قال علیه السلام: «الخامس مِنْ وُلْدِ السابِع، يَغيبُ عَنْكُمْ شَخْصَهُ وَ لا يَحِلُّ لَكُمْ تَسْمِيَتُهُ»؛

صفوان بن مهران گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: «هرکس تمام ائمه را قبول داشته و منکر مهدی علیه السلام شود مانند کسی است که تمام انبیا را قبول داشته باشد و منکر نبوت محمد صلی الله علیه و آله شود.»

از ایشان پرسیده شد: مهدی علیه السلام - که از فرزندان توست - چه کسی است؟
فرمود: «او پنجمین نواده فرزندم می‌باشد - که از چشم‌ها پنهان می‌شود - و بردن نام اصلی او برای شما حلال نیست.»^۲

۱. بحار؛ مجلسی، ج ۵۱، ص ۱۴۳ و امالی؛ صدوق؛ ص ۳۹۶.

۲. کمال‌الدین؛ صدوق؛ ج ۱، ص ۳۳۳.

عن ابی بصیر قال: سمعتُ ابا عبدالله الصادق علیه السلام يقول: «إِنَّ سُنَنَ الانبِيَاءِ عليهم السلام مَا وَقَعَ عَلَيْهِمْ مِنَ الْغِيَابَاتِ جَارِيَةٌ (و فِي نَسْخِهِ: حَادِثَةٌ) فِي الْقَائِمِ مَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ حَدُّوَ النُّعْلِ بِالنُّعْلِ وَالْقُدَّةِ بِالْقُدَّةِ».

قال ابوبصير: فقلت له: يا بن رسول الله! و من القائم منكم اهل البيت؟

فقال: «يا ابابصير! هو الخامس من ولد ابني موسى، ذلك ابن سيدة الاماء، يغيب غيبة يرتاب فيها المبطلون، ثم يظهره الله عزوجل، فيفتح على يديه مشارق الارض و مغاربها و ينزل روح الله عيسى بن مريم عليه السلام فيصلي خلفه و تشرق الارض بنور ربها و لا تبقي في الارض بقعة عبد فيها غير الله عزوجل الا عبد الله فيها و يكون الدين كله لله و لو كره المشركون».

ابوبصير گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: «سنت‌های جاری انبیاء درباره مسائل غیبی به صورت کامل و ریز به ریز درباره قائم ما اهل بیت علیهم السلام نیز جاری می‌شود».

گفتم: «ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! قائم اهل بیت کیست؟

فرمود: «ای ابوبصیر! او پنجمین نواده فرزندان موسی علیه السلام است؛ او فرزند سرور کنیزان می‌باشد؛ در غیبتی به سر خواهد برد که باطل گرایان، دچار شک می‌شوند؛ سپس خداوند او را ظاهر می‌کند و به وسیله او، شرق و غرب عالم را فتح می‌کند و بر روی زمین، هیچ مکانی را باقی نمی‌گذارد، مگر اینکه در آن جاکسی جز خداوند پرستیده نشود و تمام مردم، موحد می‌شوند حتی اگر مشرکان نپسندند»^۱.

امام کاظم علیه السلام و بشارت به امام زمان علیه السلام

دوران امام کاظم علیه السلام بر خلاف دوران پدرش بود؛ امام کاظم علیه السلام، سال‌های زیادی از عمر مبارکش را در زندان‌های بغداد به سر برد و از مردم و اجتماع دور بود؛ خداوند را در قعر زندان و زیرزمین‌های تاریک عبادت می‌کرد؛ چند مرتبه‌ای آن حضرت را از زندان آزاد کردند؛ ولی تحت مراقبت شدید قرار داشت تا اینکه آن حضرت را دوباره به زندان بردند و با ستم، شهید کردند.

با این اوصاف، آن حضرت، امکانات کم و آزادی محدودی داشتند و نمی توانستند، شرح و تحلیلی نسبت به موضوع مهدویت داشته باشند؛ ولی با این حال سخنان آن حضرت، خالی از این موضوع نیست.

۱- عن محمد بن زیاد الازدي، قال: سألت سیدی موسی بن جعفر -الکاظم علیه السلام عن قول الله عزوجل: (وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً).

فقال: «النعمة الظاهرة، الإمام الظاهر و الباطنة، الامام الغائب.»

فقلت: و يكون في الائمة من يغيب؟

قال: «نعم، يغيب عن ابصار الناس شخصه ولا يغيب عن قلوب المؤمنين ذكره و هو الثاني عشر منا، يسهل الله له كل عسير و يذل له كل صعب و يظهر له كنوز الارض و يقرب له كل بعيد و يبیر - أي يهلك - به كل جبار عنيد و يهلك على يده كل شيطان مرید.

ذلك ابن سيدة الاماء الذي تخفى على الناس ولادته و لا يحل لهم تسميته حتى يظهره الله (عزوجل) فيملا الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً»؛

محمد بن زیاد ازدی گفت: از امام کاظم علیه السلام درباره آیه «نعمت های ظاهر و نهانش را بر شما ارزانی داشت.»^۱ پرسیدم.

فرمود: «نعمت آشکار، امام ظاهر و نعمت نهان، امام غایب است.»

گفتم: آیا از ائمه علیهم السلام، کسی هم غایب می شود؟

فرمود: «بله، خودش از چشمان پنهان می شود؛ ولی یادش از دل مؤمنان پنهان نمی شود و او دوازدهمین نفر از ما ائمه علیهم السلام است.

خداوند هر سختی را بر او آسان و هر مشکلی را بر او هموار می کند و گنج های زمین، برایش آشکار می شود و هر دوری برای او نزدیک می گردد و به وسیله او هر دشمن جبار و هر شیطان سرکشی نابود می شود.

او فرزند سرور کنیزان است - که ولادتش از مردم مخفی می ماند - حلال (و جایز) نیست که تا زمان ظهورش، اسم (اصلی) او برده شود؛ او زمین را از عدل و داد پر می کند،

همان طور که از ظلم و جور پر شده است.^۱

۲- عن یونس بن عبدالرحمان قال: دخلتُ علی موسی بن جعفر علیه السلام فقلت له: یا بن

رسول الله! انت القائم بالحق؟

فقال: «انا القائم بالحق ولكن القائم الذي يطهر الارض من اعداء الله و يملأها عدلاً كما

ملئت جوراً و ظلماً هو الخامس من وُلدي، له غيبة يطول أمدها خوفاً علی نفسه، يرتد فيها

أقوام و يثبت فيها آخرون.»

ثم قال: «طوبى لشعبتنا المتمسكين بحبلنا (بحبنا) في غيبة قائمنا، الثابتين علی

موالاتنا و البراءة من اعدائنا، أولئك منا و نحن منهم، قد رضوا بنا ائمة و رضينا بهم شيعة

فطوبى لهم ثم طوبى لهم، هم - والله - معنا في درجتنا يوم القيامة»؛

یونس بن عبدالرحمان گفت: نزد امام کاظم علیه السلام رفتم و گفتم: تو قائم برای حق هستی؟

فرمود: «من قائم برای حق هستم؛ ولی آن قائمی که زمین را از دشمنان خدا پاک

می کند و آن را پر از عدل و داد می نماید، همان طور که پر از ظلم و جور شده باشد؛ او

پنجمین نواده من است. برای حفظ جانش، غیبتش طولانی خواهد شد که عده ای مرتد

می شوند و عده ای دیگر ثابت قدم می مانند.»

سپس فرمود: «خوشا به حال شیعیان ما که به ریسمان ما در زمان غیبت قائم علیه السلام چنگ

می زنند و بر دوستی ما پایدار بوده، نسبت به دشمنانمان بیزار می باشند! آنها از ما هستند

و ما نیز از آنها هستیم؛ آنها به امامت ما راضی هستند و ما نیز به شیعه بودن آنها راضی

هستیم؛ خوشا به حال آنان خوشا به حال آنان! به خدا قسم! آنها در روز قیامت در درجه ما

خواهند بود.»^۲

امام رضا علیه السلام و بشارت به امام زمان علیه السلام

دوران امام رضا علیه السلام، دارای ویژگی های زیاد و متنوعی بود که صحبت در این باره،

احتیاج به مجالس وسیع و تالیف کتابی دیگر است؛ ولی این را نمی گویم که امام رضا علیه السلام در

آزادی کامل و تمامی بود - که هر کاری می خواست - انجام می داد و هر چه می خواست،

می گفت و این را نمی گویم که در تنگنا قرار داشته، نمی توانست کلمه ای صحبت کند. هنگامی که هارون الرشید سرکش از دنیا رفت و فرزندش مأمون به مقام خلافت رسید، تظاهر به دوستی آل محمد علیهم السلام و بخصوص امام رضا علیه السلام کرد. شرایط سیاسی، او را مجبور کرد که امام رضا علیه السلام را به عنوان ولی عهد خود قبول کند و درهم و دینارهایی به اسم او ضرب کند و هدیه هایی به شعرا ببخشد تا در مدح آن حضرت بسرایند.

فرصت مناسبی بود که امام رضا علیه السلام، احادیثی راجع به مهدویت بیان فرماید از جمله ۱- هنگامی که دعبل خزاعی، شاعر اهل بیت علیهم السلام نزد ایشان آمد و قصیده معروف خود را خواند و به این دو بیت رسید:

خُرُوجُ اِمَامٍ لِمَحَالَةٍ خَارِجٍ يَقُومُ عَلٰی اِسْمِ اللّٰهِ وَ الْبَرَكَاتِ
يُسَمِّيْزُ فَيُنَاكِلُ حَقًّا وَ بَاطِلًا وَ يَجْزِي عَلٰی النِّعْمَاءِ وَ النِّقْمَاتِ

امام موعود، بی شک ظهور خواهد کرد و بر اسم خداوند و در پرتو برکات آن، قیام خواهد نمود.

هر حق و باطلی را در ما جدا خواهد نمود و پاداش و مجازات را خواهد داد.

امام رضا علیه السلام به شدت گریه نمود؛ سپس سرش را بلند کرد و به دعبل فرمود:

«یا خزاعی! نطق روح القدس علی لسانک بهذین البیتین. فهل تدری من هذا الامام؟»

و متی یقوم؟»

فقال: لا یا مولای! الا انی سمعت بخروج امام منکم یطهر الارض من الفساد و یملاها عدلاً
كما ملئت جوراً.

فقال الامام: «یا دعبل! الامام بعدی، محمد ابني و بعد محمد، ابنه علی و بعد علی، ابنه

الحسن و بعد الحسن، ابنه الحجة القائم المنتظر في غيبته، المطاع في ظهوره، لولم يبق

من الدنيا الا يوم واحد، لطول الله ذلك اليوم حتى يخرج فيملا الارض عدلاً كما ملئت جوراً.»

و اضاف علیه السلام قائلاً: «و أما متی، فاخبار عن الوقت، و لقد حدّثني أبي عن ابيه عن آبائه عن

علي علیه السلام: ان النبي صلی الله علیه و آله قيل له: یا رسول الله! متی يخرج القائم من ذریّتك؟»

فقال: «مَثَلُهُ مَثَلُ السَّاعَةِ (القيامة) لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ، ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً.»

«ای خزاعی! این دو بیت را جبرئیل بر زبانت جاری کرده است؛ آیا می‌دانی، آن امام کیست؟ و چه زمانی قیام می‌کند؟»

گفت: نه، ای سرورم! جز اینکه شنیده‌ام، امامی از شما قیام می‌کند - که زمین پر از فساد را پاک می‌کند و زمین را پر از عدل و داد می‌کند - همان طور که پر از ظلم و جور شده است.

فرمود: «ای دعبل! امام بعد از من، فرزندم محمد و بعد از محمد، فرزندش علی و بعد از علی، فرزندش حسن و بعد از حسن، فرزندش حجت قائم منتظر است و پس از ظهورش از او فرمانبرداری می‌نمایند.

اگر از دنیا جز یک روز باقی نمانده باشد، خداوند آن روز را آن قدر طولانی می‌کند تا مهدی ظهور کند و زمین را پر از عدل و داد کند، همان طور که پر از ظلم و جور شده است.» در ادامه فرمود: «اما او، کی ظهور می‌کند؟ از پیامبر رسیده شد: ای رسول خدا! قائم - که از نوادگان تو است - کی قیام می‌کند؟»

«فرمود: او مانند قیامت است که از وقت وقوع آن، کسی جز خداوند خبر ندارد؛ این جریان در آسمان‌ها و زمین، سنگین است و ظهور او ناگهان اتفاق خواهد افتاد.»^۱

۲- عن ابی الصلت الهروی قال: قلت للرضا ما علامة القائم منكم اذا خرج؟

فقال: «علامته أن يكون شيخ السن شابَّ المنظر، حتى أن الناظر اليه ليخسبه ابن أربعين سنة أو دونها وإن من علاماته أن لا يهرم بمرور الأيام والليالي حتى يأتيه اجله.» ابو صلت هروی گفت: به امام رضا عرض داشتم: نشانه قائم شما در هنگام ظهور چیست؟

فرمود: «نشانه او، این است که سنش زیاد، ولی چهره‌اش جوان است به طوری که هرکس او را ببیند، انسانی ۴۰ سال و یا کمتر از ۴۰ سال را می‌بیند و از دیگر نشانه‌هایش،

۱. کمال الدین؛ صدوق؛ ج ۲، ص ۳۷۲ و فرائد السمطين؛ جوینی شافعی؛ ج ۳، ص ۳۳۷.

این است که هر اندازه از روزگار بگذرد؛ او پیر و فرسوده نمی‌شود تا اینکه اجلس فرا رسد.^۱
امام جواد علیه السلام و بشارت مهدی علیه السلام

روشن است که حکمت الهی، چنین اقتضا کرده است که امام جواد علیه السلام، احادیث زیادی راجع به امام زمان علیه السلام بیان فرماید؛ به دلیل نزدیکی زمان زندگی ایشان با امام علیه السلام - که امام جواد علیه السلام، ۵۰ سال قبل از ولادت امام زمان علیه السلام می‌زیسته است توقع این بود که به سبب نزدیکی به زمان تولد امامی - که قرآن، پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام به آمدنش بشارت داده بودند - در گسترده‌ترین شکل، درباره ایشان سخن به زبان رانده شود تا تلنگری برای غافلان، تحریک، راحتی و آرامشی برای دل مؤمنان باشد.

ولی دست خائن و فریبکار حکومت وقت، امام جواد علیه السلام را در عنفوان جوانی و سرسبزی زندگی به وسیله سم به شهادت رساند در حالی که ایشان، ۲۴ یا ۲۵ سال بیشتر نداشت و دوران زندگی ایشان همزمان با ۳ نفر از طاغوت‌های بنی‌عباس بود و هر کدام آنها، دلی پر از خشم و کینه، نسبت به آن حضرت داشتند و هر لحظه او را در تنگنای بیشتری قرار می‌دادند تا امام جواد علیه السلام را بدنام و نورش را خاموش کنند.

به رغم تمام این مشکلات، دایرة المعارف احادیث از احادیث آن حضرت راجع به مهدویت خالی نیست:

۱ - عن السيد عبدالعظیم الحسنی قال: دخلت علی سیدی محمد بن علی الجواد علیه السلام و انا أريد أن أسئله عن القائم أ هو المهدي او غيره؟

فابتدأني فقال: «يا ابا القاسم! ان القائم منا هو المهدي الذي يجب أن ينتظر في غيبته و يطاع في ظهوره و هو الثالث من وُلدي».

والذي بعث محمد صلی الله علیه و آله بالنبوة و خصنا بالامامة إنه لو لم يبق من الدنيا إلا يوم واحد لطوّل الله ذلك اليوم حتى يخرج فيه، فيملا الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً و إن الله تبارك و تعالی يضلح له أمره في ليلة، كما أضلح أمر كليمه موسى عليه السلام إذ ذهب ليقتبس لأهله ناراً فرجع و هو رسول نبي.

ثم قال علیه السلام: «افضل اعمال شيعتنا انتظار الفرج علیه السلام».

سید عبدالعظیم حسنی می گوید: نزد امام جواد علیه السلام رفتم و می خواستم از او سؤال کنم: آیا او، مهدی علیه السلام است یا کس دیگر؟

ولی قبل از آنکه سخنی بگویم، فرمود: «ای ابوالقاسم! مهدی قائم علیه السلام از ما اهل بیت علیهم السلام است؛ او کسی است که انتظار فرجش واجب است و در هنگامه ظهورش، باید از او فرمانبرداری نمود، او سومین نواده من است.

قسم به خداوندی که محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به نبوت مبعوث کرد و امامت را مخصوص ما اهل بیت قرار داد؛ اگر از دنیا، فقط یک روز باقی مانده باشد، خداوند آن روز را آن قدر طولانی می کند تا مهدی علیه السلام ظهور کند و زمین را پر از عدل و داد نماید، همان طور که پر از ظلم و جور شده است؛ بی شک خداوند متعال، امر او را در شبی درست می کند، همان طور که نبوت موسی علیه السلام را در آن هنگام - که به سمت آتش رفت تا برای خانواده اش از آن بردارد - درست نمود و در حالی برگشت که پیامبر الهی به حساب می آمد.»

سپس فرمود: «برترین اعمال شیعیان ما، انتظار فرج است.»^۱

۲- ایضاً عن عبدالعظیم الحسنی قال: قلت لمحمد بن علی بن موسی علیه السلام: إني لأرجو أن تكون القائم من اهل بيت محمد صلی الله علیه و آله و سلم الذي يملأ الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً. فقال: «ما منّا إلا و هو قائم بأمر الله و هادٍ الى دين الله و لكن القائم الذي يطهر الله (عزوجل) به الارض من اهل الكفر و الجحود و يملأها عدلاً و قسطاً؛ هو الذي يخفي عن الناس ولادته و يغيب عنهم شخصه و يحرم عليهم تسميته و هو سمي رسول الله و كنيه و هو الذي يطوي له الارض و يذل له كل صعب...»

همچنین سید عبدالعظیم حسنی گفت: به امام جواد علیه السلام عرضه داشتم: امیدوارم که تو، قائم اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باشی همان کسی که زمین را پر از عدل و داد می کند، همان گونه که پر از ظلم و جور شده است.

فرمود: «همه ما قائم به امر خدا و هدایت کننده به دین الهی می باشیم؛ ولی آن قائمی

که زمین را از وجود کافر و جحود پاک می‌نماید و آن را پر از عدل و داد می‌کند، او همان کسی است که ولادتش از مردم پنهان می‌ماند و خودش از دیدگان غایب می‌شود و بر مردم حرام است که نام او را ببرند؛ او همانم وهم‌کنیهٔ پیامبر ﷺ است و زمین برای او طی می‌شود و هر سختی، آسان می‌گردد...^۱

بشارت امام هادی علیه السلام به امام زمان علیه السلام

امام هادی علیه السلام، جد امام زمان علیه السلام می‌باشد و تقدیر الهی، چنین اقتضا کرد که ایشان نوه‌اش را نبیند؛ چون ولادت امام زمان علیه السلام، تقریباً ۱ سال بعد از شهادت آن حضرت واقع شد؛ ولی آن حضرت، محیط و مقدمات را برای امام زمان علیه السلام آماده می‌کرد، چون به زمان تولد ایشان نزدیک‌تر بود. در فصل‌های بعدی خواهد آمد که همسر امام عسکری علیه السلام، بانو نرجس خاتون علیه السلام می‌باشد - که زیر نظر امام هادی علیه السلام بود - و آن حضرت، بشارت و اخبارهای راجع به امام زمان علیه السلام را به او می‌داد.

پس امر عجیبی نیست که امام هادی علیه السلام، کمتر در اجتماع‌ها ظاهر می‌شد؛ چون می‌خواست، مردم را به این روش عادت دهد تا مردم بتدریج به نبودن و پنهان بودن امام عادت کنند و زمینه را برای غیبت امام زمان علیه السلام آماده می‌کرد؛ سپس می‌بینید که آن حضرت، نمایندگانی در بغداد معین می‌کرد تا در مراجعات و حل مشکلات، نقطهٔ اتصالی بین آن حضرت و مردم باشند و به مردم می‌فرمود که در امور مالی، فقهی و غیره به وکلای ایشان مراجعه کنند.

همین جا از خداوند متعال خواستاریم که توفیقی دهد تا کتابی دربارهٔ زندگی امام هادی علیه السلام بنویسیم؛ بلکه به درگاه خداوند متعال تضرع می‌کنیم تا به حق پیامبر صلی الله علیه و آله، خداوند توفیقی بر نوشتن زندگانی تمام ائمه علیهم السلام را نصیب ما بفرماید.

در این جا فقط حدیثی از آن حضرت می‌آوریم و امیدواریم که در بخش‌های بعدی، احادیث دیگری نیز بیاوریم.

۱. کمال‌الدین؛ صدوق؛ ج ۲، صص ۳۷۷-۳۷۸ و بحار؛ مجلسی؛ ج ۵۱، ص ۱۵۷.

عن ابي دلف قال: سمعتُ علي بن محمّد الهادي عليه السلام يقول:

«انّ الامامَ بعدي، الحسنُ اُبني و بعد الحسن ابنه القائم الذي يُملا الارض قِسْطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً»؛

امام هادی عليه السلام فرمود: «امام بعد از من، فرزندم حسن و بعد از حسن، فرزندش مهدی قائم عليه السلام است که زمین را پر از عدل و داد می‌کند همان گونه که پر از ظلم و جور شده است.»^۱

امام حسن عسکری عليه السلام و بشارت به امام زمان عليه السلام

امام حسن عسکری عليه السلام، پدر امام زمان عليه السلام است و طبیعی است که تعداد زیادی از احادیث راجع به امام زمان عليه السلام از زبان ایشان، بیان شده باشد؛ چون آن حضرت، نزدیک‌ترین فرد به امام زمان عليه السلام و ولادتش بود و شایسته بود که در وسیع‌ترین شکل، بشارت به وجود امام زمان عليه السلام بدهد.

ولی این کار، چگونه ممکن بود که با آن همه مشکلات، موانع و سختگیری‌ها انجام شود؟

اعتقاد به ظهور امام زمان عليه السلام در آن عصر برای امت اسلامی، یک اصل بود و در میان مسلمانان، اگر چه بعضی از طوایف با یکدیگر اختلاف داشتند؛ ولی درباره کسی که اسمش مهدی است و آمدنش را پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام بشارت داده بودند، اعتقاد کاملی داشتند.

در فصل‌های بعدی خواهیم دید، کسانی که به دروغ، ادعای مهدویت می‌کرده‌اند از اعتماد مردم به احادیث راجع به امام زمان عليه السلام، سوء استفاده کردند و با نیرنگ و افتراء، آن احادیث را با خود تطبیق می‌دادند.

سپس می‌بینیم که اعتقاد به ظهور امام زمان عليه السلام از امور قطعی نزد مسلمانان در آن زمان بود بخصوص اینکه در روایات آمده، که ایشان زمین را پر از عدل و داد می‌کند و طاغوت‌ها و جباران ظالم را از بین می‌برد و واضح است که خلفای عباسی در صدر دشمنان آن حضرت بودند و می‌دانستند که با ظهور آن حضرت، حکومت‌هایشان طعمه

شمشیر عدالت او خواهد شد.

بعد از روشن شدن شرایط آن زمان و روزگار، آیا باز هم امام حسن عسکری علیه السلام می‌توانست، ولادت امام زمان علیه السلام را علنی کند؟

آیا با این کار زمینه‌ای برای قتل امام زمان علیه السلام فراهم نمی‌شد؟ آیا دشمن به خانه هجوم نمی‌برد و تمام اهل خانه را نمی‌کشت؟ چه کسی می‌توانست، مانع این کار شود؟

اگر امام عسکری علیه السلام ولادت فرزندش را به اطلاع هیچ کس نمی‌رساند، آیا کسی می‌توانست، او را بشناسد؟ شیعیان چگونه از ولادت امامشان مطلع می‌شدند؟ به خصوص اینکه امام عسکری علیه السلام، زندگی خود را در معرض خطر می‌دید و با علم امامت، می‌دانست که بزودی و در سن ۲۸ سالگی، او را خواهند کشت و دستور خداوند، این چنین بر او واجب شده بود که امام بعد از خود را معرفی نماید تا اسلام از گمراهی و تباه در امان بماند و مسلمانان بر این فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله، متفق القول هستند که فرمود:

«مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»؛

«هر کس بمیرد و امام زمانش را نشناسد بر مرگ جاهلیت مرده است.»^۱

مشکل است، واقعاً چقدر مشکل است! چیزی جز عقل امام نمی‌تواند، این مشکل را حل کند، آن علمی که حکمت در آن به زیباترین شکل، تجلی نموده است و تجربه و آگاهی به بهترین صورت، هویدا شده است و حقیقت علم امام و تدبیر آن حضرت، نمودار شده و تحقق اهداف، همراه با رعایت تمام ابعاد و جوانب در نظر گرفته شده است.

راه حلی که امام عسکری علیه السلام برای این جریان برگزید، حد وسط بود، نه اعلام عمومی و نه کتمان و اختفای کامل؛ در این مورد در فصل‌های بعدی کتاب، سخن خواهیم گفت در این جا فقط دو روایت از آن حضرت نقل می‌کنیم:

۱ - عن عیسی بن صبیح قال: دخل الحسن العسکری علیه السلام علینا الحَبَس و کنتُ به عارفاً، فقال لی: «لک خمس و ستون سنة و شهر و یومان و کان معی کتابٌ دعاءٌ علیه تاریخ مؤلدي

۱. شرح المقاصد تفتازانی؛ ج ۲، ص ۲۷۵ و صحیح مسلم؛ ج ۶، ص ۲۲ و سنن بیهقی؛ ج ۸، ص ۱۵۶ و مسند احمد بن حنبل؛ ج ۳، ص ۴۴۶.

وإني نظرتُ فيه فكان كما قال.»

وقال علیه السلام: «هل رزقت ولداً؟»

فقلت: لا. فقال: «اللهم أرزقه ولداً يكون له عضداً، فنعمة العصد الولد. ثم تمثل علیه السلام:

«من كان ذا ولدٍ يدرك ظلامته إن الذليل الذي ليست له عضداً»

قلت: «ألك ولد؟ قال علیه السلام: «إي والله سيكون لي ولد يملأ الأرض قسطاً، فاما الآن فلا - أي فليس

لي ولد» - ثم تمثل:

«لعلك يوماً أن تراني كأنما بني حوالي الأ سود اللوابدُ

فإن تميماً قبل أن يلد الحصا أقام زماناً وهو في الناس واحداً.

عیسی بن صبیح گفت: امام حسن عسکری علیه السلام بر ما در زندان داخل شد، در حالی که

من ایشان را می شناختم.

حضرت به من فرمود: «شصت و پنج سال و یک ماه و دو روز از عمرت می گذرد.»

کتاب دعایی داشتم که تاریخ تولدم را در آن نوشته بودم در آن نگاه کردم و دیدم

همان گونه است که حضرت فرموده اند.

فرمود: «آیا فرزند داری؟»

گفتم: «خیر.»

فرمود: «بارالها! فرزندی به او بده که پشتوانه او باشد و فرزند، چه خوب پشتوانه ای

است.»

سپس فرمود: «هر کس فرزند داشته باشد، حق خود را می گیرد و کسی ذلیل است که

پشتوانه ای ندارد.»

گفتم: آیا شما فرزند دارید؟

فرمود: «بله به خدا قسم! بزودی دارای فرزندی خواهم شد - که زمین را پر از عدل و داد

می کند - ولی الان فرزندی ندارم.» سپس فرمود:

روزی را ببینی که پسرانم مانند بچه های شیر، دور من آماده و مهیا باشند؛ چون «تمیم»

قبل از آنکه فرزندش «حِصَا» به دنیا بیاید، زمانی را بین مردم به تنهایی گذراند.»^۱

۲- عن احمد بن اسحاق قال: سمعتُ ابا محمد الحسن بن علي العسكري عليه السلام يقول:

«الحمد لله الذي لم يُخرجني من الدنيا حتى أراني الخلف من بعدي، أشبه الناس برسول الله خلقاً وخلقاً، يحفظه الله تبارك و تعالی في غيبته، ثم يُظهره فيملاً الأرض عدلاً و قسطاً كما ملئت جوراً و ظلماً.»

احمد بن اسحاق گفت: شنیدم که امام عسکری عليه السلام فرمود: «حمد و سپاس مخصوص خداوندی است که قبل از مرگم، جانشینم را به من نشان داد، او چه از لحاظ اخلاق و چه از لحاظ قیافه مانند پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ خداوند او را در غیبتش محافظت می نماید؛ سپس ظهور می کند و زمین را پر از عدل داد می کند، همان گونه که پر از ظلم و جور شده است.»^۲

کتاب های آسمانی و بشارت به امام زمان عليه السلام

در کتاب های آسمانی، بشارت های زیادی درباره امام زمان عليه السلام آمده است همچنین پیشگویان در این زمینه چیزهایی گفته اند و می توان در کتاب بحار الانوار تألیف علامه مجلسی و یوم الخلاص، تألیف نویسنده معاصر، کامل سلیمان و در کتاب انیس الاعلام که نویسنده اش از رهبران کلیسا بود و مسلمان و شیعه شده، آن بشارت ها را دید. ما نیز در ابتدای کتاب و در تفسیر سومین آیه درباره مهدویت آنها را آوردیم که در این جا به سبب طولانی شدن، نمی آوریم.

هر کسی که خواهان مطالب بالاست، به کتاب های یاد شده مراجعه کند.^۳

۱. بحار؛ مجلسی؛ ج ۵۰، ص ۲۷۵ و الخرائج. ۲. کمال الدین؛ صدوق؛ ج ۲، ص ۴۰۸.
 ۳. ر. ک: بحار؛ مجلسی؛ ج ۵۱، ص ۱۶۲ و یوم الخلاص؛ صص ۲۵۴-۲۸۶ و ۲۸۷ و انیس الاعلام؛ ج ۷، ص ۳۸۶.



فصل ششم

آیا امام زمان علیه السلام به دنیا آمده است؟

از ابتدای کتاب، آیاتی که درباره امام زمان علیه السلام نازل شده، همچنین احادیثی که به او و ظهورش بشارت داده و نسبش را معرفی کرده‌اند، یادآور شدیم و همچنین موضوعاتی را که لازم بود، آوردیم.

روشن است که احادیث و روایاتی - که از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام آمده - قبل از ولادت امام زمان علیه السلام بیان شده و آنها به منزله بشارت و پیشگویی است.

هم اکنون سخن ما به فصلی رسیده که درباره ولادت آن حضرت می‌باشد، یعنی ولادت کسی که قرآن کریم، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام آمدنش را بشارت داده‌اند.

این جا، همان نقطه‌ای است که بر سر آن اختلاف و نظرات متفاوتی وجود دارد و محل برخورد حق و باطل و حقیقت با دروغ است تا زمانی که ما به دلایل کافی و براهین قطعی مجهز هستیم، مشکلی ندارد که این بحث را در پرتو عقل و منطق مطرح کنیم؛ سپس خواننده کتاب را با وجدان، عقل و فکرش تنها می‌گذاریم؛ چون دیگر مسئولیتی بیشتر از این نداریم و خداست که به راه راست هدایت می‌کند.

پس می‌گوییم: هر کس که به احادیث متواتر و صحیح از پیامبر ﷺ و ائمه اطهار ﷺ راجع به مهدویت ایمان بیاورد، باید ولادت آن حضرت را نیز بپذیرد؛ چون بر اساس عقل و عرف درست نیست که از طرفی این بشارت‌ها را بپذیریم و از طرف دیگر بر این نظر باشیم که حضرت مهدی ﷺ، هنوز به دنیا نیامده است.

احادیث وارد شده از پیامبر ﷺ و ائمه طاهرين درباره امام زمان ﷺ به نسب شریف ایشان تصریح دارند که نهمین نواده از فرزندان امام حسین ﷺ هستند؛ یعنی امام زین‌العابدین علی بن الحسین ﷺ، اولین فرزند امام حسین ﷺ و امام محمدباقر ﷺ، دومین فرزند امام حسین ﷺ هستند، یعنی پسر، پسر ایشان است؛ بنابراین امام حسن عسکری ﷺ، فرزند هشتم امام حسین ﷺ است و طبیعی است که امام زمان ﷺ، پسر امام حسن عسکری ﷺ، نهمین فرزند امام حسین ﷺ است.

معلوم و روشن است که امام حسن عسکری ﷺ را با سم به شهادت رساندند و در تشییع جنازه ایشان، هزاران نفر شرکت کردند و بدن مبارکش، مقابل دیدگان مردم دفن شد. پس جایی برای ما باقی نمی‌ماند که راجع به ولادت امام زمان ﷺ، حرف و حدیثی بگوییم؛ زیرا ممکن نیست که پدر ایشان شهید شده باشد و آن حضرت ﷺ هنوز به دنیا نیامده باشد؛ حالا یا در زمان زندگانی پدرش به دنیا آمده بود که همین صحیح است و یا اینکه جنینی در شکم مادر بوده، بعد از شهادت پدرش به دنیا آمده است؛ زیرا ممکن نیست که مردی بمیرد و فرزند او که از صلب اوست، ۱۰ یا ۱۰۰ سال بعد به دنیا بیاید.

پس امام زمان ﷺ، حتماً متولد شده و بدون هیچ شبهه‌ای زنده است؛ زیرا ممکن نیست که ایشان قبل از ظهور از دنیا رفته باشد و روشن است که آن حضرت هنوز ظهور نکرده؛ چون که اگر ظهور نماید، زمین را پر از عدل و داد می‌کند، چنانچه صدها حدیث به این امر تصریح دارند و روشن است که ظلم و جور هر روزه بیشتر می‌شود؛ اما نمی‌گوییم که زمین، پر از ظلم و جور شده است، زیرا اگر زمین پر از ظلم و جور گردد در آن هنگام، حتماً امام زمان ﷺ ظهور می‌کند.

بعد از این مقدمه می‌گوییم: احادیثی که درباره ولادت امام زمان ﷺ وجود دارند،

آن قدر زیادند که شمارش آنها، کاری دشوار است و خدشه وارد کردن به این همه حدیث، غیر ممکن و محال می باشد و این احادیث، هم در کتب شیعه و هم در کتب اهل سنت وارد شده اند.

اما شیعیان به وقوع ولادت امام مهدی علیه السلام اعتقاد دارند، چنانچه به ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله عقیقه دارند و شکی در این امر ندارند و الان صدها سال است که شیعیان در روز نیمه شعبان، روز میلاد امام زمان علیه السلام جشن می گیرند و هزاران مجلس شادی در مدارس علمیه، مساجد و منازل علما برگزار می گردد که در آن جا شیرینی پخش می کنند و اشعار و قصایدی در مناسبت ولادت امام علیه السلام می خوانند و سخنرانان به منبر می روند و راجع به امام علیه السلام و ولادت ایشان و غیره سخن می گویند.

در احادیث شیعه و کتاب هایی که شیعیان تألیف کرده اند، وقوع ولادت امام زمان علیه السلام از امور مسلمی است که به آن اشاره کرده اند و هیچ شک و جدلی را نمی پذیرد. اما احادیث وارد شده در کتب اهل سنت، درباره ولادت امام زمان علیه السلام نیز بسیار زیادند و ما بعضی از سخنان علمای اهل سنت را می آوریم.

علمای سنی مذهب که به ولادت امام زمان علیه السلام اعتراف دارند

مرحوم شیخ نجم الدین عسکری در جلد اول المهدی الموعود المنتظر اسم ۴۰ تن از علمای اهل سنت را آورده است که به ولادت امام مهدی علیه السلام اعتراف کرده اند، همان طور که حضرت آیت الله لطف الله صافی در منتخب الاثر جماعت دیگری را که بیش از ۲۶ تن از علمای اهل سنت هستند نام برده که به ولادت امام زمان علیه السلام تصریح کرده اند.

ما از این دو کتاب، ۱۸ نمونه را انتخاب کرده ایم و هر کس تفصیل و توضیح بیشتری می خواهد به آن دو کتاب و کتاب های دیگری - که راجع به موضوع ولادت امام زمان علیه السلام بحث می کنند - مراجعه نماید.

۱- محمد بن طلحه حلبی شافعی می نویسد: مهدی علیه السلام، حجت و خلف صالح منتظر می باشد؛ ولادت ایشان در شهر سامرا بوده است.^۱

۱. مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول؛ باب دوازدهم، ص ۸۸، چاپ ایران، سال ۱۲۸۷ هجری.

همچنین گفته است: مهدی علیه السلام، فرزند حسن عسکری علیه السلام است و ولادت ایشان در شهر سامرا بوده است.

۲- محمد بن یوسف گنجی شافعی گفته است: مهدی علیه السلام، فرزند حسن عسکری علیه السلام است و زنده می‌باشد و از زمان غیبت تا اکنون، باقی هست.^۱

۳- محمد بن احمد مالکی معروف به ابن صباغ گفته است: ابوالقاسم محمد حجت علیه السلام متولد شده، او فرزند امام حسن الخالص علیه السلام^۲ است در شهر سامرا و در نیمه شعبان سال دویست و پنجاه و پنج پس از هجرت...^۳

۴- سبط ابن جوزی حنفی گفته است: فرزند امام حسن عسکری علیه السلام، محمد علیه السلام است؛ (سپس در فصلی به نام ذکر حجة المهدی) گفته: ایشان محمد بن حسن بن علی است، کنیه او ابوالقاسم است و او حجت خدا و صاحب الزمان و قائم منتظر است، او آخرین نفر از ائمه علیهم السلام می‌باشد.^۴

۵- احمد بن حجر در کتابش وقتی که درباره امام حسن عسکری علیه السلام بحث می‌کند، می‌گوید: او فرزندی غیر از ابوالقاسم محمد حجت علیه السلام ندارد و در زمان وفات امام حسن عسکری علیه السلام، فرزندش ۵ سال داشته - که خداوند حکمت و دانش را به او عطا کرده است...^۵

۶- شبراوی شافعی گفته است: یازدهمین نفر از ائمه علیهم السلام، امام حسن الخالص علیه السلام است که ملقب به عسکری می‌باشد و در شرافت آن بزرگوار، همین بس که امام مهدی منتظر علیه السلام، فرزند ایشان است. سپس گفته: امام حجت علیه السلام، فرزند امام حسن الخالص علیه السلام در شهر سامرا و در شب نیمه شعبان سال دویست و پنجاه و پنج متولد شده است.^۶

۷- عبدالوهاب شعرانی علاماتی را که دلالت بر نزدیکی قیامت دارند، می‌آورد

۱. البیان فی اخبار صاحب الزمان؛ ص ۳۳۶. ۲. الخالص: از القاب امام حسن عسکری علیه السلام است.

۳. الفصول المهمة؛ ص ۲۷۳.

۴. تذکرة الخواص؛ صفحه ۸۸ چاپ قدیمی ایرانی سال ۱۲۸۷ و در صفحه ۳۶۳ چاپی که الان در بازار است.

۵. الصواعق المحرقة؛ ص ۱۲۷، چاپ مصر، سال ۱۳۰۸ هجری.

۶. الاتحاف بحب الاشراف؛ ص ۱۷۸، چاپ مصر، سال ۱۳۱۶ هجری.

و می گوید: از جمله علامات، خروج مهدی علیه السلام است. سپس می گوید: امام مهدی علیه السلام، فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است و در نصف شب، نیمه شعبان سال دویست و پنجاه و پنج متولد شده، او زنده می ماند تا با عیسی بن مریم علیهما السلام کنار هم جمع شوند.^۱

۸ - عبدالله بن محمد مطیری شافعی در *الریاض الزهراء* بعد از ذکر ائمه علیهم السلام درباره امام عسکری علیه السلام می گوید: فرزند امام عسکری علیه السلام، امام دوازدهم است - که اسمش محمد القائم المهدی علیه السلام است -

۹ - سراج الدین رفاعی در *صحاح الاخبار* گفته: فرزند امام حسن عسکری علیه السلام، صاحب سرداب است، او حجت منتظر و ولی الله، امام مهدی علیه السلام است.

۱۰ - استاد بهجت افندی در *المحاكمة* درباره ولادت امام مهدی علیه السلام گفته: ایشان در پانزدهم شعبان سال دویست و پنجاه و پنج متولد شده، نام مادرش نرجس است...

۱۱ - حافظ محمد بن محمد حنفی نقشبندی در *فصل الخطاب* گفته: ابومحمد حسن عسکری علیه السلام، فرزندی داشته به نام محمد - که ایشان نزد اصحاب خاص، معلوم و آشکار بود. سپس ولادت حضرت را در نیمه شعبان سال دویست و پنجاه و پنج بنا بر روایت سیده حکیمه، دختر امام جواد علیه السلام یادآور می شود.

۱۲ - سلیمان قندوزی حنفی در *ینابیع المودة*^۲، ولادت امام مهدی علیه السلام را چنانچه در کتب شیعه آمده، از سیده خاتون حکیمه، دختر امام جواد علیه السلام نقل می کند و می گوید: خبر معلومی که نزد بزرگان محقق و مبرهن است، این است که ولادت قائم علیه السلام در شب پانزدهم ماه شعبان، سال دویست و پنجاه و پنج، در شهر سامرا بوده است.

۱۳ - شبلنجی شافعی گفته است: وفات ابی محمد حسن بن علی علیه السلام در روز جمعه، هشتم ربیع الاول سال دویست و شصت بوده، فرزندش محمد علیه السلام را به یادگار گذاشت.^۳

۱۴ - ابن خلکان در *وفیات الاعیان* گفته است: ولادت امام مهدی علیه السلام در روز جمعه،

۱. الیواقیت والجواهر؛ ص ۱۴۵، چاپ مصر، سال ۱۳۰۷ هجری.

۲. ینابیع المودة؛ قندوزی حنفی؛ ص ۴۴۹ - ۴۵۲، چاپ ایران، سال ۱۳۸۵ هجری.

۳. نورالابصار؛ ص ۱۸۵، چاپ بیروت، سال ۱۳۹۸ هجری.

نیمه شعبان سال چهار صد و پنجاه و پنج بوده است و وقتی که پدر بزرگوارش وفات نمود، ایشان پنج سال داشت، نام مادر ایشان، خمط است و نرجس هم گفته شده است.

۱۵ - ابن خشاب در تاریخ موالید الائمة گفته: خلف صالح، فرزند ابومحمد حسن بن علی علیه السلام است؛ او همان صاحب الزمان و مهدی علیه السلام است.

۱۶ - عبدالحق دهلوی در نوشته‌ای که درباره احوال ائمه علیهم السلام دارد، گفته است: ابومحمد حسن عسکری علیه السلام؛ فرزندى به نام محمد داشت که آن را اصحاب خاص حضرت دیده بودند. سپس می‌گوید: خلف صالح از فرزندان ابومحمد، حسن بن علی علیه السلام است؛ او همان صاحب الزمان علیه السلام است.

۱۷ - محمد امین بغدادی سويدی در سبائك الذهب گفته است: محمد المهدی علیه السلام که در هنگام وفات پدر، پنج سال داشت...

۱۸ - ابن وردی تاریخدان در کتاب تاریخش گفته است: محمد بن حسن خالص علیه السلام در سال دویست و پنجاه و پنج متولد شد.

این اندکی از مصادر غیر شیعی بود که به ولادت امام مهدی علیه السلام در نیمه شعبان سال دویست و پنجاه و پنج تصریح کرده بودند و به صراحت گفته‌اند که او فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است، چنانچه اگر بخواهیم، تمامی سخنان اهل سنت را در این کتاب جمع‌آوری کنیم، سخن طولانی می‌گردد.

زندگانی و احوالات سیده نرجس خاتون علیها السلام

در این جا مناسب است درباره اوضاع و احوال زندگی سیده نرجس علیها السلام، مادر بزرگوار امام مهدی علیه السلام، بعضی سخنان ائمه علیهم السلام را - که از ایشان تعبیر به «بهترین کنیزان» یا «سیده کنیزان» کرده بودند -

اکنون و قبل از هر چیز، نام‌های این خانم بزرگوار را می‌گوییم؛ محدثان برای مادر امام زمان علیه السلام، «۸ اسم» را گفته‌اند:

نرجس، سوسن، صیقل یا صقیل، حدیثه، حکیمه، ملیکه، ریحانه و خمط.

مشهورترین اسمای مادر حضرت، نرجس و کنیه ایشان، ام محمد است.

در ابتدای کتاب گفتیم که تعدد نام‌ها، نشانه زیاد بودن اشخاص نیست و گفتیم که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام هم، دارای نام‌های متعددی بوده - که در مناسبت‌های مختلف به ایشان اطلاق می‌شده - در این جا نیز، همین طور است. اگر «نرجس» که نام یکی از گل‌های معطر می‌باشد و «خبط» که درختی دارای شاخ، برگ و میوه می‌باشد و «سوسن» نیز که یکی از انواع گل‌های دارای رایحه طبیعی و فواید زیادی است و «صقیل» که هر چیز صاف را می‌گویند؛ پس مانعی ندارد زنی را با نام‌های متعدد به دلیل مناسبت‌های مختلف نامگذاری کنند و شاید در این جا اسباب، حکمت و مصالح سیاسی یا اجتماعی وجود داشته که بر ما پوشیده است.

اختلاف در حَسَب و نَسَب این بانو، ضرری به اصل بحث وارد نمی‌کند؛ چون که شخص یک نفر است؛ ولی سخنان درباره این شخصیت مختلف است. ما در این جا، دو گفتار را که اصحاب، علما و محدثان ما دارند، می‌آوریم:

از بشر بن سلیمان نحاس روایت شده (بشر، فرزند ابو ایوب انصاری، یکی از نمایندگان امام هادی علیه السلام و امام حسن عسکری علیه السلام است) و همسایه این دو بزرگوار در شهر سامرا بوده است؛ او می‌گوید:

من که در کار تجارت بودم بدون اجازه امام علیه السلام، نه چیزی می‌خریدم و نه می‌فروختم و در این کار از موارد شبهه‌ناک نیز دوری می‌کردم تا اینکه شناختم نسبت به خرید و فروش بیشتر شد و به خوبی، فرق بین حلال و حرام را آموختم؛ شبی در خانه‌ام در شهر سامرا بودم و ساعتی از شب نگذشته بود که کسی در منزل را زد، وقتی در را گشودم، دیدم که خادم امام علیه السلام است و گفت:

امام هادی علیه السلام تو را می‌خواهد.

لباسم را پوشیدم و به دیدار امام علیه السلام رفتم، وقتی داخل شدم، دیدم امام علیه السلام با پسرش حسن علیه السلام و خواهرش حکیمه از پشت پرده سخن می‌گویند. وقتی که نشستیم، امام علیه السلام فرمود: «ای بشر! تو از فرزندان انصار هستی و دوستی ما از میان شما از بین نمی‌رود و هر فرزندی از پدرش، آن را به ارث می‌برد؛ شما مورد اعتماد ما اهل بیت هستید؛ من تو را به فضیلت

و مقامی مشرف می‌کنم و تو را به سرتی آگاه می‌کنم و به تو دستور می‌دهم که کنیزی بخری.»

پس امام، نامه‌ای به خط و لغت رومی نوشت و با انگشترش آن را مهر و موم کرد و کیسه پولش را بیرون آورده، دو بیست و بیست دینار به من داد و فرمود: «این را بگیر و به بغداد برو و فلان روز، نزدیک ظهر کنار پل بغداد، منتظر قایق‌ها باش و هنگامی که آنچه را به همراه آورده‌اند، آشکارا به مردم نشان دادند و به معرض نمایش گذاشتند، مشتری و خریداران بنی‌عباس و جوان‌های عراقی از هر سو به طرف قایق‌ها می‌آیند و آنها را احاطه می‌کنند، وقتی این مناظر را دیدی به سوی کسی که او را عمر بن یزید نخاس^۱ می‌گویند، برو. او در آن جا کنیزی را به مشتری‌ها نشان می‌دهد که چنین و چنان است، دو لباس حریر به تن دارد؛ ولی آن زن از اینکه حجاب را بردارد یا اینکه لمس شود، ابا دارد او از پشت پرده نازک پوشش، نگاه عمیق و گیرایی دارد، نخاس او را می‌زند و با زبان رومی بر سر او داد می‌زند؛ پس بدان آن زن می‌گوید: «وای بر آن زنی که پرده حجاب را از او بردارند!»

یکی از مشتری‌ها می‌گوید: من سیصد دینار برای او می‌دهم.

آنها به نخاس با زبان عربی می‌گویند؛ ولی آن زن می‌گوید: اگر با شوکت سلیمان علیه السلام، نزد من بیایی؛ ولی من به تو رغبتی نشان نمی‌دهم.

نخاس می‌گوید: می‌گویند چه کار کنم؟ ای زن! من باید تو را بفروشم؟

کنیز می‌گوید: چه عجله‌ای داری؟ من باید کسی را از مشتری‌ها انتخاب کنم که قلبم را آرام کند.

امام علیه السلام فرمود: «ای بشر! در این هنگام به سوی عمر بن یزید نخاس برو و به او بگو: همراه من نامه‌ای است که از سوی فردی با شرافت و بزرگ است، این نامه به زبان رومی نوشته شده، آن بزرگوار، کرم، وفا و بخشش خود را توصیف نموده است، نامه را بگیر و بخوان و درباره اخلاق و خصوصیات صاحب نامه، کمی تأمل کن، اگر دوست داشتی و از او خشنود شدی، من وکیل او هستم، کنیز را بخرم.»

۱. نخاس به کسی می‌گویند که کارش خرید و فروش کنیز و غلام است.

بشر می گوید: تمام آنچه مولایم امام هادی علیه السلام به من امر کرده بود، انجام دادم. وقتی کنیز به نامه حضرت نگریست، خیلی گریه کرد و به عمر بن یزید گفت: مرا به صاحب این نامه بفروش و قسم خورد که اگر عمر، او را به صاحب نامه نفروشد، خودش را خواهد کشت.

بشر می گوید: آن قدر با عمر بن یزید درباره قیمت آن کنیز چانه زنی کردم تا به مقدار پولی که مولایم در کیسه نهاده بود، رسید. عمر بن یزید، کنیز را به من داد؛ در حالی که آن کنیز، خندان و شادمان بود و با او به حجره ام - که در بغداد بود - رفتم. وقتی که برمی گشتیم، آن کنیز نامه مولایم را بیرون آورد و آن را می بوسید و روی صورت و چشمش می گذاشت و به بدنش می کشید.

با تعجب از او پرسیدم: آیا نامه کسی را که نمی شناسی، می بوسی؟

پاسخ داد: «ای کسی که از درک و شناخت جایگاه اولاد پیامبران، ناتوانی! خوب گوش کن و قلبت را برای شنیدن سخنانم فارغ بدار؛ من «ملیکه» دختر یشوعا، فرزند قیصر روم هستم، مادرم از فرزندان حواریون است که به وصی مسیح علیه السلام، شمعون منتسب می گردد.

آیا خبر عجیب تر از عجیب را به تو بگویم؟ جد من، قیصر می خواست، مرا به عقد پسر برادرش درآورد، من در آن هنگام، دختری ۱۳ ساله بودم به همین جهت، قیصر در کاخ خود، سیصد نفر از نسل حواریون، راهبان و بزرگان دینی و هفتصد نفر از آدم های بزرگ و با شرافت و چهارصد هزار نفر از فرماندهان لشکر و شیوخ عشایر را جمع کرد و از جلوی قصر تا صحن آن را فرش از جواهرات پهن نمود.

هنگامی که پسر برادرش به بالای مجلس رسید با صلیب ها دور تا دور او را گرفتند، اسقف ها برخاستند و در حالی که دورش حلقه می زدند، شروع به خواندن قسمت هایی از انجیل نمودند. در این هنگام بود که صلیب ها روی زمین افتادند، ستون ها شکستند و در سقف، شکاف بزرگی پدیدار گشت در این هنگام رنگ از چهره اسقف ها پرید.

بزرگ آنان به جدم گفت: ای پادشاه! ما را از به وقوع پیوستن این اتفاقات نحس - که

نشانه زوال دین و مذهب مسیح علیه السلام است - معذور بدار.

جد من از این گفته اسقف اعظم، بسیار عصبانی شد و به تمامی اسقف‌ها دستور داد، ستون‌ها را بر افراشته دارند، صلیب‌ها را بردارند و به جای پسر برادرش، برادر بخت برگشته‌اش را بیاورند تا به این وسیله، نحسی این ازدواج برطرف شود. هنگامی که این کارها را انجام دادند برای بار دوم نیز، همان اتفاقی افتاد که قبلاً اتفاق افتاده بود، مردم پراکنده شدند؛ سخن در دهان قیصر، بند آمده بود، داخل قصرش شد و پرده‌ها را انداخت.

در آن شب دیدم که مسیح علیه السلام، شمعون و عده‌ای از حواریون در قصر جدم جمع شده‌اند و در آن منبری را نصب کردند که از آسمان‌ها هم می‌گذشت در همان جایی که پدر بزرگم تخت پادشاهی خود را آن جا می‌گذاشت؛ سپس حضرت محمد صلی الله علیه و آله با خانمی و عده‌ای از پسرانش، نزد آنان آمدند؛ مسیح علیه السلام جلو رفت و آن حضرت را در آغوش گرفت؛ حضرت محمد صلی الله علیه و آله به او فرمود: «ای روح الله! من آمده‌ام تا از نسل وصی تو، شمعون، دختری به نام ملیکه را برای این پسرم خواستگاری کنم» و با دستش به حسن علیه السلام، پسر صاحب این نامه، اشاره نمود.

مسیح علیه السلام به شمعون نگاهی کرد و فرمود: «بزرگی و شرافت به تو روی آورده است، خویشانت را به خویشان رسول خدا صلی الله علیه و آله پیوند بزن.»
شمعون گفت: «چنین می‌کنم.»

پس حضرت محمد صلی الله علیه و آله بر آن منبر بالا رفت و مرا به ازدواج فرزندش درآورد و شاهدان این عقد، مسیح علیه السلام، فرزندان حضرت محمد صلی الله علیه و آله و حواریون بودند.

چون از این خواب شیرین برخاستم، ترسیدم این خواب را برای پدر و جدم تعریف کنم. اما محبت و عشق حسن علیه السلام در سینه‌ام افتاد تا اینکه از خوردن آب و غذا خودداری کردم و ضعیف و لاغر شدم، مبتلا به بیماری سختی شدم و از طبیبان روم، طبیبی نماند که بر بالین من حاضر نشود از داروی مرض من از او پرسیدند؛ اما جوابی نداد.

هنگامی که همگی از من مایوس شدند، پدر بزرگم گفت: ای نور دو چشمم! آیا چیزی را

دوست داری؟

گفتم: ای پدر بزرگ! درهای گشایش را بر روی خود بسته می بینم، اگر شکنجه را از مسلمانانی - که در زندان ها اسیرند - برداری و زنجیرهایشان را باز و آنها را آزاد کنی، امیدوارم که مسیح علیه السلام و مادرش به من شفا و عافیت بدهند.

هنگامی که پدر بزرگم چنین کرد، نشانه های بهبودی در من پدیدار گشت و می توانستم کمی غذا بخورم، پدر بزرگم از این مطلب، خیلی خوشحال بود و به دیدار بزرگان اسرای مسلمین رفت.

بعد از چهار شب، دیدم سیده و بزرگ زنان عالم به زیارت من آمد در حالی که مریم دختر عمران و هزار فرشته از فرشتگان بهشت، همراهش بودند؛ مریم به من گفت:

«این خانم، بزرگ زنان عالم است و مادر شوهر تو، حسن علیه السلام می باشد.»

من به پای او افتادم و گریه کردم و از اینکه حسن علیه السلام به دیدن من نیامده بود، شکایت نمودم.

آن بانوی بزرگوار فرمود: «فرزند من به دیدن تو نمی آید در حالی که تو مشرک به خدا و مسیح علیه السلام هستی؛ خواهرم مریم است که از دین شما به خدا پناه می برد؛ اگر می خواهی به رضایت خداوند برسی و حسن به دیدن تو بیاید، بگو: اشهد ان لا اله الا اله و ان ابی محمد رسول الله.»

هنگامی که این را گفتم، آن بانوی بزرگوار، مرا در آغوش گرفت و مرا معطر نمود و فرمود: «الان می توانی، حسن علیه السلام را ببینی و کار من تمام شد.»

در این موقع به خودم آمدم در حالی که چنین می گفتم: مشتاق دیدار حسن عسکری علیه السلام هستم.

شب بعد، حسن علیه السلام به خوابم آمد و او را دیدم به او گفتم: «ای عشق من! بعد از اینکه قلبم را اسیر خود نمودی به من جفا کردی؟»

او به من فرمود: «تأخیر من از اینکه به دیدن تو نیامدم، دلیلی جز شرک تو نبود و حال که مسلمان شدی، من هر شب به دیدن تو می آیم. دیدن او از آن موقع تا اکنون، قطع نشده است.»

بشر می‌گوید: به آن خانم عرض کردم: چگونه است که در میان اسیران هستی؟
پاسخ داد: در شبی از شب‌ها، حسن علیه السلام مرا با خبر نمود که پدر بزرگت، لشکری را به
جنگ مسلمین در فلان روز می‌فرستد؛ تو آنان را دنبال کن و خودت را به آنان برسان در
حالی که در لباس خادمان باشی.»

من نیز چنین کردم، لشکر مسلمین بر ما پیروز شدند تا اینکه من اسیر شدم و هیچ
کس نفهمید که من دختر پادشاه روم هستم.

پیرمردی از من، نامم را پرسید (همان پیرمردی که من در سهم غنایم او بودم) و من با
اکراه گفتم: نرجس.

پیرمرد گفت: اسم قشنگی است.

بشر گفت: عجیب است که تو رومی هستی؛ ولی به زبان عربی سخن می‌گویی؟
پاسخ داد: به سبب شوق و اشتیاق زیادی که پدر بزرگم برای آموزش آداب و زبان ملل
داشت؛ زنی که چند زبان را بلد بود هر روز صبح و شام به ملاقات من می‌آمد و به من عربی
می‌آموخت تا اینکه زبانم به عربی قوی گردید.

بشر می‌گوید: وقتی که با آن خانم به شهر سامرا رسیدیم، اوّل به دیدار مولایمان امام
هادی علیه السلام شتافتیم.

امام علیه السلام به آن خانم فرمود: «آیا دیدی که چگونه خداوند، اسلام را عزیز نمود و
مسیحیت را ذلیل و خوار کرد و اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله را شرافت داد؟»

آن خانم پاسخ داد: چه بگویم که خود شما از من آگاه‌ترید؟

امام علیه السلام فرمود: «من می‌خواهم از تو بپرسم، کدام را بیشتر دوست داری: ده هزار درهم
یا اینکه تو را به شرافت ابدی بشارت دهم؟»

نرجس گفت: البته که شرافت ابدی را می‌خواهم.

امام علیه السلام فرمود: «پس به تو بشارت می‌دهم که دارای پسری خواهی شد که مالک شرق و غرب
عالم می‌شود و زمین را پر از عدل و داد می‌کند، چنانچه پر از ظلم و جور گشته است.»

نرجس خاتون گفت: چه کسی و چگونه؟ امام علیه السلام فرمود: «از همان کسی که پیامبر

خدا عز وجل در فلان شب، فلان ماه و فلان سال رومی در حضور مسیح علیه السلام و وصی او شمعون، تو را برای او خواستگاری کرد.

نرجس خاتون گفت: پسر ت حسن علیه السلام را می گویی؟

امام علیه السلام گفت: «آیا تو او را می شناسی؟»

نرجس خاتون گفت: از آن شبی که به دست سیده زنان عالم و مادر او مسلمان شدم.

امام هادی علیه السلام فرمود: «بگذار تو را به ملاقات حکیمه خاتون، خواهرم ببرم.»

وقتی که نرجس خاتون داخل شد، امام علیه السلام به حکیمه خاتون فرمود: «این همان است.»

حکیمه خاتون، نرجس را در آغوش گرفت و بسیار شادمان شد.

امام هادی علیه السلام به خواهرش فرمود: «ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله! این نرجس خانم را به خانه ات

ببر و تمامی واجبات و سنن دین را به او بیاموز، او همسر حسن علیه السلام و مادر قائم علیه السلام است.»

همین حدیث را شیخ صدوق در کمال الدین و شیخ طوسی در کتاب الغیبه با الفاظ

نزدیکی آورده اند، ما نیز بهترین را آوردیم.

رویای صادق، حقیقتی ثابت در قرآن و سنت است؛ چون این بحث، دچار اشکالات

فراوان شده، محتاج تالیف کتابی جداگانه است، همان طور که شیخ نوری در دارالسلام،

همین کار را کرده است. خلاصه کلام که می توانیم در این جا بیاوریم، این است که خداوند

تبارک و تعالی در قرآن کریم از پیامبران و غیره، خواب های بسیاری را ذکر نموده است.

برای مثال در سوره صافات، آیه ۱۰۲، رویای ابراهیم علیه السلام آمده است و در سوره یوسف علیه السلام،

۴ رویا آمده که یکی برای یوسف و ۲ تا هم برای آن دو جوانی است که همراه یوسف علیه السلام

داخل زندان شدند و رویایی نیز برای پادشاه مصر است.

تمامی این رؤیاها، راست بوده اند؛ پس تأویل و تفسیر این رویاها در عالم خارج به وقوع

پیوسته است. در احادیث نبوی صلی الله علیه و آله و احادیث ائمه اهل بیت علیهم السلام، تعداد زیادی از رویاها

و خواب های صادقی - که تأویل و تعبیر آنها به وقوع پیوسته - دیده می شود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در خواب دید، مردانی به شکل میمون از منبر او بالا می روند و مردم را

به سوی جهالت قبل از اسلام می برند؛ هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله از خواب برخاست، غمگین

نشست تا اینکه جبرئیل با این آیه نازل شد: ﴿وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي آرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَ نَخَوْفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا﴾^۱

رسول الله ﷺ، خواب‌های دیگری هم دید و آنان را نیز تفسیر و تعبیر نمود و همان چیزی بعدها اتفاق افتاد که پیامبر ﷺ از آن خبر داده بود. این توضیحات و تفاسیل را در کتب سیره نبی اکرم ﷺ ملاحظه کنید.

فاطمه زهرا [ع] در روز وفاتش، پیامبر ﷺ را در خواب دید که به او فرمود: «تو امشب، پیش من می‌آیی.» حضرت فاطمه [ع] در همان روز، دار فانی را وداع گفت.

همچنین امام علی [ع] و امام حسین [ع]، نیز پیامبر ﷺ را در خواب دیدند که آن حضرت ﷺ از نزدیک شدن زمان شهادت آن دو خبر داد و حتی روز شهادتشان را نیز به آنها گفت.

پس رویای صادق برای انسان از عالم ماورای طبیعت، مکاشفه و مخابره‌ای است و راجع به این مطلب از پیامبر ﷺ روایت شده که:

«من رأنی فقد رأنی، فانّ الشیطان لا یتمثل بی»؛

«هر کس مرا (در خواب) ببیند به درستی که مرا دیده است؛ چون شیطان نمی‌تواند، خود را به شکل من درآورد.»^۲

این حدیث، این‌گونه هم نقل شده که: «هر کس ما را (در خواب) ببیند، به درستی که ما را دیده است.»

همانا رؤیای نرجس خاتون نیز رؤیای صادقی بوده؛ بلکه رویای او، مکاشفه بوده است. چنانچه رسول خدا ﷺ در عالم رؤیا، او را عقد می‌کند بعد از اینکه فاطمه زهرا [ع]، شهادتین را به او می‌آموزد و در عالم رؤیا، اسلام می‌آورد همچنین نرجس خاتون، امام عسکری [ع] را هر شب در خواب می‌دید، در آخر کار نیز، امام به او خبر داده بود که قیصر در جنگ با مسلمین شکست می‌خورد و به او فرمود که خود را به شکل خدمتکاران درآورد

۱. تفسیر این آیه در تفسیر روح البیان؛ ج ۱۵، ص ۱۰۰ و تفسیر ابن کثیر؛ ج ۳، ص ۴۹ آمده است.

۲. بحار؛ مجلسی؛ ج ۶۱، ص ۲۱۱.

و با لشکر حرکت کند تا به این وسیله، بتواند به کشورهای اسلامی برسد و سپس به کرامت، شرافت و حضور امام عسکری علیه السلام نایل آید.

تمامی این امور، همگی ممکن هستند و امثال این وقایع در تاریخ، بارها و بارها تکرار شده، خداوند تعالی بعد از اینکه فضایل اخلاقی، حیاء، عفت، نیروی ایمان، اصالت و غیره را در وجود او خلق نمود او را به این شرافت و بزرگی انتخاب کرد و این فضائل و امتیازات باعث شد، نرجس خاتون توانایی و لیاقت مادری سید و آقای ما صاحب الزمان حجة بن الحسن المهدی علیه السلام را بیابد. چون وراثت اثر زیادی در طفل خواهد گذاشت و گرنه چه انگیزه و هدفی باعث شد تا رسول خدا صلی الله علیه و آله، او را عقد کند، آن هم در خواب و در کشور روم؟ آیا نمی شد برای امام عسکری علیه السلام در بلاد اسلامی، زنی مسلمان بیابند و او را به عقد امام درآورند؟ یا کنیز مسلمانی را برای او بخرند؟ پس این همه مقدمات طویل و عریض و این تشرفات خاصه و عجیبه برای چیست؟

روشن است که ما نمی توانیم به صورت کامل و مفصل از زندگی نرجس خاتون از جهت شخصیت و روحیات ممتاز ایشان باخبر شویم و علم پیدا کنیم!

اما حدیث دیگری درباره چگونگی زندگانی نرجس خاتون وجود دارد که آن را در ذیل می آوریم:

روی الشيخ الصدوق في اكمال الدين باسناده عن محمد بن عبدالله الطهوي قال: قصدتُ حكيمة بنت محمد الجواد عليه السلام بعد مُضي - أي: بعد وفاة - أبي محمد الحسن العسکري عليه السلام اسئلهَا عن الحُجَّةِ و ما اختلف فيه الناس من الحيرة التي هم فيها... الى ان يقول: فقلتُ يا مولاتي هل كان للحسن العسکري عليه السلام وُلْدٌ؟

فتبسمت... ثم قالت: اذا لم يكن للحسن عَقِبٌ فَمَنْ الحُجَّةُ من بعده؟ وقد اخبرتك انه لا امامةَ لأخوين بعد الحسن و الحسين عليه السلام.

فقلتُ: يا سيدتي حدِّثيني بولادة مولاي و غيبته عليه السلام؟

قالت: نعم... كانت لي جارية يُقال لها (نرجس)، فزارني ابن اخي، فأقبل يحدق النظر اليها، فقلت له: يا سيدي لعلك هويتها فأرسلها اليك؟... فقال عليه السلام: «سيخرج منها وُلْدٌ كريمٌ

على الله عزوجل، الذي يملا الله به الارض عدلاً و قسطاً كما ملئت جوراً و ظلماً.» فقلت: فأرسلها اليك يا سيدي؟ فقال: «استأذني في ذلك ابي.»

قالت حكيمة: فلبست ثيابي و أتيت منزل ابي الحسن، فسلمت و جلست، فبدأني عليه السلام و قال: يا حكيمة! ابعتي نرجس الى ابني أبي محمد. «فقلت: يا سيدي! على هذا قصدتک: على ان أستاذنک في ذلك فقال لي: «يا مبارکة إن الله تبارک و تعالی أحب أن يُشركک في الأجر و يجعل لک في الخير نصيباً.»

قالت حكيمة: فلم ألبث أن رجعت إلى منزلي و زينتها و وهبتها لأبي محمد عليه السلام و جمعت بينه و بينها في منزلي، فأقام عندي أياماً ثم مضى الى والده عليه السلام و وَّجَّهَتْ بها معه...؛

محمد بن عبدالله طهوی گفت: بعد از شهادت امام عسکری عليه السلام، نزد حکیمه خاتون، دختر امام محمد جواد عليه السلام رفتم و از او دربارهٔ اختلاف و سرگردانی مردم راجع به پرسیدم... تا اینکه گفتم: ای مولای من! آیا امام حسن عسکری عليه السلام فرزندی دارد؟

حکیمه خاتون تبسمی کرد و فرمود: اگر امام عسکری عليه السلام پسر نداشته باشد؛ پس بعد از او چه می شود؟ بعد از امام حسن و حسین عليه السلام امامت در دو برادر جمع نمی شود.^۱

گفتم: ای خانم و بانوی بزرگوار! از ولادت و غیبت مولایم بگوئید.

گفت: باشد، من کنیزی داشتم که به او نرجس می گفتند؛ روزی پسر برادرم به دیدن من آمد که یک مرتبه چشمش به نرجس افتاد به او گفتم: آقای من! چه چیز عجیبی در او دیدید که شما را به تعجب واداشته است.

امام عليه السلام فرمود: «از این زن، پسری بزرگوار متولد خواهد شد، کسی که زمین را پر از عدل و قسط می کند همانطور که پر از ظلم و جور شده است.»

گفتم: آیا این کنیز را برای شما بفرستم؟

امام عليه السلام گفت: «در این باره باید از پدرم کسب اجازه کنید.»

حکیمه خاتون می گوید: لباس بر تن کردم و به منزل برادرم، امام هادی عليه السلام رفتم، سلام کردم و نشستیم؛ آن حضرت ابتدا شروع کرد و فرمود: «ای حکیمه! آیا می خواهی، نرجس را به پسرم حسن عليه السلام بدهی.»

۱. منظور این است که امامت پس از امام حسن عسکری عليه السلام به برادرش جعفر کذاب نمی رسد.

گفتم: ای آقای من! به همین سبب نزدتان آمده‌ام تا از شما اجازه بگیرم.

امام هادی علیه السلام فرمود: «ای حکیمه خاتون! خداوند تبارک و تعالی دوست دارد که تو را دز این اجر شریک گرداند و برای شما در این خیر، نصیبی قرار دهد.»
حکیمه خاتون می‌گوید: پس بدون درنگ به خانه رفتم و نرجس را زینت نمودم و او را به حسن علیه السلام بخشیدم و چند روزی نزد من بودند تا اینکه امام عسکری علیه السلام به همراه نرجس خاتون به سوی پدرشان، امام هادی علیه السلام رفت.^۱

چنانچه ملاحظه فرمودید در این حدیث، چیزی از اصل و نسب نرجس، سخن به میان نیامده است. در این حدیث، چگونگی رسیدن نرجس به سامرا به خصوص اینکه چگونه به دست حکیمه خاتون رسیده، نیامده است؟ بعضی از معاصران خواسته‌اند بین این دو حدیث را جمع کنند و گفته‌اند: چنانچه در حدیث سابق گذشت، امام هادی علیه السلام به حکیمه خاتون فرمود: «ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله! این زن را به منزلت ببر و واجبات و سنن را به او بیاموز که او همسر حسن علیه السلام و مادر قائم علیه السلام است.» پس نرجس، نزد حکیمه خاتون بود تا اینکه به کنیز حکیمه مشهور گردید.

شاید امام حسن عسکری علیه السلام نرجس را در خانه عمه‌اش بعد از این قضیه دیده باشد و مانعی ندارد که نرجس، همسرش باشد؛ ولی مشکل این جاست که این حدیث، کمکی به این توجیه نمی‌کند. در گفته‌ی حکیمه خاتون: من کنیزی داشتم که به او نرجس می‌گفتند دلالت می‌کند که نرجس، کنیز حکیمه بوده، همچنین این گفته‌ی حکیمه خاتون: آن را به حسن علیه السلام می‌بخشتم. با کلام امام هادی علیه السلام در حدیث سابق که فرمود: «او همسر حسن علیه السلام است.» منافات دارد.

بعد از اینکه مشخص شد این توجیه و تأویل، بسیار ضعیف است سؤالی پیش می‌آید و آن، اینکه چگونه جایز است برای امام عسکری علیه السلام به زنی - که هنوز بر او حلال نشده - نگاهی عمیق و تعجب‌آور کند؟

جواب: نگاه کردن به کنیز دیگری با اجازه مالک آن، جایز و صحیح است و محال است

۱. کمال الدین؛ صدوق؛ ج ۲، ص ۴۲۷، چاپ تهران، سال ۱۳۹۵ هجری.

امام عسکری علیه السلام به زنی نگاه کند که بر او حرام بوده؛ چون که این عمل، مخالف با مقام عصمت امام است غیر از این، حدیث دوم از محمد بن عبدالله الطهوی روایت شده که او شخصی ناشناخته است، یعنی اینکه این خبر، ضعیف است و اعتماد کردن به حدیث اول، بهتر و صحیح تر است و الله العالم.

میلااد امام زمان علیه السلام

حکیمه خاتون، دختر امام جواد علیه السلام نزد من آمد و فرمود: «ای عمه جان! امشب افطار نزد ما بیا که نیمه شعبان است و خداوند تعالی اراده کرده، امشب حجتش را ظاهر کند، بی شک او حجت الهی در زمین است.» روایت دیگر دارد: «او بزودی (امشب) متولد می شود، او همان کسی است که خداوند به وسیله او، زمین را بعد از مردنش زنده می کند.» پرسیدم: مادر این طفل کیست؟

امام جواب داد: «نرجس.»

گفتم: جانم به فدایت! آثار بارداری در او دیده نمی شود؟

(خداوند، اثر بارداری را از نرجس پنهان داشت، چنانچه احادیث هم به این موضوع تصریح دارند همچنین خداوند، اثر بارداری را از مادر موسی علیه السلام نیز مخفی داشت و کسی از بارداری او تا هنگام ولادت باخبر نشد؛ چون برای به دست آوردن موسی علیه السلام، شکم مادران حامله را می دریدند.)

امام علیه السلام فرمود: «همین که به شما می گویم، اتفاق خواهد افتاد.»

حکیمه خاتون می گوید: وقتی به خانه امام علیه السلام رسیدم، سلام کردم، نشستم، نرجس خاتون آمد و کفش های مرا از پایم درآورد (رسم مردم در آن زمان چنین بوده، کم زن صاحب خانه، کفش زن مهمان را از روی احترام در می آورد.) به او گفتم: ای بانو و سرور من وای بانوی خانواده من! حالتان چطور است؟

جواب داد: شما، خانم و بزرگ من و خانواده ام هستید.

نرجس خاتون از گفته من تعجب نمود.^۱

۱. حکیمه خاتون به نرجس می گوید: تو سرور و بانوی من و خانواده ام هستی. حکیمه خانمی که دختر

گفت: ای عمه چه شده؟

در روایت دیگری آمده: نرجس نزد من آمد تا کفش‌های مرا از پایم درآورد و گفت: ای خانم من! بگذارید کفش‌هایتان را از پایتان درآورم.

به او گفتم: تو خانم و مولای من هستی، به خدا قسم! نمی‌گذارم تو کفش از پایم به در آوری و به من خدمت کنی؛ بلکه من از صمیم قلب به تو خدمت می‌کنم.

امام عسکری علیه السلام که این سخنان را شنید، فرمود: «ای عمه! خداوند، به شما جزای خیر دهد!»

حکیمه خاتون می‌گوید: به نرجس گفتم: ای دخترم! خداوند، امشب به تو پسری می‌بخشد که آقای دنیا و آخرت است.

پس نرجس نشست و کمی خجالت کشید و حیا نمود، هنگامی که نماز عشا را خواندم، افطار نمودم، رختخوابم را برداشتم و کمی خوابیدم؛ در نیمه‌های شب برای نماز شب برخاستم، هنگامی که نمازم تمام شد، نرجس هنوز خواب بود و در او اثری از زایمان نبود؛ سپس به تعقیبات نماز پرداختم و به رختخوابم برگشتم؛ در این موقع نرجس را - که خواب بود - بیدار کردم؛ پس برخاست و نماز خواند.

دچار تردید شده بودم که امام عسکری علیه السلام از اتاقش مرا صدا کرد و فرمود: «عمه جان! عجله نکن که آن اتفاق نزدیک است.»

در روایت دیگری وارد شده: سوسن (نرجس) یک مرتبه از خواب پرید و بیرون رفت، وضو گرفت سپس برگشت و نماز خواند تا اینکه به نماز وتر رسید؛ در قلبم گفتم: فجر و طلوع خورشید نزدیک است؛ برخاستم و دیدم که فجر اول، ظاهر شده است.^۱

در قلبم به سخنان امام عسکری علیه السلام شک نمودم که امام علیه السلام از اتاق خودش فرمود: «شک نکن.»

> — امام جواد علیه السلام و خواهر امام هادی علیه السلام و عمه امام عسکری علیه السلام است به کنیزی چنین بگویند؟ به این علت نرجس متعجب شد.

۱. فجر اول سفیدی است که از طرف مشرق در افق پدیدار می‌گردد؛ سپس زایل می‌شود و جای آن را تاریکی می‌گیرد که به آن فجر کاذب نیز می‌گویند.

من از امام علیه السلام و شک درونی ام، خجالت کشیدم و به اتاق بازگشتم.^۱
در این موقع نرجس، نمازش را قطع نمود و داشت بیرون می رفت در حالی که ترسیده بود، خودم را کنار درب اتاق به او رساندم و گفتم: آیا چیزی احساس می کنی؟
جواب داد: بلی، ای عمه جان.

به او گفتم: خداوند محافظ توست، خودت را جمع کن و انشاءالله ترسی برای تو وجود ندارد.
رختخوابی در وسط اتاق پهن کردم و او را به صورت زنی که می خواهد، بزاید، نشاندم.
نرجس محکم دستم را گرفته بود و از شدت درد، ناله های سر داد و شهادتین را خواند؛ امام
عسکری علیه السلام فرمود: «ای عمه! برای او سوره را بخوان.»^۲

من نیز چنین کردم و شروع به خواندن نمودم و جنین نیز از درون شکم مادر،
همان طور که من می خواندم، می خواند.

حکیمه خاتون می گوید: از آنچه که دیدم و شنیدم، ترسیدم که امام عسکری علیه السلام فریاد
زد: «ای عمه جان! نترس که این قدرت خداوند تعالی است که زبان ما را در کودکی به
حکمت باز می کند و در بزرگسالی، حجت خود در زمین قرار می دهد.»

هنوز کلام امام علیه السلام تمام نشده بود که نرجس از جلوی چشمانم غیب شد و دیگر او را
ندیدم، مدتی گذشت به طرف امام عسکری علیه السلام دویدم و در حالی که فریاد می زدم، امام علیه السلام
به من فرمود: «ای عمه جان! برگرد که آنها را در جای خود خواهید یافت.»

چون بازگشتم، دیدم پرده ای که بین من و نرجس خاتون بود، برداشته شد و از شدت
نورانیت، نمی توانستم او را درست ببینم؛ آن نوزاد و ولی خدا، مواضع هفت گانه سجده را
بر زمین نهاده بود و بر بازوی راستش، چنین نوشته شده بود: «جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ
الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا»^۳

۱. سبب شک این بود که امام عسکری علیه السلام به عمه اش فرموده بود، نوزاد در شب، متولد می گردد و در آن
هنگام، شب داشت به انتها می رسید و هنوز نوزاد متولد نشده بود به همین علت امام علیه السلام از اتاقش،
عمه اش را صدا کرد و او را از شک منع فرمود.

۲. در روایت دیگری آمده که امام علیه السلام به عمه خود فرمود سوره دخان را بخواند.

۳. اسراء، آیه ۸۱

در سجده می فرمود: «اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له وان جدی محمداً رسول الله و ان ابی امیرالمومنین ولی الله...» سپس تک، تک امامان را بر شمرد تا به خودش رسید و فرمود: «بارالها! به آنچه مرا وعده دادی، عمل نما و امر و کار مرا تمام کن و مرا بزرگ و عزیز بگردان و زمین را به وسیله من پر از عدل و داد کن.»

سپس سر از سجده برداشت و فرمود: «شَهِدَ اللهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ، لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» «خدا به یگانگی خود گواهی داد، او برپا دارنده عدل است و خدایی جز او نیست که پیروزمند و حکیم است دین پسندیده تر نزد خداوند، اسلام است.»^۱

سپس عطسه‌ای کرد و فرمود: «الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله، زعمت الظلمة ان حجة الله داخضة لو اذن لنا في الكلام لزال الشك»؛

«حمد و سپاس مخصوص پروردگار عالمیان است و درود و صلوات خدا برو خاندانش، ظالمان و ستم پیشه‌گان گمان کرده‌اند حجت خدا از بین رفته است.»^۲

حکیمه خاتون می گوید: نوزاد را گرفتم و در آغوشم نشاندم؛ چون او پاکیزه بود؛ در این موقع امام عسکری علیه السلام مرا صدا زد: «عمه جان! فرزندم را برایم بیاور.»

پس با نوزاد، نزد امام عسکری علیه السلام رفتم؛ او فرزندش را روی ران راستش نشانده و پای چپش را پشت کمر طفل قرار داد؛ سپس امام عسکری علیه السلام زبان خود را در دهان طفل گذاشت و بر سر و چشمان و گوش‌های او دست کشید و به طفل فرمود: «ای پسر! سخن بگو.»

نوزاد، شهادتین را بر زبان راند و بر پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرين علیهم السلام، یکی، یکی صلوات و درود فرستاد و هنگامی که به اسم پدرش رسید، ساکت شد؛ سپس از شر شیطان به خدا پناه برد و این آیات را تلاوت فرمود:

۱. آل عمران، آیات ۱۸-۱۹.

۲. این هم به این دلیل است که دشمنان ائمه اطهار علیهم السلام گمان کردند، امام حسن عسکری علیه السلام فرزند پسری ندارد و می گفتند: امام عسکری علیه السلام می میرد و سلسله اهل بیت علیهم السلام تمام می شود، بدون اینکه بدانند، امام عسکری علیه السلام پسری دارد که امام مهدی علیه السلام است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ * وَنُفَعِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ؛ «و ما بر آن هستیم که بر مستضعفان روی زمین نعمت دهیم و آنان را پیشوایان نماییم و وارثان گردانیم و آنها را در آن سرزمین مکانت بخشیم و به فرعون و هامان و لشکریانشان چیزی را - که از آن می ترسیدند - نشان دهیم.»^۱

امام عسکری علیه السلام نیز با او قرائت کرد و فرمود: «ای عمه جان! طفل را به مادرش برگردان تا اینکه چشمان مادرش روشن شود و نگران مباش که وعده الهی حق است؛ ولی بیشتر مردم نمی دانند.»

طفل را نزد مادرش برگرداندم و در این موقع، فجر دوم طلوع نمود.^۲

نماز صبحم را خواندم؛ سپس با امام عسکری علیه السلام وداع نموده، به خانه رفتم.^۳

در این احادیث، چیزی از بیهوده گویی یا خرافات دیده نمی شود و امام مهدی علیه السلام، اولین طفل در دنیا نیست که قبل یا همزمان با ولادتش سخن می گوید؛ بلکه در قرآن کریم تصریح شده، که عیسی بن مریم علیه السلام روز ولادت، بلکه همان لحظه ولادتش سخن گفت؛ بنابراین بعضی از روایات بعضی از مفسران در تفسیر این آیه:

﴿فَنَادَتْهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا * وَهَزِي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رَطْبًا جَنِيًّا * فَكُلِي وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا فَإِمَّا تَرَيَنَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا﴾ «کودک از زیر او، ندا کرد: غمگین مباش؛ چون خداوند از زیر قدم تو، چشمه آبی جاری کرد؛ ای مریم! نخل را تکان بده تا برای تو رطب تازه فرو ریزد؛ پس از این رطب تناول کن و از این چشمه آب بیاشام و شادمان باش و هر

۱. قصص، آیات ۵-۶

۲. فجر دوم یا فجر صادق، همان سفیدی است که در عرض افق و در سمت راست مشرق دیده می شود، امتداد می یابد و منتشر می گردد تا اینکه تمام آسمان را می پوشاند و این علامت دخول وقت نماز صبح است.

۳. کیفیت ولادت امام مهدی علیه السلام را از روایات متعدد و مصادر مختلف، با رعایت ترتیب آوردیم از بین این مصادر، اینها را می توان نام برد: کمال الدین شیخ صدوق؛ ج ۲، صص ۴۲۴-۴۳۳، چاپ ایران، ۱۳۹۵ هجری و بحار؛ مجلسی؛ ج ۵۱، صص ۱۳-۳۸، چاپ ایران ۱۳۹۳ هجری.

کس از آدمیان را که دیدی، بگو: من برای خدا نذر کرده‌ام که امروز با هیچ کس سخن نگویم.^۱

عده‌ای از مفسران گفته‌اند، تمامی این سخنان، سخنان عیسی علیه السلام هنگام جدا شدن از شکم مادرش بوده، چنانچه همین مطلب از مجاهد، سعید بن جبیر، حسن، وهب منبّه، ابن جریر، ابن زید و جبایی روایت شده است.^۲

در روایت دیگری آمد: جبریل با مریم علیها السلام [سخن گفته است.

اگر چه در این جا اختلاف است در اینکه سخنگو چه کسی بوده؟ اما هیچ اختلافی نیست در اینکه عیسی بن مریم علیه السلام با یهودیان سخن گفته، در آن جا که گفتند: چگونه با طفلی که درون گهواره است سخن بگوییم؟

حضرت عیسی فرمود: «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا* وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا» «من بنده خدا هستم و کتابی آسمانی با خود آورده‌ام و خدا، مرا پیامبر و مبارک قرار داده است و مرا به ادای نماز و زکات امر نموده، تا مادامی که زنده‌ام...»^۳ اینها کلام حضرت عیسی علیه السلام هستند.

گاهی گفته می‌شود: این معجزه‌ای برای حضرت عیسی علیه السلام بوده، تا بدین وسیله، نبوتش را ثابت کند.

ما هم در جواب می‌گوییم: خداوند سبحان نیز این معجزه را در امام زمان علیه السلام قرار داده، تا امامت او را ثابت کند؛ چون آن حضرت علیه السلام، پیش‌نماز عیسی بن مریم علیه السلام در نماز است؛ پس آنچه برای امام زمان علیه السلام اتفاق افتاده، عجیب نیست؛ چون همان چیز برای عیسی بن مریم علیه السلام قبلاً اتفاق افتاده بود.

گفتیم چنین امری در خاندان نبوت نیز سابقه داشته است و ما در فاطمة الزهرا من المهدي الى اللحد، حدیثی را از دهلوی حنفی از مدح الخلفاء الراشدين بیان کرده‌ایم که:

۱. مریم، آیات ۲۴-۲۶.

۲. مجمع‌البیان؛ طبرسی و تفسیر تبیان؛ صدوق، درباره تفسیر این آیه.

۳. مریم، آیات ۲۹-۳۱.

خدیجه [س] گفت: وای بر آن کسی که محمد ﷺ را تکذیب کند! بی شک او فرستاده پروردگارم است. در این هنگام فاطمه [س] از درون شکم مادرش صدا زد: «ای مادر! نگران مباش و ترس به خود راه مده که خدا با پدرم است.»^۱

اکنون باز می‌گردیم به ولادت امام زمان ﷺ.

امام زمان ﷺ در جوی مالمال از خفقان و ترس در سحرگاه نیمه شعبان، همزمان با طلوع فجر به دنیا آمد در لحظاتی که طاغوتیان بنی‌عباس، پیروان و اصحابشان در خواب عمیق بودند، چنانچه این عادت هر شب آنان بود.

در آن لحظات بود که خانه اهل بیت به خصوص خانه امام عسکری ﷺ از صدای دعا، تکبیر، صلوات و تلاوت قرآن پُر بود و چه لحظاتی شریف‌تر و گرانبهارتر از لحظات سحرگاه جمعه نیمه شعبان است و چه خوش یمن بود، شبی که در آن، مولودی به دنیا آمد که مؤمن بود.^۲

حکیمه خاتون هنگام ولادت امام زمان ﷺ حضور داشت و تک، تک مراحل ولادت او را مشاهده می‌نمود و طبیعی است که ولادت او به وسیله شهادت زنان قابله یا زنان اهل بیت ثابت می‌گردد، نه کس دیگر و حکیمه خاتون، دختر امام ﷺ، خواهر امام ﷺ و عمه امام ﷺ بوده؛ آیا در آن زمان، زنی راستگوتر از او یافت می‌شد؟ آیا زنی پیدا می‌شد که زبانش پاک‌تر از زبان او و اطمینان به او، بیشتر از او باشد؟ ایشان، زنی شریف، عابد، صالح و مجتهد بوده است؛ پس چرا باید در گفتار او شک کرد؟

بعضی از کسانی که از راه راست منحرف گشته‌اند و با حقیقت دشمنی دارند در ولادت امام ﷺ یا خود شک می‌کنند یا دیگران را به شک می‌اندازند و می‌گویند: منبع این خبر،

۱. ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی؛ حافظ محب الدین احمد طبری شافعی؛ ص ۴۵، چاپ مصر، سال ۱۳۵۶ هجری.

۲. شیخ مجلسی در بحار الانوار آورده که امام صادق ﷺ فرمود: «ان اللیلة التي یولد فیها القائم ﷺ لا یولد فیها مولود الاکان مؤمناً و ان ولد فی ارض الشرك نقله الله الی الایمان ببرکة الامام.» «همان شبی که در آن، مهدی قائم ﷺ متولد شد هر مولودی مؤمن به دنیا آمد و اگر در زمین، شرکی متولد شد، خداوند به برکت امام زمان ﷺ به جای آن ایمان آورد.» - بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۸، چاپ ایران، سال ۱۳۹۳ هجری.

حکیمه خاتون است و چگونه ولادت امام به وسیله شهادت زنی ثابت می‌گردد؟ این دشمنان لجوج در حماقت و جهالت به بی‌نهایت رسیده‌اند و انگار توقع دارند، ولادت امام زمان علیه السلام در میدانی که مملو از آدم باشد، اتفاق بیفتد یا در مسجدی که پُر از نمازگزار باشد و یا در جایی دیگر که پُر از مردم تماشاگر باشد تا ولادت او، نزد این انسان‌های کور ثابت گردد.

چقدر زشت است، نفس و باطن این انسان‌ها و چقدر عقل این انسان‌ها پایین و کوتاه است و لعنت کل تاریخ بر چنین انسان‌هایی که هم خود و هم دیگران را به انحطاط و گمراهی می‌کشانند و لعنت کل تاریخ بر کسی که می‌خواهد به وسیله شک در این امر، عقده‌های حقارت خود را فرو نشاندا

افزون بر شهادت حضرت حکیمه خاتون به ولادت امام زمان علیه السلام، امام عسکری علیه السلام در اعلام ولادت او برای شیعیان، کوتاهی نکرد به رغم اینکه امکانات اعلام این امر به وفور یافت نمی‌شد و موانع زیادی در راه بود.

اما کلمه «السبات: خواب» و امثال اینها درباره حکیمه خاتون، نشان دهنده حالات نفسانی است که در حالات خاص و در لحظات خاص برای افراد خاصی رخ می‌دهد؛ این حالت، شبیه حالت بیهوشی، اما خیلی سریع و خیلی کوتاه مدت است؛ در خلال این مدت مشاعر و حواس کلاً تعطیل می‌شوند و انسان گمان می‌کند به حالت اغما فرو رفته است و سعی می‌کند بر این حالت غلبه کند و حواس پنجگانه‌اش را حفظ کند مانند انسانی که خواب بر او چیره شده، خیلی خوابش می‌آید؛ اما سعی می‌کند، نخوابد؛ این حالتی است که قلم از وصف آن عاجز است و انسان در آن حالت، تمام توجه و حواسش به سوی خداوند تعالی است یا در آن لحظه به عالم ارواح، روحانیات و ماورا متصل است.

معنی این سخنان را کسانی که با عالم ارواح و ماوراء طبیعه سروکار دارند به خوبی می‌فهمند. این حالت بر حکیمه خاتون در لحظات قبل از ولادت امام زمان علیه السلام و جدا شدن او از شکم مادرش، دست داده بود و نرجس خاتون نیز در همان لحظات، چنین حالتی داشته است.

واضح است که لحظه ولادت امام زمان علیه السلام و انتقال آن حضرت به این عالم، لحظه‌ای بس بزرگ است و درک آن لحظات حتی برای حکیمه خاتون غیرممکن بوده، چون او وسط انواری بوده، که از این دنیا نبودند و طبیعی است که این حالت در انسان، ترس و دلهره عجیبی پدید آورد.

پس عجیب نیست که حکیمه در آن لحظات به سبب حالت‌هایی که دیده، برای فقدان نرجس خاتون از اتاق بیرون رفته و فریاد زده باشد.

عقیقه و اطعام کردن

عقیقه، همان قربانی است (از گاو یا گوسفند و یا شتر) که بعد از به دنیا آمدن طفل، آن را قربانی می‌کنند و این عمل در شرع مستحب است و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز برای دو فرزندش حسن علیه السلام و حسین علیه السلام، قوچی را در روز هفتم ولادتشان، عقیقه نمود.^۱

عقیقه را فدای طفل می‌کنند تا زندگی طفل از بلاها ایمن گردد.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده: «کل امریءٍ مرتهن بعقیقه» «هر کس در گرو عقیقه خود است.»^۲

از امام صادق علیه السلام نقل شده: «کل مولود مرتهن بالعقیقه»؛ «هر کودکی در گرو عقیقه خود است.»^۳

این سخن، چقدر نو و زیباست؛ چون که خداوند تعالی، هنگامی که طفلی را به پدر و مادرش می‌بخشد، ممکن است، طفل سالم به دنیا بیاید و زنده بماند و همچنین ممکن است در همان وقت بمیرد؛ پس هنگامی که برای طفل عقیقه می‌کنند، او زنده می‌ماند؛ چون عقیقه به منزله ضمانت ایمنی طفل است.

گذشته از این حقیقت، امام عسکری علیه السلام برای امام مهدی سید گوسفند عقیقه نمود^۴

۱. فرائد السمطين؛ شافعی؛ ج ۲، ص ۱۰۴، چاپ لبنان، سال ۱۴۰۰ هجری، ذخائر العقبی؛ طبری شافعی؛ ص ۱۱۸، چاپ مصر، سال ۱۳۵۶ هجری.

۲. بحار؛ مجلسی؛ ج ۱۰۴، ص ۱۲۶، چاپ تهران، سال ۱۳۸۹ هجری.

۳. مکارم الاخلاق؛ طبرسی؛ ص ۲۲۶، چاپ لبنان، سال ۱۳۹۲ هجری.

۴. کمال الدین، صدوق؛ ج ۲، ص ۱۰۶، چاپ تهران، سال ۱۳۹۶ هجری.

از همین رو، امام زمان علیه السلام نسبت به اولین و آخرین انسان‌ها، برتری و امتیاز دارد؛ زیرا تاریخ برای کسی غیر از امام زمان علیه السلام بیان نکرده، که برای او سیصد گوسفند عقیقه کنند. در این جا به راز بزرگی پی می‌برید که یک عقیقه برای طول عمر یک انسان - که به طور معمول ۷۰ یا ۸۰ سال زندگی می‌کند - نافذ است؛ اما کسی که به قدرت الهی، می‌خواهد، هزاران سال زندگی کند و آن همه دشمن دارد، می‌طلبد که برای او عقیقه‌های فراوانی کنند.

این امر، منافاتی ندارد با اینکه خداوند تعالی، حافظ و نگهبان امام علیه السلام است؛ چون عقیقه، دارای آثار وضعی است، بحث درباره این موضوع، شرح و تفصیل بیشتری را می‌طلبد؛ اما برای این مطلب، مجال بیشتری لازم است.

این عمل امام عسکری علیه السلام، نشانگر اسراری است:

۱- امنیت بخشی به عمر امام زمان علیه السلام.

۲- وسیله‌ای برای اعلام ولادت امام زمان علیه السلام به شیعیان.

امام عسکری علیه السلام، تنها به عقیقه کردن اکتفا نکرد؛ بلکه به عثمان بن سعید دستور داد که ده هزار رطل (واحدی در وزن)، نان و به همین اندازه گوشت را برای ایمنی فرزندش بین بنی‌هاشم تقسیم کنند.^۱

جعفرافزاری از گروهی از اصحاب و یاران امام عسکری علیه السلام نقل نموده که: عرض علینا ابو محمد الحسن بن علی علیه السلام ابنه و نحن فی منزله و کنا اربعین رجلا. فقال: «هذا امامکم من بعدی و خلیفتی علیکم، اطیعوه و لا تتفرقوا من بعدی فی ادیانکم فتهلکوا، اما انکم لا ترونه بعد یومکم هذا.»

قالوا: فخرجنا من عنده، فما مضت الا ایام قلائل حتی مضی ابو محمد علیه السلام؛

امام عسکری علیه السلام، فرزند پسرش را نزد ما ۴۰ نفر آورد و نشان داد در حالی که ما در منزل آن حضرت مهمان بودیم؛ امام علیه السلام فرمود: «این، امام شما بعد از من است و جانشین من بر شماست از او اطاعت کنید و بعد از من از دینتان متفرق نگردید - که هلاک

۱. کمال‌الدین؛ صدوق؛ ج ۲، ص ۴۳۱، چاپ تهران، سال ۱۳۹۵ هجری.

می‌شوید. اما بدانید که دیگر بعد از امروز، او را نخواهید دید.»

می‌گویند: از خانه امام خارج شدیم، چند روزی نگذشت که امام عسکری علیه السلام به شهادت رسید.^۱

امام عسکری علیه السلام برای بعضی از یاران و اصحابش، گوسفند قربانی فرستاد و به آنها فرمود: «این عقیقه فرزندم محمد علیه السلام است.»^۲

امام عسکری علیه السلام برای ابراهیم - که او نیز از خواص یاران حضرت بوده - ۴ قوچ فرستاد و چنین نوشت: «بسم الله الرحمن الرحيم، عَقَّ هَذِهِ عَنْ ابْنِي مُحَمَّدٍ الْمَهْدِيِّ وَكُلِّ، هَذَاكَ اللهُ وَأَطَعِمَ مَنْ وَجَدَتْ مِنْ شِيعَتِنَا»؛

«بسم الله الرحمن الرحيم، این عقیقه برای فرزندم محمد علیه السلام است از آن بخورید که خداوند، آن را گوارایتان گرداند و هر کسی از شیعیان را دیدید از این گوشت به او اطعام کنید.»^۳

امام عسکری علیه السلام، بعضی از شیعیان مورد اعتماد را از تولد امام زمان علیه السلام باخبر نمود؛ ولی امر فرمود که آنها، این امر را پنهان کنند و نامه‌ای به شیخ احمد ابن اسحاق قمی (ایشان از بزرگان اصحاب حضرت بود)، نوشت و او را به ولادت پسرش مهدی علیه السلام بشارت داد.

همچنین فرزندش مهدی علیه السلام را به عده‌ای از یاران مورد اعتمادش نشان داد تا تأکیدی بر این حقیقت باشد که تولد مهدی علیه السلام، خرافات نیست. از احادیثی که در ذیل می‌آوریم نیز صحت آنچه گفتیم، روشن می‌گردد:

عن الحسن بن المنذر قال: جئني يوماً حمزة بن أبي الفتح، فقال لي: البشارة! ولد - البارحة - في الدار مولود لابي محمد علیه السلام و امر بكتمانه، قلت: وما اسمه؟ قال: سمي بمحمد و كني بجعفر؛

۱. کمال‌الدین؛ صدوق؛ ج ۲، ص ۴۳۵، چاپ تهران، سال ۱۳۹۵ هجری.

۲. کمال‌الدین؛ صدوق؛ ج ۲، ص ۴۳۲، چاپ تهران، سال ۱۳۹۵ هجری.

۳. بحار؛ مجلسی؛ ج ۵۱، ص ۲۸، چاپ تهران، سال ۱۳۹۳ هجری.

روزی حمزه بن ابی الفتح، نزد من آمد و به من گفت: بشارت باد بر تو! دیشب فرزند امام عسکری علیه السلام متولد شد؛ ولی امام علیه السلام امر به پنهان کردن این مطلب فرمود.

پرسیدم: اسمش را چه گذاشته‌اند؟

گفت: او را محمد علیه السلام نام نهاده‌اند و کنیه‌اش جعفر است.^۱

فی کمال الدین عن احمد بن اسحاق القمي قال: لما وُلِدَ الخَلْفُ الصالح علیه السلام وَرَدَ عن مولانا ابي محمد الحسن بن علي علیه السلام الى جدِّي احمد بن اسحاق كتاب، فاذا فيه مكتوب بخط يده علیه السلام الذي كان تَرَدُّ به التوقيعات عليه وفيه:

«وُلِدَ لنا مولود، فليكن عندك مستوراً، و عن جميع النای مكتوماً، فَإِنَّا لم نُظْهِر عليه إلاّ قرب لقرابته و الولي لولايته، أَحَبَبْنَا إِعلامك ليسرّك الله به مِثْل ما سرَّنا به، والسلام»؛

از احمد بن حسن بن اسحاق قمی آمده: هنگامی که خلف صالح، امام زمان علیه السلام متولد شد از امام عسکری علیه السلام، نامه‌ای به دست پدر بزرگم، احمد بن اسحاق رسید^۲ و در آن توقيع^۳ - که به خط آن حضرت بود - نوشته شده بود: «برای ما طفلی به دنیا آمده است، این سخن را نزد خودت، مخفی نگاهدار و از تمامی مردم، پوشیده بدار؛ چون من این مطلب را فقط به نزدیکان و دوستان می‌گویم به خواست خداوند در شادی ما نیز، تو شاد باش.»

۱. کمال الدین؛ صدوق؛ ج ۲، ص ۴۳۲، چاپ تهران، سال ۱۳۹۵ هجری.

۲. شاید منظور از جدش، جد مادری اش باشد.

۳. توقيع در لغت به معنی اضافه کردن چیزی به نامه بعد از اتمام آن را می‌گویند و به این سبب، این نامه‌ها را توقيع می‌گویند که جواب‌های سوالات شیعیان را امام علیه السلام بین سطرهای همان نامه‌ها می‌نوشت.



فصل هفتم

چگونه از دیده‌ها پنهان شد؟

هر کس که به احادیث مراجعه کند، تعداد زیادی حدیث را راجع به امام زمان علیه السلام و دوران غیبت آن حضرت می‌یابد. «غیبت» در این جا دو معنی دارد:

اول اینکه او میان مردم زندگی نمی‌کند در دسترس مردم نیست و با کسی ملاقات و دیدار ندارد، دور و نزدیک را می‌بیند همان‌طور که انسان عادی می‌بیند.

دوم، پنهان بودن از چشم‌ها؛ پس با اینکه وجود دارد، چشم‌ها او را نمی‌بینند، همان‌طور که چشم‌ها، ارواح، ملائکه و جن‌ها را نمی‌بینند با اینکه بین مردم حضور دارند. گاهی اوقات ارواح برای بعضی از افراد ظاهر می‌شوند، همان‌طور که نزد احضار کنندگان ارواح حاضر می‌شوند و گاهی اوقات ملائکه برای غیر پیامبران ظاهر می‌شوند، همان‌طور که برای «ساره» زن حضرت ابراهیم علیه السلام و حضرت مریم علیه السلام ظاهر شدند.

در زمان رسول اعظم صلی الله علیه و آله، جبرئیل به شکل یکی از اصحاب به نام «دحیة کلبی» در آمده

بود.

اگر کسی بگوید: ملائکه جسم‌هایی لطیفند، که جز در شرایط خاصی به وسیله این چشم‌ها دیده نمی‌شوند و این طبیعت خلقت آنهاست در حالی که انسان‌ها این گونه نیستند.

می‌گوییم: مقصود ما، شباهت انسان به چیزهایی است که وجود دارند و قدرت ظاهر شدن در برابر مردم را نیز دارند؛ ولی با این حال می‌توانند، پنهان نیز باشند.

اما درباره غیبت امام زمان علیه السلام، سخن بالاتر از مقیاس‌های طبیعی و عادی می‌باشد و مقیاس‌های طبیعی، توان اثبات آن را ندارند؛ پس این قضیه از حقایق ماورای ماده است و این نظریه یا عقیده نیست؛ بلکه حقیقتی ثابت است و ما در برابر این امر اتفاق افتاده، قرار داریم و بیشتر کسانی که به ملاقات امام زمان علیه السلام نایل شده‌اند، ملاقاتشان با غیبت آن حضرت از دیدگان، خاتمه یافته است و همین مسئله، دلیل واضحی بر این است که او امام می‌باشد؛ چون فرد عادی، چگونه می‌تواند در چشم به هم زدنی، از دیده‌ها پنهان شود؟

معجزه استتار، یکی از معجزات امام زمان علیه السلام است؛ چرا که معجزه، آن چیزی است که مردم از انجام آن عاجزند و معجزه، طبیعت را محدود می‌کند و همان‌طور که تفسیر معجزه در راستای قوانین طبیعی ممکن نیست، غیبت امام زمان علیه السلام نیز، فراتر از دنیای طبیعت است.

احتمال دیگر این است که امام زمان علیه السلام با قدرت الهی، کاری کند که مردم او را نبینند و او در دیدگان آنها تأثیر بگذارد و این از اولیای خدا بعید نیست؛ کسانی که قدرت تصرف در جهان هستی دارند.

این امکان برای ما وجود دارد که از قرآن کریم برای استتار و اختفای از چشم‌های دیگران برای لحظه‌ای اندک یا لحظه‌ای طولانی استفاده کنیم برای مثال:

خداوند می‌فرماید: «وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ» «در جلو و پشت سر آنها، حایلی قرار دادیم و بر چشمشان هم پرده‌ای افکندیم که هیچ نبینند.»^۱

خداوند سبحان می‌فرماید: ﴿وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَّسْتُورًا﴾ «و چون تو قرآن را تلاوت کنی، ما میان تو و آنها که ایمان ندارند حجابی قرار می‌دهیم.»^۱

خداوند عزوجل از سامری حکایت می‌کند: ﴿قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ﴾ «قال بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِّنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا» سامری در جواب گفت: «من چیزی دیدم که آنان نمی‌دیدند؛ پس مشتیی از خاکی که اثر پای آن فرستاده خدا بر آن بود در آن پیکر انداختم.»^۲

اما آیه اول: مفسران از عبدالله بن مسعود نقل می‌کنند: قریش بر در خانه پیامبر ﷺ جمع شدند؛ پس آن حضرت ﷺ بر سر و رویشان خاک افکنده، آنها نمی‌دیدند.^۳

ابن عباس می‌گوید: قریش جمع شدند و گفتند: اگر محمد ﷺ داخل شود، همگی ضد او می‌ایستیم. پیامبر ﷺ وارد شد و خداوند در جلو و عقب آنها، سدی قرار داد که او را ندیدند. پیامبر ﷺ نماز خواند و به خانه بازگشت و مشتیی خاک بر سر و رویشان پاشید و آنها هیچ نمی‌دیدند و هرگاه نگاه می‌کردند، فقط گرد و خاک می‌دیدند و می‌گفتند: این از سحر ابن ابی کبشه (رسول اعظم ﷺ) است.^۴

طبری شافعی در تفسیر آیه روایت کرده که: ابوجهل گفت: اگر محمد ﷺ را ببینم؛ چنان و بهمان می‌کنم.»

پس این آیه نازل شد: ﴿إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا﴾ تا آنجا که ﴿فَهُمْ لَا يَبْصُرُونَ﴾ یعنی: «ما در گردن‌های آنان، غل و زنجیرهایی قرار دادیم که تا چانه‌ها ادامه دارد به همین سبب سرشان بالاست و نمی‌توانند، پایین بیاورند و در مقابل و پشت آنان، حایل

۱. سوره اسراء، آیه ۴۵. ۲. سوره طه، آیه ۹۶.

۳. مجمع البیان؛ طبری در شأن نزول آیه؛ ج ۸، ص ۴۱۶، چاپ لبنان، سال ۱۳۷۹ هجری.

۴. مجمع البیان؛ طبری؛ ج ۸، ص ۴۱۶، چاپ لبنان، سال ۱۳۷۹ هجری. مشرکان به نبی اعظم ﷺ ابن کبشه نسبت می‌دادند. چون ابوکبشه، مردی از قبیل خزانه بود که با قریش در عبادت بت‌ها مخالف بود و مثل بقیه افراد قبیله بت پرست نبود به همین سبب مشرکان، پیامبر ﷺ را به «ابن کبشه» نسبت می‌دادند و می‌گفتند: ابی کبشه از طرف مادری از اجداد پیامبر ﷺ بوده است.

وسدی قرار دادیم و بر روی دیدگان‌شان پرده‌ای افکندیم تا نتوانند، ببینند.^۱ می‌گفتند: این محمد ﷺ است.

پس دیگری می‌گفت: کو، کجاست؟^۲ و او را نمی‌دید.

آیه دوم: همانا در کتاب‌های تفسیر آمده که مقصود از آیه «الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ» ابوسفیان، نضر بن حرث، ابوجهل و ام جمیل همسر ابوجهل می‌باشند و هرگاه پیامبر ﷺ، این آیه را تلاوت می‌کرد، خداوند او را از دیده‌هاشان پنهان می‌نمود و آنها می‌آمدند و رد می‌شدند و او را نمی‌دیدند.^۳

نکته تعجب‌آمیز در این فرموده خداوند است: حجاباً مستورا: پرده‌ای مخفی و پنهان. ممکن است، انسان در پشت پرده‌ای پنهان شود و مردم او را نبینند؛ ولی پرده را مشاهده می‌کنند؛ ولی در این جا به این مطلب می‌رسیم که پرده‌ای که نبی اعظم ﷺ را از دیده‌ها پوشاند؛ خودش نیز، دیده نمی‌شد.

از این فرموده خداوند تعالی: و جعلنا: قرار دادیم؛ به راحتی مگذر که نشان دهنده قدرت الهی است.

اما آیه سوم: پس این آیه، گفتگویی بین موسی بن عمران ﷺ و سامری - کسی که گوساله ساخت - را بیان می‌کند:

«فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلاً جَسَداً لَهُ خُوَارٌ» «آن‌گاه سامری با آن زر و زیورها، مجسمه گوساله‌ای را ساخت که صدای گاو داشت.»^۴

پس حضرت موسی ﷺ از او پرسید:

«قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ؟ قَالَ: بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ، فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا» موسی گفت: «ای سامری! چرا این کار را کردی؟ سامری در جواب گفت: من چیزی از جای پای رسول حق (جبرئیل) را دیدم - که مردم ندیدند - آن را برداشتم و در گوساله ریختم.»^۵

۱. جامع البیان؛ طبری شافعی؛ ج ۲۲، ص ۹۹، چاپ مصر، سال ۱۳۲۸ هجری.

۲. جامع البیان؛ طبری شافعی؛ ج ۲۲، ص ۹۹، چاپ مصر، سال ۱۳۲۸ هجری.

۳. مجمع البیان؛ طبرسی؛ ج ۶، ص ۴۱۸، چاپ لبنان، سال ۱۳۷۹ هجری.

۴. سوره طه، آیه ۸۸. ۵. سوره طه، آیات ۹۵-۹۷.

مفسران ذکر کرده‌اند که سامری، جبرئیل را در شکل انسانی دید - که پیاده یا سوار بر مرکبی بهشتی بود - که وحی را برای حضرت موسی علیه السلام آورده بود؛ پس مقداری از خاک جای پای جبرئیل یا جای پای اسبش را گرفت و آن خاک را به شکل مجسمه گوساله ساخت و در نهایت، مجسمه زنده شد.

مقصود این است که سامری جبرئیل را دید در حالی که کسی از بنی اسرائیل، او را نمی‌دید و هدف ما از آوردن این آیه، ثابت کردن این مطلب است که ممکن است، موجودی از بعضی افراد پنهان بماند و برای بعضی افراد ظاهر شود.

دلیل غیبت طولانی

در این جا سؤالی پیش می‌آید: چرا امام زمان علیه السلام طی این قرون طولانی، غایب شده است؟

همان طور که احادیث بیان می‌کنند به سبب ترس از جان او می‌باشد. طبیعی است که حکومت‌های عباسی، عثمانی و غیره - که مدت طولانی حکومت کردند - به طور دایم نهایت تلاش خود را به کار می‌بردند تا امام زمان علیه السلام را به شهادت برسانند، بخصوص بعد از اینکه دانستند، امام زمان علیه السلام همان کسی است که تخت‌های ظالمان را به لرزه می‌اندازد و کاخهای آنها را ویران و هستی آنها را نابود می‌کند و از برتری و سلطه آنها بر مردم، جلوگیری خواهد کرد.

به تاریخ ائمه علیهم السلام نگاه کنید، یکی از آنها را نمی‌بینید که به صورت طبیعی مرده باشند؛ بلکه طاغوت‌ها، آنها را شهید کردند که از امیرالمؤمنین، علی علیه السلام شروع شد و تا امام زمان علیه السلام ادامه داشت؛ سپس به این مطلب می‌رسید که همگی آنها با شمشیر یا سم/به شهادت رسیدند حتی امام حسن عسکری علیه السلام نیز به وسیله سم به شهادت رسید با اینکه می‌دانستند، ایشان و هیچ یک از ائمه علیهم السلام پیشین، مهدی علیه السلام نیستند و درباره هیچ یک از آنها نیامده، که او دنیا را پر از عدل و داد می‌کند یا اینکه در تمام عالم، حکومت می‌نماید و یا اینکه تمام وسایل پیروزی به وفور در دسترس اوست؛ پس نمی‌بینی که حکومت‌ها، فقط کسانی که برای آنها، خطر آفرین بوده‌اند را به شهادت می‌رسانند.

در مطالب قبل، گفتم که چگونه امام عسکری علیه السلام، ولادت امام زمان علیه السلام را برای حفظ زندگی او از عامه مردم پنهان کرد تا از شر فراعنة طغیانگر در امان باشد. در فصل‌های آینده، توضیحات بیشتری در این مورد و نگهبانی تفتیش حکومت آن زمان از امام عسکری علیه السلام و خانه ایشان خواهیم آورد.

شبّهات ورد آنها

خاتمه دهنده این بحث، به بعضی از مناقشات یا سئوالات و شبّهاتی است که بعضی از شکاکان، درباره غیبت امام زمان علیه السلام، برپا کرده‌اند، می‌پردازد.

قصیده مجهولی در نجف اشرف وارد شده، که اسم شاعر آن نیامده، هویت آن معلوم نیست و در آن، بعضی از شبّه‌های باطل درباره غیبت امام زمان علیه السلام آمده است و بعضی از علمای ما به صورت نظم و نثر، جواب آن را داده‌اند؛ ما این قصیده را به صورت بخش، بخش برای جواب به شبّهات آن آورده‌ایم.

قصیده این چنین است:

ایا علماء العصر یا من لهم خبر	بكلّ دقیق حارّ فی مثله الفکر
لقد حارّ منی الفکر فی القائم الذی	تنازع غیر الناس و اشتبه الأمر
فمن قائل: فی القشر لبّ و جوده	و من قائل: قد نصّ عن لبّه القشر

ای علمای زمانه و ای کسانی که بر تمامی چیزهای دقیق دانا! که اندیشه‌ها درباره همانند آن، سرگردان شده‌اند و فکر درباره قائمی که در رابطه آن، مردم کشمکش می‌کنند و کار مشتبه شده، مرا دچار حیرت و سرگردانی کرده است؛ عده‌ای می‌گویند، او به دنیا نیامده، عده دیگری نیز می‌گویند، او به دنیا آمده است.

شاعر به حیرت درباره ولادت امام زمان علیه السلام معترف شده که سخنان راجع به او مختلفند؛ پس بعضی می‌گویند، او به دنیا نیامده، بعضی دیگر می‌گویند، او به دنیا آمده، در حالی که مادر فصل قبل، سخنان، دلایل و احادیثی راجع به ولادت امام زمان علیه السلام را آوردیم.

و أوّل هذین الذین تقرّرا	به العقل یقضى و العیان ولا نکر
و کیف و هذا الوقت داعٍ لمثله	ففيه توالی الظلم و انتشر الشر

و ما هو إلا ناشر العدل والهدى فلو كان موجوداً لما وُجدَ الجورُ

گروه اوّل، کسانی‌اند که اقرار می‌کنند به اینکه عقل، می‌داند، عیان و شناخته شده است، که او به دنیا نیامده است؛ در این زمان - که ظلم و شر برقرار است - او به ظهور و گسترش عدالت دعوت می‌شود و چه کسی جز او، گسترانندهٔ عدل و هدایت است؛ پس اگر به دنیا آمده بود، دیگر ظلمی وجود نداشت.

شاعر، سخن گروه اوّل را انتخاب کرده، یعنی اینکه: او هنوز به دنیا نیامده است. با عقل ناقص و بیمارش، استدلال می‌کند که اگر امام علیه السلام به دنیا آمده بود بر او واجب بود، ظهور کند؛ چون ظلم و جور در کشورها گسترش یافته، اگر او تا به حال ظاهر نشده؛ پس حتماً به دنیا نیامده است.

به این دلیل کج و ناقص نگاه کن که شاعر توقع دارد، امام زمان علیه السلام، پیرو خواسته‌های مردم باشد و گویا گسترش ظلم در زمین را نمی‌داند یا اینکه تکلیف شرعی واجبش را نمی‌داند؛ سپس شاعر کلام و استدلال جاریه‌اش را ادامه داده، می‌گوید:

وإن قيل من خوف الطغاة قد أختفى	فإنا لعمري لايجوزة الحجز
ولا النقل كلاً إذ تيقن أنه	إلى وقت عيسى يستطيل له العمر
و أن ليس بين الناس من هو قادر	على قتله وهو المؤيده النصر
و أن جميع الأرض ترجع ملكه	و يملأها قسطاً ويرتفع المكر

اگر بگویند از ترس طاغوت‌ها مخفی شده، پس آن زندگی است که عقل آن را جایز نمی‌داند؛ ولی نقل این مطلب را می‌پذیرد؛ چون او می‌داند که عمرش تا آمدن عیسی علیه السلام به طول خواهد انجامید و هیچ کس از مردم نمی‌تواند، او را به قتل برساند و در کرهٔ زمین، حکومت خواهد کرد و زمین را پر از عدل و داد می‌کند و مکر و حيله را بر می‌دارد.

شاعر می‌گوید، اگر علت مخفی شدن امام زمان علیه السلام، ترس از دشمنان باشد؛ پس این چیز را عقل قبول نمی‌کند؛ چون امام زمان علیه السلام می‌داند، عمرش تا هنگام نزول حضرت عیسی بن مریم علیه السلام از آسمان، طولانی می‌شود و احدی نمی‌تواند، او را به قتل برساند و می‌داند که کره زمین، پر از عدل می‌شود؛ پس چگونه از دشمنان می‌ترسد؟

جواب می‌دهیم: برای چه رسول اعظم خداوند ﷺ از ترس مشرکین در غار مخفی شد با اینکه می‌دانست، خداوند، دین او را پیروز و فراگیر می‌کند؟ پس ترس از مشرکان برای چه بود؟ و برای چه، راهی را رفت که غیر از راه متعارف به سمت مدینه بود؟

چرا موسی ﷺ، ترسان و نگران، شب را به صبح رساند «فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ»^۱ «ترسان و نگران، چشم به راه حادثه بود»^۱

برای چه از مصر، ترسان خارج شد؟

«خَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»؛ «از مصر با حال ترس و نگرانی از دشمن، بیرون رفت، گفت: بارالها! مرا از شر این قوم ستمکار نجات ده»^۲
برای چه فرمود: «فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ»^۳ «و آن گاه از ترس شما، گریختم»^۳
ترس برای چه بود؟ در حالی که او می‌دانست، زنده خواهد ماند تا بنی‌اسرائیل را از ظلم فرعون و خاندانش نجات دهد و او می‌دانست، تخت‌های فراعنه ظالم را بزودی نابود خواهد کرد.

پس تمام آنچه راجع به نگرانی موسی بن عمران ﷺ و ترس رسول خدا ﷺ از مشرکان گفته شد، جواب ماست برای علت مخفی بودن حضرت مهدی ﷺ.

خلاصه کلام، امام مهدی ﷺ، منتظر فرمان خداوند و اجازه او برای ظهور می‌باشد؛ پس او می‌داند تا زمان نزول حضرت عیسی بن مریم ﷺ از آسمان، زندگی خواهد نمود و زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد؛ ولی با رعایت شروط و فضاها مناسب. او می‌داند که کارها در زمان‌های خود انجام می‌شوند و طبیعی است که تحقق زمان مناسب برای ظهور، احتیاج به اجازه خداوند تعالی خواهد داشت.

وَإِنْ قِيلَ عَنْ خَوْفِ الْأَذَاةِ قَدْ اخْتَفَى	خَذَلَكَ قَوْلٌ عَنْ مَعَائِبِ يَفْتَرُ
فَهَلْأَبْدَا بَيْنَ الْوَرَى مُتَحَمِّلاً	مَشَقَّتَهُ نُضْحِ الْخَلْقِ مَنْ دَأْبَهُ الصَّبْرُ
وَمِنْ عَيْبِ هَذَا الْقَوْلِ لَا شَكَّ إِنَّهُ	يَأْوُلُ إِلَى جُبْنِ الْإِمَامِ وَيَنْجَرُ

۱. قصص، آیه ۱۸.

۲. سوره القصص، آیه ۲۱.

۳. شعراء، آیه ۲۱.

و حاشاهُ عن جُبْنٍ ولكن هو الَّذِي
و يَرْهَبُ منه الباسِلون جميعهم
غدا يَخْتَشِيهِ مَنْ حوى البَرُّ والبحرُ
و تَعْنُوْلُهُ حتى المَثَقَّفَةُ السُّمْرُ
و لا يَرْتَضِيهِ الْعَبْدُ كِلاَ و لا الْحُرُّ
على أَنَّ هذا القول غير مُسَلِّمٍ

و اگر بگویند از ترس اذیت‌ها پنهان شده، پس آن سخنی ناقص و معیوب است؛ پس چرا ظهور نمی‌کند تا در عوض سختی‌های غیبت، سختی‌های ظهور را تحمل کند. عیب این سخن، بی‌شک این است که نشان ضعف و ترس امام است.

حاشا که او ترسی داشته باشد در حالی که تمام موجودات زمین و دریاها از او می‌ترسند؛ تمام جنگجویان و قهرمانان از او در هراس هستند و تمام دانایان و اندیشمندان به او روی می‌آورند؛ بنابراین به طور مسلم، قابل قبول نیست که هر بنده و هر آزاده‌ای، آن را نمی‌پذیرد.

این شاعر مدعی فلسفه می‌گوید: حضرت مهدی عجل الله فرجه که از ترس اذیت مردم مخفی شده، کاری معیوب و ناقص انجام داده است؛ پس برای چه خروج نمی‌کند تا مکرها و اذیت‌های در راه خدا را تحمل کند در حالی که بر آنچه از دشمنان می‌رسد، صبر می‌کند، تا واجب شرعی‌اش را انجام دهد و انسان‌ها را از دست ظالمان نجات بدهد؟!

در این جا عیب دیگری مطرح کرده، آن مخفی شدن امام به سبب ترس از اذیت‌هاست که نشانه ترس او و عدم شجاعتش می‌باشد با این حال که می‌داند از ترس به دور است؛ بلکه او کسی است که تمام حکومت‌ها و پیروان آنها از او می‌ترسند.

او از این باطل‌گویی‌ها به دور است؛ پس می‌گوییم:

آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله، روزی که به غار پناه برد و سپس به مدینه منوره روانه شد، از روی ترس بود؟!

آیا نبی اعظم صلی الله علیه و آله، فاقد فضیلت شجاعت بود با اینکه ۳ سال و چند ماهی در شعب ابی طالب و در فضایی تنگ و با گرسنگی و ترس به سر برد؟!

آیا نبی اعظم صلی الله علیه و آله در مدتی که به سوی خدا دعوت می‌کرد و او و اصحابش خدا را مخفیانه در خانه ارقم عبادت می‌کردند به خدایش اعتماد نداشت.

بلکه حکمت، چیزی است و ترس، چیز دیگر؛ ولی شاعر بین این دو مفهوم، فرقی قرار نداده، می‌گوید:

ففي الهند أبدى المهدوية كاذبٌ و ما ناله قتلٌ و لا ناله ضرٌّ

پس در هند، مهدی دروغینی ظهور کرد که دچار قتل و ضرری نشد. هند در قرن‌های اخیر، حکومت ثابت علمی که دین شناس باشد، نداشته است و در آن از ملت‌ها و ادیان‌های مختلف جمعند و کسی در آرای دینی به دیگری تعرضی نمی‌کند؛ پس اگر دروغ‌گویی در هند ظاهر شود و ادعای مهدویت کند، اذیت و آزاری نمی‌بیند، آنچه خبر می‌دهد، پخش می‌گردد و آثار و دعوتش به سرعت از بین می‌رود؛ پس این دلیل نمی‌شود که بگوییم؛ چون آن هندی آسیبی ندید؛ پس بر امام زمان علیه السلام نیز، لطمه‌ای وارد نمی‌شود.

همان‌طور که می‌دانیم، استعمار آن کذاب را ساخته، از او مراقبت می‌کند و این نشان دهنده نفوذ مکرهای استعمار است و اگر آن کذاب ادعای نبوت و خداوندی کند، هرگز کسی متعرض او نخواهد شد؛ پس بعضی مذاهب (در هند) گاو، سنگ، درخت و آلت تناسلی می‌پرستند؛ پس چه مانعی دارد، ادعای مهدویت کند در حالی که از هر بدی، سالم و محفوظ می‌باشد.

استعمار روسی، دروغ‌گوی دیگری را ساخت که محمدعلی بود و ادعای بابت کرده^۱؛ سپس ادعا کرد، امام مهدی علیه السلام است و عاقبت کارش به حبس، شلاق و اعدام کشید و جسد او، طعمه درندگان شد.

پس استدلال به کذاب هندی - که اذیتی به او نرسید - به وسیله محمدعلی نقض شد. به زودی و در فصل‌های آینده درباره او مطالبی خواهیم گفت.

در این قرن، سلطه استعمارگران در بلاد اسلامی گسترش یافته است و غارت و چپاول می‌کنند، به غنیمت می‌برند، می‌کشند، به آتش می‌کشند و فساد و هر کاری که می‌خواهند، می‌کنند؛ هر جا کسی را یافتند که سخن حق می‌گفت بر او علامت سؤالی قرار دادند

۱. یعنی ادعا می‌کرد، او باب و راه به سوی امام مهدی علیه السلام می‌باشد.

و سپس مستعمرات را خطوط جهنمی برای اندیشه‌های او قرار دادند.

اگر بخواهیم از شخصیت‌های بارز مسلمانانی - که استعمارگران در این قرن آنان را کشته‌اند - یادآوری کنیم ادامه موضوع کتاب به موضوع دیگری تغییر می‌کند؛ پس در تاریخ ایران، علمای بزرگی یافت می‌شوند که از قوانین استعمار سرپیچی کردند و پایان کارشان یا به دار کشیده شدن یا با سم کشته شدن بود همچنین تهمت‌هایی که بر آنها زدند از جمله شخصیت‌هایی که در عراق بودند مثل آیت الله شیخ محمدتقی شیرازی، رهبر انقلاب عراق و سید جمال‌الدین اسدآبادی - که در ترکیه او را کشتند - و امثال اینها که در الجزایر، لیبی و جاهای دیگر به دست استعمارگران به قتل رسیدند؛ اگر تاریخ کشورهای اسلامی در این قرون را بررسی کنی، فجایع، غم و اندوه شدیدی را می‌یابی که تو را پیر می‌کند.

با علم به اینکه آنها ادعای مهدویت نکردند؛ بلکه ادعای اصلاح مجامع اسلامی را داشتند، ایجاد شور و شغف در نفس‌ها کردند و استعمارگران آنها را به قتل رساندند. چیزی که باعث گسترش این فجایع و جنایات می‌شود، کسانی هستند که برای حفاظت از خطوط استعمار گماشته می‌شوند و اینها خود را به دیانت و اسلام چسبانده‌اند و اینها علمایی هستند که عقایدشان را به استعمار فروخته‌اند و تسلیم اوامر استعمار گشته‌اند و برای نزدیکی و طاعت شیطان، عمل می‌کنند.

پس در نظر بگیر که اگر امام زمان علیه السلام در این قرن ظهور می‌کرد با این همه دشمن و عدم استعداد نفس‌ها برای یاری آن حضرت چه می‌شد؟ پس بعضی از فضاهایی را که واجب است، تحقق یابند تا زمینه برای لبیک گفتن به ندای امام زمان علیه السلام مستعد شود. در فصل‌های پیش‌رو از نظرتان خواهیم گذراند.

شاعر، کفریاتش را چنین ادامه می‌دهد:

فإن قيل إن الاختفاء بأمر من	لَهُ الْأَمْرُ فِي الْأَكْوَانِ وَالْحَمْدُ وَالشُّكْرُ
فذلك أدهى الداهيات ولم يقل	بِهِ أَحَدٌ إِلَّا أَخُو السَّفَةِ الْغَمْرُ
أعجز ربُّ الخلق عن نصرِ جزیه	على غيرهم؟ حاشا، فهذا هو الكفرُ
فحتى هذا الإختفاء وقد مضى	مِنَ الدَّهْرِ الْآفُ وَذَاكَ لَهُ ذِكْرُ

اگر بگویند به سبب دستور الهی مخفی شده، که او فرمانده جهان هستی می‌باشد و حمد و شکر برای اوست؛ پس آن سخت‌ترین بلاهای سخت می‌باشد و کسی جز انسان احمق، چنین حرفی نمی‌زند، آیا پروردگار خلق از پیروزی خویش عاجز است؟ حاشا که این کفر است با اینکه از این غیبت قرن‌ها می‌گذرد؛ اما یاد او از بین نرفته است.

این جاهل می‌گوید: اگر گفته شود، امام زمان علیه السلام به امر خدای تعالی مخفی شده، فقط با دستور او ظهور می‌کند؛ این، سخت‌ترین بلاها و فجیع‌ترین فجایع است و این گفته را کسی جز انسان جاهل نمی‌گوید؛ چون بر اساس این سخن، خدای تعالی از یاری امام زمان علیه السلام عاجز است و این، طبق منطق شاعر، کفر است.

پس در جواب به او می‌گوییم:

ایا خدا، عاجز از یاری پیامبرانش بر دشمنان بوده؟! به این آیات گوش بده:

﴿قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾؛ «به آنها بگو: اگر شما ایمان آورده

بودید؛ پس چرا پیغمبران گذشته را می‌کشید.»^۱

﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ﴾؛ «چون به آیات خدا

کافر گشتند و انبیا را به ناحق کشتند.»^۲

﴿سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَقَتْلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقِّ﴾؛ «بزودی گفتار آنها و کشتار به ناحق

پیامبران را می‌نویسیم.»^۳

﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقِّ﴾؛ «از این رو که به آیات

خدا کافر شدند و پیغمبران را به ناحق کشتند.»^۴

﴿وَأَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ رُسُلًا كُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا

يَقْتُلُونَ﴾؛ «و پیغمبرانی بر آنها فرستادیم هر پیامبری که بر خلاف هوای نفس آنها سخن

می‌گفت، گروهی را تکذیب کردند و گروهی را کشتند.»^۵

۱. بقره، آیه ۹۱.

۲. بقره، آیه ۶۱.

۳. آل عمران، آیه ۱۸۱.

۴. سوره مائده، آیه ۷۰.

۵. سوره آل عمران، آیه ۱۱۲.

﴿فَبِمَا نَقُضِهِم مِّثَاقَهُمْ وَكُفْرِهِم بِآيَاتِ اللَّهِ وَقَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ﴾؛ «پس به سبب

عهد شکنی و کفر ورزیدن آنها به آیات خدا و به ناحق کشتن پیامبران...»^۱

﴿قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾؛

«بگو ای پیغمبر ﷺ، پیش از من پیغمبرانی آمده، برای شما هر گونه معجزه آورده بودند

و آنچه که خواستید، نیز آورده بودند؛ اگر راست می‌گویید برای چه آن پیغمبران را

کشتید.»^۲

از امام حسین علیه السلام روایت شده: به عبدالله بن عمر فرمود: «یا ابا عبدالرحمن! اما علمت

أَنَّ مِنْ هَوَانِ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ تَعَالَى أَنَّ رَأْسَ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا أُهْدِيَ إِلَى بَغْيٍ مِنْ بَغْيِ

بَنِي إِسْرَائِيلَ!؟»

اما تَعْلَمُ أَنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانُوا يَقْتُلُونَ - مَا بَيْنَ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ - سَبْعِينَ

نَبِيًّا، ثُمَّ يَجْلِسُونَ فِي أَسْوَاقِهِمْ يَبِيعُونَ وَيَشْتَرُونَ كَأَنَّ لَمْ يَصْنَعُوا شَيْئًا»؛

«ای ابا عبدالرحمن! آیا نمی‌دانی که از حقارت و خواری دنیا، نزد خدای تعالی، همین

بس است که سر حضرت یحیی بن زکریا علیه السلام را به بدکاری از بدکاران بنی اسرائیل هدیه

دادند!؟»

آیا نمی‌دانی که بنی اسرائیل بین طلوع فجر تا طلوع خورشید، ۷۰ پیامبر را کشتند

و سپس به بازارهایشان رفتند و خرید و فروش کردند و انگار که چیزی مرتکب نشده‌اند...»^۳

از طرف دیگر، اگر تاریخ پیامبران را بخوانید به طور حتم به هزاران جنایت برخورد

می‌کنید از جمله کشته شدن، شکنجه، کندن پوست سر و زنده به گور کردن و غیره.

ای شاعر مدعی فلسفه! پس آیا خداوند تعالی، عاجز از یاری پیامبران بوده!؟

با توجه به این مطالب که می‌دانیم، خدای سبحان کسی است که پیامبران را برای

امت‌ها مبعوث کرده، طبیعی است که پیامبران، بهترین انسان‌ها و نزدیک‌ترین خلایق به

۲. آل عمران، آیه ۱۸۳.

۱. نساء، آیه ۱۵۵.

۳. بحار؛ مجلسی؛ ج ۴۴، ص ۳۶۵، چاپ ایران، سال ۱۳۹۳ هجری، نقل شده از کتاب لهوف سید بن

طاووس علیه السلام.

خدای تعالی باشند؛ پس برای چه خداوند سبحان کمکشان نکرد؟
 بله، خدای تعالی، حکیم کاملی دربارهٔ بندگانش می‌باشد؛ پس او بر تمام چیزها، حکیم،
 دانا، بصیر، مسلط و قادر است؛ پس حکمت، چیزی است و قدرت، چیز دیگر؟
 حکمت الهی اقتضا می‌کند که ظهور امام زمان علیه السلام تا زمانی مناسب - که خدا آن را
 می‌داند - به تأخیر بیفتد و نه وقتی که بندگان بخواهند؛ چون آنها به مصالح الهی و عواقب
 امور جاهلند.

شاعر در ادامهٔ هرزه‌گویی و استهزا می‌گوید:

و ما أسعدَ السرداب في سرّ من رأى له الفضل عن أم القرى ولهُ الفخرُ
 فيا للأعاجيب التي من عجيبها إن أتخذَ السرداب بُزجاً له البذرُ
 فيا علماء المسلمين فجاوبوا بحقٍّ ومن ربِّ الوري لكم للأجرُ

چه خوشبخت شد، سردابی که در سامرا است حتی بر ام القری (مکه) برتری دارد
 و باید فخر کند؛ پس از عجایب است که سرداب کسی را گرفت که مثل ماه شب چهارده
 است؛ پس ای علمای مسلمین! جواب دهید که با این کار از طرف پروردگار جهانیان پاداش
 است.

این شاعر، اولین استهزاء کننده و هرزه‌گو نسبت به سرداب مقدس و امام زمان علیه السلام
 نیست و در فصل‌های آینده به صورت کامل در این باره صحبت خواهیم کرد.



فصل هشتم

غیبت صغری

در فصل گذشته راجع به غیبت و اختفای امام علیه السلام از چشم‌ها، سخن به میان آمد و حال، کلام به غیبت صغری رسیده است.

علما و حدیث‌گویان دربارهٔ ابتدا و شروع غیبت صغری اختلاف دارند که آیا از اوایل عمر امام زمان علیه السلام و در زمان پدرش امام عسکری علیه السلام شروع شده، یا از وفات امام عسکری علیه السلام؟

صحیح است بگوییم: غیبت و اختفا به طور دایم لازمهٔ زندگی امام زمان علیه السلام بوده، بر این اساس، ممکن است، بگوییم غیبت صغری از ابتدای زندگی امام زمان علیه السلام، شروع شده است، یعنی طبق آنچه شیخ مفید و دیگران گفته‌اند؛ ۵ سالی را که امام زمان علیه السلام با پدرش، امام عسکری علیه السلام بوده، جزو غیبت صغری به حساب می‌آید.

غیبت صغری، مقدمه‌ای برای غیبت کبری بود و غیبت کبری، مقدمه‌ای برای ظهور می‌باشد و غیبت صغری، حدّ وسطی بین غیبت کبری و زمان ظهور بوده است.

قبل از غیبت صغری، همیشه مردم به صورت عام و شیعیان به صورت خاص، این

امکان برایشان وجود داشت که با ائمه طاهرین علیهم السلام در هر وقت و هر مکانی - که بخواهند - ملاقات کنند در مسجد، در راه، در حج، در مکه، در عرفات، در منی و در خانه‌های ائمه علیهم السلام بدون هیچ مانعی و این حالت ادامه یافت تا زمان امام هادی علیه السلام که چشم‌های بسیاری، مراقب حرکات، سکنت و رابطه ایشان با مردم بودند.

حکام عباسی با اینکه بر اریکه قدرت تکیه زده بودند؛ اما طایفه بزرگ اسلامی، عباسیان را شرعی نمی‌دانستند؛ بلکه معتقد بودند خلافت، حق شرعی ائمه علیهم السلام است؛ غیر از آنها هر کس ادعای خلافت کند بر باطل است.

این حقیقت نزد حکام عباسی از دو ناحیه مسلم و قطعی بود:

اول: عباسیان می‌دانستند که ائمه علیهم السلام چه از نظر نسب، شریف و بلند مرتبه و چه از نظر علم، تقوا، صلاح و اعتدال، کامل هستند و در سلوک، سیاست و خوش‌نامی میان تمام مردم و مشرف به فضایل و کرامات هستند به اضافه آنچه از خصوصیات ویژه برخوردارند مانند معجزه، آیات و احادیث وارده از طرف خدای تعالی و رسولش در حق آنها و این صفات و ویژگی‌ها برای اثبات امامت آنها، کافی است تا دل‌های هوشیار را به سمت آنان جلب کند. دوم: این حالت درباره عباسیان، بر عکس ائمه علیهم السلام بود؛ چون زندگی آنها، مخالف مفاهیم اسلامی بود بعد از محکم شدن پایه‌های حکومت‌شان و سلطه آنها بر نصف کره زمین با عواطف شیعیان کاری نداشتند و از قیام مسلمین نمی‌ترسیدند.

برای چه آنها با آن همه قدرتی که داشتند، باید از مردم می‌ترسیدند؟

برای چه، باید از محرمات و منکرات دوری کنند؟

چرا از حرص ورزیدن، سیر نشوند و با تمام امکاناتی که برای عیاشی داشتند، دست به

شهوترانی نزنند؟

بر این اساس، مفهوم خلیفه و جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله به مفهوم طاغوت جبار، تغییر

یافت که در ستمکاری، گردنکشی، فحشا و منکرات به سر می‌بردند.

پس مجالس لهو، محفل‌های رقص و آوازه خوانی، شب زنده‌داری‌ها، شرابخواری

و جنایت‌هایی که هر صبح و شب از طرف حاکمان و ظالمان عباسی بر پا بود.

آنها به صورت خلیفه پیامبر ﷺ ظاهر می شدند در حالی که دور و برشان، فاسقان و فاجران بودند، کسانی که تلاشی، جز برای رضایت خلیفه انجام نمی دادند و برای آنها وسایل فجور و جنایت مهیا می کردند.

از علمای بد کردار می پرس؛ همان کسانی که خلیفه را با قلعه شرع و دین حفظ کردند که ماندی در تاریخ بشریت ندارند؛ آنها چنین وا نمود می کردند که در روز قیامت اعمال خلیفه، حسابرسی نخواهد شد و از آنچه انجام داده، بازخواست نمی شود. به همین سبب، برای آنها فرقی نداشت که نماز بخوانند یا زنا کنند؛ چرا؟ چون خلیفه اند!!

به این ترتیب، خلیفه، زمانی برای فکر و عمل کردن به امور حکومتی نداشت. تنها چیزی که ذهن خلیفه را مشغول می کرد و لذا یزد را بر او زهر می نمود، وجود ائمه علیهم السلام بود؛ همان کسانی که خداوند آنها را به لباس قداست، پاکی، تقوا و دوری از گناه پوشانده بود و آنها را به بهترین فضایل و زیباترین مکارم اخلاقی زینت نمود. پس خلیفه به طور دایم درباره آن شخصیت های مقدس، شکستن معنویات آنها، ترساندن شیعیان شان، تمجید آزار دهندگان شان و ملحق شدن اصحاب آنها به حکومت ظالم، فکر می کرد؛ پس امام هادی علیه السلام در چنین فضا و جوئی زندگی می کرد. آیا حکمت و عقل، حکم نمی کرد که شیوه خاصی را در زندگی اش اختیار کند که در آن، تمام جوانب حکمت، فهم و عقل مراعات شود؟!

در این زمانه نیز ما شاهد هستیم که چگونه حاکمان و ظالمان، هزاران حساب برای شخصیت های دینی و کسانی که میان مردم نفوذ دارند، باز می کنند و برای به دست آوردن اطلاعات اندکی راجع به آنان چه برنامه های طویلی در نظر می گیرند و این را جزو مسائل مهم و ضروری جامعه می دانند و به بالا دست خود اطلاع می دهند، انگار که اسرار مهم نظامی را کشف کرده اند.

واقعاً چه دورانی بوده؟ که ظالمان، ائمه علیهم السلام را خطر اول و آخر برای حکومت شان می دانستند؟! برای اینکه حکومت ها یقین داشتند، ائمه علیهم السلام، مالک دل ها هستند و علاقه

مردم به آنها، علاقه دینی است که قوی‌ترین و محکم‌ترین علاقه‌هاست و این مزیت بزرگ در دولتمردان آن زمان نبود. آنها، مالک افرادی پست بودند، نه مالک دل‌ها و به منطق زور حکومت می‌کردند، نه منطق دین.

بله، آنها به اسم دین حکومت می‌کردند و خودشان را جانشین رسول خدا ﷺ معرفی می‌کردند برای اینکه رهبری اسلامی - که با تولد اسلام به وجود آمد - در وجود رسول خدا ﷺ تبلور یافت؛ آن حضرت ﷺ، حاکم، امرکننده و رهبر بود و به دست او، قوانین اجرا می‌شد؛ پس امر به جهاد می‌کرد، زکات جمع می‌نمود، احکام خدا، حدودش و اموری که متعلق به نظام اجتماعی و دینی بود را بر پا می‌داشت.

خداوند، رهبری جامعه مسلمین را بعد از رسول خدا ﷺ به ائمه علیهم السلام سپرد. پس آنچه حکام در زمان حکومت خود انجام دادند، سلب امکانات از ائمه علیهم السلام بود که ابتدا از امام علی علیه السلام شروع شد و به امام حسن عسکری علیه السلام ختم گردید.

این حکام نامشروع و ظالم در طول این قرن‌ها، ادعای رهبری جامعه اسلامی را به اسم جانشینی و خلافت بعد از رسول خدا ﷺ داشتند برای اینکه اگر ادعای پادشاهی یا رئیس جمهوری می‌کردند، مسلمانان سرپیچی می‌نمودند به سبب ناسازگاری پادشاهی با خلافت اسلامی و رهبری معنوی.

به این سبب، امویان، عباسیان و غیره، ادعای خلافت می‌کردند تا سلطه روحی و معنوی بر مردم کشورها و بر جان و مالشان داشته باشند، انگار که به حکم خدا، حکومت می‌کنند و به امر خدا، امر می‌کنند.

ولی صد در صد بر خلاف این بود؛ پس خلافت اسلامی به معنای صحیح آن، باید که به صورت پاک، مقدس، دیانت، دانش، تقوا و غیره باشد؛ در حالی که این صفات و قابلیت‌ها، در آن حکامی که مدعی خلافت بودند، وجود نداشت و تاریخ، موید این قول است و آن را تصدیق می‌کند.

تمام آن صفات مطلوب و قابلیت‌های لازم به مهم‌ترین شکل و زیباترین صورت در ائمه علیهم السلام وجود داشت و تاریخ، این مطلب را با بلندترین صدا اعلام می‌کند.

به بحث‌مان راجع به زمان امام هادی علیه السلام و مراقبت شدید از او باز می‌گردیم: از جمله راه‌ها و وسایل حکیمانه‌ای که امام هادی علیه السلام برای رهایی از آن مشکل‌ها در نظر گرفت، آن بود که بعضی از شیعیان مورد اعتماد را در بغداد معین گرداند تا از طرف آن حضرت، وکیل و مرجعی برای رسیدگی به امور شیعیان و منبعی برای امور دینی و دنیوی آنها باشند.

پس اموال، زکات و خمس برای وکلا برده، مسائل دینی از آنها سؤال می‌شد و آنها واسطه بین امام هادی علیه السلام و شیعیان قرار گرفتند و گاهی وکلا، این منصب خطیر را مخفی می‌داشتند.

سال‌ها امور بر این منوال گذشت تا اینکه مردم عادت کردند به وکلا در بغداد مراجعه کنند تا اینکه امام هادی علیه السلام به شهادت رسید و امام عسکری علیه السلام نیز همین روش را در پیش گرفت.

هنگامی که امام عسکری علیه السلام به شهادت رسید، امام زمان علیه السلام وکیلان را بر وکالتشان باقی گذاشت که به خواست خداوند در فصل‌های بعد، مطالبی از زندگی این وکلا خواهیم آورد.

امام زمان علیه السلام در زمان پدرش

بعد از اینکه در فصل قبل، درباره غیبت صغری صحبت کردیم که ابتدای آن از ولادت امام زمان علیه السلام است؛ پس به جاست که قسمتی از زندگی امام زمان علیه السلام در زمان پدرش، امام حسن عسکری علیه السلام را شرح دهیم و اصل بحث را در فصول آینده می‌گوییم:

روشن است که امام زمان علیه السلام در سامرا، تحت مراقبت، مشمول عواطف و عنایات طولانی پدرش، امام عسکری علیه السلام قرار داشت.

در خلال این مدت، امام عسکری علیه السلام، پسرش را برای بعضی از شیعیان مورد اعتماد معرفی کرد که او امام دوازدهم و مهدی موعود علیه السلام است.

به خواست خداوند در فصل‌های بعدی، احادیثی را در این باره خواهیم آورد.

بعد از اینکه امام عسکری علیه السلام مسموم شد و در لحظات آخر عمر به سر می‌برد و خانه از

دیگران و جاسوسان خالی بود، امام زمان علیه السلام، نزد پدرش آمد تا در نوشیدن دارو و پاک نمودن خون‌ها، که بر دندان‌های مبارک امام عسکری علیه السلام بر اثر زخم سم بود - کمک کند. این دیدار، آخرین دیدار پسر با پدرش بود و امام عسکری علیه السلام بدرود حیات گفت و در حالی این دنیا را ترک کرد که فرزند عزیز و یتیمش در برابر وزش گردباهای تند حوادث و سرکشی‌ها قرار داشت و او را به خداوند سپرد.

جعفر، پسر امام هادی علیه السلام

جعفر از پسران امام هادی علیه السلام بود و از خط پدران پاکش، منحرف گشته بود و راه خطا را پیش گرفته بود.

انحراف جعفر، عجیب‌تر از انحراف پسر نوح نبی علیه السلام نبود، کسی که خداوند درباره‌اش می‌فرماید:

«يَأْتُوهُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ»؛ «او فرزندی نیست؛ زیرا او عملی بسیار ناشایسته دارد.»^۱

انحراف جعفر به سبب سهل‌انگاری پدرش در تربیت او نبوده است؛ بلکه به سبب همنشینی با فاسقان و منحرفان بود و روشن است که چنین رابطه‌ای، مؤثر بوده است. ما چگونگی ارتباط او با منحرفین را نمی‌دانیم؛ کسی که به رسوایی مبتلا شد و عار و ننگ را برای خود به ارمغان آورد.

عجیب این است که امام عسکری علیه السلام، هنگامی که فرزندش امام زمان علیه السلام را به شیعیان مورد اعتمادش نشان داد و خواص را از ولادتش با خبر کرد، برادرش جعفر را به آن، آگاه نکرد و او نمی‌دانست که برادرش، فرزندی دارد و شاید می‌دانسته است و به سبب اهداف خود، سکوت کرده است.

۱۵ روز قبل از وفات، امام عسکری علیه السلام نامه‌های متعددی برای شیعیان خود در مداین نوشت و آنها را به خادمش «ابو الادیان» داد و به او فرمود:

«إمض بها (أي بالرسائل) الى المدائن، فإنك ستغيب خمسة عشر يوماً و تدخل إلى «سر

من رای» یوم الخامس عشر (أی من سفره) و تسمع الواعیه فی داری و تجدنی علی المغتسل.»

قال ابوالادیان: فقلت: یا سیدی! فإذا كان ذلك فَمَنْ؟ أي: فَمَنْ امام بعدک؟.

قال: «مَنْ طالَبک بِجَوَاباتِ کُتُبی فهو القائم بعدی.

فقلت: زِدنی؟ أي اذکر لی المَزید مِنَ العَلائِم؟

قال: «مَنْ یُصَلِّی عَلَیَّ فهو القائم بعدی.»

فقلت: زِدنی؟

قال: «مَنْ أَخْبَرَ بما فی الهمیان فهو القائم بعدی»؛

«نامه‌ها را به شهرها برسان که سَفرت، ۱۵ روز طول می‌کشد و روز پانزدهم، داخل سامرا

می‌شوی و صدای ناله و شیون از خانه‌ام می‌شنوی و مرا غسل داده شده، می‌یابی.»

ابوالادیان می‌گوید عرض کردم: ای مولای من! امام بعد از شما کیست؟

فرمود: «آن که جواب نامه‌ها را از تو بخواهد، قائم بعد از من است.»

گفتم: «علایم بیشتری، برایم ذکر کن؟»

فرمود: «هر کس که بر من نماز میت بخواند؛ او قائم بعد از من است.»

گفتم: بیشتر بفرما؟

فرمود: «هر کس که از همیان^۱ خبر دهد؛ او قائم بعد از من است.»

سپس حیا و هیبت امام علیه السلام، مانع از آن شد که سؤال کنم در همیان چه چیز است.

با نامه‌ها خارج شدم و به سوی مداین حرکت کردم؛ جواب‌های آنها را دریافت نمودم

و در روز پانزدهم، داخل سامرا شدم (همان‌طور که امام علیه السلام گفته بود)، صدای شیون و ناله از

خانه‌اش شنیدم و دیدم که او غسل داده شده است و برادرش، جعفر جلوی درِ خانه بود

و شیعیان به او تسلیت و تهنیت می‌گفتند (یعنی به خلافت و امامت تهنیت می‌گفتند).

پس با خود گفتم: اگر این امام باشد، امامت باطل شده، به سبب اینکه او را می‌شناسم؛

۱. همیان، کیسه‌ای که آذوقه سفر را در آن می‌گذارند و دور کمر می‌بندند.

شراب انگور می خورد، در قصر جوسق^۱ قمار می کند و با طنبور^۲ می نوازد.

پس جلو رفتیم و تسلیت و تهنیت گفتیم؛ ولی چیزی از من نپژسید؛ سپس عقید، (خادم امام عسکری علیه السلام) خارج شد و به او گفت: ای آقای من! برادرت کفن شده، پس بایست و بر او نماز گزار.

جعفر و شیعیان اطرافش داخل شدند در حالی که جلوی آنها، سمان، حسن بن علی و دو جاسوس معتصم بودند؛ هنگامی که داخل خانه رفتیم، جعفر بن علی برای ادای نماز بر برادرش جلو رفت تا اینکه خواست، تکبیر بگوید، کودکی با صورت گندم گون، موهای پر پشت و دندان هایی باز و شمرده، جلو آمد و ردای جعفر را گرفت و گفت:

«تَأخِّرْ يَا عَمُّ! فَأَنَا أَحَقُّ بِالصَّلَاةِ عَلَى أَبِي»؛

«ای عموا عقب برو که من به ادای نماز بر پدرم شایسته ترم.»

جعفر عقب رفت در حالی که صورت او زرد شده بود؛ پس آن کودک جلو رفت و بر پدرش نماز گذارد و دفن کرد و در کنار قبر او به من فرمود: «ای بصری! جواب نامه ها - که با توست - کجایند؟»

آنها را به او دادم و پیش خودم گفتم: این، دو علامت، فقط همیان باقی مانده است. از خانه خارج شدم و به سوی جعفر رفتم، نزد او بودم که حاجز و شاء گفت:

ای آقای من! آن کودک کیست؟

گفت: به خدا قسم که تا به حال او را ندیده ام و نمی شناسم!

ما نشسته بودیم که در آن هنگام، عده ای از قم آمدند و سراغ امام عسکری علیه السلام گرفتند و بر شهادت او آگاه شدند.

گفتند: پس امام بعد او کیست؟

مردم به جعفر اشاره کردند؛ پس آنها به او سلام کردند و تسلیت و تهنیت گفتند و غرضه داشتند: نزد ما نامه ها و اموالی هست؛ پس ما را آگاه کن که نامه ها چه چیز است؟ و مال، چقدر است؟

۲. طنبور، آلت لهر و غنا.

۱. جوسق، قصر مقتدر عباسی است.

جعفر ایستاد و لباس‌هایش را تکاند و گفت: از من می‌خواهید، علم غیب بگویم؟! در این هنگام، خادم امام مهدی علیه السلام از خانه خارج شد و گفت: همراه شما، فلان نامه و فلان است و همیانی دارید که در آن هزار دینار است که ده دینار آنها، تقلبی است. آنها، نامه‌ها و اموال را به او دادند و گفتند: کسی که تو را برای گرفتن اینها راهنمایی کرد، امام است.^۱

نکاتی درباره این روایت:

۱- جعفر کذاب، خودش را برای امامت کبری و خلافت عظمی آماده کرده بود در حالی که فاقد جمیع قابلیت‌های امامت بود و به مقام جنایات و فسوقش آگاه بود و این، نشانه عدم پرهیزکاری و بی‌مبالاتی‌اش نسبت به دین بود و اگر چنین نبود، باید خودش را از این مقام بلند، کنار می‌کشید و هنگامی که بعضی مردم، خلافت و امامت را به او تهنیت گفتند، او چیزی نگفت که نشانه این است که تهنیت مردم را قبول کرده است.

۲- بین شیعه مشهور است که بر امام، کسی جز امام، نماز نمی‌گذارد؛ چون نماز میت در واقع، دعایی از نمازگزار بر میت است؛ پس چه کسی جز امام، لیاقت خواندن این نماز را دارد؟ و هنگامی که جعفر برای نماز بر امام عسکری علیه السلام جلو رفت، خداوند خواست که پرده کنار رود و گروهی از مردم - که برای نماز بر امام عسکری علیه السلام جمع شده بودند - امام حقیقی را بشناسند که اتمام حجتی برای جعفر و امت اسلامی باشند.

برای این بود که امام زمان علیه السلام خارج شد و ردای جعفر را گرفت که آماده تکبیر گفتن نماز بود، جمله‌ای را ایراد فرمود که در والاترین درجات فصاحت و بلاغت است:

«تَأَخَّرَ يَا عَمَّ، فَأَنَا أَحَقُّ بِالصَّلَاةِ عَلَيَّ أَبِي!!»

«ای عموا عقب برو که من به ادای نماز بر پدرم شایسته‌ترم!!»

امام علیه السلام به او فرمود: «تاخر» پس برای ادای نماز، اجازه نداد و فرمود: «یا عم» و با این کلمه، امام علیه السلام خبر داد که جعفر، عموی اوست؛ پس امام، پسر برادر جعفر است.

«فانا احق بالصلاة على ابي» بی‌شک امام زمان علیه السلام با این جمله، شایستگی خود به نماز

بر امام عسکری علیه السلام را ثابت می‌کند و می‌فرماید:

«علی ابی»، این کلمه، هم اثبات نسب و هم اثبات امامت اوست، به سبب اینکه کسی جز امام بر امام نماز نمی‌گذارد برای اینکه او ولی و وارث میت است. به این صورت روشن شد که جعفر، هیچ حقی ندارد و جعفر از نزد جنازه باز می‌گردد و هیچ‌گونه مقاومتی در مقابل این کودک نمی‌تواند، انجام دهد و به چه شکلی قدرتش را از دست می‌دهد؟! چگونه می‌شود که چنین مردی با چنین ادعایی، این‌گونه از کودکی بترسد؟!».

آیا این چیزی جز قدرت و هیبت امام است؟ که ذره‌ای از آن نزد جعفر و امثال او پیدا نمی‌شود برای چه رنگ جعفر زرد می‌گردد؟! و برای چه خجالت و سستی را جلوی مردمی که به سبب امامت به او تهنیت می‌گفتند، تحمل می‌کند؟ و برای چه خودش را تکذیب می‌کند به وسیله کلمه «تاخر یا عم» که از آن کودک شنید؟!».

نگاه کن به حق که چگونه ظاهر می‌شود! و به باطل که چگونه رانده شد!

بعضی از شیعه‌های اهل بصره از او پرسیدند: ای آقای من! کودک کیست؟

سائل از آن کودک می‌پرسد تا جعفر را وادار به اعتراف به امام زمان علیه السلام کند و او قسم به خدا یاد می‌کند که او را ندیده‌ام و نمی‌شناسم.

ای جعفر! کار تو عجیب است!! چون احمد بن اسحاق قمی - که در قم زندگی می‌کرد - آن کودک را می‌شناخت؛ اما تو او را نمی‌شناسی؟! و بسیاری از شیعه‌های دور و نزدیک، امام زمان علیه السلام را در زمان پدرش امام عسکری علیه السلام دیدند.

این در حالی است که اگر در قسم خوردن به خدای تعالی راست گفته باشی:

فَإِنْ كُنْتُ لَا تُذْرِي فَتِلْكَ مُصِيبَةٌ وَإِنْ كُنْتُ تُذْرِي فَالْمُصِيبَةُ أَكْبَرُ

پس اگر ندیدی، آن، مصیبت برای تو و اگر دیدی، پس مصیبتی اعظم است.

ای کاش! جعفر به این جایگاه شرمگین و خجالت بار اکتفا می‌کرد و ای کاش برمی‌گشت! ای کاش! حاضران و شاهدان در مجلس دفن امام عسکری علیه السلام، نظرشان را برمی‌گرداندند و حق را از باطل تشخیص می‌دادند! ولی مردم به دنبال اهداف پست خود

بودند و قلب‌هایشان مریض بود.

ای کاش! هنگامی که فرستادگان اهل قم به شهر سامراء رسیدند به سوی جعفر کشیده نمی‌شدند!

ای کاش! ادعای امامت نمی‌کرد که خجالت را بر خجالت نمی‌افزود و رسوایی دیگری پیش نمی‌آمد؛ ولی قمی‌های باهوش، عارف به نشانه‌های امامت بودند از او سؤالاتی پرسیدند تا اینکه آنها را از تمام آنچه همراهشان بوده، باخبر کند. تا صحت امامت دروغین جعفر، تأکید شود.

در این جا جعفر، لب‌هایش را حرکت داد و گفت: از ما می‌خواهید که علم غیب بدانیم. ای کاش! فرق بین علم غیب و بین علم امام - که از سوی صاحب علم آموخته می‌شود - را می‌دانست!

ای کاش! هزاران حدیثی را که از جدش رسول خدا ﷺ و از پدران پاکش ﷺ درباره آینده و اتفاقات بزرگ آن روایت شده است را به یاد می‌آورد!

ای کاش! کلام جدش علی بن ابی طالب ﷺ را می‌شناخت که در پاسخ یکی از یارانش که گفت: ای امیرمومنان ﷺ! آیا به شما علم غیب، عطا شده است؟ فرمود:

«لیس هو بعلم غیب و إنما هو تعلم من ذي علم و إنما علم الغیب: علم الساعة و ما عدده الله سبحانه بقوله: ﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ فَيَعْلَمُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مَا فِي الْأَرْحَامِ، مَنْ ذَكَرَ أَوْ أَنْثَى وَ قَبِيحٌ أَوْ جَمِيلٌ وَ شَقِيٌّ أَوْ سَعِيدٌ وَ مَنْ يَكُونُ فِي النَّارِ حَطْبًا، أَوْ فِي الْجَنَّةِ لِنَبِيِّنَ مُرَافِقًا، فَهَذَا عِلْمُ الْغَيْبِ الَّذِي لَا يَعْلَمُهُ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ وَ مَا سَوَى ذَلِكَ فَعِلْمُ عِلْمِهِ اللَّهُ نَبِيِّهِ فَعَلَّمْنِيهِ وَ دَعَا لِي بِأَنْ يَعِيَهُ صَدْرِي وَ تَضَطَّمَّ عَلَيْهِ جَوَانِحِي»

امام ﷺ فرمود: «در سخنان من، علم غیب نیست و آموزش از سوی صاحب علم است و علم غیب، علم قیامت است و آنچه خداوند، آن را در قرآن برشمرده است:

«آگاهی از زمان قیامت، مخصوص خداست و اوست که باران را نازل می‌کند و می‌داند که در رحم‌ها چیست و کسی نمی‌داند، فردا چه چیزی فراهم می‌آورد و نمی‌داند در چه

سرزمینی می‌میرد به راستی که خداوند دانا و آگاه است.»^۱

پس خداوند سبحان می‌داند در رحم چه است؛ پسر است یا دختر؛ زشت است یا زیبا؛ بدبخت است یا خوشبخت و چه کسی هیزم آتش است و چه کسی در بهشت، همراه پیامبران است؛ پس علم غیب است که آن را کسی جز خداوند نمی‌داند و غیر از آن، علمی است که خدا به پیامبرش یاد داد و او هم به من یاد داد در حق من دعا کرد تا اینکه سینه‌ام، آن را درک و دلم، کانون این اسرار باشد.»^۲

جعفر، پیوسته مصرّ بر گمراهی و دشمنی‌اش بود؛ پس نزد معتمد رفت؛ او حاکمی بود که دیروز با سم، برادرش امام عسکری علیه السلام را مسموم و شهید کرده بود تا اینکه معتمد را از وجود امام زمان علیه السلام مطلع کند و گویی جعفر، جاسوسی به نفع معتمد و ضد اهل بیت علیهم السلام بود؛ معتمد دستور داد، نرجس خاتون را بازداشت کنند.

آنها دستور معتمد را انجام دادند و از نرجس خاتون، سراغ امام زمان علیه السلام را می‌گرفتند؛ ولی نرجس از روی تقیه، وجود امام مهدی علیه السلام را انکار کرد؛ خلیفه، انکار نرجس را قبول نکرد و دستور داد، نرجس را به قاضی سامرا، «ابن ابی شوارب» تسلیم کنند تا تحت نظر شدید باشد؛ ولی خداوند تعالی، او را بعد از مدت کمی نجات داد.

خداوند لعنت کند، ریاست‌طلبانی که جنایتکارند در راه به دست آوردن مقاصد، دین و عقیده خود را نابود می‌کنند و نفرین بر هر کسی که از هوای نفسش پیروی کند و هر چه که می‌خواهد، انجام می‌دهد و می‌گوید!

هیأت اعزامی از قم

جعفر بر گمراهی‌اش اصرار می‌کرد و از مرکب باطلش پایین نمی‌آمد و کارهایش را تکرار می‌کرد؛ بنابراین گناه جعفر به همراه کارهایش زیاد می‌شد و آن زمانی بود که کاروان دیگری از قم به سامرا رسید.

علی بن سنان موصلی از پدرش نقل می‌کند: زمانی که مولای ما، امام عسکری علیه السلام فوت

۱. لقمان، آیه ۳۴.

۲. نهج البلاغه؛ ص ۲۳۹، چاپ بیروت - شرح محمد عبده؛ سال ۱۳۸۲ و بحار؛ مجلسی؛ ج ۴۱، ص ۳۳۵.

کرد، کاروانی از قم به سامرا رسید در حالی که آنان از وفات امام عسکری علیه السلام خبر نداشتند و از دیگران سراغ امام عسکری علیه السلام را گرفتند که به آنها گفته شد:

حضرت فوت کرده است.

گفتند: وارثش کیست؟

گفتند: برادرش جعفر.

پس سراغ جعفر را گرفتند به آنها گفته شد: او به تفریحگاه رفت و سوار کشتی شد در حالی که شراب می نوشید و همراه او خوانندگانی بودند!!

کاروانیان با یکدیگر مشورت کردند و گفتند: اینها اوصاف امام نمی باشد.

بعضی از آنها گفتند: این اموال را به صاحبانشان برگردانیم.

ولی محمد بن جعفر حمیری گفت: صبر کنید، جعفر برگردد تا به درستی از کارش خبردار شویم.

وقتی که جعفر برگشت، نزد او رفتند و سلام کردند و گفتند: ای مولای ما! از اهل قم و شیعه هستیم برای مولایمان امام عسکری علیه السلام، اموالی را از قم آورده ایم.

جعفر گفت: این اموال کجاست؟

گفتند: همراهمان است.

جعفر گفت: اموال را به من بدهید.

گفتند: خیر، چون این اموال را با شرایطی تحویل می دهیم.

جعفر گفت: آن شرایط چیست؟

گفتند: در گذشته، اموال از تمام شیعیان جمع می شد و در بسته های کوچک قرار داده می شد؛ و سپس آنها را در کیسه های بزرگ قرار می دادیم و آن کیسه را مهر و موم می کردیم و وقتی آن اموال را برای مولایمان امام عسکری علیه السلام می آوردیم، آن حضرت می گفتند که همه اموال فلان مقدار است و از فلانی، چه مقدار پول و از دیگری چه مقدار تا اینکه اسم همه مردم را می فرمود و حتی نقش انگشترها را نیز می گفت.

جعفر گفت: شما دروغ می گوید!... برادرم چنین کاری انجام نمی داد و این کار، علم

غیب است و علم غیب را فقط خدا می‌داند.

وقتی کاروانیان، سخنان جعفر را شنیدند همدیگر را نگاه کردند.

جعفر به آنها گفت: این مال را به من می‌دهید؟

گفتند: گروهی هستیم که این اموال، نزد ما امانت است و آنها را فقط به کسی می‌دهیم که نشانه‌هایی را - که از مولایمان امام عسکری علیه السلام می‌شناسیم - داشته باشد؛ پس اگر تو امام هستی برای ما دلیل بیاور و الا اموال را به صاحبانشان برمی‌گردانیم.

جعفر، نزد معتمد عباسی رفت (در حالی که معتمد عباسی در سامرا بود) و از آنها به معتمد شکایت کرد؛ آنها را احضار کردند.

معتمد گفت: این اموال را به جعفر نمی‌دهید؟

گفتند: ما گروهی هستیم که این اموال، نزد ما امانت است که صاحبان آنها به ما امر کرده‌اند، این اموال را فقط به کسی بدهیم که علامت و نشانه‌ای از امامت را داشته باشد در حالی که امام عسکری علیه السلام چنین بود.

حاکم گفت: علامتی که امام عسکری علیه السلام داشت، چه بود؟

گفتند: امام علیه السلام به ما تعداد دینارها، اسم‌های صاحبانش، نوع اموال و این که چه مقدار است را خبر می‌داد؛ پس اگر امام علیه السلام، این کار را می‌کرد، ما اموال را به او می‌دادیم و همیشه ما این‌گونه عمل می‌کردیم و حالا که امام فوت کرده، پس اگر این مرد، صاحب امر است، همان کاری که برادرش انجام می‌داد، انجام دهد و الا ما اموال را به صاحبانشان برمی‌گردانیم.

جعفر گفت: ای امیرالمؤمنین! این عده دروغ می‌گویند و به برادرم نسبت دروغ می‌دهند؛ چون این کار، علم غیب است.

حاکم عباسی گفت: این قوم پیک و پیام رسانند و پیک باید فقط، پیامش را برساند.

راوی گفت: جعفر، مبهوت شده بود در حالی که جوابی نداشت.

مسافران از حاکم عباسی خواستند، همراهشان سربازانی بفرستد تا از شهر خارج شوند؛ پس حاکم برای انجام این کار، دستور داد.

هنگامی که از شهر خارج می‌شدند، پسری - که زیباترین مردم بود - به طرف آنها آمد و صدا زد: ای فلانی و ای فلانی! مولایتان شما را می‌خواهد، دعوت او را اجابت کنید. پرسیدند: تو مولای ما هستی؟

گفت: معاذالله! من بنده مولایتان هستم به طرف او حرکت کنید.

حرکت کردند تا اینکه به در خانه امام عسکری علیه السلام رسیدند و فرزند او، حضرت قائم علیه السلام روی تختی نشسته بود، گویا تگه‌ای از ماه بود، لباس سبز رنگ بر تنش بود؛ سلام کردند، حضرت جواب سلام را داد و فرمود:

«همه مال، فلان مقدار است که فلانی، این مقدار و فلانی، آن مقدار آورده است.»

حضرت، تمام اوصاف آنها را گفت برای خداوند عزوجل سجده کردیم و به سبب آنچه خداوند به ما معرفی نمود، زمین را بوسیدیم و خداوند را شکر کردیم.

ما هر چه می‌خواستیم از حضرت علیه السلام می‌پرسیدیم و ایشان جواب می‌داد؛ پس ما اموال را به او دادیم و حضرت به ما امر فرمود بعد از این، دیگر هیچ مالی را به سامراء نیاورید؛ چون مردی را در بغداد مأمور کرده، که باید اموال را به او بدهیم.

به محمد بن جعفر قمی حمیری، مقداری حنوط و کفنی داد و به او فرمود: «خداوند، اجر تو را زیاد گرداند.»

محمد بن جعفر قمی، قبل از رسیدن به همدان فوت کرد - که خداوند او را پیامرزد - و بعد از آن، اموال را به بغداد، نزد مأمور امام علیه السلام می‌بردیم و او، نامه‌هایی از آن امام را به ما می‌داد.

شیخ صدوق می‌گوید: این جریان، این مطلب را روشن می‌کند که خلیفه از امر امامت و مقام و منزلت آنها آگاهی داشته، بنابراین از آن گروه و اموالی که همراهشان بود، دست برداشته، اموال را تحویل جعفر کذاب نداده است تا اینکه امر امامت مخفی بماند و مردم به طرف آن هدایت نشوند و آن را بشناسند.

از جمله اینکه روزی جعفر کذاب برای خلیفه، بیست هزار دینار رشوه برد تا خلیفه او را جانشین برادر فوت شده‌اش قرار دهد.

خلیفه گفت: بدان که جایگاه و مقام برادرت به دست من نیست و فقط به دست خداوند عزوجل است و ما بسیار تلاش کردیم که مقام و منزلت او را پایین بیاوریم و در هم بشکنیم؛ ولی خداوند هر روز، رفعت و بلند مرتبگی او را زیاد کرد؛ پس اگر تو نزد شیعیان برادرت منزلتی داشته باشی، نیازی به ما نداری و اگر نزد آنها منزلتی نداشته باشی و در تو آنچه که در برادرت بود، نباشد، ما نمی‌توانیم، کاری برای تو انجام دهیم.»

۱- کوشش عده‌ای از مردم برای تعیین جعفر برای امامت جای سؤال باقی می‌گذارد. چرا این عده گمان کرده بودند، جعفر را برای امامت انتخاب کرده‌اند در حالی که نشانه‌های امامت در او وجود نداشت؟

دیگر اینکه جعفر در تمام جاها، سستی کرده بود و در مقابل کاروان قمی‌ها، خوار و رسوا شده بود؛ پس چرا این عده بر ادعای خود پافشاری می‌کردند.

۲- جعفر، سخنان شیعیان قمی را - که درباره قدرت امام عسکری علیه السلام به خبر دادن از وسایل همراه آنها بود - دروغ دانست؛ پس اگر جعفر، فاقد صفات امامت بود، چرا آن را از برادرش امام عسکری علیه السلام نفی کرد و شیعیان را تکذیب نمود؟

آیا بهتر نبود که به نادانی و جهلش به این امور، اعتراف کند تا امری واقعی و حقیقی را تکذیب نکند؟

۳- جعفر، اموال را از قمی‌ها خواست در حالی که این ظلم و زور است، همچنین او مستحق دریافت آنها نبود و خودش نیز این را می‌دانست و این مطلب، نشان دهنده این است که جعفر از محرمات دوری نمی‌کرد و اگر اموال را از قمی‌ها می‌گرفت در می‌خوارگی و گناه صرف می‌کرد.

۴- کمک خواستن جعفر از آن حاکم ظالم و ضد شیعه و جواب حاکم که به قمی‌ها دستور داد، اموال را به جعفر بدهند؛ به سبب محبتی که به جعفر داشت، بوده است یا این کار حاکم، اعتراف ضمنی به امامت جعفر بوده، که می‌خواست جمال و قداست امامت زشت شود و معنویات امامت، خرد شود و مفهوم امامت بین شیعه‌ها تغییر کند؟

ای کاش! فضاحت این کار به این جا، تمام می‌شد و ای کاش! جعفر به این مقدار اکتفا

می‌کرد؛ ولی او نزد حاکم رفت تا به او بیست هزار دینار رشوه دهد تا اینکه به امامت جعفر اعتراف کند!

به ناتوانی و ذلت این نادان نگاه کنید که چگونه به وسایلی سست و بی فایده چنگ زد تا مقامش را تثبیت و مکانش را تقویت کند؟! چگونه از گمراهان کمک می‌گرفت تا حق را از بین ببرد و چگونه وسایلیش را آماده می‌کرد تا هدف شیطانی‌اش را محقق کند؟! من از جعفر و کارهایش تعجب نمی‌کنم؛ چون در زمان خودمان، امثال جعفر بسیار هستند که فاقد پایگاه مردمی و طرد شده از جامعه دینی می‌باشند و چگونه دست بیعت به حاکمان ظالم می‌دهند تا به امتیازی کوچک درباره آنها اعتراف کنند.

۵- حاکم عباسی فهمید که همراهی او با جعفر، نفع و فایده‌ای برای آنها ندارد؛ چون اصول عقیدتی امامت (نزد شیعه)، جوانب کامل دارد و از جمیع جهات مرتبط است و امکان بازی با آن نیست و امکان تغییر مفهومی نیز وجود ندارد؛ پس او را بسین که از نظر اولی‌اش، تغییر جهت می‌دهد و حق را به مسافران قمی می‌دهد و می‌گوید: این عده، پیام رسان هستند و وظیفه پیام رسان، رساندن پیام است.

با این جمله، راه‌ها را به روی جعفر بست و باعث ناامید شدن او و قطع آرزوهایش گردید! پس قمی‌ها از شر جعفر و اطرافیانش ترسیدند و از معتمد عباسی خواستند که آنها را با مراقبان امنیتی حمایت کند تا از شهر خارج شوند و حاکم، درخواستشان را قبول کرد و همراهشان سربازانی را فرستاد تا از شهر به سلامت خارج شوند.

همچنین از سرگردانی و حیرتی که بر قمی‌ها قبل از رسیدن به شهرشان، مسلط شده بود - که جانشین امام عسکری علیه السلام را نشناخته‌اند - می‌پرس!

این جا بود که لطف خداوند، شامل آنها شد و از این سرگردانی، نجات پیدا کردند؛ غلامی از نزد امام زمان علیه السلام آمد بود و آنها را به اسم‌هایشان صدا زد و به مکان امام زمان علیه السلام هدایت کرد و با این جریان، مشکلشان حل شد و امر پنهان، آشکار گردید و حیرت از بین رفت.

بعد از همه اینها... جعفر ادعا کرد، تنها وارث امام عسکری علیه السلام خودش است در حالی که

منکر وجود امام زمان علیه السلام و منکر برادرش امام عسکری علیه السلام بود و خودش را مستحق بر تمام اموالی که از امام عسکری علیه السلام باقی مانده بود، می دانست و کلام امام حسین علیه السلام را درباره خودش محقق می دانست: «قائم هذه الأمة هو التاسع من ولدي و هو صاحب الغيبة و هو الذي يقسم ميراثه و هو حي»؛

«قائم این امت، نهمین نواده من و او صاحب غیبت و زنده است که میراث او را تقسیم می کنند»^۱

عاقبت کار جعفر

محدثان درباره عاقبت کار جعفر، اختلافاتی دارند؛ برخی گفته اند: جعفر، توبه کرد و از کارهایش برگشت و در صراط مستقیم قرار گرفت و تنها دلیل آنها بر این مطلب، نامه ای است که از امام زمان علیه السلام در جواب به پرسش های اسحاق بن یعقوب صادر شده است:

«و أما سبيلُ عمي جعفر و وُلده، فسبيلُ إخوة يوسف»؛

«اما راه عمویم جعفر و فرزندش، راه برادران یوسف است.»

امام زمان علیه السلام عمویش جعفر و فرزندان او را به برادران یوسف علیه السلام تشبیه کرده، که آنها همان کاری را در حق امامشان انجام دادند، که برادران یوسف در حق آن حضرت مرتکب شدند.

این سؤال پیش می آید که چگونه از این جمله به توبه جعفر و قبول توبه از طرف خداوند تعالی استفاده می شود؟!؟

بله، برادران یوسف علیه السلام بعد از بدکرداریشان گفتند: «قَالُوا يَا أَبَانَا أَسْتَغْفِرُ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ * قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»؛ «گفتند: پدر! از خداوند، آمرزش گناهان ما را بخواه که ما خطا کار بودیم. پدرشان گفت: بزودی برای شما از پروردگارم، آمرزش می طلبم که او آمرزنده و مهربان است.»^۲

ولی از این سخن امام علیه السلام، استغفار و توبه جعفر به دست نمی آید و بهتر است بگوییم که در این جا وجه شباهت، واضح و روشن نیست؛ والله العالم.

۱. این حدیث در بخش بشارت ها آمده است. ۲. سوره یوسف، آیات ۹۷-۹۸.



فصل نهم

نمایندگان چهارگانه

نمایندگی خاص

نمایندگی خاص از مسئولیت‌های مهم و دارای اهمیت فراوان است و هر کسی، لایق آن مقام برجسته و عالی نیست، مگر کسی که دارای صفات مطلوب، شایستگی‌های لازم، امانتداری به معنای کامل کلمه، تقوا، پرهیزگاری، کتمان اموری که نباید افشا شوند، عدم دخالت در دستورات خاص امام و عدم تفسیر به رأی خود و اجرای اوامر و تعلیمات واصله از جانب امام و غیره باشد.

روشن است که اهمیت نمایندگی خاص از اهمیت نمایندگی عام - که مجتهد جامع الشرایط آن را به عهده دارد - برتر و والاتر است. اجتهاد، جامع خصایصی همچون عدالت، مخالفت با هوای نفس، شدت التزام به موازین شرعی و صفاتی دیگر و مسئولیت و مرتبه‌ای والا است و ما نمی‌خواهیم خیلی در این بحث وارد شویم؛ زیرا مقصود ما در این جا اوصاف نمایندگان چهارگانه است و بیان مطالبی درباره زندگی آنان.

نمایندۀ اول

اسم: عثمان بن سعید

کنیه: ابو عمرو

لقب: عمری، ستمان، زیات، اسدی، عسکری.

او ملقب به روغن فروش (ستمان، زیات) بوده، زیرا برای کتمان مقامش و تقیه از حکومت، خرید و فروش روغن می‌کرد؛ شیعیان، اموال و نامه‌ها را به او می‌دادند و او، آنها را درون خیک و مشک می‌گذارده، تا احدی از وجود آنها مطلع نشود و به حضور امام زمان علیه السلام تقدیم می‌نمود.

برای ما اهمیتی ندارد که لقب ایشان، عمری یا منسب ایشان، بنی‌اسد باشد و ما به همین اندازه اکتفا می‌کنیم که عمری از سن ۱۱ سالگی جزو خادمان با شرف و بلند مرتبه امام هادی علیه السلام بود و این خود، نشانه بهره‌مند شدن از ذکاوت، عقل، رشد فکری تازه، شایستگی‌هایی - که شامل عدالت، وثوق و امانت است - می‌باشد.

روی عن احمد بن اسحاق قال: سألت الامام الهادی علیه السلام و قلت: من أعمِل؟ و عن آخذ؟

و قول من أقبل؟

فقال الامام: «العمری یقتی، فما أدی الیک عنی فَعَنی یؤدی و ما قال لک عنی فَعَنی

یقول، فاسمَع له و أطع، فإنه الثقة المأمون.»

احمد بن اسحاق گفت: از امام هادی علیه السلام سؤال کردم: چه کار کنم؟ و از چه کسی

تعلیمات و فرمایشات شما را بگیرم؟ و سخن چه کسی را قبول کنم؟

امام علیه السلام فرمود: «عمری، مورد اطمینان من است هر چیزی به تو داد؛ از من است و هر

چه به تو گفت؛ از من است از او بشنو و اطاعت کن که او مورد اطمینان و امین می‌باشد.»^۱

عمری، پس از شهادت امام هادی علیه السلام به افتخار نمایندگی و وکالت امام عسکری علیه السلام

درآمد.

۱. اصول کافی؛ کلینی؛ ج ۱، ص ۳۳۰، چاپ تهران، سال ۱۳۸۸ هجری و غیبت؛ طوسی؛ ص ۲۱۹، چاپ تهران، سال ۱۳۹۸ هجری.

فقد روي عن الإمام الحسن العسكري عليه السلام أنه قال - لأحمد بن إسحاق: «العُمري وأبْنُهُ ثِقَتَانِ، فَمَا أَدْيَا إِلَيْكَ عَنِّي فَعَنِّي يُؤَدِّيَانِ وَمَا قَالَا لَكَ فَعَنِّي يَقُولَانِ، فَاسْمَعْ لِهَمَا وَأَطِغْهُمَا، فَإِنَّهُمَا الثَّقَتَانِ الْمَأْمُونَانِ»؛

امام حسن عسکری علیه السلام به احمد بن اسحاق فرمود: «عمری و فرزندش، مورد اعتمادند هر چه را به تو گفتند؛ از طرف من است و هر چه برای تو انجام دادند؛ از من است؛ از آنها بشنو و اطاعت کن که آنان مورد اطمینان و امنیتند.»^۱

امام عسکری علیه السلام، نامه مفصلی برای اسحاق بن اسماعیل نیشابوری نوشت که نکاتی از آن را بیان می‌کنیم:

فَلَا تَخْرُجَنَّ مِنَ الْبَلَدَةِ حَتَّى تَلْقَى الْعُمْرِي (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بِرِضَايَ عَنْهُ) وَ تَسَلِّمْ عَلَيْهِ وَ تَعْرِفْهُ وَ يَعْرِفَكَ، فَإِنَّهُ الطَّاهِرُ الْأَمِينُ، الْعَفِيفُ، الْقَرِيبُ مِنَّا وَ الْيَنَّا»؛

«... از شهر بیرون مرو تا عمری را ملاقات کنی و به او سلام کن؛ شما را می‌شناسد و شما او را می‌شناسی که او طاهر، امین، عقیف، نزدیک به ما و از ماست.»^۲

روي عن محمد بن اسماعيل و علي بن عبد الله السجستاني، قالوا: دَخَلْنَا عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ عليه السلام بِسَرِّ مَنْ رَأَى وَ بَيْنَ يَدَيْهِ جَمَاعَةٌ مِنْ أَوْلِيَاءِهِ وَ شِيعَتِهِ، حَتَّى دَخَلَ بَدْرَ خَادِمِهِ، فَقَالَ: يَا مَوْلَايَ!... بِالْبَابِ قَوْمٌ شَعْتُ غُبْرَ فَقَالَ لَهُمْ (أَيُّ قَالَ الْإِمَامُ لِلْحَاضِرِينَ عِنْدَهُ): «هُوَلَاءُ نَفَرٌ مِنْ شِيعَتِنَا بِالْيَمَنِ.» إِلَى أَنْ قَالَ الْإِمَامُ الْحَسَنُ لِبَدْرٍ: «فَامْضِ فَأَتِنَا بِعَثْمَانَ بْنِ سَعِيدِ الْعُمَرِيِّ.» فَمَا لَبِثْنَا إِلَّا يَسِيرًا حَتَّى دَخَلَ عَثْمَانُ، فَقَالَ لَهُ سَيِّدُنَا أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام:

«امض يا عثمان! فَإِنَّكَ الْوَكِيلُ وَ الثِّقَّةُ الْمَأْمُونُ عَلَى مَالِ اللَّهِ وَ أَقْبِضْ مِنْ هَوْلَاءِ النَّفِّ الْيَمِينِينَ مَا حَمَلُوهُ مِنَ الْمَالِ.»

ثُمَّ قُلْنَا - بِأَجْمَعِنَا - يَا سَيِّدَنَا!... وَاللَّهِ إِنَّ عَثْمَانَ بْنَ سَعِيدٍ لَمَنْ خِيَارِ شِيعَتِكَ وَ لَقَدْ زَدْتَنَا عِلْمًا بِمَوْضِعَةٍ مِنْ خِدْمَتِكَ وَ إِنَّهُ وَ كَيْلِكَ وَ ثِقَّتِكَ عَلَى مَالِ اللَّهِ؟

۱. اصول کافی؛ ج ۱، ص ۳۳۰، چاپ تهران، سال ۱۳۸۸ هجری و غیبت؛ طوسی، ص ۲۱۹، چاپ تهران، ۱۳۹۸ هجری.

۲. رجال کشی؛ ج ۲، ص ۵۸۰، چاپ مشهد، ایران، سال ۱۳۹۰ هجری.

قال عليه السلام: «نعم... و أشهدوا علي أن عثمان بن سعيد العمري وكيلى وأن ابنه محمداً وكيلاً
إبني: مهديكم»؛

محمد بن اسماعيل و علي بن عبدالله سجستاني گفتند: نزد امام عسکری عليه السلام رفتيم در
حالی که دوستان و شيعيان نیز آن جا بودند، بذر، خادم ایشان وارد شد و گفت:
ای مولای من! کنار در، گروهی هستند که گرد و غبار روی آنها نشسته است.
امام عليه السلام به حاضران فرمود: «آنها عده‌ای از شيعيان ما در يمن هستند.»
امام عسکری عليه السلام به بدر فرمود: «برو و عثمان بن سعيد عمری را برای ما بیاور.»
ما کمی ماندیم تا عثمان وارد گردید و امام عسکری عليه السلام به او فرمود: «ای عثمان! تحویل
بگیر که شما وکیل، امین، مورد وثوق بر مال خدا و آنچه را یمنی‌ها حمل کرده‌اند، هستی.»
همگی گفتيم: «ای مولای ما! به خدا قسم که عثمان بن سعيد، بهترین شيعه شماست،
سخنانی درباره او بفرمایید که آیا او وکیل و مورد اطمینان شما هست که اموال را به او
بدهيم؟»

فرمود: «آری، شهادت می‌دهم که عثمان بن سعيد عمری، وکیل من است و پسرش
محمد، وکیل فرزندانم، مهدي عليه السلام است.»^۱

روي عن جماعة من الشيعة، منهم: علي بن بلال و أحمد بن هلال و حسن بن أيوب و
غيرهم - في خبر طويل مشهور - قالوا جميعاً:

اجتمعنا إلى أبي محمد الحسن بن علي العسكري عليه السلام نسأله عن الحجّة من بعده و في
مجلسه اربعون رجلاً، فقال إليه عثمان بن سعيد العمري فقال له: يا بن رسول الله! أريد أن
أسئلك عن أمر أنت أعلم به مني؟

فقال الامام عليه السلام: «أخبركم بما جئتم؟»

قالوا: نعم، يا بن رسول الله صلى الله عليه وآله.

قال: «جئتم تسألوني عن الحجّة من بعدي.»

قالوا: نعم... فإذا غلام كأنه قطعة قمر، أشبه الناس بأبي محمد (العسكري).

فقال: «هذا إمامكم من بعدي و خليفتي عليكم، أطيعوه و لا تتفرقوا من بعدي فتَهلكوا في أديانكم.

ألا! و إنكم لا ترؤنه بعد يومكم هذا حتى يتم له عُمر، فاقبلوا من عثمان ما يقوله، و أنتهوا إلى أمره و اقبلوا قوله.»

گروهی از شیعیان روایت کرده‌اند: نزد امام عسکری علیه السلام جمع شدیم تا از حجت خدا بعد ایشان بپرسیم.

در مجلس، ۴۰ مرد بودیم که عثمان بن سعید عمری به آن حضرت علیه السلام گفت: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! می‌خواهم درباره‌ی سؤالی که از من، به آن داناتر هستی، سوال کنم؟

امام علیه السلام فرمود: «آیا بگویم که برای چه چیزی آمده‌اید؟»

گفتیم: آری، ای فرزند رسول خدا!

فرمود: «آمده‌اید تا درباره‌ی حجت بعد از من سؤال کنید.»

گفتیم: آری. سپس به دستور امام علیه السلام، پسری - که همچون پاره‌ی ماه بود - وارد شد، او

شبهه‌ترین مردم به امام عسکری علیه السلام بود.

فرمود: «این بعد از من، امام و خلیفه‌ی من بر شماست. از او اطاعت کنید و بعد از من

متفرق نشوید که در دین‌هایتان هلاک می‌شوید.»

بدانید که بعد از امروز، دیگر او را نمی‌بینید تا عمر غیبت او تمام شود از عثمان

بپذیرید هر آنچه را می‌گوید، امر و سخنان او را بپذیرید.^۱

در گذشته آمد که امام عسکری علیه السلام به عمری بعد از ولادت امام زمان علیه السلام دستور داد که

هزاران رطل^۲ گوشت و نان بخرد، بین فقرا توزیع نماید و تعدادی گوسفند ذبح نماید.

عمری، ساکن بغداد بود و به سامرا، بسیار مسافرت می‌کرد تا با امام هادی علیه السلام و امام

حسن عسکری علیه السلام دیدار داشته باشد.

در بعضی روایات آمده که عمری در غسل، حنوط، تکفین و دفن^۳ امام عسکری علیه السلام

۱. غیبت؛ طوسی؛ ص ۲۱۷، چاپ تهران، سال ۱۳۹۸ هجری.

۲. رطل برابر است با (۲۵۶۴ گرم).
۳. غیبت؛ طوسی؛ ص ۲۱۶.

حاضر بوده است و نمی‌گوییم که در این کارها، مستقیماً شرکت داشته است؛ زیرا امام را جز امام غسل نمی‌دهد.

اهمیتی ندارد که در تاریخ، غسل امام عسکری علیه السلام به دست حضرت مهدی علیه السلام نیامده؛ چون این عقیده ثابت ماست.

بعد از وفات امام حسن عسکری علیه السلام، امام زمان علیه السلام، عمری را بر وکالتش باقی گذاشت و با این حساب عمری، نماینده اول امام زمان علیه السلام به حساب می‌آید.

همچنین عمری، پل ارتباطی بین امام زمان علیه السلام و شیعیان در مراسلات، قضایا و حل مشکلات آنها بوده است و فقط خداوند، تعداد ملاقات‌های ایشان با امام زمان علیه السلام را می‌داند.

آری! امانت داری و مصلحت اندیشی، عمری را ملتزم کرده بود که این راز را برای مردم فاش نکند و این سر باقی بماند.

عبدالله بن جعفر درباره ملاقاتش با عمری می‌گوید: بعد از وفات امام حسن عسکری علیه السلام عمری را قسم داد که: به حق خدا و به حق امامین علیهم السلام - که تو را مورد اعتماد قرار دادند - آیا فرزند امام عسکری علیه السلام را - که صاحب زمان علیه السلام است - مشاهده کرده‌ای؟

عمری بسیار گریه کرد و با علی بن جعفر شرط نمود تا زمانی که عمری زنده است، احدی از آن باخبر نشود؛ سپس گفت: بله، او را دیده‌ام.^۱

خلاصه کلام اینکه عمری از لحاظ فکری و عقلی نابغه بود... و اضافه بر آن، مزایای خاصی چون تقوا، ورع، امانتداری و غیره داشت که برای نیابت خاصه و وکالت به دست آورده بود.

عمری، سعادت و شرف خدمت به ائمه علیهم السلام را قبل از رسیدن به سن بلوغ داشت و تا زمانی که زندگی با سعادت و مبارک خود را ترک نمود، این شرف و سعادت با او بود.

واضح است که ۳ تن از ائمه علیهم السلام، او را برای این منصب خطیر، جایگاه والا و همچنین به سبب شایستگی‌هایی که داشت، انتخاب نمودند.

۱. غیبت؛ طوسی؛ ص ۲۱۵، چاپ تهران، سال ۱۳۹۸ هجری.

امام مهدی علیه السلام به ایشان امر فرمود که بعد از او، فرزندش محمد بن عثمان، متولی امور گردد.

نماینده دوم

اسم: محمد بن عثمان

کنیه: ابوجعفر

لقب: عمری، عسکری، زیات.

از خوش اقبالی عثمان بن سعید عمری این بود که خداوند به او فرزندی عطا فرمود که صالح و شبیه پدر در شایستگی‌ها، مزایا و فضایل بود. همان‌گونه که در صفحات قبل بیان شد که امام عسکری علیه السلام او و پدرش را به نمایندگی منصوب نمود.

سپس فرمود: «عمری و فرزندش، مورد اعتماد و وثوقند...»

همچنین فرمود: «... فرزندش محمد، وکیل فرزندان مهدی علیه السلام است.»

امام زمان علیه السلام، او را انتخاب کرد تا جای پدرش را بگیرد و کارهای او را پیگیری نماید؛ امام علیه السلام نامه‌های متعددی را به بزرگان شیعه نوشت و آنها را با خبر نمود که محمد بن عثمان، نماینده ایشان است.^۱

از جمله آنها، نامه‌ای است که به محمد بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی نوشته شده است و در آن آمده:

وَالإِبْنُ (وَقَاهُ اللَّهُ) لَمْ يَزَلْ يُقْتَنَا فِي حَيَاةِ الْأَبِ (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ أَرْضَاهُ وَ نَصَّرَ وَجْهَهُ) يَجْرِي عِنْدَنَا مَجْرَاهُ، وَ يَسُدُّ مَسَدَهُ وَ عَنِ أَمْرِنَا يَا مُرَّ الإِبْنُ وَ بِهِ يَعْمَلُ، تَوَلَّاهُ اللَّهُ.

«فرزند عثمان بن سعید! همچنان مسئولیت مهم خود را انجام می‌داد و جای خالی پدرش را در خدمت به حق، پر می‌کند؛ او مانند پدرش به دستورات ما عمل می‌کند؛ خداوند، او را دوست بدارد.»^۲

محمد بن عثمان با دریافت نامه‌ای از امام زمان علیه السلام - که فوت پدرش را به او تسلیت

۱. غیبت؛ طوسی؛ ص ۲۲۰.

۲. غیبت؛ طوسی؛ ص ۲۲۰، چاپ تهران، سال ۱۳۹۸ هجری.

می فرمود - شرفی بر شرافتش افزوده شد:

إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، تَسْلِيمًا لِأَمْرِهِ وَرِضَاءً بِقَضَائِهِ، عَاشَ أَبُوكَ سَعِيدًا وَمَاتَ حَمِيدًا، فَرَحِمَهُ اللَّهُ وَالْحَقُّهُ بِأَوْلِيَائِهِ وَمَوَالِيهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، فَلَمْ يَزَلْ مُجْتَهِدًا فِي أَمْرِهِمْ، سَاعِيًا فِيمَا يَقْرَبُهُ إِلَى اللَّهِ (عَزَّ وَجَلَّ) وَآلِيهِمْ، نَصَرَ اللَّهُ وَجْهَهُ وَأَقَالَهُ عَشْرَةَ... اجْزَلُ اللَّهِ لَكَ الثَّوَابُ وَاحْسِنُ لَكَ الْعِزَاءَ، رَزْتُ وَرَزْتُنَا وَأَوْحَشَكَ فِرَاقَهُ وَأَوْحَشْنَا، فَسَرَّهُ اللَّهُ فِي مَنْقَلِبِهِ.
 كَانُ مِنْ كَمَالِ سَعَادَتِهِ أَنْ رَزَقَهُ اللَّهُ تَعَالَى وَلَدًا مِثْلَكَ، يَخْلُفُهُ مِنْ بَعْدِهِ وَيَقُومُ مَقَامَهُ بِأَمْرِهِ وَبِتَرْحَمِ عَلَيْهِ.

و اقول: الحمد لله، فان الأنفس طيبة بمكانك و ما جعله الله تعالى فيك و عندك، اعانك الله و قواك و عضدك و وفقك و كان لك ولياً و حافظاً و راعياً و كافياً و معيناً.»

«همه از خداییم و به سوی خدا باز می گردیم، تسلیم امر اویم و راضی به قضای او هستیم؛ پدرت زندگی با سعادتت داشت و به شایستگی از جهان رخت بربست، رحمت خدا بر او باد! و او را به اولیای خود ملحق کند. او در انجام دستورات، تلاش می کرد و در آنچه او را به خداوند عزوجل نزدیک می نمود، تلاشگر بود، خداوند او را شاداب و چهره اش را درخشان نماید!

خداوند ثوابت دهد و عزایت را به نیکویی تبدیل نماید، مصیبت تو، مصیبت ماست، غم تو در فراغ او، غم ماست و خداوند او را در بازگشتگاهش، خوشحال کند!
 کمال سعادت او این بود که خداوند، فرزندی مثل تو به او عطا فرموده، که بعد از او، جانشینش باشد و برای او طلب آمرزش کند.

می گویم: خدا را شکر که، انفاس طیبۀ خود را در تو قرار داد، خداوند تو را یاری نماید و قوت ببخشد خداوند تو را موفق بدارد و حافظ و ولی تو باشد، راهنما و یاری رسان و کفایت کننده تو باد!»^۱

همۀ جملات نامه، مشمول تعریف و تمجیدهای معطر، خوش، برتر و عالی است، اگر فردی به یکی از آنها برسد، حق اوست که سربلند و مفتخر شود و با کبر، غرور و افتخار،

۱. کمال الدین؛ صدوق؛ ج ۲، ص ۵۱۰ و غیبت؛ طوسی؛ صص ۲۱۹-۲۲۰.

نسبت به دیگری باشد و بگوید: چه کسی مثل من است؟!

چگونه می‌شود که تمام این خصلت‌ها که با ارزشتر از هر چیز ارزشمندی است در عثمان بن سعید و فرزندش محمد جمع گردد، این شرف دنیا و سعادت آخرت بر آن دو، گوارا باد!

محمد بن عثمان، نماینده بین امام زمان علیه السلام و تمام شیعیان آن عصر بود، همان‌گونه که پدرش، چنین بود؛ جدای از ساکنین در عراق و شهر قم یا بلاد اسلامی دیگر؛ البته خود، ساکن بغداد بود، همان‌گونه که درباره پدرشان بیان شد.

طبیعی است که وظایف واجب را در جوی از تقیه و کتمان اجرا می‌کرد و اموال و حقوق شرعی را از شیعیان به صورت سری می‌گرفت و برای امام زمان علیه السلام می‌برد؛ اما چگونگی رساندن اموال به دست امام زمان علیه السلام مجهول، پوشیده و در پرده ابهام است.

محمد بن عثمان به دفعات خبر داد که کسی که بعد از وفاتش، مقام او را می‌گیرد، حسین بن روح نوبختی است.

نماینده سوم

اسم: حسین بن روح

کنیه: ابوالقاسم

لقب: نوبختی

حسین بن روح، شخصیتی معروف و مشهور نزد شیعیان بود؛ قبل از رسیدن به نمایندگی امام زمان علیه السلام، وکیل نماینده دوم، محمد بن عثمان بود و واسطه بین او و بزرگان شیعه در انتقال اوامر، تعلیمات و اخبار سری بوده است که به سبب اینها، بسیار مورد اطمینان بود به خصوص بعد از اینکه دیدند، نماینده دوم به ایشان، اطمینان و اعتماد دارد و به فضیلت و دین او شهادت می‌دهد و او را مستحق منصب و کالت می‌داند.

حسین بن روح، مشهور و معروف به خردمندی و ذکاوت بود و مخالف و موافق او، شهادت می‌دادند که حتی مردم عام هم، او را محترم و معظم می‌داشتند.

همه این خصلت‌ها در حسین بن روح جمع گردید که ایشان سرمایه‌ای مردمی با جایگاهی رفیع نزد مردم داشته باشد که مردم با داشتن اهداف و مذاهب مختلف به او بسیار احترام می‌گذاشتند.

قبل از وفات نماینده دوم از طرف امام زمان علیه السلام دستوری صادر گردید که حسین بن روح در مقام نمایندگی خاص شد و نماینده دوم، این امر امام علیه السلام را اطاعت نمود و اعلام نمود که نماینده سوم، حسین بن روح است و بزرگان و شخصیت‌های شیعه را جمع نمود و به آنها گفت:

«مرگ به من نزدیک شده، به من دستور رسیده، که حسین بن روح جانشین من شود؛ بعد از من به او مراجعه نمایید و امور خود را به دست او بسپارید.^۱»

ساعاتی قبل از وفات نایب دوم، جمع زیادی از علمای شیعه و بزرگان، نزدش آمدند؛ او به آنها گفت: این فرد، ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی است که قائم مقام من می‌باشد و نماینده بین شما و بین صاحب الامر علیه السلام، وکیل، مورد اعتماد و امین است؛ در امور خود به او مراجعه نمایید و امور خود را به او واگذارید، همان‌گونه که این دستور را دریافت کردم و به شما ابلاغ نمودم.^۲

نماینده دوم امام علیه السلام، دوستی صادق به نام جعفر بن احمد داشت که بسیار با او معاشرت و مجالست می‌کرد به طوری که در اواخر عمر خود، غذا نمی‌خورد، مگر در منزل جعفر بن احمد و عده زیادی توقع داشتند که جعفر، نایب سوم شود؛ ولی امام زمان علیه السلام، حسین بن روح را انتخاب کرد.

شایان ذکر است که جعفر بن احمد، رفتار خود را نسبت به حسین بن روح تغییر نداد و دوستی وفادار، همواره حاضر در مجلس، یار و مددکار او در وظایف مهم و مسئولیت‌هایش بود تا زمانی که حسین بن روح در سال (۳۲۶ هـ.ق) وفات یافت و نیابت ایشان بیست و یک یا بیست و دو سال طول کشید.

نماینده چهارم

اسم: علی بن محمد

کنیه: ابوالحسن

لقب: سمّری

امام زمان علیه السلام، او را به عنوان نماینده خود انتخاب نمود و به حسین بن روح دستور داد، علی بن محمد سمّری را جایگزین این مقام نماید.

شخصیت علی بن محمد سمّری، روشن تر از روشنایی خورشید است و نیازی به بیان نور ایشان نیست و اطمینان و بزرگی ایشان، مشهورتر و معروفتر از آنچه بیان می‌گردد، است.

از کرامات او، این است: در حالی که در بغداد بود، خبر وفات علی بن حسین بن بابویه قمی (پدر شیخ صدوق) را - که ساکن ری بود - داد و دقیقاً ساعت وفات، تعداد شیعیانی که آن جا بودند، ساعت، روز و ماه را نیز گفت در حالی که این خبر بعد از ۱۷ روز به بغداد رسید و با آنچه گفته بود، مطابقت داشت.

با وفات سمّری، انقطاع نمایندگی و پایان غیبت صغری، غیبت کبری آغاز شد که تا امروز نیز ادامه یافته است و تا ظهور امام زمان علیه السلام پایان می‌یابد. ۶ روز قبل از وفات سمّری، نامه‌ای از طرف امام زمان علیه السلام به او نوشته شد که در آن آمده:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، يَا عَلِيُّ بْنَ مُحَمَّدِ السَّمَرِيِّ! اعْظِمِ اللَّهُ اجْرَ اخْوَانِكَ فَيْكُ، فَانْكَ مَيِّتٌ مَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ سِتَّةِ أَيَّامٍ، فَاجْمَعْ أَمْرَكَ وَ لَا تُوصِي أَلِي أَحَدٍ فَيَقُومَ مَقَامَكَ بَعْدَ وَفَاتِكَ، فَقَدْ وَقَعَتِ الْغَيْبَةُ التَّامَّةُ فَلَا ظَهْرَ إِلَّا بَعْدَ إِذْنِ اللَّهِ - تَعَالَى ذِكْرُهُ - وَ ذَلِكُ بَعْدَ طَوْلِ الْأَمَدِ وَ قَسْوَةِ الْقُلُوبِ وَ امْتِلَاءِ الْأَرْضِ جَوْرًا»؛

«به نام خداوند بخشنده مهربان، ای علی بن محمد سمّری! خداوند اجر برادرانت را بزرگ گرداند! بین تو و مرگ، ۶ روز فاصله است؛ پس کارهای خود را جمع کن و احدی را بعد از خودت برای نمایندگی مشخص مکن که غیبت کامل فرا رسد و ظهوری در کار

نیست تا خداوند امر نماید؛ ظهور من، بعد از مدتی طولانی - که قلبها دچار قساوت و زمین پُر از ظلم و جور شده باشد - خواهد بود.»^۱

سمری، این نامه را به مردم نشان داد و آنها از روی آن نوشتند و از اتاقش خارج گشتند تا روز ششم که به خانه او آمدند و او در حال احتضار بود به او گفتند:

وصی تو کیست؟

گفت: خداوند، انجام دهنده این کار است.

این آخرین کلامی است که از او شنیده شد و وفات او در سال (۳۲۹ ه.ق) رخ داد.

وکلاي امام زمان علیه السلام

شیعیان از امام زمان علیه السلام راجع به مسائل فقهی، مالی و قضایای شخصی از طریق نمایندگان چهارگانه سؤال می کردند و جواب، بعد از مدت کوتاهی می آمد. نمایندگان در بیشتر شهرهای اسلامی، وکلایی داشتند که یاری دهنده آنها در وظایفشان بودند.

وکلا، اخلاق و رفتاری پسندیده و عقایدی بدون انحراف داشتند و معروف به زهد، تقوا و شایستگی بودند و تا آخرین لحظه حیات خود، هیچ گاه منحرف نشدند.

وکلا، گاهی برای سؤالات و جریاناتی که با آن روبه رو می شدند، نزد نمایندگان می رفتند و حتی گاهی اوقات به صورت مستقیم، نزد امام زمان علیه السلام شرفیاب می شدند.

اکنون اسامی بعضی از آنها را یادآوری می نمایم؛ اما زندگی آنها را شرح نمی دهیم:

۱- حاجز بن یزید، ملقب به وشاء.

۲- ابراهیم بن مهزیار.

۳- محمد بن ابراهیم بن مهزیار.

۴- احمد بن اسحاق اشعری قمی.

۵- محمد بن جعفر اسدی.

۶- قاسم بن علاء.

۱. غیبت؛ طوسی؛ صص ۲۴۲-۲۴۳ و کمال الدین؛ صدوق؛ ج ۲، ص ۵۱۶.

۷- حسن بن قاسم بن علاء.

۸- محمد بن شاذان.

نیز اشخاص دیگری یادآوری شده‌اند که وکالت آنان ثابت نشده است و در بین محدثان شهرت نیافته، اهمیت چندانی هم ندارند.

مدعیان دروغین وکالت و نمایندگی

از عجایب روزگار، این است که تعدادی از اصحاب امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام، علیرغم سوابق درخشان و فراوانی؛ از جمله تشریفشان به محضر امامین علیهم السلام و رابطه با آنها و شنیدن احادیث از آنان تا جایی که بعضی از آنها، کتابی درباره احادیثی که از یکی از امامین علیهم السلام شنیده، نوشته‌اند؛ اما عاقبت بد و انحراف از خط مستقیم را برای خود انتخاب کردند.

تأمین مصالح شخصی، طمع در اموالی که از جانب شیعیان برای نمایندگان امام زمان علیه السلام، آورده شده بود، شهرت طلبی، ریاست طلبی و تبعیت از هوای نفس - که راه حق را می بندد -

طبیعی است که دروغگویان در جمع شیعیان، مشکلات و شبهات اعتقادی و اجتماعی به وجود آوردند به اضافه اینکه، افکار نمایندگان حقیقی را به خود مشغول نمودند؛ زیرا کسی که به دروغ، ادعای نمایندگی نماید، اولاً سبب تشویش اذهان و خط فکری امام علیه السلام می شود، دوماً رقیبی برای نایب حقیقی می گردد.

این مسئله‌ای است که سکوت درباره آن صحیح نیست و تدارک امر، کشف حقیقت و رفع نقاب از رسوایی مدعی دروغو، لازم است.

توضیح بحث:

۱- ابو محمد حسن شریعی

از اصحاب امام هادی علیه السلام و امام حسن عسکری علیه السلام بود که به دروغ ادعا کرد، نماینده امام زمان علیه السلام است در حالی که شایسته این مقام نبود و به خدای تبارک و تعالی دروغ بست و به ائمه اطهار، چیزهایی نسبت داد که آنها سزاوارش نبودند و از آنها بری هستند؛

سپس کفر و الحاد او ظاهر شد که نامه‌ای از جانب امام زمان علیه السلام به دست نایب سوم در لعن و بیزاری از او صادر گردید و شیعیان نیز، او را لعن نمودند و نسبت به او، اظهار تنفر کردند.

۲- محمد بن نصیر نمیری

از اصحاب امام عسکری علیه السلام بود و بعد از اینکه امام علیه السلام وفات نمود به دروغ و حيله، ادعای نمایندگی امام زمان علیه السلام را نمود؛ ولی خداوند، او را رسوا کرد و نماینده دوم، بن عثمان از او دوری جست و او را لعن نمود.

آن انسان ملعون، نسبت خدایی و پروردگاری به امام هادی علیه السلام و عسکری علیه السلام داد و ادعا کرد، فرستاده امام هادی علیه السلام است.^۱

درباره تناسخ می‌گفت^۲ و حکم به مباح بودن ازدواج با محارم و لواط داد.^۳ به این چرندیات اکتفا می‌نماییم که نامه عمل این مرد سیاه و خبیث را کشف و انحراف و سوء عاقبت او را عیان نمود.

۳- احمد بن هلال عبرتائی

منسوب به قریه‌ای به نام «عبرتا» از نواحی نهروان بین بغداد و واسط می‌باشد. می‌گویند: از اصحاب امام هادی علیه السلام بوده است و باز می‌گویند: از اصحاب امام عسکری علیه السلام بوده است.

در هر حال، آن مرد، معروف به غلو، گنده‌گویی و بیهوده‌گویی بوده است و لعن و نفرین دایمی را برای خود خرید. او در اوایل از اصحاب خاص امام عسکری علیه السلام و محدثان ائمه علیهم السلام بود و پنجاه و چهار مرتبه به حج رفت که ۲۰ مرتبه با پای پیاده بود؛ ولی دچار انحرافی بعد

۱. غیبت؛ طوسی؛ ص ۲۴۴.

۲. در معجم و سیط آمده که تناسخ روح: که در بعضی امت‌های قدیمی یا هندی‌ها رواج داشته، که روح مرده به حیوانی برای تنعم یا عذاب انتقال می‌یابد و اصحاب این عقیده درباره رستاخیز بحثی ندارند.

۳. رجال کشی؛ ص ۴۳۸ و غیبت؛ طوسی، صص ۲۴۴-۲۴۵.

از انحراف دیگر گردید به طوری که امام حسن عسکری علیه السلام درباره او فرمود: «از صوفی ظاهرنا و ریاکار، دوری نماید.»

ولی مشخص نیست که این فرموده از امام عسکری علیه السلام است یا فرزندش امام زمان علیه السلام. او در زمان حیات نماینده دوم، محمد بن عثمان زندگی می کرد و نمایندگی او را انکار کرد و بر آن اصرار نمود و در نهایت از امام زمان علیه السلام، نوشته‌ای در لعن نسبت به او وارد گردید. آن مرد به دشمن اهل بیت علیهم السلام تبدیل شد و شیعیان، او را لعن کردند و نسبت به او ابراز تنفر کردند.

بعد از هلاکت عبرتایی از طرف امام زمان علیه السلام، نامه‌ای صادر گردید که او را سرزنش و نفرین نمود؛ چون بعضی از شیعیان، سرزنش عبرتایی را منکر شدند و از قاسم بن علاکه از وکلای امام زمان علیه السلام بود، خواستند از آن حضرت نامه‌ای در تایید و صحت خبر انحراف عبرتایی بیاورد تا قلب‌ها از انحراف او مطمئن گردد.

جواب آن از طرف امام زمان علیه السلام آمد که:

«قد كان امرنا نفذ اليك المتصنع ابن هلال (لارحمه الله) بما قد علمت و لم يزل - لاغفرالله له ذنبه و لا اقاله عشرته - يداخل في امرنا بلا اذن منا و لا رضی، يستبدّ برايه... لا يمضي من امرنا اياه الا بما يهواه و يريده، ارداه الله بذلك في نار جهنم.»

فصبرنا عليه، حتى بتر الله - بدعوتنا - عمره و كنا قد عرفنا خبره قوماً من موالينا في ايامه (لارحمه الله) و امرناهم بالقاء ذلك الى الخاص من موالينا و نحن نبرا الى الله من ابن هلال (لارحمه الله) و ممن لا يبراه منه.

و اعلم الاسحاقي - سلمه الله - و اهل بيته بما اعلمناك من حال هذا الفاجر و جميع من كان سئلك و يسئلك عنه من اهل بلده و الخارجين و من كان يستحق ان يطلع على ذلك، فانه لا عذر لا حد من موالينا في التشكيك فيما روى عنا ثقاتنا، قد عرفوا باننا نفاوضهم بسرنا و نحمله اياه اليهم و عرفنا ما يكون من ذلك ان شاء الله تعالى؛»

«همان گونه که آگاه شده‌ای از طرف ما، نامه‌ای درباره این مرد ظاهر ساز، ابن هلال - که از رحمت خدا دور باد - صادر گردید؛ خداوند گناه او را نبخشد در کار ما، بدون اجازه

است؛ علیرغم ظهور کفر و انحراف او، بعضی از ساقط شدگان، هواخواه و طرفدار او هستند و معتقد به عقاید فاسد او می‌باشند و هر چیزی که شبیه به چیز دیگری باشد، متمایل به آن می‌گردد.

مؤرخان در اصل و اصالت او اختلاف دارند و می‌گویند: اهل نیشابور (خراسان) و برخی دیگر می‌گویند: از اهل مرو یا طالقان و یا ری است.

مورخان و محدثان، او را دروغگو، دجال، منحرف، حيله‌گر و شعبده باز معرفی کرده‌اند؛ او تظاهر به تصوف می‌نمود و ادعای معلومات کامل داشت در حالی که جاهل بود و هر روز به رنگی در می‌آمد، نزد شیعیان، تظاهر به شیعه بودن و نزد اهل تسنن، سنی مذهب، جلوه می‌نمود.

از امام زمان علیه السلام در براءت و نفرین از او توقیعاتی صادر گردید.

با این حال، نزد بعضی از شیعیان، خوب جلوه نمود و در مدح او مبالغه کردند و از انحرافات و منکرات او، آنچه در ذم، نفرین و براءت او وارد شده، غافل شدند. از انحرافات او، این بود که ادعا می‌کرد، خدای تبارک و تعالی در او حلول نموده، به این وسیله، ادعای خدایی می‌کرد.

مرتبه‌ای به شهر قم مسافرت کرد و ادعا نمود که نایب و وکیل امام زمان علیه السلام است؛ مردم او را سبک شمردند و طرد نمودند.

شیخ بهایی در کشکول خود درباره او نوشته: حسین بن منصور حلاج، مردم بغداد را برای مباح نمودن خونس جمع کرد در حالی که خود او می‌گوید: مواظب باشید که خون من حرام است.

سپس دستور بازداشت او، صادر شد و به زندان رفت و مقتدر عباسی، او را به وزیر نیروی انتظامی سپرد که به او ۱۰۰۰ ضربه بزند تا بمیرد... وگرنه ۱۰۰۰ ضربه دیگر بزند تا بمیرد؛ سپس گردن او را بزند.

در نهایت او را به دروازه «طاق» بردند، جمعیت زیادی از مردم برای تماشا آمده بودند به او ۱۰۰۰ ضربه زدند؛ سپس سرش را بریدند، بدنش را سوزاندند و سر او روی پل آویزان گردید. این اتفاق در سال (۳۰۹ هجری) اتفاق افتاد.

ع- محمد بن علی شلمغانی

ابوجعفر، محمد بن علی شلمغانی معروف به «عزاقر» منسوب به «شلمغان»، ناحیه‌ای از نواحی «واسط» در عراق بود.

او از محدثان بود و تالیفات زیادی نوشت که از ائمه اهل بیت علیهم‌السلام به او رسیده بود و وقتی که منحرف شد، شروع به بازیگری نمود و به آنها اضافه یا از آنها کم می‌کرد.

نامه‌ای به امضای امام زمان علیه‌السلام به حسین بن روح رسید که او را لعن و سرزنش نمود و از او بیزاری جست و فرمود:

«عَرَفَ - اطال الله بقاءك و عَرَفَكَ الخیر كلّه و ختم به عملك - من تشق بدینه و تسكن الی نیته، من اخواننا - ادام الله سعادتهم - بان محمد بن علي المعروف بالشلمغاني - عجل الله له النعمة و لا امهله - قد ارتد عن الاسلام و فارقه والحد في دين الله و ادعى ما كفر معه بالخالق - جلّ و تعالی - وافتري كذباً و زوراً و قال بهتاناً و اثماً عظيماً، كذب العادلون بالله و ضلّوا ضلالاً بعيداً و خسروا خسرانا مبيناً.

و انا برئنا الی الله تعالی و الی رسوله و آله (صلوات الله و سلامه و رحمته و برکاته علیهم) منه و لعناه، علیه لعائن الله تتری، فی الظاهر منا و الباطن و السرّ و العلن و فی کلّ وقت و علی کلّ حال و علی من شایعه و بایعه و بلغه هذا القول منا فاقام علی تولیّه بعده.

و اعلمهم - تولاك الله - اننا في التوفي والمحادرة منه، علی مثل ما كنا علیه ممن تقدّمه من نظرائه من الشريعي و النميري و الهلالي و البلالي و غیرهم.

و عادة الله - جل ثناؤه - مع ذلك قبله و بعده - عندنا جميلة و به نثق و آياه نستعين و هو حسبنا في كلّ امورنا و نعم الوكيل»؛

«.... خداوند به شما طول عمر عطا فرماید و هر چه خیر و نیکی است به شما روی نمایاند و عمل شما را به آن ختم کند! هر کس به دین و بر نیت خود، اطمینان پیدا کرد از برادران ماست، اعلام کن که محمد بن علی، معروف به شلمغانی - خداوند عذاب او را تسریع بخشد و به او مهلت ندهد - از اسلام جدا گردیده، مرتد شده، ادعاهایی دارد که کفر به خداوند است؛ او به دروغ، تهمت می‌زند و بهتان می‌بندد و عدالت جویان خدایی را تکذیب

نمود و دچار گمراهی و زیانی آشکار شده است.

ما از او به جانب خدا و رسول و خاندانش - درود و سلام و رحمت و برکات خدا بر ایشان - بیزاری می جوئیم و لعنت خدا بر او باد در ظاهر و باطن در پنهان و آشکار و در همه حال و بر هر کسی که با او بیعت کرد و او را همراهی نمود و بعد از هشدار ما، باز هم به سوی او رفت!

اعلام کن که ما همان گونه علیه او هستیم که علیه افراد قبلی مانند او: شریعی، نمیری، هلالی، بلالی و غیره بوده ایم و روش خداوند - جلّ و ثنّاه - قبل و بعد از او، نزد ما زیباست و به آن اطمینان داریم و از او کمک می خواهیم و او راهنمای ما و بهترین وکیل ما در همه امور است.^۱

این نامه، زمانی صادر گردید که حسین بن روح در زندان مقتدر عباسی بود؛ شیخ، این نامه را به یکی از اصحابش داد و امر کرد، آن را بین شیعه به نحو احسن توزیع نماید و بین آنها منتشر نماید، و متفق القول شدند که از او، دوری و براءت جویند.

انحرافات شلمغانی

او درباره حلول و تناسخ می گفت:

خداوند تعالی در او حلول نموده است و روح رسول خدا ﷺ به جسم محمد بن عثمان، نماینده دوم امام مهدی عج و روح امیرالمؤمنین علی ع به بدن حسین بن روح و روح فاطمه زهرا ع [بهام کلثوم، دختر محمد بن عثمان انتقال یافته است و به یاران خود می گفت، این سز بزرگی است و پنهان باقی بماند.

خط و عقاید انحرافی شلمغانی و حلاج، یکی بوده است.

چه کسی آنها را به این دروغ بزرگ و افترای آشکار دعوت کرد؟!

حسین بن روح، شلمغانی را نزد قبیله «بنی بسطام» فرستاد و آنها، به او احترام می کردند، او را دوست می داشتند و فرمانبردار او بودند.

وقتی حسین بن روح از انحراف او آگاهی یافت، آنچه را شلمغانی به او نسبت داده بود،

انکار نمود و بنی بسطام را خواست و آنان را به لعنت و دوری جستن از او دستور داد. وقتی شلمغانی، دستور حسین بن روح در برائت خودش را شنید، خدعه و نیرنگ جدیدی به کار برد و حسین بن روح، کوشش فراوان نمود تا نزد شیعیان، حقیقت کشف شود و همه، او را به لعن و برائت از خود دور کردند.

بر همین اساس، خبر لعن او بین مردم منتشر شد و نقل مجالس گردید، عرصه بر شلمغانی تنگ شد و سعی کرد از این مشکل رهایی یابد؛ پس به عده‌ای از شیعیان گفت: بین من و حسین بن روح واسطه شوید تا او دست مرا بگیرد و من، دست او را بگیرم؛ پس بر هر کس از آسمان، آتشی فرود نیامد، او بر حق است!

خبر شلمغانی و انحراف او به حاکم عباسی رسید و دستور بازداشت او را داد؛ شلمغانی مخفی شد و از منزلی به منزلی می‌رفت؛ «ابن مقله» وزیر عباسی، او را دستگیر کرد و نامه‌هایی از بعضی پیروان او یافت که درباره او نوشته بودند: ای پروردگار من، ای معبود من، ای روزی دهنده!

بعداً او را به محکمه‌ای که اعضای آن از فقها، قضات و رؤسای ارتش بود، بردند و بعد از محاکمات متعددی، همگی بر قتل، شلاق، زدن گردن، سوزاندن و پاشیدن خاکستر او در رود دجله، حکم دادند.

۷- ابودلف کاتب

ابودلف، محمد بن مظفر کاتب ازدی به دروغ و مکر، ادعای نمایندگی نمود و جعفر بن قولویه درباره او گفت: ابودلف کاتب را به کفر و الحاد می‌شناسیم، او سپس از کفرگویی به دجال‌گری روی آورد؛ سپس دیوانه و زنجیری شد و بعد از آن، جزو گروه مفوضه گردید.^۱ در هر مجلسی حاضر می‌شد، خوار و ذلیل می‌گردید و مردم از او دوری و برائت می‌جستند.

۱. مفوضه: قومی که گفتند: خداوند، محمد ﷺ را خلق نمود و او را مدبر جهان هستی قرار داد همچنان بر خلی امیرالمومنین ﷺ را چنین می‌دانند.

انحرافات او

او جزو گروه مخمسه بود که می‌گفتند:

آن ۵ نفر: سلمان، ابوذر، مقداد، عمار و عمر بن امیه بعد از خداوند، موکلان جهان هستند.

نیز برخی می‌گویند: خمسه، اصحاب کساء می‌باشند و آن ۵ نفر: محمد ﷺ، علی ﷺ، حسن ﷺ، حسین ﷺ و فاطمه ﷺ می‌باشند که همگی، نور واحدی هستند و روحی مساوی در تمام آنها حلول کرده است و هیچ برتری نسبت به دیگری ندارند.^۱

او معتقد به حلول بود، او کافر، نجس و گمراه گمراه کننده بود و می‌گفتند: او مجنون بوده، این خرافات به سبب جنون و زوال عقل او، پدید آمده است.

۸- محمد بن احمد بغدادی

ابوبکر، محمد بن احمد بن عثمان، معروف به بغدادی بود؛ عجیب این است که او نوه پسر عثمان بن سعید (نماینده اول) بود و ادعای دروغین و خدعه‌آمیزی نمود که او، سفیر امام زمان ﷺ است.

بدون معلومات و ضعیف العقل بود و همین را بگویم که پیرو ابادلف بود و به کفر او اعتقاد داشت.

روزی در مجلس عمومی خود، محمد بن عثمان (نماینده دوم) وارد شد و درباره احادیث اهل بیت ﷺ بحث می‌نمودند که محمد بن عثمان به حاضران گفت: سکوت کنید که این فرد از اصحاب و همفکران شما نیست.

این منافق هر روز رنگ به رنگ می‌گشت تا اینکه ادعا نمود، وکیل یزیدی در بصره است و اموال فراوانی جمع نمود، او را گرفتند و به سر او، ضربه‌ای شدید وارد کردند، چشم او آب آورد، کور شد و مرد.^۲

۲. غیبت؛ طوسی و بحار؛ مجلسی.

۱. ملل و نحل؛ ج ۲، ص ۱۳.



فصل دهم

چه کسانی در غیبت صغری، امام زمان علیه السلام را دیده‌اند؟

بعد از اینکه مشخص شد، ابتدای غیبت صغری از ولادت امام مهدی علیه السلام بوده است، برای ما این امکان به وجود می‌آید، کسانی که موفق به دیدار آن حضرت علیه السلام شده‌اند را به ۲ دسته تقسیم کنیم که اوضاع و احوال بعضی را به صورت خلاصه و گروهی را به تفصیل بیان نماییم.

۱- کسانی که در زمان امام عسکری علیه السلام، امام زمان علیه السلام را دیدند.

۲- کسانی که بعد از وفات امام عسکری علیه السلام، امام زمان علیه السلام را دیدند.

گروه اول

۱- حکیمه خاتون، عمه امام عسکری علیه السلام در ولادت امام زمان علیه السلام حضور داشت که آن را

به تفصیل یادآوری نمودیم و بعد از آن نیز، چندین مرتبه، ایشان را دیده بود.

۲- نسیم، کنیز امام عسکری علیه السلام که می‌گوید: شبی^۱ بعد از ولادت امام زمان علیه السلام، نزد

ایشان آمدم و عطسه کردم؛ آن حضرت به من فرمود: «رحمت خدا بر شما!»

۱. در روایت دیگری آمده: بعد از ۱۰ شب.

نسیم گفت: خوشحال شدم.

سپس به من فرمود: «فوايد عطسه را به تو بگويم؟»

گفتم: آری، ای مولای من!

فرمود: «عطسه تا ۳ روز، باعث ایمنی از مرگ است.»^۱

۳- ابی غانم، خادم امام عسکری علیه السلام روایت نموده: فرزندی برای امام عسکری علیه السلام متولد

شد که اسم او را محمد نهاد و بعد از ۳ روز، او را به اصحاب خود نشان داد و فرمود:

«هذا صاحبکم من بعدي و خلیفتي علیکم و هو القائم الذي تمتدّ اليه الاعناق بالانتظار،

فاذا امتلات الارض جوراً و ظلماً و خرج فملاًها قسطاً و عدلاً»؛

«این صاحب شماست بعد از من و جانشین من بر شماست و او، قائمی است که گردن‌ها

به انتظار او کشیده می‌شود و پس از اینکه زمین، پر از جور و ستم گردید، ظهور می‌کند

و زمین را پر از عدل و داد می‌نماید.»^۲

۴- (تقریباً) ۴۰ مرد هنگامی که نزد امام حسن عسکری علیه السلام رفتند امام زمان علیه السلام را

مشاهده نمودند و ایشان، فرزندش را به آنها نشان داد و فرمود: «این، امام شما بعد از من

و جانشین من در میان شماست...» که به تفصیل در حدیثی از نماینده اول، عثمان بن

سعید یادآوری نمودیم.

۵- ابوالادیان که درباره او در وفات امام عسکری علیه السلام سخن گفتیم.

۶- شیخ جلیل، احمد بن اسحاق قمی اشعری نقل نمود:

دخلت علی ابی محمد الحسن بن علی علیه السلام و انا ارید ان اسئله عن الخلف بعده، فقال لي

مبتدأً: «یا احمد بن اسحاق! انّ الله (تبارک و تعالی) لم یخل الارض - منذ خلق آدم علیه السلام

و لا یخلیها الی ان تقوم الساعة - من حجّة الله علی خلقه، به یدفع البلاء عن اهل الارض و به

ینزل الغیث و به یرج برکات الارض.»

قال: فقلت: یا بن رسول الله!... فمن الامام و الخلیفة بعدک؟

۱. کمال الدین؛ صدوق؛ ج ۲، ص ۴۳۰ و غیبت؛ طوسی؛ ص ۱۳۹.

۲. کمال الدین؛ صدوق؛ ج ۲، ص ۴۳۱، چاپ تهران، سال ۱۳۹۵ هجری.

گفتم: ای فرزند رسول خدا ﷺ! امام و جانشین بعد از شما کیست؟
 پس برخاست و به سرعت داخل منزل گردید و بر دوش خود، کودکی تقریباً ۳ ساله
 گذاشته بود، فرمود: «ای احمد بن اسحاق! اگر نزد خداوند (عزوجل) و حجت او، احترام
 نداشتی، فرزندم را هرگز به تو نشان نمی‌دادم!
 اسم و کنیه‌اش مانند رسول خدا ﷺ است و زمین را پس از اینکه پر از ظلم و جور
 گردید، سرشار از عدل و داد می‌نماید.
 ای احمد بن اسحاق! مَثَل او در این امت مانند حضرت خضر علیه السلام و حضرت
 ذی القرنین علیه السلام است.

به خدا قسم! غایب می‌گردد و کسی از این مهلکه نجات پیدا نمی‌کند، مگر اینکه
 خداوند عزوجل بخواهد که او نجات پیدا کند و با دعای مردم در تعجیل فرج موفق گردد.»
 گفتم: ای مولای من! آیا علامتی هست که قلبم به وسیله آن اطمینان یابد؟
 پس آن کودک به زبان عربی فصیح فرمود: «من بقية الله بر روی زمینم و انتقام گیرنده از
 دشمنانم و پس از این، دیگر چیزی نخواه.»

شاد و خوشحال خارج شدم و روز دیگر، نزد آنها برگشتم و به امام عسکری علیه السلام گفتم: ای
 فرزند رسول خدا ﷺ! به سبب منتهی که بر من نهادی، سرور و شادی مرا زیاد کردی؛ پس
 بفرما که نشان و روش حضرت خضر علیه السلام و ذوالقرنین علیه السلام درباره او چیست؟
 فرمود: «طولانی بودن غیبت.»

گفتم: ای فرزند رسول خدا ﷺ! غیبت او تا کی طول می‌کشد؟
 فرمود: «به خدا قسم! آن قدر طول می‌کشد که معتقدان به او از نظر خود برمی‌گردند
 و تنها کسی ثابت قدم می‌ماند که خداوند به ولایت ما از او پیمان گرفته باشد و ایمان را در
 قلبش نوشته، با روح خودش، تایید فرموده باشد.
 ای احمد بن اسحاق! این امر از اوامر خدا و سرتی از اسرار خدا و غیبی از غیب خداست؛
 آنچه را به تو دادم، بگیر و از شاگردان باش تا همراه ما در بالاترین درجات بهشت باشی.»^۱

۷- یعقوب بن منقوش

نقل کرد: نزد امام عسکری علیه السلام رفتم در حالی که در اتاق، روی چیز سیاه رنگی نشسته بود و در سمت راست او، اتاقی بود که پرده ورودی آن آویزان بود. گفتم: ای مولای من! صاحب این امر کیست؟ فرمود: «پرده را کنار بزن.»

پرده را کنار زدم، ناگاه کودکی ۸ یا ۹ ساله با پیشانی بلند، سفید چهره با چشمانی مثل مروارید درخشان، بازوانی سفت و قوی، اندامی دوست داشتنی با خالی - که در سمت راست صورتش بود - و با موهایی انبوه، خارج شد و بر ران پدر نشست، امام عسکری علیه السلام فرمود: «این صاحب شماست.»

امام زمان علیه السلام برخاست که برود، پدرش به او فرمود: «ای فرزندم! تا زمانی مشخص، داخل اتاق برو.»

سپس وارد اتاق گردید و من او را نظاره می کردم.

امام عسکری علیه السلام به من فرمود: «نگاه کن چه کسی در منزل است؟» وارد شدم واحدی را نیافتم.^۱

قسمت دوم

کسانی که بعد از وفات امام عسکری علیه السلام به دیدار امام زمان علیه السلام موفق شدند، فراوانند و شمارش آنها سخت است؛ ولی ما اسم بعضی از آنان را می آوریم:

۱- ابوالادیان که در جریان وفات امام عسکری علیه السلام درباره او، مطالبی نقل کردیم.

۲- حاجز بن یزید و شاء که بعد از آن، از وکلای امام زمان علیه السلام گردید.^۲

۳- جعفر بن علی، عموی امام زمان علیه السلام و گفتیم که او می خواست بر پیکر

امام عسکری علیه السلام نماز بخواند؛ ولی امام زمان علیه السلام ظاهر گردید و عبای او را کشید و فرمود: «ای عموا من به نماز خواندن بر پدرم از تو شایسته ترم.»

۱. کمال الدین؛ صدوق؛ ج ۳، ص ۴۳۷.

۲. از کسانی بود که امام مهدی علیه السلام را هنگام نماز بر پیکر امام عسکری علیه السلام مشاهده نموده بود.

همچنین در مرتبه‌ای دیگر، جعفر دربارهٔ میراث امام عسکری علیه السلام منازعه می‌کرد که امام زمان علیه السلام ظاهر شد و فرمود:

«ای جعفر! برای چه به حقوق من تعرض می‌کنی؟» سپس غایب گشت.^۱

مرتبهٔ سوم، هنگامی بود که مادر امام عسکری علیه السلام وفات نمود و وصیت نموده بود، او را در اتاقی که امام هادی علیه السلام و عسکری علیه السلام دفن شده‌اند، دفن کنند؛ جعفر منازعه می‌کرد که این اتاق من است... پس امام زمان علیه السلام ظاهر شد و به او فرمود: «ای جعفر! آیا این اتاق توست؟!» سپس از نظر او غایب شد و بعد از آن، دیگر جعفر، ایشان را مشاهده ننمود.^۲

۴- گروهی که برای نماز بر پیکر امام عسکری علیه السلام آمده بودند، امام زمان علیه السلام را مشاهده نمودند.

۵- دومین فرستادهٔ قمی که توانست، امام زمان علیه السلام را در شهر سامرا ببیند (آن را به

تفصیل بیان داشتیم).

۶- سیما که از غلامان جعفر یا از مأموران خلیفهٔ عباسی بود که در اتاق امام

عسکری علیه السلام را شکست و امام زمان علیه السلام بر او ظاهر گشت در حالی که سلاحی در دست داشت و به او فرمود: «در اتاق من چه می‌کنی؟»

سیما گفت: جعفر گمان کرد که پدرت از دنیا رفته، فرزندی ندارد و خانهٔ او برای جعفر

است؛ حالا که این خانه برای شماست، من برمی‌گردم. سپس از اتاق خارج گردید.^۳

۷- ابراهیم بن ادريس که از اصحاب امام هادی علیه السلام بود، گفت: او را بعد از وفات پدرش،

امام عسکری علیه السلام و هنگامی که به سن بلوغ رسیده بود، دیدم و دست و سر او را بوسیدم.^۴

۸- علی بن مهزیار که در منطقه کوه طایف ایشان را زیارت کرد و چند روزی، نزد او ماند

که جریان او مفصل است.^۵

۹- نایب دوم، محمد بن عثمان که از او سؤال نمودند: آیا صاحب این امر را دیده‌ای؟

پاسخ داد: آری و آخرین دیدارم با او در بیت الله الحرام بود که می‌فرمود:

۱. کمال الدین؛ صدوق؛ ج ۳، ص ۴۴۲، چاپ تهران، سال ۱۳۹۵ هجری.

۲. همان.

۳. غیبت؛ طوسی؛ ص ۱۶۲، چاپ تهران، ۱۳۹۸.

۴. غیبت؛ طوسی؛ ص ۱۶۲ و بحار؛ مجلسی؛ ج ۵۲، ص ۱۴.

۵. کمال الدین؛ صدوق؛ ج ۳، صص ۴۶۵-۴۷۰ و غیبت؛ طوسی؛ صص ۱۵۹-۱۶۱.

«اللهم نجزلی ما وعدتنی»؛ «خدایا! آنچه را به من وعده فرمودی، عطا فرما.»^۱

عبدالله بن جعفر حمیری نقل کرد: از محمدبن عثمان عمری - رضی الله عنه - شنیدم که گفت: امام زمان علیه السلام را مشاهده نمودم که به پرده کعبه چنگ زده، نیازمندان می‌فرمود: «خداوندا! انتقام مرا از دشمنانم بگیر.»^۲

آنهایی که به دیدار امام زمان علیه السلام در غیبت صغری مشرف شدند، فراوانند؛ ولی به سبب اطالۀ کلام، آنچه را یادآوری نمودیم، کفایت می‌نماید.

تلاش نافرجام برای دستگیری امام زمان علیه السلام

پس از اینکه امام زمان علیه السلام در سامرا برای مدتی ساکن شد که مقدار آن را به طور دقیق نمی‌دانیم؛ عده زیادی به دیدار ایشان شرفیاب شدند و اموال خود را تسلیم آن حضرت علیه السلام نمودند.

طبیعی بود که حکومت در آن ایام، وجود امام زمان علیه السلام را خطری برای خود می‌دید و از وجود این خطر و شیعیان، غافل نبود.

به این سبب، نمایندگان امام زمان علیه السلام، روش اختفا و گوشه‌گیری را پیشه نمودند تا هرگونه شکی را از خود دفع کنند و از تعقیب حکومت در امان باشند.

حکومت، چندین مرتبه کوشش نمود تا امام زمان علیه السلام را دستگیر و زندانی کند؛ ولی همه تلاش‌های آنان ناکام گردید.

یادآور شدیم که حکومت وقت، نرجس خاتون را برای پرس‌وجو و تحقیق درباره امام زمان علیه السلام دستگیر نمود؛ ولی موفقیتی برای آنان نداشت.

در آن اواخر بعد از گذشت ۱۹ سال - که سامرا پایتخت عباسیان بود - بغداد، مرکز و پایتخت گردید و دستگاه حکومتی به آن جا منتقل گردید و معتضد، مدعی خلافت گشت؛ او رئیس دولت، صاحب قدرت و امکانات بود.

معتضد، دستگیری امام مهدی علیه السلام را در رأس برنامه‌های خود قرار داد و به ۳ نفر از

۱. کمال‌الدین؛ صدوق؛ جلد ۲، صفحه ۴۴۰ و غیبت؛ طوسی؛ صص ۲۲۱-۲۲۲.

۲. کمال‌الدین؛ صدوق؛ ج ۳، ص ۴۴۰ و غیبت؛ طوسی؛ ص ۲۲۲.

نزدیکان خود دستور داد به صورت مخفی و متفرقه به سامرا بروند و بار و بنه کمی همراه خود ببرند و محله‌ای را برایشان توصیف کرد: خانه‌ای در آن جا قرار دارد و خادم سیاهی کنار در نشسته، چون آن خانه را یافتید، تمام اهل منزل را سر بترید.

یکی از آنها - که نامش رشیق بود - جریان را چنین شرح می‌دهد:

به سامرا رسیدیم و آنچه را برای ما وصف شده بود، دیدیم و در راهرو، خادم سیاهی بود که در دستش چیزی بود که می‌بافت.

از او سؤال کردیم: در اتاق چه کسی است؟

گفت: خانه برای صاحبش است.

اصلاً توجهی به ما نکرد؛ همان‌گونه که به ما دستور داده بودند، اتاق را محاصره کردیم، داخل شدیم، سرایی دیدیم که پاک و آرام بخش بود و در مقابل خود، پرده زیبایی را دیدیم که گویا هم اکنون نصب شده، هیچ دستی به آن نخورده است و احدی در اتاق نبود؛ پرده را بالا زدیم (منزل بزرگی بود)، گویی دریایی در آن بود و در گوشه منزل، حصیری روی آب بود و روی آن، مردی از بهترین‌های روزگار بود که بر روی آن نماز می‌خواند و اصلاً توجهی به ما و سلاح‌هایمان نداشت.

احمد بن عبدالله - که یکی از ۳ نفر بود - خواست، وارد منزل شود؛ ولی در آب غرق شد، ترسان و مضطرب گردید، دستم را به سوی او دراز نمودم، نجاتش دادم، او را از آب خارج کردم از هوش رفت و ساعتی بی‌هوش ماند؛ دوست دومم برای انجام همان کار جلو رفت و همان بلا بر او نازل شد.

حیران و مبهوت، سر جای خود باقی ماندم به صاحب منزل گفتم:

از خدا و از شما معذرت می‌خواهم به خدا! نمی‌دانم چه خبر است؟ و دیگر هرگز به

این جا نمی‌آیم، توبه می‌کنم و به خداوند پناه می‌برم!

اصلاً به من توجهی ننمود و از نمازش دست نکشید، ما هم پشیمان شدیم و برگشتیم.

معتضد، منتظر ما بود و به دربانان و نگهبان‌ها سفارش کرده بود در هر حالی که بود، ما

نزد او برویم.

شب هنگام، نزد او رفتیم؛ جریان را از ما پرسید هر آنچه دیدیم را تعریف نمودیم.
گفت: آیا قبل از من با کسی دیدار داشته‌اید؟ آیا این جریان را برای کسی هم بازگو کرده‌اید؟

گفتیم: نه.

گفت: اگر این خبر را برای کسی بگویید، حرامزاده هستیم، اگر گردن شما نزنم!
تا زنده بودیم، جرأت بازگو کردن آن را نداشتیم.^۱

این‌گونه برداشت می‌شود که در آن اتاق، امام زمان علیه السلام بود و ایشان تحت مراقبت شدید حکومت بود و اخبار و اطلاعات پیاپی برای معتضد ارسال می‌شده، معتضد هم از وجود دایم خادم سیاه در راهروی اتاق، آگاهی داشته است.

لذا می‌بینید که به ۳ نفر از اشرار، دستور حرکت به سمت سامرا می‌دهد و اوصاف خانه و اتاق را برای آنها بیان می‌کند و دستور حمله به اتاق، را با تمام قوا و نیرو می‌دهد و دستور می‌دهد که هر کسی را در منزل یافتند به قتل برسانند.

همچنین می‌بینید که معتضد، اسم شخصی که باید به قتل برسد را بیان نمی‌کند؛ بلکه می‌خواهد، آنها در تاریکی جهالت باشند و کسی را که به قتل می‌رسانند، شناسند؟ که چرا حکم به قتل او صادر کرده؟ گناه او چیست؟

آن ۳ نفر به سامراء می‌رسند و به اتاق حمله می‌برند و خادم سیاه را در حال بافتن می‌بینند که هیچ توجهی به آنها نمی‌کند، گویی حشراتی هستند که وارد اتاق شده‌اند بعد از اینکه دربارهٔ اتاق و کسی که در آن است، پرسیدند، او جوابی کوتاه و منطقی می‌دهد و هویت او را بیان نمی‌کند و به این وسیله، آنها را تحقیر و خوار می‌کند و آنها نیز به این رفتار پی می‌برند.

در نهایت، اتاقی را می‌بینند که بزرگ و مملو از آب است، گویا دریایی می‌باشد و در گوشه‌ای از اتاق، حصیری را می‌بینند که گویی روی آب است و روی آن، مردی نیکو و خوش قیافه است که نماز می‌خواند و نسبت به حمله و هجوم آنها بی‌اعتناست و اصلاً به

آنها توجهی ندارد، گویی هیچ حادثه‌ای رخ نداده است.

واضح است که امام زمان علیه السلام به وسیله معجزه، شر آن افراد را دفع می‌کند؛ ولی یکی از آنها به تقلید شناگران، خود را به آب می‌اندازد تا خود را به امام علیه السلام برساند؛ ولی در آب غرق می‌شود و رشیق، او را نجات می‌دهد و از آب خارج می‌کند؛ نفر دوم نیز همان کاری را انجام می‌دهد که نفر اول انجام داد و عاقبتش هم، مثل همان نفر اول می‌شود.

این انسان بینوا، عاجز و سرکش را ببین که می‌خواهد به کسی که خداوند تعالی به او قدرت داده، ظلم کند و در مقابل خواست خداوند، مخالفت نماید.

در این فرصت، نیازی به تفسیر معجزه و تحلیل آن در سایه ماده و طبیعت نمی‌بینم، چرا که معجزه، فوق این مقایسه‌هاست و عقل از زاویه ماده، ناتوان از تحلیل و تفسیر آن می‌باشد و کافی است، بدانیم آنچه را رشیق، مشاهده نموده بود، معجزه است و معجزه، حد و مرزی ندارد و فقط مختص پیامبران نیست؛ بلکه ائمه اطهار علیهم السلام نیز، دارای این قدرت می‌باشند.

در فضایی خارق العاده، رشیق متنبه می‌شود که در مقابل او معجزه‌ای قرار دارد که گویی در غیر عالم ماده زندگی می‌کند از همین رو، موضع‌گیری خود را از مهاجم بودن به عذر خواهی کردن، تغییر می‌دهد و اول، از خداوند و دوم از نمازگزار معذرت خواهی کرد و ادعا نمود که نسبت به آن خانه و صاحبش، هیچ چیزی نمی‌داند و نمی‌داند، چرا معتضد به او، دستور قتل صاحب این خانه را داده، به سبب چه گناهی، مستحق قتل گردیده است؟!

ولی امام، اصلاً توجهی به معذرت خواهی او نمی‌کند و هیچ تغییری در شکل نماز او به وجود نمی‌آید در حالی که رعب و وحشت آنها زیاد گردیده، شکست خورده و زیان دیده به بغداد برمی‌گردند.

معتضد در کنار آتش خود را گرم می‌نمود و انتظار آن ۳ نفر را می‌کشید که از انجام آن عملیات محرمانه باخبر شود و به نگهبانان سفارش کرده بود در هر ساعتی از شبانه روز به محض ورود این ۳ نفر، احدی مانع آنها نشود و فوراً به حضور او برسند؛ پس از اینکه آنان

وارد شدند و او را از ماقع باخبر نمودند؛ از آنها سؤال نمود: آیا قبل از من، کسی با شما ملاقات کرده؟ آیا احدی را از آنچه اتفاق افتاده، باخبر کرده‌اید؟^۱

گفتند: نه. سپس به شدیدترین وجه و اسلوب متعارف، نزد ارادل و اوباش، قسم یاد کرد و گفت: من حلال زاده نیستم، اگر باخبر شوم، احدی از شما آنچه را دیده‌اید به کسی بازگو کنید و من گردن شما را نزنم! این شدیدترین تهدید به قتل برای آنها بود.

کوشش دیگری برای دستگیری امام زمان علیه السلام

بعد از اینکه معتضد دید، کوشش‌ها برای دستگیری ثمری ندارد، خواست دستورات دیگری را به صورتی وسیع‌تر و قوی‌تر به اجرا بگذارد.

به عقل سخیف، رای فاسد و نظریهٔ احمقانه او نگاه کنید...

هنگامی که می‌بیند، خداوند محافظ مهدی علیه السلام است و او به سلاح معجزه، دسترسی دارد؛ باز هم، سر عقل نمی‌آید؛ بلکه به دشمنی و جبروت خود ادامه می‌دهد و تلاش می‌کند بر خواست خداوند غلبه کند.

در فرصتی دیگر، رشیق در تلاشی دیگر برای دستگیری امام علیه السلام در ارتش حضور داشته، که ماجرا را چنین بیان می‌کند:

عباسیان، سپاه بیشتری فراهم کردند و وقتی وارد منزل شدند از درون سرداب، صدای صوت قرآن شنیدند، پشت درب سرداب جمع گشتند تا همهٔ لشکر از راه برسند؛ امام علیه السلام از راه سرداب - که بسته بود - و از میان آنها، عبور نمود و هنگامی که از چشم‌ها پنهان شد؛ امیر آنها گفت: پایین بروید و او را بگیرید.

گفتند: آیا او از کنار ما نگذشت؟

گفت: او را ندیدم، شما که او را دیدید، چرا او را رها کردید؟

گفتند: ما فکر کردیم، تو او را دیده‌ای.^۱

آری، معتضد لشکری را به سامرا برای دستگیری امام علیه السلام می‌فرستد که تعداد دقیق آنها را نمی‌دانیم؛ آن حضرت را محاصره می‌کنند و صدای صوت امام علیه السلام را در حال قرائت قرآن

از درون سرداب می شنوند و فرمانده آن لشکر منتظر می ماند تا بقیه از راه برسند که همگی با هم، وارد سرداب شوند و دستور معتضد را اجرا کنند.

به این افراد ترسو نگاه کنید که چگونه تدابیر طویل و عریضی را برای دستگیری یک نفر به اجرا می گذارند.

این جا خواست خداوند، چنین تعلق می گیرد که لکه ننگ، ذلت و خواری بر پیشانی آنها هر بار بیشتر از بار قبل قرار گیرد؛ امام علیه السلام از سرداب و از میان آن لشکر گذشت در حالی که او را می دیدند؛ سپس رفت و غایب شد.

فرمانده، پریشان فکر، دست پاچه و سردرگم شده بود و خداوند، جلوی چشمان او، سدی قرار داد تا امام زمان علیه السلام را در حال خروج نبیند در حالی که لشکریان، او را می دیدند... و زمانی که لشکریان می دیدند که فرمانده شان، هیچ دستوری نمی دهد؛ گمان کردند فرمانده، امام علیه السلام را دیده، ولی حرفی نمی زند؛ خداوند امام زمان علیه السلام را از تلاش های بیهوده و ناکام دشمن محافظت نمود و او را تا هنگام ظهورش در سایه حفاظت خود قرار داد.

قضیه سرداب

بیشتر خانه های مناطق گرمسیری در عراق، سرداب هایی برای فرار از گرمای تابستان دارند و منزل امام عسکری علیه السلام در شهر سامرا نیز سردابی داشت و خواندید که رشیق گفت، امام زمان علیه السلام از سرداب خارج گردید در حالی که خانه در محاصره ارتش بود و سپس از نظرها غایب شد.

سرداب در جوار مرقد امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام می باشد و طبیعی است که در طول قرون گذشته، تجدید بنا شده، ولی خود مکان، تغییری نیافته است. زوار، این سرداب را به سبب قداستش و اینکه خانه ۳ نفر از ائمه اهل بیت علیهم السلام بوده، خانه مبارکی می دانند و در آن جا نماز می خوانند، ذکر خداوند می نمایند و آنجا را زیارت می کنند؛ هیچ احدی، چنین اعتقادی ندارد که امام علیه السلام در سرداب سکونت داشته، یا اینکه از آن جا ظهور می نماید؛ سرداب، فقط مکانی متبرک است همان گونه که شاعر می گوید:

و ما حبّ الدیار شغفن قلبی ولكن حبّ من سکن الدیار^۱

قلب من، عاشق و شیفته دیار نیست؛ بلکه دوستدار آن کسی است که ساکن آن جاست. این خلاصه‌ای از جریان سرداب است؛ ولی همراه من بیایید و دروغ‌گویان را مشاهده کنید که چگونه شیعه را مسخره می‌کنند که امام شیعه در سرداب غایب گشته، با اینکه هیچ شیعه‌ای چنین اعتقادی ندارد که امام عج در سرداب غایب گشته، یا ساکن سرداب است.

ولی منحرفان هر آنچه دلشان می‌خواهد، بدون حیا و شرم از مردم و بدون خوف از خداوند تعالی می‌نویسند.

نادانی و کینه توزی یکی از آنها به حدی رسیده، که در این باره، شعری سروده:

ما ان للسرداب ان یلد الذی سمیتموه بزعمکم انساناً

هنوز در سرداب، آن کسی که به زعم خود، او را انسان نام نهادید، متولد نشده است. این دروغ‌ها باقی ماند و در خلال قرن‌ها از نویسندگانی به مؤلفی و از نادانی به دشمنی و از دروغ‌گویی به دجالی منتقل گردید حتی جهل یکی از آنها به حدی رسید که در کتاب خود می‌نویسد:

این همان سرداب در شهر حله عراق است!

با اینکه می‌دانید، مسافت بین حله و سامرا، تقریباً سیصد کیلومتر است!

در پایان به این جا می‌رسد و چنین چیزی اضافه می‌کند که: شیعیان در هر جمعه با سلاح و اسب‌ها به درب سرداب می‌آیند و با ناله و زاری فریاد برمی‌آورند: ای مولای ما! ظهور کن.

وای بر منحرفانی که بر این دروغ، همدست گشتند تا سوء نیت آنها کشف نگردد و دلیل زشت آنها از بین نرود؛ ولی حق، آشکار می‌گردد و باطل، رسوا می‌شود به همین سبب است که آنها در سخنان خود با یکدیگر تفاوت دارند که در گفته‌ها، متفاوت و متناقض از همدیگر هستند؛ یکی از آنها می‌گوید: این سرداب در حله است. دیگری می‌گوید: «در بغداد است.» و سومی می‌گوید: «در سامرا است.» و دیگری می‌آید و می‌گوید که نمی‌داند سرداب کجاست و لفظ سرداب را بر زبان جاری می‌کند تا بدی خود را بیوشاند و ما به این دروغ‌ها و افتراها

توجهی نمی‌کنیم و می‌گوییم:

«**الا لعنة الله على الكذابين... الا لعنة الله على كل مفتر افاك**» «لعنت خداوند بر

دروغگویان... لعنت خداوند بر یاوه‌گویان بی‌شرم!»

فعالیت‌های امام زمان علیه السلام در زمان غیبت صغری

امامت و خلافت از امام عسکری علیه السلام به امام زمان علیه السلام انتقال یافت و ایشان در زمانی زندگی می‌کرد که عمر خود را در اختفا و غیبت سپری کرد و کسی جز خواص، او را ملاقات نمی‌کردند؛ ولی با این حال از اوضاع و احوال مردم مطلع بود و زمام رهبری و اداره تمام مردم به خصوص شیعیان و تدبیر امور در دست ایشان بود و به سؤالات جواب می‌داد و مشکلات مردم را رفع می‌کرد.

امر و نهی و عزل و نصب می‌نمود، گویی در همه حال در اجتماع حاضر است و چیزی از نظرش پنهان نبود.

مدام با نمایندگان و وکلای خود ارتباط داشت و اوامر و تعلیمات لازم را دستور می‌داد و به اندازه امکانات و گنجایش، آنان را ارشاد و راهنمایی می‌نمود و چنانچه ضرورت پیدا می‌کرد، آنها را به اتخاذ تدابیر خاص امر می‌نمود که برخی از آنها را به صورت خلاصه بیان می‌کنیم.

همان‌گونه که در گذشته اشاره نمودیم، امام زمان علیه السلام به کاروان دوم اهل قم امر فرمود که به نمایندگی‌اش، عثمان بن سعید عمری در بغداد مراجعه نمایند؛ زیرا شیعیان درباره مسائل فقهی، مالی و اجتماعی خود به عثمان بن سعید مراجعه می‌کردند و آنان، آگاه به این امر بودند و در اطمینان به دیانت و امانت داری این نماینده، شکی نداشتند.

گاهی مسائل فقهی یا شخصی و مالی خود را می‌نوشتند و به نایب می‌دادند؛ سپس او جواب را با خط امام علیه السلام می‌آورد.

گاهی از نماینده می‌خواستند، مسائل و خواسته‌های آنها را برای امام علیه السلام بنویسد و نماینده، این کار را انجام می‌داد و پس از مدت زمان کوتاهی، آنها را با جواب صادره از طرف امام علیه السلام باخبر می‌کرد و یا جواب امام علیه السلام را در نامه‌ای مفصل - که جواب‌های مسائل

فراوانی در آن بود - نشان می‌داد؛ گر چه نشان دادن نامهٔ امام علیه السلام، جز برای دلایل خاص و مصلحت اندیشی، لازم نبود.

گاهی بعضی شیعه‌ها در برخی مسائل عقیدتی منازعه می‌نمودند و بعد از مراجعه به یکی از نمایندگان، مشکل آنان حل می‌شد و گاهی جواب از طرف امام زمان علیه السلام برای آنها می‌آمد که سخن او، تمام‌کننده بود و همه به آن اعتقاد و اذعان داشتند؛ در این جا به نمونه‌هایی از مراجعهٔ مردم به نمایندگان برای حل مشکلات عمومی یا خصوصی اشاره می‌کنیم:

۱ - عده‌ای از شیعیان سوال داشتند که آیا خداوند عزوجل، امور خلاق و روزی آنها را به ائمه علیهم السلام سپرده است یا نه؟

عده‌ای گفتند: محال است؛ زیرا خلق اجسام فقط در اختیار خداوند عزوجل می‌باشد. گروه دیگری گفتند: آیا خداوند، ائمه علیهم السلام را بر این کار، توانا نمود که خلق کنند و روزی دهند؟

یکی گفت: چرا به محمد بن عثمان عمری مراجعه نمی‌کنید و دربارهٔ آن سوال، نمی‌پرسید که حق را توضیح می‌دهد؟ چون راه او به سمت صاحب الامر (عجل الله فرجه) می‌باشد.

سؤال را نوشتند و برای او فرستادند از طرف امام علیه السلام جواب آمد که:

«ان الله تعالى هو الذي خلق الاجسام و قسم الارزاق، لانه ليس بجسم ولا حال في جسم، ليس كمثله شيء و هو السميع العليم.

و اما الائمة علیهم السلام فانهم يسئلون الله تعالى فيخلق و يسئلونه فيرزق، ايجاباً لمسئلتهم و اعظاماً لحقهم.»

«خداوند تعالی، اجسام را خلق نمود و روزی‌ها را قسمت کرد؛ چون او جسم نیست و در جسمی حلول نکرده، مثل و مانندی ندارد و او شنوا و داناست.

ائمه علیهم السلام از خدا می‌خواهند و خداوند می‌آفریند و از او می‌خواهند و خداوند به سبب قبول خواستهٔ آنان و بزرگداشت حقشان، روزی می‌دهد.»

تبارک و تعالی دین خود را باطل کرده، یا رابطه بین خود و مردم را قطع نموده است؟! هرگز چنین نشده، حتی یک ساعت هم اتفاق نیفتاده است؛ امر خداوند، علیرغم نارضایتی دشمنان، آشکار و ظاهر می‌گردد.

امام پیشین علیه السلام به روش پدران خود با سعادت و نیکبختی از دنیا رفت و وصیت و علمش نزد ماست؛ پس چه کسی جانشین اوست؟ و چه کسی جایگاه محکم او را پر می‌کند؟ کسی جز دشمن سنگدل، درباره جایگاه و جانشینی او با ما منازعه نمی‌کند و ادعایی ندارد؛ کسی جز کافر کفرورز، چنین ادعایی نمی‌کند و اگر این‌گونه نبودند؛ امر خداوند، غالب و سرّ او آشکار می‌گردید؛ حق ما برای شما آشکار می‌شد و شک شما طرف می‌گشت؛ ولی خواست خداوند این است و برای هر سببی، نوشته‌ای است.

پس تقوا پیشه کنید و تسلیم ما شوید و امر را به ما واگذارید و تدبیر امور با ماست؛ همان‌گونه که اراده‌ها از ماست و برای کشف آنچه پوشیده شده، تلاش نکنید و از راه راست منحرف نشوید و قصد خود را بر راه و روشی روشن و بر مبنای دوستی ما قرار دهید.

شما را نصیحت کردم و خداوند بر شما شاهد است، اگر نزد ما محبت و صلاح و رحمت و دلسوزی برای شما نبود با شما کاری نداشتیم و به وسیله امتحان خود - که منازعه با ظالم گستاخ است که در تاریکی فرو رفته، ضدّ خداست، مدعی آنچه برایش نیست شده، منکر حق کسی گشته، که خداوند، اطاعت او را واجب نموده - می‌پرداختیم؛ در این باره، دختر پیامبر صلی الله علیه و آله برای من الگویی نیکوست^۱ و آن شخص نتیجه عملش را خواهد دید و کافر خواهد دانست، عاقبت کار از آن کیست؟

همراه شما از آفات و بدی‌ها و مهلکه‌ها به سوی رحمت خدا پناه می‌بریم که خداوند بر همه چیز تواناست و برای ما و شما، ولی و حافظ است و سلام، درود، رحمت و برکت خداوند بر اوصیا و اولیا و مؤمنین و سلام و درود بر محمد و خاندانش!^۲

۱. اشاره به حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که حق او را غصب نمودند و در حق ایشان ظلم شد و درباره منزلت و قدر او خود را به نادانی زدند.

۲. غیبت؛ طوسی؛ ص ۱۷۲، چاپ تهران، ۱۳۹۸ هجری.

۳- خداوند به مردی، فرزندی عطا فرمود؛ ولی آن طفل در روز هشتم وفات یافت؛ پدرش نامه‌ای برای امام زمان علیه السلام نوشت که خبر مرگ فرزند را در آن نوشته بود و جواب از امام علیه السلام آمد که:

«سیخلف الله عليك غيره و غيره، فسمه احمد و من بعد احمد، جعفر»؛

«بزودی خداوند به جای او، ۲ فرزند به تو عطا خواهد نمود که اسم اولی را احمد و دومی را جعفر بگذار.»

همان شد که امام علیه السلام خبر داده بود.^۱

۴- در دوران نمایندگی سوم، حسین بن روح که شیخ علی بن حسین بابویه (پدر شیخ صدوق) او را طلب نمود، تا از حسین بن روح بخواهد، صاحب الزمان علیه السلام برای عطای فرزند پسری برای او را دعا نماید.

بعد از ۳ روز جواب آمد: «برای علی بن حسین دعا شد و پسری مبارک برای او متولد خواهد شد و پس از این پسر، اولاد دیگری نیز متولد خواهند شد.»
در همان سال، محمد بن علی بن حسین بن بابویه، ملقب به شیخ صدوق [رضوان الله علیه] متولد شد و اولاد دیگری نیز به دنیا آمدند.

شیخ صدوق، عالمی جلیل القدر، حافظ احادیث و دانا به علم رجال بود و کسی مانند او در حافظه و حفظ علم دیده نشد و ایشان حدود سیصد کتاب به یادگار گذاشت.

همچنین در جای دیگر آمده: علی بن حسین (پدر شیخ صدوق) به شیخ حسین بن روح نوشت که از امام علیه السلام بخواهد، خداوند به او، اولادی فقیه عطا نماید.

جواب آمد: «انک لا ترزق من هذه و ستملک جاریة دیلمیة و ترزق منها ولدین فقیهین»؛

«اینها را به دست نخواهی آورد؛ ولی صاحب کنیزی دیلمی خواهی شد^۲ و از او، ۲ پسر فقیه به دست خواهی آورد.»

۱. غیبت؛ طوسی؛ ص ۱۷۱.

۲. دیلمیه: قومی بودند که در آذربایجان ایران سکونت داشتند.

شیخ صدوق و برادرش حسین از فقها و از حافظان حدیث بودند که کسی مثل آنها در قم نبود.^۱

۵- مردی - که اسمش سرور بود - از کودکی لال بود و نمی توانست صحبت کند، ۱۳ یا ۱۴ ساله شد، پدرش نزد حسین بن روح آمد و از او خواست از امام علیه السلام بخواهد، خداوند زبان فرزندش را باز نماید.

شیخ به ایشان گفت: به شما امر شده که به سوی مرقد امام حسین علیه السلام بروید. همراه پدر و عمویش به کربلای مقدس رفتند و بعد از زیارت مرقد امام حسین علیه السلام، پدر و عمویش او را صدا زدند.

او با زبانی فصیح و گویا گفت: لبیکا!

پدرش گفت: حرف زدی؟!

سرور گفت: آری، ای پدر.^۲

۶- مردی با همسر خود اختلاف پیدا کرد و کار به نزاع شدید و اختلاف منجر گردید، آن مرد برای حل مشکل خود از امام زمان علیه السلام کمک خواست.

جوابی از امام علیه السلام آمد که در ضمن آن، جواب سؤال های همه مردم بود:

«خداوند، رابطه این مرد و زن را اصلاح می کند و با هم صلح و دوستی می کنند.»

زن برگشت و از او معذرت خواهی کرد و به بهترین شکل، زندگی کرد.^۳

۷- مردی از قم به بغداد آمد و همراهش، اموال و هدایای فراوانی از اهل قم برای امام زمان علیه السلام بود.

وقتی اموال را به محمد بن عثمان داد، ایشان به او گفت: یکی از آنها را ندادی، آن کجاست؟

مرد گفت: مولای من، چیزی باقی نمانده، هر چه بوده، تقدیم نمودم!

محمد بن عثمان گفت: بلی، یک چیز باقی مانده، برگرد و آنچه همراه تو بوده را تفتیش

کن.

۱. غیبت؛ طوسی؛ ص ۱۸۸. ۲. همان.

۳. غیبت؛ طوسی؛ ص ۱۸۴، چاپ تهران، سال ۱۳۹۸ هجری.

برگشت، آنها را تفتیش نمود، بسیار فکر کرد و فکرش به جایی نرسید؛ پس به طرف محمد بن عثمان برگشت و به ایشان گفت: چیزی در دست من باقی نمانده است.
 : محمد بن عثمان به او گفت: به تو می‌گویم، ۲ تا پیراهن سودانی - که فلانی به شما داده - کجا هستند؟

آن ۲ پیراهن را به یاد آورد و گفت: فراموش کردم؛ ولی نمی‌دانم، کجا گذاشته‌ام؟
 آن مرد جستجو کرد و چیزی نیافت؛ پس به طرف محمد بن عثمان برگشت و او را از مفقود شدن پیراهن‌ها با خبر نمود؛ ولی محمد به او گفت:
 به طرف فلان پنبه فروش - که ۲ کیسه به او دادی - برو و یکی از کیسه‌ها را پاره کن که پیراهن را در آن می‌بینی. آن مرد با تعجب رفت و یکی از کیسه‌ها را باز کرد و پیراهن‌ها را برای محمد بن عثمان آورد.



فصل یازدهم

غیبت کبری

غیبت صغری با مرگ نایب چهارم امام زمان علیه السلام به انتها رسید و غیبت کبری آغاز گردید، بدین وسیله راه ارتباط و اتصال به امام زمان علیه السلام قطع شد و مصیبت بزرگی گریبان گیر مردم شد، رهبری دینی دگرگون گردید و به فقهای جامع الشرایط برای فتوا دادن، انتقال یافت.

امام زمان علیه السلام برای یکی از معتمدین شیعه به نام اسحاق بن یعقوب به وسیله محمد بن عثمان نامه‌ای نوشت که: «و اما الحوادث الواقعة، فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجتي علیکم و انا حجة الله علیکم»؛

«و اما درباره حوادثی که رخ خواهد داد به راویان حدیث ما مراجعه کنید که آنها، من بر شما و من حجت خدا بر شما هستم.»^۱

در آن زمان، عده زیادی از محدثان - که از اصحاب امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام بودند - وجود داشتند، بعضی مملو از این‌گونه گنجینه‌ها و تالیفات بوده‌اند و به آن احادیث مراجعه می‌کردند.

۱. غیبت؛ طوسی؛ ص ۲۱۹.

همچنین تعداد زیادی از اصحاب امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام بودند که حدود ۴۰۰ کتاب تالیف نمودند که اصول چهارصدگانه، نام گذاشته شد و بیشتر آن کتاب‌ها، قابل اعتماد و متداول بودند و در آن زمان به آنها عمل می‌شد.

اما درباره جریان‌ها و حوادثی که حدیثی برای آنها وجود نداشت؛ امام زمان علیه السلام، دستور داده بود به محدثانی که قدرت ادراک و استخراج احکام را دارند، مراجعه شود و آن قواعد و اصول از احادیث و قرآن به دست می‌آید.

بدین وسیله امام زمان علیه السلام برای شیعه، خطی جدید برای تأمین مسائل فقهی باز نمود و از طریق مرجعیت دینی - که در وجود راویان حدیث ائمه اهل بیت علیهم السلام مجسم شده - قرار داد.

این، بدان معنی نیست که امام زمان علیه السلام از جامعه اسلامی کنار رفته، یا از فرماندهی و تصرف در عالم و یا بریدن از هر آنچه در بلاد و مردم پدید می‌آید، دوری کرده است و یا نظام امامت منحل شده، شکست خورده است.

هرگز چنین نیست! بلکه نظام امامت تا انقراض عالم ادامه دارد؛ زیرا آن نظامی الهی است و زوالی درباره آن وجود ندارد حتی اگر در اثر سخت‌گیری‌ها و ظلم‌هایی - که از جانب حکام ظالم بر اسلام و رسیدگی در امور مردم به وجود می‌آورند - مورد فشار قرار گیرد. این جا سؤالی در اذهان به وجود می‌آید که فایده وجود امام غایب چیست و چگونه مردم از آن فایده می‌برند؟!

به خواست خداوند، جواب این سؤال در فصل آینده، داده خواهد شد.

چگونگی بهره بردن از امام غائب علیه السلام

احادیث فراوانی درباره فواید وجود امام غایب علیه السلام و بهره بردن از آن وارد شده، که هم اکنون بعضی از آنها را ذکر می‌کنیم:

۱- عن جابر بن عبدالله الانصاري انه قال النبي صلى الله عليه وآله: هل ينتفع الشيعة بالقائم عليه السلام في غيبته؟ فقال صلى الله عليه وآله: «أى والذي بعثني بالنبوة، إنهم لينتفعون به ويستضيئون بنور ولايته في غيبته، كانتفاع الناس بالشمس وإن جَلَّتْها السحاب»؛

جابر بن عبدالله انصاری از نبی اکرم ﷺ سؤال نمود: آیا در زمان غیبت از قائم ﷺ استفاده می‌برند؟

ایشان فرمود: «قسم به آن کسی که مرا به نبوت برانگیخت، مردم از وجود او در زمان غیبت، استفاده می‌برند، همان‌گونه که از آفتاب پشت ابر بهره می‌برند.»^۱

۲- عن سلیمان عمش عن الامام الصادق ﷺ قال: «لم تخل الارض منذ خلق الله آدم من حجة الله فيها، ظاهر مشهور، او غائب مستور و لا تخلو - الى ان تقوم الساعة من حجة الله فيها و لولا ذلك لم يعبد الله»

قال سليمان: فقلت للصادق ﷺ: فكيف ينتفع الناس بالحجة الغائب المستور؟

قال: «كما ينتفعون بالشمس اذا سترها السحاب»؛

سليمان اعلمش گفت: امام صادق ﷺ فرمود: «زمین از هنگامی که آدم خلق گردید از حجت خداوند خالی نشده، نمی‌شود که یا ظاهر و یا غایب و پنهان است تا اینکه قیامت فرا رسد که اگر جز این باشد، خداوند، پرستیده و عبادت نمی‌شود.»

گفتم: مردم، چگونه از حجت غایب ﷺ استفاده می‌برند؟

فرمود: «همان‌گونه که از آفتاب استفاده می‌برند حتی اگر ابرها آنها را بپوشانند.»^۲

۳- مانند این سخن از امام زین‌العابدین، علی بن الحسین ﷺ روایت شده است.^۳

۴- همان‌گونه که در نامه امام زمان ﷺ برای اسحاق بن یعقوب آورده شده:

«و اما وجه الانتفاع بي في غيبتي فكالانتفاع بالشمس إذا غيبتها عن الابصار

السحاب...»؛

«و اما چگونگی بهره‌مندی از من در زمان غیبتم مانند استفاده از آفتاب در پشت

ابرهاست.»^۴

مردم در گذشته، چیزی از خورشید نمی‌دانستند، مگر آنکه، جرمی آسمانی است که از

۱. کمال‌الدین؛ ج ۱، ص ۲۵۳، چاپ تهران، سال ۱۳۹۵ هجری.

۲. کمال‌الدین؛ صدوق؛ ج ۱، ص ۲۰۷ و فراند؛ جوینی شافعی؛ ج ۱، ص ۴۶، چاپ لبنان، ۱۳۹۸ هجری.

۳. امامت؛ احمد محمود صبحی؛ ص ۴۱۳.

۴. کمال‌الدین؛ صدوق؛ ج ۲، ص ۴۸۵ و غیبت؛ طوسی؛ ص ۱۷۷.

شرق طلوع می‌کند و در طول روز، فضا را روشن می‌کند و به غروب منتهی می‌شود؛ اجسام مرطوب را خشک می‌کند و آب را بخار و در فضا تولید حرارت می‌کند و امثال آن؛ ولی امروزه دانش، کشف کرده، خورشید فواید فراوان دیگری نیز دارد.

این موضوع، تفصیل و توضیح بیشتری را می‌طلبد؛ پس متوجه شدید، احادیثی که مرور کردیم و از رسول الله ﷺ و ۳ نفر از اهل بیت ﷺ، بیان شده بود، همگی تاکید بر حقیقت و مضمون واحدی دارند؛ چون از منبع واحدی صادر شده‌اند.

همچنین دانستید که پیامبر ﷺ و ائمه ﷺ، امام غایب ﷺ را به آفتاب پشت ابر تشبیه کرده‌اند.

سؤال می‌کنیم: چرا به ماه پشت ابر تشبیه نکرده‌اند؟ با وجود اینکه ماه هم، تأثیرات فراوانی در زمین دارد مانند جزر و مد و چیزهای دیگر.

جواب: واضح است که آفتاب از چندین جهت، نسبت به ماه برتری دارد:

۱- منبع نور آفتاب از خودش است؛ ولی ماه، نور خود را از آفتاب می‌گیرد.

۲- در اشعه نور خورشید، فوایدی هست که در اشعه ماه نیست.

۳- گردش خورشید در منظومه شمسی است که گردش مهم و با ارزش به حساب می‌آید؛ ولی ماه، یکی از ستارگانی است که در منظومه شمسی شناور است.

سؤال دیگر: چرا امام غایب ﷺ را به آفتاب تشبیه کرده‌اند؟

جواب: پاسخ این سوال می‌طلبد که مطالبی درباره خورشید و تأثیر آن در کره خاکی را بدانیم؛ ولی چون جایی برای تفصیل این بحث نیست به سبب عدم رابطه مستقیم بین آن و کتاب، لذا بحث فشرده‌ای در این باره را می‌آوریم، تا وجه شباهت بین آفتاب و امام زمان ﷺ و سپس وجه شباهت بین آفتاب پشت ابر و امام غایب ﷺ را بدانیم.

در این فضای گسترده، هزارها یا میلیون‌ها منظومه شمسی شناورند که برای همه این مجموعه‌ها مرکزی وجود دارد و هر یک از این سیاره‌ها در مدار خود با فاصله‌ای مناسب و با سرعتی که تدبیر و مقدر گردیده، دور مرکز خود می‌چرخند؛ منظومه شمسی، یکی از میلیون‌ها منظومه‌ای است که مرکزی دارد و آن، خورشید است و دور آن، سیاره‌هایی

می چرخند؛ در مراکز علمی نقل شده که نه سیاره، دور خورشید می گردند؛ عطارد، زهره، زمین، مریخ، مشتری، زحل، اورانوس، نپتون و پلوتون.

نظام عجیب و بدیعی در این منظومه های شمسی قرار داده شده است و آن چیزی می باشد که از بقای آنها، محافظت می کند: جاذبه.

خداوند حکیم و مدبّر - که بر انجام همه چیز تواناست - این نیرو را در این منظومه قرار داده که هر چیزی به دور آن می چرخد را جذب کند و سیاره ها با تمام نیرو، سعی می کنند از مرکز دور شوند.^۱

بنابراین بقای این مجموعه به سبب جاذبه خورشید است و اگر جاذبه نبود؛ نظام، مختل می گشت، مجموعه از هم می پاشید، ستاره ها از هم جدا می شوند با یکدیگر برخورد می نمودند و در فضا متلاشی می شدند و تمام جهان هستی از بین می رفت؛ پاک و منزه است خدایی که نگه دارنده زمین و آسمان هاست.

خداوند تعالی، قدرت جاذبه را در خورشید قرار داد که مانع فرار سیاره ها از مرکزیت خورشید است، هر ستاره با قدرتی غیر قابل باور، سعی بر گریز از مرکزیت خورشید دارد؛ ولی نیروی موجود در خورشید، مانع از گریز می شود و اگر قدرت و نیروی فرار نبود، سیاره ها به خورشید نزدیک شده، می سوختند و اگر قدرت جاذبه خورشید نبود، ستاره ها و سیاره ها، متفرق و از مدارهایشان خارج می شدند و حیات و زندگانی تا ابد از بین می رفت. پس خورشید، باعث امان منظومه شمسی از فنا و زوال است.

این چکیده کوچک و مختصری از تأثیر خورشید در تأثیر سیاره هایی - که در حال چرخیدن به دور آن هستند - می باشد.

بین این خورشید درخشان، که اشعه مفید خود را به سوی زمین و در انواع فعل و انفعالات در انسان، حیوان، گیاه، هوا، آب، خاک و جماد، نازل می کند.

روشن است که ابرها چیزی از تأثیر خورشید را تغییر نمی دهند و فقط خورشید را در ناحیه ای که می پوشانند از انظار، دور نگه می دارند.

۱. این نیرو را نیروی گریز از مرکز می گویند.

می‌دانید که ابرها از نور و حرارت خورشید به وجود می‌آیند و اگر خورشید نبود، نه بارانی، نه ابری، نه زراعتی و نه جاننداری وجود داشت و مسیر و عاقبت حیات معلوم بود. رسول خدا ﷺ، امام سجاد ﷺ و امام صادق ﷺ، امام زمان ﷺ را به خورشید پشت ابر تشبیه نموده‌اند؛ او همان کسی است که بشریت از وجودش استفاده می‌کند و زندگی‌اش منظم می‌گردد و همه مردم از فضل و برکت خداوند به رسول خدا ﷺ و اهل بیت طاهرین ﷺ استفاده می‌کنند و از وجود آنها، خیر و برکت، الطاف خفیه و فیوضات معنوی برای مردم به دست می‌آید.

اوست که با اجازه خداوند از پشت پرده غیب بر عالم مسلط است و به صورتی مستمر در تمام امور جهان هستی، دست می‌برد و تمام صلاحیت‌هایی را که خداوند به او داده در اختیار دارد؛ زندگی او، زندگی انسان ضعیف و عاجزی نیست که قدرتی در تملک نداشته باشد و فقط به نماز و روزه بپردازد، دور از مردم باشد یا چیزی را از سرزمین‌ها و مردم نداند، هرگز و هزار هرگز!

امام زمان ﷺ، علی‌رغم اینکه به خواست خداوند در پس پرده غیبت است هر آنچه از قدرت بخواهد در اختیار دارد و تمام وسایل لازم به وفور در اختیار اوست و شکی نیست که همه تصرفات، اقدامات امام زمان ﷺ و دستاوردهای آن، مطابق حکمت و مصلحت است و تابع هوا و امیال نفسانی نیست؛ می‌دهد، می‌گیرد، یاری می‌کند، یاری نمی‌کند، انجام می‌دهد، ترک می‌نماید، کسی را دعا می‌کند، دیگری را دعا نمی‌کند، گمراه را راهنمایی می‌نماید، مریض را شفا، زبان لال را گویا می‌کند؛ وجود مبارک خود را به این و آن می‌نمایاند، گاهی در عراق و زمانی در ایران و لحظه‌ای در مسیر حج و دوباره در مکه، مدینه، منی، عرفات و در بعضی وقت‌ها، خود را برای بعضی افراد در بحرین یا در سرزمین‌های قفقاز و جاهای دیگر عالم، ظاهر می‌نماید و همه آنها به اذن و قدرت خداوند تبارک و تعالی است.

ای خواننده محترم! بعد از همه اینها، بعضی از معانی و مفاهیم احادیثی که امام زمان ﷺ را به آفتاب تشبیه کرده‌اند، توضیح می‌دهیم.

آری! او همان امامی است که خداوند، او را انتخاب کرده، نه مردم. او، حقیقتاً جانشین رسول خداست و نه هر کسی که ادعای جانشینی کند. او، همان امامی است که منصوب از جانب خدای تبارک و تعالی است، نه هر کسی که امام نامیده شود، نه هر کسی که حکومت و رهبری را به دست آورده باشد، نه... نه... نه! او، همان امامی است که تمام شایستگی‌ها به معنای کامل کلمه در اوست و هر آنچه بشریت به آن نیاز دارد در وجود مبارک ایشان جمع شده، بالاتر از آن هر آنچه زندگی به آن نیازمند است در وجود او جمع می‌باشد. او، امامی است که باعث ایمنی اهل زمین، بقای زمین و هر آنچه بر روی آن است، می‌باشد به سبب وجود مبارک او به بندگان رزق داده می‌شود و زمین و آسمان ثابت می‌گردند.

بعضی از مردم فکر می‌کنند در این سخنان، چیزی از مبالغه و غلو وجود دارد؛ ولی ده‌ها حدیث صحیح از کتب حدیث که مورد اتفاق نظر همه طوایف و مذاهب اسلامی است، روایت شده که تاکید بر این حقیقت دارند. برخی از آن احادیث، عبارتند از:

۱- رسول خدا ﷺ فرمود: «النجوم امان لأهل السماء و اهل بیتی امان لامتی»؛

«ستاره‌ها، باعث ایمنی اهل آسمان و اهل بیت من، باعث ایمنی امتم هستند.»^۱

۲- رسول خدا ﷺ فرمود: «النجوم امان لاهل السماء، فاذا ذهب اتاهم ما یوعدون و اهل

بیتی امان لامتی فاذا ذهب اهل بیتی اتاهم ما یوعدون»؛

«ستاره‌ها، باعث ایمنی اهل آسمان هستند و اگر ستاره‌ها بروند؛ قیامت فرا می‌رسد و

اهل بیت من، باعث ایمنی اهل زمین‌اند و اگر اهل بیت من بروند؛ قیامت فرا می‌رسد.»^۲

۳- رسول خدا ﷺ فرمود: «اهل بیتی امان لاهل الارض، فاذا هلک اهل بیتی جاء اهل

۱. جامع صغیر؛ سیوطی؛ ج ۲، ص ۱۸۹ و ذخائر العقبی، ص ۱۷، چاپ مصر، ۱۳۵۶ هجری.

منتخب کنز العمال؛ متقی هندی؛ ج ۵، ص ۹۲ و فرائد السمطین؛ جوینی؛ ج ۲، ص ۲۴۱، چاپ لبنان، ۱۴۰۰ هجری.

۲. مستدرک الصحیحین؛ حاکم نیشابوری حنفی؛ ج ۲، ص ۴۴۸.

الارض من الآيات ما كانوا يوعدون»؛

«اهل بيت من، باعث ایمنی اهل زمینند و اگر اهل بیت من هلاک شوند؛ قیامت فرا می رسد.»^۱

۴- رسول خدا ﷺ فرمود: «النجوم امان لاهل السماء، فاذا ذهب النجوم ذهب اهل السماء و اهل بيتي امان لاهل الارض، فاذا ذهب اهل بيتي ذهب اهل الارض»؛
«ستارگان، باعث ایمنی آسمانیان هستند؛ پس هرگاه ستارگان بروند، آسمانیان نیز می روند و نابود می شوند و اهل بیت من، باعث ایمنی زمینیان هستند؛ پس هرگاه اهل بیتهم بروند، زمینیان نیز می روند و نابود می شوند.»^۲

۵- رسول خدا ﷺ فرمود: «ان الله جعل النجوم اماناً لأهل السماء و جعل اهل بيتي اماناً لأهل الارض.»

«خداوند، ستاره ها را باعث ایمنی آسمانیان قرار داد و اهل بیتهم را باعث ایمنی زمینیان قرار داد.»^۳

دسته دیگری از احادیث روایت شده از اهل بیت ﷺ وجود دارد که بیشتر، این مفهوم را توضیح می دهند:

۱- در نامه امام زمان ﷺ آمده: «وانی لأمان لأهل الأرض كما ان النجوم امان لاهل السماء»؛

«من، باعث ایمنی زمینیان هستم، همان طور که ستاره ها، باعث ایمنی آسمانیان هستند.»^۴

۲- امام زین العابدین ﷺ فرمود: «نحن أئمة المسلمين و حجج الله على العالمين و سادة المؤمنين... و نحن امان لأهل الارض كما ان النجوم امان لاهل السماء و نحن الذين بنا يمسك الله السماء ان تقع على الارض الا باذنه و بنا يمسك الارض ان تميد بأهلها و بنا ينزل

۱. صواعق المحرقة؛ ابن حجر هیثمی شافعی؛ ص ۱۵۰.

۲. صواعق المحرقة؛ ابن حجر هیثمی شافعی؛ ص ۱۵۰ و بحار؛ مجلسی؛ ج ۲۷، ص ۳۱۰.

۳. مجمع البیان؛ طبرسی؛ در تفسیر آیه ۱۶ از سوره نحل.

۴. کمال الدین؛ ج ۲، ص ۴۸۵ و غیبت؛ طوسی؛ ص ۱۷۷ و احتجاج؛ طبرسی؛ ج ۲ ص ۴۷۱.

الغيث و تنشر الرحمة و تخرج برکات الارض و لولا ما فی الارض منا لساخت بأهلها؛

«ما ائمة مسلمين و حجت‌های خداوند برای عالمیان و سروران مؤمنین هستیم... و ما باعث ایمنی اهل زمینیم، همان‌گونه که ستاره‌ها، باعث ایمنی اهل آسمانند، ما کسانی هستیم که خداوند به وسیله ما و با اجازه خود، آسمان را از افتادن بر روی زمین نگاه می‌دارد و اعتدال را بر روی زمین برقرار می‌کند و به وسیله ما، باران و رحمت نازل می‌شود و برکات زمین خارج می‌گردد و اگر روی زمین کسی از ما نباشد، زمین، اهل خود را فرو می‌برد.»^۱

۳- امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «و نحن ائمة الهدی و نحن الذین بنا ینزل الله الرحمة و بنا یسقون الغیث و نحن الذین بنا ینصرف عنکم العذاب، فمن عرفنا و عرف حقنا و اخذ بامرنا فهو منا و الینا»؛

«ما ائمة هدایت کننده هستیم و به وسیله ما، رحمت نازل می‌شود و به وسیله ما، باران را نازل می‌کنند و به وسیله ما، عذاب از شما برداشته می‌شود؛ پس هر کس ما و حق ما را شناخت و امر ما را اطاعت کرد؛ پس او از ما و همراه ماست»^۲

۴- کتب محمد بن ابراهیم رساله الی الامام جعفر الصادق علیه السلام جاء فیها: اخبرنا ما فضلکم اهل البیت علیهم السلام.

فکتب الامام علیه السلام فی الجواب: «انّ الکواکب جعلت فی السماء اماناً لاهل السماء، فاذا ذهب نجوم السماء جاء اهل السماء ما كانوا یوعدون و قال رسول الله صلی الله علیه و آله: جعل اهل بیتی اماناً لامتی، فاذا ذهب اهل بیتی جاء امتی ما كانوا یوعدون»؛

محمد بن ابراهیم، نامه‌ای به امام جعفر صادق علیه السلام نوشت که: فضایل شما اهل بیت علیهم السلام چیست؟

امام علیه السلام در جواب نوشت: «ستارگان در آسمان، باعث ایمنی آسمانیان شده‌اند؛ پس اگر ستاره‌های آسمان رفتند؛ روز قیامت برای آسمانیان می‌آید و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

۱. پیشین.

۲. کمال الدین؛ صدوق؛ ج ۱، ص ۲۰۶ و فرائد السمطين؛ جوینی شافعی؛ ج ۲، صص ۲۵۳-۲۵۴.

اهل بیت علیهم السلام من، باعث ایمنی اهل زمین قرار داده شدند و اگر اهل بیت من علیهم السلام بروند؛ قیامت برای زمینیان فرا می‌رسد.^۱

۵- امام رضا علیه السلام فرمود: «نحن حجج الله في خلقه... بنا يمسك الله السماوات و الارض ان تزولا و بنا ينزل الغيث و ينشر الرحمة و لا تخلو الارض من قائم منا ظاهر او خاف و لو خلت يوماً بغير حجة لماجت باهلها كما يموج البحر باهله»؛

«ما حجت‌های خداوند، میان بندگانش هستیم؛ خداوند به وسیله ما از نابودی زمین و آسمان جلوگیری می‌نماید و به وسیله ما، باران را فرو می‌فرستد و رحمت را منتشر می‌کند و زمین از ما خالی نمی‌گردد چه ظاهر و چه پنهان باشیم و اگر روزی از حجت، خالی گردید، زمین با زمینیان مضطرب می‌گردد، همان‌گونه که دریا با اهلس موج و متلاطم می‌شود.»^۲

۶- عن سليمان الجعفري، قال: سالت ابا الحسن الرضا علیه السلام فقلت: اتخلوا الارض من حجة؟ فقال: «لو خلت طرفة عين لساخت باهلها»؛

سليمان جعفري، گفت: از امام رضا علیه السلام سؤال نمودم: آیا زمین از حجت خدا خالی می‌شود؟

فرمود: «اگر به اندازه چشم به هم زدنی خالی شود؛ زمین، اهلس را در خود فرو می‌برد.»^۳

۷- امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «لو بقيت الارض يوماً بلا امام منا لساخت باهلها و لعذبهم بهم الله باشد عذابه.»

ان الله - تبارك و تعالى - جعلنا حجة في ارضه و اماناً في الارض لاهل الارض، لم يزلوا في امان من ان تسيخ بهم الارض ما دمننا بين اظهرهم، فاذا اراد الله ان يهلكهم ثم لا يمهلهم و لا ينظرهم... ذهب بنا من بينهم و رفعنا اليه، ثم يفعل الله ما يشاء و يحب»؛

«اگر زمین، روزی بدون امامی از ما باقی بماند، اهل خود را فرو می‌برد و خداوند، عذاب

۲. کمال‌الدین؛ صدوق؛ ج ۱، صص ۲۰۲-۲۰۳.

۱. کمال‌الدین؛ صدوق؛ ج ۱، ص ۲۰۵.

۳. کمال‌الدین، صدوق؛ ج ۱، ص ۲۰۴.

شدید و دردناکی بر آنان نازل می‌کند؛ زیرا خداوند تبارک و تعالی، ما را بر روی زمینش، حجت خود قرار داده است و باعث ایمنی اهل زمین هستیم و اگر ما در میان آنها نباشیم؛ زمین آنها را در خود فرو خواهد برد و آنها در امان نخواهند بود.

اگر خداوند اراده فرمود، آنان را هلاک نماید، آنان را مهلت نخواهد داد و به آنها نظر نمی‌افکند، ما را از بین آنها می‌برد و هرگاه ما را بالا برد هر کاری که می‌خواهد، انجام می‌دهد.^۱

۸- امام صادق علیه السلام فرمود: **لو لا من علی الارض من حجج الله لنفضت الارض ما فیها و القت ما علیها، ان الارض لا تخلو ساعة من الحجة**؛

«اگر بر روی زمین، حجت خدا نبود، زمین هر چه، درون و بیرون داشت به بیرون می‌انداخت؛ زیرا زمین حتی ساعتی از حجت خدا خالی نمی‌گردد.»^۲

۹- امام باقر علیه السلام فرمود: **«لو ان الامام رفع من الارض ساعة... لماجت الارض باهلها كما یموج البحر باهله»**؛

«اگر امام، ساعتی از زمین می‌رفت... زمین با اهلش، مضطرب و لرزان می‌شد، همان‌گونه که دریا با اهلش، موج می‌گردد.»^۳

۱۰- **سئل الامام محمد الباقر علیه السلام: لای شیء یحتاج الی النبوی و الامام؟**

فقال: **«لبقاء العالم علی صلاحه و ذلك ان الله (عزوجل) یرفع العذاب عن اهل الارض اذا كان فیهم نبی او امام، قال الله (عزوجل): «وَمَا كَانَ اللهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ...»**

و قال النبوی صلی الله علیه و آله: **النجوم امان لاهل السماء و اهل بیتی امان لاهل الارض، فاذا ذهب النجوم اتی اهل السماء ما یکرهون و اذا ذهب اهل بیتی اتی اهل الارض ما یکرهون. یعنی باهل بیته: الائمة الذین قرن الله طاعتهم بطاعته فقال: «یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» و هم المعصومون المطهرون، الذین لا یذنبون و لا**

۱. کمال‌الدین؛ صدوق؛ ج ۱، ص ۲۰۴.

۲. کمال‌الدین؛ صدوق؛ ج ۱، ص ۲۰۲.

۳. کمال‌الدین؛ صدوق؛ ج ۱، ص ۲۰۲ و اصول کافی؛ کلینی؛ ج ۱، ص ۱۷۹، چاپ تهران، ۱۳۸۸ هجری و غیبت؛ نعمانی، ص ۱۳۹، چاپ تهران، سال ۱۳۹۷ هجری.

يعصون و هم المويدون الموفقون المسددون، بهم يرزق الله عباده و بهم يعمر بلادهم و بهم ينزل القطر من السماء و بهم تخرج بركات الارض و بهم يمهل اهل المعاصي و لا يعجل عليهم بالعقوبة و العذاب، لا يفارقهم روح القدس و لا يفارقونه و لا يفارقهم القرآن و لا يفارقونه، صلوات الله عليهم.»

از امام باقر علیه السلام سؤال شد: چرا ما به پیامبر و امام نیاز داریم؟

فرمود: «برای بقای عالم هستی و برای اصلاح آن نیازمندیم و اینکه خداوند، عذاب را از اهل زمین بردارد و اگر بین آنان پیامبر یا امامی باشد، خداوند عزوجل فرموده:

«تا تو در میان آنها باشی، خداوند آنها را عذاب نمی‌نماید.»^۱

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ستاره‌ها، باعث ایمنی اهل آسمانند و اهل بیت، باعث ایمنی اهل زمین‌اند و اگر ستاره‌ها بروند، چیزی برای اهل آسمان می‌آید که از آن خوششان نمی‌آید و اگر اهل بیت علیهم السلام از زمین بروند، آنچه را دوست ندارند بر سرشان می‌آید. منظور او از اهل بیت علیهم السلام، ائمه‌ای هستند که خداوند، فرمانبرداری از آنها را باعث نزدیکی به خودش قرار داده، فرموده:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا و رسولش و صاحب اختیار از خودتان اطاعت کنید.»^۲

آنها معصوم و مطهرند، گناه و نافرمانی نمی‌کنند و موید، موفق و غیر قابل نفوذند، خداوند به وسیله آنان به بندگان روزی می‌دهد؛ به وسیله آنها شهرها را آباد می‌کند؛ به وسیله آنها قطره‌های باران را فرو می‌ریزد و برکات زمین را خارج می‌کند و به وسیله آنها گناهکاران را مهلت می‌دهد و در عقوبت و عذاب آنها تعجیل نمی‌نماید؛ روح القدس را از آنها و آنها را از روح القدس جدا نمی‌کند؛ آنان را از قرآن و قرآن را از آنان جدا نمی‌نماید؛ درود خداوند بر آنها باد!»^۳

۲. نساء، آیه ۵۹.

۱. انفال، آیه ۳۳.

۳. علل الشرایع؛ صدوق؛ ص ۵۲.

مرجعیت و رهبری

رهبری و مرجعیت دینی در زمان غیبت امام زمان علیه السلام و طبق اطلاعات ما به دست شیخ فقیه، حسن بن علی بن ابی عقیل عمانی^۱ بوده است.

سید محمد مهدی بحر العلوم [رضوان الله علیه] گفتند: «...او اولین کسی بود که فقه را دسته بندی کرد و در استنباط احکام شرعی از براهین تفصیلی استفاده کرد و بحث اصول و فروع را در ابتدای غیبت کبری گشود.

همچنین چنین گفتند: این شیخ در علم، فضل، کلام و فقه، مورد اطمینان است و حاذق بودن او، روشن تر از این است که نیازی به بیان داشته باشد و علما و بزرگان، به خصوص علامه حلی، محقق حلی و کسانی که بعد از آنها آمدند، سخنان و فتاوی او را ثبت و ضبط می کردند.

فقیه عمانی، جایگاه و منزلتی بزرگ، نزد فقها دارد و علمای گذشته مثل شیخ مفید و شیخ طوسی او را مدح و ستایش نموده اند.

عمانی، کتابی به نام *الکفر و الفرّ* در موضوع امامت و کتابی به نام *التمسک بحبل آل الرسول* در فقه نوشته، که کتابی با ارزش و بزرگ است و در آن زمان مشهور بوده؛ ولی الان موجود نمی باشد؛ در کتاب های ترجمه شده نزد من، تاریخ ولادت یا وفاتش را نیافتم؛ ولی به نظر می آید، او سال هایی قبل از شیخ مفید بوده؛ زیرا از نظر زمانی، قدیمی تر از ابن جنید بوده، ابن جنید از اساتید شیخ مفید بوده است.^۲

شاید صحیح است که بگوییم در مدت زمان بین وفات نماینده چهارم و بین ظهور و نبوغ شیخ مفید، حلقه های گمشده ای است؛ ولی زمان وفات نایب چهارم، سالی (۲۲۹ هجری) و ولادت شیخ مفید سال (۳۳۶ یا ۳۳۸ هجری) بوده است.

در هر حال، رهبری و مرجعیت، شکل خود را گرفت و حلقه های تدریس در بغداد به پا شد و سال ها گذشت تا ستاره ای همچون شیخ مفید در بغداد درخشید و حوزه علمیه را

۱. منسوب به عمان، شهری در جنوب شرقی شبه جزیره عربستان که امروز به سلطنت عمان، معروف می باشد و پایتخت آن مسقط است.
 ۲. رجال؛ بحر العلوم؛ ج ۲، ص ۲۲۰.

تاسیس نمود و در مجلس درسش، دهها نفر از فضلاء - که سرآمد آنان شیخ رضی و شیخ مرتضی بودند که هر کدام از آنها از درخشانترین شخصیات برجسته علمی بودند - شرکت داشتند.

شیخ مفید، نشانه‌ای از نشانه‌های خداوند از نوادر روزگار، نابغه‌ای از نوابغ دهر، شیخ المشایخ و رئیس الفقهاء بود که تمام صفات و فضایل در او جمع بود و ریاست عامه به او ختم گردید و به علم، فقاہت، فضل، ورع، تقوا، زهد، عدالت و جلالت او اتفاق نظر داشته‌اند.

عجیب نیست، اگر بگوییم، توفیق او را یاری کرد و از امام زمان علیه السلام، نامه‌های متعددی دریافت کرد و سال‌های آخر حیاتش در هر سال، نامه‌ای دریافت می‌کرد.

در کتاب‌ها، فقط دو نامه را می‌توان یافت؛ ولی از محتوای نامه دوم، چنین استفاده می‌شود که امام زمان علیه السلام، بیشتر از دو نامه برای ایشان ارسال نموده، که بزودی از آنها آگاه می‌شوید.

هر یک از آن نامه‌ها، مدال و نشان افتخار را بر سینه شیخ مفید می‌نشانند و تاج شرف و عزت را بر سرش می‌گذارد و به راستی که خداوند هر کس را بخواهد، عزیز و شاخص می‌نماید.

متن نامه اول را برای شما می‌آوریم که در ماه صفر سال (۴۱۰ هجری) صادر شده: «للاخ السدید و الولی الرشید، الشیخ المفید، ابی عبدالله محمد بن محمد بن نعمان ادام الله اعزازه.

من مستودع العهد الماخوذ علی العباد.

بسم الله الرحمن الرحيم

اما بعد: سلام علیک ایها المخلص فی الدین، المخصوص فینا بالیقین، فاننا نحمد الیک الله الذی لا اله الا هو و نسأله الصلاة علی سیدنا و مولانا و نبینا محمد و آله الطاهرین.

و نعلمک ادام الله توفیقک لنصرة الحق و اجزل ثوبتک علی نطقک عنا بالصدق: انه قد اذن لنا فی تشریفک بالمکاتبة و تکلیفک ما تودیة عنا الی موالینا قبلک، اعزهم

الله بطاعته و كفاهم المهمة برعايته لهم و حراسته.

فقف امدك الله بعونه على اعدائه المارقين من دينه - على ما نذكره و اعمل في تاديبته الى من تسكن اليه، بما نرسمه ان شاء الله.

نحن و ان كنا ثاوين بمكاننا، النائي عن مساكن الظالمين، حسب الذي ارانا الله تعالى لنا من الصلاح و لشيعتنا المومنين في ذلك ما دامت دولة الدنيا للفاسقين.

فانا نحيط علماً بانباؤكم و لا يعزب عنا شيء من اخباركم و معرفنا بالذل الذي اصابكم، مذ جنح كثير منكم الى ما كان السلف الصالح عنه شاسعاً و نبذوا العهد الماخوذ وراء ظهورهم كأنهم لا يعلمون.

انا غير مهملين لمراعاتكم و لا ناسين لذكركم و لو لا ذلك لنزل بكم اللواء و اصطلمكم الاعداء، فاتقوا الله جلّ جلاله و ظاهرنا على انتياشكم من فتنة قد انافت عليكم، يهلك فيها من حمّ اجله و يحمى عنها من ادراك امله و هي امارة لازوف حركتنا و مباحثكم بامرنا و نهينا و الله متمّ نوره و لو كره المشركون.

اعتصموا بالتقية من شب نار الجاهلية، تحششها عصب اموية، يهول بها فرقة مهديّة. انا زعيم بنجاة من لم يرم فيها المواطن الخفية و سلك في الظعن منها السبل المرضية. اذا حلّ جمادى الاولى - من سنتكم هذه - فاعتبروا بما يحدث فيه، و استيقظوا من رقدتكم لما يكون في الذي يليه.

ستظهر لكم من السماء آية جلية و من الارض مثلها بالسوية و يحدث في ارض المشرق ما يحزن و يقلق و يغلب - من بعد - على العراق طوائف عن الاسلام مراق، تضيق بسوء فعالهم على اهله الارزاق، ثم تنفج الغمة - من بعد - ببوار طاغوت من الاشرار، ثم يسر بهلاكه المتقون الاخيار.

و يتفق لمريدي الحجّ من الآفاق ما ياملونه منه، على توفير عليه منهم و اتفاق و لنا - في تيسير حجّهم على الاختيار منهم و الوفاق - شان يظهر على نظام و اتساق. فليعمل كلّ امرئ منكم بما يقربه من محبتنا و يتجنب ما يدينه من كراهتنا و سخطنا، فان امرنا بغتة فجأة، حين لا تنفعه توبة و لا ينجيه من عقابنا ندم على حوبة.

والله يلهمكم الرشده، و يلفظ لكم في التوفيق برحمته.»

نسخة التوقيع باليد العليا، على صاحبها السلام.

«هذا كتابنا اليك ايها الاخ و المخلص في و دنا الصفي و الناصر لنا الوفي، حرسك الله بعينه التي لا تنام، فاحتفظ به و لا تظهر على خطنا - الذي سطرناه بماله ضمنا - احداً و اذ ما فيه الي من تسكن اليه و اوص جماعتهم بالعمل عليه ان شاء الله و صلى الله على محمد و آله الطاهرين.»

«به برادر استوار و دوست رشيد، شيخ مفيد، ابي عبدالله محمد بن محمد بن نعمان؛ خداوند عزت او را پاينده نمايد!

از کسی که مخزن عهدي است که خداوند از بندگانش گرفته است.

«بسم الله الرحمن الرحيم»

اما بعد! سلام بر تو ای بنده مخلص خدا در دين و ای کسی که درباره ما به يقين اختصاص يافته، سپاس می گوئيم خدایی را که همانندی جز او نيست و از او، درود و سلامی برای سيد و مولا و پیامبرمان محمد ﷺ و خاندان پاکش می خواهيم.

تو را آگاه می نماييم و خداوند تو را در نصرت حق پايدار نمايد! که خداوند به سبب راستی در سخنانت از جانب ما، جزای خير عطا فرمايد! به ما در نوشتن نامه به تو اجازه داده شد تا به آن مشرف شويم و بر تو تکليف می کنيم که اين نامه را به اطلاع دوستدارانمان برسانی، خداوند به وسیله طاعت خود، آنان را عزت دهد و امور مهم آنان را به وسیله عنایت و حراست خود کفایت نمايد.

پس خداوند، تو را بر دشمنان دين یاری کند! آن چیزی که به خواست خداوند بر تو ترسيم می کنيم و بايد آن را به معتمدین انتقال دهی، عمل کن.

ما به دور از ظالمين در منزلگاه خود هستيم به سبب آنچه خداوند تبارک و تعالی برای ما و شيعيان مؤمنان صلاح دانسته، تا زمانی که دولت دنيا برای فاسقان است.

ما مسلط و آگاه به اوضاع و احوال شما هستيم و نسبت به محیط اندوهگين و ظالمانه ای که دچار آن هستيد، شناخت داريم؛ از وقتی که شما به راه و روش ناپسندی

که گذشتگان صالح شما از آن دوری کردند، روی آورده‌اید و عهد مأخوذ را طوری رها کرده‌اید که گویی آن را نمی‌دانید.

ما در رسیدگی به احوالات شما سست نیستیم و یاد شما را فراموش نکرده‌ایم و اگر این چنین نبود، بلا بر شما نازل می‌گشت و دشمنان، شما را ریشه کن می‌کردند؛ پس تقوا پیشه نمایید و به پشت گرمی ما مسرور شوید تا هرگاه فتنه‌ها، شما را احاطه کردند، نجاتتان دهیم از بدبختی و بلایی که هر کس دچار آن شود در آن هلاک می‌گردد و هر کس به آرزوی خود برسد از آن دور می‌ماند؛ این فتنه، نشان دهنده حرکت ماست و انتشار خبر آن به امر ما و به وسیله شماسست و خداوند، نور دهنده است، گر چه مشرکین نپسندند.

از شعله‌ور کردن آتش جاهلیت که به دست امویان متعصب برافروخته می‌شود و به وسیله آن، باعث ترس گروهی که هدایت شده‌اند، می‌شود به تقیه روی آورید؛ من کسی را تضمین می‌کنم که در آن فتنه به دنبال جایگاهی نباشد و در انتقال از آن در راهی خداپسندانه قدم بر دارد.

وقتی ماه جمادی الاول تمام شد و از اتفاقی که در آن می‌افتد، عبرت بگیرید و از خواب بیدار شوید.

بزودی نشانه‌ای آشکار از آسمان و زمین برای شما ظاهر می‌گردد و در سرزمین مشرق، حزن و گرفتاری پدید می‌آید و بعد از آن، طوایفی که از اسلام برگشته‌اند بر عراق غالب می‌گردند و در اثر اعمال و سیاست‌های بد آنها، رزق و روزی به سختی به دست مردم می‌رسد؛ ولی پس از اندوه و غم و پس از مرگ و نابودی طاغوت و اشرار، راحتی و آسایش به دست می‌آید و سپس متقین و نیکوکاران را فراغ بال و سرور دست می‌دهد و کسانی که به حج می‌روند هر چه بخواهند به آسانی در دسترس آنان خواهد بود و آسان نمودن راه حج را طبق راهکار و نظم درست، فراهم می‌آوریم.

هر عملی را که باعث نزدیکی ما می‌شود؛ انجام دهید و از هر کاری که ما نمی‌پسندیم؛ دوری جوید که امر ظهور ما به طور ناگهانی خواهد آمد و در آن هنگام، توبه فایده‌ای ندارد و با پشیمانی از کیفر ما نجات نخواهد یافت.

خداوند هدایت را به شما الهام نماید و به شما لیاقت دریافت رحمت خود را لطف نماید.

ای برادر و دوست مخلص و با صفا در دوستی و یاری دهنده و فادار! این نامه برای توست. خدایی که نمی‌خواهد، تو را محافظت نماید! و نامه ما را به احدی نشان مده، مگر اینکه مورد اعتماد باشد و مردم را به آنچه خواست خداست، توصیه کن و درود خداوند بر محمد و خاندان پاکش»^۱

شرح بعضی از جملات نامه:

در نامه نگاری، رسم بر این بوده، که نام فرستنده، قبل از نام گیرنده آورده شود و می‌نوشتند: از فلان به فلان؛ ولی اگر کسی بخواهد برای گیرنده نامه احترام بیشتری قائل شود، نام گیرنده را جلوتر از نام فرستنده می‌آورد؛ امام زمان علیه السلام، اسم شیخ مفید را مقدم داشته؛ زیرا چنین اوصافی را برای او نوشته است:

«ای برادر پایدار و دوست رشید، شیخ مفید» و این دلالت دارد به اینکه شیخ، دارای دیانت و ورع است و تعبیر امام علیه السلام برای او به عنوان «برادر»، درجه و مرتبه‌ای عالی است که امکان تصورش نیست و چه چیزی بالاتر از این برای انسانی که به خدا نزدیک است و امام علیه السلام در نامه‌اش، او را برادر مخاطب قرار دهد.

تا جایی که ما اطلاع داریم، این تعبیر از امام زمان علیه السلام برای احدی از نمایندگان چهارگانه، وکلا و غیره به کار نرفته است همچنین او را به «سداد» توصیف کرده، که آن، درستی سخن و عمل است، یعنی در اعمال و سخنان او خطایی نیست و خطا نفوذناپذیر است.

او را به «ولاء» توصیف کرده است و «ولتی» دارای معانی متعددی می‌باشد؛ اما در این جا مناسب‌ترین معنی، نصرت و یاری است.

سپس به «رشاد» توصیف می‌نماید که رشید، همان پختگی و رشد است که امور و قضایا را با حکمت، تعقل، بدون راهنمایی و پشتیبانی انجام می‌دهد.

امام زمان علیه السلام، خود را مخزن عهد گرفته شده از بندگان، اطلاق می‌فرماید که «مستودع»: مکان حفظ و امانتداری است و عهدی که خداوند از بندگان گرفته، احتمالاً دو معنی دارد:

۱- عهد عقلی: معنای آن، این است که عقل سلیم به انسان حکم می‌کند که انبیا و مرسلین را تصدیق نماید و از لوازم این تصدیق، همان ایمان و اعتراف به وجود مبارک امام زمان علیه السلام است که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره او خبر و اطلاعاتی داده است. پس امام زمان علیه السلام، گنجینه عهدی است که خداوند از بندگان گرفته است.

۲- اقرار به این است که خداوند از بندگان خود در عالم ذر^۱، عهد و پیمان گرفت که تفسیر این فرموده خدای تبارک و تعالی است: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ قَالُوا: بَلَىٰ شَهِدْنَا» «ووقتی خداوند از بنی آدم از صلب او، ذره‌هایی کوچک را بر خودشان گواه گرفت که خدای خود را ایمان آوردید؟ گفتند: آری، شهادت دادیم.»^۲

در تفسیر این آیه، احادیث فراوانی از ائمه اهل بیت علیهم السلام وارد گردیده، که این آیه به عالم ذر متعلق است و خداوند تعالی از بندگان عهد و پیمانی گرفت که به ربوبیت خداوند، رسالت محمد صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و امام زمان علیه السلام اقرار نمودند.

در کتاب فاطمه زهرا علیها السلام من المهدی الحد دربارۀ عالم ذر توضیح داده‌ایم به هر حال، امام زمان علیه السلام خود را امامی معرفی کرده، که در عالم ذر برای او عهد و پیمان گرفته شده است. امام زمان علیه السلام، توفیق را برای شیخ مفید می‌خواهد تا حق، او را یاری کند و می‌فرماید: «خداوند به سبب سخنان راستت درباره ما، جزای خیر به تو دهد و به ما اجازه داده شد که با نوشتن نامه‌ای به تو شرافت دهیم!» امام زمان علیه السلام برای شیخ مفید به تداوم توفیق در راه نصرت حق، دعا نمود.

۱. عالم ذر: روزی که خداوند تبارک و تعالی آدم را خلق نمود، ذریه او را از صلبش خارج نمود و آنها در نهایت کوچکی بودند که خداوند آنان را به آدم علیه السلام نشان داد و فرمود: «من از ذریه‌ات عهد گرفتم تا مرا عبادت نمایند و برایم شریکی قائل نشوند؛ سپس آنها شهادت دادند و گفتند: شهادت دادیم.» سپس آنان را به صلب آدم برگرداند.
۲. اعراف، آیه ۱۷۲.

بسیاری از علما با این حال که در راه تدریس و غیره، تلاش و کوشش خوبی برای مردم مسلمان انجام می‌دهند؛ ولی راه عزلت و گوشه نشینی را انتخاب می‌کنند که این چیزی جز عدم توفیق الهی نیست که سبب اصلی تحقق اعمال است.

اما کیفیت اجازه گرفتن امام زمان علیه السلام برای نامه نوشتن به شیخ مفید را کسی جز خداوند تبارک و تعالی و امام زمان علیه السلام نمی‌داند. و تمام نظرات و احتمالات در این مسئله به آرا و نظریه‌های شخصی بر می‌گردد، نه حقایق قطعی.

خداوند اجازه انجام برخی کارها را به بعضی از نزدیکان خود می‌دهد که چگونگی اجازه گرفتن، نزد ما مجهول است و نمی‌توانیم چگونگی رابطه خدای سبحان با اولیای خود را درک کنیم و فقط به گفته‌ها اکتفا می‌نماییم، شیخ مفید با اجازه خداوند متعال و به وسیله امام زمان علیه السلام به چنین شرافت و افتخاری رسید که نصیب احدی نمی‌شود، مگر این که دارای خوش اقبالی بسیار و لیاقت زیاد باشد.

پس فقط به سخن امام زمان علیه السلام اکتفا می‌کنیم که با اجازه خداوند، شیخ مفید را به چنین شرف بزرگی نایل فرمود که رابط بین مردم و امام زمان علیه السلام باشد همچنین او را موظف نمود که این جریان را به دوستان اهل بیت علیهم السلام برساند.

امام علیه السلام در حق شیعیان خود فرموده: «خداوند تعالی، آنان را به وسیله طاعتش، عزت دهد و امور آنان را با حراست خود، کفایت کند!»

از امام حسن مجتبی علیه السلام روایت شده، که فرمود:

«و اذا اردت عزاً بلا عشيرة و هيبة بلا سلطان، فاخرج من ذلّ معصية الله الى عزّ طاعته»؛

«اگر عزت بدون قوم و قبیله و هیبت بدون سلطنت را خواستی از معصیت ذلت آور

خداوند به طاعت عزت افزای او پناه ببر.»^۱

یعنی اینکه طاعت خداوند برای بنده، موجب عزت دنیا و سعادت آخرت می‌گردد و گناه

باعث ذلت و خواری در دنیا و شکست و عذاب در آخرت می‌شود.

امام زمان علیه السلام در این دعا برای شیعه‌اش فرمود که خداوند، آنان را به طاعت موفق

گرداند تا به وسیله آن، عزت را به دست آورند و خداوند، امور آنان را کفایت کند و آنان را از شر دشمنان، حراست نماید.

امام زمان علیه السلام در قسمت دیگری از نامه می‌فرماید: «پس یاری خداوند را در برابر دشمنانش - که از دین خارج شده‌اند - دریاب.»

گمان نمی‌کنم، امام علیه السلام منظورش از دشمنان، یهود و نصارا یا مشرکان باشد؛ بلکه منظورش، گروه‌هایی هستند که ادعای مسلمانی دارند؛ ولی پیش قراولان دشمنان اسلامند که این افراد برای اسلام از مشرکان خطرناک‌ترند.

همچنین امام زمان علیه السلام امر فرمود که اخبار، اطلاعات و قسمت‌هایی از این نامه را به کسانی که به آنها اعتماد دارد، انتقال دهد.

امام زمان علیه السلام فرمود: «ما به سبب مصلحت اندیشی خداوند و تا زمانی که حکومت، دست ظالمان است در مکانی دور از ظالمان اسکان یافته‌ایم.» این مطلب، نشان دهنده این است که اگر آن حضرت علیه السلام میان مردم و به صورت عادی و علنی زندگی می‌کرد، حکومت‌های ظالم، اقدام به دستگیری و قتل ایشان می‌نمودند، همان‌طور که گذشت و دیدیم که معتضد عباسی، گروهی را به منزل امام علیه السلام در سامرا فرستاد تا ایشان را دستگیر نمایند.

ایشان فرمود: مصلحت شیعه در غیبت امام علیه السلام است؛ زیرا ظهور امام علیه السلام میان مردم، قبل از فرا رسیدن روز موعود، باعث می‌شود که شیعیان، اطراف او جمع شوند و به این صورت، ابتلا به خطر، شامل همه اهل حق و ایمان از جانب حکومت‌های منحرف وجود دارد و بهترین راه ممکن برای اجتماع در مکانی واحد است.

این به معنای انقطاع از اجتماع نیست؛ چون امام علیه السلام در شهرها و اجتماعات هر کسی را که بخواهد، ملاقات می‌کند؛ معنای آن، این است که امام علیه السلام، دور از دسترس ظالمان و طاغوت‌ها باشد و در اجتماعات و شهرها ظاهر شود و خود را معرفی نکند تا مردم او را شناسند و فقط به هر کسی که می‌خواهد، خود را بشناساند؛ امام علیه السلام برای گروهی - که مشرف به زیارت ایشان شده بودند - فرموده بود: در هر شب جمعه، سر قبر جدش امام

حسین علیه السلام حاضر می‌گردد به همین دلیل است که می‌فرماید:

«ما بر اوضاع و احوال شما احاطه داریم و چیزی از اخبار شما بر ما پوشیده نیست.» منظور این است که: اگر چه ممکن است، ما از نظر مکانی، از شما دور باشیم؛ ولی از آنچه در اطراف شما می‌گذرد، باخبریم و چیزی از اخبار و اطلاعات شما از ما پنهان نیست. طبیعی است، همان خداوندی که او را گنجینه عهد قرار داده، وسایل و امکانات آگاهی و معرفت نسبت به آنچه در اطراف این عالم رخ می‌دهد را برای او فراهم آورده است. ما اطلاعات چندانی از نوع وسایل اطلاع رسانی فراهم شده در دست امام زمان علیه السلام نداریم.

ممکن است برای این منظور، گروه‌هایی از جن، ملائکه و انسان‌هایی در اختیار داشته باشد.

امروز ما می‌بینیم که حکومت‌ها و دولت‌ها از تمام وسایل و امکانات اطلاع رسانی مثل تلفن، تلفکس، رادار و مشابه آنها - که مربوط به تجهیزات مخابراتی است به اضافه افراد فراوانی که در دوردستها، اجتماعات و شهرها وجود دارند که استراق سمع می‌کنند و اخبار را می‌گیرند و به مسئولان خود می‌رسانند - استفاده می‌کنند.

پس چگونه می‌شود، خداوند متعال، امامی را حجت خود بر روی زمین قرار دهد و تمام وسایل مادی و ماورایی را در اختیار او نگذارد و تمام امکانات و تجهیزات معنوی را به او ندهد تا بر آنچه اجرا می‌نماید، احاطه داشته باشد؟!

«و معرفتنا بالذلّ الذي اصابكم مذبح كثير منكم الى ما كان السلف الصالح عنه

شاسعاً»؛

این جمله، کمی مبهم است، آن ذلتی که به سبب روی آوردن خیلی‌ها به آن عمل،

دچار آن ذلت شده‌اند و گذشتگان صالح شیعه از آن دور بودند، چیست؟

امام علیه السلام در این موضوع از آنچه جاری شده، کشف حجاب نمی‌نماید و رعایت اختصار

و اجمال می‌نماید؛ زیرا شیخ مفید می‌فهمد، امام علیه السلام چه می‌گوید.

ولی از ظاهر کلام استفاده می‌شود که بعضی از مردم در آن روزگار از صراط مستقیم منحرف شدند و نمی‌دانیم که انحراف آنها، عقیدتی یا رفتاری بوده، که دچار ذلت و خواری شدند و عزت و استقلال را از دست دادند.

همچنین فرمود: «و عهد و پیمان خود را پشت سر نهادند و گویی که نمی‌دانند چه می‌کنند.» نمی‌دانیم منظور از کنار گذاشتن عهد گرفته شده، چیست؟ شاید معنای آن، این باشد که بعضی از مردم در زمان غیبت کبری و پس از تحمل محنت‌ها، مشکلات و سختی‌ها - که از جانب حکومت‌های ظالم به آنها می‌رسید - گمان کردند اگر امام زمان علیه السلام باشد، چرا باید آن سختی‌ها به آنان برسد؛ ولی امام علیه السلام علت آن را انحراف و تخلف از عهد، بیان می‌نماید که هر چه به انسان برسد به سبب گناهانی است که مرتکب شده، و گرنه دعای لطف و رحمت امام علیه السلام، همواره شامل حال شیعیان است؛ بنابراین می‌فرماید:

«ما یاد شما را فراموش نکرده‌ایم و در رسیدگی به شما اهمال نمی‌ورزیم، اگر چه بلا بر شما نازل شده باشد و دشمنان، شما را نابود کنند.» اگر دعای امام علیه السلام نبود، امور سخت‌تر می‌شد و محنت‌ها فراوان‌تر می‌گردید.

این، معنی «اصطلمکم الاعداء» است، یعنی دشمن، شما را قلع و قمع و ریشه‌کن می‌کرد.

امام زمان علیه السلام به طرق و وسایل مختلف و فراوانی که در دست دارد و با استفاده از قدرت مالی و ماورایی که از آن بهره‌مند است از شیعیان، حمایت و دفاع می‌نماید. همان‌گونه که خواجه نصیرالدین طوسی، فیلسوف بزرگ شیعی درباره امام زمان علیه السلام چنین گفته: «وجودش، لطف خداوند و تصرف ایشان، لطفی دیگر است و نبودنش، تقصیر ماست.» در فصل آینده، نمونه‌هایی از عنایات امام زمان علیه السلام به شیعیان را یادآوری می‌نماییم.

مراد این است که از یاد نبریم تا زمانی که شیعه در خط شیعی صحیح باشد، امام زمان علیه السلام از آنان دفاع می‌نماید؛ ولی اگر در عقاید و رفتار، انحرافی پیدا کند، صورت مسئله متفاوت می‌شود، همان‌گونه که دیدیم و می‌بینیم، امام زمان علیه السلام رعایت حال شرابخوار، قمار باز، زناکار و امثال آنها را نمی‌نماید و توجهی به منحرفان عقیدتی اعضای احزاب،

تشکیلات مخالف و ضد اسلام و دین نمی‌نماید، آری! توجهی نمی‌نماید؛ چون آنان در خط امام زمان علیه السلام - که همان خط و سیره اسلام، پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام است - نیستند. همچنین فرمود: «فاتقوا الله جلّ جلاله و ظاهرونا علی انتیائکم من فتنه قد انافت علیکم»؛ شیعیان را به تقوای خداوند سبحان و دوری از گناهایی که انواع بلا را جلب می‌کند، توصیه می‌کند.

امام زمان علیه السلام، تجسم اسلام است مانند جدش - که صاحب شریعت اسلامی است - و اجداد طاهرینش علیهم السلام رفتار می‌کند و در مقابل عده‌ای، نرمش نشان نمی‌دهد به حرمت شکنان لاقید و کسانی که به عقاید اسلامی و احکام دینی توجهی ندارند و شناگران مختلط، می‌خواره‌ها، مدارس مختلط، معاملات ربا، شرکای ظالمان و مشارکت‌کنندگان در اجرا و تنفیذ دستوراتش به هرگونه که باشد و کسانی که به حلال و حرام اعتراضی نمی‌کنند و به نجس، پاک، واجبات و تکالیف شرعی اهمیتی نمی‌دهند و فقط اسماً شیعه هستند؛ نرمش نشان نمی‌دهد.

این شیعه چه کرامتی دارد که احکام اسلام را سبک می‌شمارد و مرتکب محرمات می‌شود؟ همان‌گونه که در فصل قبل گذشت، اسامی بعضی از منحرفانی را آوردیم که امام زمان علیه السلام از آنها تبری جسته، لعنت نموده است و شیعه را به سبب منکرات و انحرافات که داشتند به تبری از آنها امر فرموده، است؛ سپس امام زمان علیه السلام به شیعیان هشدار می‌دهد و آنها را از فتنه‌ای که در مسیر آنها در اجتماع اسلامی وجود دارد، می‌ترساند؛ آنها را امر به تعاون و همکاری می‌نماید تا از آن فتنه‌های یابند.

مقصود از تعاون همان است که امام علی علیه السلام در نامه‌ای - که به عثمان بن حنیف^۱ ارسال نموده - یادآور می‌شود:

«ولی به وسیله دوری از گناه، تلاش، عفت و پایداری در کارها، مرا یاری کنید.» دعا از امام و تقوا از شیعه هر دو با هم، این نتیجه را می‌دهند: رهایی از بلاها و فتنه‌ها.

امام علیه السلام، فتنه‌ها را به ابرهایی که تمام فضا را محاصره و احاطه نموده است و همه جا را

۱. قبل از حکومت امیرالمؤمنین علی علیه السلام، والی بصره بوده است.

تیره و تار کرده، تشبیه نموده است.

«در آن فتنه هر کس که عمرش به سر آمده باشد؛ هلاک می‌شود و هر کس به آرزوی خود رسیده باشد؛ از آن دور می‌شود.»

«آن فتنه، نشانه نزدیک شدن، حرکت ماست.» یعنی اینکه در حال انتقال از مکانی به مکان دیگر است، کسی که این نامه را به شیخ مفید رساند، گفت، آن را از منطقه‌ای متصل به حجاز آورده است، شاید امام علیه السلام می‌خواسته، در اوایل پدید آمدن آن فتنه از آن منطقه به منطقه‌ای دیگر نقل مکان کند.

همچنین فرمود: «مبائتمکم بامرنا و نهینا.»

تعلیمات دین و امام زمان علیه السلام به وسیله شیعیان پخش شود و هر یک از آنان وظیفه دارند، دستورات آن حضرت علیه السلام را به دیگران برسانند و شاید به این معنی باشد که در هنگام نازل شدن این فتنه، دستورات جدیدی صادر می‌شود.

«وقتی فتنه جاهلیت شعله گرفت به تقیه متوسل شوید.»

تقیه، همان کتمان عقیده‌ای است که مردم در آن اتفاق نظر ندارند و نسبت به گفتار یا فعل دیگری موافق نباشند. تقیه برای پیشگیری از شر دشمنان، عاقلانه است و شرعا در شرایط خاص - که در کتب فقهی یادآوری شده - امکان‌پذیر است.

امام علیه السلام امر فرمود، شیعه التزام به تقیه دارد و این چیز جدیدی نیست.

ائم علیهم السلام با تاکید فراوان، همه شیعیان را به آن امر فرموده‌اند.

منظور از تقیه در این جا، دوری از مراکز فتنه و در پیش گرفتن روش خاصی در زندگی است تا باعث جلب توجه دشمنان نشود و عزم آنها را ضد شیعه و تشیع، تهییج نکند.

متأسفانه این کلمات برای ما در نهایت ابهام است و امکان شناخت و فهمیدن آن، دقیقا وجود ندارد و بعید نیست که حکومت عباسی در آن زمان برای اذیت و دستگیری شیعیان اقدام نموده، چون راه و رسم تشیع، قلب تپنده خط امام زمان علیه السلام به حساب آمده، از کیان و موجودیت آن بوده، با دولت‌های غیر اسلامی مقابله نموده است؛ پس امام زمان علیه السلام، شیعیان را از نیت‌های زشت و نقشه‌های جهنمی - که در پس پرده می‌کشند -

با اطلاع نموده است و به آنان امر نموده، که از خطری که آنان را تهدید می‌کند، اجتناب کنند و همچنین راه تقیه را در پیش گیرند.

همچنین می‌فرماید: «تحششها عصب امویة»؛

از تحریک و برافروختن تعصب و جهالتی که امویان به آن دامن می‌زنند.

شاید منظور این باشد که طایفه اموی با سوء استفاده از آتش فتنه، جنگ طایفه‌ای برپا نمایند و از غیرت شیعه و تحریک شیعه، سوء استفاده کنند و آنها را میان این آتش‌ها ببرند و گویی به این وسیله می‌خواستند، شیعیان را - که در اقلیت بودند - قربانی آن فتنه و سوختن در آن آتش کنند.

فرمود: «من ضامن نجات کسی هستم که در خفیه به سر می‌برد.» امام علیه السلام، ضامن و کفیل کسی است که اعمال مخفیانه ضد شیعه و تشیع انجام ندهد؛ بلکه در این فتنه‌ها، راه خدا پسندانه در پیش گیرند.

سپس امام علیه السلام از آنچه در آن زمان اتفاق خواهد افتاد، خبر داد و فرمود:

«اذا حل جمادی الاولى من سنتکم هذه، فاعتبروا بما يحدث فیها.»

کلمه «عبرت» و «اعتبار» به معنی موعظه و پند گرفتن است و مشتق از عبور، یعنی انتقال از مکانی به مکانی می‌باشد و در این جا مراد، انتقال ذهن از امری به امری دیگر است برای مثال عبرت گرفتن از مرگ، یعنی انتقال ذهن انسان از مرگ مردم به مرگ خودش که فکر می‌کند، می‌میرد، همان‌گونه که دیگران مردند یا فلانی ثروتمند بود و فقیر شد و یا عزیز بود و ذلیل گردید و انسان به آن اعتراف می‌نماید، تدابیر لازم را اتخاذ می‌نماید و به دنیا اعتماد نمی‌کند و این جاست که ذهن انسان از حوادث به سرنوشت انسان انتقال می‌یابد.

امام علیه السلام، شیعیان را به روی آوردن به خودش و عبرت از خبرهایی که درباره آینده می‌دهد، دعوت می‌کند.

همچنین ایشان فرمود: «و استیقظوا من رقدتکم لما یكون فی الذی یلیها»؛

از این جمله، چنین استفاده می‌شود که در آن ایام، خمودی و از کار افتادن مشاعر

و فقدان آگاهی، سدی برای آن اجتماع بوده، گویی که در خواب غفلت بوده‌اند و نسبت به آنچه در اطرافشان می‌گذرد، بی‌خبرند.

«بزودی از آسمان و زمین، نشانه‌ای روشن ظاهر می‌گردد.» متأسفانه تاریخ در بیان حوادثی که در آن سال رخ داده، اهمال و کوتاهی نموده است در کتاب‌های تاریخی، حوادثی‌رامی‌بینیم که وقوع آنها، با آن سال تطابق ندارند؛ زیرا تاریخ این نامه سال (۴۱۰ هجری) است و حوادث پیش آمده با تاریخ این نامه و اخبار امام زمان علیه السلام مطابقت ندارد برای مثال، نشانه آسمانی که پدیدار گشت، سقوط ستاره بزرگ دنباله داری بود که زمین از آن روشن گشت و صدای بلندی از آن منعکس گردید و لکن در سال (۴۱۷ هجری) اتفاق افتاده است و مثل این واقعه در سال (۴۰۱ هجری) رخ داد که آب دجله، حدود بیست و یک متر بالا آمد و قسمت وسیعی از بغداد و اراضی عراق، زیر آب رفت و بعید است که امام علیه السلام، شیعه را از واقعه‌ای باخبر نماید که در جمادی الاولی همان سال اتفاق می‌افتد؛ ولی بعد از ۷ سال رخ دهد!

راهی جز این نیست که صادقانه بگوییم، حوادث آسمانی و زمینی در همان سال اتفاق افتاده؛ ولی تاریخ درباره آن اهمال نموده، یا به دلیل طولانی بودن از نظر زمانی، خبر آنها به ما نرسیده است.

همچنین فرمود:

«و بعد از مدتی، طوایفی که از دین خارجند بر عراق مسلط خواهند شد.» امام زمان علیه السلام درباره غلبه طوایفی بر بغداد - که از دین اسلام بدورند - بعد از جنگ‌های خونین که در سال (۴۴۷ هجری) اتفاق افتاد و ارتش «طغرل بیگ» خبر داده است.

اولین پادشاه سلجوقی وارد بغداد گردید و عرصه را بر مردم از نظر مسکن و ارزاق، تنگ و قحطی و گرانی در مواد غذایی به وجود آمد، قیمتها به شکلی سرسام‌آور و جنون‌آمیز بالا رفت، مرگ و میر فراوان شد و امور زندگی بدتر از بد گردید حتی مردم از دفن مرده‌ها عاجز شدند.

مقصود از طوایف خارج از دین اسلام، همان طغرل بیگ و لشکرش هستند که در

شهرهای عراق، فساد فراوانی به بار آوردند و عزیزان را به ذلت و خواری کشاندند و زمین حاصلخیز و نسل‌ها را هلاک کردند و شرم‌آورترین جرایم و فجایع را مرتکب گردیدند و بحیات اقتصادی را نابود کردند.^۱

فرمود: «ثم تنفرج الغمّة - من بعد - ببوار طاغوت من الاشرار، ثم يسر بهلاكة المتقون الاخيار»؛

«بعد از مرگ طاغوت و اشرار، درد و ناراحتی‌ها از بین می‌رود و سپس متقین و اخیار خوشحال خواهند شد.»

در نهایت طغرل بیگ مُرد و ناراحتی و مشکلات از بین رفت و متقین و اخیار از مرگ او، خوشحال شدند، گمراهی فروکش کرد، اوضاع خوب شد و حیات، تبدیل به احسن گردید.

فرمود: «یتفق لمريدي الحج من الافاق ما ياملونه منه على توفير عليه منهم و اتفاق»؛
«مردم از جای، جای جهان به حج می‌روند و به آرزوهای خود می‌رسند و هر چه می‌خواهند برای آنها موجود است.»

قبل و بعد از صدور این نامه، بعضی شهرهای خاور میانه، دچار موجی از اضطراب و فاجعه‌های غمبار شده بودند از جمله راه‌های حجاج، حتی درون مکه امن نبود و این وضع، سال‌ها به طول انجامید و بعد از آن، آب‌ها به مجاری خود بازگشتند، آسایش و راحتی به شهرها بازگشت و آرامش برای بندگان به ارمغان آمد که همه آنها به برکت وجود مبارک امام زمان علیه السلام است، همان‌گونه که در این نامه به آن تصریح شده است:

فرمود: «و لنا في تيسير حجههم - على الاختيار منهم و الوفاق - شأن يظهر على نظام و اتساق»؛

«در آسان نمودن حج بر وفق مرادشان، نقش خاصی داریم که در پرتو نظم و تدبیر، ظاهر می‌گردد.»

امام زمان علیه السلام در جهان به اسلوب‌های گوناگون، دارای قدرت تصرف خاصی است و طبری یادآوری نموده که: «پس از این نامه، محمد بن سبکتکین، سعی فراوانی در

۱. تفصیل آن را در الکامل؛ ج ۷ می‌باشد.

سلامت حجاج به کار برد و کسی چه می‌داند چه کسی او را امر به تلاش در این راه نمود؟»
فرمود: «فلیعمل کل امری منکم بما یقر به من محبتنا، و یتجنب ما یدنیه من کراهتنا و
سخطنا»؛

«هر کس هر عملی را که باعث نزدیک‌تر شدنش به ما می‌شود، انجام دهد و از آنچه
ناپسند است، دوری کند.»

واضح است که هر عملی که انسان را به خدا نزدیک می‌کند، باعث نزدیک شدن به
ائمۀ علیهم‌السلام نیز می‌گردد همچنین هر کاری که باعث خشم خداوند می‌شود، باعث خشم
ائمۀ علیهم‌السلام نیز می‌گردد.

طبیعی است که این خطاب، فقط مختص به اهل آن زمان نمی‌شود؛ بلکه شامل تمام
شیعیان و در تمام قرون می‌شود.
فرمود: «فان امرنا بغتة فجاة»؛

«امر ما به طور ناگهانی رخ خواهد داد.»

«بغتة» و «فجاة» هر دو از نظر معنی، یکی هستند که منظور از ظهور ناگهانی امام
زمان علیه‌السلام است و نشانه‌های حتمی - که قبل از ظهور اتفاق می‌افتد - روز ظهور را معین
نمی‌کند و ظهور، ناگهانی است به خصوص برای کسانی که به سبب بی‌مبالاتی و یا سستی
اعتقادی که به امام زمان علیه‌السلام و ظهورش دارند به ظهور امام زمان علیه‌السلام نمی‌اندیشند.

فرمود: «حین لاتنفعه توبة و لا ینجیه من عقابنا ندم علی حوبة»؛

«در آن هنگام، توبه فایده‌ای ندارد و پشیمانی از حرام، شما را از کیفر ما نجات
نمی‌دهد.»

اگر انسان در عصر غیبت، مرتکب گناهی گردید، مستحق حد می‌شود؛ ولی اگر قبل از
اینکه به گناه او شهادت دهند، توبه کرد؛ حد از او ساقط می‌شود بعد از قیام امام زمان علیه‌السلام؛
توبه، حد را ساقط نمی‌کند و پشیمانی، باعث ایمنی از کیفر نمی‌شود. برای مثال اگر دزدی،
قبل از ظهور امام زمان علیه‌السلام توبه نمود، همان توبه خالص برای خداست؛ ولی چنانچه امام
زمان علیه‌السلام ظهور نمود، توبه برای او در رفع حد فایده‌ای ندارد و امام علیه‌السلام دستور حد دزد را

می دهد، همان طور که خدای متعال فرموده:

«إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خَلْفٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْأُخْرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ، إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»^۱

«همانا جزای کسانی که با خدا و رسول خدا، سر جنگ دارند و سعی در فساد بر روی زمین دارند، جز این نیست که کشته شوند یا بر دار آویخته گردند یا دست و پاهایشان در خلاف جهت یکدیگر بریده شود یا از آن سرزمین تبعید گردند؛ این، رسوایی آنان در دنیا است و در آخرت، عذاب بزرگی خواهند داشت؛ مگر کسانی که پیش از آنکه بر ایشان دست یابند، توبه کرده باشند؛ پس بدانید خداوند آمرزنده و مهربان است.»^۱

طبرسی در مجمع البیان در تفسیر این آیه گفته: خداوند متعال برای کسانی، استثناء قرار داده است؛ برای مثال اگر کسی قبل از اینکه به چنگ قانون بیفتد، توبه نماید؛ توبه‌اش پذیرفته می شود و حدی برای او نیست؛ ولی اگر کسی بعد از گرفتار شدن به دست امام معصوم علیه السلام توبه کند برای او فایده‌ای ندارد و حد بر او واجب می گردد.

بزودی خواهید دانست که امام زمان علیه السلام بر اساس علم و اطلاعاتش، راجع به حوادث با مردم تعامل می نماید و منتظر شهادت شهود و مدرک آوردن نمی شود؛ بلکه هر چیزی که خداوند به او نشان می دهد را حکم می نماید که توبه فلانی، ترس از امام است، نه از خدای تبارک و تعالی؛ لذا توبه سودی نمی بخشد.

فرمود: «وَاللَّهِ يُلْهِمُكُمُ الرُّشْدَ، وَيُلْطَفُ لَكُمْ فِي التَّوْفِيقِ بِرَحْمَتِهِ»؛

«خداوند هدایت و رستگاری را به شما الهام کند و به شما لطف نماید و ابزار پیروزی را در اختیارتان قرار دهد»

دعای امام زمان علیه السلام در حق شیعیان است که خداوند، هدایت و رستگاری را به آنان الهام فرماید.

الهام، یعنی افکندن در قلب؛ برای مثال، فلان کار به قلب و دلم افتاد.

«يلطف لكم في التوفيق»، یعنی وسایل کار نیک را به آسانی فراهم کند؛ چون معمولاً انجام کار نیک با سختی و رنج انجام می‌پذیرد.

تا این جای نامه به خط کاتب امام علیه السلام بود؛ ولی از اینجا به بعد به خط خود امام زمان علیه السلام می‌باشد:

«ای برادر مهربان، مخلص و با صفا در دوستی و یاری دهنده با وفای ما! این نامه ما برای توست؛ خداوند تو را به وسیله چشمی که نمی‌خواهد، محافظت نماید! این نامه را جز به اشخاص مورد اعتماد، نشان مده.

آنها را به انجام آنچه در این نامه آمده، سفارش کن. - درود خداوند بر محمد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش»

امام زمان علیه السلام در حق او دعا نمود که از هر شری در امان بماند و به او امر فرمود که: احدی، نسبت به نویسنده و نوشته امام علیه السلام آگاه نشود و نسخه‌ای از آن را بگیرد و به معتمدان خود خبر دهد.

اسرار و حکمت‌هایی در پنهان نمودن نامه به خط امام علیه السلام و خط نویسنده بخشی از نامه، وجود دارد که ما از آنها بی‌اطلاعیم.

نامه‌ای دیگر به شیخ مفید رحمته الله:

در روز پنج‌شنبه، بیست و سوم ماه ذی حجه، سال (۴۱۲ ه.ق) صادر گردید:

«من عبدالله المرابط في سبيله الى ملهم الحق و دليله.

بسم الله الرحمن الرحيم

سلام الله عليك ايها الناصر للحق، الداعي اليه بكلمة الصدق، فانا نحمد الله اليك الذي لا اله الا هو، الهنا و اله آبائنا الاولين و نسئله الصلاة على سيدنا و مولانا محمد خاتم النبيين و على اهل بيته الطاهرين.

و بعدا... فقد كنا نظرننا مناجاتك، عصمك الله بالسبب الذي وهبه الله لك من اوليائه و حرسك به من كيد اعدائه و شفعا ذلك.

الان من مستقر لنا ينصب في شمراخ من بهماء، صرنا اليه أنفا من غمائل، الجانا اليه

السباریت من الايمان و يوشك ان يكون هبوطنا الى صحصح من غير بعد من الدهر
و لا تطاول من الزمان.

و ياتيک نبأ منّا بما يتجدد لنا من حال، فتعرف بذلك ما تعتمد من الزلفة الينا بالاعمال
و الله موفقک لذلك برحمته.

فلتكن - حرسک الله بعينه التي لاتنام - ان تقابل لذلك فتنة تبسل نفوس قوم حرثت
باطلاً لاسترهاب المبطلين يبتهج لدمارها المومنون و يحزن لذلك المجرمون.

و آية حرکتنا من هذه اللوثة حادثة بالحرم المعظم، من رجس منافق مذمّم، مستحلّ
للدّم المحرّم، يعمد بكيده اهل الايمان و لا يبلغ بذلك غرضه من الظلم و العدوان، لاننا من
وراء حفظهم بالدعاء الذي لا يحجب عن ملك الارض و السماء.

فلتطمئنّ بذلك من اوليائنا القلوب و ليثقوا بالكفاية منه و ان راعتهم بهم الخطوب
و العاقبة - بجميل صنع الله سبحانه - تكون حميدة لهم ما اجتنبوا المنهى عنه من الذنوب.
و نحن نعهد اليک - ايها الولي المخلص، المجاهد فينا الظالمين (ايّدک الله بنصره الذي
ايّد به السلف من اوليائنا الصالحين) انه من اتقى ربه من اخوانک في الیدين و اخرج ممّا
عليه الى مستحقّيه، کان آمناً من الفتنة المبطلّة و محنّها المظلمة المضلّة.

و من بخل منهم بما اعاره الله من نعمته على من امره بصلته، فانه يكون خاسراً بذلك
لا ولاه و آخرته»؛

«هرکس در دادن نعمت‌هایی که خداوند به او داده، به کسانی که دستور به صلّه رحم به
آنان داده شده است، بخل بورزد در این دنیا آن دنیا ضرر خواهد دید.»

بی‌شک امام زمان علیه السلام برای کسانی که حقوق مالی واجب را می‌پردازند، ضمانت کرده، که
از بلایا، امتحانات و سختی‌ها در امان باشند همچنین کسانی را که از پرداخت حقوق مالی
- که خداوند نزد آنها به امانت گذارده - اجتناب می‌ورزند، تهدید کرده است.

پس اموالی که انسان بعد از خودش به جا می‌گذارد به منزله امانت است که به دیگران
می‌رسد به هر حال اموالی که در دست انسان است، خداوند سبحان آنها را به صورت امانت
از جانب خودش در دست انسان قرار داده است و به صورت دایمی باقی نمی‌ماند؛ بلکه

زایل شده، از دست خارج می‌شود؛ پس کسی که از پرداخت حقوق مالی به مستحقان بخل بورزد بزودی در این دنیا، دچار ضررهای مالی خواهد شد همچنین در آخرت نیز، ضرر خواهد کرد؛ چون اجر بزرگ و ثواب بسیاری که خداوند برای انفاق کنندگان اموال در راه خداوند، وعده داده است را از دست می‌دهد و بلکه او به سبب ترک این واجب - که همان پرداخت حقوق شرعی است - عذاب می‌شود.»

فرمود: «و لو أن أشیاعنا - و فقههم الله لطاعته - علی اجتماع من القلوب فی الوفاء بالعهد علیهم، لما تأخر عنهم الیمن بلقائنا و لتعجلت لهم السعادة بمشاهدتنا علی حق المعرفة و صدقها منهم بنا.»

خبر تاسف‌انگیز و دردناکی است. در این جمله به خسارت بزرگ‌تری - که شیعیان به آن گرفتار شده‌اند - اشاره شده است که آن محرومیت از سعادت دیدار امام علیه السلام است و این محرومیت به سبب نداشتن یکپارچگی قلب‌های شیعیان در وفای به عهد است. نمی‌دانیم مقصود از «الوفاء بالعهد» چیست؛ احتمالات زیاد و گمان‌های متعددی وجود دارد؛ ولی قدر مسلم، این است که مقصود از وفای به عهد، مقاومت، پایداری و سیر کردن در خط اسلام، بدون هرگونه انحرافی است.

پس اگر، جامعه شیعی این چنین باشند، راه برای آنها باز می‌شود تا با امام علیه السلام بی‌پرده ملاقات کنند و نه به صورتی که در هنگام ملاقات، غافل باشند برای اینکه بیشتر دیدارهایی که برای بعضی از افراد در خلال غیبت کبری به دست آمده، همراه با غفلت و عدم آگاهی بوده است و بعد از پایان دیدار، روشن شده، که آنها با امام زمان علیه السلام در فضایی از غفلت و عدم هوشیاری، دیدار کرده‌اند.

اگر جامعه شیعی، آن گونه که امام زمان علیه السلام دوست دارد، می‌بود، سعادت تشریف دیدار با معرفت امام علیه السلام آنها را در بر می‌گرفت.

فرمود: «فما یحبسنا عنهم الا ما یتصل بنا مما نکرهه و لانوثره منهم.»

احادیث بسیاری تصریح می‌کنند که اعمال مردم بر هر امام از ائمه علیهم السلام در هر هفته‌ای، دو بار در روزهای پنج‌شنبه و دوشنبه، عرضه می‌گردد؛ پس طبیعی است که امام علیه السلام برای

شیعه خود - که آغشته به هر گونه انحرافی شده - ناراحت شود و همین انحرافات، باعث عدم دیدار با امام زمان علیه السلام می شود.

فرمود: «هذا کتابنا الیک ایها الولی الملهم للحق العلی، باملأنا و خط ثقتنا، فاخفه عن کل احد و اطوه، و اجعل له نسخة تطلع علیها من تسکن الی أمانته من اولیائنا، شملهم الله ببرکتنا إن شاء الله».

در شرح نامه اول به شیخ مفید رحمته الله، مقصود از «نامه توقیع» را بیان کردیم. امام زمان علیه السلام به شیخ مفید رحمته الله امر کرده، نامه را از همه مردم مخفی کند تا کسی نسبت به نامه به سبب اسرار و حکمت‌هایی آگاه نشود و امر کرده است که از این نامه نسخه‌ای بردارد و فقط به شیعیانی که شیخ مفید رحمته الله به امانت و راز داری آنها اطمینان دارد، اطلاع داده شود.

شاید نظر امام علیه السلام این بوده، که این امر از غیر شیعه و از حاکمان آن زمان، مخفی بماند.

فصل دوازدهم

کسانی که آن حضرت را در غیبت کبری دیده‌اند

کسانی که در دوران غیبت به دیدار امام حجت مهدی علیه السلام نایل شده‌اند، بسیار هستند و شمارش آنها ممکن نیست، همان‌طور که آوردن نام تمام دیدار کنندگان امام زمان علیه السلام - که در کتاب‌های تاریخی و حدیثی آمده - در این مجال سخت است. شیخ مجلسی رحمته الله، اسامی کسانی که در زمان غیبت به دیدار امام علیه السلام نایل آمده‌اند را در کتاب بحارالانوار آورده است.^۱

همچنین شیخ نوری رحمته الله در نجم ثاقب، ۱۰۰ داستان از کسانی که به دیدار امام علیه السلام نایل شده‌اند را یادآوری کرده است؛ سپس از بین آنها، پنجاه و هشت داستان و حکایت را انتخاب کرده، در جنة الماوی آورده است.

همچنین علمای پیشین و معاصر ما، کتاب‌هایی را درباره کسانی که به دیدار امام زمان علیه السلام نایل شده‌اند را نوشته‌اند، مانند تبصرة الولی فیمن رأى القائم المهدی که مرحوم سید هاشم بحرانی نوشته است؛ تذکرة الطالب فیمن رأى الامام الغائب و دارالسلام فیمن

۱. بحار؛ مجلسی؛ ج ۵۲، صص ۱-۷۷، چاپ تهران، سال ۱۳۹۳ هجری.

فاز بسلام الامام که هر دو، نوشته شیخ محمود میثمی عراقی است؛ بدائع الکلام فیمن اجتمع بالامام، اثر سید جمال الدین محمد بن حسین یزدی طباطبایی؛ البهجة فیمن فاز بقاء الحجة که اثر میرزا محمد تقی الماسی اصفهانی است و العبقری الحسان فی تواریخ صاحب الزمان، که اثر شیخ علی اکبر نهاوندی می‌باشد.

اما حکایات کسانی که در زمان ما به دیدار امام علیه السلام مشرف شده‌اند و نویسندگان، اسامی آنها را ثبت نکرده‌اند، بسیار است.

چون این داستان‌ها، اهمیت زیادی در آگاهی و یادگیری دارند؛ لذا ما در این فصل از مجموع داستان‌ها و حکایت‌ها، ۱۰ داستان را انتخاب کرده، آنها را به سبب رعایت اختصار، خلاصه می‌کنیم.

به جا است که یادآوری شود، بسیاری از کسانی که توفیق شامل حالشان شده، به این شرف بزرگ مفتخر شده‌اند، به سبب ترس از شهرت، یا ترس از اینکه او را متهم به دروغگویی کنند یا به علت تقیه از حاکمان و موارد دیگر احدی از این دیدارها مطلع نمی‌کردند و سکوت را بر گفتن این مطالب ترجیح می‌دادند و کسانی که خبر تشریفشان به دیدار امام علیه السلام به ما رسیده است، شاید ضرورت، این چنین اقتضا می‌کرده، یا اینکه تکلیف شرعی به سبب اثبات حق و محکم کردن عقاید مردم بر آنها واجب کرده، که این جریانات را به اطلاع مردم برسانند.

۱- داستان انار در بحرین

شهرهای کشور بحرین، همیشه محل زندگی شیعیان اهل بیت علیهم السلام بوده است؛ والی بحرین در قرن هفتم هجری، ناصبی و دشمن سرسخت شیعه بود و وزیرش از او خبیث‌تر و بغضش نسبت به شیعیان بیشتر بود.

روزی از روزها، وزیر برای والی، اناری می‌آورد که روی آن نوشته شده بود: «لا اله الا الله، محمد رسول الله، ابوبکر، عمر، عثمان و علی، خلفاء رسول الله».

والی به نوشته روی انار نظر کرد و گمان کرد که این خطوط به قلم قدرت الهی، روی انار نوشته شده است و ساخته بشر نیست.

وزیر گفت: این نشانه آشکار و حجتی قوی برای باطل کردن مذهب رافضه است (مقصودشان شیعه است).

وزیر، ابتکار عمل به خرج داد که والی، علما و شخصیت‌های شیعه را جمع کند و انار را به آنها نشان دهد؛ اگر دست از مذهب شیعه کشیدند و به مذهب اهل سنت گرویدند به آنها کاری نداشته باشد؛ ولی اگر از این کار روی برگرداندند و به مذهب خودشان باقی ماندند، انتخاب یکی از این سه چیز را به عهده آنها بگذارد:

اول اینکه، جزیه بپردازند، همان‌طور که یهودیان، مسیحیان و مجوسیان می‌پردازند.

دوم، جوابی را در ردّ ادعای ما و از بین بردن نوشته روی انار بیاورند.

سوم، مردان آنها را بگشود، زنان و کودکانشان را اسیر بگیرد و اموالشان را به غنیمت بردارد.

والی به دنبال شخصیت‌های شیعه فرستاد، آنها را احضار کرد، انار را نشان داد و انتخاب یکی از این سه کار را برگردن آنها نهاد؛ شیعیان ۳ روز از او مهلت خواستند.

پس بزرگان و دانشمندان شیعه، دور هم جمع شدند و درباره چگونگی کیفیت رهایی از این مشکل با هم به مذاکره پرداختند و بعد از مذاکرات زیاد از بین صلحای خود، ۱۰ نفر را انتخاب کردند و از بین ۱۰ نفر، سه نفر را برگزیدند و مقرر شد در هر شبی از این سه شب، یکی از آنها به صحرا برود و به درگاه امام زمان علیه السلام برای رهایی از این امتحان سخت، استغاثه کند.

یکی از آن سه، در شب اول به صحرا رفت؛ ولی به دیدار امام علیه السلام مشرف نشد و مشکل حل نگشت؛ همین اتفاق برای نفر دوم نیز افتاد و در شب سوم، شیخ محمد بن عیسی دمستانی که فاضل پرهیزکار بود با سر برهنه به صحرا رفت و ساعاتی از شب را به گریه، توسل و استغاثه به امام زمان علیه السلام گذارند.

امام زمان علیه السلام، حاضر شد و به او خطاب قرار داد: «ای محمد بن عیسی! چه شده که تو را به این حال می‌بینم؟ برای چه به این صحرا آمده‌ای؟»

او که امام زمان علیه السلام را نشناخته بود از گفتن خواسته‌اش ابا کرد؛ پس امام علیه السلام به او

فرمود: «من صاحب الأمر هستم، حاجتت را بگو.»

محمد بن عیسی گفت: اگر تو صاحب الأمر هستی؛ پس قصه مرا می‌دانی و احتیاجی به بیان و شرح من نیست.

امام علیه السلام، فرمود: «بله، به سبب آن انار و آنچه روی آن نوشته شده، به این جا آمده‌ای.» چون محمد بن عیسی این را شنید، گفت: بله، ای سرور من! از آنچه رخ داده، خبر داری و حال آنکه تو امام و پناه مایی و می‌توانی این مشکل را حل کنی.

امام علیه السلام فرمود: «وزیر [لعنة الله] در خانه‌اش درخت اناری دارد؛ پس هنگامی که آن درخت، باردار می‌شود؛ وزیر قالبی از گل و به شکل انار درست می‌کند و آن را به دو نیم تقسیم می‌کند و کلمات یاد شده را در داخل آن می‌سازد؛ سپس اناری از درخت را در آن قالب قرار می‌دهد و آن قالب را محکم بر انار می‌بندد؛ پس زمانی که انار رشد می‌کند و بزرگ می‌شود؛ انار، داخل آن نوشته ساختگی قرار می‌گیرد.

هنگامی که فردا پیش والی رفتید به او بگو، جوابت را آورده‌ام و آن را فقط در خانه وزیر می‌گویم و هنگامی که به خانه‌اش رفتید به سمت راست نگاه کن که اتاقی را می‌بینی به والی بگو، جوابت را فقط داخل این اتاق می‌دهم؛ وزیر از این کار ممانعت خواهد کرد؛ ولی تو اصرار کن و نگذار که وزیر قبل از تو، وارد اتاق شود! بلکه با او داخل شو؛ آن گاه که وارد اتاق شدی، طاقچه‌ای را می‌بینی که بر روی آن کیسه سفیدی است به طرف آن برو و آن را بردار؛ پس همان قالب را در آن خواهی دید بعد آن را در برابر وزیر بگیر و انار را درون آن بگذار تا اینکه معلوم شود، انار، اندازه قالب است.»

سپس امام زمان علیه السلام فرمود: «ای محمد بن عیسی! به والی بگو، ما برای تو معجزه دیگری داریم و آن معجزه، این است که در آن انار، جز خاکستر و دود نیست! پس اگر می‌خواهی، درستی این خبر را بدانی، دستور بده وزیر، انار را بشکنند؛ آن گاه که آن را شکست، خاکستر و دود بر صورت و ریش او می‌پاشد.»

ملاقات با امام علیه السلام به پایان رسید و محمد بن عیسی در حالی که شادمانی و خوشحالی او را فرا گرفته بود، برگشت تا شیعیان را به رفع این مشکل بشارت دهد.

صبح شد و آنها پیش والی رفتند؛ محمد بن عیسی، همه آن مواردی که امام علیه السلام به او فرموده بود، انجام داد.

سپس والی از او پرسید: چه کسی این خبرها را به تو داده است؟

گفت: امام زمان ما و حجت خداوند بر ما.

والی گفت: امام شما کیست؟

محمد بن عیسی درباره ائمه دوازده گانه برای والی توضیح داد تا اینکه به امام زمان علیه السلام رسید.

آن گاه والی گفت: دستت را جلو بیاور؛ من شهادت می دهم که معبودی، جز خداوند نیست و محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست و جانشین بعد از او، امیرالمؤمنین علی علیه السلام است.... بعد به امامت تمامی ائمه علیهم السلام اقرار کرد و دستور داد، وزیر را بکشند و از مردم متدین، عذرخواهی کرد.^۱

این داستان نزد مومنین به خصوص بحرینی ها معروف است و قبر محمد بن عیسی در بحرین، زیارتگاه مردم است.

۲- داستان یاقوت روغن فروش

از شیخ بزرگ و عالم بی نظیر، شیخ علی رشتی - که از علمای پرهیزکار و بزرگ است - نقل شده: از کربلا به نجف اشرف از مسیر طویریج و سوار بر کشتی می رفتیم؛ در کشتی گروهی بودند که مشغول هوسرانی، خوشگذرانی و عیاشی بودند.

بین آنها مردی را دیدم که با آنها همراهی نمی کرد؛ بلکه با وقار و متین بود و فقط هنگام غذا خوردن با آنها همراه می شد در حالی که آنها او را مسخره می کردند و به او طعنه می زدند و چه بسا مذهبش را نیز نکوهش می کردند.

از او سؤال کردم، علت دوری اش از آنها و شریک نشدن در هوسرانی و خوشگذرانی آنان چیست؟

او گفت: اینها خویشاوندان من هستند و اهل تسنن می باشند، پدر من نیز بر کیش آنان

است؛ ولی مادرم شیعه است و من نیز همکیش خویشاوندانم بودم؛ ولی خدای متعال به برکت امام حجت، صاحب‌الزمان علیه السلام بر من منت نهاد و شیعه شدم.

سپس از او، علت هدایتش و مشرف شدن به مذهب تشیع را سؤال کردم؟

او گفت: اسم من، یاقوت است و در شهر حله، روغن فروش هستم؛ بعضی از اوقات برای خریدن روغن به بیابان و خارج شهر می‌رفتم؛ روزی مقداری روغن خریدم و با گروهی برگشتم و شب به منزلگاهی در مسیرمان رسیدیم و در آن جا به استراحت پرداختیم.

زمانی از خواب بیدار شدم که آن گروه، همگی رفته بودند؛ من در پی آنها به راه افتادم در حالی که آن سرزمین، خالی از سکنه بود و حیوانات وحشی و درندگان آن جا بودند؛ از جاده دور افتادم و متحیر و ترسان از درندگان و تشنه بودم.

از خلفا کمک خواستم؛ ولی فایده‌ای نداشت در این هنگام یادم آمد که از مادرم شنیده بودم، می‌گفت:

امام ما، زنده است و کنیه‌اش «ابا صالح» می‌باشد؛ او هدایت کننده گمراهان، فریادرس فریادخواهان و کمک کننده به ضعیفان می‌باشد.

پس با خود عهد کردم، اگر آن امام علیه السلام به دادم برسد به دین مادرم بگروم و شیعه شوم. پس ناله کردم: یا ابا صالح!

در این هنگام، ناگهان دیدم، مردی کنار من است و با من راه می‌رود و عمامه سبزی به سر دارد؛ او جاده را به من نشان داد و امر کرد به دین مادرم درآیم و فرمود:

«بزودی به روستایی می‌رسی که همه اهل آن روستا شیعه هستند.»

به ایشان گفتم: آیا با من به این روستا نمی‌آیی؟

فرمود: «نه برای اینکه هم اکنون، هزاران انسان در نقاط مختلف جهان، مرا صدا می‌زنند و من می‌خواهم به دادشان برسم.»

آن گاه از دیدن من غایب شد بعد مقدار کمی راه رفتم و به آن روستا رسیدم که فاصله آن روستا نسبت به آن جایی که دیشب بیتوته کرده بودیم، زیاد بود و نکته جالب اینکه آن گروه، یک روز بعد از من به آن روستا رسیدند.

به حلّه که رفتیم به خانه سید مهدی قزوینی^۱ رفتم و داستان خود را برای او گفتم و مسائل دینی را از او فرا گرفتم...^۲

۳- داستان اسماعیل بن حسن هرقلی

از شمس‌الدین بن اسماعیل هرقلی حکایت شده: پدرش، در دوران جوانی، دچار زخمی روی ران چپ خود بود که در ایام بهار، آن زخم باز می‌شد و خون زیادی از آن بیرون می‌آمد؛ پس از روستای خود خارج شد و به سوی حلّه حرکت کرد و در حلّه، نزد سید رضی‌الدین علی بن طاووس رفت و از درد خود شکایت کرد.

سید بن طاووس، پزشکان را برای معاینه اسماعیل فرا خواند و بعد از بررسی، پزشکان گفتند: اگر این زخم، جراحی شود، خطر مرگ وجود دارد و درصد موفقیت عمل، کم است. سپس اسماعیل هرقلی با سید بن طاووس برای مراجعه به پزشکان حاذق به بغداد رفتند و جواب آنها نیز، همان جواب بود.

اسماعیل برای توسل به امام زمان علیه السلام و شفا گرفتن از آن حضرت، رهسپار سامراء شد. بعد از چند روز، کنار دجله رفت و در آن غسل کرد و لباس پاکیزه‌ای پوشید در آن جا به ۴ اسب سوار برخورد کرد که یکی از آنها، نیزه‌ای به دست داشت و لباس بلندی پوشیده بود. آن سوار نیزه به دست به طرف اسماعیل آمد و ۳ نفر دیگر، دو طرف جاده ایستاده بودند و به اسماعیل سلام کردند؛ سوار نیزه به دست از اسماعیل پرسید:

«تو فردا به سوی خانواده‌ات بر می‌گردی؟»

اسماعیل گفت: بله.

آن گاه آن شخص به اسماعیل گفت: جلو بیا تا ببینم چه چیزی تو را اذیت می‌کند. سپس به بدن اسماعیل دست کشید تا اینکه دستش به جای زخم رسید، آن را فشار داد و سپس بر اسبش سوار شد.

یکی از آن ۳ نفر گفت: ای اسماعیل! خوب شدی.

اسماعیل از اینکه، آنها نام او را می‌دانند، تعجب کرد؛ ولی توجهی به آن نکرد و گفت:

۲. جنة الماوی؛ نوری؛ ص ۲۹۳.

۱. از علمای شیعه در آن عصر.

خداوند، من و شما را رستگار کند!

آن گاه یکی از آن مردان به اسماعیل گفت: این مرد، امام ثوست و اشاره به کسی کرد که دست به پای اسماعیل کشیده بود.

اسماعیل جلو رفت و پای امام را بغل گرفت و بوسید؛ امام علیه السلام با لطف و مهربانی به او فرمود: «برگرد.»

اسماعیل گفت: هرگز از تو جدا نمی‌شوم!

امام علیه السلام فرمود: «مصلحت این است که برگردی.»

اما اسماعیل، همان کلام اولش را تکرار کرد.

یکی از آن ۳ نفر گفت: «اسماعیل خجالت نمی‌کشی؟ امام علیه السلام به تو می‌فرماید، برگرد و تو

با او مخالفت می‌کنی؟!»

آن گاه اسماعیل آن جا ایستاد و امام علیه السلام به او فرمود: «هنگامی که به بغداد رسیدی،

مستنصر، حاکم عباسی تو را خواهد خواست؛ آن گاه که پیش او رفتی و به تو چیزی داد،

آن را نگیر و به پسر ما، «رضی» بگو، نامه‌ای برای علی بن عوض بنویسد و من به او سفارش

می‌کنم، آنچه را می‌خواهی به تو بدهد.»

سپس امام علیه السلام و یارانش، اسماعیل را ترک کردند و به مسیرشان ادامه دادند و اسماعیل

به شهر امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام رفت و در آن جا با برخی از مردم ملاقات کرد و از

آنها درباره ۴ سوار سؤال کرد.

گفتند: شاید آنها از بزرگان و صاحب نعمتان این منطقه باشند.

اسماعیل به آنها گفت: او، خود امام زمان علیه السلام است.

آنها گفتند: آیا بیماری که داشتی را به او نشان دادی؟

اسماعیل گفت: او با دستش، آن را لمس کرد.

آن گاه لباس را از پایش بیرون آورد و اثری از آن مریضی ندید؛ شک کرد شاید زخم در

پای دیگرش است و لباس را از پای دیگرش هم بیرون آورد و چیزی دیده نشد؛ مردم به

سوی او هجوم آوردند و پیراهنش را به قصد تبرک، تکه تکه کردند.

از جانب حاکم عباسی، مردی آمد و از اسم و تاریخ بازگشت او به بغداد سؤال کرد؟
و اسماعیل، همه چیز را به او جواب داد.

بعد از یک روز، اسماعیل از شهر سامراء خارج شد و به سوی بغداد رفت و زمانی که به
بغداد رسید، دید مردم بر دروازهٔ خارج شهر تجمع کرده‌اند و از هر کس که وارد شهر
می‌شود، نام، نسب و مکانی که از آن جا می‌آید را می‌پرسند؟ از او، نامش را پرسیدند و او
همه چیز را برای آنها تعریف کرد؛ مردم بر سر او ریختند و لباس‌هایش را برای تبرک، تکه،
تکه کردند؛ به بغداد رسید در حالی که نزدیک بود از ازدحام جمعیت بمیرد.

سید بن طاوس، همراه آن عده بود؛ مردم را از او دور کردند، زمانی که سید، او را دید،
گفت: آیا دربارهٔ تو می‌گویند؟
گفت: بله.

سپس از مرکبش پایین آمد، ران اسماعیل را دید؛ اما اثری از آن زخم نبود و بیهوش
شد. زمانی که به هوش آمد، دست اسماعیل را گرفت و گریه کنان او را پیش وزیر برد
و گفت:

این برادر من و نزدیک‌تر از همهٔ مردم به قلب من است.

وزیر از او پرسید و اسماعیل هم، داستان را تعریف کرد؛ آن گاه وزیر، پزشکانی را
فراخواند که زخم را قبل از این واقعه، معاینه کرده بودند و گفته بودند که دوائی، جز قطع
کردن پا نیست و آن هم، خطر مرگ دارد.

به آنها گفت: بر فرض قطع شدن و نمردن در چه مدت زمانی خوب می‌شد؟
گفتند: در ۲ ماه، جای آن حفره‌ای سفید باقی می‌ماند و در آن محل، دیگر نمو
نمی‌روید!

وزیر از آنها پرسید: چه زمانی زخم را دیدید؟

آنها گفتند: ۱۰ روز است.

وزیر، ران اسماعیل را دید و در آن، اثری از زخم ندید، یکی از پزشکان فریاد زد: این
کار مسیح علیه السلام است!

وزیر گفت: این کار شما نیست؛ ما می‌دانیم، کار چه کسی است.

سپس حاکم عباسی از اسماعیل پرسید، داستانش چیست؟ اسماعیل، جریان را برای او تعریف کرد و حاکم دستور داد، ۱۰۰۰ دینار به او بدهند و به او گفت: این دینارها را بگیر و انفاق کن.

اسماعیل گفت: جرأت ندارم که یکی از آنها را از تو بگیرم.

مستنصر با تعجب گفت: از چه می‌ترسی؟!

اسماعیل گفت: از آن کسی که مرا شفا داد؛ چون او گفته است، از مستنصر چیزی نگیر. مستنصر گریه کرد، ناراحت شد و اسماعیل در حالی که چیزی از او نگرفته بود از نزدش بیرون آمد.

شمس‌الدین بن اسماعیل هرقلی گفت: من ران پدرم را بعد از آنکه خوب شده بود، دیدم و هیچ اثری روی آن نبود و در همان جا، مو رویده بود.^۱

۴- داستان ابی راجح حمّامی

از شمس‌الدین محمد بن قارون روایت شده: در شهر حله، مردی بود که به او ابوراجح حمّامی می‌گفتند و حاکم آن شهر، ناصبی و دشمن اهل بیت علیهم‌السلام بود که نامش «مرجان صغیر» بود؛ روزی به حاکم خبر دادند، ابو راجح، بعضی از اصحاب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را لعن می‌کند؛ حاکم او را احضار کرد و دستور داد، او را بزنند و شکنجه‌اش کنند؛ پس ضربه مهلکی بر صورتش زدند که تمام دندان‌هایش ریخت؛ سپس زبانش را از حلقش درآوردند و در حلقش، سوزن بزرگی فرو کردند و بینی‌اش را سوراخ کردند و از آن سوراخ، نخ ریخته کردند، آن نخ را به طنابی بستند و به وسیله آن، او را در محله‌های شهر حله می‌چرخاندند و از هر طرف، او را کتک می‌زدند تا اینکه بر زمین افتاد.

حاکم دستور داد، او را بکشند؛ ولی حاضرین گفتند: او پیرمرد بزرگی است و بزودی از شدت کتک و زیادی زخم‌ها خواهد مرد.

لذا او را روی زمین رها کردند، خانواده‌اش آمدند و او را به خانه بردند؛ حال وخیمی

داشت که کسی شک نمی کرد بزودی خواهد مرد.

صبح شد در حالی که حالش خوب شده بود، بلند شد و با بهترین حالت نماز خواند و دندان‌هایش که ریخته شده بود - همه سالم شده، برگشته بودند، همه زخم‌هایش بهبود یافته بود و در بدنش، هیچ اثری از آن همه شکنجه نبود!!

مردم از این وضعیت متعجب شدند و از آنچه اتفاق افتاده بود از او سؤال می کردند؟ او به آنها گفت به امام زمان علیه السلام پناه برده، متوسل شده است و امام علیه السلام نیز به دیدار او آمده است؛ خانه‌اش پر از نور شده بود.

ابوراجح می گوید: امام علیه السلام، دست شریفش را به صورت من کشید و فرمود: «بلند شو برو و کار کن و برای خانواده‌ات، غذا فراهم کن که خداوند متعال به تو سلامتی بخشید.» پس صبح به این حالت که می بینید، بلند شدم؛ محمد بن قارون، او را دید که چهره جوانی‌اش باز گشته، صورتش قرمز و قدش راست شده است.

خبر در حله پیچید و حاکم دستور داد، او را احضار کنند در حالی که او را دیروز با صورتی ورم کرده، دیده بود؛ ولی امروز، او را صحیح و سالم می دید و هیچ اثری از زخم‌ها در پیکرش نبود.

حاکم بسیار ترسید و روش برخوردش با شیعیان تغییر یافت و با آنها به خوبی رفتار می کرد.

ابوراجح بعد از تشریفش به دیدار امام علیه السلام، مثل جوان ۲۰ ساله بود و همیشه بر همین حال بود تا مرد.^۱

۵- داستان مقدس اردبیلی

از سید فاضل «امیر علام» روایت شده: اواخر شب در صحن امیرالمؤمنین علیه السلام بودم، دیدم مردی به طرف حرم مقدس می آمد؛ نزدیک شد، دیدم او عالم پرهیزکار، مولای ما، احمد اردبیلی رضی الله عنه است؛ خودم را از دید او پنهان کردم به طرف درب حرم - که بسته بود - آمد؛ پس درب برایش باز شد و داخل حرم گردید؛ خودم شنیدم که با کسی صحبت می کرد

مثل اینکه با کسی نجوا می‌کرد؛ سپس از آن جا خارج شد، درب حرم بسته شد به سوی مسجد کوفه رفت و من از پشت سرش، او را تعقیب می‌کردم در حالی که او، مرا نمی‌دید؛ آن گاه داخل مسجد شد و به طرف محرابی که امیرالمؤمنین علیه السلام در آن جا به شهادت رسیده بود، رفت و در آن جا مکث زیادی کرد و سپس به طرف نجف برگشت و من همچنان، پشت سرش بودم؛ در اثنای راه، سرفه کردم، او متوجه من شد و گفت: امیر علام، تویی؟
گفتم: بله.

گفت: این جا چه کار می‌کنی؟

گفتم: از زمان داخل شدن به حرم مطهر تا الان، همراه تو بوده‌ام! تو را قسم می‌دهم به حق صاحب این قبر، این قضیه از چه قرار است؟
گفت: به شرطی می‌گویم که تا زمانی که زنده هستیم آن را به کسی نگویی. من هم با این شرط موافقت کردم.

آن گاه گفت: من داشتم درباره بعضی از مسائل پیچیده فقهی فکر می‌کردم، مقرر کردم نزد مرقد امیرالمؤمنین علیه السلام بروم تا این مسائل را از ایشان سؤال کنم، زمانی که به درب حرم رسیدم، درب بدون هیچ کلیدی، برایم باز شد بعد داخل حرم شدم و از خداوند خواستم، سرورم امیرالمؤمنین علیه السلام به آن مسائل پاسخ دهد! آن گاه صدایی از قبر شنیدم که فرمود: «به مسجد کوفه برو و از مهدی قائم علیه السلام سؤال کن که او امام زمان توست.»

پس به سرعت، کنار محراب کوفه آمدم و از امام زمان علیه السلام راجع به آن مسائل سؤال کردم و ایشان جواب آنها را داد و الان به خانه بر می‌گردم.^۱

۶- داستان شیخ محمد حسن نجفی

مردی از طلبه‌های علوم دینی در نجف - که نامش محمد حسن سریره بود - با ۳ مشکل روبه رو شده بود.

۱- سینه‌اش، دچار خونریزی شده بود.

۲- در فقر شدیدی زندگی می‌کرد.

۳- دوست داشت با زنی ازدواج کند که خانواده آن زن، به سبب فقرش با این ازدواج، مخالفت می‌کردند.

هنگامی که از حل این ۳ مشکل ناامید شد، قرار گذاشت ۴۰ شب چهارشنبه به مسجد کوفه برود؛ چون بین مومنین، مشهور بود هر کس، ۴۰ شب چهارشنبه به زیارت مسجد کوفه برود، حتماً امام زمان علیه السلام را خواهد دید.

این مرد به امید تشریف یافتن به دیدار امام علیه السلام و عرضه داشتن این ۳ حاجت، خدمت آن حضرت، این عمل را به خوبی انجام داد.

شب آخر رسید که شبی سرد بود و باد تندی می‌وزید؛ آن مرد، روی نیمکت خارج از مسجد نشسته بود و نمی‌توانست، داخل مسجد بنشیند؛ چون هنگام سرفه از سینه‌اش، خون بیرون می‌آمد؛ با خود فکر می‌کرد، آیا با اینکه در هفته آخر این ۴۰ شب است، توفیق زیارت امام زمان علیه السلام نصیبش می‌شود؟

آماده شد برای خود، قهوه درست کند؛ پس آتش به راه انداخت در این هنگام ناگهان مردی را دید که به طرف او می‌آمد، ناراحت شد و با خودش گفت: این اعرابی می‌خواهد، تمام قهوه مرا بخورد و چیزی برای من باقی نمی‌گذارد!

می‌گوید: آن مرد، پیش من رسید، اسم مرا برد و سلام کرد از اینکه نامم را می‌دانست، تعجب کردم و از او پرسیدم: تو از کدام طایفه‌ای، از طایفه فلان؟
فرمود: «نه.»

تا اینکه اسامی طایفه‌های مختلف را بردم و او در پاسخ همه فرمود: «نه.» در آخر از من سؤال کرد: «چه شده به این جا آمده‌ای؟»

به او گفتم: برای چه این سؤال را می‌پرسی؟

فرمود: اگر بگویی، ضرر نمی‌کنی؟!

سپس در کاسه‌ای برای او قهوه ریختم، جلویش گذاشتم و او مقدار کمی از آن را نوشید؛ سپس فنجان را برگرداند و به من فرمود: «تو آن را بنوش.»
من هم کاسه را از او گرفتم و بقیه قهوه را نوشیدم.

شروع به گفتن مشکلاتم کردم و به او گفتم: من در نهایت فقر هستم و از ۲ سال قبل، مبتلا به خونریزی سینه می‌باشم و علاقمند به زنی شده‌ام؛ ولی، خانواده‌اش از ازدواج او با من، امتناع می‌کنند؛ بعضی از علما مرا گول زدند و گفتند: برای حل مشکلاتت به امام زمان علیه السلام متوسل شو و ۴۰ شب چهارشنبه به مسجد کوفه برو تا حاجاتت برآورده شود، این همه سختی و رنج در این شب‌ها را تحمل کرده‌ام و این شب آخر است و من کسی را ندیده‌ام.

در حالی که نسبت به گفته‌های او غافل بودم به من فرمود: «اما سینه‌ات، خوب شد و بزودی با زن مورد نظرت، ازدواج خواهی کرد؛ ولی فقر تا پایان زندگی‌ات با توست.»
 هنگامی که صبح شد، احساس کردم، سینه‌ام خوب شده، بعد از چند هفته با آن زن ازدواج کردم؛ ولی فقرم، همچنان باقی است.^۱

۷- داستان آیت الله قزوینی

شیخ نوری در *جنة الماوی*، ۳ جریان از تشریف‌های عالم بزرگ، آیت‌الله سید مهدی قزوینی به خدمت امام زمان علیه السلام را بیان می‌کند و ما از آن ۳ داستان، ۲ تا را - که سید میرزا صالح، بازمانده سید مهدی قزوینی روایت کرده - نقل می‌کنیم:

می‌گوید: از خانه‌ام به قصد رفتن به خانه سید مهدی قزوینی بیرون آمدم، گذرم به مرقد سید محمد، معروف به «ذی الدمعه» افتاد که او پسر زید بن علی بن الحسین علیه السلام است و مرقدش، پنجره‌ای رو به کوچه دارد؛ مردی گرانقدر و با چهره‌ای نورانی را دیدم که کنار پنجره ایستاده بود و برای صاحب مرقد، فاتحه می‌خواند.

من هم ایستادم، فاتحه خواندم و بعد از تمام شدن فاتحه به آن مرد سلام کردم؛ او هم، جواب سلام مرا داد و فرمود: «علی! تو به دیدن سید مهدی قزوینی می‌روی؟»
 گفتم: بله.

فرمود: «پس با هم برویم.»

بین راه به من گفت: «علی! به سبب ضرر و از دست دادن اموال - که امسال به تو رسیده

- ناراحت نباش که خداوند تو را به مال امتحان کرد و تو را پرداخت کننده حقوق الهی یافت و آنچه خداوند بر تو واجب کرده، انجام دادی و اما مال، چیزی است که می آید و می رود. می گوید: من در آن سال، دچار ضرر زیادی در تجارت شدم و کسی از آن مطلع نبود؛ ولی من خیلی ناراحت بودم و هنگامی که دیدم، این مرد غریب از این مسئله آگاه است، گمان کردم، این خبر بین مردم منتشر و این غریبه نیز، مطلع شده است. به او گفتم: در تمام حالات، خداوند را شکر و سپاس می گویم. فرمود: «آن مقدار از اموالت که از دست رفته، بزودی به تو باز می گردد و بدهی هایت را پرداخت می کنی!»

زمانی که به درب خانه سید مهدی قزوینی رسیدیم، ایستادم و به او گفتم: بفرمایید، ای سرورم! که من از اهل این خانه ام.

او فرمود: «تو داخل شو که من صاحب خانه ام.»

امتناع کردم که زودتر از ایشان داخل خانه شوم؛ دست مرا گرفت و به داخل خانه برد؛ کنار خانه سید، مسجدی بود که داخل آن شدیم و دیدیم عده ای از طلبه های علوم دینی، منتظر آمدن سید برای تدریس هستند؛ آن مرد جای سید نشست (جایی که سید هر روز برای تدریس آن جا می نشست) و کتابی که آن جا بود را برداشت، آن کتاب شرائع الاسلام محقق حلی بود، آن را باز کرد و نگاهش را به ورقه هایی که سید، بعضی از مسائل را در آن نوشته بود، انداخت، صفحات را ورق می زد و آن مسائل را می خواند؛ سید مهدی وارد شد و دید آن مرد در مکان تدریس او نشسته، به او خوش آمد گفت و آن مرد از مکان سید کنار رفت؛ ولی سید اصرار کرد که ایشان در آن جایگاه بنشینند.

آیت الله سید مهدی قزوینی می گوید: مردی را با چهره ای نورانی و بسیار زیبا دیدم و به او رو کردم تا از حالش بپرسم؛ ولی خجالت کشیدم.

سید شروع به تدریس فقه کرد و این مرد در مسئله ای که سید، آن را مطرح کرده بود، به طور دایم اشکال می گرفت.

یکی از طلبه های کم سن و سال به آن مرد گفت: ساکت شو، تو را چه به این حرفها؟

آن مرد لبخندی زد و سکوت کرد!

بعد از پایان درس، سید از او پرسید: از کجا به حله آمده‌ای؟

او فرمود: «از شهر سلیمانیه؛ دیروز از آن جا آمدم در حالی که (نجیب پاشا)، پیروزمندانه وارد شهر شد و احمد پاشا را - که بر دولت عثمانی شورش کرده بود - دستگیر نمود.»

سید می‌گوید: دربارهٔ صحبت‌های او فکر می‌کردم و اینکه چگونه خبر فتح سلیمانیه به حاکمان شهر حله نرسیده است؟! و به ذهنم نیامد که از او بپرسم، چگونه به حله رسیدی در حالی که دیروز از سلیمانیه بیرون آمدی؟ برای اینکه مسافت بین این دو، بیش از ۱۰ روز است.

سپس آن مرد، آبی خواست تا بنوشد، یکی از خدمتکاران بلند شد تا برای ایشان از ظرف بزرگی، آب بیاورد، آن مرد، او را صدا کرد: «این کار را نکن که در آن ظرف، حیوان مرده‌ای است.»

پس داخل آن نگاه کرد و دید در آن، مارمولک مرده‌ای است، خادم از جای دیگری آب آورد و آن مرد آشامید؛ سپس بلند شد تا برود؛ سید بلند شد و او را بدرقه کرد. چون آن مرد رفت، سید به حاضران گفت: چرا خبر فتح سلیمانیه را تکذیب نکردید؟!^۱

در این جا، حاج علی - که با آن مرد، کنار مرقد «ذی الدمعة» ملاقات کرده بود - شروع کرد به بیان آنچه از آن مرد بین راه شنیده بود، حاضران بلند شدند در حالی که وحشت و حیرت، سرا پای وجودشان را گرفته بود از خانه بیرون آمدند تا آن مرد را پیدا کنند؛ اما او را پیدا نکردند مثل اینکه به آسمان پرواز کرده، یا در زمین آب شده بود.

سید به آنها گفت: به خدا قسم! او صاحب‌الامر [روحی فداه] بود.^۱

بعد از ۱۰ روز، خبر فتح سلیمانیه آمد...

۱. جنة الماوی؛ نوری؛ حکایت ۴۴ و بحار؛ مجلسی؛ ج ۵۳، ص ۲۸۳.

۸ داستان دیگر آیت الله قزوینی

داستان دیگری از آیت الله سید مهدی قزوینی است که چنین می گوید:

روز چهاردهم شعبان از شهر حله به قصد زیارت امام حسین علیه السلام بیرون آمدم تا در شب پانزده شعبان آن جا باشم؛ زمانی که به نهر هندیه (طوپریج) رسیدم، دیدم زوار جمع شده اند و به آنها خبر رسیده، قبیله «عنیزه» - که صحرانشین است - بر سر راه کمین کرده اند تا جلوی زایرین را بگیرند و اموالشان را غارت کنند!

مردم، حیران مانده بودند و باران می بارید به وسیله پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش علیهم السلام به خداوند توسل کردم تا به داد زایرین برسد و آنها را نجات دهد؛ چون خودم هم، همان حال را داشتم؛ ناگهان اسب سواری - که در دستش نیزه بلندی داشت - کنارم ایستاد، سلام کرد، جواب سلامش را دادم، مرا به اسم صدا کرد و فرمود:

«باید زوار را ببری که قبیله عنیزه از جاده رفته اند و راه، امن است.»

همراه زایرین به راه افتادیم، او هم با ما همراهی می کرد و جلوی ما راه می رفت. بین راه به یک باره و ناگهانی از بین ما غایب شد، من به کسانی که همراهم بودند، گفتم: آیا دیگر شکی دارید که او، صاحب الزمان علیه السلام است.

آنها گفتند: نه به خدا!

سید می گوید: من خیلی به آن مرد نگاه کردم مثل اینکه او را قبلا دیده بودم، هنگامی که از بین ما غایب شد، یادم آمد، او همان شخصی است که در حله به دیدنم آمده بود. از قبیله عنیزه، کسی را در راه ندیدیم و فقط غبار شدیدی در بیابان بلند شده بود؛ در کمتر از ۱ ساعت به کربلا رسیدیم در حالی که این مسافت، ۳ ساعت است؛ نگهبانان/را بر دروازه شهر دیدیم که از ما می پرسیدند:

از کجا می آید، چگونه رسیدید، قبیله عنیزه کجا هستند؟!

یکی از کشاورزان گفت: زمانی که قبیله عنیزه در خیمه هایشان نشسته بودند؛ ناگهان اسب سواری - که نیزه بلندی در دست داشت - نزد ما آمد و بین قبیله، فریاد برآورد، آنها را ترسانید، خداوند ترس را در قلب های آنها انداخت و آن منطقه را فوراً ترک کردند.

سید می‌گوید: از آن کشاورز از اوصاف آن سوار سؤال کردم و او هم آن سوار را برایم توصیف کرد، او همان کسی بود که کنار نهر هندیه او را دیده بودم.^۱

۹- داستان احمد عسکری

دانشمند معاصر، شیخ لطف الله صافی - که صاحب نوشته‌های ارزشمند است - داستانی را - که در سال (۱۳۹۸ ه.ق) از حاج احمد عسکری - که از خوبان است - یادآوری کرده است و این داستان، متعلق به ساختن مسجدی است که در مسیر قم - تهران واقع شده است؛ ولی الان این مسجد، داخل شهر مقدس قم است و نامش، مسجد امام حسن مجتبی علیه السلام می‌باشد.

احمد عسکری می‌گوید: ۱۷ سال پیش در روز پنج‌شنبه، ۳ نفر از جوانان - که شغلشان مکانیکی بود - پیش من آمدند و گفتند:

امروز پنج‌شنبه است و ما می‌خواهیم به شهر قم و به مسجد جمکران برویم تا به وسیله صاحب الزمان علیه السلام برای برآورده شدن بعضی از حاجت‌های خود، به خدا متوسل شویم و دوست داریم، تو هم ما را در این مسافرت، همراهی کنی.

من هم با این پیشنهاد موافقت کردم، سوار ماشین شدیم و به سمت شهر قم روانه شدیم؛ نزدیک شهر بودیم که ماشین، مشکلی پیدا کرد از راه رفتن باز ماند، جوانان مکانیک، مشغول درست کردن ماشین شدند؛ من هم فرصت را غنیمت شمردم، کمی آب برداشتم و برای قضای حاجت از آن محل دور شدم.

در آن جا، سید زیبایی را دیدم که رنگ صورتش، سفید، ابروهایش کشیده و دندان‌هایی سفید داشت و برگونه‌اش خالی بود، لباس سفید، عبای نازک و دو نعلین زرد داشت و عمامه سبزی بر سر گذاشته، در دستش نیزه‌ای بود که به وسیله آن بر روی زمین، خط می‌کشید. با خودم گفتم: این سید در این صبح به این زودی این جا آمده، در کنار جاده ایستاده، با نیزه‌اش بر روی زمین خط می‌کشد؛ غیرعادی است؛ چون این، جاده‌ای عمومی است و آشنا و غریبه در آن تردد می‌کنند.

۱. جنة الماوی؛ نوری؛ حکایت ۲۴، بحار؛ مجلسی؛ ج ۵۳، ص ۲۸۸.

احمد عسکری علیه السلام در حالی که از سوء ظن به آن مرد، اظهار پشیمانی می‌کرد، چنین می‌گوید:

جلو رفتم و به او گفتم: در این زمانه موشک و ذرات اتمی، تو نیزه به دست گرفته‌ای؟! برو و علوم دینی خود را فرا بگیر.

این را به این سبب به او گفتم؛ چون لباس اهل علم را بر تن داشت... او را ترک کردم و راهی مکان دوری شدم و آن جا برای قضای حاجت نشستم... پس او مرا با اسم صدا کرد و فرمود: «در این مکان برای قضای حاجت ننشین؛ چون من این مکان را برای ساخت مسجد، خط کشی کرده‌ام.»

از اینکه با اسم مرا شناخت، توجهی نکردم و میل نداشتم، بگویم، روی چشم. فوراً بلند شدم.

به من فرمود: «برو پشت آن تپه و قضای حاجت کن.»

من هم به آن جا رفتم و بعضی سؤالات به ذهنم آمد با خود قرار گذاشتم، آنها را با سید مطرح کنم و به او بگویم: این مسجد را برای چه کسی می‌سازی؟ چون این منطقه از شهر، دور و در صحرای بی‌آب و علفی بود.»

بعد از آن به او می‌گویم: مسجد هنوز ساخته نشده، پس چرا مرا از قضای حاجت در این مکان منع می‌کنی برای اینکه نجس کردن مسجد، زمانی حرام است که زمین، وقف مسجد شود.

چون قضای حاجت کردم به طرف سید رفته، سلام کردم؛ او نیزه را در زمین فرو برد و به من خوش آمد گفت و فرمود:

«سؤال‌هایی که می‌خواستی از من بپرسی، بپرس؟!»

من متوجه نشدم، او چگونه از آنچه در قلبم بود و هنوز آن را به زبان نیاورده بودم، خبر دارد و اینکه این امری عادی نیست؛ بلکه معجزه است. به هر حال به او گفتم:

سید! درست را رها کرده‌ای به این مکان آمده‌ای و فکر نمی‌کنی که ما در عصر موشک و توپ هستیم و نیزه چه فایده‌ای دارد؟

گفتگو بین من و او آغاز شد در حالی که نگاهش را به زمین انداخته بود به من فرمود:
«برای مسجد خط می‌کشم»

گفتم: این مسجد برای اجنه یا ملائکه است؟

فرمود: «برای انسان‌ها.» و اضافه کرد بزودی این مکان به وسیله ساکنانش، آباد خواهد شد.

به او گفتم: به من بگو، هنگامی که خواستم، قضای حاجت کنم به من گفتی: اینجا مسجد است با اینکه می‌دانی، این جا مسجدی بنا نشده است.

فرمود: «سیدی از فرزندان فاطمه زهرا علیها السلام در این مکان به شهادت رسیده، بزودی محل شهادتش، محراب خواهد شد؛ چون در آن جا خون آن شهید، ریخته شده است.» سپس به گوشه‌ای از آن زمین اشاره کرد و فرمود: «در آن مکان، دستشویی‌های صحرائی درست می‌شود؛ چون دشمنان خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله در آن مکان به خاک افکنده شده‌اند.»

آن‌گاه متوجه پشت سرش شد و فرمود: «در این جایگاه، حسینیه ساخته می‌شود» تا به یاد امام حسین علیه السلام افتاد، اشک‌هایش بر گونه‌اش جاری شد و من هم به گریه او، گریه کردم. بعد فرمود: «پشت این جایگاه، کتابخانه‌ای ساخته می‌شود و تو به آن، کتاب‌هایی هدیه می‌کنی.»

گفتم: موافقم ولی به ۳ شرط:

۱- تا زمان ساختن این کتابخانه زنده باشم.

فرمود: «ان شاء الله»

۲- این جا مسجد ساخته شود.

فرمود: «بارک الله.»

۳- به قدر توانم به کتابخانه هدیه کنم؛ ولو یک کتاب، آن هم به سبب اطاعت از امر تو،

ای پسر پیامبر صلی الله علیه و آله!

آن‌گاه مرا به سینه‌اش چسبانید به او گفتم: چه کسی این مسجد را می‌سازد؟

فرمود: «يَدَاللهِ فَوْقَ آيْدِيهِمْ» «دست خداوند، بالای همه دست‌هاست.»

گفتم: می‌دانم که دست خداوند، بالای همه دست‌هاست.

فرمود: «بزودی مسجد را - که در حال تمام شدن است - خواهی دید و سلام مرا به

متولی ساختن مسجد، برسان.»

سپس به من فرمود: «خداوند تو را بر امور خیر موفق بدارد.»

آن‌گاه سید را ترک کردم و متوجه ماشین - که کنار جاده توقف کرده بود - شدم؛ درست

شده بود از من پرسیدند:

زیر این آفتاب داغ باچه کسی صحبت می‌کردی؟

گفتم: شما آن سید با آن نیزه بلندش را ندیدید؟ با او صحبت می‌کردم.

گفتند: کدام سید.

پشت سرم را نگاه کردم... این جا و آن جا... کسی را ندیدم علی‌رغم اینکه آن زمین،

هموار بود و هیچ پستی و بلندی در آن نبود؛ دچار حالتی سخت و وحشتناک شدم و در آن

حال، وضعیتی داشتم که نمی‌توانم، وصفش کنم.

دوستانم با من حرف می‌زدند؛ ولی من نمی‌توانستم، جواب آنها را بدهم و نمی‌دانم،

چگونه نماز ظهر و عصرم را خواندم!!

در آخر... به مسجد جمکران رسیدیم در حالی که فکرم پریشان بود! در مسجد نشستم

و گریه کردم در سمت راست، پیرمردی و در سمت چپ من، جوانی نشسته بودند؛ نماز

مخصوص مسجد را خواندم و خواستم بعد از نماز به سجده بروم؛ سیدی را دیدم که عطر

خوشبویی از او به مشام می‌رسید به من گفت:

«آقای عسکری! سلام علیکم.»

کنار من نشست، صدایش شبیه صدای همان سیدی بود که صبح او را دیدم؛ مرا

نصیحتی کرد؛ سپس به سجده رفتم و آنچه را در سجده باید می‌خواندم، گفتم؛ سرم را بلند

کردم، ولی کسی را ندیدم از کسانی که دور و برم بودند، جویا شدم؛ ولی آنها گفتند:

ما کسی را ندیدیم.

مثل اینکه زمین، زیر پاهایم دهان باز کرد... و توان از کف دادم؛ دوستانم آمدند و از آنچه برای من پیش آمده بود؛ تعجب کردند و روی صورتم آب پاشیدند. به تهران بازگشتیم و قضیه‌ام را به یکی از علما گفتم، او گفت: آن شخص، امام زمان علیه السلام بوده است؛ پس صبر کن تا ببینیم آیا آن مسجد ساخته می‌شود! چند سال گذشت و من در یکی از مناسبت‌ها به قم آمدم، زمانی که به آن منطقه رسیدم، دیدم ستون‌هایی در آن مکان افراشته شده، سؤال کردم: چه کسی این مسجد را می‌سازد؟

به من گفته شد: مردی به نام حاج یدالله رجبیان.

چون این نام را شنیدم از خود بی‌خود شدم و عرق سراسر بدنم را فراگرفت و نتوانستم روی پا، بایستم؛ روی صندلی نشستم و فهمیدم که معنای سخن امام علیه السلام، زمانی که از او پرسیدم: چه کسی مسجد را می‌سازد؟ او فرمود: «یدالله فوق ایدیهم؛ یعنی چه؟» به تهران رفتم و ۴۰۰ کتاب خریدم و وقف آن کتابخانه کردم و با حاج یدالله رجبیان ملاقات کردم...

۱۰- داستان حاج علی بغدادی

شیخ نوری می‌گوید: مردی از اهل بغداد، نامش حاج علی بغدادی و از خوبان و صالحان بود و به دیدار امام زمان علیه السلام نایل شده بود که خلاصه جریان از این قرار است: حاج علی بغدادی به طور دایم از بغداد به شهر کاظمین برای زیارت امام کاظم علیه السلام و امام جواد علیه السلام مسافرت می‌کرد.

حاج علی می‌گوید: بر من خمس و حقوق شرعی واجب شده بود؛ پس به نجف اشرف مسافرت کردم و ۲۰ تومان از این حقوق را به عالم زاهد فقیه، شیخ مرتضی انصاری دادم و ۲۰ تومان نیز به مجتهد فقیه، شیخ محمد حسین کاظمی دادم و ۲۰ تومان نیز به شیخ محمدحسن شروقی دادم و ۲۰ تومان دیگر باقی ماند که با خودم قرار گذاشتم، زمانی که به بغداد برگشتم به فقیه عالی‌قدر، شیخ محمدحسن آل یاسین پردازم.

روز پنج‌شنبه به بغداد برگشتم، اول به سوی کاظمین رفتم و حرم امام کاظم علیه السلام و امام

جواد علیه السلام را زیارت کردم، سپس به خانه شیخ آل یاسین رفتم و مقداری از آنچه برگردنم باقی مانده بود را به او دادم تا در مصارفی - که در فقه اسلامی معین شده - به مصرف برساند و از او اجازه گرفتم باقی مبلغ را به صورت تدریجی به او یا به کسی که او را مستحق ببینم، بپردازم.

شیخ اصرار کرد که نزد او بمانم؛ ولی من قبول نکردم و عذر آوردم که مقداری کار ضروری دارم با او خداحافظی کرده، به سوی بغداد رفتم؛ زمانی که $\frac{1}{4}$ راه را رفتم؛ سید گران قدر و والامقامی - که دارای هیبت و وقار بود - را دیدم، عمامه سبزی داشت و بر گونه اش، خال سیاهی بود، قصد رفتن به کاظمین برای زیارت داشت، نزدیک من شد، سلام کرد باهم دست دادیم، مرا به سینه اش چسبانید و خیر مقدم گفت و از من پرسید: «به کجا می روی؟»

گفتم: امام کاظم و امام جواد علیهما السلام را زیارت کرده ام و الان دارم به شهر بغداد برمی گردم. فرمود: «به کاظمین برگرد؛ چون امشب، شب جمعه است.» گفتم: نمی توانم، چنین کنم.

فرمود: «می توانی، انجام بدهی، برگرد تا من برای تو شهادت بدهم که از دوستداران جدم امیرالمؤمنین علیه السلام و از دوستداران ما هستی و شیخ هم برای تو شهادت دهد که خدای متعال فرموده: ﴿وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ﴾؛ «دو شاهد باید بگیرند»^۱.

من در گذشته از شیخ آل یاسین، نوشته ای می خواستم که در آن شهادت بدهد، من از دوستداران اهل بیت علیهم السلام هستم تا آن نوشته را در کفتم بگذارم.

از سید پرسیدم: از کجا مرا شناختی و چگونه برایم شهادت می دهی؟

فرمود: «چگونه انسان، کسی را که حق او را کاملاً ادا می کند، شناسد؟»

گفتم: منظورت کدام حق است؟

فرمود: «حقی که به وکیل دادی.»

گفتم: وکیل تو کیست؟

فرمود: «شیخ محمد حسن»

گفتم: آیا او وکیل توست؟

فرمود: «بله.»

از سخنش تعجب کردم... و احتمال دادم که بین ما و او، دوستی قدیمی می‌باشد که آن را به یاد نمی‌آورم؛ چون او مرا به نامم، صدا کرده بود همچنین احتمال می‌دادم که او از من انتظار دارد، چیزی از خمس را به او بپردازم؛ چون او از اولاد رسول خدا ﷺ است. به او گفتم: سید، مقداری از حق سادات، نزد من باقی مانده است و از شیخ محمد حسن اجازه گرفتم، آن مقدار را به هر کسی که دوست دارم، بپردازم. آن‌گاه لبخند زد و فرمود: «بله! مقداری از حق ما را به وکیلان ما در نجف اشرف پرداختی.»

گفتم: آیا این عملم، مورد قبول درگاه خداوند واقع شده است؟

فرمود: «بله.»

متوجه شدم، این سید از علمای بزرگ، تعبیر به کلمه «وکیلان من» می‌کند؛ پس او را بزرگ شمردم؛ ولی غفلت، بار دیگر مرا فرا گرفت. به من فرمود: «برای زیارت جدم برگرد.» فوراً با او موافقت کردم و با هم به سوی کاظمین رفتیم در حالی که دست چپ من در دست راست او بود.

راه می‌رفتیم و دربارهٔ احادیث بحث می‌کردیم و من از او از مسائل مختلفی سؤال کردم و او جواب آنها را می‌داد از جمله چیزهایی که از او سؤال کردم، این بود: سرور ما! خطیبان منبر حسینی می‌گویند: سلیمان اعمش با مردی دربارهٔ زیارت سیدالشهدا، امام حسین ﷺ گفتگو کرد؛ آن مرد به او گفت: زیارت حسین ﷺ، بدعت است و هر بدعتی، گمراهی است و هر گمراهی در آتش است؛ سپس آن مرد در خواب دیده، که محملی بین آسمان و زمین است دربارهٔ آن محمل پرسیده، به او گفته شده: «در آن محمل، فاطمه زهرا و خدیجه کبری ﷺ هستند.» پرسید: آن دو کجا می‌روند؟

به او گفته شد: «در این شب (شب جمعه) به زیارت حسین علیه السلام می روند.» همچنین دید که نوشته‌هایی از آن محمل به زمین ریخته می‌شود که بر روی آنها نوشته شده: «زایرین حسین علیه السلام در شب جمعه از آتش جهنم در امان هستند و تا روز قیامت از آتش در امانند.» آیا این حدیث صحیح است؟

فرمود: «بله! کاملاً صحیح است.»

گفتم: سرور ما! آیا صحیح است که گفته می‌شود، کسی که امام حسین علیه السلام را در شب جمعه زیارت کند از همه چیزها در امان است؟

فرمود: «بله» و چشمانش پر از اشک شد و گریه کرد.

زمان زیادی نگذشت که ناگهان خودم را در حرم امام کاظم و جواد علیهما السلام دیدم، بدون اینکه از خیابان‌ها و راه‌هایی که به حرم منتهی می‌شود، بگذریم.

رو به روی درب حرم ایستادیم به من فرمود: «زیارت کن.»

گفتم: قرائتم خوب نیست.

فرمود: «آیا زیارت را بخوانم، تو نیز همراه من می‌خوانی؟»

گفتم: بله.

شروع به خواندن زیارت کرد و سلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرين علیهم السلام، یکی بعد از دیگری داد تا اینکه به امام عسکری علیه السلام رسید؛ سپس به من فرمود: «آیا امام زمانت را می‌شناسی؟» گفتم: چگونه او را شناسم؟

فرمود: «پس بر او سلام کن.»

من هم گفتم: السلام علیک یا حجة الله، یا صاحب الزمان، یا بن الحسن.

آن‌گاه لبخندی زد و فرمود: «علیک السلام و رحمة الله و برکاته.»

سپس داخل حرم شریف شدیم و ضریح مقدس را بوسیدیم به من فرمود: «زیارت کن.» گفتم: خوب زیارت نمی‌خوانم.

فرمود: «آیا برایت زیارت بخوانم؟»

گفتم: بله.

پس شروع به خواندن زیارت معروف به «امین الله» کرد و بعد از پایان زیارت به من فرمود: «آیا جدم حسین علیه السلام را زیارت می‌کنی؟»
گفتم: بله! امشب، شب جمعه است.

آن‌گاه با زیارت معروف به زیارت وارث، او را زیارت کرد؛ وقت نماز مغرب فرا رسید به من فرمود: «به نماز جماعت ملحق شو.»

به نماز ایستادم و بعد از تمام شدن نماز، دیگر سید را ندیدم از حرم بیرون آمدم و به دنبال او گشتم؛ ولی او را نیافتم! تازه این جا بود که از خواب غفلت بیدار شدم و یادم آمد که آن سید، مرا به نامم صدا کرد و از من خواست تا به کاظمین برگردم با اینکه می‌دانست از آن امتناع خواهم کرد و از فقها به «وکیلانم» تعبیر می‌کرد و ناگهان غیبت زد در نتیجه دانستم که او صاحب الزمان، امام زمان علیه السلام است.^۱

داستان‌های کسانی که به دیدار امام زمان علیه السلام نایل شده‌اند، بسیار زیاد است و ما از مجموع آنها، این مقدار کم را انتخاب کردیم و هر یک از داستان‌ها نکات مهم و مفیدی دارد. این حوادث، طی قرن‌های اوایل غیبت کبری تا به زمان ما، واقع شده است.

✽ در سامرا، امام زمان علیه السلام با اسماعیل هرقلی ملاقات می‌کند و زخمش را خوب می‌کند و به او خبر می‌دهد بزودی مستنصر عباسی، مقداری مال به تو خواهد داد و تو نباید این اموال را بگیری.

✽ در نجف اشرف با مردی - که گرفتار شده - ملاقات می‌کند، قهوه می‌نوشد و باقی مانده‌اش را به او بر می‌گرداند؛ پس او را از سل مزمن نجات می‌دهد و به ازدواج با آن زن در می‌آورد.

✽ در بحرین با محمدبن عیسی ملاقات می‌کند و او را از داستان انار باخبر می‌کند و از حیل‌های که وزیر به کار برده، آگاهی می‌نماید و او را از مکانی که وزیر، آن قالب را پنهان کرده، با خبر می‌نماید.

✽ در راه کربلا سراغ قبیل‌های می‌رود بین آنها فریاد بر می‌آورد و خداوند، ترس را در

قلب‌های آنان می‌افکند و از آن‌جا خارج می‌شوند و راه زایرین قبر امام حسین علیه السلام را باز می‌کند.

✽ در شهر حله به حاج علی از خسارتی - که بر او وارد شده - خبر می‌دهد و به او بشارت می‌دهد که اوضاعش عوض می‌شود و وضع مالی‌اش، خوب خواهد شد.

✽ باز هم در حله در خانه عالم بزرگ، سید مهدی قزوینی حاضر شده، به او خبر می‌دهد که دیروز از سلیمانیه خارج شده، در حالی که سلیمانیه در مرزهای عراق و ترکیه واقع شده است و در دورترین نقاط شمالی عراق می‌باشد؛ سپس از آنها غایب شده، دیگر او را نمی‌بینند و خبر پیروزی، بعد از ۱۰ روز به حاکمان حله می‌رسد.

✽ در مجالس شیعه - که برای نگه داشتن نام و راه ائمه طاهرین علیهم السلام منعقد می‌شود - شرکت می‌کند.

پس نگاه کن که امام زمان علیه السلام، چگونه وجود خود را برای شیعه ثابت می‌کند و چگونه به آنها یاری می‌رساند و به دادشان رسیده، دشمنان را از آنها دور می‌کند و به آنها از توطئه، نیرنگ‌ها و نقشه‌هایی که دشمنان برای اذیت کردن شیعه کشیده‌اند، خبر می‌دهد. ناگهان از آنها غایب می‌شود به سبب اینکه غیبتش، دلیل بر این باشد که او امام است و نه چیز دیگری. در این مجال، آنچه امام علیه السلام به شیخ مفید رحمته الله نوشته است و برای شما خوانندگان گرامی روشن می‌شود، این گفتار است که:

«ما به اوضاع و احوال شما آگاهی داریم و چیزی از خبرهای شما از ما مخفی نمی‌ماند.» این گفتار که: «ما رسیدگی به اوضاع و احوال شما را رها نکرده‌ایم و شما را فراموش نمی‌کنیم و اگر این‌گونه نبود، سختی‌ها بر شما نازل می‌شد و دشمنان مسلط می‌شدند.» همچنین این گفته که: «ما پشت سر مومنان با دعایی که از مالک آسمان‌ها و زمین پوشیده نمی‌ماند، مراقب آنها هستیم.» و این گفته که: «اگر پیروان ما - که خداوند توفیق اطاعتش را به آنها بدهد - در وفای به عهده‌ی که بر گردنشان است، یکدست و یکدل می‌شدند، شرافت ملاقات ما از آنان به تأخیر نمی‌افتاد و سعادت دیدار ما برای آنها، زودتر پیش می‌آمد.»

فصل سیزدهم

چگونه امام زمان علیه السلام تا به امروز زنده مانده است؟

قبل از هر چیزی، معتقدم بحث و جدل درباره طول عمر امام زمان علیه السلام، بحث و جدلی هدفمند نیست؛ بلکه تظاهر به جهل و نوعی دشمنی است؛ چون ما کسی را نیافتیم که به طولانی بودن عمر ملائکه یا ابلیس - لعنة الله - یا حضرت خضر علیه السلام که از آب زندگانی نوشیده^۱ از زمان پیامبری حضرت موسی علیه السلام تا امروز زنده است، خرده بگیرد، درحالی که

۱. در حدیثی آمده است که آن حضرت فرمود: «انّ الخضر علیه السلام شرب من ماء الحياة، فهو حی لا یموت حتی ینفخ فی الصور، وانه لیحضر الموسم کل سنة و یقف بعرفة فیوم من علی دعاء المومنین و سیونس الله به و حشة قائمنا فی غیبه و یصل به و حدته»، «همانا خضر علیه السلام از آب زندگانی نوشید و تا زمان نفخ صور نمی میرد و هر سال در مراسم حج حاضر می شود و در عرفه می ایستد و به دعای مؤمنین آمین می گوید و خداوند به وسیله او، تنهایی و وحشت قائم ما را در دوران غیبتش بر طرف می کند و او به قائم ما می پیوندد.» کمال الدین؛ صدوق؛ ج ۲، صص ۳۹۰-۳۹۱.

امام صادق علیه السلام فرمود: «و اما العبد الصالح اعني الخضر علیه السلام فان الله - تبارک و تعالی - ما طول عمره لنسوة قدرها له و لا لکتاب ینزله علیه و لا لشریعة ینسخ بها شریعة من کان قبله من الانبیاء و لا امامة ینلزم عباده الاقتداء بها و لا لطاعة یفرضها له، بلی... ان الله - تبارک و تعالی - لما کان فی سابق علمه ان یقدر من عمر القائم علیه السلام فی ایام غیبه ما یقدر و علم ما یكون من انکار عباده بمقدار ذلك العمر فی طول عمر العبد الصالح من غیر سبب اوجب ذلك... الا لعل الاستدلال به علی عمر قائم علیه السلام و لیتقطع بذلك

تمام دعواها و شبهه‌ها درباره طول عمر صاحب زمان علیه السلام می‌باشد!

پس این هرج و مرج و تظاهر به جهل و مسخره کردن برای چیست؟

آیا این کارها به انگیزه کینه و دشمنی با خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله است؟

یا اینکه از قدرت خداوند این کار بعید و دور از انتظار است؟

ارزش این بعید دانستن - که از جهل یا از دشمنی برمی‌خیزد - در برابر امر واقع شده،

چقدر است؟

آیا یادتان می‌آید، هنگامی که فضانوردان بر سطح ماه فرود آمدند! این خبر در شرق

و غرب زمین پخش شد و همه مجله‌ها و کتاب‌ها از آن خبر می‌دادند و تصویر فضانوردان -

که بر سطح ماه فرود آمدند - همان ساعت بر صفحه تلویزیون ظاهر شد و ماهواره‌های

ساخته شده، این تصاویر را به همه جا فرستادند؛ ولی با این همه بسیاری از کسانی که آنها

را می‌شناسم، این حادثه را مسخره می‌کردند و آن را دروغ و افسانه می‌شمردند حتی یکی

از آنها به من گفت: من از تو تعجب می‌کنم که این خبر را قبول می‌کنی؟ چگونه ممکن

است، مسیحیان و کفار بر ماه فرود بیایند؟

پس آیا این بعید شمردن و انکار آنها از حقیقت رسیدن به ماه، مانع شد؟

طبعاً: نه.

طول عمر امام زمان علیه السلام، حقیقت ثابت و محکمی است که نه راهی برای انکار این

حقیقت دارد و نه راهی برای شبهه افکنی در آن؛ این شبهات ارزشی ندارند؛ چون این

مسئله از گرمی آتش و نور آفتاب در وسط روز، روشن‌تر است.

بعد از آوردن این مقدمه، راجع به موضوع طول عمر از نظر قرآن کریم و از ناحیه عقاید

و در پرتو دانش جدید، صحبت می‌کنیم.

—> حجة المعاندین لثلا یكون للناس علی الله حجة. «اما بنده صالح، خضر علیه السلام که خداوند عمرش را نه به سبب رسالتش طولانی کرد و نه به سبب کتابی که به او نازل فرماید و نه به سبب اینکه به وسیله شریعتش، شریعت پیامبران پیشین را باطل کند و نه به سبب رهبری و امامتی که بندگان از او پیروی کنند و نه به سبب فرمانبرداری که خداوند بر او واجب کرده بود؛ بلکه خداوند متعال به این علت، عمر او را طولانی کرد که می‌خواست عمر قائم علیه السلام را طولانی کند و عمر خضر علیه السلام، دلیلی باشد برای طولانی بودن عمر امام علیه السلام و اینکه خداوند می‌دانست، مردم به عمر قائم علیه السلام اشکال می‌گیرند و به این وسیله اشکال دشمنان را باطل کرد.» کمال‌الدین؛ صدوق؛ ج ۲، ص ۳۵۷ و بحار؛ مجلسی؛ ج ۵۱، ص ۲۲۲.

طول عمر در پرتو قرآن کریم

هنگامی که مسئله طول عمر را بر قرآن کریم عرضه می‌کنیم، نمونه‌هایی از انسان‌ها را می‌یابیم که خداوند متعال، مقدر کرده است، آنها صدها سال زندگی کنند و با این وصف، طولانی بودن عمر امام زمان علیه السلام، امری عادی خواهد بود؛ بلکه طول عمر هر انسانی که خداوند زندگی طولانی برایش مقدر کرده است، امری عادی خواهد بود.

هم اکنون نمونه‌هایی از قرآن کریم را برایتان یادآوری می‌کنیم:

خداوند متعال می‌فرماید: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ» «و همانا نوح را به سوی قومش فرستادیم، آن‌گاه او بین قومش، نهصد و پنجاه سال ماند؛ پس طوفان آنها را در بر گرفت و حال آنکه آنها ظالم بودند.»^۱

این آیه کریمه می‌گوید: همانا مدت زمانی که حضرت نوح علیه السلام به سوی خدای متعال دعوت کرد، نهصد و پنجاه سال بود؛ پس عمر نوح علیه السلام روزی که به پیامبری برانگیخته شد، چقدر بوده است؟ و چه مدت بعد از طوفان زندگی کرد؟

امام صادق علیه السلام فرمود:

«عاش نوح علیه السلام الفی سنة و ثلاثمائة سنة، فمئتا ثمان مائة و خمسون سنة قبل ان یبعث و الف سنة الا خمسين عاماً و هو فی قومه یدعوهم و خمس مائة بعد ما نزل من السفینة و نضب الماء فمصر الامصار و اسکن ولده البلدان»؛

«نوح علیه السلام دو هزار و سیصد سال زندگی کرد؛ از آن مدت، هشتصد و پنجاه سال قبل از بعثت بود و نهصد و پنجاه سال در قومش به تبلیغ پرداخت و پانصد سال بعد از طوفان زندگی کرد و آب فرو نشست و شهرها ساخته شدند و فرزندان او را در شهرها ساکن کرد»^۲

روایت دیگری است که: «نوح علیه السلام دو هزار و پانصد سال زندگی کرد.» بنابر هر صورت، واضح است که نوح علیه السلام، هزاران سال را به قدرت خدای متعال، زندگی کرده است و از امام

۱. عنکبوت، آیه ۱۴.

۲. تفسیر برهان؛ بحرانی در تفسیر این آیه از کافی کلینی نقل کرده است. کمال الدین؛ صدوق؛ ج ۲، ص ۵۲۳.

زین العابدین، روایت شده است که فرمود:

«في القائم سنة من نوح، و هي طول العمر.»

«درباره قائم، سنتی از نوح علیه السلام است و آن سنت، طولانی بودن عمر است»^۱

قدرت الهی در محقق شدن خواسته‌اش در به خدمت گرفتن طبیعت در جریان یونس علیه السلام نمایان شده است:

﴿فالتقمه الخوت وهو ملیم فلو لا أنه كان من المسبحین للبث فی بطنه إلی یوم ینعثون﴾؛

«نهنگ او را بلعید در حالی که او را ملامت می‌کردند و اگر از تسبیح کنندگان نبود تا روزی که برانگیخته می‌شوند، می‌ماند.»^۲

پس ظاهر آیه، این است که اگر یونس علیه السلام از مسبحین نبود در شکم نهنگ باقی می‌ماند. عده‌ای از مفسران گفته‌اند: شکم ماهی، آرامگاه و محل دفن او می‌شد و تا روز قیامت، بدنش در درون ماهی قرار می‌گرفت. در حالی که این سخن برخلاف ظاهر آیه است. زمخشری در تفسیر کشاف گفته است که ظاهراً منظور از این فرموده خدای متعال، زنده ماندن تا روز قیامت می‌باشد و مثل همین سخن در تفسیر بیضاوی نیز آمده است. شاید معنایش این است که یونس علیه السلام در شکم نهنگ به صورت زنده تا روز قیامت، زندانی می‌شد.

از این آیه، چنین مطلبی به دست می‌آید که خدای متعال، قادر است انسانی را از مرگ محافظت کند در مکانی که نه در آن هوا، نه غذا و نه چیزی از لوازم زنده بودن و بقاست؛ بلکه او را از هضم شدن در شکم نهنگ تا سال‌های زیادی حفظ کند.

آیا خداوند متعال قادر نیست که ولی خود را از مرگ حفظ کند و دویست سال، او را نگاه دارد؟!؟

طول عمر در پرتو عقاید

هنگامی که به موضوع طول عمر در پرتو عقاید نگاه کنیم، آن را امری عادی می‌یابیم برای اینکه هر مؤمنی، معتقد است عمر همه جانداران به دست خدای متعال است

و معنای این عقیده، این است که خداوند، همان کسی است که طول عمر هر جاننداری را معین می‌کند و خداوند قادر است، عمرها را طولانی کند، همان‌طور که می‌تواند، آنها را کوتاه نماید.

پس زمانی که خداوند برای یکی از بندگان، عمر طولانی در نظر می‌گیرد، بدیهی است که وسایل مادی را برای این طولانی بودن، فراهم می‌نماید همچنین طبیعت را باعث طول عمر او قرار می‌دهد و ممکن است این شخص برای طولانی شدن عمرش به وسیله امور ماورای طبیعت و ماده، یاری شود و این کار، خرق عادت و طبیعت نیست؛ پس همان‌طوری که وسایل و عواملی برای کوتاه شدن عمر وجود دارد به همان اندازه، وسایلی برای طولانی کردن عمر نیز وجود دارد و نسبت هر دو وسایل به قدرت خدای متعال، مساوی است.

برای توضیح این مطلب می‌گوییم: واضح است که جسم انسان بعد از مرگ، متعفن شده، متلاشی می‌شود و اجزایش از هم جدا شده، تبدیل به خاک می‌شود که امری طبیعی است؛ ولی در شهر قاهره می‌بینیم که ده‌ها جسد مومیایی شده فرعون‌ها - که هزاران سال از عمر آنها گذشته - سالم هستند و تمام اجزا و اعضای آنها به هم چسبیده‌اند؛ پس نباید گفته شود، این خرق عادت است؛ بلکه طبیعت، خود طبیعت را نقض کرده، مانع از تعفن و متلاشی شدن بدن شده است و اگر از مرحله مومیایی شدن اجسام، پا فراتر بگذاریم، آنچه موجب وحشت و تعجب است را می‌بینیم که بعضی از بندگان صالح خدا خراب شده، ولی بدن‌های آنها تازه است و هیچ تغییری در آنها روی نداده است؛ جسد شیخ صدوق ع - که از وفات ایشان، حدود نهمصد سال می‌گذرد - تازه است^۱ و در زمان ما خواستند مرقد صحابه بزرگ، حدیفة بن یمان را از کنار رود دجله به کنار مرقد صحابی بزرگ، سلمان فارسی منتقل کنند؛ قبر را که باز کردند، جسد مثل اینکه امروز مرده باشد، تازه و صورتش

۱. شیخ صدوق ع در سال (۳۸۱ هـ.ق) وفات یافت و ساختمان موجود بر مقبره‌اش در سال (۱۲۳۸ هـ.ق) تجدید بنا شد و جسدش در حین تجدید بنا به صورت تازه پیدا شد؛ این مطلب را خوانساری در *روضات الجنات و تنکابنی در قصص العلماء و امامانی در تنقیح المقال* آورده‌اند.

اصلاً تغییر نکرده بود در حالی که وفات ایشان در سال (۳۶ هـ.ق) بوده است با اینکه می‌دانیم، این بدن‌ها به شکل متعارف، مومیایی نشده‌اند و به خواست خدای متعال، جسد تازه باقی مانده است.

بین مؤمنین معروف است که هر کس که بر غسل جمعه مداومت داشته باشد، جسمش از بین نمی‌رود.

با این وضع، طبیعت یک چیز است و اراده خداوند، فوق طبیعت و مشیت او، فوق ماده و مادیات است برای اینکه خدای متعال، خالق طبیعت و ماده است و هر گونه که بخواهد، آن را دگرگون کرده، هر طور که بخواهد در آن، دخل و تصرف می‌کند؛ پس او طبیعت و خواص پدیده‌ها را به آنها داده است.

ممکن است، امام زمان علیه السلام در زندگی‌اش طوری عمل کند و از آن چیزهایی که نفع دارد و ضرر ندارد، میل کند که در این صورت از هر گونه دردی، سالم خواهد ماند و اعضا و جسمش شاداب هستند و وظایف خود را به بهترین وجه، انجام می‌دهند و فرتوتی، پیری، ضعف و سستی به جسم او راه نمی‌یابد و او با شادابی زندگی می‌کند مثل اینکه جوانی بسیار قوی است که اندامی سالم دارد و همه اینها به سبب قدرت، استعداد و طاقت‌هایی است که خدای متعال در جسم امام زمان علیه السلام قرار داده است.

خلاصه کلام: خدای متعال، حافظ امام زمان علیه السلام است و اوست که ایشان را از سختی‌های روزگار و حوادث زمان حفظ می‌کند و عمرش را هر قدر که بخواهد طولانی می‌کند و محافظ سلامتی جسم ایشان از هر بیماری، آفت و دردی است.

طول عمر، طبق روشنگری علم جدید

قبل از اینکه وارد این بحث شویم، اشکالی ندارد که به این مناسبت حرفی بزنیم: جای تأسف است که بعضی از جوانان در جامعه اسلامی به گفته‌های غربی‌ها - که یهودی و مسیحی هستند - اکتفا می‌کنند و قبول و تصدیق می‌نمایند؛ حتی اگر این حرف‌ها، فوق سطح عقل و شعورشان باشد؛ ولی در قبول کردن حقیقت‌های غیبی و ماورای طبیعت، دو دل هستند و در آن شک دارند.

این، اگر بر چیزی دلالت نکند، نشانه استعمار فکری است که کشورهای اسلامی را مورد تاخت و تاز قرار داده، ایمان و یقین را از قلب‌های بسیاری از جوانان غافل، سلب کرده است و فاصله زیادی بین این جوانان و حقایقی که به ماده ارتباط ندارند؛ پیش آمده است. استعمار، جوانان را به سوی ماده برده، از ایمان دور کرده، به ترک معنویات و غیبات کشانده است.

پس اگر گفته شود: فلان قصه گو گفت، فلان پروفیسور نوشت، فلان فیلسوف گفت، فلان مخترع، فلان دکتر آلمانی یا فرانسوی یا آمریکایی یا استاد فلان جامعه یا نویسنده یهودی یا راهب مسیحی و یا عالم بت پرست گفت؛ گفتار و افکار و نظریات آنها نزد این جوانان، وحی تلقی می‌شود و آنها را با آغوش باز می‌پذیرند.

ولی هنگامی که ما بگوییم: خدای متعال یا پیامبر ص و یا امیرالمؤمنین علی ع فرمود یا حدیثی یا معجزه یکی از اهل بیت ع را بیان کنیم، تایید کردن آن برای آنها سنگین و قبولش بر آنان، سخت خواهد بود!

ای مسلمانان! برای چه؟!

آیا پیامبر خدا ص، عالم، حکیم، فیلسوف، آگاه، مخترع، مرتبط با وحی و متصل با مبدأ اعلی نبود؟!

برای چه کلام او قبول و گفتار و اخبارش، تصدیق نمی‌شود؟!!

هنگامی که بگوییم: عمر امام زمان ع، بیش از هزار و دویست سال است، می‌گویند: چطور ممکن است، این‌گونه باشد؟ و در آن شک دارند؛ اما هنگامی که گفته شود: فلان مستر گفت: امکان دارد، انسان هزاران سال زندگی کند، او را تصدیق می‌کنند و این حرف را از او می‌پذیرند!! برای چه؟!

از کمی فکر و آگاهی است.

از کمی هوشیاری و بیداری است.

پس واجب است به بزرگان اسلام، به پیامبر اعظم ص، به امام علی ع و به اهل بیت ع افتخار کنیم و واجب است، آنچه را استعمار با نیرنگ آنها را به مجامع، افکار و اذهان ما

وارد کرده، رها نماییم.

واجب است، فراموش نکنیم که مسلمانان، مردان علم حدیث و بزرگان این علم بودند و آنها، این علوم را شکافتند و آنها را نوشتند و پخش کردند.

ارزش غربی‌ها چقدر است؟! ارزش گفتار و نظریات آنها چقدر است!!

چرا ریشه و افتخاراتمان را فراموش کردیم.

هنگامی که گفتار یا نظریه‌ای را می‌شنویم یا می‌بینیم از داروین یهودی، فروید یهودی، انیشتین یهودی، سارتر مادی‌گرا و ملحد و امثال اینها و کسانی که خالق عالم را انکار و با آفریدگار جهان، دشمنی می‌کنند، تمام ادیان را رها کرده‌اند، نظریات بی‌پایه و مخالف اسلام آورده‌اند، گفته می‌شود: این جوانان را می‌بینی که سخنان آنها را درست می‌پندارند و آنها را به عنوان حقیقت‌های ثابتی - که نه شک و نه جدل می‌پذیرد - می‌دانند!!

به همین سبب است که بسیاری از نویسندگان، مجبور به آوردن سخنان غربی‌ها هستند تا جوانان قانع شوند!

ای فرزندان اسلام! برای چه این‌گونه است؟!

ای جوانان قرآن! برای چه باید این طور باشد؟!

به اسلامتان برگردید و در برابر دیگران افتخار کنید.

غرب، نظریات و افکارش را رها کنید؛ چون آنها فقط سختی، کژری و انحرافات شما را زیاد می‌کنند.

مسئله طول عمر از مسائلی است که مرز مشخصی ندارد؛ پس زمانی که می‌گویند: فلانی دویست یا هزاران سال زندگی کرد، معنایش این نیست که او به نهایت مقدار عمر ممکن بشری، زندگی کرده است برای اینکه نهایت اندازه عمر بشر، مشخص نشده است، همان‌طور که اکتشافات علمی نیز، این مطلب را بیان می‌کند.

اما عمرهای کوتاه این زمان و قبل از این، مقیاس درستی برای سنجیدن طول عمر انسان‌ها نیست برای اینکه زندگی، پر از حادثه‌ها، وقایع ناگوار و بیماری‌هایی است که باعث کوتاهی عمر می‌شوند مثل سوء تغذیه، هوای نامناسب، عدم رعایت آداب بهداشتی،

مریضی‌های کشنده و زیاد شدن غم و ناراحتی‌هایی که همه آنها در نابودی حیات بشر، تأثیر بسزایی دارند.

در این مورد در مجله «مقتطف» مصر آمده است: ... دانشمندانی که به علم و دانش آنها اطمینان هست، می‌گویند: تمام بافت‌های اصلی جسم انسان‌ها، قابلیت پذیرش عمر طولانی و بی‌نهایت را دارند و امکان دارد انسان اگر دچار عارضه‌هایی - که ریسمان زندگی را پاره می‌کنند - نشود، دو هزار سال زنده بماند.

در صفحه دویست و چهل از همان شماره می‌گوید: و نهایت چیزی که از تجربه‌های یاد شده به دست آمده، این است که انسان به سبب رسیدن عمرش به ۸۰ یا ۱۰۰ سالگی نمی‌میرد؛ بلکه به سبب عارضه‌هایی که گریبان‌گیر بعضی از اعضایش می‌شود؛ دچار مرگ می‌گردد و چون تمام اعضا با هم ارتباط دارند با مرگ بعضی از اعضا، تمامی اعضا می‌میرند؛ پس زمانی که علم بتواند، این عارضه‌ها را از بین ببرد یا مانع از کارشان شود، دیگر مانعی برای طولانی شدن زندگی انسان، وجود نخواهد داشت.^۱

ما در کتاب یا نوشته‌ایی نخوانده‌ایم و از هیچ دکتر یا حکیم و یا فیلسوفی نشنیده‌ایم که نهایت عمر انسان، همین‌ها باشد و دیگر ممکن نباشد که عمر انسان از این حد، تجاوز کند یا اینکه محال باشد، انسان برای مثال هزار سال زندگی کند؛ بلکه می‌یابیم که طب جدید، آرزو دارد دارویی برای طول عمر بیابد و جلوی پیری را بگیرد.

به سبب عمرهای کوتاه - که امروزه بشر به آن مقدار زندگی می‌کند - عمر طولانی در این زمان، نامانوس است؛ پس هنگامی که چیزی نزد ما نامانوس بود، معنایش محال یا غیر ممکن بودن، نیست^۲ مردم در گذشته، ۱۰۰۰ کیلومتر را ۱ ماهه طی می‌کردند و امروزه این مسافت در ۱ ساعت با هواپیما طی می‌شود؛ پس اگر انسانی ۱۰۰ سال قبل به مردم خبر می‌داد که طی مسافت ۱ ماهه در ۱ ساعت امکان دارد، هیچ کس او را تصدیق

۱. مجله «مقتطف» مصر؛ شماره سوم، سال (۱۳۷۹ هـ.ق) در مقاله‌ای تحت عنوان «آیا انسان در دنیا جاوید می‌ماند؟».

۲. از امام صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: «کانت اعمار قوم نوح علیهم السلام ثلاث مائة سنة»؛ «عمرهای قوم نوح علیهم السلام، سیصد سال بوده است.» کمال‌الدین؛ صدوق؛ ج ۲، ص ۵۲۳.

نمی‌کرد؛ بلکه این حرف را بعید می‌شمردند؛ چون خلاف معمول آن زمان بود؛ ولی در واقع، این خبر صحیح است.

جوامع بشری، پدیده‌ها را بر حسب عاداتی که الان موجود است، می‌شناسند، نه بر حسب اصول علمی و حتی کسانی که به اصول علمی آشنایی دارند، ادعا نمی‌کنند که به تمام سبب‌ها و مسبب‌ها احاطه دارند؛ بلکه معترف هستند که همیشه در ابتدای این مسیر هستند و اقرار می‌کنند؛ اصول علمی که به آنها دست نیافته‌اند، بیش از آن مقداری است که آنها را یافته‌اند.

پس بیشتر موازین علمی در این جهان ناشناخته‌اند و بشر نتوانسته، از جهت علمی به آنها احاطه یابد و فقط توانسته، اشیای ظاهری را درک کند بدون اینکه منشأ و علت‌های آن را شناخته باشد؛ پس برای هر پدیده‌ای، سببی وجود دارد و آن سبب هم، سبب دیگری دارد همچنین اسباب و مسبب‌ها را زنجیروار می‌یابی و نمی‌توانی سبب اول - که به آن *علة العلة* گفته می‌شود - را بشناسی، مگر اینکه بگویی: علت اول، قدرت خدای سبحان و اراده اوست، نه غیر آن.

کسانی که عمرهای طولانی داشته‌اند

در تاریخ بشری، اسامی بسیاری از کسانی که در این دنیا، صدها سال زندگی کرده‌اند، پیدا می‌شود که تاریخ نویسان به آوردن اسامی و بعضی از مسائل زندگی آنها پرداخته‌اند؛ همان طور که بعضی از علما در کتاب‌هایشان، فصل جداگانه‌ای را تحت عنوان «کسانی که عمرهای طولانی داشته‌اند» قرار داده‌اند و در آن جا بعضی از مواردی که متعلق به آنهاست را یادآوری کرده‌اند و از جمله آن نوشته‌ها، دلایلی است که طولانی بودن عمر انسان را امر عجیبی نمی‌دانند؛ بلکه در بعضی از زمان‌ها، چیز طبیعی و عادی است؛ این جا اسامی بعضی از این افراد را با رعایت اختصار می‌آوریم:

۱- حضرت آدم علیه السلام، نهصد و سی سال.

۲- حضرت سلیمان علیه السلام، هفتصد و دوازده سال.

۳- لقمان حکیم، چهارصد سال.

- ۴- ربیع بن ضبع فزاری، سیصد و هشتاد سال.
- ۵- شداد بن عامر، نهصد سال.
- ۶- عمر بن عامر، هشتصد سال.
- ۷- قس بن ساعدی ایادی، ششصد سال.
- ۸- عزیز مصر، هفتصد سال.
- ۹- ریان، پدر عزیز مصر، هزار و هفتصد سال.
- ۱۰- لقمان عادی، پانصد و شصت سال.^۱

افرادی بسیار دیگری هستند که در تاریخ، اسامی آنها آمده، ولی به سبب رعایت اختصار از آوردن آنها معذوریم.

۱. اگر توضیح بیشتر در این باره می خواهید، رجوع کنید به کمال الدین؛ شیخ صدوق؛ ج ۲، ص ۵۲۳ و بحار؛ مجلسی؛ ج ۵۱، ص ۲۲۵.



فصل چهاردهم

چه زمانی ظهور می‌کند؟

حکمت الهی، اقتضا کرده است که وقت ظهور امام زمان علیه السلام برای مردم، نامعلوم و مخفی باشد.

با اینکه احادیث زیادی از پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان پاک علیهم السلام راجع به ابعاد مختلف زندگی امام زمان علیه السلام آمده، ولی به زمان ظهور در هیچ یک از آنها، تصریح نشده است؛ بلکه به عکس، احادیث شریفی از پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان پاک علیهم السلام آمده است که کسی را که از وقت ظهور خبر می‌دهد، تکذیب کنید همچنین در احادیث رد شده است که یکی از معصومین، خبر از وقت ظهور داده باشد.

در باره غیبت امام زمان علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است: «... و یکذب فیها الوقتون»؛

«کسانی که برای ظهور، وقتی رامعین می‌کنند، دروغ می‌گویند»^۱

همچنین فضیل از امام باقر علیه السلام پرسید: هل لهذا الامر وقت؟

فقال علیه السلام: «كذب الوقتون، كذب الوقتون، كذب الوقتون»؛

۱. کفایة الاثر؛ خزاز قمی، ص ۲۸۴.

آیا زمان ظهور مشخص است؟

فرمود: «کسانی که وقتی را معین می کنند، دروغ می گویند؛ کسانی که وقتی را معین می کنند، دروغ می گویند؛ کسانی که وقتی را معین می کنند، دروغ می گویند»^۱

امام صادق علیه السلام فرمود: «كذب الموقتون، ما وقتنا فيما مضى ولا نوقت فيما يستقبل»؛

«کسانی که وقتی را معین می کنند، دروغ می گویند؛ ما اهل بیت علیهم السلام برای این امر،

در گذشته و در آینده، وقتی را مشخص نکرده ایم و نخواهیم کرد»^۲

همچنین ایشان فرمود: «كذب الوقاتون و هلك المستعجلون و نجا المسلمون»

«کسانی که وقتی را معین می کنند، دروغ می گویند و کسانی که در این امر، عجله کنند،

هلاک می شوند و تسلمیم شدگان، نجات می یابند»^۳

منظور از «معین کردن وقت»، مشخص کردن سال ظهور آن حضرت علیه السلام به صورت دقیق است.

چون احادیثی راجع به نشانه های حتمی ظهور آمده، که نشان دهنده این است که به

ظهور آن حضرت نزدیک شده ایم.

اما دلیل مخفی ماندن زمان ظهور را ما به طور کامل و قطعی نمی دانیم.

شاید یکی از دلایل مخفی ماندن زمان ظهور، این است که مومنان در طول قرن های

متمادی در انتظار ظهور امام زمان علیه السلام در سختی به سر برند و پاداش گیرند؛ به همین دلیل

است که از هنگامه غیبت صغری تا به حالا، مردم به ظهور آن حضرت علیه السلام امید دارند و اگر

زمان ظهور مشخص می بود، دیگر مردم در چنین انتظاری به سر نمی بردند و امید مردم به

ناامیدی بدل می شد و میلیون ها نفر از ثواب انتظار، بی بهره می شدند که پیامبر صلی الله علیه و آله در این

باره فرموده است:

«افضل اعمال امتي انتظار الفرج»؛

«برترین اعمال امتم، انتظار فرج است»^۴

همچنین امیرالمومنین علیه السلام در این باره فرموده است: «المنتظر لأمرنا كالمتشحط بدمه

في سبيل الله»؛

۱. غیبت؛ طوسی؛ ص ۲۶۲ و کافی؛ کلینی؛ ج ۱، ص ۳۶۸.

۲. غیبت؛ طوسی؛ ص ۲۶۲.

۳. کافی؛ کلینی؛ ج ۱، ص ۳۶۸ و غیبت؛ طوسی؛ ص ۲۶۲.

۴. کمال الدین؛ صدوق؛ ج ۲، ص ۶۴۴.

«هرکس منتظر ظهور قائم علیه السلام باشد مانند کسی است که در راه خدا در خون خود غلطیده است.»^۱

همچنین امام صادق علیه السلام درباره این موضوع فرمود: «من مات منتظراً لهذا الامر كان كمن كان مع القائم علیه السلام في فسطاطه لا... بل كان بمنزلة الضارب بين يدي رسول الله صلی الله علیه و آله بالسيف؛ «هرکس که در انتظار قائم علیه السلام از دنیا برود مانند کسی است که در خیمه و مقر فرماندهی او بوده است و بلکه مانند کسی است که در رکاب پیامبر صلی الله علیه و آله، شمشیر زده است.»^۲

در انتظار فرج بودن، فایده دیگری هم دارد و آن، این است که انتظار، تصدیق کلام خدای متعال، پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام شمرده می شود و این تصدیق از مراتب ایمان و درجات تسلیم و اطاعت است.

در این موضوع، حکمت دیگری هم هست و آن، امتحان و آزمایش منتظران است؛ خداوند سبحان بندگان را به انواع امتحانات گوناگون آزمایش می کند و از آن جمله عقاید انسان را مورد امتحان قرار می دهد؛ پس کسانی که به خدا، پیامبر صلی الله علیه و آله و امام زمان علیه السلام ایمان آورده اند؛ طولانی شدن غیبت برای آنها مهم نیست.

اما منافقان، این را فرصت مناسبی برای مسخره کردن و هرج و مرج ضد این عقیده اسلامی می یابند و آیه های قرآن و احادیث نبوی را کنار می زنند و این کار همیشگی و دایمی باطل گرایان در هر زمان و مکان است.

از امام موسی کاظم علیه السلام روایت شده که، فرمود: «انما هي محنة من الله عز وجل، امتحن بها خلقه»؛ «این، سختی ای است که به وسیله آن، مخلوقاتش را امتحان می کند...»^۳

معنای امتحان خداوند، این نیست که خدای سبحان از باطن بندگان بندگان بی خبر است و درون و نهان آنها را نمی داند تا آنها را امتحان کند و بشناسد. نه هرگز...! بلکه خدا به هر چیز آگاه است و آنچه در سینه ها مخفی شده است را می داند و چیزی بر او پنهان نیست؛ خدای متعال می فرماید: ﴿أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ﴾ «آیا مردم گمان کرده اند به محض اینکه گفتند: ایمان آوردیم، رها می شوند و مورد آزمایش قرار نمی گیرند و همانا

۲. کمال الدین؛ صدوق؛ ج ۲، ص ۳۳۸.

۱. کمال الدین؛ صدوق؛ ج ۲، ص ۶۴۵.

۳. کافی؛ کلینی؛ ج ۱، ص ۳۳۶.

آنانی را که قبل از آنها بودند، آزمایش کردیم؛ پس علم خدا درباره کسانی که صادق هستند و کسانی که دروغ می‌گویند، تحقق یابد.^۱

پس امتحان برای چیست؟

جواب: خدای سبحان، بندگان را برای چند چیز آزمایش می‌کند:

۱- بر خلق، اتمام حجت شود تا برای مردم، حجتی باقی نماند.

۲- انسان مومن در امتحان موفق شود و مستحق پاداش شود.

در حدیثی از امام جعفر صادق علیه السلام آمده است که انسان در دوران غیبت، این دعا را که دعای غریق نامیده شده، بخواند: «یا الله، یا رحمان، یا رحیم، یا مقلب القلوب، ثبت قلبی علی دینک»؛

«ای خدا، ای بخشنده، ای مهربان، ای دگرگون کننده قلب‌ها! قلب مرا در دینت محکم کن.»^۲

همچنین از امام صادق علیه السلام، روایت شده، این دعا خوانده شود: «اللهم عرفني نفسك، فانك ان لم تعرفني نفسك لم اعرف نبيك، اللهم عرفني رسولك، فانك ان لم تعرفني رسولك لم اعرف حجتك اللهم عرفني حجتك، فانك ان لم تعرفني حجتك ضللت عن ديني»؛

«خدایا! خودت را به من بشناسان؛ زیرا اگر تو، خودت را به من شناسانی، پیامبرت را نمی‌شناسم؛ خدایا! فرستاده‌ات را به من بشناسان، پس اگر فرستاده‌ات را به من شناسانی، حجتت را نمی‌شناسم؛ خدایا! حجتت را به من بشناسان، پس اگر حجتت را به من شناسانی از دینم گمراه می‌شوم.»^۳

ای خواننده گرامی! این جا احادیث شریفی وجود دارد که درباره وقت ظهور است که بعضی از آنها را به مناسبت بیان می‌کنیم:

امام صادق علیه السلام فرمود: «يخرج قائمنا اهل البيت يوم الجمعة»؛

«قائم ما اهل بیت، روز جمعه ظهور می‌کند.»^۴

۱. عنكبوت، آیات ۳-۵. ۲. کمال الدین؛ صدوق؛ ج ۲، ص ۳۵۲.

۳. کافی؛ کلینی؛ ج ۱، ص ۳۳۷ و اثبات الهداة؛ حر عاملی؛ ج ۷، ص ۳۱.

۴. بحار؛ مجلسی؛ ج ۷، ص ۵۹.

همچنین ایشان فرمود: «لا يخرج القائم عليه السلام الا في وتر من السنين: سنة احدى او ثلاث او خمس او سبع او تسع»؛

«قائم عليه السلام فقط در یکی از سال های فرد ظهور می کند، سال یک یا سه یا پنج یا هفت یا نه»^۱.

همچنین آن حضرت عليه السلام فرمود: «ينادي باسم القائم عليه السلام في ليلة ثلاث و عشرين و يقوم في يوم عاشوراء و هو اليوم الذي قتل فيه الحسين بن علي عليه السلام...»؛

«در شب بیست و سوم، منادی، اسم قائم عليه السلام را صدا می کند و در روز عاشورا، قیام می کند و آن همان روزی است که حسین بن علی عليه السلام در آن روز کشته شد»^۲.

از مجموع احادیثی که راجع به ظهور امام زمان عليه السلام آمده، این به دست می آید که ظهور، قبل از قیام است؛ پس شاید امام عليه السلام در ماه رجب یا ماه رمضان ظهور کند و نامش در همه جا برده شود و ماه شوال، ذی العقده، ذی الحجة و ده روز از محرم می گذرد که امام عليه السلام قیام کرده است و آن، زمانی می باشد که خداوند به او اجازه می دهد تا حمله پاکسازی شروع شود، ظلم و ستم از بین برود و عدل و داد در اقصی نقاط کره زمین منتشر شود. بزودی بعضی تفصیل این موضوعات را بیان خواهیم کرد.

اما حساب ستاره شناسان و اهل رمل، جفر، مکاشفه، مرتاض ها و کسانی که ادعای خبر داشتن از امور غیبی را دارند، مورد اعتنا و اعتماد نیست به خصوص با روایاتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان پاک علیهم السلام درباره تکذیب هر کس که از وقت ظهور خبر می دهد، رسیده است. قبلاً بیان شد، ما دیدیم، خواندیم و شنیدیم، خبرهای ساختگی زیادی درباره اتفاقات آینده جهان وجود دارد که بیشترشان دروغ و بی اساس از کار درآمده است.

بله، ممکن است با وقوع علامت های قطعی و حتمی، نزدیک شدن ظهور را بدانیم و ما بحثی راجع به آن نشانه ها خواهیم داشت که آن را در فصل بعدی بیان خواهیم کرد.

۱. کشف الغمة؛ ج ۳، باب ۴، ص ۵۳۴.

۲. غیبت نعمانی؛ ص ۲۸۲ و اثبات الهداة؛ حر عاملی؛ ج ۷، ص ۳۱ و عقد الدرر؛ شافعی؛ ص ۶۵.

فصل پانزدهم

اوصاف امام زمان علیه السلام

احادیث شریفی راجع به نشانه‌ها و اوصاف امام زمان علیه السلام آمده است و این، مطلبی ضروری است تا اینکه حق از باطل شناخته شود و نیرویی قوی در برابر کسی است که نفسش او را گول زده، تا ادعایی کند.

بعضی از این نشانه‌ها، متعلق به ظاهر و جسم امام زمان علیه السلام است و بعضی دیگر، اخلاق ایشان را توصیف می‌کند و بعضی نیز کیفیت ظهور ایشان را روشن می‌کند و برخی دیگر زندگی جوامع مردمی را در عصر ظهور ایشان، شرح می‌دهد.

شایان به ذکر است که نشانه‌های امام زمان علیه السلام - که در احادیث شریف آمده، فقط در وجود مقدس ایشان پیدا می‌شود؛ پس علایم قبل از ظهور، بعد از ظهور، هنگام قیام، ایام حکومت و پیروزی‌هایشان، پر کردن زمین از عدل و داد و غیره، شاهد‌های راستینی بر حقانیت امام زمان علیه السلام و شخصیت ایشان شمرده می‌شود.

صحیح‌تر این است که بگوییم: بیشتر احادیثی که درباره امام زمان علیه السلام است، نشانه‌هایی برای تعیین شخصیت ایشان هستند؛ مثل احادیثی که نسب شریف ایشان را شرح می‌دهد

و اینکه او، پسر امام حسن عسکری علیه السلام است و زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد؛ بر کره زمین مسلط خواهد شد و بر روی زمین، دینی غیر از دین اسلام باقی نمی ماند و غیره و اینها در کسانی از مدعیان مهدویت هستند، یافت نمی شود.

سؤالی مطرح می شود: دلیل بیان اوصاف و نشانه های امام زمان علیه السلام چیست؟

جواب: در ادامه به بعضی از این دلیل ها اشاره می کنیم:

۱- با تحقق این علایم و منطبق شدن این اوصاف بر امام زمان علیه السلام در هنگام ظهور، دیگر هر تردیدی از بین می رود و مردم، خبر ظهور امام علیه السلام را با یقین کامل می پذیرند و با وجود این همه علامات و محقق شدن صفات در آن حضرت علیه السلام برای کسانی که دل هایی بیمار دارند، دیگر جایی باقی نمی ماند تا درباره مهدویت شک یا ایجاد شک کنند و این دلیل قاطع، گردن گیرشان می شود و درهای تردید و مناقشه را بر روی آنها می بندد.

۲- خداوند متعال می داند، بسیاری از گمراهان و پیروان شیطان از روی دروغ، افترا و نیرنگ، ادعای مهدویت خواهند کرد به همین سبب، خداوند متعال این نشانه های مهم و نایاب را از نشانه های قطعی امام زمان علیه السلام و ظهور ایشان قرار داده، تا مردم با حرف های غلط گمراهان و وسوسه های شیاطین، فریب نخورند؛ بلکه ادعاهای باطلی که مدعیان دروغین مهدویت می کنند از بین برود.

هنگامی که به تاریخ اسلام رجوع می کنیم، عده ای از گمراهان و باطل گرایان را می بینیم که به دروغ، ادعای مهدویت می کنند؛ ولی آنها این نشانه ها و اوصاف را ندارند.

قیام برخی از آنها، محدود، کوتاه مدت و فاقد شرایط بود و نتوانستند حتی سرزمینی را پر از عدل و داد کنند چه رسد به اینکه بخواهند با جهان هستی، چنین کنند!!

بسیاری از این مدعیان دروغین از بین می رفتند و جز عده ای انسان ساده لوح، کسی دیگری از آنها پیروی نمی کردند، که سرانجام از هم پاشیدند، فرار کردند و آه و ناله ها باقی ماند و مورد لعن تاریخ و مضحکه مجالس شدند.

به خواست خداوند در فصل بعدی، اسامی بعضی از کسانی که ادعای مهدویت کردند و بعضی از انحرافات و مکرهایشان را بیان خواهیم کرد.

در ادامه به بعضی از احادیث که درباره اوصاف و نشانه‌های امام زمان (عج) آمده است، اشاره می‌کنیم:

پیامبر (ص) فرمود: «المهدی من ولدی، ابن اربعین سنة، کان وجهه کوکب دري في خده الايمن خال اسود، علیه عباءتان قطوانيتان کانه من رجال بني اسرائيل یملک عشرين سنة، یستخرج الكنوز و یفتح مدائن الشرك»؛

۱- «مهدی (عج) از فرزندان من است که ۴۰ ساله به نظر می‌آید. مثل اینکه صورتش ستاره پرنوری است و در گونه راستش، خال سیاهی می‌باشد، دو عبای قطوانی^۱ دارد مثل اینکه از مردان بنی اسرائیل است، ۲۰ سال حکومت می‌کند و گنج‌ها را از زمین استخراج می‌کند و شهرهای مشرک‌نشین را فتح می‌نماید»^۲

همچنین ایشان فرمود: «یخرج المهدي و علی راسه غمامة، فیها مناد ینادی: هذا المهدي خلیفة الله فاتبعوه»؛

۲- «مهدی (عج) قیام می‌کند در حالی که بالای سرش، ابری است که در آن، منادی، ندا سر می‌دهد: این، مهدی (عج) خلیفه خداست از او پیروی کنید»^۳

نیز ایشان فرمود: «المهدی منی، اجلی الجبهة، اقلنی الانف»؛

۳- «مهدی (عج) از من است، پیشانی بلند، بینی باریک و زیبایی دارد»^۴.

آن حضرت (ص) فرمود: «المهدی من ولدی، وجهه یتلأ کالقمر الدرّي، اللون لون عربي، والجسم جسم اسرائیلی، یملاء الارض عدلاً... کما ملئت جوراً»؛

۴- «مهدی (عج) از فرزندان من است، صورتش مثل ماه درخشان می‌درخشد و رنگش، رنگ عربی است و جسمش، جسم اسرائیلی می‌باشد، زمین را از عدل پر می‌کند،

۱. عبای سفیدی که کرک‌هایی کوتاه دارد.

۲. بیان؛ کنجی شافعی؛ ص ۱۳۷ و حافظ ابونعیم در اربعین آن را روایت کرده است و جوینی شافعی؛ در

فرائد السمطين؛ ج ۲، ص ۳۱۴ و یوسف بن یحیی شافعی مسلمی در عقد الدرر ص ۳۶.

۳. فرائد السمطين؛ جوینی شافعی؛ ج ۲، ص ۳۱۶ و بیان؛ کنجی شافعی؛ ص ۱۳۲.

۴. برهان؛ متفی هندی؛ ص ۹۹ و بیان؛ کنجی شافعی؛ ص ۱۱۷.

همان طور که از ستم پُر شده است»^۱.

امیرالمومنین علیه السلام فرمود: «...المهدي من ذريتي، يظهر بين الركن و المقام، عليه قميص ابراهيم و حلة اسماعيل و في رجله نعل شيث و الدليل عليه قول النبي صلى الله عليه و آله: عيسى بن مريم ينزل من السماء و يكون مع المهدي من ذريتي...»؛

۵- «... مهدي علیه السلام از نوادگان من است، بین رکن و مقام ظهور می‌کند، پیراهن ابراهیم علیه السلام و لباس مخصوص اسماعیل علیه السلام بر تن اوست و کفش مخصوص شیث^۲ به پا دارد پیامبر صلى الله عليه و آله نشانه‌ای بر او است: عیسی بن مریم علیه السلام از آسمان نازل شده، همراه مهدي علیه السلام - که از نوادگان من است - خواهد بود»^۳.

همچنین ایشان فرمود: «... هو صاحب الوجه الاقمر و الجبين الازهر و صاحب العلامة و الشامة، العالم غير معلّم، المخبر بالكائنات قبل ان يعلم...»

الا و انّ المهدي يطلب القصاص ممن لا يعرف حقنا و هو الشاهد بالحق و خليفة الله على خلقه، اسم كاسم جدّه رسول الله صلى الله عليه و آله ابن الحسن بن علي من ولد فاطمه، من ذرية الحسين ولدي...»؛

۶- «... او دارای صورتی سفید، پیشانی نورانی و نشانه مخصوصی است؛ عالم بدون معلم است و از آنچه اتفاق می‌افتد، قبل از اینکه کسی بداند، خبر می‌دهد... آگاه باشید! مهدي علیه السلام از کسی که حق ما را نشناسد، قصاص می‌گیرد و او شاهد به حق است و خلیفه خدا بر خلق اوست؛ نامش مثل نام جدش رسول خدا صلى الله عليه و آله است، پسر حسن عسکری علیه السلام و از فرزندان فاطمه علیه السلام و از نوادگان حسین علیه السلام می‌باشد...»^۴

امام حسین علیه السلام فرمود: «لو قام المهدي علیه السلام لا نكره الناس لانه يرجع اليهم شاباً و هم يحسبونه شيخاً كبيراً».

۱. بیان؛ کنجی شافعی؛ ص ۱۱۸ و عقد الدرر؛ ص ۳۴.

۲. شیث علیه السلام؛ فرزند آدم علیه السلام است که تمام امانت‌های نبوت را از آدم علیه السلام تا خاتم صلى الله عليه و آله از جمله کفش شیث به امام زمان علیه السلام انتقال می‌یابد.

۳. اثبات الهداة؛ حر عاملی؛ ج ۷، ص ۴۵ و منتخب الاثر؛ ص ۴۷۹.

۴. الزام الناصب؛ ج ۲، ص ۲۰۰.

- ۷- «اگر مهدی (عج) قیام کند، مردم او را انکار می‌کنند برای اینکه او به صورت جوانی نزد آنها می‌رود در حالی که مردم او را پیرمردی می‌پندارند.»^۱
- هروی گفت: قلت لامام الرضا (عج): ما هي علامات القائم منكم اذا خرج؟
- قال (عج): «علامته: ان يكون شيخ السن، شاب المنظر، حتى ان الناظر اليه ليحسبه ابن اربعين سنة او دونها وان من علاماته ان لا يهرم بمرور الايام والليالي، حتى ياتي اجله»؛
- ۸- به امام رضا (عج) گفتم: «علایم قائم شما (عج)، زمانی که قیام می‌کند، چیست؟»
- امام (عج) فرمود: «سنش زیاد است؛ ولی چهره‌اش جوان است به طوری که هر کس به او نگاه می‌کند، او را ۴۰ ساله یا کمتر می‌پندارد و از نشانه‌هایش، این است که با گذشت ایام، پیر نمی‌شود تا اینکه مرگش فرا برسد.»^۲

۱. عقد الدرر؛ ص ۴۲ و بحار؛ مجلسی؛ ج ۵۲، ص ۲۸۷.

۲. کمال الدین؛ صدوق؛ ج ۲، ص ۶۵۲ و بحار؛ مجلسی؛ ج ۵۲، ص ۲۸۵.

فصل شانزدهم

علایم ظهور امام زمان علیه السلام

علایم ظهور امام زمان علیه السلام که در کتاب‌های احادیث وارد شده است را به ۳ قسمت تقسیم می‌کنیم:

اول: نشانه‌های عمومی که درباره انحرافات که در سرزمین‌های اسلامی و غیره منتشر می‌شود و جامعه بشری به آن آلوده می‌گردند را خبر می‌دهد.

این علایم از علایمی که نزدیک به ظهور امام زمان علیه السلام است، نمی‌باشد؛ بلکه ممکن است از ۲۰ سال قبل از ظهور رخ دهد.

دوم: علایمی که نزدیک ظهور امام زمان علیه السلام (سال‌های نه خیلی زیاد) هستند؛ ولی نشانه وقوع ظهور امام علیه السلام در همان سال نیستند؛ بلکه از انواع سختی‌ها و آزمایش‌ها در قرن بعد از زمان صدور این احادیث، شمرده می‌شوند.

قسم سوم: به ۲ نوع دیگر تقسیم می‌شود:

الف: علایم غیر حتمی - که علائم قطعی نیستند - و ممکن است، واقع شود و ممکن است، واقع نشود.

ب : علایم حتمی که شکی در وقوع آنها وجود ندارد و قطعاً اتفاق خواهند افتاد. در مجموع از این علایم، چنین به دست می‌آید که: بعضی از این علایم، روشن و منظور از آنها واضح است و بعضی در نهایت ابهام، اجمال و پیچیدگی هستند. قبل از من، این احادیث را به خصوص نویسندگان معاصر، یادآوری و تفسیر کرده‌اند و بر حسب نظرات خاص خودشان، آن احادیث را توجیه کرده‌اند. من گمان می‌کنم، آنها نتوانسته‌اند، آن نظرات را نه به جهت علمی و نه به جهت تاریخی ثابت کنند به همین سبب من جرأت نمی‌کنم در این توجیهاات از آنها پیروی کنم که خدا و پیامبرش و اهل بیت (علیهم‌السلام) به حقایق امور آگاه‌ترند. مثالی در این بحث:

شیخ مفید (رحمه‌الله) در ارشاد ضمن بیان علایم ظهور، آورده است که: ... و منزل گرفتن ترک‌ها در جزیره و منزل گرفتن رومیان در رمله... الان، ترک‌ها در ایران، شمال عراق، ترکیه و قفقاز شوروی ساکن هستند؛ پس مقصود از ترک در این جا، کدامیک از آنهاست؟ جزیره‌ها زیاد هستند چه جزیره‌ای است که ترک‌ها در آن منزل می‌گیرند؟ و آن جزیره کجاست؟ اما رومی‌ها: بیشتر آنها اروپایی هستند و واضح است که اروپا قاره‌ای است که دولت‌های زیاد و حکومت‌های متعددی دارد و همگی روم محسوب می‌شوند؛ پس مقصود از روم چیست؟

آیا امکان دارد، مقصود از روم، اسرائیل باشد؟^۱

آیا امکان دارد، مقصود آمریکا باشد؟ چون بیشتر آمریکایی‌ها از مهاجران قاره اروپا هستند.

همچنین در روایات، کلمه مشرق و مغرب آمده است؛ مقصود از مشرق و مغرب چیست؟

۱. به این دلیل که رومیانی که به جنگ با مسلمانان در غزوة موته آمدند در اردن و فلسطین کنونی زندگی می‌کردند.

آیا خاور (مشرق) دور؟ یا خاور (شرق) وسط؟

آیا مغرب دور؟ یا مغرب عربی - که شامل لیبی، تونس، الجزایر و مراکش می شود؟
همچنین کلمه «بنی فلان» که در روایات آمده: آیا از آخرین پادشاه بنی فلان به شما
خبر ندهم؟ منظور از بنی فلان چه کسانی هستند؟

گفته شده است: آنها بنی عباس هستند با توجه به اینکه پادشاهی بنی عباس در سال
(۵۶۵۶ ق) سقوط کرد، آیا ممکن است، تبار بعضی از روسای کشورهای عربی از عباسی ها،
باشند؟

به هر حال... ما نمی توانیم، این نامها را - که در این احادیث، شبیه رمز هستند
بشناسیم و بدانیم که مقصود از آنها در این روایات چیست؟

حالا... بهتر این است که ما، خود علایم را بیاوریم و آینده، تفسیر این کلمات و تطبیق
آن بر افرادش را روشن می کند.

اول: نشانه های عمومی

نشانه های عمومی، بسیار هستند و ما از مجموع احادیث، حدیثی را انتخاب می کنیم
که همان کافی است؛ سپس جملاتی که در حدیث آمده است را شرح می دهیم:
نزال بن سبره گفت: خطبنا امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام فحمد الله - عزوجل -
و اثنی علیه و صلی علی محمد و آله، ثم قال: «سلوني ايها الناس! قبل ان تفقدوني» قالها
ثلاث مرات.

فقام اليه صعصعة بن صوحان فقال: يا اميرالمومنين! متى يخرج الدجال؟

فقال عليه السلام له: «اقعد، فقد سمع الله كلامك و علم ما اردت...»

الی ان قال: «ولكن لذلك علامات و هیئات يتبع بعضها بعضاً كحذو النعل بالنعل و ان
شئت انباتک بها.»

قال: نعم يا اميرالمومنين.

فقال عليه السلام: «احفظ... فان علامة ذلك: اذا أمات الناس الصلاة، و اضاعوا الامانة و استحلوا
الكذب و اكلوا الربا و اخذوا الرشاً و باعوا الدين بالدنيا و استعملوا السفهاء و قطعوا الارحام

و اتبعوا الاهواء و استخفوا بالدماء.

و كان الحلم ضعفاً و الظلم فخراً و كان الامراء فجرة و الوزراء ظلّمة و العرفاء خونة و القرّاء فسقة و ظهرت شهادات الزور و استعلن الفجور و قول البهتان و الاثم و الطغیان.
و حلیت المصاحف و زخرفت المساجد و طوّلت المنارات و اكرم الاشرار و ازدحمت الصفوف و اختلفت الاهواء و نقضت العهود و اقترب الموعد و شارك النساء ازواجهنّ في التجارة حرصاً على الدنيا و علت اصوات الفساق و استمع منهم و كان زغيم القوم اردلهم و اتقى الفاجر مخافة شرّه و صدق الكاذب و اوتمن الخائن و اتخذت القیان و المعازف و لعن آخر هذه الامة اولها و ركبت ذوات الخروج السروج و تشبه النساء بالرجال و الرجال بالنساء و شهد شاهد من غير ان يستشهد و شهد الآخر قضاءً لذمام بغير حق عرفه و تفقه لغير الدين و آثروا عمل الدنيا على الآخرة و لبسوا جلود الضانّ على قلوب الذئاب و قلوبهم انتن من الجيف و امر من الصبر، فعند ذلك... الوحا... الوحا... ثم العجل العجل...»

امیرالمومنین، علی بن ابی طالب علیه السلام برای ما خطبه خواند؛ پس خداوند عزوجل را ستایش کرد و بر او ثناء گفت و بر محمد و خاندانش درود فرستاد و فرمود:
«ای مردم! از من بپرسید، قبل از اینکه مرا از دست بدهید.» این را ۳ بار فرمود.
صعصعة بن صوحان بلند شد و گفت: ای امیرالمؤمنین علیه السلام! دجال چه زمانی خواهد آمد؟
امام علیه السلام به او فرمود: «بنشین، خدا سخنت را شنید و دانست که چه می خواهی؟»
در ادامه فرمود: «برای آشکار شدن دجال، نشانه هایی وجود دارد که پشت سر هم می آید مثل پشت سرهم بودن قدم ها و اگر می خواهی از آن نشانه ها به تو خبر بدهم؟»
گفت: بله.

فرمود: «حفظ کن... نشانه های آن، این است: هنگامی که مردم نماز را از بین ببرند، امانت را ضایع کنند، دروغ را حلال بدانند، رباخوار شوند و رشوه بگیرند... دینشان را به دنیا بفروشند، کارهای سفیهانه بکنند و از خویشاوندان دور شوند و از هوای نفس پیروی کنند، خونریزی را آسان شمارند، بردباری در برابر گناهان، ضعف و ظلم کردن، مایه فخر و مباهات باشد، امیران بد کردار باشند، وزیران ظالم، عرفاء خائن و قاریان گنهکار وجود داشته باشند

و شهادت دادن به دروغ، آشکار شود و گناه کاری، تهمت زدن و نافرمانی کردن، علنی شود و قرآن‌ها به صورت زیبایی چاپ شوند، مساجد تزیین گردند، مناره‌ها بلند شوند و به بدها احترام گذاشته شود، صفوف جماعت مسلمین زیاد شود؛ ولی دل‌ها از یکدیگر دور شود و پیمان‌ها شکسته شود و آنچه وعده داده شده، نزدیک شود.

زنان برای دنیا در تجارت با شوهرانشان شریک شوند و صدای تبه‌کاران بلند شود و از آنها، حرف شنوی شود و رهبری مردم به دست پست‌ترین آنها بیفتد و از گناه کار برای ترس از شرش، دوری شود و دروغگو، تصدیق شود و خائن، امین شمرده شود، آواز خوانی و آلت موسیقی رواج یابد و نسل‌های آخر این امت، نسل‌های اولین را لعن کنند، زنان بر زین‌ها سوار شوند و زنان، شبیه مردان و مردان، شبیه زنان شوند و شاهد، بدون اینکه از او بخواهند، شهادت بدهد، بیاید و شهادت دهد و دیگری برای جبران کار دیگری و بدون اینکه حق را بداند، شهادت دهد.

برای دین، علوم دینی را فراموش می‌گیرند و عمل دنیا را بر آخرت ترجیح می‌دهند و با داشتن قلب گریز، پوست میش می‌پوشند و قلب‌هایشان، بویی بدتر از مردار و مزه‌ای تلخ‌تر از صُبر (نوعی گیاه تلخ) می‌دهد؛ پس در این وضعیت، دجال به سرعت می‌آید.^۱ بعضی از جملاتی که در این حدیث آمده است با کمی شرح به آن مقدار که به ذهن می‌آید را یادآوری می‌کنیم:

حدیث یاد شده به بعضی از مفسدات جوامع اسلامی، دگرگون شدن مفاهیم، تغییر ارزش‌ها، ضعف اعتقادات، اهمیت ندادن به نوامیس، زیاد بودن همت برای دست یابی به چیزهای از بین رفتنی، مسلط شدن منحرفان بر حکومت‌ها، سقوط خوبی‌ها و ترویج زشتی‌ها، بدون هیچ ترس و خجالتی، اشاره می‌کند.

نماز - که ستون دین است - باطنش را از دست می‌دهد، امانت‌ها از بین می‌روند و دروغ - که حرام است - حلال می‌گردد، ربا مباح می‌شود، آنان که شایستگی حکومت ندارند بر مرکب حکومت سوار می‌شوند؛ ارتباط‌های عاطفی - که بین خویشاوندان و محارم وجود

دارد - قطع می‌شود و ریختن خون خوبان، آسان شمرده می‌شود؛ ظالم به ظلم کردنش افتخار می‌کند، کارهای زشت بین پادشاهان رواج می‌یابد و ظلم بین وزیران، و خیانت بین جاسوسان و دولتمردان و گناه بین قاریان و خطیبان، گسترش می‌یابد.

احترام قرآن به زیبایی رنگین بودن جلدش می‌باشد؛ نه به تلاوت و عمل به آن؛ صفوف نماز جماعت به وسیله نمازگزارانی که قلب‌هایی متنفر از یکدیگر دارند، شلوغ می‌شود، بدن‌هایشان به یکدیگر نزدیک، ولی قلب‌هایشان از یکدیگر دور است.

زنان و جوانان به بازارها و مغازه‌ها برای دستیابی به مال و ثروت می‌روند و صدای تبهکاران بلند می‌شود و در همه جا پخش می‌گردد، مردم سخن آنها را تصدیق می‌کنند و آن را وحی منزل می‌دانند.

رهبری و ریاست، نصیب انسان‌های پست و رذلی می‌شود که به ارزش و شرافت، اعتقادی ندارند، و مردم از شر بدکاران می‌ترسند و به سبب شرشان از آنها می‌ترسند.

صدای زنان آوازه‌خوان، رقاصه و مطرب - که همراه موسیقی، دف و امثال آن است - از بیشتر خانه‌ها بلند است و در آسمان، زمین، دریا، خیابان، بازار حتی صحرا و بیابان و وسایل نقلیه به گوش می‌رسد.

نشستن زنان در هواپیما، موتور سیکلت و اسب‌ها... شکی نیست که نشستن زن بر زین، غریزه جنسی را تهییج می‌کند به سبب حرکت خاصی که همراه نشستن بر زین است با توجه به اینکه در نشستن داخل ماشین، هیچ تأثیری وجود ندارد.

شبهه شدن زنان به مردان، بالاترین درجه تمدن و پیشرفت به حساب می‌آید، دختران جوان، کت و شلوار مردان را می‌پوشند و موهای سرشان را کوتاه می‌کنند به طوری که تشخیص دادن بین آنها و مردان سخت است... این از جهت لباس و ظاهر و اما کار کردن در اداره‌ها، استخدام در محله‌ها و مشارکت در بقیه مشاغل زندگی - که مختص به مردان است - مثل وزارت و مجلس قانونگذاری که تصدیق محکم‌تری بر این ادعاست.

شبهه شدن مردان به زنان را در هر مکانی می‌بینی، مرد، لباس رنگی می‌پوشد، شلوار تنگ به پا می‌کند، گردن بند طلا به گردن می‌اندازند، انگشتر طلا به دست می‌کند، ریش

و سبیلش را با تیغ می‌زند، ابروهایش را نازک می‌گرداند و برای تازگی صورت و روشن شدن رنگ صورتش از پودرهای خاص استفاده می‌کند مثل اینکه می‌خواهد، نظرها را به طرف خودش جلب کند مثل اینکه این‌جا نقطهٔ مشترکی بین مردان و زنان برای مبادلات روشنفکرانه است.

بله... این بعضی از نمونه‌های شبیه شدن مردان به زنان است!

در دادگاه‌ها شاهد، بدون اینکه از او بخواهند، شهادت دهد، می‌آید و شهادت می‌دهد و دیگری برای رضایت دوستش، شهادت می‌دهد؛ در دادگاه‌ها، پرداختن رشوه و هدیه‌هایی به قاضی یا کارمندان برای جلب رضایت آنها، رواج دارد و این از چیزهایی است که بر کسی پوشیده نیست.

یادگرفتن علوم دینی برای دنیا بین برخی متعارف شده است و می‌بینی که بعضی فقیه می‌شوند؛ ولی نه برای دین... بلکه برای دنیا؛ علوم دینی را می‌خواند تا یاد بگیرد، قاضی شود و به درجه‌ایی برسد که وضع زندگی‌اش خوب شود و برای او، چیزی از امور دینی اصلاً مهم نیست.

افرادی هستند که تظاهر به آراستگی و پرهیزکاری می‌کنند، نفس‌های بسیار شرور، نیت‌های بد و باطن‌الوده‌ای دارند و زمانی که برای آنها، فرصتی پیش آید، نه وجدان، نه عاطفه، نه انسانیت، نه دین و نه مذهبی دارند مثل گرگی هستند که چیزی جز پاره کردن طعمه نمی‌داند، خورش را می‌خورد و اعضایش را قطعه، قطعه می‌کند!

ای خوانندهٔ گرامی! این شرح کوتاهی بر بعضی از جمله‌هایی است که در روایت سرورمان، امیرالمؤمنین علیه السلام وجود دارد و احادیثی که این موضوعات را در بردارد، زیاد است و ما برای رعایت اختصار به همین مقدار اکتفا می‌کنیم.

دوم: علایم نزدیک به زمان ظهور

نشانه‌های نزدیک به ظهور امام زمان علیه السلام، بسیار زیاد است؛ شیخ مفید رحمته الله در ارشاد، علایم زیادی آورده، که آنها را احادیثی صحیح و معتبر می‌شمارد و دو دسته از علایم ظهور است که یکی پیش از ظهور و دیگری علایم نزدیک به ظهور می‌باشد که به صورت

کوتاه آورده است؛ در ابتدا، سخن او را بیان می‌کنیم؛ سپس بعضی از چیزهایی که توضیح می‌خواهد را شرح می‌دهیم.

شیخ مفید - رحمه الله - گفت: روایاتی راجع به نشانه‌های قبل از قیام امام زمان علیه السلام وجود دارد که از جمله اینها هستند:

- ۱- آشکار شدن سفیانی. ۲- کشته شدن حسنی. ۳- اختلاف بنی عباس در فرمانروایی.
- ۴- خسوف خورشید در روز پانزدهم ماه مبارک رمضان. ۵- خسوف ماه در آخر این ماه بر خلاف عادت. ۶- فرو رفتن سرزمین در بیداء. ۷- فرو رفتن زمین در مشرق. ۸- فرو رفتن زمین در مغرب. ۹- پایین آمدن خورشید هنگام ظهر تا وسط آسمان. ۱۰- طلوع خورشید از مغرب. ۱۱- کشته شدن نفس زکیه در پشت کوفه و بین ۷۰ نفر از صالحان. ۱۲- سر بریدن سید هاشمی بین رکن و مقام. ۱۳- خراب شدن دیوار مسجد کوفه. ۱۴- رو آوردن پرچم‌های سیاه از سمت خراسان. ۱۵- ظاهر شدن یمانی. ۱۶- نمایان شدن مغربی در مصر و تصرف شام به وسیله او. ۱۷- فرود آمدن ترک‌ها در جزیره. ۱۸- فرود آمدن رومیان در رمله. ۱۹- طلوع ستاره‌ای که همچون ماه، نور می‌دهد؛ سپس متمایل می‌شوند که نزدیک است به دو طرف آن، برخورد کند. ۲۰- قرمزی که در آسمان ظاهر شده، در سراسر آسمان پخش می‌شود. ۲۱- آتشی که در مشرق به صورت طولی ظاهر می‌شود و در مدت سه یا هفت روز باقی می‌ماند. ۲۲- مردم عرب، زمام را به دست می‌گیرند و مالک سرزمین‌هایشان می‌شوند. ۲۳- خارج شدن اعراب از زیر سلطه عجم. ۲۴- کشتن امیر مصریان به دست اهل مصر. ۲۵- خراب شدن شام. ۲۶- اختلاف ۳ پرچم در شام. ۲۷- داخل شدن پرچم‌های قیس و عرب به اهل مصر. ۲۸- ورود پرچم‌های کننده به خراسان. ۲۹- ورود گروهی از ناحیه مغرب تا اینکه به نابودی حیره می‌انجامد. ۳۰- آمدن پرچم‌های سیاه از سمت مشرق.
- ۳۱- سوراخ شدن دیوار فرات تا اینکه آب، داخل کوچه‌های کوفه شود. ۳۲- ظهور ۶۰ دروغگو که همگی ادعای نبوت می‌کنند. ۳۳- ظهور ۱۲ نفر از خاندان ابی طالب که همگی ادعای امامت برای خودشان می‌کنند. ۳۴- آتش زدن مردی والامقام از پیروان بنی عباس بین جلولاء و خانقین. ۳۵- ساختن پلی که میان کرخ و بغداد را در برمی‌گیرد. ۳۶- وزش باد

سیاه در اوّل روز. ۳۷- زلزله‌ای که تعداد زیادی را به کام زمین فرو می‌برد. ۳۸- ترسی که مردم عراق و بغداد را دربرمی‌گیرد. ۳۹- مرگی که فراگیر است. ۴۰- کم شدن اموال، مردم و میوه‌ها. ۴۱- افتادن ملخ به جان مزارع. ۴۲- کمی محصول. ۴۳- اختلاف دو گروه از عجم و ریخته شدن خون بسیاری در این بین. ۴۴- اطاعت نکردن بنده‌ها از بزرگان‌شان و کشتن سرپرستان‌شان. ۴۵- مسخ شدن گروهی از اهل بدعت که میمون و خوک شوند. ۴۶- غلبه کشورهای ضعیف بر کشورهای بزرگ. ۴۷- ندایی از آسمان که همه اهل زمین آن را به زبان خودشان بشنوند. ۴۸- صورت و سینه‌ای که در خورشید برای مردم ظاهر می‌شود. ۴۹- مرده‌ها از قبرهایشان بیرون آمده، به دنیا باز می‌گردند، مردم آنها را می‌شناسند و با همدیگر دیدار می‌کنند. ۵۰- بیست و چهار روز باران پی‌درپی می‌بارد که زمین را پس از مرگش، زنده می‌کند، برکاتش را خارج می‌کند، سختی و مشکلات از بین می‌رود و در آن هنگام از ظهورش در مکه آگاه می‌شوند و برای یاری‌اش به سوی او می‌روند.

شاید بعضی از علایمی که شیخ مفید رحمته‌الله آورده، واقع شده باشد یا اینکه بعضی بزودی و در آینده نزدیک یا دور واقع شود.

بعضی از این علایم، احتیاج به مقداری توضیح دارد و منظور از برخی از این علایم، واضح نیست و ما نمی‌توانیم با قاطعیت آن را تفسیر کنیم؛ ولی با کمک خدای متعال، شروع به شرح آنچه به آن گمان داریم و ادعا نمی‌کنیم که این درست است یا نه، می‌نماییم:

* درباره سفیانی، حسنی، کسوف خورشید، خسوف ماه، فرو رفتن در زمین بیداء، کشته شدن نفس زکیه و هاشمی، بزودی سخن خواهیم گفت.

* اختلاف بنی‌عباس درباره حکومت (با توجه به اینکه حکومتشان ۸۰۰ سال پیش منقرض شده است) این است که بعضی از حاکمان کشورهای عربی از تبار عباسیان هستند؛ ولی به آن معروف نیستند.

* پایین آمدن خورشید یا طلوعش از مغرب؛ علم جدید آن را تأیید نمی‌کند؛ ولی ما می‌گوییم: خداوند بر هر چیزی قدرت دارد و نیازی به تصدیق علم جدید و تأیید آن در این امور نداریم.

* روی آوردن پرچم‌های سیاه از طرف خراسان؛ نمی‌دانیم آیا اشاره به واقعه تاتار و سقوط حکومت عباسی‌ها دارد که ۲۰۰ سال قبل واقع شد؟ یا اشاره به واقعه‌ای است که در آینده اتفاق خواهد افتاد؟!

* خراسان؛ نام منطقه وسیعی است که شامل مقداری از سرزمین افغانستان، شوروی، مشهد، امام رضا علیه السلام و نواحی آن می‌شود و خداوند می‌داند که روزگار چه بر سر این منطقه و آن کشور آورده است.

* خروج یمانی و ظهور مغربی در مصر؛ تاریخ مسلط شدن مصری‌ها بر شام را به دفعات یادآوری می‌کند و ممکن است در آینده، این امر تکرار شود.

* سرخی‌ای که در آسمان ظاهر می‌شود؛ ممکن است از انعکاس اشعه خورشید در افق یا فضا باشد و این از آثار غضب خدای متعال بر اهل زمین شمرده می‌شود و این مورد بعد از شهادت امام حسین علیه السلام پیش آمده است.

ابوعلاء معزی در این باره می‌گوید: و علی الافق من دماء الشهداء علی و نجله، شاهدان.

یعنی: بر افق آسمان، دو شاهد از خون علی علیه السلام و پسرش هستند.

* آتشی که در آسمان و در مشرق ظاهر می‌شود و ۳ یا ۷ روز باقی می‌ماند؛ شاید آتش سوزیهایی برپا شود و نتوانند تا سه یا هفت روز آن را خاموش کنند.

* خلع اعراب از دست داشتن زمام امور، مالکیت کشورها و خارج شدن از سلطه عجم؛ شاید واقع شده باشد و خوب است بدانیم که عجم، غیر عرب هستند که در آن، فارس، ترک و غیره مساوی هستند.

بعد از آنکه امپراطوری عثمانی بر بیشتر کشورهای عربی، حاکم شده بود مثل کشورهای عراق، اردن، فلسطین، سوریه، لبنان، مصر، سودان، حجاز، یمن و غیره.

* خراب شدن شام و اختلاف ۳ پرچم در آن کشور؛ بزودی آن را خواهیم آورد.

* داخل شدن پرچم‌های قیس و عرب به مصر؛ آینده این مسئله را روشن می‌کند.

* ورود سپاه از ناحیه مغرب و رسیدن آن به دروازه حیره در عراق؛ چون نمی‌دانیم،

مقصود از مغرب چیست، نمی‌توانیم دربارهٔ سپاه مغرب، نظر قطعی دهیم.

* پرچم‌های سیاه - که از سمت مشرق به طرف حیره می‌آیند - نمی‌توانیم نظر قطعی بدهیم.

* سوراخ دیوار فرات؛ شاید از سدی که روی رود فرات قرار دارد و خراب شدن آن و پُر شدن آب و طغیانش، پیش آید که آب داخل کوچه‌های کوفه می‌شود. شایان به ذکر است که آب در سال‌های گذشته به صورت مکرر سرریز شده است.

* ظهور ۶۰ دروغگو - که همگی ادعای نبوت می‌کنند - تعدادی از اینها بین دو قرن یا بیشتر آمده‌اند امثال علی محمدباب (رهبر بهائیت)، احمد قادیانی (رهبر قادیانی‌گری) و غیره که انگیزه‌ای برای آوردن نامشان نیست.

* آتش زدن مرد بزرگی از بنی‌عباس - که بین جلواء و خانقین رخ می‌دهد - چیزی به ذهن ما نمی‌آید و شاید در آینده، این مسئله روشن شود.

* ساختن پل میان کرخه و بغداد؛ این پل، ده‌ها سال پیش ساخته شد؛ بلکه تعداد پل‌هایی که در بغداد ساخته شده است، به هفت عدد می‌رسد.

* وزش باد سیاه در اول روز در بغداد؛ ممکن است به سبب آتش سوزی، انفجار یا عذابی از جانب خدا باشد، همان طور که این حادثه در امت‌های پیشین، اتفاق افتاده است.

* زلزله‌ای که بسیاری از مردم بغداد در آن فرو رفتند؛ شاید اشاره به بمبارانی باشد که شهر را می‌لرزاند و ساختمان‌هایشان را خراب می‌کند یا اینکه زلزله واقعی است که هنوز واقع نشده است.

* ترسی که همهٔ اهل عراق را می‌گیرد؛ شاید اشاره به جوی است که الان در عراق، حاکم می‌باشد، به طوری که کسی نمانده، او را ترس فرا نگرفته باشد.

* مرگ سریع؛ شاید اشاره به آثار سوسیالیست و آنچه را از فقر، گرسنگی و محرومیت به جای می‌گذارد، همان طور که الان در عراق موجود است و در هر دولتی که در آن حکومت سوسیالیستی اجرا می‌شود.

- * کم شدن مردم؛ شاید اشاره به جنگی است که بین عراق و ایران واقع شد.
- * کم شدن کشت و میوه‌ها؛ شاید آن به سبب آنچه «اصلاح زراعی» نامیده می‌شود و کشورهای آباد را به زمین خشک تبدیل می‌کند، باشد.
- * هجوم ملخ‌ها در اطراف مزارع و سرزمین‌ها؛ به نظر می‌رسد تا به حال اتفاق نیفتاده است.
- * کمی محصول در کشت و رفتن برکت از مزارع؛ ممکن است به سبب حشراتی که آفات زراعت هستند یا باران‌های فراوان - که زراعت را از بین می‌برد - و یا غیره باشد.
- * اختلاف دو گروه عجم؛ این مسئله، روشن نیست و دانستیم منظور از عجم، غیر عرب هستند، نه فقط فارس‌ها و خداوند به حقایق امور آگاه است.
- * نافرمانی بندگان از دستور بزرگان و کشتن آنان؛ ممکن است به نافرمانی بین گروه‌هایی از مردم مثل کشاورزانی که بر مالکان زمین شورش کنند یا کارکنانی که ضد کارخانه‌ها انقلاب می‌کنند و یا سربازانی که از اطاعت رهبران‌شان سر باز می‌زنند، دستورات‌شان را اجرا نمی‌کنند و با اسلحه‌هایشان به سوی آنها حمله‌ور می‌شوند و آنها را می‌کشند و ممکن است، منظور از آن، انقلاب صاحب زنج در بصره باشد که پیش آمد.
- * ندایی که از آسمان می‌آید و اهل زمین آن را می‌شنوند؛ بزودی از آن، یاد خواهیم کرد.
- * صورت و سینه‌ای که در قرص خورشید ظاهر می‌شود؛ از امور مبهم و پیچیده‌ای است که مجالی برای گمان و حدس در تفسیر و تحلیل آن، وجود ندارد.
- * مردگانی که از قبرهایشان برمی‌خیزند؛ اشاره به رجعت دارد و ما حدیث مفصلی راجع به این موضوع در اواخر کتاب می‌آوریم.
- * باران‌های فراوان و زیاد؛ که شرح آن در آینده نزدیک خواهد آمد.
- در خاتمه این بحث برای بار دوم می‌گوییم: آنچه در توضیح فرمایشی - که شیخ مفید رحمته‌الله گفته بود - گمانی است که به ذهنم آمده، ممکن است، مجموعه این احادیث به معانی دیگری که به ذهن نمی‌آید، اشاره کند.
- سوم: علایمی که در سال ظهور رخ می‌دهد.**
- قسم سوم: علایمی که در سال ظهور یا سال قبل از ظهور اتفاق می‌افتد و گفتیم که دو نوع است:

اول: نشانه‌های غیرحتمی که احتمال دارد، واقع شود و احتمال دارد، واقع نشود؛ پس قطعی نیستند و الان به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم:

آشکار شدن هاشمی

آشکار شدن هاشمی از علایم غیرحتمی ظهور امام زمان عجل الله فرجه است و از مجموع احادیث به دست می‌آید که او، مردی از بنی هاشم و از نوادگان رسول خدا صلی الله علیه و آله و در سن جوانی است و در کف دست راستش خالی می‌باشد و از خراسان ظاهر می‌شود؛ قبلاً گفتیم که خراسان، نام منطقه وسیعی است که جزیی از ایران، افغانستان و شوروی است و نمی‌توانیم به طور دقیق روی نقطه آغاز حرکت و مرکز نهضتش دست بگذاریم.

احادیث می‌گویند: بعد از خارج شدن سپاه سفیانی از کوفه، ارتکاب جنایات فجیع، ریختن خون‌ها و به اسارت بردن زنان و قرار دادن زنان در وسایل نقلیه و حمل آنها به شام به وسیله سپاه سفیانی، هاشمی با سپاهش به عراق می‌رسد؛ در این وضعیت بد و دردناک، سیدهاشمی به کوفه می‌رسد و می‌داند که سپاه سفیانی به سوی شام می‌روند و اسراء با آنها هستند؛ یمانی هم با سپاه بزرگی به کوفه می‌رسد و این دو لشکر به سوی سپاه سفیانی می‌روند بین آنها جنگ بزرگی رخ می‌دهد، سپاه سفیانی را از بین می‌برند و بعد از این که اسراء را نجات می‌دهند، پیروزمندانه به کوفه باز می‌گردند.

احادیث درباره نسب و ریشه هاشمی اختلاف دارند، بعضی از آنها می‌گویند: او حسنی است و برخی می‌گویند: او حسینی است و احتمال قوی این است که او، حسنی نسب باشد و این هاشمی، همان کسی است که در بعضی از روایات به نفس زکیه، نامیده شده است. بله... مشهور است که مرد ذبح شده بین رکن و مقام، نفس زکیه است و او حسنی/نسب می‌باشد.

شکی نیست که سیدهاشمی، شیعه است و در عقیده خود استوار می‌باشد، محبوبیت زیادی دارد و در قلب همه جای دارد.

در ادامه، بعضی از احادیثی که در این باره آمده است را یادآوری می‌کنیم:

عبدالله بن مسعود گفت: اتینا رسول الله صلی الله علیه و آله فخرج الینا مستبشراً يعرف السرور فی

وجهه، فما سالناه عن شيء إلا أخبرناه به ولا سكتنا إلا ابتدأنا، حتى مرت فتية من بني هاشم، فيهم الحسن والحسين عليهما السلام فلما رأهم التزمهم وانهملت عيناه.

فقلنا: يا رسول الله! ما نزال نرى في وجهك شيئاً نكرهه؟!^۱

فقال: «أنا اهل بيت اختار الله لنا الآخرة على الدنيا وأنه سيلقي اهل بيتي من بعدي تطريداً و تشريداً، حتى ترفع رايات سود من المشرق، فيسئلون الحق فلا يعطونه، فيقاتلون فينصرون، فمن ادركهم منكم او من اعقابكم فليات امام اهل بيتي و لو حبوا على الثلج فاتها رايات هدى، يدفعونها الى رجل من اهل بيتي.»

روزی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتیم و ایشان با خوشحالی ما را پذیرفت به صورتی که شادی از صورتش معلوم بود و به ما از هر چه پرسیدیم جواب داد تا اینکه خودمان ساکت شدیم؛ گروهی از جوانان بنی هاشم از آن جا گذشتند که حسن و حسین علیهما السلام نیز با آنها بودند، حواسش به آنها رفت و چشمانش غرق اشک شد.

سپس فرمود: «خداوند برای ما اهل بیت علیهم السلام، آخرت را بر دنیا برگزید و بی شک بعد از من به اهل بیتم، تبعید و آواره شدن خواهد رسید تا اینکه پرچم‌های سیاهی از مشرق بلند شود که حق را می‌خواهند؛ ولی به آنها داده نمی‌شود، می‌جنگند و پیروز می‌شوند؛ پس هر کس از شما یا از نسل‌های شما، آنها را درک کرد، باید پیش امامی که از اهل بیت من است، برود؛ اگر چه با سختی باشد.»^۱

شاید بعضی از مردم گمان کنند که منظور از پرچم‌های سیاه، همان پرچم‌های سیاهی است که ابومسلم خراسانی به همراه داشت، قیام کرد، حکومت بنی‌امیه را از بین برد و حکومت عباسی‌ها را در سال (۶۵۶ هجری) تاسیس کرد؛ صحیح این است که این پرچم‌هایی که از طرف خراسان می‌آیند، ربطی به پرچم‌های ابومسلم خراسانی ندارند و ابن کثیر مورخ می‌گوید:

این پرچم‌های سیاه، آن پرچم‌هایی که ابومسلم خراسانی با آنها آمد و به وسیله آنها

۱. مستدرک صحیحین؛ حاکم؛ ج ۴، ص ۴۶۴ و قندوزی حنفی آن را در منابع المودة، با اختلاف کمی در بعضی از الفاظ روایت کرده است و حافظ ابو نعیم اصفهانی و ابن ماجه آن را در سنن؛ ج ۲، ص ۱۳۶۶ در باب خروج مهدی از ملاحم و فتن؛ روایت کرده‌اند.

دولت بنی‌امیه را از بین برد، نیست؛ بلکه پرچم‌های سیاه دیگری هستند که اصحاب مهدی علیه السلام آن را می‌آورند.^۱

ابی طفیل گفت: امیرالمومنین علیه السلام به من فرمود: «اذا سمعت الرايات السود مقبلة من خراسان، فکنت في صندوق مقفل عليك، فاکسر ذلك القفل و ذلك الصندوق حتى تقتل تحتها (اي: تحت الرايات) فان لم تستطع فتد حرج»؛

«هنگامی که شنیدی، پرچم‌های سیاهی از خراسان می‌آیند؛ پس اگر در صندوقی می‌باشی که قفل است، آن قفل را بشکن و صندوق را هم بشکن تا اینکه زیر آن پرچم‌ها بمیری و اگر نتوانستی، آن صندوق را بغلطان.»^۲

چون پرچم‌ها در آن زمان، متعدد هستند و پرچم هاشمی، پرچمی است که در مسیر حق سیر می‌کند و باطل با آن مخلوط نمی‌شود به این سبب امیرالمؤمنین علیه السلام، این کلمات را فرمود، یعنی مبالغه در دریغ نکردن از تمام توان و نهایت تلاش برای این که به سپاه هاشمی ملحق شود.

امام باقر علیه السلام فرمود: «یخرج شاب من بني هاشم، بكفه اليمنى خال و ياتي من خراسان برايات سود، بين يديه شعيب بن صالح، يقاتل اصحاب السفیاني فيهم مهم»؛

«جوانی از بنی‌هاشم ظاهر می‌شود که بر کف دست راستش خالی است و از خراسان با پرچم‌های سیاه می‌آید که در برابرش، شعیب بن صالح است با لشکر سفیانی می‌جنگد و آنها را درهم می‌کوبد.»^۳

نیز ایشان فرمود: «تنزل الرايات - التي تخرج من خراسان - الكوفة، فاذا ظهر المهدي علیه السلام بمكة بعثت اليه بالبيعة.»

«پرچم‌های سیاه - که از خراسان ظاهر شده باشد - در کوفه منزل می‌کنند، پس هنگامی که مهدی علیه السلام در مکه ظهور کند، این پرچم‌ها برای بیعت به سوی او روانه می‌شوند.»^۴

۱. کلام ابن کثیر را سیوطی در العرف الوردی فی احوال المهدي؛ ص ۶۰ می‌آورد.

۲. کنز العمال؛ متقی هندی؛ ج ۶، ص ۶۸. ۳. کنز العمال؛ متقی هندی؛ ج ۱۱، ص ۲۷۸.

۴. معجم الاحادیث، علی الکورانی العاملی، ج ۳، ص ۲۶۹.

امیرالمومنین علیه السلام در خطبه‌ای بیان فرمود: «فیلحقه (ای: يلحق بالامام المهدي) رجل من اولاد الحسن، في اثنى عشر الف فارس و يقول له: يا بن العم! انا احق منك بهذا الامر، لاني من ولد الحسن و هو اكبر من الحسين.

فيقول المهدي: اني انا المهدي.

فيقول له: هل عندك آية او معجزة او علامة؟

فينظر المهدي علیه السلام الى طير في الهواء، فيومي اليه فيسقط في كفه، فينطق بقدره الله تعالى و يشهد له بالامامة، ثم يغرس قضيباً يابساً في بقعة من الارض ليس فيها ماء، فيخضر و يورق و ياخذ جلموداً كان في الارض من الصخر فيفرکه بيده و يعجنه مثل الشمع.

فيقول الحسنی: الامر لك. فيسلم و تسلم جنوده»؛

«... و مردی از اولاد حسن علیه السلام با ۱۲۰۰۰ سواره به امام زمان علیه السلام ملحق می‌شود و می‌گوید:

ای پسر عموا! من از تو به این امر شایسته‌ترم؟ چون من از نوادگان حسن علیه السلام هستم که او، از حسین علیه السلام بزرگ‌تر بود.

مهدی علیه السلام می‌فرماید: «من مهدی علیه السلام هستم.»

گفت: آیا معجزه یا نشانه‌ای بر این ادعا داری؟

پس مهدی علیه السلام به پرنده‌ای در آسمان نگاه می‌کند و به او اشاره می‌نماید، پرنده کف دست او می‌نشیند و به قدرت خدای متعال به زبان آمده، شهادت به امامت مهدی علیه السلام می‌دهد؛ سپس شاخه خشکی را در مکانی از زمین - که در آن آب نیست - می‌کارد در همان لحظه سبز شده، برگ در می‌آورد همچنین سنگی از زمین صخره‌ای را بر می‌دارد و آن را با دستش می‌مالد و به صورت خمیری مثل شمع در می‌آورد.

سپس حسنی می‌گوید: حق با توست.

پس تسلیم شده، لشکریانش را تسلیم او می‌کند.^۱

کسوف و خسوف

(خورشید گرفتگی و ماه گرفتگی)

واضح است که خورشید گرفتگی و ماه گرفتگی، پدیده جدیدی نیستند و برای ما مهم نیست که علت ماه گرفتگی و خورشید گرفتگی را بدانیم.

بی شک، چیزی که مورد اتفاق تمام دانشمندان علم افلاک و ستاره‌شناسی، طی صدها سال گذشته است، این می‌باشد که خورشید گرفتگی در اواخر ماه قمری و ماه گرفتگی در اواسط ماه قمری رخ می‌دهد.

برای بشر این مسئله از عصرهای گذشته و از زمان نزول آدم علیه السلام به زمین تا حالا جلوی چشم مردم بوده، در آن هیچ اختلافی نیست.

ولی این قاعده طبیعی نجوم بزودی و قبل از قیام امام زمان علیه السلام نقض می‌شود و خورشید در نیمه ماه قمری و ماه در آخر ماه قمری و بر خلاف روال همیشگی، دچار گرفتگی می‌شوند.

در ادامه، بعضی از احادیثی که این مطلب را تصریح کرده‌اند را می‌آوریم:

امام باقر علیه السلام فرمود: «آیتان بین یدی هذا الامر: خسوف القمر لخمس و کسوف الشمس لخمس عشرة و لم یکن ذلک منذ هبط آدم علیه السلام الى الارض و عند ذلک یسقط حساب المنجمین»؛

«دو نشانه، قبل از ظهور است: گرفتن ماه، ۵ روز قبل از پایان ماه و گرفتن خورشید در ۱۵ ماه و این چنین پدیده‌ای از زمان آمدن حضرت آدم علیه السلام به زمین اتفاق نیفتاده است و آن جا دیگر، حساب ستاره‌شناسان غلط از آب در می‌آید»^۱.

بدر بن خلیل اسدی گفت: کنت عند ابي جعفر محمد بن علي الباقر علیه السلام فذكر آيتين تكونان قبل قیام القائم علیه السلام لم تكونا منذ اهبط الله آدم علیه السلام ابدأ و ذلک ان الشمس تنکسف في النصف من شهر رمضان و القمر في آخره.

فقال له الرجل: یا بن رسول الله!... لا... بل الشمس في آخر الشهر و القمر في النصف!

فقال له علیه السلام: «اني لا علم بالذي اقول... انهما آيتان لم تكونا منذ هبط آدم»؛

نزد امام باقر علیه السلام بودم که دو نشانه قبل از قیام قائم علیه السلام را بیان فرمود که از زمانی که خداوند، حضرت آدم علیه السلام را به زمین فرستاد، اصلاً چنین چیزی اتفاق نیفتاده است و آن، این است که خورشید در پانزده ماه مبارک رمضان و ماه در آخر همان ماه می‌گیرد.
مردی به ایشان گفت: ای پسر پیامبر صلی الله علیه و آله! این درست نیست؛ چون خورشید در آخر ماه و ماه در وسط ماه می‌گیرد!

امام علیه السلام به او فرمود: «من به آنچه که گفتم، دانانترم... این دو نشانه از زمان آمدن آدم علیه السلام به زمین تا به حالا، نبوده‌اند و اتفاق نیفتاده‌اند.»^۱

این مرد به امام علیه السلام اعتراض می‌کند که خورشید گرفتگی، فقط در آخر ماه و ماه گرفتگی در وسط ماه، پیش می‌آید و امام علیه السلام نظر او را رد می‌کند؛ چون این قاعده بزودی نقض خواهد شد تا نشانه‌ای بر نزدیکی زمان ظهور امام زمان علیه السلام باشد.

امام باقر علیه السلام فرمود: «ان بين يدي هذا الامر انكساف القمر لخمس تبقى والشمس لخمس عشرة و ذلك في شهر رمضان و عنده يسقط حساب المنجمين»؛

«قبل از ظهور، ماه در بیست و پنجم ماه و خورشید در پانزدهم ماه رمضان گرفته می‌شود و در این وقت، قواعد ستاره‌شناسان نقض خواهد شد.»^۲

ای خواننده گرامی! بعد از بیان این احادیث بزودی در منظومه شمسی، تغییری حاصل می‌شود به طوری که زمان گرفتن خورشید و ماه تغییر می‌کند و مسیر طبیعی برای گردش خورشید، ماه و کره زمین عوض می‌شود.

شکی نیست که این گونه جریانات ممکن نیست از دست بشر برآید، همان‌طور که ممکن نیست؛ آن را اتفاق یا حادثه دانست و شایان به ذکر است که این مطلب را در هیچ کتاب معتبری نیافتم که، گرفتن ماه و خورشید در یک ماه، اتفاق بیفتد.

شایسته است، فراموش نکنیم که احادیث گرفتن ماه و خورشید، مرتبط با ظهور امام زمان علیه السلام و از علایم ظهور ایشان است.

۱. غیبت؛ نعمانی؛ ص ۲۷۱. این حدیث را شیخ طوسی رحمته الله علیه در غیبت؛ ص ۲۷۰ با اختلاف کمی در الفاظ، نقل کرده است و عقدا لدرر؛ صص ۶۵-۶۶. ۲. غیبت؛ نعمانی؛ ص ۲۷۲.

این پیش آمد طبیعی از علایم آسمانی است که ممکن نیست، احدی آن را شناسد یا از آن غافل باشد تا اینکه مردم، بهانه‌ای نداشته باشند.

زیاد باریدن باران

از آن مواردی که هر مسلمانی که ایمان به خدا دارد و در آن شک ندارد، این است که باریدن باران به اجازة خدای سبحان است و طبیعت به تنهایی، دلیل یا سبب بارش نیست. بعضی از آیات قرآن - که به این گفته تصریح کرده‌اند - را می‌آوریم:

«وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا»؛ «و اوست که بادهای را برای بشارت، پیشاپیش رحمت خود فرستاد و از آسمان، آبی پاک و پاک‌کننده نازل کردیم.»^۱

«وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا»؛ «و خدایی که بادهای را بفرستد تا ابرها را برانگیزد.»^۲

«وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا»؛ «و از آسمان بر آنها، باران رحمت فرستادیم.»^۳
 «وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً»؛ «و ما بادهای آبستن‌کننده فرستادیم؛ پس از آسمان، باران نازل کردیم.»^۴

«وَلَيْنِ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْبِي بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ»؛ «و اگر از آنها بپرسی که چه کسی از آسمان باران می‌فرستد تا به وسیله آن، زمین بعد از مرگش زنده شود، می‌گویند: خداوند.»^۵

«وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَحَبَّ الْحَصِيدِ»؛ «و از آسمان باران با برکتی نازل کردیم که به وسیله آن، باغ‌ها و دانه درو شدنی را رویاندیم.»^۶
 «وَيُنَزَّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهَّرَ كُمْ بِهِ»؛ «و از آسمان بر شما باران نازل کرد تا شما را به وسیله آن پاک کند.»^۷

۱. فرقان، آیه ۴۸.
 ۲. فاطر، آیه ۹.
 ۳. انعام، آیه ۶.
 ۴. حجر، آیه ۲۲.
 ۵. عنکبوت، آیه ۶۳.
 ۶. ق، آیه ۹.
 ۷. انفال، آیه ۱۱.

«وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ» «و از آسمان، باران به اندازه معین نازل کردیم.»^۱

این آیات کریمه، تصریح می‌کنند، بادهایی که ابرها را حمل کرده، به شرق، غرب، شمال و جنوب می‌برند به امر خداوند متعال، اراده و قدرت او، این کار را انجام می‌دهند همچنین تصریح می‌کنند که باران باریدن و مقدار آن به تعیین خدای سبحان است، همان‌گونه که از این فرموده خدای عزوجل، این مطلب به دست می‌آید: «و از آسمان، باران به اندازه معین نازل کردیم.»

بعد از توجه به این آیات مبارک، شکی نمی‌ماند که، این رحمت آسمانی - که همیشه به زمین نازل می‌شده است - به امر خدای متعال است.

گاهی این رحمت در بعضی سال‌ها از بعضی از کشورها به سبب علل خاصی قطع می‌شود و به همین دلیل در فقه اسلامی، دستور به خواندن نماز استسقاء (نماز طلب باران) در زمان کمی باران و کم آب شدن نهرها، داده شده است، مورخان و محدثان آورده‌اند که پیامبر ﷺ از پرورگارش، طلب آب کرد؛ سپس از آسمان، باران فراوان بارید که صحراها و بیابان‌ها پر از آب شد.

همچنین در احادیثی آمده است که سرور ما، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و بعضی از ائمه علیهم السلام برای نماز استسقاء به صحرا رفته‌اند و بعد از پایان نماز، باران بر آنها باریده است؛ اینها از مواردی است که تاکید می‌کنند باریدن و نباریدن باران به دستور خدای متعال است.

پس تعجب ندارد، هنگامی که خدای تعالی بخواهد بر اهل زمین، بیش از فضل و رحمتش افاضه کند؛ پس آسمان، باران فراوانی می‌بارد که در تاریخ بشر بی‌نظیر باشد مانند زمان نوح علیه السلام که آب باران، سطح کره زمین را فراگرفت؛ ما نمی‌دانیم آیا این عنایت خاص خداوند به منطقه خاورمیانه است یا شامل همه عالم می‌گردد تا اینکه همه اهل زمین را خوشحالی فرا گیرد؛ پس باریدن باران زیاد، اعلامی برای همه مردم به نزدیکی ظهور نجات دهنده بشر، امام زمان علیه السلام است که در دوران او؛ خیر و برکت و حیات تازه‌ای در

زمین، انسان، حیوان و گیاهان جاری می‌شود.

حدیثی از احادیثی که این بشارت را برای اهل زمین می‌دهد، بیان می‌کنیم:

«إذا ان قیامه، مطر الناس في جمادی الآخرة وعشرة ایام من رجب مطراً لم یرمثله»؛

«هنگامی که قیام او نزدیک شود در ماه جمادی الآخر و ده روز از ماه رجب، باران بر

مردم می‌بارد، بارانی که کسی مثل آن را ندیده است.»^۱

شیخ مفید^۲ دربارهٔ علایم ظهور فرموده بود که: «سپس این نشانه‌ها به بیست و چهار

روز باران پی‌درپی ختم می‌شود و زمین بعد از مرگش، زنده شده، برکاتش را آشکار

می‌کند.»

جنگ جهانی سوم

در منابع و کتب احادیث - که پیش من است - نام یا سخن صریحی از جنگ جهانی سوم

نیافتیم؛ ولی احادیث متعددی وجود دارد که به از بین رفتن مردم به دلیل گرسنگی

و بیماری یا کشتار تصریح کرده‌اند.

آیا معنای آن، همان جنگ جهانی است که گذشتگان را نابود کرد یا چیز دیگری است؟!

بهبتر است فعلاً بعضی از آن احادیث را یادآوری کنیم تا نتیجه به دست آمده از آن را ببینیم:

امیرالمومنین^۳ فرمود: «لا ینخرج المهدي^۴ حتی یقتل ثلث و یموت ثلث و یرقی ثلث»؛

«مهدی^۴، ظهور نمی‌کند تا اینکه ۱/۳ مردم کشته شوند، ۱/۳ بمیرند و ۱/۳ باقی بمانند.»^۲

نیز ایشان فرمود: «بین یدی المهدي (ای قبل ظهوره) موت احمر و موت ابیض و جراد

في حینه و جراد في غیر حینه كالوان الدم، فاما الموت الاحمر: فالسيف و اما الموت الابيض:

فلطاعون»؛

«قبل از ظهور امام زمان^۳، مرگ قرمز و مرگ سفید و هجوم ملخ‌های رنگین خون در

فصل و در غیر فصل خود خواهد بود؛ پس مرگ قرمز، کشتار با شمشیر است و مرگ سفید،

طاعون است.»^۳

۱. اعلام‌الوری؛ طبرسی و الزام‌الناصب؛ ج ۲، ص ۱۵۹.

۲. الملاحم و الفتن، ابن طاووس، ص ۱۲۸.

۳. عقد‌الدور؛ ص ۶۵ و غیبت؛ طوسی؛ ص ۲۶۷ و غیبت؛ نعمانی؛ ص ۲۷۸.

ایشان درباره علایم ظهور فرمود: «فیقتل - یومئذ ما بین المشرق و المغرب - ثلاثة آلاف الف، یقتل بعضهم بعضا فیومئذ تاویل هذه الآية: «فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيداً خَامِدِينَ» بالسيف»؛

«در هنگام ظهور و ما بین مشرق و مغرب عالم، سه هزار، هزار نفر کشته می شوند؛ بعضی از آنها بعضی را می کشند و در این روز، تاویل این آیه به شمشیر است: «همیشه این حرفشان بود تا آنکه همه را قطع و خاموش نمودیم.»^۱

امام صادق ع فرمود: «قَدَامَ الْقَائِمِ مَوْتَانِ: مَوْتٌ أَحْمَرٌ وَ مَوْتٌ أَبْيَضٌ، حَتَّى يَذْهَبَ مِنْ كُلِّ سَبْعَةِ خَمْسَةِ، الْمَوْتُ الْأَحْمَرُ: السِّيفُ وَ الْمَوْتُ الْأَبْيَضُ: الطَّاعُونَ.»

«قبل از آمدن قائم ع، دو مرگ است: مرگ قرمز و مرگ سفید تا اینکه از هر هفت نفر، پنج نفر می میرند؛ مرگ قرمز، شمشیر است و مرگ سفید، طاعون است.»^۲
همچنین ایشان فرمود: «لَا يَكُونُ هَذَا الْأَمْرُ يَذْهَبُ ثَلَاثًا النَّاسِ.»

فقيل له: فاذا ذهب ثلثا الناس فما يبقى؟!؟

فقال ع: «أَمَا تَرْضَوْنَ أَنْ تَكُونُوا الثَّلَاثَ الْبَاقِيَةَ؟!؟»

«آن حضرت ع، ظهور نخواهد کرد تا $\frac{۲}{۳}$ مردم از بین بروند.»

پرسیده شد: پس، دیگر چه باقی می ماند؟

فرمود: «آیا دوست ندارید از آن $\frac{۱}{۳}$ باقی مانده باشید؟!؟»^۳

ای خواننده گرامی! این چکیده‌ای از احادیثی است که از هلاک شدن صدها یا هزاران تن از بشر به وسیله کشتار و طاعون می باشد.

با صرف نظر از سند این احادیث، پس هیچ یک از اینها به وقوع جنگ جهانی سوم تصریح نمی کند؛ بلکه ممکن است، داخل بسیاری از کشورها، انقلاب‌هایی صورت پذیرد و قربانیانش به صدها تن برسد.

طاعون، بیماری از بین برنده بشر است و در سرعت پخش شدن و زیادی قربانیانش شبیه وبا می باشد.

۱. انبیاء، آیه ۱۵ و بحار؛ مجلسی؛ ج ۵۲، ص ۲۷۴. ۲. کمال الدین؛ صدوق؛ ج ۲، ص ۶۵۵.

۳. کمال الدین؛ صدوق؛ ج ۲، ص ۶۵۶.

علايم متفرقه

پايان سخن از علايم غير حتمی ظهور امام زمان عجل الله، مقداری از خطبه مفصل اميرالمؤمنين عجل الله است که به خطبه «البيان» نامیده شده؛ اين خطبه در بر گیرنده امور بسیار و علايم متفرقه متعددی برای ظهور امام زمان عجل الله است.

اميرالمؤمنين عجل الله روزی بالای منبر فرمود: «انا ابوالمهدى القائم في آخر الزمان.»

فقام مالك الاشتر و قال: يا اميرالمؤمنين! متى يقوم القائم من ولدك؟

فكان مما قال عجل الله في ذكر العلامات:

«... و يا ويل للري و ما يحلّ بها من القتل العظيم و سبي الحریم و ذبح الاطفال و عدم

الرجال...

فيا ويل لجزيرة قيس من رجل مخيف ينزل هو و من معه بها، فيقتل جميع من فيها

و يفتك باهلها.

الا يا ويل لاهل البحرين من وقعات تترادف عليها من كل ناحية و مكان، فيؤخذ كبارها

و تسبي صغارها و اني لا عرف بها سبع وقعات عظام:

١- فاؤل وقعة منها في الجزيرة المنفردة عنها من قرننها الشمالي تسمى (سماهيح).

٢- و الوقعة الثانية تكون في القاطع و بين النهر عن عين البلد و قرننها الشمال الغربي.

٣- و بين الابلّة و المسجد.

٤- و بين الجبل العالي و بين التلتين المعروف بجبل حنوة.

٥- ثم يقبل الى الكرخ بن التل و الجاد.

٦- و بين شجرات النبق المعروفة بالسديرات بجانب شط الماحي.

٧- ثم الحورتين... و هي سابعة الطامة الكبرى.

و علامة ذلك: يقتل فيها رجل من اكابر العرب في بيته و هو قريب من ساحل البحر،

فيقطع راسه بامر حاكمها؛ فتغير العرب عليه فتقتل الرجال و تنهب الاموال، فتخرج - عند

ذلك - العجم على العرب و يتبعونهم الى بلاد الخط.

الا يا ويل لاهل الخط من وقعات مختلفات يتبع بعضها بعضاً:

فاولها: وقعة بالبطحاء و وقعة بالدبيرة و وقعة بالصفصف و وقعة على الساحل و وقعة بسوق الجزارين و وقعة بالسكك و وقعة بين الزرافة و وقعة بالجرارة و وقعة بالمدارس و وقعة بتاروت...

الا يا ويل بغداد من الري، من موت و قتل و خوف يشمل اهل العراق اذا حل فيما بينهم السيف فيقتل ماشاء الله.

و علامة ذلك: اذا ضعف سلطان الروم و تسلطت العرب و دبت الى الناس الفتن كدبيب النمل، فعند ذلك تخرج العجم على العرب و يملكون البصرة.

الا: يا ويل لفلسطين و ما يحل بها من الفتن التي لا تطاق.

الا: يا ويل لاهل الدنيا و ما يحل بها من الفتن في ذلك الزمان و جميع البلدان: الغرب و الشرق و الجنوب و الشمال.

الا: و انه يركب الناس بعضهم على بعض و تتوالب عليهم الحروب الدائمة و ذلك بما قدمت ايديهم و ما ربك بظلام للعبيد.»

«من پدر مهدی عج هستم که در آخر الزمان قیام خواهد کرد.»

مالک اشتر بلند شد و گفت: ای امیرالمومنین عج! چه زمانی قائم شما، قیام خواهد کرد؟ پس از آن چیزهایی که در بیان علایم فرمود، این بود:

«وای بر شهر ری^۱، کشتار بزرگ، اسیر بردن زنان، کشتن کودکان و از بین بردن مردان که در آن جا روی می دهد!

وای بر جزیره قیس^۲ از دست مرد مخوف و گمراهانش که آن جا می آیند و همه کسانی که آن جا هستند را می کشند و غارت می کنند!

وای بر اهل بحرین از واقعه هایی که بر آنها، پشت سرهم و از هر طرف و از هر مکانی وارد می شود که بزرگان شان را می گیرند و کوچکان آنها را به اسارت می برند!

۱. ری؛ شهری در حوالی تهران و ظاهراً مراد از ری در این جا، منطقه تهران است.

۲. شاید جزیره قیس، جزیره معروف کیش باشد که در خلیج فارس واقع شده است و نزدیک دبی و بندرعباس است.

(۱) اولین واقعه در جزیره‌ای - که در شاخ شمالی قرار دارد و «سماهیچ» نام دارد - واقع می‌شود.

(۲) واقعه دوم که در شهر و بین رودخانه و سد - که شاخ شمال غربی شهر است - واقع می‌شود.

(۳) بین اَبَلَّة و مسجد.

(۴) بین کوه بلند و دو تپه معروف به کوه حنوه.

(۵) سپس به کرخه رو می‌کند.

(۶) بین جنگل‌ها و درخت‌های سدر که طرف شطّ ماحی است.

(۷) در حورتین که آن، مصیبتی بزرگ است.

علامت آنها این است که سر مردی از بزرگان عرب را در ساحل جزیره و در خانه‌اش می‌برند؛ آن‌گاه است که عرب بر او هجوم می‌آورند؛ مردان کشته می‌شوند، اموالشان به غارت برده می‌شود و عجم بر عرب، حمله می‌کنند.

وای بر اهل «خطه» از واقعه‌های مختلفی که پشت سرهم بر آنها می‌آید!

اولش واقعه‌ای در بطحاء - روستایی در عراق - واقعه‌ای در دبیره - منطقه‌ای در بحرین - واقعه صفصف، واقعه‌ای در ساحل، واقعه‌ای در بازار قصاب‌ها، واقعه‌ای در شاهراه آن، واقعه‌ای بین منطقه زراعه، واقعه‌ای در جراره - منطقه‌ای در عراق - واقعه مدارس و واقعه دیگری در تاروت.

وای بر اهل بغداد از اهل ری! واز مرگ، قتل و ترسی که تمام اهل عراق زمانی که شمشیر بین آنها فرود می‌آید و هر چه قدر که خدا بخواهد، کشته می‌شوند!
از نشانه‌های آن، این است:

هنگامی که پادشاه روم ضعیف شود و عرب بر آن جامسلط شود و آزمایشات مثل هجوم مورچه‌ها به مردم هجوم می‌آورند و در آن زمان، عجم بر عرب یورش برده، بصره را تسخیر می‌کند. آگاه باشید! وای بر فلسطین واز آزمایشات - که قابل تحمل نیستند - بر سر آنان فرود می‌آید!

آگاه باشید! وای بر اهل دنیا از فتنه‌ها و بلاهایی که بر سرشان می‌آید! وای بر همه کشورهای غرب، شرق، جنوب و شمال!
 آگاه باشید! بعضی از مردم بر بعضی دیگر مسلط می‌شوند و جنگ‌های دایمی، دامن‌گیر آنان می‌شود و این به سبب اعمال خودشان است و پروردگارت به بندگان، ظلم نمی‌کند.^۱
 به همین مقدار از علایم غیرحتمی اکتفا می‌کنیم و مقداری از آن نیز، قبلاً در سخنان شیخ مفید رحمته الله گذشت.

علایم حتمی

علایم حتمی ظهور امام زمان عجل الله فرجه که قطعاً واقع خواهد شد و با ظهور ارتباط بسیار دارد، پنج علامت هستند.

بعضی از این علایم، چند روز قبل از ظهور یا چند ماه بعد از ظهور است و بعضی از آنها قبل از قیام امام عجل الله فرجه واقع می‌شود.

احادیث بسیاری هستند که علایم را بیان می‌کنند و فعلاً ما بعضی از احادیثی که این علایم را به صورت کوتاه در بردارد، می‌آوریم و توضیحاتی که به ذهنمان آمده؛ را بیان می‌کنیم:

امام صادق عجل الله فرجه فرمود: «خمس قبل قیام القائم عجل الله فرجه: الیمانی و السفیانی و المنادی ینادی من السماء و خسف بالبیداء و قتل النفس الزکیة.»

«پنج چیز قبل از قیام قائم عجل الله فرجه رخ می‌دهد: ۱- خروج یمانی ۲- سفیانی ۳- منادی‌ای که از آسمان صدا می‌کند ۴- فرو رفتن در زمین بیداء ۵- کشته شدن نفس زکیه»؛^۲
 و نیز ایشان فرمود: «قبل قیام القائم خمس علامات محتومات: الیمانی و السفیانی و الصیحة و قتل النفس الزکیة و الخسف بالبیداء»؛

«قبل از قیام قائم عجل الله فرجه، پنج نشانه قطعی و حتمی است: ۱- خروج یمانی ۲- قیام سفیانی

۱. الزام‌الناصب؛ ج ۲، صص ۱۸۹-۱۹۱.

۲. کمال‌الدین؛ صدوق؛ ج ۲، ص ۶۴۹ و شیخ طوسی رحمته الله در غیبت؛ ص ۲۶۷ با اختلاف ترتیب علامت‌ها آن را روایت کرده است.

۳- فریاد آسمانی ۴- کشته شدن نفس زکیه ۵- فرو رفتن در زمین بیداء»^۱

همچنین ایشان فرمود: «النداء من المحتوم و السفیانی من المحتوم و خسف البیداء من المحتوم و الیمانی من المحتوم و قتل النفس الزکیة من المحتوم»؛

«ندای آسمانی از علایم حتمی است، قیام سفیانی از علایم حتمی است، فرو رفتن در زمین بیداء از علایم حتمی است، خروج یمانی از علایم حتمی است و کشتن نفس زکیه از علایم حتمی است»^۲

ندای آسمانی

ندای آسمانی از آشکارترین نشانه‌ها و قوی‌ترین دلایل برای ظهور امام زمان عجل الله فرجه است. مانعی ندارد که بگوییم: ندای آسمانی به منزله اعتراف آسمان و اهالی آسمان به شرعی بودن قیام امام زمان عجل الله فرجه و اثبات حقیقتی است که قرآن کریم، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام از آن خبر دادند.

احادیث تصریح کرده‌اند که ندای آسمانی، صدای رعد یا فریاد یا چیزهایی شبیه به اینها - که کار انسان است نیست؛ بلکه سخن واضحی است که برای همه مردم قابل فهم است.

بزودی مقدار تأثیر آن صوت در مردم زمین را خواهید شناخت؟ پس کسی که خوابیده، با ترس بیدار می‌شود و کسی که نشسته، با هراس برمی‌خیزد و کسی که ایستاده، به صورت ناگهانی می‌نشیند و زنان داخل اتاق با خوف و دلهره از اتاقشان بیرون می‌آیند! به عبارت دیگر، جامعه بشری را موجی از اضطراب و جنبش فرا می‌گیرد و آرامش و راحتی از مردم سلب می‌شود به طوری که هیچ کس نمی‌تواند، وانمود کند که آن صیحه را نمی‌شناسد یا اینکه آن را طبیعی و عادی جلوه دهد، برای اینکه آن صدا برای همه، قابل شنیدن و مفهوم است و هیچ شک یا توجیهی بر نمی‌دارد هر چه قدر که منحرفان تلاش کنند.

طبیعی است؛ چون مسئله ظهور امام زمان عجل الله فرجه قیامی جهانی است، باید همه عالم از

۲. غیبت؛ نعمانی؛ صص ۲۵۲-۲۵۷.

۱. کمال‌الدین؛ صدوق؛ ج ۲، ص ۶۵۰.

این حادثه بزرگ - که بزودی مسیر زندگی تمام بشر را تغییر خواهد داد - در وسیعترین سطح و واضحترین مفهوم خبردار شوند.

از امام صادق علیه السلام روایت شده، ایشان درباره ندای آسمانی فرمود: «یسمعه کل قوم بالسنتهم»؛

«هر قومی به زبان خودشان، آن را می شنوند»^۱

نمی دانیم کیفیت رسیدن ندای آسمانی به تمام مردم چگونه است؛ البته دو احتمال وجود دارد:

اول: ندای آسمانی، فقط به زبان عربی فصیح باشد و صدایی عظیم در کره زمین و در مدت کمی پخش شود و فقط کسانی که لغت عربی را می دانند، این صدا را می شنوند و معنایش را در همان وقت می فهمند.

اما کسانی که زبان عربی را به خوبی نمی دانند، آن ندا را می شنوند؛ ولی معنایش را آن موقع نمی فهمند؛ پرس و جو می کنند به آن می رسند و بعید نیست که شبکه های خبری در دنیا، این خبر را پخش کنند و آن را با زبان های مختلف به دنیا بفرستند؛ پس آن ندا در چند لحظه، ترجمه می شود و هر کسی به زبان خودش، آن را می شنود یا از رادیو یا تلویزیون - که بدون واسطه هستند - و یا از کسی که آن را شنیده، می شنود.

به این نکته توجه داشته باشید واضح است که پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام، هنگامی که با مردم سخن می گفتند، رعایت سطح فکر مردم را می کردند؛ پس فهم ها و درک ها در آن روز وسایل اعلامی - که امروزه به فراوانی یافت می شود - را درک نمی کند و نمی فهمیدند که در انتشار اخبار با کمترین سرعت ممکن، چه قدرتی دارند و به این دلیل و بنابر احتمال اول، امام صادق علیه السلام به گفتن «هر کسی با زبان خودش، آن را می شنود» اکتفا کرد و به چگونگی شنیدن آن ندای آسمانی به بیشتر از این کلام، اشاره ای نفرمود.

احتمال دوم: شنیدن این ندای آسمانی برای هر قومی به زبان خودشان، به صورت معجزه انجام می شود به طوری که همه در آن موقع، صدا را به زبان خودشان و بدون هیچ

ترجمه‌ای بشنوند و شبکه‌های خبری، این خبر را دریافت می‌کنند.

این احتمال دور از ذهن نیست؛ چون خداوند بر انجام هر کاری تواناست و ظهور امام زمان علیه السلام با این معجزات مقرون است به اضافه اینکه، این احتمال از طرف مادیون محال نیست؛ چون امروزه، انسان می‌تواند، وسیله‌ای بسازد که یک سخن را به چند زبان مختلف و در مدت زمان کوتاهی ترجمه کند و این وسیله در اجتماعات دولتی به کار گرفته می‌شود به طوری که سفیر هر دولتی، گوشی خاصی به گوش‌هایش می‌گذارد و ترجمه هر کلامی را به زبان خودش می‌شنود.

آیا خداوند سبحان نمی‌تواند، این ندا را در یک لحظه و به همه بشنواند؛ پس هر گروهی به زبان خودش، آن را می‌شنود.

از مجموع احادیثی که بزودی آن را می‌خوانید به دست می‌آید که نداهاى آسمانى، متعدد و از حیث زمانى از هم دور و از حیث زبان و معنا، مختلف هستند؛ پس ندای اول در ماه رجب، ندای دوم در ماه رمضان و ندای سوم در ماه محرم است.

ظاهر احادیث این است که ندایی که اهمیت بیشتری دارد و از علایم حتمی شمرده شده، همان ندایی است که در ماه رمضان، شنیده می‌شود.

این ندا، بزرگ‌ترین بشارتی است که اهل آسمان به اهل زمین می‌دهند و بزرگ‌ترین تهدید و ترساندن برای طغیان‌گران ستمکاری است که هیچ وقت در برابر حق، سر تسلیم فرود نمی‌آورند.

ما نمی‌توانیم درباره انعکاس آن ندا در جوامع بشری، گمانی داشته باشیم که در آن روز، شادمانی بر صورت‌های مؤمنین آشکار می‌شود و پریشانی و ترس بر قلب‌های گناهکاران حاکم می‌گردد. به خصوص هنگامی که بدانند، نمی‌توانند از سلطه آن حاکم - که اهل آسمان، قبل از اهل زمین در یاری او شرکت کرده‌اند - فرار کنند و باید در برابر حکم او - که تمام طبیعت و بلکه ماورای طبیعت هم به او یاری می‌رسانند - تسلیم باشند.

درود و سلام خدا بر پیامبر و اهل بیت پاک او که انگشت روی جای حساس می‌گذارند و هرچه که راجع به آن ندا لازم است به مقداری که عقول آن موقع، تحمل می‌کردند، بیان فرموده‌اند!

بعضی از احادیث در این مورد:

امام صادق علیه السلام فرمود: «الصيحة التي في شهر رمضان تكون ليلة الجمعة، ثلاث وعشرين مضي من شهر رمضان»؛

«ندایی که در ماه رمضان است در شب جمعه - که بیست و سه روز از ماه رمضان گذشته - شنیده می شود.»^۱

ابو حمزه ثمالی گفت: انه قال للامام الصادق علیه السلام: فكيف يكون النداء؟

قال: «ينادي مناد من السماء اول النهار يسمعه كل قوم بالسنتهم: «الا ان الحق في علي و شيعته» ثم ينادي ابليس في آخر النهار: «الا ان الحق في السفيناني و شيعته» فيرتاب عند ذلك المبطلون»؛

به امام صادق علیه السلام گفتم: ندای آسمانی چگونه است؟

فرمود: «منادی، اول روز از آسمان ندا می دهد و هر کس به زبان خودش، آن صدا را می شنود که «آگاه باشید! حق با علی علیه السلام و شیعیان اوست.» سپس ابلیس در همان روز ندا می دهد: آگاه باشید! حق با سفیانی و پیروان اوست.^۲ سپس در آن زمان، گمراهان به شک می افتند.»^۳

امام باقر علیه السلام فرمود: «ينادي مناد من السماء باسم القائم علیه السلام فيسمع من بالمشرق و من بالمغرب، لا يبقى راقد الا استيقظ و لا قائم الا قعد و لا قاعد الا قام على رجليه، فزعاً من ذلك الصوت، فرحم الله من اعتبر بذلك الصوت فاجاب فان الصوت الاول هو صوت جبرائيل»؛
ثم قال علیه السلام: «يكون الصوت في شهر رمضان، في ليلة الجمعة، في ليلة ثلاث و عشرين، فلا تشكوا في ذلك و اسمعوا و اطيعوا.

و في آخر النهار صوت الملعون ابليس، ينادي: «الا ان فلاناً قتل مظلوما ليشكك الناس و يفتنهم، فكم في ذلك اليوم من شاك متحير قد هوى في النار.

۱. کمال الدین؛ صدوق؛ ج ۲، ص ۶۵۰.

۲. در نسخه ای «عثمان و پیروانش» است و ظاهراً مراد از عثمان، همان سفیانی است که اسمش، عثمان بن عنبسه است.

۳. غیبت؛ طوسی؛ ص ۲۶۶ و کمال الدین؛ صدوق؛ ج ۵۲، ص ۶۵۲.

اذا سمعتم الصوت في شهر رمضان، فلا تشكوا فيه، انه صوت جبرائيل و علامة ذلك انه ينادي باسم القائم و اسم ابيه حتى تسمعه العذراء في حذرهما، فتخرض اباهما و اخاها على الخروج.»
 ثم قال عليه السلام: «لا بد من هذين الصوتين قبل خروج القائم عليه السلام».

«منادی از آسمان، نام قائم عليه السلام را صدا می زند؛ پس هر کسی - که در مشرق و مغرب است - آن صدا را می شنود و هر خوابیده‌ای، بیدار می شود و هر ایستاده‌ای، می نشیند و هر نشسته‌ای، از ترس بر دو پایش می ایستد؛ خداوند کسی را که به آن صدا اهمیت دهد و جواب دهد، رحمت کند! پس صدای اول، صدای جبرئیل است و آن صدا در شب بیست و سوم ماه رمضان در شب جمعه می باشد؛ پس در آن شک نکنید، گوش کنید و اطاعت کنید. در آخر روز، صدای ابلیس ملعون است که صدا می دهد: آگاه باشید! که فلانی^۱ مظلومانه کشته شد. تا مردم را به شک بیاندازد و گمراه کند؛ پس چه بسیارند کسانی که در آن روز شک کنند، متحیر باشند و در آتش سقوط کنند؛ هنگامی که صدا را در ماه رمضان شنیدید در آن شک نکنید که آن، صدای جبرئیل است و علامت آن، این است که به اسم قائم عليه السلام و پدرش صدا می کند به طوری که اگر دختری در اتاقش باشد، آن را می شنود و پدر و برادرش را بر خارج شدن از خانه، تشویق می کند و این دو صدا، قبل از قیام قائم عليه السلام است.»^۲

امام باقر عليه السلام فرمود: «الصوت في شهر رمضان في ليلة ثلاث و عشرين، فلا يبقى شيء خلق الله فيه الروح الا سمع الصيحة، فتوقظ النائم و يخرج الى صحن داره و تخرج العذراء من حذرهما»؛

«ندای آسمانی در شب بیست و سوم ماه رمضان خواهد بود هر موجودی که خداوند در او روح قرار داده، این صدا را می شنود و هر کس که خواب است، بیدار می شود و از خانه‌های خود خارج می شوند و زنان جوان از پشت پرده بیرون می آیند.»^۳

۱. منظور از «فلان» احتمال دارد، عثمان بن عفان باشد کما اینکه در بعضی احادیث آمده است.

۲. غیبت؛ نعمانی؛ ص ۲۵۴ و عقد الدرر؛ ص ۱۰۵.

۳. غیبت؛ نعمانی، ص ۲۵۵ و بحار؛ مجلسی؛ ج ۵۲، ص ۲۳۰.

امام صادق علیه السلام فرمود: «أول من ینابیع القائم علیه السلام جبرائیل، ینزل فی صورة طیر أبيض، فیبایعه ثم یضع رجلاً علی بیت الله الحرام ورجلاً علی بیت المقدس، ثم ینادی بصوت طلق تسمعه الخلائق: انی امر الله فلا تستعجلوه.»

«اولین کسی که با قائم علیه السلام بیعت می کند، جبریل است که به صورت پرنده ای سفید نازل می شود و با او بیعت می کند؛ سپس یک پایش را بر خانه خدا و پای دیگرش را در بیت المقدس قرار می دهد و با صدایی رسا و فصیح - که همه آن را می شنوند - صدا می کند: «امر خدا آمد، پس آن را به عجله نخواهید.»^۱

امام رضا علیه السلام فرمود: «ینادون فی رجب ثلاثة اصوات من السماء: صوتاً منها: الا لعنة الله علی الظالمین.»

و الصوت الثاني: ازفت الازفة یا معشر المومنین.

و الصوت الثالث: ان الله بعث فلاناً فاسمعوا له و اطیعوا؛

«در ماه رجب، سه صدا از آسمان می آید:

یک صدا، این است: لعنت خدا بر ظالمین باد!

صدای دوم، این است: ای گروه مومنین! آن پدیده نزدیک شونده، نزدیک شد.

صدای سوم، این است: خداوند، فلانی را برانگیخت؛ پس به سخنان او گوش دهید و از

دستوراتش اطاعت کنید.»^۲

زرارة بن اعین گفت: انه سمع الامام الصادق علیه السلام یقول: «... و ینادی منادی: ان علیاً

و شیعته هم الفائزون.

قلت: فمن یقاتل المهدي بعد هذا؟

فقال علیه السلام: «ان الشیطان ینادی: ان فلاناً و شیعته هم الفائزون - لرجل من بنی امیه.»

قلت: فمن یعرف الصادق من الکاذب؟

فقال علیه السلام: «یعرفه الذین کانو یروون حدیثنا و یقولون انه یكون قبل ان یعلمون

انهم هم المحققون الصادقون.»

امام صادق علیه السلام فرمود: «منادی ندا می دهد: «فقط علی علیه السلام و پیروانش رستگار هستند.»

گفتم: پس چه کسی بعد از این با مهدی علیه السلام جنگ می‌کند؟

فرمود: «شیطان نیز صدا می‌کند: فقط فلانی (یکی از مردان بنی امیه) و پیروانش رستگارند.

گفتم: پس چه کسی، راستگو را از دروغگو تشخیص می‌دهد؟

فرمود: «کسانی که حدیث ما را روایت می‌کنند، راستگویان را می‌شناسند و می‌گویند: او قبل از اینکه باشد، بوده است و می‌دانند که آنها بر حق و راستگو هستند.»^۱

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: **فیقول جبرائیل فی صیحتہ: «یا عباد اللہ، اسمعوا ما اقول: انّ هذا مهدی آل محمد، خارج من ارض مکة فاجیبوه»؛**

«جبریل در ندایش می‌گوید: «ای بندگان خدا! آنچه را می‌گویم، بشنوید: این مهدی آل محمد است که از مکه قیام کرده، پس دعوت او را بپذیرید.»^۲

سفیانی

نام و اوصاف سفیانی در احادیث زیادی آمده است و گروهی از این احادیث به این مطلب تصریح کرده‌اند که اسم او، عثمان بن عنبسه است؛ پس با این وصف، او فردی از افراد بشر است و این‌طور نیست که سفیانی، کشور «شوروی» باشد، همان‌طور که بعضی، چنین گمان کرده‌اند.

قیام این شورشی از علایم حتمی ظهور امام زمان علیه السلام شمرده می‌شود.

احادیثی موجود است که درباره سفیانی، اعمالش و جرم‌هایی که تن را می‌لرزاند و قلب‌ها از آن می‌هراسند، خبر می‌دهد، او سنگدل‌ترین انسان‌هاست و معنای عاطفه و مهربانی را نمی‌فهمد و در بین انسان‌ها و بیشتر از آنها، جنایت، جرم و جرأت علیه خدای متعال دارد و رکورد قساوت و سنگدلی را می‌شکند...!

نسب او، اموی است، انسان‌ها را مثل کشتن حشرات، بدون ملاحظه می‌کشد و حجاب و عفت زنان مسلمان را با گستاخی می‌درد و حرام‌ها را حلال می‌کند و هر جرمی را مرتکب می‌شود.

۲. خطبه «البیان» الزام‌الناصب؛ ج ۲، ص ۲۰۰.

۱. غیبت؛ نعمانی؛ ص ۲۶۴.

قلب‌های او و یارانش از کینه، خشم، بغض و دشمنی با خاندان پیامبر خدا ﷺ پر شده است؛ چون سفیانی وارث اجداد اموی خود است، آنانی که دستانشان به خون خاندان پیامبر خدا ﷺ و پیروانشان آغشته شده است؛ او سعی دارد آن جرایم زنجیروار و جنایاتی که عرش خدا از آنها می‌لرزد و از فجایعش اهل آسمان، فریاد و ناله می‌زنند را تکمیل کند. این انسان بد ذات و کینه توز که افرادی همانندش از او تبعیت می‌کنند؛ خود را بر کشورها تحمیل می‌کند و با قدرتی که دارد، آنچه را به دست می‌آورد، بدون ترس، حیا، خجالت و احساسی در درونش به کار می‌گیرد.

واقعاً این گونه است که حکومت سفیانی بدترین دوره‌ها در تاریخ اسلام می‌باشد و ایام حکومت و طغیانگری او، بدترین ایام دنیاست؛ او ظلم و ستم را رواج می‌دهد، فجایع، گناهان و کتافات را می‌کارد و قتلگاه و سیاه چال‌ها را با مردان، زنان و کودکان پر می‌کند و در زمان حکومتش، زندگی بشری، کرامت و قیمتش را از دست می‌دهد. او بلایی، بزرگ و آشکار است و امتحانی سخت برای مردم خاورمیانه از جمله سوریه، عراق، مدینه منوره و مناطق نزدیک این سرزمین‌ها می‌باشد.

احادیثی راجع به سفیانی

حذیفة ابن یمان گفت: انّ النبی ﷺ ذکر فتنة تکون بین اهل المشرق و المغرب، قال: «فبینما هم كذلك ینزل علیهم السفیانی من الوادی الیابس فی فور ذلک حتی ینزل دمشق، فیبعث جیشین: جیشاً الی المشرق و آخر الی المدینة، حتی ینزلوا بارض بابل من المدینة الملعونة - یعنی بغداد- فیقتلون اکثر من ثلاثة آلاف و یفضحون اکثر من مائة امرأة و یقتلون بما ثلاث مائة کبش من بنی العباس.

ثم ینحدرون الی الکوفة فیخربون ماحولها، ثم ینخرجون متوجهین الی الشام، فتخرج رایة هدی من الکوفة فتلحق ذلک الجیش فیقتلونهم، لا یفلت منهم مخبر و یستنقذون ما فی ایدیهم من السبی و الغنائم.

و یحل الجیش الثانی بالمدینة، فینتهبونها ثلاثة ایام بلیالیها، ثم ینخرجون متوجهین الی المکة، حتی اذا کانوا بالبیدا و بعث الله جبرائیل فیقول: یا جبرائیل! اذهب فابدهم.

فیضربها ای یضرب الارض - برجله، ضربة یخسف الله بهم عندها و لا یفلت منها الا رجلا
من جهینة»؛

پیامبر ﷺ فتنه‌ای که بین اهل شرق و مغرب پیش می‌آید را چنین بیان می‌فرماید:
«هرگاه این چنین شد، سفیانی از سرزمین یابس در اوج آن فتنه‌ها ضد آنها قیام می‌کند تا
به دمشق برسد؛ سپس دو سپاه، یکی به مشرق و دیگری به مدینه می‌فرستد، سپاهش به
بابل و سرزمین ملعون بغداد^۱ می‌رسند و بیش از سه هزار نفر را می‌کشند و به بیش از صد
زن تجاوز می‌کنند و سیصد نفر از بزرگان بنی‌عباس را به قتل می‌رسانند.

سپس به کوفه می‌روند و آنچه اطراف کوفه است، خراب می‌کنند؛ سپس از آن جا خارج
شده، به سوی شام می‌روند و پرچم هدایت از کوفه به پا می‌خیزد و به آن سپاه می‌رسند
و آنها را می‌کشند حتی یک نفر باقی نمی‌ماند که خبر این شکست را به سفیانی برساند.
اسیران و غنایم را از دست آنها به در می‌آورند؛ سپاه دوم به مدینه می‌رسد و آن جا را سه
روز و شب غارت می‌کنند؛ سپس از آن جا خارج شده، به سوی مکه می‌روند تا اینکه به
سرزمین بیداء می‌رسند و خداوند، جبرئیل را برمی‌انگیزد و به او می‌فرماید: «ای جبرئیل!
آنها را نابود کن.»

پس او با پایش به زمین می‌کوبد؛ ضربه‌ای که زمین، آنها را در خود فرو می‌برد و هیچ
کس از آنان باقی نمی‌ماند، مگر دو مرد از جهینة...»^۲

امیرالمؤمنین علیه السلام خطبه مشهوری به نام «بیان» دارد که در آن، مقداری از سختی‌ها
و امتحانات یاد شده، از جمله آنها خروج سفیانی است که ما از آن خطبه، مقداری که به
موضوع ما مربوط می‌شود را می‌آوریم:

«ألا! یا ویل لکوفانکم هذه... و ما یحلُّ بها من السفیانی فی ذلک الزمان!!

یأتی الیها من ناحیة هَجْر، یخیلُ سَبَّاقِ تقوُّدِها أسود ضراغمة و لیوث قشاعمة أولِ إسمه

شین...»

۱. کلمه ملعون درباره بغداد در بسیاری از نسخه‌های دیگر نیامده است.

۲. بحار؛ مجلسی؛ ج ۵۲، ص ۱۸۶ از تفسیر ثعلبی؛ شافعی آورده‌اند همچنین آن را طبری در تفسیرش
و سلمی در عقد الدرر روایت کرده‌اند.

فيا ويل لكوفانكم من نزوله بداركم، يملك حریمكم و یذبح أطفالكم و یهتك نساءكم،
عمره طويل و شره غزير و رجاله ضراغمة.....

ألا وإن السفیانی، یدخل البصرة ثلاث دخلات یدلُّ فیها العزیز و یسبى فیها الحریم....
و علامة خروج السفیانی، إختلاف ثلاث رايات: راية من المغرب. فیا ویل لمصر و ما یحل
بها منهم و راية من البحرین من جزيرة أوال من أرض فارس و راية من الشام.

فتدوم الفتنه سنة، ثم یدخرج رجل من ولد العباس، فیقول أهل العراق: قد جاءكم قوم
حفات أصحاب أهواء مختلفة، فیضطرب أهل الشام و فلسطين و یرجعون الى رؤساء الشام
و مصر فیقولون: أطلبوا ولد الملك. (یعنی: السفیانی)

فیطلبونه، ثم یوافقونه بغوطة دمشق، بموضع یقال لها: - حرستا- فاذا حلَّ بهم، أخرج
أحواله: بنى كلب و بنى دهانة و یكون له بالوادی الیابس عدّة (أى: جماعة) عديدة.

ثم إنه یجیبهم و یدخرج مهم فی يوم الجمعة، فیصعد منبر دمشق و هو أول منبر یصعده،
ثم یخطب و یأمرهم بالجهاد و یبایعهم على أن لا یخالفوا أمره، رضوه أم كرهوه، ثم یدخرج الى
الغوطة و لا یلج بها حتى یجتمع الناس علیه.

فعند ذلك یدخرج السفیانی فی عصائب أهل الشام، فتختلف ثلاث رايات: فرایة الترك
و العجم و هی سوداء و راية للبریین لابن العباس، صفراء و راية للسفیانی.

فیقتتلون ببطن الأزرق قتالا شديداً، فیقتل منهم ستون ألفاً، ثم یغلبهم السفیانی،
فیقتل منهم خلقاً كثيراً و یملك بطونهم و یعدل فیهم حتى یقال فیهِ: و الله! ما كان یقال
عليه إلا كذباً.

و الله! إنهم لكاذبون و لا یعلمون ما تلقى أمة محمد ﷺ و لو علموا لما قالوا ذلك و لا یزال
یعدل فیهم حتى یسیر، فأول سیره الى حمص و إن أهلها بأسوء حال، ثم یعبر الفرات من
باب مصر، یسیر الى موضع یقال له: - قرية سبا- فیكون له بها وقعة عظيمة، فلا یبقى بلد إلا
و بلغهم خبره، فیدخلهم من ذلك خوف و جزع فلا یزال یدخل بلداً بعد بلد.....

ثم یرجع الى دمشق و قد دانت له الخلق، فیجیش جيشاً الى المدينة و جيش الى
المشرق، فیقتل بالزوراء سبعین ألفاً و یبقر بطون ثلاثمائة امرأة حامل! و یدخرج الجيش الى

كوفانكم هذه، فكم من باك و باكية.....

و أما جيش المدينة، فإنه اذا توسط البيداء صاح به جبرائيل صيحة عظيمة، فلا يبقى أحد إلا و خسف الله به الأرض إلا رجلاً... فيهرب قوم من أولاد رسول الله ﷺ و هم أشراف - الى بلد الروم - فيقول السفياى لملك الروم: تردُّ علىَّ عبيدى! افيردُّهم إليه، فيضرب أعناقهم على الدرج الشرقى لجامع دمشق، فلا ينكر ذلك عليه أحد. ألا! وإنَّ علامة ذلك تجديد الأسوار بالمدائن.....»

ف قيل: يا أمير المؤمنين! أذكر لنا الأسوار؟

فقال: «تجدد سور بالشام و العجوز و الحران يبنى عليهما سوران و على واسط سور، و البيضاء يبنى عليها سور و الكوفة يبنى عليها سوران و على شوشتر سور و على ارمينية سور و على الموصل سور و على همدان سور و على الرقة سور و على ديار يونس سور و على حمص سور و على مطردين سور و على الرقطاء سور و على الرحبة سور و على دير هند سور و على القلعة سور.

معاشر الناس! ألا و أنه اذا ظهر السفياى تكون له وقايع عظام، فأول وقعة بحمص، ثم بحلب ثم بالرقة، ثم بقرية سبأ، ثم برأس العين، ثم بنصيبين، ثم بالموصل و هى وقعة عظيمة، يقتل منهم السفياى ستين ألفاً... و لا يزال السفياى يقتل كل من اسمه: محمد و على و حسن و حسين و فاطمة و جعفر و موسى و زينب و خديجة و رقية، بغضاً و حنقاً لآل محمد!!

و يرجع منهزماً الى الشام... فاذا دخل الى بلده اعتكف على شرب الخمر و المعاصى و يأمر أصحابه بذلك، فيخرج السفياى و بيده حربة و يأمر بالامراة فيدفعها الى بعض أصحابه فيقول له: أفجر بها فى وسط الطريق، فيفعل بها، ثم يبقر بطنها و يسقط الجنين من بطن أمه، فلا يقدر أحد أن ينكر عليه ذلك.

فعند ذلك تضطرب الملائكة فى السماوات و يأذن الله بخروج القائم من ذريتى و هو صاحب الزمان، ثم يشيع خبره فى كل مكان، فنزل - حينئذ - جبرائيل على صخرة بيت المقدس، فيصيح فى أهل الدنيا: «جاء الحق و زهق الباطل إن الباطل كان زهوقاً.»

فیقول جبرائیل فی صیحته: یا عبادالله! اِسْمَعُوا ما اَقول: اَنْ هَذَا مَهْدیُّ آلِ مُحَمَّد، خارج من ارض مکه فاجیبوه...»؛

«... آگاه باشید! وای بر کوفه! و آنچه سفیانی در آن زمان بر سر آنها می آورد!! او به منطقه «هجر» می آید، اسبانی تیزرو و رهبری شجاع، بداخلاق و سیاه پوست دارند که حرف اول نامش، «شین» است. وای بر کوفیان! از آمدن او به خانه هایشان که به حریم آنها تجاوز می کند و فرزندان شان را سر می برد و زنان را هتک حرمت می کند، عمرش طولانی، شرش زیاد و مردانش شجاع هستند.

سفیانی، سه بار وارد بصره می شود؛ عزیزان را ذلیل می کند و زنان را مورد تجاوز قرار می دهد.

نشانه خروج سفیانی، اختلاف سه گروه و پرچم است: پرچمی از مغرب که وارد مصر می شوند و اهالی آن را بیچاره می کنند و همه چیز را حلال می شمارند؛ پرچمی که از بحرین و جزیره «اوال»^۱ و از سرزمین فارس می آید و پرچمی از شام.

این فتنه، یک سال طول می کشد؛ سپس مردی از فرزندان عباس خروج می کند و به مردم عراق می گوید: پابرنه ها و صاحبان خواسته های مختلف آمدند. مردم شام و فلسطین مضطرب می شوند و به طرف رؤسای شام و مصر روی می آورند و به آنها گفته می شود: بروید و از حاکم (سفیانی) کمک بخواهید.

از او کمک می خواهند، او در مکانی از دمشق که به آن «حراستا» می گویند، فرود می آید و دایی هایش از بنی کلب و بنی دهانه را جمع می کند و در سرزمین یابس، نیروهایی به جمع او اضافه می شوند.

سپس آنها را می آورد و در روز جمعه ای بر بالای منبر دمشق می رود و آن، اولین منبری است که روی آن می رود؛ سپس سخنرانی می کند و آنها را به جهاد امر می نماید و با آنها پیمان می بندد که با او عهد شکنی نکنند و از دستورات او اطاعت کنند چه خوششان

۱. اوال، نام منطقه ای در بحرین است.

بیاید و چه خوششان نیاید؛ سپس به طرف «غوطه» می‌رود و مردم دور او جمع می‌شوند؛ در این جاست که سفیانی در رأس شامیان قیام می‌کند و سه پرچم به اختلاف می‌پردازند:

۱ - پرچم ترک و عجم که سیاه است. ۲ - پرچم زرد رنگ که مربوط به بنی عباس است. ۳ - پرچم سفیانی.

در «بطن ازرق» جنگ شدیدی رخ می‌دهد که شصت هزار نفر کشته می‌شوند و سفیانی بر تمام آنها غلبه می‌کند و عده زیادی را می‌کشد و قبایل آنها را تحت تملک خود در می‌آورد و بین آنها عدالت برقرار می‌کند به گونه‌ای که آنها درباره او می‌گویند: به خدا! هر چه درباره ظلم او گفته می‌شود، دروغ است.

به خدا قسم! آنها دروغگو هستند، نمی‌دانند که از ظلم آنها چه بر سر امت محمد ﷺ آمده، چون اگر می‌دانستند، چنین سخنی را نمی‌گفتند.

او، عدالت را برای مدت کوتاهی بین آنها به اجرا درمی‌آورد و سپس به طرف «حمص» - که اهل آن دیار، بدترین حال را دارند - می‌رود و از فرات عبور می‌کند و به دروازه مصر و منطقه‌ای که به آن «قریه سبا» می‌گویند، می‌رسد در آن جا واقعه عظیم و جنگ سختی رخ می‌دهد و خبر آن به همه جا می‌رسد و ترس، تمام وجود آنها را در بر می‌گیرد؛ سپس شهرها را یک به یک، فتح می‌کند.

بعد از آن به دمشق وارد می‌شود و مردم به او نزدیک می‌شوند و به او می‌پیوندند و لشکری مجهز را به طرف مدینه و لشکر دیگری را به سمت مشرق می‌فرستد که هفتاد هزار نفر را در بغداد به قتل می‌رسانند و شکم سیصد زن حامله را پاره می‌کنند! سپس لشکرش به طرف کوفه می‌رود و چه بسیار، زنان و مردانی را گریان می‌کند.

اما لشکر مدینه، وقتی که به میانه سرزمین بیداء رسید؛ از جبریل، صدای عظیمی شنیده می‌شود که کسی جز دو نفر باقی نمی‌ماند و همگی طعمه زمین می‌شوند.

عده‌ای از شریف‌ترین فرزندان رسول خدا ﷺ به طرف روم می‌روند، سفیانی به پادشاه روم می‌گوید: غلامان مرا برگردان!!

آنان را بر می‌گرداند و سفیانی گردن آنها را در سمت پلکان شرقی مسجد جامع دمشق

می زند و هیچ کس، هیچ حرفی نمی زند؛ بدانید که نشانه آن، تجدید دیوارهای بلند و حفاظتی در شهرهاست.

گفته می شود: ای امیرالمؤمنین! از دیوارهای بلند برای ما سخن بگو؟.

فرمود: «دیوار شام، تجدید بنا می شود و برای شهرهای عجز، حرّان (شهری در آفریقا) واسط (شهری در عراق) و بیضاء، دیوارهای بلندی بنا می شود، در کوفه دیوار ساخته می شود؛ همچنین در شوشتر، ارمنستان، موصل، همدان، رقه (شهری در عراق)، یونس، حمص، مطر دین، رقطاع، رحبه، هند و قلعه، دیوارهای بلند و مراکز فرماندهی و پایگاه های نظامی ساخته می شود.

ای مردم! اگر سفیانی قیام نماید، وقایع عظیمی برایش اتفاق می افتد که اولین واقعه در حمص و سپس در حلب، رقه، سبأ، رأس العین (شهری در سوریه)، نصیبین و موصل خواهد بود. سفیانی، شصت هزار نفر از آنها را به قتل می رساند.

سفیانی هر کسی را که اسمش: محمد، علی، حسن، حسین، فاطمه، جعفر، موسی، زینب، خدیجه و رقیه باشد به سبب دشمنی اش با اهل بیت علیهم السلام به قتل می رساند؛ وقتی که وارد شام شود در گوشه ای به شرب خمر و انجام معاصی مشغول می شود و یاران خود را به انجام این کارها دستور می دهد؛ از جایش برمی خیزد و در حالی که در دستش سلاحی است، دستور به زنا می دهد و اینکه شکم زنان را پاره کنند و جنین را در شکم مادر، سقط کنند و هیچ احدی قادر نیست به او اعتراضی کند.

در این هنگام، ملائکه آسمان، مضطرب و پریشان می گردند و خداوند دستور ظهور قائم علیه السلام - که نواده من و صاحب الزمان است - را صادر می کند؛ سپس خبر ظهورش در همه جا منتشر می شود در همین زمان، جبریل بر صخره ای در بیت المقدس نزول می کند و ندا می دهد:

«حق آمد و باطل رفت؛ زیرا باطل، رفتنی است.»^۱

همچنین می گوید: ای بندگان خدا! آنچه را می گویم، بشنوید؛ این، همان مهدی آل

محمد است و اینک از سرزمین مکه حرکت نموده، دعوت او را بپذیرید.^۱
 امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «یخرج ابن آكلة الاكباد من الوادی الیابس و هو رجل ربعة، وحش الوجه، ضخم الهامة، بوجهه اثر الجدری، اذا رایته حسبته اعور، اسمه: عثمان بن عنبسة و هو من ولد ابی سفیان، حتی یاتی ارض ذات قرار و معین»؛

«فرزند زن جگر خوار (هند، همسر ابوسفیان) از سرزمین یابس قیام می کند؛ او مردی متوسط قامت و چهار شانه با صورتی وحشتناک، قوی هیکل با سری بزرگ و صورتی پر آبله است، نام او عثمان بن عنبسه و از فرزندان ابوسفیان می باشد و حکومتش تا مسجد کوفه و کنار نهر فرات می آید.»^۲

امام باقر علیه السلام به جابر جعفی فرمود: «یا جابر: الزم الأرض و لا تحرک یداً و لا رجلاً حتی تری علاماتٍ اذکرها لك.. ان أدركتها:

أولها: اختلاف بنی العباس و ماأراک تُدرک ذلک و لكن حدّث به - من بعدی - عنی.
 و مُنادٍ ینادی من السماء و یجیئکم الصوت من ناحية دمشق بالفتح و تخسف قرية من قرى الشام تسمى (الجابية) و تسقط طائفة من مسجد دمشق الأيمن و مارقة تمرق من ناحية التُّرك و یعقبها هرج (أی: قتل) الروم و سیقبل اخوان التُّرك حتی ینزلوا الجزيرة و ستقبل مارقة الروم حتی ینزلوا الرملة.

فتلك السنة یا جابر! فیها اختلاف كثير فی كل ارضٍ من ناحية المغرب! فأول أرض تخرب أرض الشام. ثم یختلفون عند ذلك على ثلاث رايات:

راية الأصهب و راية الأبقع و راية السفیانی، فیلتقی السفیانی بالأبقع فیقتلون و یقتله السفیانی و من تبعه و یقتل الاصهب. ثم لا یكون له همّة الا الاقبال نحو العراق و یمرّ جيشه بقرقيسا فیقتلون بها، فیقتل بها من الجبارین مائة ألف و یبعث السفیانی جيشاً إلى الكوفة و عدتهم سبعون ألفاً، فیصیبون من أهل الكوفة قتلاً و صلباً و سبباً فبیناهم كذلك، إذ أقبلت رايات من قِبَل خراسان، تطوی المنازل طياً حثیثاً و معهم نفرٌ (أی: جماعة) من أصحاب القائم.

ثم يخرج رجل من موالى اهل الكوفة فى ضعفاء، فيقتله أمير جيش السفىانى بين الحيرة و الكوفة.

و يبعث السفىانى بعثاً إلى المدينة، فينفر (أى: يخرج) المهدي منها إلى مكة، فيبلغ أمير جيش السفىانى أن المهدي قد خرج إلى مكة، فيبعث جيشاً على أثره، فلا يدركه حتى يدخل (الإمام المهدي) مكة خائفاً يترقب، على سنة موسى بن عمران.

و ينزل أمير جيش السفىانى البیداء، فينادى منادٍ من السماء: «يا بیداء أبیدی القوم» فيخسف بهم، فلا يفلت منهم إلا ثلاثة نفر، يحول الله وجوههم إلى أقفيتهم و هم من كلب و فيهم نزلت هذه الآية: «يأيتها الذين أوتوا الكتاب آمنوا بما نزلنا مصدقاً لما معكم من قبل أن نطمس وجوهاً فنزدها على أذبارها»

«ای جابرا! به زمین بچسب و حرکتی نکن تا علاماتی را که برای تو بیان می‌کنم ببینی؛ اولین نشانه، اختلاف بنی عباس است، گمان نمی‌کنم که تو آن زمان را درک کنی؟ ولی از طرف من، این سخنان را نقل کن:

منادی از آسمان ندا می‌دهد؛ ندای پیروزی از سوی دمشق شنیده می‌شود؛ روستایی از شام به نام «جابیه» در دل زمین فرو می‌رود؛ قسمت راست مسجد دمشق فرو می‌ریزد؛ کسی از طرف ترک‌ها خارج می‌شود؛ بعد از آن، قتل و کشتار در روم رخ خواهد داد؛ ترک‌ها وارد جزیره می‌شوند؛ روم‌ها نیز داخل «رمله» می‌شوند.

ای جابرا! در آن سال، اختلاف فراوانی در مغرب زمین به وجود می‌آید و اولین سرزمینی که خراب می‌شود، شام است به سبب این سه گروه و پرچمی که در آن جا شکل می‌گیرند: ۱- گروه اصهب ۲- گروه ابقع ۳- گروه سفیانی.

سفیانی، ابقع و پیروانش را به قتل می‌رساند و اصهب را نیز از پای در می‌آورد و دیگر چیزی، جلوی او نخواهد بود تا به سوی عراق برود، سپاه او به «قرقیسا» می‌رسد و کشتاری به پا می‌شود و در آن جا صد هزار نفر از جباران کشته می‌شوند.

سفیانی، لشکری به سوی کوفه می‌فرستد که تعداد آنها، هفتاد هزار نفر است و مردم کوفه را قتل و غارت می‌کنند و به اسارت می‌گیرند در این هنگام، پرچم‌هایی از سمت

خراسان می‌آیند که به سرعت به منازل می‌رسند، همراه آنها گروهی از اصحاب قائم علیه السلام هستند؛

سپس مردی عجم و از اهل کوفه در میان ضعیفان قیام می‌کند و فرمانده لشکر سفیانی، او را بین حیره و کوفه به قتل می‌رساند.

سفیانی، سپاهی به سوی مدینه می‌فرستد و مهدی علیه السلام از آنجا خارج شده، به سوی مکه می‌رود، او لشکری را به دنبال ایشان می‌فرستد؛ ولی او را نمی‌یابند تا اینکه امام علیه السلام ترسان و مراقب به مکه می‌رسد که آن، سنت و روش موسی بن عمران علیه السلام است.

لشکر سفیانی به سرزمین بیداء می‌رسد و منادی آسمانی، ندا می‌دهد که: «ای بیدا! این لشکر را هلاک کن.»

زمین، آنها را در خود فرو می‌برد و جز سه نفر، احدی باقی نمی‌ماند و خداوند، صورت آن سه نفر را به پشت بر می‌گرداند؛ آنها از قبیله بنی کلب هستند که درباره آنان، این آیه نازل گردیده:

«ای کسانی که برای شما کتاب آسمانی فرستاده شده، به قرآنی که برای پیغمبر اسلام فرستادیم - که مصدق تورات و انجیل شماست - ایمان آورید، پیش از آنکه مستحق عذاب ما شوید و به روی شما از اثر ضلالت، خط محو و خذلان کشیم و روح انسانی شما را مسخ گردانیم.»^۱

امام صادق علیه السلام فرمود: «کافی بالسفیانی او بصاحب السفیانی قد طرح رحله فی رحبتکم بالكوفه فنادی منادیه: من جاء براس شیعة علی، فله الف درهم فیثب الجار علی جاره و یقول: هذا منهم. فیضرب عنقه و يأخذ الف درهم»؛

«گویی سفیانی (یا دوست سفیانی) را در کوفه و در میدان شهرتان می‌بینم که منادی‌اش ندا می‌دهد: هر کس سر شیعه علی علیه السلام را نزد من بیاورد به او هزار درهم، پاداش می‌دهم. آن‌گاه همسایه، همسایه‌اش را به جرم شیعه بودن، گردن می‌زند و هزار درهم می‌گیرد.»^۲

۱. نساء، آیه ۴۷ و نعمانی در غیبت؛ صص ۲۷۹ - ۲۸۰ روایت نموده است.

۲. غیبت؛ طوسی و بحار؛ مجلسی؛ ج ۵۲، ص ۲۱۵.

امام صادق ع فرمود: «السفیانی من المحتوم و خروجه فی رجب و من اول خروجه الی آخره خمسة عشر شهراً، ستة اشهر یقاتل فیها، فاذا ملك الكوز الخمس ملك تسعة اشهر و لم یزد علیها يوماً واحداً»؛

«قیام سفیانی، قطعی است و این اتفاق در ماه رجب رخ می‌دهد از اول تا انتهای شورشش، پانزده ماه به طول می‌انجامد، شش ماه کشت و کشتار انجام می‌دهد و وقتی که پنج شهر دمشق، حمص، فلسطین و قنسرین را تصاحب نمود، نه ماه کامل حکومت می‌کند.»^۱

امام صادق ع فرمود: «من الامر محتوم و منه ما لیس بمحتوم و من المحتوم: خروج السفیانی فی رجب»؛

«بعضی امور، قطعی و بعضی دیگر قطعی نیستند؛ از امور قطعی: خروج سفیانی در ماه رجب است.»^۲

امیرالمؤمنین ع فرمود: «اذا اختلف الرمحان بالشام لم تنجل الا عن آية من آیات الله».

قیل: ما هی یا امیرالمؤمنین؟

قال: «رجفة تكون بالشام یهلك فیها اكثر من مائة الف، یجعلها الله رحمة للمؤمنین و عذاباً علی الكافرین، فاذا كان ذلك فانظروا اصحاب البراذین الشهب المحذوفة و الرايات الصفرة، تقبل من المغرب حتی تحل بالشام و ذلك عند الجزع الاكبر و الموت الاحمر. فاذا كان ذلك فانظروا خسف قرية من دمشق یقال لها: (حریستا) فاذا كان ذلك خرج ابن آكلة الاكباد من الوادی الیابس، حتی یتوی علی منبر دمشق، فاذا كان ذلك فانظروا خروج المهدي ع»؛

«هنگامی که در شام، نیزه‌ها با یکدیگر اختلاف پیدا کنند و جنگ نمایند، نشانه‌های ظهور آشکار و علنی می‌شوند».

پرسیده شد: ای امیرالمؤمنین! چگونه؟

۱. غیبت؛ نعمانی؛ ص ۳۰۰ و بحار؛ مجلسی؛ ج ۵۲، ص ۲۴۸.

۲. همان، ص ۲۴۹.

فرمود: «لرزشی در شام به وجود می آید که در آن صد هزار نفر کشته می شوند، خداوند آن را رحمتی برای مومنین و عذابی برای کفار قرار می دهد، وقتی که این اتفاق افتاد، منتظر مرکب های سیاه و سفید و سوارانی باش که با پرچم های زرد از سمت مغرب می آیند تا اینکه شام را تصرف نمایند و در آن، حادثه بزرگ و مرگ سرخ است.

اگر اتفاق افتاد، منتظر فرو رفتن روستایی در دمشق به نام «حرستا» باش و هرگاه چنین شد، فرزند هند جگرخوار از سرزمین یابس، شورش می کند و بر منبر مسجد جامع دمشق می ایستد و هرگاه که چنین شد، منتظر ظهور مهدی علیه السلام باش.»^۱

اصبغ بن نباته گفت: شنیدم که امیرالمؤمنین علیه السلام به مردم می فرماید: «... و لذلك علامات... و خروج السفیانی برایة حمراء، امیرها رجل من کلب و اثنی عشر ألف عنان من خیل السفیانی یتوجه الی مکه و المدینة، امیرها رجل من بنی امیة یقال له: خزیمة، أطمس العین الشمال علی عینه ظفرة غلیظة یمثل بالرجال لا ترد له رایة حتی ینزل المدینة فی دار یقال لها: دار ابي الحسن الاموي.

و یبعث خیلا فی طلب رجل من آل محمّد و قد اجتمع الیه ناس من الشیعة یعود الی مکه، امیرها رجل من غطفان، اذا توسط القاع الابيض خسف بهم، فلا ینجو الا رجل یحول الله و جهه الی قفاه لینذرهم و یكون آیه لمن خلفهم و یومئذ تاویل هذه الآیة: «وَلَوْ تَرَىٰ اِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَأَخِذُوا مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ» و یبعث مائة و ثلاثین الفاً الی الکوفة و ینزلون الروحاء و الفارق، فیسیر منها ستون الفاً حتی ینزلوا الکوفة موضع قبر هود علیه السلام بالنخيلة يوم الزینة و امیر الناس جبار عنید، یقال له: الکاهن الساحر. فیخرج من مدینة الزوراء (ای: بغداد) الیهم امیر فی خمسة آلاف من الکهنة و یقتل علی جسرهای سبعین الفاً، حتی تحتمی الناس من الفرات ثلاثة ایام، من الدماء و نتن الاجساد و تسبی من الکوفة سبعون الف بکر، لایکشف عنها کف و لاقناع حتی یوضعن فی المحامل و یذهب بهن الی الثویة و هی الغری»

«برای ظهور، علامت هایی است از جمله خروج سفیانی با پرچم قرمز که فرمانده آنها،

۱. غیبت؛ نعمانی؛ صص ۳۰۵-۳۰۶ و عقد الدرر؛ ص ۵۳، چاپ مصر، سال ۱۳۹۹ هجری.

مردی از قبیله بنی کلب می باشد؛ دوازده هزار سوارکار لشکر سفیانی به طرف مکه و مدینه حرکت می کنند که فرمانده آنها مردی از بنی امیه است که به او «خزیمه» می گویند و روی چشم او پرده سفیدی قرار دارد.

هیچ پرچم و گروهی در مقابل او تاب نخواهد آورد تا اینکه وارد مدینه و منزل «ابی الحسن» می شود، او برای دستگیری شخصی از خاندان محمد ص، لشکری را به سوی مکه روانه می دارد و فرمانده آنان، مردی از قبیله «غطفان» است؛ هنگامی که آنان به سرزمینی بین مکه و مدینه می رسند، زمین، درهم نوردیده می شود و هیچ احدی از آنها نجات پیدا نمی کند، مگر یک نفر که خداوند، صورتش را به پشتش برمی گرداند، تا برای دیگران هشدار و درس عبرتی برای آیندگان باشد؛ آن گاه است که تاویل این آیه، نمایانگر می شود: «اگر مشاهده کنی، هنگامی که ترسان و هراسانند و هیچ عذابی از آنان کم نشود از مکان نزدیک گرفته می شوند.»^۲

سفیانی، صد و سی هزار نفر را روانه کوفه می نماید، شصت هزار نفر آنها در روز عید غدیر و در منطقه «نخيله»، وارد کوفه و نزدیکی قبر هود ع می شوند؛ فرمانده مردم، فردی جبار و کینه توز است که به او «کاهن و ساحر» می گویند؛ از شهر بغداد نیز، امیری با پنج هزار کاهن به سوی آنان می روند و بر روی پل بغداد، هفتاد هزار نفر به قتل می رسند که در سه روز، رود فرات از خون و انبوهی اجساد، بدبو و خونین می شود؛ در کوفه، هزاران دختر محجبه اسیر می شوند که تا به آن وقت، هیچ قسمت از بدن آنان، دیده نشده است و به نجف برده می شوند.»^۳

امیرالمؤمنین ع درباره سفیانی فرمود: «ثم یسیر - فی سبعین الف - نحو العراق و الکوفة و البصرة.

ثم یدور الامصار و الاقطار و یقتل اهل العلم و یحرق المصاحف و یخرب المساجد و

۱. امام زمان عج.

۲. سبأ، آیه ۵۱، امام باقر ع درباره تفسیر این آیه فرمود: «مجرمان را می بینی که صدایی از آسمان، آنان را

دربر می گیرد و از زیر قدم هایشان در هم نور دیده می شوند.»

۳. بحار؛ مجلسی، ج ۵۲، صص ۲۷۳-۲۷۴.

يستبيح الحرام و يامر بضرب الملاهي و المزامير في الاسواق و الشرب على قوارع الطرق و يحلل لهم الفواحش و يحرم عليهم كل ما افترضه الله (عزوجل) من الفرائض و لا يرتدع عن الظلم و الجور، بل يزداد تمرداً و عتواً و طغياناً.

ثم يبعث فيجمع الاطفال و يغلي الزيت لهم، فيقولون: ان كان ابونا عصوك فنحن ما ذنبنا؟ فياخذ منهم اثنين، اسمهما: حسين و حسن، فيصلبهما ثم يسير الى الكوفة، فيفعل بهم كما فعله بالاطفال و يصلب على باب مسجدها طفلين، اسمهما حسن و حسين، فتغلي دماؤهما، كما غلي دم يحيى بن زكريا، فاذا راى - السفيناني - ذلك ايقن بالهلاك و البلاء، فيخرج هارباً منها متوجهاً الى الشام، فلا يرى في طريقة احداً يخالفه. فاذا دخل دمشق، اعتكف على شرب الخمر و المعاصي و يامر اصحابه بذلك.

«سفینانی همراه هفتاد هزار نفر به طرف عراق و کوفه و بصره حرکت می‌کند.

در اطراف و اکناف آن سرزمین‌ها می‌چرخد، عالمان را به قتل می‌رساند، قرآن‌ها را می‌سوزاند، مساجد را خراب می‌کند، حرام را حلال می‌نماید و به نواختن آلات موسیقی در بازار دستور می‌دهد و به شرابخواری در ملاء عام اقدام می‌کند و فواحش را حلال می‌نماید و هر آنچه را خداوند، واجب نموده، حرام می‌کند؛ از ظلم و جور، نه تنها بر نمی‌گردد؛ بلکه به آن می‌افزاید؛ دستور می‌دهد اطفال را جمع می‌کنند، و آنها را در روغن داغ می‌اندازد. کودکان می‌گویند: اگر پدران ما نافرمانی کردند، گناه ما چیست؟

دو نفر از آنها را - که اسمشان حسن و حسین می‌باشد - را به دار می‌کشد؛ سپس به طرف کوفه می‌آید و همان جنایات را مرتکب می‌شود و در سر در مسجد کوفه، دو طفل دیگر را - که اسمشان حسن و حسین است - به دار می‌کشد؛ خون آنها، همچون خون یحیی بن زکریا علیه السلام غلیان می‌کند.

هنگامی که سفینانی، این جریان را می‌بیند به هلاکت و نزول بلاء، یقین حاصل می‌کند با ترس به طرف شام حرکت می‌کند و به شرب خمر و انجام گناه مشغول می‌شود و یاران خود را به انجام این کارها دستور می‌دهد.

امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «السفینانی احمر، اشقر، ازرق، لم یعبد الله قط و لم یر مکة

والمدينة قط، يقول: يارب... ثاري و النار، يارب... ثاري و النار.»

«سفیانی، چشم آبی و مو بور و سرخ‌گون است، اصلاً خداوند را عبادت نمی‌کند و مکه و مدینه را نمی‌بیند و می‌گوید: ای خدا! انتقام می‌گیرم حتی اگر به قیمت جهنم باشد، ای خدا! انتقام می‌خواهم حتی به قیمت جهنم.^۱»

خواننده گرامی! این گوشه‌ای از احادیث روایت شده از رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام راجع به سفیانی، کردار و جرایمش بود.

فقط شیعیان، درباره سفیانی، مطالبی نقل نکرده‌اند؛ بلکه علمای سنی هم در کتاب‌هایشان احادیثی را نقل نموده‌اند و روایات در کتاب‌های هر دو فرقه، متواتر است؛ بعضی کتب اهل سنت را که درباره سفیانی، مطالبی بیان کرده‌اند را می‌آوریم:

۱- العرف الوردی؛ سیوطی شافعی؛ ج ۲، ص ۷۵.

۲- مجمع الزوائد؛ هیثمی؛ ج ۷، ص ۳۱۴.

۳- صحیح مسلم؛ ج ۲، ص ۴۹۳.

۴- عقد الدرر؛ شافعی در بیشتر فصل‌ها و باب‌هایش.

۵- کنز العمال؛ متقی هندی؛ ج ۶، ص ۶۸.

۶- الفتن؛ نعیم بن حماد - استاد بخاری - در باب «علامات المهدي عجل الله فرجه»

۷- مستدرک الصحیحین؛ حاکم حسکانی؛ ج ۴، ص ۴۶۸.

۸- تفسیر قرآن طبری و ده‌ها کتاب دیگر اهل سنت.

خلاصه‌ای از شورش سفیانی

سخنانی که درباره سفیانی و عاقبت او برای شما بیان شد، پرونده سیاه و زندگی سراسر از جرم و جنایات اوست که خلاصه‌ای از آن را بیان می‌کنیم:

سفیانی، مردی بی‌بندوبار، حرمت شکن و اموی نسب است که از سوریه برمی‌خیزد و شورش او با غلبه بر دو گروه ضد او، شکل واقعی خود را می‌گیرد که رهبری یکی از آن دو گروه مخالف به عهده مردی سرخ‌گون و فرماندهی گروه دوم به دست مردی پیس و جذامی

۱. غیبت؛ نعمانی؛ ص ۳۰۶ و بحار؛ مجلسی؛ ج ۵۲، ص ۲۵۴.

است؛ سفیانی بر دمشق، حمص، اردن و فلسطین مستولی می‌گردد و یهودیان، فرزندان خیابانی، حرامزاده و غیره از او پیروی می‌کنند و همه این اتفاقات در مدت شش ماه به وقوع می‌انجامد.

سپس ارتشی متشکل از صد و چهل و دو هزار نفر را تشکیل می‌دهد و قسمتی را به سمت مدینه و قسمت دیگر را به سمت عراق، گسیل می‌دارد.

لشکری که برای دستگیری امام زمان می‌فرستد، متشکل از دوازده هزار نفر است و این لشکر بعد از شنیدن خبر ظهور آن حضرت به سمت مدینه می‌روند، سه روز در آن جا می‌مانند و قتل و غارت زیادی انجام می‌دهند؛ سپس عده بسیاری از لشکر برای دستگیری امام علیه السلام - که از مدینه به سمت مکه خارج گردیده بود - حرکت می‌کنند.

وقتی لشکر به سرزمین بیداء - که بین مدینه و مکه است - می‌رسند؛ زمین آنها را می‌بلعد و کسی از آنان باقی نمی‌ماند، مگر دو نفر که یکی به سوی امام زمان علیه السلام می‌آید و بشارت هلاکت دشمنان را به ایشان می‌دهد و دیگری به طرف سفیانی می‌رود و عاقبت لشکرش را به او خبر می‌دهد.

اما لشکری که به سوی عراق حرکت نموده بودند در روجاء - که از توابع نجف اشرف است - ساکن می‌شوند و در راه ورود به نجف با ستون چند هزار نفری از مدافعان روبه‌رو می‌شوند و کشت و کشتار وحشتناکی بین دو جبهه رخ می‌دهد که در نهایت پیروزی با ارتش سفیانی است.

لشکر سفیانی در کوفه باقی می‌ماند و فساد و جرم بیشتری مرتکب می‌شوند از ریختن خون‌ها و غارت و هتک حرمت خانواده‌ها و غیره. یکی از اهالی کوفه علیه لشکر سفیانی انقلاب می‌کند؛ ولی او نیز کشته می‌شود؛ لشکر سفیانی به سوی شام حرکت می‌کند؛ ولی عده‌ای از کوفیان به رهبری سید هاشمی و گروهی به رهبری یمنی، سپاهی را تشکیل می‌دهند، اسرای زیادی را آزاد می‌کنند و غنایم بسیاری به دست می‌آورند.

امام زمان علیه السلام بعد از اینکه ظهور می‌کند به سمت کوفه حرکت می‌نماید و بعد از آن برای دستگیری سفیانی به سمت شام حرکت می‌کند، وقتی امام علیه السلام به شام می‌رسد، عده زیادی

از مردم به ایشان ملحق می‌شوند در آن موقع سفیانی و لشکرش در سرزمین رمله (شهری در فلسطین) هستند در آن جا، دو لشکر با هم روبه‌رو می‌شوند و گروهی از لشکر سفیانی به لشکر امام زمان علیه السلام می‌پیوندند و همچنین گروهی از لشکر امام علیه السلام خارج شده، به لشکر سفیانی ملحق می‌شوند.

از امام باقر علیه السلام روایت شده که: «... ان السفیانی - اذا بلغه خبر توجه الامام المهدي علیه السلام اليه من ناحية الكوفة - يتحرك بجيشه حتى يلتقي بجيش الامام، فيخرج و يقول: أخرجوا الي ابن عمي؟»

فيخرج الامام المهدي علیه السلام و يلتقي بالسفیانی و يجري بينهما حوار ينتهي الى مبايعة السفیانی للامام علیه السلام.

ثم ينصرف السفیانی الى اصحابه، فيقولون له: ما صنعت؟ فيقول: اسلمت و بايعت. فيقولون: قبح الله رايك، بينما انت خليفة متبوع صرت تابعاً؟! فيستقبل السفیانی و ينكث البيعة و يستعد لمحاربة الامام.

و في الصباح تقع الحرب بين الجيشين و يقتتلون يومهم ذلك. ثم ان الله تعالى ينصر الامام المهدي و اصحابه عليهم، فيقتلونهم حتى يفنوهم.

و في رواية اخرى: ان السفیانی يعتبر مما جرى على جيشه المرسل الى مكة و كيف ابتلعتهم الارض، فيحاول ان ينقاد للامام المهدي علیه السلام فيبايع ثم ينكث البيعة و ينقض عهده و يتمرد على الامام و يقاتله.

و اخيراً... يوخذ اسيراً، فيذبحه الامام المهدي.

و في رواية ثالثة: فيامر الامام به فيذبح على بلاط باب ايليا.

«وقتی که سفیانی، خبر حرکت امام زمان علیه السلام از سمت کوفه را می‌شنود، همراه لشکرش حرکت می‌کند تا با لشکر امام علیه السلام روبه‌رو گردد.

می‌گوید: پسر عمویم را نزد من بیاورید!

امام زمان علیه السلام با سفیانی ملاقات می‌کند، گفتگوی بین آنها، منجر به بیعت سفیانی با

۱. چون بنی امیه، پسرعموهای بنی هاشم بودند و سفیانی هم، اموی نسب است.

امام علیه السلام می‌گردد؛ سپس سفیانی به سمت یارانش می‌رود، آنها به او می‌گویند: چه کار کردی؟

می‌گوید: تسلیم شدم و بیعت نمودم!

می‌گویند: شرم باد از کارت، تو فرمانده و امیر هستی؛ ولی با او بیعت کرده‌ای؟! سفیانی برمی‌گردد و بیعت را می‌شکند و آماده جنگ با امام علیه السلام می‌شود.

صبح فردا، بین دو ارتش، جنگ آغاز می‌شود؛ خداوند، لشکر امام زمان علیه السلام را بر آنها پیروز می‌گرداند و همگی آنها را نابود می‌کند.

در روایتی دیگر آمده: «وقتی سفیانی آنچه بر سر لشکرش در راه مکه آمده، شنید که چگونه زمین، آنها را بلعید، قصد کرد مطیع و فرمانبردار امام زمان علیه السلام گردد و با ایشان بیعت کند؛ ولی عهد شکنی می‌کند، شورش می‌نماید و با امام علیه السلام می‌جنگد و بعد از آن به عنوان اسیر، نزد امام زمان علیه السلام برده می‌شود و آن حضرت، سر او را از تنش جدا می‌کند.

در روایت سومی آمده: امام زمان علیه السلام دستور می‌دهد بر دروازه بیت المقدس سرش را از تنش جدا کنند»^۱

بدین وسیله بندگان خدا از شر آن جرثومه، رهایی می‌یابند.

در این جا سؤالی پیش می‌آید و آن، این است که:

چرا این مصایب و فجایع پیش می‌آید که کودکان را پیر می‌کند و دامنگیر زن و مرد و کوچک و بزرگ می‌شود؟!

چرا باید بشر، مستحق چنین بلاها، سختی‌ها و رنج‌ها گردد که اشرار بر آنها مسلط شوند و مثل توپ، دنیا را به بازی بگیرند؟ چرا؟

جواب:

قبل از هر چیز... نباید فراموش کنیم هر انسانی که فقط یک بار با قانون مخالفت می‌نماید به وسیله زندان یا پرداخت غرامت یا همه اینها برای مخالفت با یک قانون بشری، جریمه می‌شود.

پس ببینید که مخالفت با قانون الهی و بلکه عادت به آن و ترک قانون و تکرار هر روزه آن چه مجازاتی در پی خواهد داشت؟

از جمله واجبات شرعی ترک شده، بیشتر محرمات، حلال شمرده شده، انحرافات عقیدتی بین مردم و جوانان منتشر شده، به طوری که بعضی از مسلمانان، کافر شده‌اند و خالق را انکار نموده، تمام مقدسات و معتقدات دینی را مسخره می‌نمایند؟

اگر بخواهیم این موضوع را توضیح دهیم، احتیاج به چاپ کتاب دیگری است؛ ولی ایجاز و خلاصه را در نظر می‌گیریم و می‌گوییم:

عده زیادی از مسلمانان نماز نمی‌خوانند، روزه نمی‌گیرند و بیشتر آنهایی که زکات بر آنها واجب است، پرداخت نمی‌نمایند در بیشتر شهرهای اسلامی، منکرات و محرمات، حلال است و در قبال جرم‌ها، گذشت می‌شود؛ آیا در شهرهای اسلامی، شهری را می‌شناسید که در آن جرم و جنایت انجام نگیرد؟

دیده‌ایم که پول بسیاری از حجاج در هنگام طواف کعبه به سرقت رفته!! همچنین مشاهده شده، بعضی از سارقان، قرآن‌ها را از مساجد به سرقت برده، به قیمت‌های ناچیزی فروخته‌اند!!

در کمال آزادی، مشروبات الکلی ساخته می‌شود و فروخته، نوشیده می‌شود، بدون اینکه کسی یا قانونی، مانع آنها شود.

بی‌حجابی، عریانی، سازش با محیط شهری، رهایی از افکار قدیمی و کهنه و ظلم و ستم، همگی از موارد رایج در این عصر است.

ربا، جزو صادرات و واردات و تجارت عمومی گشته، بانک‌ها میلیون‌ها از اموال ربا را به کمک قانون می‌بلعند و آنهایی که با ربا زندگی می‌گذرانند و گوشت بدن آنها از رباست، مورد بازخواست قرار نمی‌گیرند؟

گوشت‌های منجمد و بسته‌بندی شده وارداتی از بلاد کفار وارد می‌شوند که مسلمانان به صورت عادی، آنها را می‌خورند با توجه به اینکه ذبح شرعی نشده، در اسلام محکوم به حرام هستند.

فاجعه دردناک‌تر اینکه خیلی‌ها در بعضی بلاد اسلامی به مقدسات و مذهب اهانت نموده، که انسان از بیان آنها شرم دارد.

احزاب باطل‌گرا و دستگاه‌های منحرف به افکار ما هجوم برده، جوان‌های ما را از خود بی‌خود کرده، مقدسات ما را به استهزاء گرفته‌اند.

اینها، تعدادی از میلیون‌ها خطا و گناهانی است که چیزی به نظر نمی‌آیند و از نظر مسلمان‌ها، فاقد اهمیت به نظر می‌رسند.

در دین و فلسفه غیر مسلمان‌ها، تمام گناهان مباح است و حتی حدود انسان بودن و نوامیس فطرت را زیر پا نهاده‌اند!

در بیشتر کشورهای غرب و شرق آسیا باشگاه‌هایی وجود دارد که همگی افراد عریانند، مردها، زنها و کودکان، بدون هیچ پوششی هستند، گویی حیواناتی هستند که معنی عفت و حیا را نمی‌دانند!

رقاص خانه‌هایی که رقصه‌ها در نهایت عریانی در آنها می‌رقصند و میلیون‌ها نفر از مردم به کاباره‌ها می‌روند و به تماشای بدن‌های عریان می‌نشینند!

اینها مختصری از اعمالی است که در اجتماعات اسلامی یا بشر امروزی به وفور یافت می‌شود که اخلاق، عقیده و فضایل را پایمال نموده است.

همچنین در روزنامه‌ها، کتاب‌ها و مجلات درباره حوادثی همچون قتل، سرقت، ترور، آدم ربایی و انواع ظلم و جور می‌بینید و می‌خوانید.

آیا این بشر، مستحق نیست، کسی مثل سفیانی و لشکر سفاکش بر آنها مسلط شوند و سرها را مثل خوشه‌ها درو کنند؟

آری! مستحق است و عذاب آخرت نیز بدتر است!

این‌جا، درک این مسئله آسان می‌شود که سبب اصلی جنگ جهانی سوم را بدانی که احتمال وقوع آن وجود دارد، بیشتر ساکنان زمین از بین می‌روند، شهرها، منازل و خانه‌ها خالی از سکنه و ویران می‌شوند.

علت اصلی، کثرت گناهان، جرایم، انحرافات اخلاقی و عقیدتی در کل شهرها و بین تمام مردم است!

يقبل على القائم رجل وجهه الى قفاه، و قفاه الى صدره و يقف بين يديه فيقول: يا سیدی انا بشیر، أمرني ملك من الملائكة ان الحق بك و أبشرک بهلاك جيش السفیانی بالبيداء، فيقول له القائم: بين قصتك و قصة أخيك؟

فيقول الرجل: كنت و اخي في جيش السفیانی و خربنا الدنيا من دمشق الى الزوراء و تركناها جماء و خربنا الكوفة و خربنا المدينة و كسرنا المنبر، و راثت بغالنا في مسجد رسول الله ﷺ و خرجنا منها... نريد اخراب البيت و قتل اهله، فلما صرنا في البيداء عرّسنا فيها فصاح بناصائح: يا بيداء! ابیدي القوم الظالمين، فانفجرت الارض و بلعت كل الجيش، فوالله ما بقي على وجه الارض عقال ناقةٍ فما سواه غيري و غير اخي، فاذا نحن بملك قد ضرب وجوهنا فصارت الى ورائنا كما تری، فقال لآخي: ويلك امض الى الملعون السفیانی بدمشق فانذره بظهور المهدي من آل محمد و عرفه ان الله قد اهلك جيشه بالبيداء.

و قال لي: يا بشیر الحق بالمهدي بمكة و بشره بهلاك الظالمين و تب على يده فانه يقبل توبتك، فيمر القائم يده فيردّه سوياً كما كان و يبایعه و يكون معه.»

«آقای ما در حالی که پشت به دیوار کعبه زده... پس از آن، مردی به نزدش می آید که صورتش به پشتش برگشته، پشت گردنش به سمت سینه اش آمده، می ایستد و می گوید: ای آقا و مولا! من بشارت دهنده هستم، ملائکه ای از ملائکه حق به من امر نموده که به شما بشارت دهم که لشکر سفیانی در بیداء، هلاک شده است.

حضرت قائم علیه السلام به او می فرماید: «جریان خود و برادرت را برایم بیان کن؟»

آن مرد می گوید: من و برادرم در لشکر سفیانی بودیم و دنیا را از بغداد تا دمشق خراب کردیم و پشت سر خود، تلی از ویرانه ها برجای گذاشتیم؛ کوفه و مدینه را نیز خراب کردیم، منبر پیامبر صلی الله علیه و آله را شکستیم و مرکب های خود را در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار دادیم و می خواستیم، کعبه را خراب کنیم و اهل آن جا را به قتل برسانیم؛ اما وقتی به بیداء رسیدیم در آن فرو رفتیم؛ پس صدا زنده ای به ما گفت:

«ای بیداء! این قوم ظالم را در خود فرو ببر.»

زمین، تَرَک برداشت و همه لشکر را بلعید به خدا سوگند که هیچ کسی روی زمین، جز من و برادرم باقی نماند! و ملکی به ما زد و صورتمان به پشت برگشت، همان گونه که می بینی و به برادرم گفت:

«وای بر تو! به طرف سفیانی ملعون در دمشق برو و او را از ظهور مهدی آل محمد علیهم السلام آگاه کن و بگو که خداوند لشکرت را در بیداء به هلاکت رساند.»
 و به من گفت: «ای بشیر، به سمت مکه برو به مهدی علیه السلام ملحق شو و هلاکت ظالمان را بشارت ده و به دست امام علیه السلام توبه کن.»
 حضرت قائم علیه السلام بر او دست کشید و او به همان حالت و شکل اوّل خود برگشت و با امام علیه السلام بیعت نمود و همراه ایشان ماند.^۱

یمنی

خروج یمنی از جمله علایم حتمی ظهور امام زمان علیه السلام است که در احادیث فراوانی از او یاد شده است.

اما این احادیث به دلیل اختصار برای شناخت این شخص کافی نیست و ما به بیان حدیثی در این باره اکتفا می‌کنیم، گرچه به صورت اختصار است:

امام باقر علیه السلام فرمود: «و خروج السفیانی و الیمانی و الخراسانی (ای: الهاشمی) فی سنة واحدة، فی شهر واحد، فی یوم واحد، نظام کنظام الخزر یتبع بعضه بعضاً... و لیس فی الرايات اهدی من رایة الیمانی، هی رایة هدی لانه یدعوکم الی صاحبکم فاذا خرج الیمانی حرم بیع السلاح علی الناس و کلّ مسلم و اذا خرج الیمانی فانهض الیه، فان رایته رایة هدی و لا یحلّ لمسلم ان یتوی علیہ فمن فعل ذلك فهو من اهل النار، لانه یدعو الی الحق و الی طریق مستقیم.»

«خروج سفیانی، یمنی و خراسانی (هاشمی) در یک سال و در یک ماه و در یک روز خواهد بود با یک نظم خاصی، همچون دانه‌های تسبیح، یکی پس از دیگری می‌آیند. پرچم یمنی، هدایت یافته‌تر از پرچم‌های دیگر است و پرچم هدایت و درستی است؛ چون او شما را به جانب صاحب‌تان مهدی علیه السلام هدایت می‌نماید و هرگاه یمنی خروج کند، خرید و فروش سلاح را حرام می‌کند و اگر یمنی به پا خاست به پا خیزید؛ زیرا پرچمش، بیرق هدایت است و صلاح نیست که مسلمانی از او سرپیچی نماید و اگر کسی این کار را

۱. الزام‌الناصب؛ ج ۲، ص ۲۵۹.

انجام دهد از اهل آتش است؛ چون او به حق و راه مستقیم دعوت می‌کند.^۱
در پیرامون موضوع به همین اندازه کفایت می‌کنیم و باعث تأسف است که مصادر
بیشتری راجع به شناخت این شخصیت در دست نداریم.

نفس زکیه

ذبح نفس زکیه بین رکن و مقام در مسجدالحرام از علایم حتمی و قطعی ظهور امام
زمان علیه السلام است؛ ولی درباره نسب ایشان، اختلاف وجود دارد، گفته شده، او حسنی است یا
می‌گویند: حسینی است و این اختلاف در نسب بعد از اینکه ثابت گردید که از خاندان
رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد، ضرری ندارد.

در احادیث وارد درباره ایشان آمده: ممکن است در اوایل جوانی یا نوجوانی باشد که
امام زمان علیه السلام، او را به سمت مکه می‌فرستد؛ ولی علیه او می‌شورند و او را بین رکن و مقام^۲
ذبح می‌نمایند و پس از آن، غضب الهی بر مردم فرا خواهد رسید.

بین قیام امام زمان علیه السلام و قتل نفس زکیه، ۱۵ روز فاصله می‌باشد و به این سبب نفس
زکیه خوانده شده، که بدون هیچ گناهی به قتل می‌رسد و همچنین به این دلیل به قتل
می‌رسد که با شفافیت، پیام امام زمان علیه السلام را به اهل مکه ابلاغ می‌نماید و لا غیر.
پیام، شامل چیزی از نوع دشنام و تهدید نیست؛ بلکه مشتمل بر یاری خواستن از اهل
مکه است.

خداوند تبارک و تعالی از زبان حضرت موسی علیه السلام به حضرت خضر علیه السلام می‌فرماید:
﴿أَقْتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً﴾ «نفس زکیه‌ای را کشتی.»^۳ زیرا از گناهان، پاک بود.

احادیثی که در این باره روایت شده است را در این فرصت برای شما باز می‌گوییم:
امام باقر علیه السلام فرمود: «يقول القائم لأصحابه: يا قوم! ان اهل مكة لا يريدونني و لكني
مرسل اليهم لاحتج عليهم بما ينبغي لمثلي أن يحتج عليهم. فيدعوا رجلا من اصحابه
فيقول له: امض الى اهل مكة فقل:

يا اهل مكة! ... انا رسول فلان اليكم و هو يقول لكم: انا اهل بيت الرحمة و معدن الرسالة
و الخلافة و نحن ذرية محمد و سلاله النبيين و انا قد ظلمنا و اضطهدنا و قهرنا و ابتز منا

۱. بحار؛ مجلسی؛ ج ۵۲، ص ۲۳۲ و غیبت؛ نعمانی؛ ص ۲۵۵.

۲. مقصود از رکن، گوشه‌ای است که حجرالاسود در آن مستقر است و مقام، همان مقام ابراهیم علیه السلام

نزدیک کعبه است. ۳. کهف، آیه ۷۴.

حقانمند قبض نبینا الی یومنا هذا، فنحن نستنصرکم فانصرونا.
فاذا تکلم هذا الفتی بهذا الکلام اتوا الیه فذبوه بین الرکن و المقام و هی النفس
الزکیة.»

قائم علیه السلام به یاران خود فرمود: «ای مردم! اهل مکه من را نمی خواهند؛ ولی من فرستاده‌ای به جانب آنها می فرستم که حجت را بر آنها تمام کنم.»
پس مهدی علیه السلام، مردی از اصحابش را فرا می خواند و به او می فرماید: «به طرف مکه برو و بگو: ای اهل مکه! من فرستاده مهدی قائم علیه السلام هستم، او به شما می گوید، ما اهل بیت رحمت، معدن رسالت و خلافت، نوادگان محمد صلی الله علیه و آله و نسل پیامبران صلی الله علیه و آله هستیم به ما ظلم کردند و ما مظلوم واقع شدیم و مورد فشار قرار گرفتیم و تا به امروز، حق ما را به زور غصب کردند؛ پس از شما می خواهیم که ما را یاری نمایید.» هنگامی که این جوان، چنین صحبت نمود، بر سر او می ریزند و او را بین رکن و مقام ذبح می نمایند و او نفس زکیه است...»^۱
امام باقر علیه السلام فرمود: «... و قتل غلام من آل محمد (ص) بین الرکن و المقام، اسمہ محمد ابن الحسن، النفس الزکیة، فعند ذلک خروج قائمنا.»

«فرزندی از خاندان محمد صلی الله علیه و آله بین رکن و مقام به قتل می رسد که نام او محمد بن حسن، نفس زکیه است و پس از آن، قائم ما علیه السلام ظهور می کند.»^۲
امام صادق علیه السلام فرمود: «و لیس بین قیام قائم آل محمد و بین قتل النفس الزکیة الا خمس عشرة لیلة.»

«بین قیام قائم آل محمد علیه السلام و قتل نفس زکیه، فقط ۱۵ شب، فاصله است.»^۳
همچنین در بعضی احادیث، «نفس زکیه» به فردی گفته شده است که همراه ۷۰ نفر از صالحان در محدوده کوفه در هنگام ورود لشکر سفیانی به قتل می رسند.
همچنین این لقب به سید هاشمی نیز گفته شده است؛ ولی شکی نیست که قتل نفس زکیه از علایم حتمی ظهور است.

او کسی است که ۱۵ شب قبل از ظهور امام علیه السلام بین رکن و مقام ذبح می شود.

۱. بحار؛ مجلسی؛ ج ۵۲، ص ۳۰۷.

۲. بحار؛ مجلسی؛ ج ۵۲، ص ۱۹۲، نقل از کمال الدین؛ صدوق.

۳. بحار؛ مجلسی؛ جلد ۵۲، ص ۲۰۳، نقل از کمال الدین؛ صدوق؛ ج ۲، ص ۶۴۹ و آن را طوسی در غیبت؛ ص ۲۷۱ و شیخ مفید علیه السلام در ارشاد نقل نموده اند.



فصل هفدهم

کسانی که به دروغ و مکر، ادعای مهدویت نموده‌اند

از زمان پیامبر ﷺ و ائمه طاهرين ﷺ، اعتقاد به حضرت مهدی قائم ﷺ نزد مسلمین، امری ثابت و استوار بوده است. در اول کتاب، آیاتی درباره امام زمان ﷺ، بشارت‌های نبوی، احادیث علوی و اخبار وارده از اهل بیت ﷺ برای شما بیان گردید و مشاهده نمودید که آن آیات و احادیث درباره ظهور امام زمان ﷺ بوده‌اند و به شکوه، جلال و بلند مرتبگی ایشان تصریح دارند؛ زیرا در تاریخ اسلام، شخصی نظیر آن حضرت ﷺ از حیث امکانات، قدرت، استیلا بر کره زمین و غیره وجود ندارد.

این حقیقت به سبب روایت‌های فراوانی که در این باره وجود دارد، معروف است و کسی وجود نداشته، این حقیقت را تکذیب نماید.

بیان این عقیده و این حقیقت در خلال این قرون، باعث شد، افرادی به دروغ و مکر، ادعای مهدویت کنند که بعضی از مورخان، آنها را تا ۵۰ نفر برشمرده‌اند؛ قابل ذکر است که بعضی از آنها، مجهول الهویه، بدون نسب حتی بدون دین و مذهب بوده، برخی از عقل کامل برخوردار نبوده‌اند و اعمال غیرعقلانی، شبیه اعمال دیوانگان انجام می‌داده‌اند.

همچنین بعضی از آنان و پیروانشان در همان اوایل دعوتشان هلاک گردیدند و اثری از آنان باقی نماند.

بعضی از آنها مُرده‌اند و فقط نام و یاد آنها باقی مانده است و ما نظرها را به مجموعه‌ای از آنها معطوف می‌نماییم که در تاریخ، مشهور به ادعای مهدویت بوده‌اند و خلاصه‌ای دربارهٔ آنها را بیان می‌کنیم، آنان را به سه گروه تقسیم می‌نماییم:

- ۱- کسانی که به آنها، مهدویت را نسبت داده‌اند.
- ۲- کسانی که به دلیل حبّ ریاست و مقام، ادعای مهدویت کرده‌اند.
- ۳- کسانی که به دلیل پیروی از استعمارگران و نقشهٔ استعماری، ادعای مهدویت کرده‌اند.

اما گروه اول: این گروه که تاریخ از آنها یاد کرده، کسانی هستند که مهدویت به وسیلهٔ پیروانشان به آنان نسبت داده شده است و این طرز تفکر در آن ایام، منتشر گردیده، نمی‌دانیم چرا آن کسانی که این نسبت به آنها داده شده است در مقابل این ادعا، سکوت کردند؟!

همچنین طرفداران آنها سعی داشته‌اند بعضی نشانه‌های روایت شده در احادیث - که راجع به امام زمان علیه السلام است - را با آن افراد مطابقت نمایند.

هم اکنون، بعضی از نمونه‌های این گروه را بیان می‌نماییم:

- ۱- از احادیث روایت شده به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده: «مهدی علیه السلام همانام من است.» طرفداران مختار ثقفی، مهدویت را به محمد حنفیه نسبت دادند و این حدیث را با وی مطابقت دادند و این جا باید این بیت شاعر را گفت که:

قل للذی یدعی فی العلم فلسفة حفظت شیئاً و غابت عنک اشیاء

به آن کسی که ادعای دانش فلسفه می‌نماید، بگو، یک چیز را حفظ کردی؛ ولی چیزهای فراوان دیگری از نظرت پنهان است.

- ۲- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «أن المهدي من ولد الحسين و انه يخرج بالسيف و انه ابن

سبیه - أي مسبیه -»

«مهدی علیه السلام از فرزندان حسین علیه السلام است و با شمشیر ظهور می نماید و فرزند کنیزی است.»^۱

وقتی زید، فرزند امام سجاد علیه السلام، نهضتی به پا کرد، پیروان او ادعا نمودند که ایشان مهدی علیه السلام است؛ چون از نسل حسین علیه السلام است و با شمشیر قیام نموده، فرزند کنیزی است.» ولی آنان حدیث ذیل را فراموش کرده بودند که: «الائمة بعدی اثنا عشر، تسعة من صلب الحسين علیه السلام تاسعهم قائمهم.»

«ائمة بعد از من، دوازده نفرند که نه نفر آنها از نسل حسین علیه السلام هستند و نهمین آنها، قائم علیه السلام است.»^۲

ولی طرفداران زید برای جلب قلوب و هدف های شخصی، این ادعا را نمودند؛ وقتی زید کشته، به دار کشیده شد، حکم بن عیاش، شاعر اموی گفت:

صلبنا لکم زیداً علی جذع نخلةٍ و لم نرمهدیاً علی الجذع یصلب

زید را بر تنه نخل به دار کشیدیم و هرگز ندیده ایم که مهدی علیه السلام به دار کشیده شود! به کینه این اموی نگاه کنید که چگونه به دار کشیده شدن مهدویت را به استهزاء گرفته است!^۳

از همان زمان تا به امروز، مذهب زیدیه به وجود آمد و بیشتر آنها در شهرهای یمن هستند که متأسفانه از مذهب تشیع و از ائمه علیهم السلام جدا گشتند و از بعضی مذاهب دیگر در فقه، اصول و فروع متابعت کردند.

زیدیه، دارای مواضع ناپسند در قبال ائمه طاهرين علیهم السلام هستند که شایسته است آنها به اصل و اصالت واقعی خود برگردند و در مذهب خود نسبت به اهل بیت علیهم السلام و آنهایی که خداوند و رسول او به اطاعت از آنان امر فرموده اند، واقع بینانه نگاه کنند و به مذهب تشیع واقعی و برحق - که در ابتدای امر بر آن بودند - برگردند.

۳- چند سال بعد از قیام زید، محمد بن عبدالله معروف به «محض»، نوه امام حسن مجتبی علیه السلام متولد گشت و فرصت طلبان از این فرصت استفاده نموده، مهدویت را به او

۲. بحار: مجلسی؛ ج ۳۶، ص ۲۹۲.

۱. غیبت: نعمانی؛ ص ۲۲۸.

نسبت دادند و حدیث بی‌ارزشی - که زائیده افکار خود بود - را با ایشان مطابقت نمودند و آن، این است که: نام پدر مهدی علیه السلام، همانم پدر من است.

در ابتدای کتاب گفتیم که این حدیث، مخالف صدها حدیث روایت شده درباره اسم پدر امام زمان علیه السلام می‌باشد.

فرصت طلبان، این حدیث جعلی را بر محمدبن عبدالله محض مطابقت دادند و سپس به او، لقب «نفس زکیه» دادند و بعضی مردم با او بیعت نمودند و مضحک این است که پدرش عبدالله نیز با او بیعت نمود!

گروه دوم: کسانی بودند که به سبب حب ریاست، تسخیر قلوب، کسب قدرت و عظمت، ادعای مهدویت کردند که تعداد آنها زیاد است از جمله:

مهدی عباسی که پدرش منصور دوانیقی ادعا کرد، فرزندش، همان مهدی موعود است! با توجه به اینکه منصور، قبل از آن با محمدبن عبدالله محض - که خود را به مهدویت نسبت داده بود - بیعت کرده بود.

به این ذلت و بازی با عقاید نگاه کن که از هواهای نفسانی، نشات گرفته است و هر از گاهی، این تفکر ظهور می‌کند و در اشخاصی متبلور می‌شود، آن هم بر اساس امیال و هواهای نفسانی.

تعجبم از بی‌ابرویی ادعاکنندگان مهدویت و اوصاف آنان که پایانی ندارد! چگونه آشکارا متوسل به این‌گونه دروغ‌های مفتضح و شرم‌آور می‌شوند در حالی که می‌دانند، دروغگو هستند؟! زیرا امام زمان علیه السلام - که پیامبر صلی الله علیه و آله آمدنش را بشارت داد - صفات خاصی دارد و دارای مزایای معین و آشکاری است که مشهورترین آن صفات، این است که: زمین را پر از عدل و داد می‌نماید. آیا احدی از این ادعاکنندگان می‌تواند، مقداری از ظلمی که در اجتماعات بشری منتشر شده را از بین ببرد؟!!

نکته تعجب‌آور این است که این افراد، این ادعاها را تصدیق نموده، و به خرافات آنان ایمان آورده‌اند، با توجه به اینکه می‌دانند، این احادیث شریف، اصلاً با آنان مطابقت نمی‌نمایند.

گروه سوم: آنهایی هستند که به تبعیت از خط فکری استعمارگران و تقلید از استعمار، ادعای مهدویت داشتند که هم اکنون به آنها اشاره می‌نماییم:

استعمار، خطوط فکری را ترسیم کرد تا به اسلام ضربه بزند و بین مسلمین تفرقه بیندازد تا اهداف استعماری خود را محقق نماید.

از جمله کارهایی که استعمار برای به وجود آوردن دودلی و متزلزل نمودن قلوب و افکار مسلمانان انجام داد، ایجاد مذاهب متعدد بین جوامع مسلمین و بازی با اعتقادات دینی آنان بود.

از همین رو، فرصت راغنیمت شمردند و با ایجاد ادعای مهدویت در بعضی افراد، این نقشه شوم خود را پیش بردند و این افراد ساده لوح را از همه لحاظ کمک نمودند، تا به مشکل و مانعی برنخورند.

در این جا، نمونه‌ای از کسانی که با راهنمایی استعمارگران، ادعای مهدویت داشت را بیان می‌کنیم:

علی محمد باب، مؤسس دین بهایی؛ وقتی جاسوس روسی در سال ۱۸۳۴ م به ایران آمد، نقشه‌ای خبیثانه و ضد اسلامی ترسیم کرد؛ این جاسوس بعد از مدتی به عراق آمد و خود را شیخ عیسی لنکرانی نامید درحالی که اسم حقیقی او «کنیاز دالگورکی» بود و خود را در ردیف علمای دینی درآورد و در درس سیدکاظم رشتی که از علمای کربلا بود حاضر گردیده بود و در آن جا با شخصی به نام علی محمد ملاقات نمود که بعدها به نام «باب» شناخته شد و به مصرف حشیش عادت داشت.

جاسوس روسی توانست بین خود و علی محمد، دوستی محکمی به وجود آورد. / در یکی از شب‌ها بعد از اینکه علی محمد به عادت همیشگی، حشیش مصرف نمود، جاسوس روسی فرصت را غنیمت شمرد، او را با تمام خضوع و احترام مخاطب قرار داد و گفت: ای صاحب زمان! به من رحم کن که تو قطعاً صاحب الزمان هستی.

علی محمد علی‌رغم اینکه مصرف حشیش و حالت تخدیری که به سبب آن داشت، این خطاب را نسبت به خود رد نمود و سعی کرد، این نسبت را از خود دفع نماید؛ ولی جاسوس

روسی، پافشاری و اصرار نمود و این نسبت را به او تلقین نمود که او همان، امام زمان علیه السلام است.

هر وقت علی محمد، حشیش مصرف می‌نمود، جاسوس روسی فرصت را غنیمت می‌شمرد و این مسئله را به او تلقین می‌کرد و هر بار مسئله‌ای بسیار ساده و پیش پا افتاده از او سؤال می‌نمود و علی محمد جواب‌های سخیف و ساده‌ای می‌داد؛ ولی جاسوس روسی با تعجب و احساس رضایتمندی بسیار از جواب‌های بی‌ارزش علی محمد، خود را قانع و راضی جلوه می‌داد.

در یکی از روزها، جاسوس روسی، بطری‌ای شراب را از بغداد خریداری نمود و به باب تقدیم کرد، او نیز بدون اینکه آن را رد کند، مصرف کرد و وقتی عقل او زایل گشت، جاسوس روسی شروع به تلقین نمود که تو، همان امام زمان علیه السلام هستی.

تصدیق حرف جاسوس آغاز گردید و او اعتقاد پیدا کرد که امام زمان علیه السلام است؛ ولی از ابراز و اظهار این امر و اهمه داشت تا اینکه جاسوس روسی، او را تحریک نمود و وعده مال فراوان به او داد؛ وقتی علی محمد از کربلا به بصره مهاجرت نمود و سپس به بوشهر در ایران رفت، ادعا نمود، نایب خاص امام است؛ ولی جاسوس به این ادعا رضایت نمی‌داد؛ بلکه برای او نوشت: تو صاحب امر و امام زمان هستی.

سپس جاسوس روسی در کربلا این خبر را منتشر کرد که علی محمد، همان صاحب الزمان است که در بوشهر، ظهور نموده است.

آنهایی که علی محمد را می‌شناختند، می‌دانستند که او حشیشی و شرابخوار است و به این شایعات می‌خندیدند و بعضی کم خرده‌های ساده لوح، این خبر را تصدیق کردند بعد از اینکه جاسوس به این اعمال شیطانی همت گمارد به عنوان سفیر روس در تهران تعیین گردید و شوکت، قدرت و امکانات علی محمد را بیشتر کرد و فرصت عمل بیشتری در پیش روی او ایجاد نمود و فرصت را بیشتر از قبل، غنیمت شمرد.

آن جاسوس در تهران افرادی را - که از دوستانش بودند - تربیت نمود و عقاید آنها را خرید و تحت تصرف خود درآورد از جمله حسین علی، معروف به «بهاء» و میرزا یحیی،

معروف به «صبح ازل» که این دو نفر، اثر مهمی در نفوذ و اشاعه خط فکری این جاسوس خبیث داشتند.

بعد از گذشت دو ماه، علی محمد از بوشهر خارج و به طرف شیراز رفت و در شیراز ادعا نمود که مهدی صاحب الزمان است و در اطراف او عده‌ای که به هیچ عقیده و دینی التزامی نداشتند، جمع شدند.

وقتی علمای شیراز، ورود این شیطان به شیراز را شنیدند، بعضی را برای حصول اطمینان به سوی او فرستادند و آنها با اظهار به محبت و دوستی، اعتماد او را به دست آوردند تا مشخص شود که آیا علی محمد، امام زمان علیه السلام است؟ در این وقت بود که علی محمد، عقاید خرافی و باطل خود را برای آنان آشکار کرد و این‌گونه بود که علما از باطن این منحرف گمراه، آگاه شدند.

این جا بود که علما ضد او برخاستند، نزدیکان و جیره خوارانش را از منزلش خارج کردند، او را دستگیر نمودند و به سمت محاکمه سوق دادند که در نهایت، او را محکوم به ضرب و زندان نمودند؛ اومدت طولانی در زندان به سر برد و سپس آزاد گردید و از شیراز خارج، و به طرف اصفهان رفت.

جاسوس روس، نامه‌ای به استاندار اصفهان نوشت و سفارش علی محمد را برای احترام و محافظت از او به استاندار نمود؛ ولی استاندار اصفهان در آن روزها از دنیا رفت و امام دروغین، دستگیر و روانه تهران گردید.

جاسوس روسی به دوستان دستور داد بین مردم شایعه بیندازند که: امام زمان علیه السلام را دستگیر کرده‌اند!!

حکومت وقت، علی محمد باب را تحت مراقبت به قزوین و از آن جا به تبریز و پس از آن به ماکو فرستاد؛ ولی دوستان جاسوس، مردم را علیه حکومت وقت تحریک نمودند و در شهرهای ایران، خبر دستگیری منتشر شد، و بعضی از افراد نادان باورشان شد و جاسوس هم، ضمن تحریک بیشتر زبردستان خود، امکانات و پول در اختیار آنها می‌گذاشت تا هر چه بیشتر ضد حکومت، سر و صدا و جنجال راه بیندازند.

در پایان، پادشاه دستور محاکمه علی محمد با حضور علما و فقها را صادر نمود، جلسه محاکمه منعقد گردید و بحث و مناقشه آغاز شد و در نهایت، علی محمد از کرده خود پشیمان شد و اظهار ندامت و توبه نمود.

جاسوس روسی ترسید، مبادا دخالت او در این امر کشف گردد؛ لذا سعی در کشتن علی محمد نمود تا پوششی بر کوشش‌های خبیثانه‌اش باشد؛ در آن روزها، پادشاه وفات یافت و ناصرالدین شاه جانشین گردید، دستور قتل علی محمد را صادر و حکم را تنفیذ نمود.

حسین علی و شاگردانش نیز به دستور جاسوس روس به بغداد رفتند؛ البته اگر کوشش سفیر و کارکنان سفارت روس برای آزادی آنها نبود، چنین اتفاقی نمی‌افتاد.

حسین علی، تحت تعلیمات خاصی قرار گرفت که به نفع برادر خود یحیی عمل کند و ادعا نماید که او در آخرالزمان ظهور خواهد کرد و اموال بیشتری در این راه در اختیار او قرار گرفت، او نیز دعوت خود را شروع کرد که بعضی از مردم نادان - که راه مشخصی در حیات خود نداشتند - با او همراهی نمودند؛ حکومت عثمانی دستور به تبعید این گروه فاسد از بغداد به ترکیه و از آنجا به ادرنه (منطقه‌ای در ترکیه) را صادر کرد.

همچنین تعلیمات بهائیت سفارت روس در تهران تنظیم و به حسین علی ارسال و بین طرفداران پخش می‌شد.

در آخر، بین حسین علی و برادرش یحیی، اختلاف به وجود آمد و یحیی به قبرس مسافرت و در آنجا ازدواج نمود و خود را «صبح ازل» نام نهاد.

ولی حسین علی و طرفدارانش به شهر «عکا» در فلسطین تبعید شدند و سعی فراوانی برای نشر این عقاید باطل در ایران و فلسطین از طریق بذل فراوان اموال به کار بردند.

حسین علی، لقب «بهاء» را برای خود انتخاب کرد؛ لذا طرفداران او را «بهایی» نام نهادند. شایان ذکر است که فرقه ضاله بهائیت از فرقه‌های ساخته دست استعمار می‌باشد که برای مبارزه با اسلام و ایجاد تفرقه در میان مسلمان به وجود آمده است.

وقتی این حزب سیاسی در لباس دین در بعضی بلاد اسلامی و غربی انتشار یافت؛ آمریکا هم در نشر این فرقه، علیه اسلام و مسلمین با روسیه متحد گردید؛ لذا می‌بینید که

بهاییت و بهایی‌ها در همه جا برای نفوذ آمریکا سعی دارند.

این خلاصه‌ای از تاریخ باب، بهایییت و بهایی‌ها بود که بدین مناسبت بیان نمودیم؛ البته بهایییت دارای تاریخی مملو از زشتی‌ها و پلیدی‌هاست که انسان از بیان آن شرم دارد.^۱ در این جا گروه دیگری از مدعیان دروغین مهدویت هستند که نمی‌دانیم جزو کدام دسته از سه گروه یاد شده هستند که اسم بعضی‌ها از آنها را می‌آوریم:

۱- عبیدالله مهدی بن محمد از نوادگان امام جعفر صادق علیه السلام - که مؤسس دولت فاطمی که از مصر آغاز تا اقصی نقاط مراکش ادامه داشت - بود.
 ۲- محمد بن عبدالله بن تومرت علوی حسنی، معروف به مهدی هرعی که اصل او از مراکش و مغرب است که دولت مقتدر و بزرگی در اوایل قرن ششم هجری تاسیس نمود و بعد از مرگ او به عبدالمؤمن رسید که معروف به دولت عبدالمؤمن شد.
 ۳- عباس فاطمی در مغرب و مراکش در سال (۱۰۷ هجری) ظهور کرد و ادعای مهدویت نمود.

۴- سید احمد در هند و در سال (۱۲۴۳ هجری) ظهور نمود.

۵- محمد بن علی بن محمد سنوسی، متولد الجزایر در کوه سنوس در سال (۱۲۱ هجری) بود، مذهبی را تاسیس نمود، ساکن لیبی گردید و فرزندان، جانشین او شدند.
 ۶- غلام احمد قادیانی، متولد سال (۱۲۴۹ هجری) در قادیان از ولایت پنجاب در پاکستان است که در شهرهای پنجاب، کشمیر، بمبئی و جاهای دیگر هند، بلاد عرب و زنگبار، طرفداران بیشتری یافت.

۷- محمد احمد مهدی سودانی که ادعا نمود، امام دوازدهم است و سودانی‌هایی که تحت ظلم و فشار حکومت وقت بودند را بشارت به پیروزی می‌داد؛ روزی از او سؤال کردند:

تو، همان مهدی منتظر هستی؟!!

گفت: آری، من همان هستم!!

سپس خبر ظهور او در اطراف خارطوم و نواحی آن منتشر گردید و قبایل بیابان گرد، او

۱. مذاکرات دالگورکی؛ جاسوس روسی در بلاد اسلامیة؛ صص ۶۱-۸۵.

را شناختند؛ او با انگلیسی‌ها جنگید و بر آنان پیروز شد؛ سپس در اثر تب حدود سال ۱۳۰۸ هجری وفات یافت.

این، شرح حال مختصری از این افراد بود و ما هم به این مقدار بسنده می‌نماییم؛ ولی در کتاب مفتاح باب الابواب و کتاب طبقات المضلین در این باره مطالبی به تفصیل وجود دارد.

خلاصه گفتار: ادعای مهدویت به عنوان وسیله و طعمه‌ای برای بعضی گمراهان - که سعی در تحقق اهداف شوم شخصی خود یا استعمارگران داشته‌اند - بوده است آن هم تحت هر شرایط یا به هر وسیله‌ای که امکان رسیدن به آن باشد.

صحیح‌تر آن است که بگوییم: آنهایی که ادعای مهدویت نمودند، مرتکب جرایم غیرقابل بخششی شدند؛ زیرا اعتقادات مردم را به بازی گرفتند، خواستار احیای باطل و کشتن حق، از بین بردن و تخریب شخصیت شیعه و پراکنده کردن پیروان اهل بیت علیهم‌السلام شدند و فرصتی برای استهزای کینه ورزانه دشمنان مهیا کردند برای اینکه هرچه می‌خواهند، بگویند یا بنویسند.

افزون بر آن، گمراه نمودن مردم و اغوای آنان از راه راست و سوق دادن آنان به سمت مذاهب ساختگی و دروغین را از اهداف آنها می‌توان برشمرد.



فصل هجدهم

امام زمان علیه السلام چگونه و از کجا ظهور می‌کند؟

اعتقاد بر این است که این، بحثی بسیار حساس است و در اوج اهمیت قرار دارد؛ چون این سخن، راجع به کیفیت ظهور و خروج از اختفاست، کسی که بیش از هزار سال در این حالت به سر برده است.

سخن ما درباره شروع نهضتی است که اهداف بزرگ و نتیجه گران قدر آن بزودی به بار خواهد نشست؛ بزرگ‌ترین قیامی که برای پاکی کره زمین انجام خواهد گرفت و بزرگ‌ترین تغییر را در حیات بشر و وسیع‌ترین تغییر را در مظاهر حیات به وجود خواهد آورد؟ این قیام چگونه شروع می‌شود؟

امام مصلح، قیامش را از کجا آغاز خواهد نمود؟

واضح است که عقل محدود و افکار کوتاه ما، توانایی خبر دادن و پیشگویی درباره مهدویت را ندارد، پیشگویی‌ها و اطلاعات ما از این مسئله، در تمایز حق از باطل و دروغ از راست، بیشتر با اشتباه رو بروست؛ پس چه ارزشی در روشن کردن این موضوع دارد؟

افزون بر این، احادیثی که از ائمه طاهرين علیهم السلام روایت شده، این موضوع را از هرگونه

پیشگویی و خبر غیبی بی نیاز می کند؛ اینها به صورت کامل، کیفیت ظهور و قیام امام زمان علیه السلام را توصیف می کند و شکی در آن نیست که امام زمان علیه السلام مسیر خود را بر اساس برنامه های آسمانی طی می کند که ضامن پیروزی کامل است و از هر آفتی دور خواهد بود. نباید این مطلب را فراموش کرد که بین ظهور و قیام تفاوت وجود دارد؛ ظهور، خروج از اختفای نهان است و قیام، نهضت، انقلاب و شروع به عمل می باشد.

هنگامی که به منابع و دایرة المعارف احادیث مراجعه می کنیم در آنها ناهماهنگی در برخی از الفاظ، اختلاف در نامها و احادیثی که اول، وسط و یا آخر آن حذف شده است را مشاهده می کنیم. درباره غلطهای چاپی که دیگر نپرس، که معانی احادیث را دگرگون و مشوش نموده است؛ ما خلاصه بعضی احادیث یا احادیثی که مفهومش را دریافته ایم، آورده ایم تا هماهنگی بین آنها برقرار باشد.

از جمله نشانه های ظهور، ندای آسمانی است که در ماه رمضان واقع می شود و ظاهر احادیث این گونه است که ندای آسمانی، نزدیک ظهور امام زمان علیه السلام است.

امام زمان علیه السلام در مدینه ظهور می کند؛ ولی ما نتوانستیم فاصله ظهور تا قیام را بفهمیم؛ اما می توان گفت که ظهور ایشان در سطح محدودی نخواهد بود و همچنین نمی دانیم که حاکم مدینه در آن روز در مقابل امام زمان علیه السلام چه خواهد کرد؟

در حالی که سفیانی بر سرزمین های سوریه، اردن و فلسطین حکومت می کند، خبر ظهور امام زمان علیه السلام به او داده می شود، سفیانی هم لشکری را به سوی مدینه می فرستد؛ ولی امام زمان علیه السلام برای دوری از قیام زودرس، قبل از رسیدن لشکر سفیانی به مکه می رود؛ لشکر سفیانی داخل مدینه می شوند تا آن حضرت را دستگیر کنند؛ ولی اثری از او نمی بینند از همین رو به سوی مکه حرکت می کنند که در بین راه و در سرزمین بیداء، زمین، لشکر سفیانی را می بلعد.

امام زمان علیه السلام به سوی مکه می رود و در منزلی که در نزدیکی کوه صفا یا در منطقه ای از اطراف مکه مستقر می شود.^۱

۱. غیبت؛ نعمانی؛ باب ۱۰، ص ۱۸۲ و عقد الدرر؛ ص ۱۳۳.

روزگار سپری می‌شود تا اینکه هنگامهٔ قیام فرا می‌رسد و سیصد و سیزده نفر از اصحاب خاص امام زمان علیه السلام از شرق و غرب کرهٔ خاکی رو به سوی مکه می‌آورند. در این جا سخن خود را قطع می‌کنیم و راجع به اصحاب امام زمان علیه السلام صحبت می‌کنیم و دوباره به بحث باز می‌گردیم.

اصحاب امام زمان علیه السلام

تعداد یاران امام زمان علیه السلام و ویژگی آنها و اینکه در عدد سیصد و سیزده چه سری نهفته است را نمی‌دانیم؟

اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ بدر سیصد و سیزده نفر بودند و در برخی روایات آمده، اصحاب امام حسین علیه السلام در روز عاشورا سیصد و سیزده نفر بوده‌اند و نیز اصحاب امام زمان علیه السلام سیصد و سیزده نفر می‌باشند.

روشن است که آنها، بهترین مردمان روی زمین در آن روز می‌باشند و در وجود آنها، لیاقت، شایستگی، کفایت ادارهٔ کرهٔ خاکی و تدبیر امور تمام جهان به فراوانی یافت می‌شود؛ تمامی آنها تحت رهبری، راهنمایی و تعالیم امام زمان علیه السلام قرار دارند.

آنها کسانی هستند که خداوند آنها را از سرزمین‌های گوناگون و اقوام مختلف برمی‌گزیند؛ در خطبهٔ «بیان» - که منسوب به امیر مؤمنان علیه السلام است - اسامی آنها و سرزمینشان بیان شده است؛ اسامی برخی از آنان برای ما شناخته شده است و برخی از اسامی، دارای غلط‌های چاپی می‌باشند.

ما به اندازهٔ توانمان، اسامی اصحاب امام زمان علیه السلام، سرزمین‌ها قبایلشان را به ترتیب حروف الفبا می‌آوریم.

تعداد افراد اسامی سرزمین‌ها یا قبایل اسامی

ارمنستان^۱: احمد و حسین؛ "۲ نفر"

اسکندریه مصر: حسن، محسن، شبیل و شیبان؛ "۴ نفر"

اصفهان: یونس؛ "۱ نفر"

۱. ارمنستان، منطقهٔ وسیعی است که قسمتی از ایران و قسمتی از اتحاد شوروی سابق را شامل می‌شود.

فرنگ^۱: علی و احمد؛ "۲ نفر"

الومه^۲: معشر؛ "۱ نفر"

انببار^۳: علوان؛ "۱ نفر"

انطاکیه^۴: عبدالرحمان؛ "۱ نفر"

بحرین (اوال): عامر، جعفر، نصیر، بکیرو لیث؛ "۵ نفر"

قبیله اوس: محمد؛ "۱ نفر"

بالس^۵: نصیر؛ "۱ نفر"

صحرائشینان اعقیل: منبه، ضابطو غربان؛ "۳ نفر"

صحرائشینان اغیر: عمرو^۶؛ "۱ نفر"

صحرائشینان شیبان: نهراش؛ "۱ نفر"

صحرائشینان قسین: جابر؛ "۱ نفر"

صحرائشینان کلاب: مطر؛ "۱ نفر"

صحرائشینان مصر: عجلان و دراج؛ "۲ نفر"

برعه: یوسف، داوود و عبدالله؛ "۳ نفر"

بصره: علی و محارب؛ "۲ نفر"

بلخ^۷: حسن؛ "۱ نفر"

بلست^۸: عبدالوارث؛ "۱ نفر"

بلقا: صادق؛ "۱ نفر"

بیت المقدس: بشر، داوود و عمران؛ "۳ نفر"

۱. به صورت خاص به فرانسوی ها و به صورت عموم به اروپایی ها اطلاق می شود.

۲. منطقه ای در سرزمین هذیل.

۳. سرزمینی در عراق که در نزدیکی سوریه قرار گرفته است.

۴. شهری در سوریه.

۵. منطقه ای در سوریه که بین حلب و رقه است.

۶. عمر نیز آمده است.

۷. شهری در افغانستان.

۸. روستایی از اسکندریه مصر.

- بیضا^۱: سعد، سعید؛ ۲ نفر
- شوشتر: احمد و هلال؛ ۲ نفر
- تفلیس^۲: محمد؛ ۱ نفر
- قبیله تمیم^۳: ریان؛ ۱ نفر
- ثقب^۴: هارون؛ ۱ نفر
- کوه لکام^۵: عبدالله، عبیدالله، قادم و یحیی؛ ۵ نفر
- جده (عربستان): ابراهیم؛ ۱ نفر
- جعاره: یحیی و احمد؛ ۲ نفر
- اتیوپی: ابراهیم، عیسی، محمد و حمدان؛ ۴ نفر
- حبش: کثیر؛ ۱ نفر
- حلب (سوریه): صبیح و محمد؛ ۲ نفر
- حله (عراق): محمد و علی؛ ۲ نفر
- حمص: جعفر؛ ۱ نفر
- قبیله حمیر: مالک و ناصر؛ ۲ نفر
- خرشان (بحرین): تکیه و مسنون؛ ۲ نفر
- قطیف^۶: عزیز و مبارک؛ ۲ نفر
- خلاط^۷: محمد و جعفر؛ ۲ نفر
- خونج^۸: محروز و نوح؛ ۲ نفر
- دمشق: داوود و عبدالرحمان؛ ۲ نفر

-
۱. شهری در ایران، مغرب، لیبی و در جنوب یمن.
 ۲. شهری در گرجستان.
 ۳. قبیله‌ای عربی که نسبت آنها به تمیم بن مر بن الیاس بن مضر می‌رسد.
 ۴. روستایی از یمامه، واقع در منطقه نجد عربستان.
 ۵. کوهی مشرف به انطاکیه سوریه.
 ۶. شهری در عربستان.
 ۷. شهری بزرگ در ارمنستان.
 ۸. شهری در آذربایجان ایران.

- دورق^۱: عبدالغفور؛ "۱ نفر"
- دیار: شعیب؛ "۱ نفر"
- ذهاب^۲: حسین؛ "۱ نفر"
- رمله^۳: طلیق و موسی؛ "۲ نفر"
- رهاط^۴: جعفر؛ "۱ نفر"
- ری^۵: مجمع؛ "۱ نفر"
- بغداد: عبدالمطلب، احمد و عبدالله؛ "۳ نفر"
- زید^۶: محمد، حسن و فهد؛ "۳ نفر"
- ساده^۷: صلیب، سعدان و شبیب؛ "۳ نفر"
- سجار^۸: محمد؛ "۱ نفر"
- سرخس^۹: ناجیه و حفص؛ "۲ نفر"
- سامرا: مرایی و عامر؛ "۲ نفر"
- سعداوه: احمد، یحیی و فلاح؛ "۳ نفر"
- سلماس^{۱۰}: هارون؛ "۱ نفر"
- سمرقند^{۱۱}: علی و مجاهد؛ "۲ نفر"
- سن^{۱۲}: مقداد و هود؛ "۲ نفر"
- سنجار^{۱۳}: ابان و علی؛ "۲ نفر"

-
۱. روستایی در خوزستان.
۲. سرزمینی در کرمانشاه.
۳. سرزمینی در شمال شرقی قدس.
۴. منطقه‌ای در اطراف مکه.
۵. شهری در اطراف تهران.
۶. مکانی در نزدیکی شهر بلس در سوریه.
۷. منطقه‌ای در یمامه، سرزمین نجد، واقع در عربستان.
۸. منطقه‌ای در اطراف شهر بخارا در سرزمین قفقاز.
۹. شهری در اطراف مشهد مقدس.
۱۰. منطقه‌ای در شمال ایران و نزدیک به تبریز.
۱۱. شهری بزرگ در ازبکستان.
۱۲. شهری در ساحل رودخانه دجله در عراق و نزدیک تکریت.
۱۳. سرزمینی در اطراف موصل در شمال عراق و در جای دیگر درباره سنجار آمده، روستایی در اطراف شهر حلب در سوریه است.

سند^۱: عبدالرحمان؛ "۱ نفر"

سهم: جعفر؛ "۱ نفر"

سوس^۲: شیبان و عبدالوهاب؛ "۲ نفر"

سیراف^۳: خالد، مالک، حوقل و ابراهیم؛ "۴ نفر"

سیلان^۴: نوح، حسن و جعفر؛ "۳ نفر"

شوبک: عمیر؛ "۱ نفر"

شیراز: عبدالله، صالح، جعفر و ابراهیم؛ "۴ نفر"

شیزر^۵: عبدالوهاب؛ "۱ نفر"

صنعا: جبریل، حمزه، یحیی و سمیع؛ "۴ نفر"

ضیعه: زید و علی؛ "۲ نفر"

ضیف^۶: عالم و سهیل؛ "۲ نفر"

طائف: علی، سبا و زکریا؛ "۳ نفر"

طائف یمن: هلال؛ "۱ نفر"

طالقان^۷: صالح، جعفر، یحیی، هود، فالح، داود، جمیل، فضیل، عیسی، جابر، خالد،

لوان، عبدالله، ایوب، ملائب، عمر، عبدالعزیز، لقمان، سعد، قبضه، مهاجر، عبدون،

عبدالرحمان و علی؛ "۲۴ نفر"

طبریه^۸: فلیح؛ "۱ نفر"

عبادان^۹: حمزه، شیبان، قاسم، جعفر، عمر، عامر، عبدالمهیمن، عبدالوارث، و احمد؛

۱. منطقه‌ای وسیع در جنوب پاکستان.

۲. شهری در خوزستان به نام شوش و همچنین سوس، اسم سرزمینی در مغرب عربی است.

۳. سرزمینی در ایران که در نزدیکی خلیج فارس است و ۶ فرسخ با شیراز فاصله دارد.

۴. جزیره‌ای در جنوب شرقی هند. ۵. شهری در سوریه.

۶. شاید ضیق صحیح باشد که روستایی در منطقه نجد، واقع در عربستان می‌باشد.

۷. اسم منطقه‌ای است که بین قزوین و ابهر واقع شده، همچنین اسم شهر بزرگی در افغانستان است.

۸. شهری واقع بر دریاچه طبریه در فلسطین است.

۹. منظور از عبادان، مشخص نیست، کجا می‌باشد، شاید منظور آبادان است.

۱۰ نفر

عدن: عون و موسی؛ ۲ نفر

عرفه^۱: فرج؛ ۱ نفر

عسقلان^۲: محمد، یوسف، عمر، فهد و هارون؛ ۵ نفر

عسکر مکرم^۳: طیب و میمون؛ ۲ نفر

عقر^۴: احمد؛ ۱ نفر

عگا^۵: مروان و سعد؛ ۲ نفر

عمار^۶: مالک؛ ۱ نفر

عمان: محمد، صالح، داوود، هواشب، کوش و یونس، ۶ نفر

عنیزه^۷: عمیر؛ ۱ نفر

فسطاط^۸: احمد، عبدالله، یونس و طاهر؛ ۴ نفر

کاشان: عبدالله، عبیدالله؛ ۲ نفر

قادسیه^۹: حصین؛ ۱ نفر

قزوین: هارون، عبدالله، جعفر، صالح، عمر، لیث، علی و محمد؛ ۸ نفر

قم: یعقوب؛ ۱ نفر

کازرون^{۱۰}: عمر، معمر و یونس؛ ۳ نفر

کیش^{۱۱}: محمد؛ ۱ نفر

کربلا: حسین، حسین و حسن؛ ۳ نفر

۱. روستایی نزدیک سرزمین عرفات در اطراف مکه.

۲. شهری در فلسطین همچنین روستایی در اطراف شهر بلخ در افغانستان.

۳. شهری در خوزستان.

۴. اسم مکانی در نزدیکی کربلا همچنین اسم روستایی بین نکریت و موصل و نیز روستایی در اطراف

بغداد، همچنین روستایی در اطراف موصل و روستایی در اطراف رمله در فلسطین می باشد.

۵. شهری در فلسطین. ۶. شهری در جنوب عراق.

۷. شهری در منطقه نجد واقع در عربستان. ۸. شهری در مصر.

۹. شهری در عراق و اسم مکانی در نزدیکی نجف.

۱۰. شهری در ایران. ۱۱. منطقه ای در اطراف بغداد.

کرخ بغداد^۱: قاسم؛ "۱ نفر"

کرد^۲: عون؛ "۱ نفر"

کرمان: عبدالله؛ "۱ نفر"

کوره^۳: ابراهیم؛ "۱ نفر"

کوفه: محمد، غیاث، هود و عتاب؛ "۴ نفر"

لنجویه^۴: کوثر؛ "۱ نفر"

مدینه: علی، حمزه، جعفر، عباس، طاهر، حسن، حسین، قاسم، ابراهیم و محمد؛

"۱۰ نفر"

مراغه^۵: صدقه؛ "۱ نفر"

مرقیه^۶: بشر و شعیب؛ "۲ نفر"

مرو^۷: حذیفه؛ "۱ نفر"

معاذه: سوید، احمد، محمد، حسن، یعقوب، حسین، عبدالله، عبدالقدیم، نعیم، علی،

حیان، ظاهر، تغلب و کثیر؛ "۱۴ نفر"

مکه: عمرو، ابراهیم، محمد، عبدالله، عبدالرحمان، ملاعب محمد، عمر و مالک؛ "۴ نفر"

منصوریه: محمد، عمر و مالک؛ "۲ نفر"

مهمج^۸: هارون و فهد؛ "۳ نفر"

موصل: جعفر و محمد. "۲ نفر"

نجف: ؛ "۲ نفر"

۱. نام محله‌ای در بغداد.

۲. روستایی در ایران که ۶۰ کیلومتر با اصفهان فاصله دارد.

۳. سرزمینی در لبنان. ۴. جزیره‌ای در آفریقای شرقی.

۵. شهری در شمال ایران؛

۶. مرقیه، سرزمینی در اطراف شهر حمص در سوریه؛

۷. شهری در اتحاد شوروی و شهری در استان خراسان در ایران.

۸. سرزمینی در اطراف شهر زبید در یمن؛

نصیبین^۱: احمد و علی؛ "۲ نفر"

نوبه^۲: واصل و فاضل؛ "۲ نفر"

نیشابور: علی و مهاجر؛ "۲ نفر"

هَجْر^۳: موسی و عباس؛ "۱ نفر"

هَجْر: عبدالقدوس؛ "۲ نفر"

هرات^۴: نهروش؛ "۱ نفر"

همدان^۵: علی و صالح؛ "۲ نفر"

هونین^۶: عبدالسلام، فارس و کلیب؛ "۳ نفر"

واسط^۷: عقیل؛ "۱ نفر"

یمامه^۸: ظافر و جمیل؛ "۲ نفر"

یمن: جبیر، حویش، مالک، کعب، احمد، شیبان، عامر، عمّار، فهد، عاصم، حجر، کلثوم،

جابر و محمد؛ "۱۴ نفر"

شش نفر از ابدال^۹ که نام همگی آنها عبدالله و سه نفر از دوستان اهل بیت علیهم السلام به

نامهای «عبدالله، مخنف و براك و چهار نفر از دوستان پیامبران، صباح، صیاح، میمون

و هود و دو نفر غلام، عبدالله و ناصح که مجموع اینها سیصد و سیزده نفر می شود.^{۱۰}

۱. شهری در ترکیه همچنین روستایی در اطراف حلب در سوریه.

۲. منطقه‌ای در آفریقا که در ساحل رود نیل قرار دارد و قسمتی از آن در مصر و قسمت دیگر در سودان بود؛

۳. روستایی در بحرین، یمن و در منطقه شرقی عربستان.

۴. شهری در شمال غربی افغانستان.

۵. قبیله عربی یمن، اسم شهری در یمن و شهری در ایران.

۶. منطقه‌ای در مصر.

۷. شهری در عراق، روستایی در یمن، منطقه‌ای در اطراف حلب و منطقه‌ای در اطراف بلخ.

۸. منطقه‌ای وسیع در عربستان.

۹. ابدال، گروهی از صالحان که دنیا از وجود آنها خالی نمی‌گردد و چنانچه کسی از آنها وفات نماید، خداوند کس دیگری را جانشین می‌نماید، همان‌طور که در مجمع البحرین، متعلق به طریحی بیان شده است.

۱۰. الزام الناصب؛ ج ۲، ص ۲۰۱ و نواب الدهور؛ ج ۲، ص ۱۱۶.

هرگاه می‌گویند، تعداد اصحاب امام زمان علیه السلام سیصد و سیزده نفر هستند و نام افراد را می‌خوانیم و اثری از نام خود یا نام شهر و دیار خود را نمی‌بینیم، ناراحت و دلسرد می‌شویم؛ ولی وقتی انسان بداند که یاران امام علیه السلام فقط همین تعداد یا از همان شهر و دیار مشخص نیستند یأس و دلسردی جای خود را به امید و آرزو می‌دهد؛ پس ما می‌گوییم که نام اصحاب امام زمان علیه السلام، فقط همین تعداد نیستند؛ هم اکنون، مطلبی در این باره تقدیم می‌گردد:

فرق بین اصحاب و انصار

اصحاب، سیصد و سیزده نفر می‌باشند و اینها، همان‌هایی هستند که حضرت علی علیه السلام و امام صادق علیه السلام درباره آنها فرموده‌اند: «هم اصحاب الألوية.»
 «آنان پرچمداران او هستند.» که اشاره به شایستگی‌های فراوان آنها در فرماندهی دارد.

امام صادق علیه السلام درباره آنها فرموده: «و هم حکام الله فی ارضه.»

«آنان، حاکمان الهی بر روی زمین هستند.»

در آینده می‌خوانید که هر کدام از این اشخاص، نقش مهمی در فتح کشورها و فرماندهی لشکرها به عهده دارند.

انصار، مؤمنان و صالحانی هستند که به امام زمان علیه السلام در مکه و جاهای دیگر ملحق می‌شوند و تحت لوای ایشان می‌مانند و با دشمنان خدا و رسولش می‌جنگند.

امام زمان علیه السلام با ده هزار نفر از انصار از مکه خارج می‌شود و اینها، فقط انصار هستند، افزون بر اینکه اینها، تمام انصار نیستند و سید هاشمی در عراق به امام زمان علیه السلام ملحق می‌شود که ۱۲ نفر، همراه او هستند.

اضافه بر اینها، تعداد زیادی از انصار امام زمان علیه السلام از ملائکه هستند که اوامر و تعلیمات امام زمان علیه السلام را به اجرا در می‌آورند.

همچنین در ادعیه و زیارات از ائمه طاهرين علیهم السلام روایت شده: «انسان از خدای خود بخواهد که او را جزو انصار و رزمندگان امام زمان علیه السلام قرار دهد.»

هم اکنون بعضی از این ادعیه و زیارات را می آوریم:

۱- «و أسأل الله البر الرحيم ان يرزقني مودتكم وأن يوفقني للطلب بشاركم مع الامام المنتظر الهادي من آل محمد.»

«از خداوند نیک و مهربان می خواهم که دوستی شما را نصیب من نماید و مرا برای خون جواهی شما، موفق به همراهی با امام منتظر علیه السلام از خاندان محمد صلی الله علیه و آله نماید.»^۱

۲- و أن يرزقني طلب ثاري مع امام هدي^۲ ظاهر ناطق بالحق منكم.

«از خداوند می خواهم که برای خون خواهی شما به من توفیق همراهی با امام هدایت و گویای به حق را روزی من نماید.»^۳

۳- واجعلني اللهم من انصاره و اعوانه و أتباعه و شيعته.

«خداوندا! مرا از یاران، پیروان، کمک رسانان و شیعیان او قرار ده.»^۴

۴- «اللهم كما جعلت قلبي بذكره معموراً فأجعل سلاحني بنصرته مشهوراً و ان حال بيني و بين لقائه الموت - الذي جعلته علي عبادك حتماً و أقدرت به علي خليفتك رغماً - فابعثني عند خروجه ظاهراً من حفرتي، مؤتزرأ كفني، حتى أجاهد بين يديه في الصف الذي ائنت علي أهله في كتابك فقلت: ﴿كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَّرْضُوضٌ﴾

«خدایا، همان گونه که ذکر او را در قلبم قرار دادی، سلاح مرا در راه یاری او قرار بده و اگر مرگ - که آن را برای بندگان قطعی قرار داده ای و برخلاف خواسته آنها بر آنان حاکم کردی - بین من و او فاصله انداخت در هنگام ظهور او، مرا از قبرم در حالی که کفن بر شانهم انداخته ام، خارج نما. تا همراه او جهاد کنم و در ردیف کسانی قرار گیرم که آنان را در کتابت ستایش کرده ای: «گویی که بنیادی محکم و استوارند.»^۵

دعای عهد:

۵- امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس ۴۰ روز با این دعا، خداوند را بخواند از انصار قائم

۱. مفاتیح الجنان؛ ص ۶۴، زیارت عاشورای غیر معروفه.

۲. در نسخه ای دیگر: «و ان يرزقني طلب ثاركم مع امام مهدي.»

۳. مفاتیح الجنان؛ ص ۴۵۷. ۴. مفاتیح الجنان؛ ص ۵۲۵.

۵. صف، آیه ۴ و مفاتیح الجنان؛ ص ۵۲۸.

ما شاء الله خواهد بود و چنانچه بمیرد، خداوند تبارک و تعالی، او را از قبر خارج خواهد نمود و به تعداد هر کلمه، هزار حسنه به او عطا خواهد کرد و هزار گناه از او محو و پاک خواهد نمود.»
دعا این است:

«اللهم ربّ النور العظيم وربّ الكرسي الرفيع وربّ البحر المسجور و منزل التوراة و الانجيل و الزبور و ربّ الظلّ و الحرور و منزل القرآن العظيم و ربّ الملائكة المقربين و الانبياء المرسلين. اللهم اني اسئلك بوجهك الكريم و بنور وجهك المنير و ملكك القديم يا حي يا قيوم، أسئلك باسمك الذي أشرقت به السماوات و الارضون و باسمك الذي يصلح به الأولون و الآخرون يا حيّاً قبل كلّ حي و يا حيّاً بعد كلّ حي و يا حيّاً حين لا حيّ يا محيي الموتى و مميت الاحياء يا حيّ لا اله الا انت. اللهم بلغ مولانا الامام الهادي المهدي القائم بأمرك - صلوات الله عليه و على آبائه الطاهرين - عن جميع المؤمنين و المؤمنات في مشارق الارض و مغاربها، سهلها و جبلها و برّها و بحرها و عني و عن والديّ، من الصلوات زنة عرش الله و مداد كلماته و ما أحصاه علمه و أحاط به كتابه.

اللهم اني أجدّد له في صبيحة يومي هذا و ما عشت من أيامي، عهداً و عقداً و بيعةً له في عنقي، لا أحول عنها و لا أزول أبداً.

اللهم اجعلني من أنصاره و أعوانه و الذّابّين عنه و المسارعين اليه في قضاء حوائجه و المحامين عنه و السابقين الى إرادته و المستشهدين بين يديه.

اللهم ان حال بيني و بينه الموت الذي جعلته على عبادك حتماً مقضياً، فأخرجني من قبري مؤتزرّاً كفني، شاهراً سيفي، مجرداً قناتي، ملبياً دعوة الداعي في الحاضر و البادي.

اللهم ارني الطلعة الرشيدة و الغرة الحميدة و اكحل ناظري بنظرة مني اليه و عجل فرجه و سهل مخرجه و اوسع منهجه و اسلك بي محجة و انفذ امره و اشدّد ازره و اعمر اللهم به بلادك و احي به عبادك، فأنت قلت - و قولك الحق - ظهر الفساد في البرّ و البحر، بما كسبت أيدي الناس، فأظهر اللهم لنا وليك و ابن بنت نبيك، المسمّى باسم رسولك، حتى لا يظفر بشيء من الباطل الامزّقه و يحقّ الحق و يحققه و اجعله اللهم مفزعاً لمظلوم عبادك و ناصراً لمن لا يجد له ناصراً غيرك و مجدّداً لما عطلّ من أحكام كتابك و مشيداً لما ورد من

أعلام دينك و سنن نبيك صلى الله عليه وآله و اجعله اللهم ممن حصنته من باس المعتدين.
اللهم و سرّ نبيك محمداً صلى الله عليه وآله برويته و من تبعه على دعوته و ارحم استكانتنا بعده.
اللهم اكشف هذا الغمّه عن هذه الأمة بحضوره و عجل لنا ظهوره، انهم يرونه بعيداً و نراه قريباً، برحمتك يا ارحم الراحمين.
ثمّ تضرب بيدك على فخذك الايمن ثلاث مرّات و تقول - بعد كلّ مرّة-: العجل، العجل يا مولاي يا صاحب الزمان»

«بارالها! ای پروردگار نور بزرگ و ای پروردگار کرسی پرفراز و ای پروردگار دریای احسان و ای نازل کننده تورات، انجیل و زبور و ای پروردگار سایه و آفتاب گرم و ای نازل کننده قرآن عظیم و ای پروردگار فرشتگان مقرب و پیامبران و فرستادگان!

بارالها! به حق ذات بزرگوارت و نور جمال بی مثلت که جهان به وسیله آن روشن می شود و به حق حکومت و مالکیت قدیمی ات، ای زنده، ای پابرجا!

از تو درخواست می کنم به حق اسمت که آسمان ها و زمین را نورانی می کند و به حق اسمی که اولین و آخرین عالم را صالح گرداندی؛ ای زنده پیش از هر زنده و ای زنده بعد از هر زنده و ای زنده! هنگامی که زنده ای جز تو نیست، ای زنده کننده مردگان و ای میراننده زندگان، ای زنده ای که معبودی جز تو نیست!

بارالها! به مولایمان، امام هدایت کننده و هدایتگر، قیام کننده به فرمان تو از جانب تمام مردان و زنان مومن در شرق و غرب عالم و در صحراها و کوهها و خشکی و دریاها و از جانب من و پدر و مادرم، درود بفرست؛ درودی که هم وزن عرش الهی و به اندازه مداد کلمات حق و شمارش دانش حق و کتاب آفرینش حق باشد.

بارالها! در این صبح و روزهایی که زنده ام با او تجدید می کنم و عهد و پیمان و بیعت او را بر گردن می اندازم که از آن برنگردم و دست برندارم.

بارالها! مرا جزو انصار و یاران و دفاع کنندگان از او و شتاب کنندگان در برآورده کردن خواسته های او و فرمانبردار دستوراتش و حمایت کنندگانش و سبقت گیرندگان در خواسته او و شهیدان در رکابش قرار بده.

بارالها! اگر بین من و او مرگ - که مرگ را برای بندگان حتمی و قطعی قرار داده‌ای - فاصله شود؛ پس مرا از قبرم برخیزان در حالی که کفنم را به کمرم بسته، شمشیرم را از نیام برکشیده، نیزه‌ام را برافراشته، لبیک گویِ دعوتِ حقِ او در شهر و دیار عالم باشم!

بارالها! آن چهرهٔ ارجمند و آن پیشانی نیکو را به من نشان بده و سرمهٔ دیدار او را به چشم، من بکش، فرجش را تعجیل بفرما و خروجش را آسان نما و راهش را گسترده کن و مرا در راه او قرار ده و دستوراتش را نافذ گردان و پشتوانه‌اش را محکم نما!

بارالها! به وسیلهٔ او، سرزمین‌ها را آباد کن و به بندگان زندگانی ببخش؛ چون تو فرموده‌ای و کلام تو حق است: «فساد در بیابان و دریا به آنچه دست‌های مردم کسب کردند، آشکار شد!»

بارالها! ولی خود و پسر دختر پیامبرت - که همانم رسالت می‌باشد - را آشکار کن که به هر باطلی که دست می‌یابد، آن را نابود می‌کند و هر حقی را محقق می‌نماید.

بارالها! او را پناهی برای بندگان مظلومت و یاری کنندهٔ کسانی که یاری رسانی ندارند و زنده کنندهٔ احکام کتابت که تعطیل شده، برپادارندهٔ نشانه‌های دینت و روش پیامبرت قرار بده!

بارالها! او را از یورش ستمکاران محافظت بفرما!

بارالها! پیامبرت محمد ﷺ و تمام پیروانش - که دعوت او را اجابت کردند - به دیدار او شاد و مسرور گردان و به بیچارگی ما بعد از آن حضرت ﷺ رحم کن!

بارالها! این ناراحتی را از این امت به وسیلهٔ ظهور او برطرف کن و ظهور او را جلو بینداز که باطل گویان، ظهور او را بعید می‌دانند؛ ولی ما نزدیک می‌دانیم! به رحمت/ای مهربان‌ترین مهربانان.»

سپس ۳ مرتبه با دست بر ران راست بزن و بگو: «العجل، العجل یا مولای یا صاحب الزمان.»

مفضل بن عمر گفت: دربارهٔ مهدی قائم عجله و عده‌ای از اصحاب ما - که منتظر او ماندند و وفات نمودند - صحبت می‌کردیم که امام صادق عجله به ما فرمود: «اذا قام... اتی المؤمن فی

قبره، فيقال له: يا هذا... انه قد ظهر صاحبك، فأن تشأ أن تلحق به فالحق وان تشأ ان تقيم في كرامة ربك فأقم.»

«هنگامی که او قیام کند به مومن در قبرش گفته می شود: «فلانی! صاحب و مولایت ظهور کرده است، اگر می خواهی به او ملحق شوی، ملحق شو و اگر می خواهی در سایه کرامت پروردگارت قرار گیری بپاخیز.»^۱

احادیث مربوط به اصحاب امام مهدی علیه السلام

درباره مدح و ستایش کسانی که برگزیدگان خداوند تعالی هستند و به همنشینی و همراهی امام زمان علیه السلام مشرف گشته اند، روایات بسیاری راجع به چگونگی پیوستن آنان به امام علیه السلام وجود دارد و بلکه در قرآن کریم نیز آیاتی درباره اینها آمده است. هم اکنون بعضی از این روایتها را می آوریم و آنهایی را که نیاز به توضیح دارند، شرح می دهیم:

۱- از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام در تأویل این آیه: «وَلَيُنْ أَخْرُنَا عَنْهُمْ الْعَذَابُ إِلَى أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ» «به سبب امتی معدود، عذاب را به تأخیر انداختیم.»^۲

فرمودند: «انّ الامّة المعدودة هم اصحاب المهدي في آخر زمان، ثلاث مائة و ثلاثة عشر رجلاً، كعدة أهل بدر، يجتمعون في ساعة واحدة، كما يجتمع قزح الخريف.»

«امت معدود، همان اصحاب مهدی علیه السلام در آخر زمان هستند که تعداد آنها سیصد و سیزده نفر است به تعداد اهل بدر که در یک ساعت جمع می گردند، همان گونه که تکه های ابر در پاییز جمع می شوند.»^۳

۲- امام صادق علیه السلام درباره این آیه: «فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعاً» «در نیکی کردن از یکدیگر سبقت بگیرید هر جا که باشید، خداوند شما را جمع می کند.» فرمود: «يعني اصحاب القائم، الثلاث مائه و بضع عشرة و هم - والله - الأمة المعدودة، يجتمعون في ساعة واحدة كقزح الخريف.»

۱. حق الیقین؛ عبدالله شبر؛ ج ۲، ص ۱۴.

۲. هود، آیه ۸.

۳. ينابيع الموده؛ قندوزی حنفی و تفسیر برهان؛ بحرانی درباره تفسیر این آیه.

- «منظور، اصحاب قائم علیه السلام هستند که به خدا قسم! این سیصد و چند نفر، امت معدودی هستند که در یک ساعت جمع می‌گردند، همان‌گونه که ابرهای پاییزی جمع می‌شوند!»^۱
- ۳- امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «يجتمعون قزعا كقزع الخريف من القبائل، ما بين الواحد و الاثنین و الثلاثة و الاربعة و الخمسة و الستة و السبعة و الثمانية و التسعة و العشرة.»
«همانند تکه‌های ابر پاییزی آنها را جمع می‌کند از قبایل مختلف و از هر جایی، ۱ نفر، ۲ نفر، ۳ نفر، ۴ نفر، ۵ نفر، ۶ نفر، ۷ نفر، ۸ نفر، ۹ نفر و ۱۰ نفر.»^۲
- ۴- امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «اصحاب القائم ثلاثمائة و ثلاثة عشر رجلاً، اولاد العجم، بعضهم يحمل في السحاب نهاراً، يعرف باسمه و اسم ابيه و نسبه و حليته و بعضهم نائم على فراشه، فيوافيه في مكة على غير ميعاد.»
- «اصحاب قائم علیه السلام سیصد و سیزده نفرند، فرزندان عجم می‌باشند که بعضی از آنها در روز بر روی ابرها به سوی او برده می‌شوند؛ با نام، نام پدر، نسبت و کنیه شناخته شده‌اند، بعضی از آنها همان‌گونه که در خوابند، بدون وعده قبلی، او را ملاقات می‌نمایند.»^۳
- ۵- امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «ان اصحاب القائم شباب، لا كهول فيهم الا كالحل في العين، او كالمح في الزاد و اقل الزاد الملح.»
- «اصحاب قائم علیه السلام جوانند، انسان پیری در آنها نیست، مگر بسیار کم مانند سرمه در چشم و نمک در طعام که کمترین چیز در غذاست.»^۴
- ۶- همچنین شخصی از آن حضرت علیه السلام، راجع به امام زمان علیه السلام پرسید که ایشان فرمود: «فيجمع الله تعالى له قوماً، قزع كقزع السحاب، يؤلف الله بين قلوبهم، لا يستوحشون من احد ولا يفرحون باحد يدخل فيهم، على عدة اصحاب بدر، لم يسبقهم الأولون و لا يدركهم الآخرون.»
- «خداوند تعالی برای او گروهی را همچون تکه‌های ابر - که به هم متصل خواهند شد -

۲. غیبت؛ نعمانی؛ باب ۲۰، حدیث ۲.

۱. غیبت؛ نعمانی؛ باب ۲۰، حدیث ۳.

۳. غیبت؛ نعمانی؛ باب ۲۰، حدیث ۸.

۴. بحار؛ مجلسی؛ ج ۵۲، ص ۳۳۳ و غیبت؛ نعمانی؛ باب ۲۰، حدیث ۱۰.

جمع خواهد نمود و بین آنان، انس و محبت قرار خواهد داد از هیچ کس وحشتی نخواهد داشت و به سبب پیوستن دیگران، مغرور و خوشحال نخواهند شد؛ آنان به اندازه یاران بدر خواهند بود که نه گذشتگان و نه در آیندگان مثل آنان نخواهند بود.^۱

۷- امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «فیصیر الیه انصاره من أطراف الارض، تطوی لهم طياً، حتی یبایعوه.»

«از اطراف کره زمین به طرف او می روند و زمین به سرعت، زیر پایشان طی می شود تا با او بیعت نمایند.»^۲

۸- همچنین فرمود: «إذا أذن الامام دعا الله باسمه العبراني، فأتیحت له صحابته الثلاثمائة و ثلاثة عشر قزع كقزع الخريف، فهم اصحاب الالوية، منهم من يفقد من فراشه ليلاً، فيصبح بمكة و منهم من یرى يسیر فی السحاب نهاراً، يُعرف باسمه و اسم أبيه و حلیته و نسبه.»

قال الراوي: قلت: جعلت فداك... ایهم اعظم ايماناً؟

قال علیه السلام: «الذي يسیر فی السحاب نهاراً و هم المفقودون و فیهم نزلت هذه الآية: ﴿أَئِنَّ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعاً﴾.»

«وقتی که خداوند سبحان و تعالی اذن ظهور دهد، او خداوند را به اسم خاصی می خواند، سپس سیصد و سیزده نفر دور او جمع می شوند مانند قطعه های ابر پاییز؛ آنها پرچم داران هستند، بعضی از آنان، شبانه در جای خود ناپدید می شوند و همان وقت در مکه ظاهر می گردند و برخی دیگر در روز روشن بر روی ابرها حرکت می کنند؛ آنها از نظر نام، نام پدر، کنیه و نسب شناخته شده اند.»

راوی گفت: فدایت شوم! کدام یک از آنها ایمانی برتر دارد؟

فرمود: «آنهايي که روز روشن بر ابرها سیر می کنند و دیده نمی شوند، این آیه درباره آنان نازل گردید: «چه وقت می شود که خداوند شما را جمع نماید.»^۳

۱. مستدرک الصحيحین؛ حاکم نیشابوری؛ ج ۴، ص ۵۵۴ و عقد الدرر.

۲. الفصول المهمه؛ ابن صباغ مالکی؛ فصل ۱۲. ۳. غیبت؛ نعمانی؛ باب ۲۰، حدیث ۳. بقره، آیه ۱۴۸.

۹- امام صادق علیه السلام فرمود: «و رجال کان قلوبهم زبر الحديد لا يشوبها شك في ذات الله، اشد من الحجر، لو حملوا على الجبال لزالوها... كأن على خيولهم العقبان يتمسحون بسرج الامام يطلبون بذلك البركة و يحفون به، يقونه بأنفسهم في الحروب و يكفونه ما يُريد.

رجال لا ينامون الليل، لهم دوى في صلاتهم كدوى النحل، يبيتون قياماً على اطرافهم و يصبحون على خيولهم، رهبان بالليل، ليوث بالنهار. هم أطوع له من الأمة لسيدها كالمصاييح كأن قلوبهم القناديل و هم في خشية الله مشفقون، يدعون بالشهادة و يتمنون ان يقتلوا في سبيل الله، شعارهم: يا لثارات الحسين.

اذا ساروا يسير الرعب امامهم مسيرة شهر، يمشون الى المولى ارسالاً، بهم ينصر الله امام الحق.»

«آنان، مردانی هستند که قلب‌هایی به محکمی آهن دارند و در ذات حق، اصلاً شک ندارند و آنها از سنگ سخت‌تر هستند و اگر بر کوه‌هایورش برند، آنها را از بین می‌برند همچون عقاب، سوار بر اسبان خود می‌تازند؛ بر اسب امام علیه السلام دست می‌کشیدند تا بدین وسیله تبرک جویند؛ دور او حلقه می‌زنند و از او محافظت می‌نمایند و هرچه می‌خواهد و دستور می‌دهد، آماده و مهیا می‌نمایند؛ مردانی هستند که شب، خواب ندارند و صدای مناجات آنها در نماز مثل صدای زنبور است، شب را در عبادت به سر می‌برند و تا صبح بر اسبان خود سوار هستند.

آنها عبادت‌کنندگان در شب، شیرمردان در روز و مطیع‌ترین خلایق برای رهبر و قائم خود هستند؛ آنان مانند چراغ‌های روشنگر و هدایت‌کننده هستند. دل‌های آنان همانند شعله‌هایی است که از ترس از خداوند، هراس دارند. از خداوند، شهادت در پناه او را می‌خواهند و شعار آنان: خون خواهان حسین علیه السلام است. هرگاه حرکت می‌کنند و می‌خواهند به جایی بروند، ابهت و عظمت آنان، زودتر از خودشان به آن جا می‌رسد؛ به سرعت به نزد مولایشان می‌شتابند و خداوند به وسیله اینها، امام قائم برحق را یاری می‌کند.»^۱

۱۰- امام باقر علیه السلام فرمود: «فمن كان ابتلي بالمسير و افي في تلك الساعة و من لم يبتل

بالمسیر فَقَدَ من فراشه و هو قول امیر المؤمنین علی علیه السلام: «المفقودون من فراشهم.»

«هر کس حرکت کند در همان ساعت به حضور او می رسد و هر کسی در رختخواب خود بماند و حرکت نکند از بسترش ناپدید می شود. اینها کسانی هستند که امیر المؤمنین علیه السلام درباره آنان فرموده است: «آنها، مفقودان از بستر هستند.»^۱

۱- امام صادق علیه السلام فرمود: «بینا شباب الشيعة علی ظهور سطوحهم نیام، اذا وافوا الی صاحبهم فی لیلۃ واحدة علی غیر میعاد، فیصبحون بمکة.»

«در هنگام ظهور، جوانان شیعه در حالی که بر پشت بامها خوابیده اند، بدون وعده قبلی، صبح هنگام در مکه حاضر می شوند.»^۲

۱۲- امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «الا! وان المهدي احسن الناس خلقاً و خُلُقاً، ثم اذا قام یجتمع الیه أصحابه، علی عدّة اهل بدر و هم ثلاث مائة و ثلاثة عشر رجلاً، كأنهم لیوثٌ قد خرجوا من غاباتهم، مثل زبر الحديد، لو أنهم همّوا بإزالة الجبال الرواسی لزالوها عن مواضعها فهم الذین و حدوا الله حق توحیده، لهم باللیل أصوات كأصوات الثواكل، خوفاً و خشيةً من الله تعالی قوام اللیل، صوام النهار، کانما ربّاهم اب واحد و ام واحدة، قلوبهم مجتمعة بالمحبة والنصيحة... الا! و انی اعرب اسماءهم و امصارهم.»

«بدانید که مهدی علیه السلام از نظر اخلاق و ظاهر، بهترین مردم است؛ وقتی که قیام کند، یارانش - که به تعداد اهل بدر، سیصد و سیزده نفرند - دور او جمع می شوند همچون شیر از مخفیگاه های خود خارج می گردند؛ آنان مثل آهن هستند که اگر بخواهند و همت کنند، کوه ها را نابود کنند؛ چنین خواهند کرد؛ آنها خداوند را به یگانگی حقیقی می پرستند و شبها مثل مادران فرزند از دست داده، از ترس خداوند تعالی مناجات می کنند؛ آنان در شب عبادت می کنند و در روز، روزه می گیرند، گویی یک پدر و یک مادر آنان را تربیت نموده، قلبها سرشار محبت و خیرخواهی است؛ بدانید که من اسمها و شهرهای آنان را می دانم!»^۳

۱. غیبت؛ نعمانی؛ ص ۳۱۴، باب ۲۰، حدیث ۶. ۲. غیبت؛ نعمانی؛ ص ۳۱۶، باب ۲۱، حدیث ۱۱.

۳. الزام الناصب؛ ج ۲، ص ۲۰۰ و نوائب الدهور؛ ج ۲، ص ۱۱۴.

۱۳ - امام باقر علیه السلام فرمود: «بیایع القائم - بین الرکن والمقام - ثلاث مائة و نیف، عدة اهل بدر، فیهم النجباء من اهل مصر والابدال من اهل الشام والاخيار من اهل العراق.»

«در بین رکن و مقام، سیصد و سیزده نفر با قائم علیه السلام بیعت می کنند که تعداد آنها به تعداد اهل بدر است؛ میان آنها نجیبان مصر، نیکان شام و خوبان عراق هستند.»^۱

۱۴ - پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اذا كان عند خروج القائم، ينادي مناد من السماء: ايها الناس! ان الله قطع عنكم مدة الجبارين و ولي الامر خير امة محمد صلی الله علیه و آله فالحقوا بمكة، فيخرج النجباء من مصر والابدال من الشام و عصائب العراق، رهبان بالليل، ليوث بالنهار، كأن قلوبهم زبر الحديد، فيبايعونه بين الركن والمقام.»

«وقتی قائم علیه السلام قیام نماید، منادی از آسمان ندا می دهد: ای مردم! خداوند، مدت حکومت ظالمان را به پایان رساند و سرپرستی تمام امور جهان به دست مهم ترین فرد امت محمد صلی الله علیه و آله است در مکه به او ملحق شوید. پس نجیبانی از مصر، نیکانی از شام و گروههایی از عراق به سوی مکه می روند؛ در شبها، عبادت و در روزها همچون شیر هستند؛ قلبهای محکم و استواری دارند و در بین رکن و مقام با او بیعت می نمایند.»^۲

تفسیر احادیث

احادیثی که خواندید، مطالب متعددی دارد که به بعضی از آنها اشاره می نمایم: همان طور که خواندید، تمام اصحاب امام زمان علیه السلام از نظر اسم، نام پدر، نسب و کنیه شناخته شده اند؛ بعضی می گویند، این مطلب اشاره به جواز سفر می باشد؛ ولی بر این تأویل پافشاری نداریم که اگر منظور این بود: «همراه او نوشته ای است که اسم او و اسم پدرش است.» این تأویل ممکن است درست باشد؛ ولی از این عبارت چنین استفاده می شود که همه این اصحاب، معروف و شناخته شده هستند.

امیرالمؤمنین علیه السلام در این مورد می فرماید: «اسماؤهم في السماء معروفة و في الارض مجهولة.»^۳

۲. بحار؛ مجلسی؛ ج ۵۲، ص ۳۰۴.

۱. بحار؛ مجلسی؛ ج ۵۲، ص ۳۳۴.

۳. بیایع المودة؛ قندوزی حنفی؛ ص ۴۳۷.

واضح است که این افراد را خداوند انتخاب نموده، که از یاران مهدی علیه السلام باشند، به دلیل لیاقت‌ها و شایستگی‌هایی که دارند.

اینان در گذشته نظیری نداشته، در آینده هم،مانندی نخواهند داشت، همان‌طور که امیرالمؤمنین علیه السلام در این مورد فرموده: «لَمْ يَسْبِقْهُمُ الْاَوَّلُونَ، وَ لَا يَدْرِكُهُمُ الْاٰخِرُونَ.» «کسانی در گذشته مثل آنان نبوده‌اند و در آینده نیز مانند آنان نخواهند بود.»

برخی از آنان، قدرتی دارند که می‌توانند مسافت زیادی را با سرعت بسیار زیاد طی کنند، همان‌گونه که آن را در حدیث امام صادق علیه السلام خواندید:

«فَيَصِيرُ اللهُ اَنْصَارَهُ مِنْ اطْرَافِ الْاَرْضِ، تَطْوِي لَهُمُ الْاَرْضَ طَيًّا.» «از نقاط مختلف به سوی او می‌روند و زمین، زیرپای آنان به سرعت طی می‌شود.»

طی الارض، یعنی طی مسافت طولانی در مدت بسیار کوتاه و به شکلی اعجاز‌آمیز. دقیقاً کیفیت و چگونگی طی الارض را نمی‌دانیم؛ ولی می‌دانیم که این قدرت در اختیار بعضی بندگان خدا وجود دارد، همان‌گونه که قرآن کریم در سوره نمل و در قصه سلیمان علیه السلام و تخت بلقیس به آن تصریح نموده است.

«قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُوْا أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِيْهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِيْنَ» قَالَ عِفْرِيْتُ مِّنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيْكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُوْمَ مِنْ مَّقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِيْنٌ» قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيْكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّيْ»

«ای بزرگان! کدام یک از شما، عرش او را (بلقیس) قبل از آمدن فرمانبردارانۀ آنان برای من می‌آورد؟ عفریتی از جن‌ها گفت: من آن را برای شما می‌آورم، قبل از اینکه از جاییت برخیزی و من در این مورد، قوی و توانا هستم. کسی که علم کتاب داشت، گفت: من آن را نزد تو می‌آورم، قبل از اینکه پلکی برهم زنی. وقتی (سلیمان) نگاه کرد، آن را نزد خود دید و گفت: این از فضل و برکت خدای من است.»^۱

این آیه کریمه درباره طی الارض و وقوع آن تصریح دارد که تخت ملکه بلقیس را در کمترین زمان ممکن، حاضر نمود با توجه به اینکه تخت در یمن و سلیمان در اردن بود

و فاصله بین آنها، جزیره العرب است.

چگونه ممکن است، تخت بلقیس از یمن به اردن، سریع‌تر از سرعت صوت منتقل شود؟!

واضح است که مقیاس‌ها و اندازه‌گیری‌های طبیعی از این چنین موارد ماورایی عاجز و قاصرند.

یاران امام زمان علیه السلام با قدرت ایمان کامل و بدون هیچ شکی در قلب‌هایشان، این امتیاز را دارند و به سبب ایمان به خداوند، معنی خوف و ترس را می‌دانند؛ زیرا هر اندازه ایمان انسان قوی گردد، قدرت، نشاط و شجاعت او اضافه می‌شود؛ لذا آنان را می‌بینید که شجاعانه وارد میدان جهاد می‌شوند بدون اینکه کسی جلو دار آنها باشد و چیزی از اجرای اوامری که به آنها محول گردیده، مانع نمی‌شود و با قدرت و نیروی هر چه تمام‌تر، در حرکت به سمت اهداف مقدسی تلاش می‌نمایند.

اینان از تواضع بهره‌مندند و به امام زمان علیه السلام اعتقاد دارند، اعتقادی که لایق آن هستند و آنها را می‌بینید که به اسب امام زمان علیه السلام تبرک می‌جویند؛ زیرا ایشان منبع هر خیر و برکتی است و از هر طرف خیر و نیکی از وجود نازنینش می‌بارد. همچون نگهبانان، گرداگرد او حلقه می‌زنند و در کوتاه‌ترین زمان ممکن، دستورات او را اطاعت می‌نمایند. از لحاظ عبادت، آنان عابد و خاشعند، شب را به نماز و نیایش سپری می‌نمایند و صدای نمازهایشان همچون صدای زنبور است؛ در رکوع، سجود، نیایش، قیام و قعود به سر می‌برند.

در روز، آنها را آماده و مهیا می‌بینی، گویی که سوار بر اسبند و با چالاکی کارها را انجام می‌دهند و مستعد انجام وظیفه و اجرای اوامر امام زمان علیه السلام، بدون هیچ تأمل و توقف یا سستی؛ بلکه با سرعت هر چه ممکن هستند.

قلب‌های آنان، سرشار از تور معرفت است و آنها از جهل و جهالت، دور هستند و در ادراک واقعیات، سریع می‌باشند و کاملاً هوشیارند.

همان‌طور که ملاحظه کردید، بیشتر آنان در سن جوانی هستند و انسان‌های کهن سال

میان آنان اندک است؛ همه آنها افکار متحد و واحدی دارند و هرگز اختلاف فکری در آنها دیده نمی شود، گویی که یک قلب، یک زبان و یک فکر واحدند.

از تنهایی وحشتی ندارند؛ زیرا انسان هایی که با خدای عزوجل، ارتباط مستقیم دارند به وحشت و غربت نمی اندیشند و بر این اساس، اگر کسی بر آنان اضافه گردد، خوشحال هم نمی شوند.

آرزوی آنان، این است که در راه خدا کشته شوند؛ زیرا معنی شهادت را درک نموده اند و بهای آن را نزد خداوند تعالی می دانند.

شعارشان: «یا لثارات الحسین علیه السلام!!» «ای خونخواهان حسین علیه السلام» می باشد.

آری! فاجعه کربلا و شهادت امام حسین علیه السلام، هرگز فراموش نخواهد شد حتی به مرور و گذشت قرن ها، بلکه در دل ها باقی می ماند و گویی همین دیروز اتفاق افتاده، به همان حرارت و گرمی باقی مانده است.

آنانی که جنایات عاشورا را مرتکب گردیدند، مستحق شدیدترین مجازات و انواع عذاب ها می باشند و کسانی هم که به این جنایت ها راضی بودند، مستحق مرگ و نابودی می باشند؛ زیرا انسانی که باطنش رضایت می دهد، محرمات الهی را هتک نماید و اولیای الهی به دست شرورترین خلائق، محزون شوند؛ این چنین انسانی، استحقاق حیات ندارد؛ زیرا موجودی متعفن است، اجتماع بشری از وجودش ناپاک می گردد و زنده ماندنش، یعنی اینکه جرایم تمام نمی شوند، همان گونه که پلیدی ها و زشتی های به وجود آمده، از روز شهادت امام حسین علیه السلام تا به امروز، فراوان گشته است و تا ظهور امام زمان علیه السلام، ادامه خواهد یافت.

در این زمانه هر سال بیش از یک کتاب در تقدیس یزید بن معاویه چاپ شده، که فجیع ترین جرایم را در حق سید و سرور جوانان اهل بهشت مرتکب گشته است.

یکی از آنها، کتاب خود را چنین نامید: حقایقی درباره امیرالمؤمنین، یزید بن معاویه!!

تو را به خدا! به این مؤلف - که تمام حقایق را لگدمال نموده، از هر گونه شرف و دین،

تهی است و به پایین ترین مرتبه وجدان رسیده - چه باید گفت؟!

کرامت این انسان کجاست؟!

آیا مستحق هلاکت و نابودی نیست؟

به این مناسبت این حدیث را یادآور می‌شویم:

سئل الامام الرضا عليه السلام: يا بن رسول الله! ما تقول في حديث روى عن الصادق عليه السلام انه قال:

«اذا قام القائم قتل ذراري قتلة الحسين بفعال آبائها؟»

فقال عليه السلام: «هو كذلك.»

فقال السائل: قول الله عزوجل: ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ﴾ مامعناه؟

قال عليه السلام: «صدق الله في جميع اقواله، لكن ذراري قتلة الحسين يرضون افعال آبائهم

و يفتخرون بها و من رضي شيئاً كان كمن اتاه و لو ان رجلاً قتل في المشرق فرضي بقتله

رجل في المغرب، لكان الراضى عند الله شريك القاتل و انما يقتلهم القائم - اذ اخرج-

لرضاهم بفعال آبائهم.»

از امام رضا عليه السلام سؤال شد: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! درباره حدیثی که از امام صادق عليه السلام

روایت شده، چه می‌فرمایید که فرمود:

«وقتی حضرت قائم عليه السلام قیام نماید، نوادگان قاتلان امام حسین عليه السلام را به سبب کردار

پدرانشان به قتل می‌رساند.

فرمود: «درست است.»

گفت: فرموده خداوند عزوجل: «کسی، بارگناه دیگری را به دوش نمی‌کشد.»^۱ معنایش چیست؟

فرمود: «خداوند در همه حال، راست گفته است؛ نسل و نوادگان قاتلان امام حسین عليه السلام

به کردار پدران و اجداد خود افتخار می‌کنند و به آن کارها راضی هستند و اگر کسی راضی

به انجام کاری شود که دیگران انجام داده‌اند و لو اینکه مردی در مشرق به قتل برسد و کسی

دیگر در غرب، راضی به آن قتل باشد؛ این فرد، شریک در آن گناه و قتل محسوب می‌گردد؛

حضرت قائم عليه السلام نیز آنان را به سبب رضایت و تأیید اعمال پدران و اجداد خود به قتل

می‌رساند.»^۲

اصحاب مهدی علیه السلام فریاد بر می آورند: ای خون خواهان حسین علیه السلام، به سبب اعلام بزرگی فاجعه عاشورا که به مرور سال ها تجدید می گردد تا ابعاد مختلف آن برای فهم بشر و درک حوادث نمایان گردد.

این صداها و نداها، هشدار است درباره انتقام از مصیبتی که راجع به خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله صورت پذیرفته است.

در حدیث و درباره یاران امام زمان علیه السلام آمده که: «يَحْمَلُ فِي السَّحَابِ نَهَاراً» «روزها بر روی ابرها حرکت می نمایند».

بعضی از دانشمندان معاصر می گویند: منظور از ابرها، همان هواپیماست.

ولی ما بر این تأویل، تأکیدی نداریم، شاید ممکن است، سوار بر ابرهای حقیقی شوند؛ زیرا ابرهایی که میلیون ها تن، آب را در خود حمل می کنند برای آنها سخت نیست که آدم ها را حمل نمایند. به خصوص اینکه وقتی فشرده باشند، جاذبه هم ضعیف می گردد.

از این حدیث، چنین استفاده می شود که بعضی از اصحاب و یاران، هنگام ظهور امام زمان علیه السلام در مکه و در شهرهای دیگر ساکن هستند که از غرب و شرق به سمت مکه می روند، بعضی از آنها سوار بر ابرها و گروهی به وسیله طی الارض، فاصله بین شهرهای خود و مکه را طی می نمایند.

چگونگی ظهور امام زمان علیه السلام

بعد از اینکه صفات و ویژگی های یاران امام زمان علیه السلام را بیان نمودیم به کیفیت ظهور امام زمان علیه السلام می پردازیم:

انّ عدداً من الاصحاب يتواجدون في مكة و يبحثون عن الامام المهدي علیه السلام: فياتيهم رجل من عند الامام و يسالهم: كم انتم ها هنا؟

فيقولون: نحو من اربعين رجلاً.

فيقول: كيف انتم لو رايتم صاحبكم - اي الامام المهدي -؟

فيقولون: والله لو ناوى بنا الجبال لنا و يناها معه. (اي: لو نهض بنا لمقاتلة الجبال لنهضنا

نقاتل معه الجبال و بهذا الكلام يعبرون عن عمق اعتقادهم بالامام المهدي و كامل

استعدادهم للفداء و التضيحة و امتثال اوامرهم).

ثم ياتيهم الرجل في الليلة القابلة و يقول: اشيروا الي روساءكم او خياركم عشرة. فيشيرون له اليهم، فينطلق بهم حتى يلتقوا بالامام المهدي عليه السلام.

عدهای از یاران امام زمان علیه السلام در مکه به هم می‌رسند و دربارهٔ ایشان بحث می‌نمایند: شخصی از سوی امام علیه السلام به سمت آنها می‌آید و سؤال می‌نماید: شما چند نفرید؟ می‌گویند: حدود ۴۰ مرد.

می‌گوید: وقتی صاحب خود، امام زمان علیه السلام را ببینید، حال شما چگونه خواهد بود؟ می‌گویند: به خدا سوگند! اگر دستور دهند که با کوه‌ها بجنگیم، همان را انجام خواهیم داد. (اگر ما را به جنگ با کوه‌ها فرا بخواند، همراه او با کوه‌ها می‌جنگیم با این کلام، عمق اعتقاد و ایمان خود به امام زمان علیه السلام را بیان می‌نمایند و آمادگی کامل خود را برای فدا نمودن و کشته شدن در راه ایشان به رخ می‌کشند.

سپس آن مرد، همان شب می‌آید و می‌گوید: ۱۰ نفر از شایستگان خود را برگزینید. آنها، انتخاب می‌کنند و برای ملاقات با امام علیه السلام آماده می‌شوند و در شب دیگر، ترتیب ملاقات با امام زمان علیه السلام به بقیه داده می‌شود.^۱

سیصد و سیزده نفر، نزد امام علیه السلام در مکه یا در اطراف مکه جمع می‌شوند و وقتی روز بیست و پنجم ماه ذیحجه، امام زمان علیه السلام مردی معروف به «نفس زکّیه» را به سمت اهل مکه می‌فرستد، علیه‌اشورش می‌شود و سرش را می‌برند و برای سفیانی در شام ارسال می‌کنند. بعد از این، امام زمان علیه السلام در روز عاشورا در مسجدالحرام حاضر می‌شود و در مقام ابراهیم علیه السلام نماز می‌خواند و خطبه‌ای راجع به آینده و اصحاب و یاران خود/بیان می‌فرمایند.

خطبة اول امام زمان علیه السلام هنگام قیام

روایت شده: امام زمان علیه السلام به دیوار کعبه تکیه می‌دهد و شروع به خطبة تاریخی خود می‌نماید.

۱. غیبت؛ نعمانی؛ باب ۳۰، ص ۱۸۲.

امام عج در خطبه خود چه می فرماید؟!

با حمد و سپاس الهی و درود بر محمد ص و خاندانش شروع می کند و امام باقر ع ادامه خطبه را چنین بیان می فرماید:

«والقائم يومئذ بمكة قد أسند ظهره الى البيت الحرام مستجيراً به، فينادي:

أيها الناس! أنا نستنصر الله و من اجابنا من الناس فانا اهل بيت نبيكم محمد و نحن أولى الناس بالله و بمحمد ص فمن حاجني في آدم فانا اولى الناس بآدم و من حاجني في نوح فانا اولى بنوح و من حاجني في ابراهيم فانا اولى الناس بابراهيم و من حاجني في محمد ص فانا اولى الناس بمحمد و من حاجني في النبيين فانا اولى الناس بالنبيين، اليس الله يقول في محكم كتابه: ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿

فانا بقية من آدم و ذخيرة من نوح و مصطفى من ابراهيم و صفوة من محمد ص.

الا! فمن حاجني في كتاب الله فانا اولى الناس بكتاب الله.

الا! و من حاجني في سنة رسول الله، ألا فانا اولى بسنة رسول الله.

فانشد الله من سمع كلامي اليوم، لما بلغ الشاهد منكم الغائب.

و اسئلكم بحق الله و حق رسوله و بحقي - فان لي عليكم حق القربى من رسول الله - الا

أعنتمونا و منعتمونا ممن يظلمنا، فقد اخفنا و ظلمنا و طردنا من ديارنا و ابنائنا و بغي علينا

و دفعنا عن حقنا و افترى اهل الباطل علينا.

فالله الله فينا، لا تخذلونا و انصرونا ينصركم الله تعالى.»

«مهدی قائم عج به دیوار بیت الحرام تکیه می زند و با حالتی متضرعانه به درگاه الهی،

می فرماید:

ای مردم! ما از خداوند و هر کسی که دعوت ما را بپذیرد، کمک می خواهیم که ما اهل

بیت پیامبر شما هستیم و شایسته تر از دیگران به نزدیکی به خدا و محمد ص می باشیم. هر

کسی که به آدم ع حجت و دلیل بیاورد، من نزدیک ترین مردم به او هستم و هر کسی که

بخواهد به نوح ع حجت و دلیل بیاورد، من نزدیک ترین مردم به او هستم و هر کسی که

بخواهد به ابراهیم علیه السلام حجت و دلیل بیاورد، من نزدیک‌ترین مردم به او هستم و هر کسی که بخواهد به محمد صلی الله علیه و آله، حجت و دلیل بیاورد، من نزدیک‌ترین مردم به او هستم و هر کسی بخواهد به پیامبران، حجت و دلیل بیاورد، من نزدیک‌ترین مردم به انبیا و پیامبران هستم؛ چون که خداوند در کتاب محکم خود می‌فرماید:

«خداوند، آدم علیه السلام، نوح علیه السلام، خاندان ابراهیم علیه السلام و عمران علیه السلام را بر جهانیان برتری داد؛ فرزندانی بودند که برخی از نسل برخی دیگرند و خداوند به همه چیز، دانا و شنوا است.»^۱
 من باقی مانده فرزندان آدم علیه السلام، ذخیره نوح علیه السلام، برگزیده ابراهیم علیه السلام و منتخب محمد صلی الله علیه و آله هستم.

هر کسی که بخواهد از کتاب خدا حجت بیاورد، من نزدیک‌ترین مردم به کتاب خدا هستم.

بدانید! هر کسی که بخواهد از سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله، حجت و دلیل بیاورد، من از هر کس به سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک‌ترم.

خدا را گواه می‌گیرم که هر کس کلام مرا شنید، آن را به غایبین برساند.

شما را به حق خداوند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و به حق خودم - که من حق قرابت به رسول خدا صلی الله علیه و آله بر شما دارم - قسم می‌دهم که ما را یاری نمایید که در حق ما ظلم نمودند، ما را تحقیر کردند و از دیار و فرزندانمان دور کردند، بر ما ستم روا داشتند، حق ما را به ناحق گرفتند و اهل باطل را بر ما ترجیح دادند.

خدا را، خدا را بر شما قسم می‌دهم که ما را یاری نمایید و تنها مگذارید تا خداوند شما را یاری دهد.^۲

روایت دیگری با کمی اختلاف از امام باقر علیه السلام روایت شده: «ای مردم! هر کسی که بخواهد به موسی علیه السلام حجت و دلیل بیاورد، من نزدیک‌ترین مردم به او هستم و هر کسی که بخواهد به عیسی علیه السلام حجت و دلیل بیاورد، من نزدیک‌ترین مردم به او هستم.»

۲. غیبت؛ نعمانی؛ باب ۱۴، حدیث ۶۷.

۱. آل عمران، آیات ۳۳-۳۵.

شرح بعضی از جملات خطبه

قبل از اینکه راجع به این خطبه صحبتی شود، نظر خواننده محترم را به این مطلب جلب می کنیم که؛ خطبه ای که امام زمان علیه السلام در هنگام قیام خود بیان می فرماید را جدّ ششم ایشان، یعنی امام محمد باقر علیه السلام صد و چهل سال قبل از تولد امام زمان علیه السلام خبر داده است.

این، نشان دهنده این است که تمام حرکات، سکناات، گفتار، رفتار، سیره و سلوک امام زمان علیه السلام از قبل، معلوم و مشخص شده، حرکاتی فی البداهه و بدون مقدمه نیستند.

در این خطبه، تمام جوانب بلاغت رعایت شده است که شامل همه نکات حساس و موضوعات بی نظیری است که احدی غیر از امام حق علیه السلام، توان بیان آن را ندارد.

امام زمان علیه السلام به مسجدالحرام می آید؛ زیرا هر کسی وارد آن جا شود در امان است و مسجدالحرام، مرکز خیزش و ظهور مبارک ایشان است.

بر دیوار کعبه تکیه می نماید و برای در امان بودن از شر دشمنان به مسجدالحرام پناه می برد و مردم، گروه، گروه، همچنین اجتماعی که از اطراف به استقبال می آیند و یاران ایشان - که سیصد و سیزده نفرند - به دورش جمع می شوند.

در ابتدا، خطبه را با حمد و ستایش خداوند و سلام و صلوات بر محمد و خاندانش آغاز می نماید.

سپس به روشنی خود را معرفی می نماید و شخصیت خود را علنی می کند در بعضی احادیث آمده، که ابتدا به گفتار خداوند تعالی آغاز می نماید که فرموده: «بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» «بدانید آنچه خداوند برای شما باقی می گذارد، بهتر است، اگر واقعاً ایمان داشته باشید.»^۱

سپس می فرماید: «انا بقية الله و خليفته و حجة عليكم.»

«من خليفه، جانشین و حجت خداوند بر شما هستم.»^۲

۱. هود، آیه ۸۶ و بحار؛ مجلسی؛ ج ۵۲، ص ۱۹۲ به نقل از کمال الدین؛ صدوق.

۲. الفصول المهمة؛ ابن صباغ مالکی؛ فصل ۱۲.

خود ایشان، تفسیر این آیه را با خودش بیان می‌کند؛ «بقیة» به معنای باقی مانده از چیزی است که امام زمان علیه السلام، باقی مانده خداوند بر روی زمین و از اولیای الهی - که برترین طبقات بشری هستند - می‌باشد؛ پس نبوت به رسول خدا صلی الله علیه و آله ختم گردید و هیچ پیامبری بعد از ایشان نیست و امامت نیز به امام زمان علیه السلام ختم گردید و بعد از او، دیگر هیچ امامی نیست؛ او برگزیده الهی که خداوند تعالی او را برای اصلاح بشر انتخاب نموده می‌باشد و همان یگانه کسی است که بر سیره انبیا و اوصیا عمل می‌کند.

در بعضی احادیث درباره سلام دادن به امام زمان علیه السلام این چنین آمده: «السلام علیک یا بقیة الله فی ارضه.»

«سلام بر تو ای باقی مانده خداوند بر روی زمین.»^۱

امام زمان علیه السلام، همان جانشین و باقی مانده الهی است که خدای متعال در قرآن به آن اشاره فرموده: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» «من، خلیفه روی زمین قرار دادم.»^۲

خلیفه، معانی مختلفی دارد از جمله:

۱- کسی که جانشین دیگری شود که قبل از او بوده، جای او را گرفته، در مکان او نشسته باشد.

۲- امامی که بالاتر از او امامی نباشد.

۳- سلطان بزرگ.^۳

بر این مبنا، معنی اش این چنین می‌شود: من برترین حاکم جهان هستم که بعد از آن، سلطه‌ای جز سلطه خدای تعالی وجود ندارد.

در قرآن کریم، لفظ «خلیفه» آورده شده: «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ» «ای داوود! ما تو را خلیفه بر روی زمین قرار دادیم.»^۴

تو را خلیفه قرار دادیم تا به دستور ما، امور خلق و مردم را اداره نمایی.

گفته شده، معنایش چنین می‌باشد: تو را بعد از انبیایی که رفته‌اند برای دعوت به

۱. کمال الدین؛ صدوق؛ ج ۱، باب ۵۷، ص ۶۵۳. ۲. بقره، آیه ۳۰.
۳. مجمع البحرین. ۴. ص، آیه ۲۶.

توحید و یگانگی خدای تعالی و بیان احکامش، قرار دادیم.

امام زمان علیه السلام به تمام معنا، خلیفه خداست و خداوند برای رسول خود، خلیفه‌ای قرار داد، نه اینکه مردم، خلیفه را انتخاب کنند؛ بلکه خداوند، خلیفه روی زمین را خود انتخاب نموده، تا بشریت را به هدایت صحیح برساند و در امور بندگان، دخالت کند و اصلاح شئون آنان و فراهم نمودن وسایل خیر و صلاح برای آنها را به عهده گیرد.

فرمود: «حجته علیکم.»

حجت: امام زمان علیه السلام حجت خداست که خداوند به وسیله او، حجت و دلیل برای خلق می آورد.

امیرالمؤمنین علیه السلام در این مورد فرموده: «اللهم بلی! لا تخلوا الارض من قائم لله بحجة، اما ظاهراً مشهوراً او خائفاً مغموراً، لئلا تبطل حجج الله و بیناته.»

«خدایا! زمین را از کسی که برای خدا به حجت الهی قیام کند، خالی مکن؛ خواه ظاهر و مشهور باشد یا خایف و ناشناخته تا حجت‌های خدا و دلایل روشن، باطل نشوند.»^۱

فرمود: «انا نستنصر الله و من اجابنا من الناس.»

امام علیه السلام اولاً از خداوند متعال، یاری و نصرت می طلبد که همه چیز در دست قدرت اوست و او قادر به انجام هر کاری است و سپس از مردم و کسانی که کلام او را می شنوند، کمک می طلبد.

سپس مسائلی را یادآور می شود که اطاعت از آنها بر مردم واجب شده: «انا اهل بیت نبیکم محمد صلی الله علیه و آله و نحن اولی الناس بالله و بمحمد صلی الله علیه و آله.»

«ما اهل بیت پیامبر شما، محمد صلی الله علیه و آله هستیم و ما نزدیک ترین مردم به خدا و محمد صلی الله علیه و آله می باشیم.» شدت اتصال خود به رسول خدا صلی الله علیه و آله را یادآور می شود و دیگر اینکه خداوند هر گونه پلیدی و ناپاکی را از آنان دور نموده، آنان را پاک و مطهر قرار داده است.

اهل بیتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله، آنان را معادل قرآن قرار داده، در آن روزی که فرمود: «انی تارک فیکم الثقلین: کتاب الله و عترتی اهل بیتی و انکم لن تضلوا ما ان تمسکتُم بهما و انهما

لن يفترقا حتى يردا عليّ الحوض.»

«من برای شما، دو چیز سنگین باقی می‌گذارم: کتاب خدا و اهل بیت! اگر به آنها تمسک جویند، گمراه نمی‌شوید و از یکدیگر جدا نمی‌گردند تا دوباره بر حوض در بهشت نزد من آیند.»^۱

امام زمان علیه السلام، نزدیک‌ترین مردم جهان به خداوند تعالی است! زیرا تمام وسایل تقرب در وجود ایشان وجود دارد از لحاظ اینکه حجت خدا بر روی زمین است و بیشترین عبادت و تقوا از اوست و عزیزترین، شریف‌ترین و کریم‌ترین مردم نزد خداوند تبارک و تعالی است.

او نزدیک‌ترین فرد به رسول خدا صلی الله علیه و آله است؛ زیرا جانشین، وصی و وارث او می‌باشد و بیشترین پیروی و اطاعت را از او دارد به فرموده خداوند متعال:

﴿إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ﴾
«بی شک نزدیک‌ترین مردم به ابراهیم علیه السلام کسانی هستند که از او پیروی کنند و این پیامبر و کسانی که ایمان آورده‌اند و خداوند، ولی مومنین هستند.»^۲

اینان، حق دارند که بگویند: «ما بر روش و دین ابراهیم علیه السلام هستیم.»

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «ان اولی الناس بالانبياء أعلمهم بما جاؤوا به.»

«نزدیک‌ترین مردم به پیامبران کسانی هستند که به آنچه آنان آورده‌اند، داناتر باشند.»^۳
با این آیه و حدیثی که از امیر المؤمنین علیه السلام بیان گردید، معنی سخن حضرت مهدی علیه السلام واضح شد که نزدیک‌ترین فرد به انبیای الهی از آدم علیه السلام، نوح علیه السلام، ابراهیم علیه السلام، موسی علیه السلام، عیسی علیه السلام، محمد صلی الله علیه و آله و تمام پیامبران است؛ سپس با این آیه استدلال می‌آورد: ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ ذَرِيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ
«بی شک خداوند، آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر عالمیان برتری داد؛ فرزندان بودند برخی از نسل بعضی دیگر و خداوند، شنوا و دانا است.»^۴

۱. کنز العمال؛ ج ۱، ص ۱۵.

۲. آل عمران، آیه ۶۸.

۳. مجمع البیان؛ ج ۲، ص ۴۵۸ در تفسیر آیه.

۴. آل عمران، آیه ۳۳.

منظور از استدلال به این آیه کریمه، استشهاد به «و آل ابراهیم» است؛ چون مقصود از آل ابراهیم، کسانی هستند که خداوند، آنان را از نسل ابراهیم برگزید که پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله از همین نسلند.

«اصطفی» مشتق از صفوه - به معنای برگزیده - می باشد که این، بهترین بیان و اصطلاح است؛ زیرا «صفا» همان پاکیزگی از هر گونه پلیدی و ناپاکی است و خداوند، خلوص اهل بیت و آنان را از هر گونه فساد و آلودگی به خلوص از هر گونه شایبه آلودگی، مثال زده است. واضح است که انبیا از حضرت آدم علیه السلام تا حضرت محمد صلی الله علیه و آله، همگی بر یک خط واحد - که همان خط اسلام، ایمان، توحید و اطاعت است - می باشند.

در قرآن کریم می بینید که تمام انبیا بر خط اسلام هستند که ما بعضی از آن آیات را برای شما می آوریم:

۱ - «وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ * إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ * وَوَصَّي بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبَ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ * أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتَ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِن بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ»

و چه کسی جز آنکه به سبک مغزی گراید از آیین ابراهیم روی برمی تابد؟ و ما او را در این دنیا برگزیدیم و البته در آخرت (نیز) از شایستگان خواهد بود * هنگامی که پروردگارش به او فرمود: تسلیم شو. گفت: به پروردگار جهانیان تسلیم شدم. * و ابراهیم و یعقوب، پسران خود را به همان (آیین) سفارش کردند؛ (و هر دو در وصیتشان چنین گفتند): ای پسران من! خداوند برای شما، این دین را برگزید؛ پس نباید جز مسلمان، بمیرید. * آیا وقتی که مرگ یعقوب فرا رسید، حاضر بودید؟ هنگامی که به پسران خود گفت: بعد از من چه را می پرستید؟ گفتند: معبود تو و معبود پدرانت، ابراهیم، اسماعیل و اسحاق، معبودی یگانه را می پرستیم و در برابر او تسلیم هستیم.^۱

۲- «قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ عَلَيَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى وَالنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ»؛

«ای پیغمبر) بگو: ما به خدای عالم و شریعت و کتابی که به خود ما نازل شده و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و فرزندان او و به موسی و عیسی و پیامبران دیگر از جانب پروردگار نازل شده، ایمان آورده‌ایم و فرقی میان هیچ یک از پیغمبران خدا نگذاریم؛ زیرا ما مطیع فرمان خدا هستیم.»^۱

۳- خداوند از زبان نوح علیه السلام می‌فرماید: «فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ إِيَّائِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَأَمْرٌ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ» «پس هرگاه شما از حق روی گردانیده، نصیحت مرا نپذیرفتید، من از شما پاداشی نخواسته، بلکه همه پاداش رسالت من بر خداست و من، خود از جانب حق مأمورم که از اهل اسلام و تسلیم حکم او باشم.»^۲

۴- از زبان یوسف علیه السلام می‌فرماید: «تَوَفَّنِي مُسْلِمًا» «مرا مسلمان بمیران.»^۳

۵- خداوند از زبان ابراهیم علیه السلام و اسماعیل علیه السلام می‌فرماید: «رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ» «پروردگارا! ما و فرزندانمان را فرمانبردار خود نما.»^۴

بدیهی است که اسلام یاد شده در این آیات، همان ایمان به خداوند، توحید و تبعیت از حاکم سبحان است و آن خط انبیا و متابعت کنندگان آنان است و شکی نیست که امام زمان علیه السلام، نزدیک‌ترین مردم به این خط است.

اما فرموده امام علیه السلام: «فَأَنَا بَقِيَّةُ مِنْ آدَمَ.» «من باقی مانده آدم هستم» که شرح آن در جمله «أَنَا بَقِيَّةُ اللَّهِ» آورده شد.

اما به گفته امام علیه السلام: «و ذَخِيرَةٌ مِنْ نوح.» شاید منظور از ذخیره در این جا، نوح علیه السلام باشد که کره زمین را از وجود کفار پاک نموده، هنگامی که خدای خود را دعا فرمود: «رَبِّ لَا تَذَرْ

۲. یونس، آیه ۷۲.

۴. بقره، آیه ۱۲۸.

۱. آل عمران، آیه ۸۴.

۳. یوسف، آیه ۱۰۱.

عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا؛ خدایا! از وجود کافران، دیاری بر زمین باقی مگذار.^۱ خداوند، دعای او را استجابت نمود و همه مردم را غرق کرد، جز کسانی که همراه نوح علیه السلام در کشتی بودند و همچنین وسیله‌ای برای هیچ کدام از انبیا مهیا نگردیده بود که زمین را از تمام کفار پاک نماید؛ اما امام زمان علیه السلام برای عملیات پاکسازی عمومی برمی خیزد در حالی که اسلام در تمام نقاط عالم منتشر می‌گردد و احدی غیر مسلمانان بر روی زمین زندگی نخواهد کرد؛ زیرا بقیه ملل، بین مرگ و گردن نهادن به اسلام، یکی را انتخاب می‌نمایند؛ لذا احدی غیر مسلمان بر روی زمین باقی نمی‌ماند.

امام زمان علیه السلام در خطبه‌اش، خود را بیشتر به مردم می‌شناساند و می‌فرماید: «أَلَا فَمَنْ حَاجَّنِي فِي كِتَابِ اللَّهِ فَأَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِكِتَابِ اللَّهِ.» «هر کسی بخواهد به قرآن کریم با من مجادله نماید، من نزدیک‌ترین مردم به قرآن (از حیث معانی، مفهوم، تفسیر، تاویل، ناسخ، منسوخ، محکم، متشابه، علم، خاص، حلال، حرام، واجبات، مستحبات، رموز، اسرار، عجایب، نکات، عبرت‌ها، مثل‌ها و غیره) هستم.»

خلاصه کلام، ایشان عالم و آگاه به قرآن است، همان‌گونه که از جانب خدا نازل شده، بدون کم یا زیاد و نیازی به تفسیر و قرائت‌های مختلف و مشابه آنها را ندارد؛ زیرا به کلام و منظور خداوند آگاه است؛ چون بیشتر تفسیرها و قرائت‌ها متفاوت و مخالف هم هستند و مقصود و منظور خداوند در بیشتر آیه‌ها معلوم نیست؟

چه کسی می‌تواند با دانایی و یقین کامل، تفسیر صحیح و مطابق با آیات قرآن را بداند و قرائت‌ها را به طور صحیح - آن‌گونه که از جانب خداوند نازل گشته - بیان نماید؟

فقط امام معصوم است که می‌تواند، چنین کند که اگر این چنین نباشد، او امام نیست. لذا امام علی علیه السلام فرمود: سلونى قبل ان تفقدونى، فوالذى فلق الحبة و برأ النسمة لو سألتمونى عن آية، آية، لأخبرتكم بوقت نزولها و فيم نزلت و انبأكم بناسخها من منسوخها و خاصها من عامها و محكمها من متشابهها و مكيتها من مدنيها.

«قبل از اینکه مرا از دست بدهید، درباره هر چه می‌خواهید، سؤال کنید و همان که دانه

را بیرون آورد و انسان را جان بخشید، اگر از آیه به آیه قرآن سؤال کنید، شما را از وقت نزول، علت نزول آن و ناسخ و منسوخ، خاص و عام، محکم و متشابه و مکی و مدنی با خبرتان می‌نمایم.^۱

عن الاصبغة بن نباتة قال: لما قدم على علي الى الكوفة، صلى بهم اربعين صباحاً، فقرأ بهم: «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى»؛

فقال المنافقون: والله ما يحسن ان يقرأ ابن ابي طالب القرآن!! ولو احسن ان يقرأ، لقرابنا غير هذه السورة.

قال: فبلغه ذلك... فقال علي: «ويلهم! اني لاعرف ناسخه و منسوخه و محكمه و متشابهه و فصله من وصله و حروفه من معانيه و الله ما حرف نزل على محمد عليه السلام الا و انا اعرف فيمن انزل و في اي يوم نزل و في اي موضع».

اصبغ بن نباته گفت: وقتی علي قدم به کوفه نهاد، چهل صبح در نماز، سوره اعلی را خواند. منافقان گفتند: به خدا قسم، فرزند ابی طالب، هیچ سوره‌ای را به خوبی این سوره نمی‌تواند، بخواند!

این سخن به گوش امیرالمؤمنین عليه السلام رسید، فرمود: «وای بر آنها!! من ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، فصل و وصل و حروف و معانی آن را می‌دانم به خدا سوگند! هیچ حرفی بر محمد عليه السلام نازل نگشت که من معنی آن را ندانسته باشم و ندانم که در کدام روز و در کدام موضع و مکان نازل گردیده است»^۲

امام زمان عليه السلام فرمود: «الا و من حاجني في سنة رسول الله، فانا اولي الناس بسنة رسول الله عليه السلام». «هر کس درباره سنت رسول خدا عليه السلام با من مجادله و مخاصمه نماید، کسی نزدیک‌تر از من به سنت رسول خدا عليه السلام نیست».

سوگند به خدای بزرگ که سنت نبوی، نزد بیشتر مسلمان‌ها تغییر یافته، قسمت زیادی از آن تغییر کرده، کم و زیاد شده است از جمله وضو، اذان، نماز، روزه، زکات، حج و تمام عبادات.

۲. بحار؛ مجلسی؛ ج ۴۰، باب ۹۳، ص ۱۲۸.

۱. بحار؛ مجلسی؛ ج ۴۰، ص ۱۵۳، باب ۹۳.

همچنین قوانین شخصی از جمله ازدواج و طلاق تا بقیه معاملات، عقود، حدود و دیات، همگی تغییر یافته است.

این، بازی در سنت نبوی است و این تغییرات و تبدیلات از جانب حاکمان ظالم، علمای بدکردار و افرادی که قوانین وضعی ضد سنت نبوی را وضع نمودند به وجود آمده است. اگر بخواهیم این مسائل را شرح و تفصیل نماییم، هم اسلوب کتاب تغییر می یابد و هم حجم کتاب به چندین جلد افزایش می یابد.

امام زمان علیه السلام، عالم تر از همه نسبت به سنت صحیح نبوی، و مطابقت آن با واقعیت و به دور از ملعبه و تزویر است؛ ایشان آگاهی کامل و عمیقی به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله دارد و هرگز به تألیفات سرشار از احادیث و دروغگویانی که احادیث را می سازند و دروغ را به پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نسبت می دهند، بدون این که ترس از خدا و شرم و حیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله داشته باشند، اعتماد نمی کند.

سپس امام زمان علیه السلام به جمعیتی که اطراف ایشان جمع شده اند، می فرماید: «شما را به خدا قسم می دهم هر کس سخن مرا شنید، آن را به غایبان بگوید!» این بهترین وسیله اعلام است؛ زیرا امام علیه السلام، حاضران را قسم می دهد، آنچه را شنیدند به آنهایی که غایبند، برسانند.

سپس با سوگند تأکید می نماید می فرماید: «و اسئلكم بحق الله و حق رسوله.» مردم را به حق خداوند بزرگ قسم می دهد و آن چیزی است که بالاتر از آن نیست و به حق رسولی که فرستاده امت اسلامی است، قسم می دهد که آن حقی است که چیزی معادل آن وجود ندارد.

سپس می فرماید: «و بحقی علیکم، فان لی علیکم حق القربی من رسول الله صلی الله علیه و آله.» به سخن حق تعالی اشاره می کند که فرموده: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» «بگو از شما، اجر و مزدی نمی خواهم، مگر دوستی درباره نزدیکان.»

زیرا خداوند، دوستی با اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله را واجب نموده است؛ در کتاب

فاطمة الزهرا من المهد الى الحد چهل و شش منبع از منابع عامه آورده شده، که منظور از «القربی» همان، علی، فاطمه و ائمه طاهرين علیهم السلام هستند.

ائمه علیهم السلام به این آیه شهادت می دهند و آن را به خود تطبیق می دهند و امام زمان علیه السلام نیز یکی از قربی می باشد و اطاعت از او بر مسلمین واجب است، افزون بر اینکه او، امام، خلیفه خدا و حجت او بر خلقش می باشد.

فرموده: «الاعتنتمونا، منعتمونا ممن یظلمنا.» «در گذشته به اهل بیت علیهم السلام ظلم و ستم شده است و آنها را از حق خود، منع کرده اند.»

فرموده: «فقد أخفنا و ظلمنا و طردنا من دیارنا و ابنائنا و بغی علینا و دفعنا عن حقنا و افتری اهل الباطل علینا.»

«ما را تهدید و خوار کردند و به ما ظلم نمودند، ما و فرزندانمان را از دیار خود بیرون کردند و بر ما ستم کردند، حق ما را گرفتند و باطل گرایان به ما افترا زدند.»

همگی اینها، گناہانی به هم پیوسته و حلقه‌هایی متصل هستند که از زمان وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله تا به امروز مانند طناب در طول ۱۴ قرن ادامه دارد و متحمل است؛ خوف، ظلم، طرد، ستم، پایمال کردن حقوق و افترا به اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله، همگی در طول یک خط هستند و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله، همیشه زندگی همراه با رعب، گریز، ظلم و ستم داشته‌اند. آیا مدینه منوره، محبوب‌ترین سرزمین‌ها نبوده؟! نجف، کربلا، بغداد، سامرا، خراسان و دیگر شهرها کجا و مدینه کجا؟!

چرا آنها، مدینه را ترک نمودند و بر روی زمین متفرق شدند و در سرزمین غربت کشته شدند؟!

بعضی از علویون، اسم خود را تغییر داده، نسب خود را مخفی نگه داشتند تا اینکه دشمنان، آنان را شناسند و به قتل نرسانند!

امام زمان علیه السلام از روزی که پدرش امام حسن عسکری علیه السلام به شهادت رسید تا این ساعت به مقتضای مصلحت الهی در غیبت به سر می‌برند.

تاکنون، حقوق اهل بیت علیهم السلام و اموال و دارایی آنها در دست حکام طاعی و حکومت‌های

کافر بوده، که با بهره‌مندی از آن شرب خمر می‌نمایند، مرتکب فجور می‌شوند و در سرگرمی‌ها، منکرات و خرید اسلحه‌های کشنده استفاده می‌کنند.

تاریخ، شهادت می‌دهد که دشمنان، خاندان محمد صلی الله علیه و آله را از قیام، تدبیر امور مردم، نشر علوم، وظایف امام و غیره منع کردند.

خطبه دوم امام زمان علیه السلام

خطبه دیگری از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که فرمود:

«ثم يظهر المهدي بمكة عند العشاء و معه راية رسول الله صلی الله علیه و آله و قميصه و سيفه و علامات و نور و بيان، فاذا صلى العشاء نادى بأعلى صوته: اذكرکم الله ايها الناس! و مقامکم بين يدي ربکم و قد أكد المحجة و بعث الانبياء و انزل الكتاب، يأمرکم أن لا تشركوا به شيئاً و ان تحافظوا على طاعته و طاعة رسوله صلی الله علیه و آله و ان تحيوا ما احيا القرآن و تميتوا ما أمات و تكونوا أعواناً على الهدى و وزراء على التقوى، فان الدنيا قد دنا فناؤها و زوالها و أذنت بالوداع و انى أدعوکم الى الله و الى رسوله صلی الله علیه و آله و العمل بكتابه و اماتة الباطل و احياء السنة.»

«مهدی علیه السلام در مکه و شب هنگام، ظهور می‌نماید در حالی که پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله، پیراهن و شمشیرش نیز در دست اوست و نور و بیان را در وجود خود دارد، وقتی نماز عشا را خواند با صدای بلند می‌فرماید: «ای مردم! خدا را به یاد شما می‌آورم که حجت خود را بر شما تمام نمود و پیامبران را برانگیخت و کتب آسمانی را نازل کرد؛ خداوند به شما دستور می‌دهد، شرک نوزید و از او و رسولش صلی الله علیه و آله فرمانبرداری نمایید، آنچه قرآن می‌خواهد، زنده نگاه دارد؛ زنده نگاه دارید و آنچه قرآن می‌خواهد، بمیراند؛ بمیرانید؛ در راه هدایت، مرا کمک کنید و در راه تقوا، یاری رسان من باشید که دنیا، فانی و زوال پذیر است و شما را به خدا، رسول خدا صلی الله علیه و آله، عمل به کتابش، مرگ باطل و احیای سنت، دعوت می‌کنم.»^۱

خطبه سوم

امام صادق علیه السلام فرمود: «و سيدنا القائم مسند ظهره الى الكعبة و يقول: يا معشر الخلائق! ألا... و من أراد أن ينظر الى آدم و شيث فيها أنا ذا آدم و شيث.

ألا... و من اراد ان ينظر الى نوح و ولده سام فهما انا ذا نوح و سام.
 الا... و من اراد أن ينظر الى ابراهيم و اسماعيل فهما أنا ذا ابراهيم و اسماعيل.
 ألا... و من أراد أن ينظر الى عيسى و شمعون فهما انا ذا عيسى و شمعون.
 الا... و من اراد ان ينظر الى محمد و اميرالمؤمنين - صلوات الله عليهما - فهما
 انا ذا و اميرالمؤمنين.

الا... و من اراد ان ينظر الى الحسن و الحسين فهما أنا ذا الحسن و الحسين.
 ألا... و من أراد أن ينظر الى الائمة من ولد الحسين فهما أنا ذا الائمة»
 امام صادق عليه السلام فرمود:

«سرور ما به ديوار كعبه تكيه زده، می فرماید: «ای مردم! بدانید! اگر کسی بخواهد به
 آدم عليه السلام و شیت نگاه کند، من همان آدم عليه السلام و شیت هستم.

بدانید! هر کس بخواهد به نوح عليه السلام و فرزندش، سام نگاه کند، من نوح عليه السلام و سام هستم.
 بدانید! هر کس بخواهد به ابراهيم عليه السلام و اسماعيل نگاه کند، من ابراهيم عليه السلام و اسماعيل
 هستم.

بدانید! هر کس بخواهد به عيسى عليه السلام و شمعون نگاه کند، من عيسى عليه السلام و شمعون
 هستم.

بدانید! هر کس بخواهد به محمد عليه السلام و اميرالمؤمنين عليه السلام نگاه کند، من محمد عليه السلام
 و اميرالمؤمنين عليه السلام هستم.

بدانید! هر کس بخواهد به امام حسن عليه السلام و امام حسين عليه السلام نگاه کند، من حسن عليه السلام
 و حسين عليه السلام می باشم.

بدانید! هر کس بخواهد به ائمه عليهم السلام از اولاد حسين عليه السلام نگاه کند، من ائمه عليهم السلام هستم.»^۱
 علامه مجلسی توضیحی برای این حدیث دارد که: امام عليه السلام فرمود: من آدم و غیره
 هستم. منظور از علم، فضل و اخلاق آنهاست که از آن پیروی می کنید؛ ولی در وجود من به
 صورت کامل متجلی است.

امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «خطبه امام زمان علیه السلام به پایان می رسد و سیصد و سیزده نفر از یارانش دور او جمع می شوند و با او بیعت می نمایند.»

آری، ابتدا جبرئیل بیعت می کند و سپس یاران و اصحاب بیعت می نمایند و بیش از چهل هزار فرشته بر او نازل می گردند و به طور کامل در اختیار امام زمان علیه السلام قرار می گیرند، او امر او را اطاعت می نمایند به گونه ای که بشر از آن عاجز است.

بیعت برای امام زمان علیه السلام

قبل از اینکه در این باره بحث نماییم، بعضی احادیث روایت شده را بیان می کنیم:

امام صادق علیه السلام فرمود: «ان اول من یبایع القائم، جبرائیل.»

«اولین کسی که با امام علیه السلام بیعت می کند، جبرئیل است.»^۱

امام محمد جواد علیه السلام فرمود: «کأنی بالقائم - یوم عاشورا یوم السبت - قائماً بین الرکن

والمقام، بین یدیه جبرائیل ینادی: البیعة لله.»

«حضرت قائم علیه السلام در روز شنبه ای - که عاشورا است - بین رکن و مقام می ایستد و جبرئیل

در مقابل او ندا می دهد: برای خدا بیعت کنید.»^۲

امام صادق علیه السلام فرمود: «إذا أذن الله تعالى للقائم فی الخروج، صعد المنبر، فدعا الناس الی

نفسه وناشدهم الله و دعاهم الی حقّه و أن یرسیر فیهم بسنّة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و یعمل فیهم بعلمه.

فیبعث الله - جلّ جلاله - جبرائیل حتی یاتیه فینزل علی الحطیم، یقول: الی ای شیء

تدعو؟!

فیخبره القائم علیه السلام. فیقول جبرائیل: انا اول من یبایعک. ابسط یدک.

فیمسح علی یده و قد وافاه ثلاث مائة و ثلاثة عشر رجلاً فیبایعونه و یقیم بمکة حتی

یتّم اصحابه عشرة آلاف نفس، ثم یرسیر منها الی المدینة.»

«هنگامی که خداوند تعالی، اجازه خروج به حضرت قائم علیه السلام بدهد بر منبر می ایستد

و مردم را به سوی خود، سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و عمل به آن دعوت می کند و خداوند را گواه

۱. بحار الأنوار؛ علامه مجلسی، ج ۵۲، ص ۲۸۵. ۲. بحار الأنوار؛ علامه مجلسی، ج ۵۲، ص ۲۹۰.

بر دعوت حق می‌گیرد؛ پس خداوند (جل جلاله) جبریل را نازل می‌کند تا در کنار دیوار کعبه فرود آید و بگوید: «به چه چیزی دعوت می‌نمایی؟!»

امام زمان علیه السلام توضیح می‌دهد و جبریل می‌فرماید: «من اولین کسی هستم که با شما بیعت می‌نمایم، دست‌هایت را باز کن.»

دستان او را مسح می‌نماید و سپس سیصد و سیزده نفر با او بیعت می‌نمایند، ایشان در مکه باقی می‌ماند تا یاران او به ده هزار نفر برسند؛ سپس به مدینه می‌رود.^۱ بیعت به معنای اطاعت و پیروی کردن و عدم تمرد و سرکشی می‌باشد.

فرق بیعت با امام زمان علیه السلام با بیعت دیگران از جمله خلفا و حکام، این است که در این بیعت، آسمانیان و زمینیان حضور دارند و امین وحی خداوند، جبریل با امام زمان علیه السلام بیعت می‌نماید و به همراه اینها، بیعت مردم نیز می‌باشد که این نشانه‌ای بر اعتراف آسمانیان به مشروع بودن بیعت با آن حضرت است که برکات آن، شامل حال جمیع جنبندگان و همه موجودات می‌شود.

از این احادیث استفاده می‌شود که بیعت اصحاب با امام زمان علیه السلام، دارای شرایطی است از جمله مرتکب نشدن تمام محرمات در همه حال.

بعضی از این شروط، انجامشان واجب است مثل امر به معروف و نهی از منکر و بعضی دیگر، انسان را به زهد و اخلاق، ملتزم می‌کند؛ آنها با امام علیه السلام بیعت می‌نمایند و مسئولیتشان سنگین‌تر می‌شود که انسان، نباید سرقت کند و اگر سرقت نمود، دو بار مجازات می‌شود: یکی به سبب سرقت و دیگری به دلیل مخالفت با عهد و پیمان؛ چون بیعت با امام زمان علیه السلام، بیعت با خدای تبارک و تعالی است؛ خداوند متعال در این باره فرموده: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» «کسانی که با تو بیعت می‌نمایند با خدا بیعت می‌کنند؛ دست خداوند بالاتر از همه دست‌هاست.»^۲

علی‌رغم اینکه یاران امام زمان علیه السلام، امتیازها و شایستگی‌های خاصی هستند، طرح آن شروط، ضروری است؛ چون امام علیه السلام از یاران خود می‌خواهد در کمالات و فضایل نمونه

۱. بحار الأنوار؛ علامه مجلسی، ج ۵۲، ص ۳۳۷. ۲. فتح، آیه ۱۰.

باشند تا لیاقت فرماندهی کره زمین را داشته باشند و از محرمات دوری جویند و به واجبات عمل نمایند و از فریبنده های زندگی و زخارف دنیا اجتناب کنند و از هر نوع زندگی اشرافی ممانعت جویند، زندگی زاهدانه و سختی را در پیش بگیرند تا بتوانند وظایفی را که بر عهده دارند به خوبی اجرا کنند.

لشکر امام زمان علیه السلام

امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «ثم لا يخرج من مكة حتى يكون في مثل الحلقة.»

قال الراوي: فما الحلقة؟

قال علیه السلام: «عشرة آلاف.»

«در حالی از مکه خارج می گردد که حلقه ای به دور اوست.»

راوی گفت: حلقه چیست؟

فرمود: «حلقه ای که شامل ده هزار نفر می شود.»^۱

از امام صادق علیه السلام سؤال گردید: کم یخرج مع القائم؟

فانهم يقولون: «انه يخرج معه مثل عدّة اهل بدر، ثلاث مائة و ثلاثة عشر رجلاً؟ فقال علیه السلام:

«ما يخرج الا في اولي قوّة و ما يكون اولو قوّة اقل من عشرة آلاف.»

چند نفر همراه امام زمان علیه السلام قیام می کنند؟

فرمود: «به تعداد اهل بدر که سیصد و سیزده نفر بودند.»

سپس فرمود: «او همراه با قدرت قیام می کند و قدرت و نیرویش، کمتر از ده هزار نفر

نمی باشد.»^۲

در منابع موجود نزد ما، توضیحی درباره حلقه، جز این که ده هزار نفر می باشد، وجود

ندارد؛ آنان لشکری هستند که از ایمانی فروان و عقیده ای کامل و راسخ برخوردارند؛ ولی

امتیاز و برتری نسبت به آن سیصد و سیزده نفر ندارند، جز این که در مکه به امام علیه السلام ملحق

می شوند و تحت لوای ایشان در می آیند.

۱. بحار؛ مجلسی؛ ج ۵۲، ص ۳۰۷؛ باب خروج و آنچه به وقوع می پیوندد.

۲. بحار؛ مجلسی؛ ج ۵۲، ص ۳۲۳.

امام زمان علیه السلام از مکه و با این لشکر قدرتمند، ظهور می‌کند و طبیعی است که میلیون‌ها نفر در میانه راه و در هنگام اقامت در کوفه به این لشکر می‌پیوندند؛ بر این اساس، ما نمی‌توانیم تعداد و کثرت لشکر امام زمان علیه السلام را حدس بزنیم؛ ولی می‌توانیم بگوییم هر مردی که ایمان به امام زمان علیه السلام داشته باشد و قادر به حمل سلاح باشد از سربازان ایشان می‌شود و وقتی امام علیه السلام، دستور صادر نماید، تمام مردم برای لبیک به ندای امام علیه السلام و تنفیذ اوامر ایشان از یکدیگر سبقت می‌گیرند که در آینده در این باره صحبت خواهیم نمود.

چگونگی سلام کردن بر امام زمان علیه السلام

چگونه باید به امام زمان علیه السلام سلام کرد؟

مردی از امام صادق علیه السلام پرسید:

هل یسلم علی القائم بامرۃ المؤمنین؟

قال علیه السلام: «لا... ذاک اسم سَمی الله به امیر المؤمنین، لم یسم به احد قبله و لایسمی به

بعده الا کافر.»

فقال رجل کان حاضراً عند الامام الصادق علیه السلام: جعلت فداک...! و کیف یسلم علیه؟

قال علیه السلام تقول: «السلام علیک یا بقیة الله.»

ثم قرا قوله تعالی: «بَقِیَّتُ اللهُ خَیْرٌ لَّكُمْ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِیْنَ»

آیا کسی حضرت قائم علیه السلام را با نام و لقب «امیر المؤمنین» صدا می‌زند؟

فرمود: «خیر، آن اسم را خداوند برای امیر المؤمنین علیه السلام قرار داد کسی قبل و بعد از او،

جز کافر به این اسم نامیده نمی‌شود.»

مردی که نزد امام صادق علیه السلام حاضر بود، گفت: فدایت شوم! چگونه باید به او سلام کرد؟

فرمود: «می‌گویی: السلام علیک یا بقیة الله.»

سپس این آیه را خواند: «آخرین بازمانده خداوند برای شما بهتر است، اگر ایمان داشته

باشید.»^۱

از این احادیث چنین استفاده می‌شود که جایز نیست مردم، نام یا کنیه امام زمان علیه السلام را

به زبان بیاورند، برای مثال بگویند: سلام بر تو ای مهدی علیه السلام! و امثال اینها که این کار، نشانه‌ای بر تعظیم و تجلیل مقام ایشان است، همان طور که خداوند، مسلمین را منع کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله را با اسم، صدا کنند: ﴿لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا﴾

«در بین خود، رسول خدا را آنگونه که همدیگر را صدا می زنید، صدا نزنید.»^۱

و امام باقر علیه السلام فرمود: «من أدرك منكم القائم فليقل حين يراه:

السلام عليكم يا اهل بيت الرحمة و النبوة و معدن العلم و موضع الرسالة.»

«هر کس از شما، حضرت قائم علیه السلام را درک نمود به محض مشاهده او بگوید: «سلام بر تو،

ای اهل بیت رحمت و نبوت و معدن علم و جایگاه رسالت.»^۲

قیام مسلحانه با شمشیر

بشر درباره حقایق، خود را به تجاهل می زند و راجع به باطل، تعجب به خرج می دهد و حق را منکر می شود.

انسانی که خورشید را می بیند و آن را انکار می کند! آتش را لمس می کند و حرارتش را حس می نماید؛ ولی به آن اعتراف نمی کند! نه به سبب جهالت نسبت به موضوع، بلکه به دلیل دشمنی با حق و تعصب نسبت به باطل، این کار را انجام می دهد.

در اوایل کتاب، بعضی از آیاتی که نسبت به امام زمان علیه السلام تأویل شده بود و احادیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و روایاتی از ائمه علیهم السلام، راجع به امام زمان علیه السلام و نسب و ظهورش - که همه آنها نمونه‌هایی از صدها حدیث صحیح یاد شده در کتاب‌های شیعه و سنی است - بیان شد.

ولی بعضی از گروه‌های اسلامی، نسبت به پذیرش این حقیقت، سرکشی می کنند و رسول امین صلی الله علیه و آله در سخنانش بر این موضوع، تأکید نموده است؛ آنها وجود امام زمان علیه السلام را انکار می نمایند و شاید استهزا می کنند و سخنان زشتی راجع به تشکیک و زشت شمردن این عقیده دارند.

این انحراف از ابتدا بوده، دست به دست گشته، تا به امروز ادامه داشته، از بین نرفته

۱. نور، آیه ۶۳.

۲. بحار؛ مجلسی؛ ج ۵۲، ص ۳۳۱ و کمال الدین؛ صدوق؛ باب ۵۷، حدیث ۱۸.

است و تا ظهور نیز ادامه دارد.

ممکن است، بگوییم اینان وجود امام زمان علیه السلام را به دلیل طولانی بودن عمر شریفش، باور ندارند.

ولی حتی اگر امام زمان علیه السلام ظهور نماید، تمام نشانه‌های ظهور آشکار شود، هیچ راهی برای انکار و تکذیب آنها وجود نداشته باشد و امام زمان علیه السلام را با چشم‌های خود مشاهده نمایند؛ باز با این حال، اعتراف نمی‌نمایند؛ بلکه با آن حضرت علیه السلام می‌جنگند؛ پس ای مسلمانان، جزای آنها چیست؟

امام زمان علیه السلام با افرادی که به این وقاحت، سرکشی می‌کنند و بر دشمنی و عصیان خود، اصرار می‌ورزند، چگونه رفتار نماید؟!

آیا جز شمشیر با چیز دیگری، نباید جواب آنها را داد؟!

آری، این احادیث شریف بر این مطلب تصریح دارند که امام زمان علیه السلام برای این گونه افراد معاند و متکبر از شمشیر و اسلحه استفاده می‌کند و با آنان تا زمانی می‌جنگد که در برابر حق، خاضع شوند.

در این جا بعضی از این روایت را می‌آوریم:

۱- امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «و اما سننه من جدّه المصطفی محمد صلی الله علیه و آله فخروجه بالسيف وقتله اعداء الله و اعداء رسوله و الجبارين والطواغيت و انه ينصر بالسيف و الرعب و انه لا ترد له راية.»

« سنتی از جدش، رسول خدا صلی الله علیه و آله به همراه دارد و آن، اینکه با شمشیر ظهور می‌کند و دشمنان خدا و رسولش و جباران و طاغوت‌ها را به قتل می‌رساند؛ او با شمشیر و ترساندن پیروز می‌گردد و هیچ گروه و پرچمی در مقابلش، تاب مقاومت ندارد.»^۱

۲- امام زین العابدین علیه السلام فرمود: «فی القائم سنة من سبعة انبياء... و اما من محمد صلی الله علیه و آله فالخروج بالسيف.»

«قائم علیه السلام، هفت روش از انبیا را در پیش می‌گیرد؛ و اما روش محمد صلی الله علیه و آله، خروج و قیام با

شمشیر است.»^۱

۳- امام باقر علیه السلام فرمود: «في صاحب هذا الامر سنن من أربعة انبياء... و اما سنته من محمد صلى الله عليه وآله فالسيف.»

«صاحب این امر، روش های چهار پیامبر را در پیش می گیرد؛ و اما روش محمد صلى الله عليه وآله، قیام با شمشیر است.»^۲

۴- امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه: «وَلَنذِيقَنَّهُم مِّنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ» (عذاب کمتر را قبل از عذاب بزرگ تر به آنها می چشائیم).^۳ فرمود: «ان الادنى بالقحط والجذب والاكبر: خروج القائم المهدي بالسيف في آخر الزمان.»

«عذاب کوچک تر، همان قحطی است و عذاب بزرگ تر، قیام مسلحانه مهدی علیه السلام در آخر الزمان است.»^۴

۵- امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «يسومهم خسفاً و يسقيهم بكاس مصبرة ولا يعطيهم الا السيف هرجاً - اي: قتلاً.»

«او با دشمنانش می جنگد و جام تلخ ذلت را به آنها می نوشاند و ضربات شمشیر خود را نثار آنها می کند.»^۵

امام زمان علیه السلام و میراث پیامبران

امام زمان علیه السلام در حالی ظهور می کند که میراث پیامبران همراه اوست، به خصوص میراث های رسول خدا صلى الله عليه وآله که میراث های گرانبغری هستند و نمی توان ارزش آنها را قیمت گذاری نمود.

سؤال می شود: میراث پیامبران چه هستند؟

جواب: مقصود از میراث پیامبران، اموالی نیست که مردگان برای بازماندگان خود باقی

۱. مکيال المكارم؛ ميرزا محمد تقی اصفهانی، ج ۱، ص ۵۵.

۲. غیبت؛ طوسی. درباره عدم تناقض بین این حدیث و حدیث گذشته - که هفت سنت یا چهار سنت در امام زمان علیه السلام از انبیاء وجود دارد - سخن امام باقر علیه السلام به معنای این نیست که بیشتر از چهار سنت در او نیست.

۳. سجده، آیه ۲۱.

۴. غیبت؛ نعمانی، ص ۲۳۴.

۵. غیبت؛ نعمانی؛ ص ۲۲۹.

می‌گذارند؛ بلکه منظور، همان چیزهای نفیس و گرانمایه‌ای است که پیامبران برای اوصیای بعد از خود به جا گذاشته‌اند و از یک وصی به وصی دیگر انتقال یافته است.

این میراث‌ها از پیامبران قبلی به رسول خدا ﷺ رسید و بعد از وفات رسول خدا ﷺ، همه آنها به جانشینش، امیرالمؤمنین ﷺ رسید و بعد از آن به امام حسن مجتبی ﷺ و همین طور تا اینکه به امام مهدی منتظر ﷺ رسیده است که همه آنها در نزد آن حضرت ﷺ می‌باشد و از آن محافظت می‌فرماید.

سؤال می‌شود: نقش این میراث‌ها در ظهور امام زمان ﷺ چیست؟

جواب: این مسئله، نشانه‌ای بر این است که امام زمان ﷺ بر سایر مردم، نسبت به پیامبران و اوصیاء شایستگی و نزدیکی دارد که آن، امتداد خط الهی آسمانی است. بعضی از روایت‌ها را در این فرصت، بیان می‌کنیم:

۱- امام باقر ﷺ فرمود: «اذا ظهر القائم ﷺ ظهر برایه رسول الله ﷺ و خاتم سلیمان و حجر موسی و عصاه.»

«وقتی حضرت قائم ﷺ ظهور نماید، همراهش پرچم رسول خدا ﷺ، انگشتر سلیمان، سنگ و عصای موسی است.»^۱

امام صادق ﷺ درباره پرچم پیامبر ﷺ فرمود: «نزل بها جبرائیل یوم بدر... نشرها رسول الله ﷺ یوم بدر، ثم لفها و دفعها الی علی ﷺ فلم تزل عند علی ﷺ حتی اذا کان یوم البصرة، نشرها امیرالمؤمنین ففتح الله علیه، ثم لفها و هی عندنا... لاینشرها احد حتی یقوم القائم، فاذا هو قام نشرها.»

«در روز بدر، پرچم را نازل فرمود: رسول خدا ﷺ آن را باز کرد و سپس جمع نمود و به دست علی ﷺ داد؛ پرچم در جنگ بصره، نزد علی ﷺ بود، آن را باز نمود و خداوند او را پیروز گردانید و سپس آن را جمع کرد و هم اکنون آن پرچم، نزد ماست و کسی آن را باز نمی‌کند؛ تا قائم ما ظهور کند؛ وقتی چنین شد، آن را باز می‌نماید.»^۲

راجع به انگشتر سلیمان روایت شده که هرگاه آن را در انگشت نماید، خداوند، پرنده

و باد و ملائکه را تحت سیطره او در می آورد.

درباره سنگ و عصای موسی علیه السلام در قرآن آمده: «وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا
أَضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا، قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرِبَهُمْ» «وقتی که
موسی علیه السلام برای قوم خود طلب آب نمود به او دستور دادیم: عصای خود را بر سنگ بزن
پس کسنگ شکافته شد و از آن دوازده چشمه بیرون آمد.»^۱

همچنین آمده: «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ» «به
موسی علیه السلام وحی نمودیم که عصای خود را بیفکن و هر چه بود را بلعید.»^۲

امام باقر علیه السلام فرمود: «إذا خرج القائم... و يحمل معه حجر موسى بن عمران... و هو وقر بعير
... فلا ينزل منزلاً الا نبعث منه عيون.»

«وقتی که قائم علیه السلام خروج نماید، سنگ بزرگ موسی بن عمران علیه السلام همراه اوست و در
منزلگاهی که فرود می آید از آن سنگ، چشمه‌هایی به جوشش در می آید.»^۳

۲- امام صادق علیه السلام به یعقوب بن شعیب فرمود: «ألا اریک قمیص القائم الذی یقوم علیه؟»

قال: بلی. فدعی بقمطر ففتحه و اخرج منه قمیص کرابیس فنشره، فاذا فی کمه الایسر دم.

فقال علیه السلام: «هذا قمیص رسول الله صلی الله علیه و آله الذی کان علیه یوم ضربت رباعیته و فیه یقوم القائم.»

قال یعقوب بن شعیب: فقبلت الدم و وضعتہ علی وجهی، ثم طواه ابو عبد الله و رفعه.

«آیا پیراهن حضرت قائم علیه السلام را - که با آن قیام می نماید - به تو نشان دهم؟»

گفت: آری. سپس کیفی را باز نمود، پیراهن کرباسی را از آن خارج نمود و باز نمود که

در آستین چپ آن، خون بود.

فرمود: «این پیراهن رسول خدا صلی الله علیه و آله است که دندان آن حضرت را شکستند و قائم علیه السلام با

آن قیام می کند.»

یعقوب گفت: لباس خونین را بوسیدم و به صورتم نهادم؛ سپس امام صادق علیه السلام آن را

جمع نمود و برداشت.^۴

۲. اعراف، آیه ۱۱۷.

۱. بقره، آیه ۶۰.

۴. غیبت؛ نعمانی؛ باب ۱۳، حدیث ۴۲.

۳. غیبت؛ نعمانی؛ باب ۱۳، حدیث ۲۹.

۳- امام صادق علیه السلام به مفضل بن عمر فرمود: «أتدري ما كان قميص يوسف؟» قلت: لا. قال عليه السلام: «إن إبراهيم عليه السلام لما أوقدت النار، نزل إليه جبرائيل بالقميص والبسه آياه، فلم يضره معه حرّ ولا برد، فلما حضرته الوفاة جعله في تميمة وعلقه على اسحاق عليه السلام وعلقه اسحاق على يعقوب عليه السلام فلما ولد يوسف علقه عليه وكان في عضده، حتى كان من امره ما كان.»

فلما أخرج يوسف عليه السلام من التميمية وجد يعقوب ريحه وهو قوله عز وجل: «إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَن تَفْنِيذُونَ» فهو ذلك القميص من الجنة.»

قلت: جعلت فداك! فالی من صار هذا القميص؟

قال عليه السلام: «الی اهله وهو مع قائمنا اذا خرج.»

ثم قال: «كلّ نبی ورث علماً - او غيره - فقد انتهى الی آل محمد عليهم السلام.»

«آیا می دانی پیراهن یوسف چه بود؟»

گفت: نه.

فرمود: «آن گاه که ابراهیم علیه السلام را به آتش انداختند، جبرئیل بر او نازل گشت و این پیراهن را به او پوشاند که نه گرما و نه سرما در آن اثر می کند، هنگامی که آن حضرت می خواست وفات نماید، آن را در بسته ای قرار داد و به اسحاق سپرد و اسحاق نیز به یعقوب سپرد و وقتی یوسف متولد گشت، آن را به او سپرد؛ هنگامی که یوسف به برادرانش رسید، آن را خارج نمود و حضرت یعقوب، بوی آن را شنید که در قرآن می فرماید:

«من بوی یوسف را استشمام می کنم، اگر مرا دیوانه نخوانید.»^۱ آن پیراهن از بهشت

است.»

گفت: فدایت شوم! آن پیراهن چه شد؟

فرمود: «در دست اهلش است و آن همراه قائم ماست، هنگامی که قیام نماید.»

سپس فرمود: «هر پیامبری، علم یا چیز دیگری به ارث می گذارد و در نهایت به

آل محمد علیهم السلام می رسد.»^۲

۲. بحار الأنوار؛ علامه مجلسی، ج ۱۲، ص ۲۴۹.

۱. یوسف، آیه ۴۲.

۴- امام صادق علیه السلام فرمود: «يكون عليه قميص رسول الله صلى الله عليه وآله الذي كان عليه يوم احد و عمامته السحاب و درع رسول الله السابغة و سيف رسول الله ذوالفقار.»
 «بر تن او، پیراهن رسول خدا صلى الله عليه وآله خواهد بود که در روز احد بر تن داشت و عمامه ایشان که سحاب و شمشیرش که ذوالفقار نام داشت همچنین زره آن حضرت را به همراه خواهد داشت.»^۱

۵- امام باقر علیه السلام فرمود: «كانت عصی موسى لأدم عليه السلام فصارت الى شعيب، ثم صارت الى موسى بن عمران و انها لعندنا و انّ عهدي بها أنفأ وهي خضراء كهيئتها حين انتزعت من شجرتها و انها لتنطق اذا استطقت اعدت لقائنا عليه السلام يصنع بها ما كان يصنع بها موسى بن عمران عليه السلام و انها تصنع ما تؤمر و أنها حيث القيت تلقف - ما يافكون - بلسانها.»
 «عصای حضرت موسی عليه السلام، متعلق به حضرت آدم عليه السلام بود؛ سپس به دست شعيب افتاد و پس از آن به دست موسی بن عمران رسید و الآن نزد ماست؛ آن سبز و تازه است، گویی تازه از درخت بریده شده، اگر با او صحبت شود، حرف می زند و برای قائم ما آماده شده، تا همان کاری که موسی عليه السلام با آن انجام داد، انجام دهد و هرچه به آن دستور داده شود، عمل می کند و هرچه باطل باشد را با زبان می بلعد.»^۲

اقدامات امام زمان علیه السلام در مکه مکرمه

بعد از اینکه بیعت با امام زمان علیه السلام به پایان رسید، ایشان حکومت را در مکه به دست می گیرد و هیچ گروهی تاب مقاومت در برابر ایشان را نخواهد داشت و بر تمام شهر مسلط می شود؛ در آن جا دست به اقداماتی می زند که به بعضی از آنها اشاره می نماییم:

۱) برگرداندن مسجد الحرام به حالت قدیم خود

امام صادق علیه السلام فرمود: «اذا قام القائم هدم المسجد الحرام حتى يرده الى اساسه، و حوّل المقام الى الموضع الذي كان فيه.»

۱. آن گونه که مورخان یادآور شده اند، رسول خدا صلى الله عليه وآله هر چیزی را به اسمی می خواند، عصای خود را «ممشوق»، یکی از عمامه ها را «سحاب» و شتر خود را «غضباء» نامید.

۲. کمال الدین؛ صدوق؛ ج ۲، باب ۵۸، حدیث ۲۷.

«وقتی که قائم علیه السلام قیام نماید، مسجدالحرام را خراب می‌کند و آن را طبق پایه قبلی خود، بنا می‌نهد و مقام ابراهیم علیه السلام را در جایگاهی که قبلاً بوده، انتقال می‌دهد.»^۱
 بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله، مسجدالحرام توسعه یافت و فضاهای فراوانی به آن اضافه گردید؛ ولی با این حال به مکانی که حضرت ابراهیم علیه السلام برای مسجدالحرام رسم نموده بود، نرسید؛ چون مکان اصلی آن در جایی بین صفا و مروه قرار دارد.

امام صادق علیه السلام در جواب کسی که گفته بود: آیا آنچه به مسجدالحرام اضافه کرده‌اند، جزو آن است، فرمود: «نعم... انهم لم يبلغوا بعد مسجد ابراهيم و اسماعيل»؛
 «آری! ولی با این حال به خطی که ابراهیم و اسماعیل علیه السلام ترسیم کرده‌اند، نرسیده است.»^۲

همچنین فرمود: «خط ابراهيم علیه السلام بمكة ما بين الحزوره الى المسعى، فذلك الذي خط ابراهيم علیه السلام».

«ابراهيم علیه السلام، خطی را بین حزوره^۳، منطقه وسیعی در سرزمین‌های اطراف کشید که آن، خط ابراهیم می‌باشد.»^۴

حسین بن نعیم از امام صادق علیه السلام راجع به خواندن نماز در قسمت‌های اضافه شده به مسجد الحرام سؤال کرد که ایشان فرمود: «ان ابراهيم و اسماعيل حدًا المسجد الحرام ما بين الصفا و المروة، فكان الناس يحجّون الى الصفا».

«ابراهيم و اسماعيل، حدود مسجدالحرام را بین صفا و مروه تعیین کردند و مردم تا صفا و مروه حج می‌نمایند.»^۵

فیض کاشانی در وافی می‌گوید: «یحجّون» به معنی: طواف می‌نمایند، است یا اینکه به معنی محرم می‌شوند، می‌باشد.

خلاصه اینکه مسجدالحرام اصلی، بزرگ‌تر از مسجدالحرام امروزی است؛ وقتی امام

۱. بحار الأنوار؛ علامه مجلسی، ج ۵۲، ص ۳۳۸. ۲. وسائل الشیعه؛ حر عاملی، ج ۵، ص ۲۷۷.

۳. حزوره، منطقه‌ای بین صفا و مروه. ۴. وسائل الشیعه؛ ج ۵، حر عاملی، ج ۵، ص ۳۷۷.

۵. جامع أحادیث الشیعه؛ سید بروجردی، ج ۱۱، ص ۳۱۸.

زمان علیه السلام ظهور نماید، دیواری که مسجدالحرام را احاطه نموده، خراب می نماید و دیوار جدیدی براساس اول، بنا می نهد؛ این کار، طواف را برای عده کثیری از حجاج آسان می نماید که در عصر ظهور، تعداد حجاج به میلیون ها نفر می رسد.

۲) باز گرداندن مقام ابراهیم علیه السلام به مکان اول خود

همانطوری که فرموده امام صادق علیه السلام را خواندید: «اذا قام القائم... و حوّل المقام الى الموضع الذي كان فيه.»

«وقتی قائم علیه السلام، قیام نمود... مقام ابراهیم را به جایگاه اصلی خود برمی گرداند.»

مقام ابراهیم علیه السلام، همان صخره ای است که حضرت ابراهیم علیه السلام، هنگام بنای کعبه، روی آن ایستاد و مقام ابراهیم علیه السلام در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله، نزدیکی کعبه بوده است و هنگامی که عمر بن خطاب خلیفه شد، مقام را منتقل نمود و جایش را تغییر داد.

وقتی امام علی علیه السلام، زمام حکومت را بعد از قتل عثمان به دست گرفت، دستور داد هر گونه اضافه یا بدعتی که شده، به حالت اول برگردد؛ همان گونه که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است.

از جمله وقتی می خواست مقام را به مکان اول خود در جوار کعبه برگرداند، منافقان با امیرالمؤمنین مخالفت کردند و امام علیه السلام، این مسئله را مسکوت گذاشت؛ لذا مقام ابراهیم علیه السلام در غیر جای خودش تا به امروز باقی مانده است.

از جمله اقدامات امام زمان علیه السلام در مکه، برگرداندن مقام ابراهیم علیه السلام به جایگاه اصلی خود در جوار کعبه است و این کار، طواف حجاج به دور کعبه را آسان می نماید؛ چرا که طواف بین رکن و مقام جایز نمی باشد؛ بلکه طواف دور کعبه لازم است، گرچه طبق فتوای برخی مجتهدان، طواف میان رکن و مقام واجب است که این فتوا با برگرداندن مقام ابراهیم علیه السلام به جای خود، تغییر می یابد.

۳) نهی از طواف مستحب

امام صادق علیه السلام فرمود: «اول ما يظهر القائم من العدل ان ينادي مناديه: ان يسلم صاحب النافلة لصاحب الفريضة، الحجر الاسود و الطواف.»

«اولین نشانه عدالت قائم علیه السلام، این است که ندا دهنده‌ای می‌گوید: هر کس طواف واجب خود را انجام داد، جای خود را در طواف و در کنار حجرالاسود به کسانی بدهد که می‌خواهند، طواف واجب انجام دهند.»^۱

مسجدالحرام در فصل حج، شاهد ازدحام فراوان مردم در حال طواف است که در اثر ازدحام، تعدادی کشته می‌شوند؛ در عصر امام مهدی علیه السلام، تمام قوانین وضعی مرتبط به مقدمات سفر، جواز سفر (ویزا) و امثال آنها برداشته می‌شود.

طبیعی است که حج بدون هیچ قید و شرطی، آسان می‌شود و در نتیجه تعداد حجاج چندین برابر می‌شود به طوری که نمی‌توانیم تعداد آنان را محاسبه نماییم! و به این ترتیب طواف و استلام حجرالاسود دشوار می‌شود، به خصوص اینکه بعضی از حجاج به طواف واجب اکتفا نمی‌نمایند؛ بلکه طواف مستحبی هم انجام می‌دهند به این سبب، امام زمان علیه السلام دستور به کوتاه نمودن طواف واجب و ترک طواف‌های مستحبی می‌دهد تا مجالی برای طواف واجب برای دیگران مهیا شود.

۴) قطع دستان بنی شیبه

امام صادق علیه السلام فرمود: «اما ان قائمنا لو قد قام، لاخذ بنی شیبه و قطع ایدیهم و طاف بهم و قال: هولاء سراق الله.»

«اما زمانی که قائم ما علیه السلام قیام نمود، بنی شیبه را می‌گیرد و دستان آنها را قطع می‌کند و می‌فرماید: اینها دزدان اموال خداوند هستند.»^۲

در روایت دیگری ایشان می‌فرماید: «اینان دزدان کعبه هستند.»^۳

بنی شیبه، کسانی هستند که کلیدهای کعبه، نسل اندر نسل در دست آنهاست و آنها اموال و ذخایر هدیه شده به کعبه را به سرقت می‌برند و هر طور که دوست دارند در آنها دخل و تصرف می‌نمایند از همین رو، امام علیه السلام آنان را سارقان اموال خانه خدا نامید.

امام زمان علیه السلام به قطع دستان بنی شیبه اکتفا نمی‌نماید؛ بلکه دستور می‌دهد، آنها را در

۲. کافی؛ ج ۴، ص ۲۴۳.

۱. بحار؛ مجلسی؛ ج ۵۲، ص ۳۷۴.

۳. ارشاد؛ شیخ مفید.

شهر بگردانند تا این کارها به منزله انذار و هشدار به سارقان و به همه کسانی که در اموالی، تصرف غیر مشروع دارند، باشد.

بدین وسیله امام زمان علیه السلام، حد سرقت را برای هر تصرف غیر مشروع در اموال، املاک، اوقاف و غیره جاری می کند.

این کارها، بعضی از اقدامات امام زمان علیه السلام در مکه می باشد؛ انشاءالله در سایر بخش ها درباره اقدامات دیگر ایشان، مطالبی بیان می کنیم.

امام زمان علیه السلام در مدینه منوره

امام زمان علیه السلام بعد از اینکه از طرف خود برای مکه، حاکمی منصوب می نماید، مکه را به قصد مدینه ترک می کند و بعد از ترک مکه، بعضی از مجرمان بر علیه حاکم، شورش می کنند و او را به قتل می رسانند و خبر به امام زمان علیه السلام می رسد، سفر را ناتمام می گذارد و به مکه باز می گردد و ریشه های فتنه را قطع می نماید؛ سپس حاکم دیگری منصوب می کند و به سمت مدینه منوره حرکت می نماید.

آن جا به اقداماتی دست می زند که به یکی از آنها اشاره می کنیم: نبش بعضی از قبرها، خارج کردن بدن ها و سوزاندن آنان می باشد که این قضایا، نیاز به توضیح، تجزیه و تحلیل دارد.

سؤال: ایشان بعد از مدینه منوره به کجا می رود؟

جواب: با استفاده از احادیث از مدینه به عراق و به کوه «شمّر» و «رفحاء» می رود و سپس به نجف اشرف قدم می گذارد.

سؤال دیگر: امام زمان علیه السلام تا چه زمانی در عراق می ماند؟ و مرکز و پایتخت حکومت ایشان کدام شهر است؟

جواب: در فصل پیش رو می باشد.

کوفه، پایتخت امام زمان علیه السلام

مسافت بین کوفه و نجف، کمتر از ۱۰ کیلومتر است و به سبب مناطق مسکونی که بین راه ایجاد شده، نجف به کوفه متصل شده است.

بزودی و بعد از ظهور امام زمان علیه السلام، کوفه دارای جایگاه بزرگی خواهد شد؛ زیرا کوفه پایتخت حکومت ایشان خواهد بود، همان طور که ائمه طاهرين علیهم السلام این مطلب خبر داده‌اند.

در ادامه، بعضی از احادیثی که راجع به پایتخت امام زمان علیه السلام است را می‌آوریم:
 امیرالمومنین علیه السلام فرمود: «ثمَّ یقبل الی الکوفة فیکون منزله بها، فلا یترک عبداً مسلماً الا اشتراه و اعتقه و لا غارماً الا قضی دینه و لامظلمة لاحد من الناس الا ردّها و لا یقتل عبد الا ادى ثمنه» فدية مسلمة الى اهلها» و لا یقتل قتیل الا قضی عنه دینه و الحق عیاله فی العطاء، حتی یملاء الارض قسطاً و عدلاً، كما ملئت ظلماً و جوراً و عدواناً.

و یسکن هو و اهل بیته الرحبة و الرحبة انما كانت مسکن نوح و هي ارض طیبة، لا یسکن رجل من آل محمد علیهم السلام و لا یقتل الا بارض طیبة زاکية، فهم الاوصیاء الطیبون.»

«... سپس به کوفه می‌آید و منزلش آن جا می‌شود؛ برده مسلمان نمی‌ماند، مگر اینکه او را می‌خرد و آزادش می‌کند؛ بدهکاری نمی‌ماند، مگر اینکه قرضش را ادا می‌کند؛ ستمی به کسی از مردم باقی نمی‌ماند، مگر اینکه آن را جواب می‌دهد؛ بنده‌ای کشته نمی‌شود، مگر اینکه دیه‌اش را پرداخت می‌کند؛ مرده‌ای باقی نمی‌ماند، الا اینکه بدهی‌اش را می‌پردازد، خانواده‌اش را تحت پوشش مالی قرار می‌دهد و زمین را پر از عدل و داد می‌کند، همان طور که از ظلم و ستم و دشمنی پر شده بود.

او و خانواده‌اش در رحبه، زندگی خواهند کرد و رحبه، محل زندگی نوح بوده آن سرزمین پاکی است و هر مردی از خاندان محمد علیه السلام، جز در سرزمین پاک و خالص، ساکن و کشته نمی‌شود؛ چون آنها جانشینان پاک هستند.»^۱

مفضل به امام صادق علیه السلام گفت: «یا مولای! کل المومنین یکنونون بالکوفة؟»

قال علیه السلام: «ای و الله.... لا یبقی مومن الا کان بها او حوالیها و لیبلغن مجاله فرس منها فی درهم ولیودن اکثر الناس انه اذا قام القائم و دخل الکوفة، لم یبق مؤمن الا و هو بها.»

ای سرور من! همه مؤمنین در کوفه هستند؟ فرمود: «بله به خدا قسم! مؤمنی باقی

نمی ماند، مگر اینکه در کوفه یا حوالی کوفه باشد هنگامی که قائم علیه السلام قیام کند و به کوفه داخل شود، بیشتر مردم خود را به آن جا می رسانند؛ مؤمنی باقی نمی ماند، مگر اینکه در کوفه می باشد.^۱

امام حسن علیه السلام فرمود: «لموضع الرجل في الكوفة احب الي من دار بالمدينة.»

«جای پایی در کوفه، نزد من، بهتر از خانه ای در مدینه است.»^۲

امام باقر علیه السلام فرمود: «ثم يرجع الى الكوفة، فيبعث الثلاثمائة والبضعة عشر رجلاً الى

الآفاق كلها، فيمسح بين اكتافهم و على صدورهم، فلا يتعايون في قضاء.»

«... سپس ایشان به کوفه برمی گردد بعد سیصد و اندی نفر به سراسر عالم می فرستد

و بین کتف و سینه هایشان را دست می کشد و آنان، طوری می شوند که در انجام هیچ

حکمی، عاجز نمی مانند.»^۳

امام صادق علیه السلام فرمود: «اذا قام القائم آل محمد علیهم السلام ... اتصلت بيوت الكوفة بنهر كربلاء.»

«هنگامی که قائم آل محمد علیهم السلام قیام کند، خانه های کوفه به نهر کربلا متصل می شوند.»^۴

مفضل به امام صادق علیه السلام گفت: یا سیدی! فاین تكون دار المهدي و مجتمع المومنين؟

قال علیه السلام: «دار ملكه، الكوفة و مجلس حكمه، جامعها و بيت ماله و مقسم غنائم

المسلمين، مسجد السهلة و موضع اشتری شبراً - من ارض السبع - بشبر من ذهب...

و لتصيرن الكوفة اربعة و خمسين ميلاً و ليجاورن قصورها كربلاء.»

ای سرورم! خانه مهدی علیه السلام و محل تجمع مؤمنین کجاست؟

فرمود: «محل حکومتش، کوفه و مکان حکمرانی اش، مسجد جامع کوفه و بیت المال

و محل تقسیم غنیمت های مسلمانان، مسجد سهله است؛ آن جا سرزمینی است که یک

و جب از آن به یک و جب طلا خریداری می شود و کوفه، پنجاه و چهار میل وسعت می یابد

و عمارت هایش به کربلا می رسند.»^۵

۲. همان.

۱. بحار؛ مجلسی؛ ج ۵۲، ص ۳۸۵.

۴. بحار؛ مجلسی؛ ج ۵۲، ص ۳۳۶.

۳. بحار؛ مجلسی؛ ج ۵۲، ص ۳۴۵.

۵. بحار؛ مجلسی؛ ج ۵۳، ص ۱۱.

بزرگترین مسجد دنیا

مساجد در دنیا بسیارند و از لحاظ مساحت و ساختشان با همدیگر فرق دارند و نمازهای جماعت در بسیاری از مساجد چه در روزهای جمعه و چه غیر جمعه برپا می‌شود.

مذاهب چهارگانه اهل سنت، نماز خواندن پشت سر پیش نماز خوب و بد را جایز می‌شمارند؛ ولی مذهب شیعه - که مذهب اهل بیت علیهم‌السلام است - برای امام جماعت، شرط عدالت، قائل است که به معنای پرهیزکاری، ادای واجبات و ترک محرمات شرعی است. روش عملی شیعیان، طبق همین شرط می‌باشد؛ پس شیعیان در نمازهایشان به علما، فضلا و مجتهدان و مراجع تقلید اقتدا می‌کنند.

روشن است که هر چه علم، عدالت و پرهیزکاری امام جماعت بیشتر باشد، نمازش به قبولی نزدیک‌تر است و نماز خواندن پشت سرش، ثواب بیشتر و اجر بالاتری دارد.

پس نماز پشت سر امام معصوم علیه‌السلام - که همه فضایل و صفات برجسته را در خود جمع کرده - چطور خواهد بود؟ شکی نیست که نماز، پشت سر ایشان از نماز، پشت سر غیر ایشان، اجر بسیار بیشتری دارد.

جای بسی تأسف است که امت اسلام از این ثواب بزرگ و اجر فراوان از زمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تا به امروز محرومند؛ بله در دوران امیرالمؤمنین علیه‌السلام، بعضی از مسلمانان، خوش اقبال بودند و به ثواب نماز، پشت سر آن حضرت علیه‌السلام در خلال سال‌هایی - که از عدد انگشتان یک دست تجاوز نمی‌کند - رسیدند.

روزهای بسیار کمی که امام حسن مجتبی علیه‌السلام توانست با مردم نماز بخواند. سپس این در بسته شد و مدعیان خلافت و امیران کشورها، امام جماعت بودن را بر عهده گرفتند امثال معاویه، پسر هند جگرخوار و پسرش یزید که شراب خوار، زناکار، فاسد و گنه کار بود و ولید بن عقبه که نماز صبح را چهار رکعت خواند؛ چون مست بود و در وسط نماز حرف می‌زد و در محراب، شراب را قی کرد و امثال اینها.

بله، هیچ کدام از اهل بیت علیهم‌السلام از امام زین العابدین علیه‌السلام گرفته تا امام حسن عسکری علیه‌السلام

نتوانستند با مردم نماز جماعت بخوانند حتی به امام رضا علیه السلام اجازه داده نشد که با مردم یک بار نماز عید بخواند با اینکه او ولیعهد بود و درهم ها و دینارها را به اسم او می زدند. هنگام ظهور امام زمان علیه السلام و رسیدنشان به کوفه، نگاه های مؤمنین به سوی ایشان متوجه می شود؛ چون روشن است که شیعیان ساکن کره زمین، تلاششان را برای هجرت به کوفه به کار خواهند بست.

حدیثی که خبر از وسعت شهر کوفه از تمام جوانبش و رسیدنش به شهر کربلای معلی را خواندید در حالی که می دانیم، مسافت این دو شهر، بیش از ۶۰ کیلومتر است. امام زمان علیه السلام، نماز جمعه را در مسجد جامع کوفه می خواند و طبیعی است که مسجد از نمازگزاران پر شود؛ چون مسجد با وجود وسعتش در زمان کنونی، ظرفیت پذیرش بیشتر نمازگزارانی که می خواهند، نماز را پشت سر امام زمان علیه السلام بخوانند، ندارد؛ علتش این است که همه مردم، از هر طبقه و بدون استثنا مشتاقند که نماز را پشت سر امام علیه السلام بخوانند و برای این کار از هم پیشی می گیرند و جز کسی که نمی تواند راه برود مثل زمینگیر و پیران از ثواب این نماز محروم نمی شوند؛ در ادامه، بعضی از احادیثی که خبر از آنچه در آن جا پیش خواهد آمد را یادآوری می کنیم:

امام باقر علیه السلام فرمود: «یدخل المهدي الكوفة و بها ثلاث رايات قد اضطربت بينها، فتصفو له، فيدخل حتى ياتي المنبر و يخطب و لا يدري الناس ما يقول... من البكاء... فاذا كانت الجمعة الثانية قال الناس: يا بن رسول الله! الصلاة خلفك تضاهي (تساوي) الصلاة خلف رسول الله صلى الله عليه وآله و المسجد لا يسعنا؟

فيقول عليه السلام: انا مرتاد لكم (اي: اطلب لكم) مسجداً يسعكم، فيخرج الى الغري فيخط مسجداً له الف باب يسع الناس.»

«مهدی علیه السلام داخل کوفه می شود در حالی که در کوفه، سه پرچم و گروه وجود دارد که مردم بین آنها مرددند؛ پس جلوی امام علیه السلام صف می بندند، ایشان بالای منبر می رود، خطبه می خواند و مردم از شدت گریه نمی فهمند، او چه می گوید و زمانی که جمعه دوم از راه می رسد، مردم می گویند: ای پسر رسول خدا صلى الله عليه وآله! نماز پشت سر تو، مساوی است با نماز

پشت سر رسول خدا ﷺ، ولی مسجد گنجایش جمعیت ما را ندارد؟

او می‌فرماید: «من برای شما مسجدی خواهم ساخت که گنجایش جمعیت شما را داشته باشد.» پس به نجف اشرف می‌رود و نقشه مسجدی را - که هزار در و گنجایش همه مردم را دارد - می‌کشد.^۱

روشن است که نسبت دادن کشیدن نقشه به وسیله امام ﷺ به این معنی نیست که خود امام ﷺ، نقشه کشی و ساخت مسجد را انجام می‌دهد؛ بلکه دستور به انجام آن می‌دهد؛ از این حدیث چنین استفاده می‌شود که امام زمان ﷺ به صحرا رفته، دستور به نقشه کشی مسجدی که مثل آن در تاریخ بشر ساخته نشده است و هزار در دارد را می‌دهد.

فرض کنیم که ساختمان این مسجد، چنین باشد، یعنی در هر طرف از چهار طرف مسجد، دویست و پنجاه در باشد و طبیعی است که درها بزرگ هستند تا برای ورود و خروج انبوه مردم مناسب باشد؛ پس باید حداقل عرض هر در، سه متر باشد! بنابراین عرض درهای ورودی مسجد، فقط از یک طرف، هفتصد و پنجاه متر خواهد بود که باید به این عدد، مسافت دیواری که بین هر دو در ساخته می‌شود، اضافه شود؛ پس اگر مسافت دیوار بین هر دو در را حداقل، ده متر در نظر بگیریم، طول این دیوارها، هزار و پانصد متر خواهد بود که به آن، هفتصد و پنجاه متر اضافه می‌شود؛ پس طول یک طرف مسجد سه هزار و دویست و پنجاه متر خواهد بود و هنگامی که این عدد را در خودش ضرب کنیم، مساحت مسجد، ۱۰/۵۶۲/۵۰۰ متر مربع خواهد بود.

طبیعی است که نزدیک مسجد، دستشویی تمیز و وضوخانه‌هایی ساخته شود که مناسب این تعداد باور نکردنی و عظیم جمعیت باشد؛ این طرح عظیم و پروژه بزرگ، یکی از طرح‌های امام زمان ﷺ در دوران طلایی حکومتش می‌باشد.

امام زمان ﷺ در فلسطین

دربخش مربوط به سفیانی گفتیم که امام زمان ﷺ برای دفع سفیانی به سوی اطراف شام می‌رود و این جریان، بعد از آن موقعی است که امام ﷺ به طرف کوفه رفته،

امور را در آن جا به دست گرفته است.

سفیانی در سرزمین «رمله» در فلسطین در شمال شرقی قدس به سر می برد؛ امام زمان علیه السلام با سپاه بزرگش به فلسطین می رسد و آن جا بین دو سپاه، جنگ در می گیرد و در نهایت به پیروزی امام علیه السلام و شکست و نابودی سفیانی منتهی می شود.

در روایات آمده: امام زمان علیه السلام در کنار دروازه شهر «لد» در فلسطین می رسد و ما نمی دانیم مکان حکومت حاکمان فلسطین و اردن، آن روزها در کجا خواهد بود؛ اما چیزی که مسلم است، این می باشد که امام زمان علیه السلام، همه حکومت های ظالم را سرنگون می کند و بر همه حاکمان منحرف، حکومت می کند.

در کنار دروازه شهر «لد» عیسی بن مریم علیه السلام برای بیعت با امام زمان علیه السلام از آسمان به زمین می آید که تفصیل آن در فصل بعدی خواهد آمد.

نزول عیسی بن مریم علیه السلام از آسمان

نزول عیسی بن مریم علیه السلام از آسمان، هنگام قیام امام زمان علیه السلام از حقیقت های ثابت شده نزد تمام مسلمین است و از اموری است که در آن شک و جدالی راه ندارد.

شاید تنها حکمت نزول عیسی علیه السلام، هنگام قیام امام زمان علیه السلام، تقویت قیام ایشان و اعتراف و تصدیق به اینکه امام زمان علیه السلام حق است و شکی در آن نیست، باشد. به خصوص بعد از اقتدا در نماز به آن حضرت علیه السلام.

نزول عیسی بن مریم علیه السلام به زمین از عجیب ترین عجایب، مهم ترین حوادث و بزرگترین نشانه هاست؛ آیا عجیب نیست که انسانی بر روی زمین زندگی کند؛ سپس به آسمان عروج نماید و در آن جا، بیش از هزار و نهصد سال زندگی کند، دوباره بر زمین پای نهد.

حضرت عیسی علیه السلام از دیگران به دلایلی برتر است:

(۱) او پیامبری از پیامبران الهی و اولوالعزم است.

(۲) او صاحب شریعت و کتاب آسمانی است؛ اگر چه بعد از او، دست تحریف به شریعتش

کشیده شد.

(۳) او بدون پدر خلق شده است.

(۴) جمعیت امت او در حال حاضر از هزار میلیون نفر بیشتر است و بین آنها پادشاهان،

امیران، رؤسای جمهور و از تمام طبقات جامعه وجود دارد.

(۵) میلیون‌ها مجسمه او بر کلیساها و مدارس، نصب است و بر گردن پیروانش انداخته

شده، در خانه‌ها و محله‌ها موجود است. افزون بر این، عقاید منحرفی نزد مسیحیان راجع

به عیسی بن مریم علیه السلام موجود است که بعضی از آنها معتقدند، او پسر خداست یا او

خداست؛ خداوند از آنچه کافران و مشرکان می‌گویند، بلند مرتبه‌تر است.

به هر حال؛ عیسی علیه السلام مقدس‌ترین انسان، نزد مسیحیان می‌باشد و طبیعی است که

بقیه ملت‌ها و ادیان نیز از این شخصیت اطلاع داشته باشند.

همچنین مسلمانان، به سبب تبعیت از قرآن کریم که در جاهای زیادی از مسیح علیه السلام با

پاکی و احترام یاد می‌کند، مسیح علیه السلام را در مکانی که شایسته اوست قرار می‌دهند.

نظر به اهمیت این حقیقت - که همان نزول عیسی علیه السلام از آسمان است - احادیثی وجود

دارد که به این جریان تصریح کرده‌اند.

زمانی که به کتاب‌های حدیث رجوع می‌کنیم، درمی‌یابیم که بسیاری از علمای سنی

و بزرگان، نزول عیسی بن مریم علیه السلام از آسمان را هنگام قیام امام زمان علیه السلام بیان می‌کنند، اگر

چه بعضی از آنها، زیر بار این حقیقت نمی‌روند و دست و پای حدیث را می‌برند و یا اول یا

آخرش را حذف می‌کنند و یا الفاظ حدیث را برای هدف‌هایی شوم به بازی می‌گیرند.

«بخاری» که نزد سنی‌ها از ائمه حدیث شمرده می‌شود و کتاب او را در شمار کتاب‌های

صاح قرار می‌دهند؛ اقتدای عیسی علیه السلام به امام زمان علیه السلام را با رعایت اجمال و ابهام بیان

می‌کند:

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «کیف انتم اذا نزل ابن مریم فیکم و امامکم منکم؟»

«چه حالی پیدا می‌کنید، هنگامی که پسر مریم علیه السلام بین شما نزول کند در حالی که

امامتان نیز میانتان خواهد بود.»^۱

مسلم در صحیح خود^۱ و دیلمی در فردوس الاخبار و احمد بن حنبل در مسند این حدیث را آورده اند.^۲

نعیم بن حماد، استاد بخاری، مسئله نزول عیسی بن مریم علیها السلام را بیان می کند؛ ولی نام امام مهدی علیه السلام را به صراحت بیان نمی کند:

یهیبط المسیح بن مریم عند القنطرة البيضاء علی باب دمشق الشرقي، طرف السحر (ای: یكون نزوله فی وقت السحر) تحمله غمامة، واضعاً یدیه علی منكب ملکین، علیه ریطتان مؤتز باحداهما، مرتد بالآخری، اذا اکب راسه یقطر منه كالجمان، فیاثیه الیهود فیقولون: نحن اصحابک. فیقول: «کذبتم.»

ثم تاتیة النصارى، فیقولون: نحن اصحابک. فیقول: «کذبتم! بل اصحابی المهاجرون، بقية اصحاب الملحمة.»

فیاثی مجمع المسلمین حیث هم، فیجد خلیفتهم یصلی بهم، فیتاخر المسیح حیث یراه، فیقول: یا مسیح الله! صل بنا.

فیقول: «بل انت فصل باصحابک، فقد رضی الله عنک، فانما بعثت وزیراً و لم ابعث امیراً.» فیصلی بهم خلیفة المهاجرین رکعتین مرّة واحدة و ابن مریم فیهم.

عیسی بن مریم علیه السلام کنار دروازه شرقی دمشق، کنار پل بیضا در نزدیکی سحر و در حالی که ابرها او را حمل می کنند، دو دستش را بر دوش ملائکه قرار داده، نزول می کند؛ بر او پارچه ای است که یکی را به عنوان شلوار و دیگری را به عنوان پیراهن استفاده کرده است؛ هنگامی که سرش را پایین می افکند از سر و صورتش همچون لولوء می چکد. یهودیان پیش او می آیند و می گویند: ما اصحاب توایم.

او می گوید: «دروغ می گویند.»

سپس مسیحیان پیش او می آیند و می گویند: «ما اصحاب توایم.»

۱. صحیح؛ مسلم؛ کتاب ایمان؛ باب نزول عیسی بن مریم علیه السلام؛ ج ۲، ص ۵۰۰.
۲. مسند؛ احمد؛ ج ۲، ص ۳۳۶، چاپ مصر، سال ۱۳۱۳ هجری و شبلیجی در نورالابصار؛ ص ۱۷۰، چاپ مصر، سال ۱۳۸۴ هجری آن را روایت کرده اند.

می‌گوید: «دروغ می‌گویید؛ بلکه یاران من، مهاجرین هستند که باقی مانده اصحاب حماسه می‌باشند.» پس به جایی که مسلمانان جمع شده‌اند، می‌آید و خلیفه (مسلمین) را می‌بیند که با آنها نماز می‌خواند؛ مسیح علیه السلام عقب می‌ایستد؛ هنگامی که خلیفه او را می‌بیند، می‌گوید: ای مسیح خدا! با ما نماز بخوان.

می‌گوید: «تو با مردم نماز بخوان که خداوند از تو راضی است؛ چون من به وزیری فرستاده شده‌ام، نه به امیری.» پس خلیفه مهاجرین، دو رکعت نماز می‌خواند در حالی که پسر مریم علیها السلام هم، داخل مهاجران به او اقتدا می‌کند.^۱

نعیم بن حماد، حدیث دیگری از حذیفه بن یمان - که از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده - را نقل می‌کند و می‌بینید که احادیث را بازیچه قرار داده، می‌گوید:

فیهبط عیسی فیرحب به الناس و یفرحون بنزوله لتصدیق حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله ثم یقول للموذن: «اقم الصلاة.» ثم یقول الناس: صل بنا. فیقول: «انطلقوا الی امامکم فلیصل بکم فانه نعم الامام.» فیصلی بهم امامهم، فیصلی معهم عیسی.

«عیسی علیه السلام پایین می‌آید و مردم از او استقبال می‌کنند و برای نزولش به دلیل درست درآمدن فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله شاد می‌شوند؛ او به موذن می‌گوید: «اذان بگو تا نماز برپا شود.» مردم می‌گویند: با ما نماز بخوان.

می‌گوید: «به سراغ امامتان بروید تا با شما نماز بخواند که او امام خوبی است.» پس مردم با امامشان نماز می‌خوانند و عیسی علیه السلام هم با آنها نماز می‌خواند.^۲

دیدید که چگونه این احادیث را بازیچه خودشان قرار می‌دهند و نام امام زمان علیه السلام را صراحتاً بیان نمی‌کنند؛ بلکه گاهی از او به «امام شما» و بار دیگر به «خلیفه آنها» تعبیر کرده‌اند؛ ولی در همان زمان بعضی از علمای آنها (کسانی که عقایدشان بر قلم‌هایشان سرکشی نمی‌کند) را می‌بینید که این حدیث را بدون دست کاری یا عوض و یا تحریف کردن، روایت می‌کنند از جمله پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «منا الذي یصلی ابن مریم خلفه.»

۱. ملاحم و الفتن؛ ابن طاووس؛ باب ۱۸۷، ص ۸۳. ۲. ملاحم و الفتن؛ ابن طاووس؛ باب ۱۸۷، ص ۸۴.

«کسی که پسر مریم علیها السلام، پشت سرش نماز می خواند از ماست.»^۱
 حذیفه گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «يلتفت المهدى و قد نزل عيسى ابن مريم كأنما يقطر من
 شعره الماء فيقول المهدى: تقدم وصل بالناس.
 فيقول عيسى ابن مريم: إنما اقيمت الصلاة لك. فيصلّي عيسى خلف رجل من ولدي،
 فاذا صليت قام عيسى حتى جلس في المقام فيبايعه.»
 «مهدی علیه السلام متوجه می شود که عیسی بن مریم علیها السلام، نزول کرده است؛ به او می فرماید:
 جلو بایست و با مردم نماز بخوان.
 عیسی بن مریم می گوید: اقامه نماز فقط با توست. پس عیسی علیه السلام پشت سر مردی از
 فرزندانم نماز می خواند و سپس با او بیعت می کند.»^۲
 پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «و الذي بعثني بالحق بشيراً لو لم يبق من الدنيا الا يوم واحد لطول الله
 ذلك اليوم حتى يخرج فيه ولدي المهدي علیه السلام فينزل عيسى ابن مريم فيصلّي خلفه.»
 «قسم به خدایی که مرا به حق، بشارت دهنده برانگیخت؛ اگر از دنیا فقط یک روز باقی
 مانده باشد، خداوند، آن روز را آن قدر طولانی می کند تا فرزندی از خاندان من به نام
 مهدی علیه السلام ظهور کند؛ سپس عیسی بن مریم علیها السلام نیز ظهور می کند و پشت سر او نماز می خواند.»^۳
 امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «و يدخل المهدي علیه السلام بيت المقدس و يصلي بالناس اماماً فاذا كان
 يوم الجمعة و قد اقيمت الصلاة، نزل عيسى ابن مريم علیه السلام بثوبين مشرقين، احمر، كأنما يقطر
 من راسه الدهن، رجل الشعر صبيح الوجه، اشبه خلق الله بابيكم ابراهيم خليل الرحمان،
 فيرى المهدي عيسى، فيقول لعيسى: يا ابن البتول! صل بالناس.
 فيقول: لك اقيمت الصلاة. فيتقدم المهدي علیه السلام فيصلّي بالناس و يصلي عيسى خلفه
 و يبايعه.»

«مهدی علیه السلام وارد بیت المقدس می شود و با مردم نماز می خواند؛ سپس هنگامی که روز
 جمعه می شود، نماز برپا می گردد؛ عیسی بن مریم علیها السلام در حالی که دو لباس درخشنده بر

۱. عقد الدرر؛ باب دهم، ص ۲۳۰. ۲. عقد الدرر؛ صص ۲۲۹ - ۲۳۰.

۳. فرائد السمطين؛ جوینی شافعی؛ ج ۲، ص ۳۱۲.

تن دارد، سرخگون با موهایی شانه کرده، چهره‌ای درخشان و گشاده روی از آسمان نزول می‌کند؛ او شبیه‌ترین مردم به پدرتان ابراهیم علیه السلام است؛ پس مهدی علیه السلام، عیسی علیه السلام را می‌بیند و به او می‌فرماید: ای پسر بتول^۱! برای مردم نماز بخوان.

او می‌گوید: نماز، برای تو برپا شده است. پس مهدی علیه السلام جلو می‌رود و برای مردم نماز می‌خواند و عیسی علیه السلام، پشت سر او اقتدا می‌کند و با او بیعت می‌نماید.^۲

در این جا سخنان برخی از علما را - که دربارهٔ نزول عیسی علیه السلام است - می‌آوریم:

ألوسی می‌گوید: مشهور این است که عیسی علیه السلام، هنگام نماز صبح در دمشق نزول می‌کند؛ سپس امام مهدی علیه السلام عقب می‌رود که عیسی علیه السلام با مردم نماز بخواند؛ ولی عیسی علیه السلام او را پیش می‌اندازد و پشت سر او نماز می‌خواند و می‌گوید: «نماز برای تو برپا شده است.»^۳ سیوطی در پاسخ کسانی که نماز خواندن عیسی علیه السلام، پشت سر مهدی علیه السلام را رد می‌کنند، چنین می‌گوید: این از عجیب‌ترین چیزهاست؛ چون نماز خواندن عیسی علیه السلام، پشت سر مهدی علیه السلام در انبوه احادیث صحیح روایت شده از پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت و بدون تردید است؛ پیامبر صلی الله علیه و آله، راستگوترین راستگویان است که دروغی نمی‌گوید.

سپس سیوطی بعضی از روایاتی که در این مورد آمده، بیان می‌کند.^۴

بعضی احادیث و منابع راجع به نزول عیسی علیه السلام از کتب مهم اهل سنت و سخنان دانشمندان استخراج شده است.

احادیثی که دربارهٔ اقتدای حضرت عیسی علیه السلام به امام زمان علیه السلام در کتب شیعیان نقل شده، از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام روایت شده است که همگی آنها نزد شیعیان، معتبر و از امور قطعی، بلکه از مشهورترین مسئله هاست.

در کتاب **عیون المعجزات** آمده است: پیامبر صلی الله علیه و آله به ائمه علیهم السلام از ظهور مهدی علیه السلام - که آخرین امام است - خبر داد؛ او زمین را پر از عدل و داد می‌کند، همان طور که پر از ظلم و

۱. بتول؛ به زنی گفته می‌شود که خون حیض و نفاس نبیند و حضرت مریم علیها السلام نیز این گونه بود.

۲. عقد الدرر؛ ص ۲۷۴، باب ۱۲.

۳. روح المعانی؛ ج ۲۵، ص ۹۵. در تفسیر آیه ۵۹، سوره زخرف.

۴. الحاوی علی الفتاوی؛ سیوطی؛ ج ۲، ص ۱۶۷.

جور شده باشد و عیسی علیه السلام هنگام قیام و ظهور او، نزول می کند و پشت سرش نماز می خواند. این مسئله به دلیل مشهور بودنش نزد شیعیان، اعم از علیم و غیرعلیم، خواص و عوام و پیر و جوان، مورد اتفاق نظر است.

درباره نزول عیسی بن مریم علیه السلام به خواست خداوند در فصل های بعدی، سخن خواهیم گفت.

دَجَال

این اسم از «دَجَل» مشتق شده است که به معنی حقه باز، دروغگو و پنهان کننده حق می باشد.

«دجال»، صفت مردی است که قبل از ظهور امام زمان علیه السلام شورش می کند و برخلاف گمان برخی از علمای معاصر - که دجال را تمدن غرب می دانند که دل ها را به سوی خود جلب می کند - ما چنین نظری نداریم.

دجال در هنگام قحطی و گرانی شورش می کند و فقط انسان های پست، رذل، گنه کار، فاسق، فاسد، زنان ولگرد و یهودیان نژادپرست از او پیروی می کنند.

از احادیث چنین استفاده می شود که دجال، مردی یک چشم است که جادوگری و شعبده بازی را به خوبی می داند از همین رو و با استفاده از جادو، سعی در این دارد که خود را بر حق جلوه دهد؛ به همین سبب، جای تعجب نیست که ابتدا ادعای نبوت و سپس ادعای خدایی کند و بگوید: انا ربکم الاعلی!

ما در فصل های گذشته درباره شلمغانی و غیره که ادعای حلول و ربوبیت داشتند، گفتیم که این افراد با دجال گری چنین ادعاهایی کردند، مطالبی که در برخی روایات راجع به دجال آمده، برای ما قابل فهم و درک نیست؛ چون دارای رموز و اشاراتی هستند که شاید با گذشت زمان، مفاهیم آن شناخته شوند.

به هر حال، زندگی این انسان پلید در فلسطین به انتهای خودش می رسد که امام زمان علیه السلام به حضرت عیسی علیه السلام دستور می دهد، او را بکشد تا مردم از شر و فتنه او راحت شوند. در این موضوع به همین مقدار کفایت می کنیم و تفصیلش، در کتب حدیث موجود است.

فصل نوزدهم

چگونه دولت‌ها و قدرت‌ها در برابر امام زمان علیه السلام سر فرود می‌آورند؟

این سؤال، سر آمد سؤالاتی است که درباره ظهور امام زمان علیه السلام مطرح است. بیشتر مردم می‌پرسند: چگونه حکومت‌ها در مقابل امام زمان علیه السلام، سر تسلیم فرود می‌آورند؟ چگونه امام زمان علیه السلام بر این دولت‌ها و حکومت‌ها پیروز می‌گردد؟ موضع حکومت‌ها و دولت‌های بزرگ راجع به امام زمان علیه السلام چه خواهد بود؟ این موضوع بسیار حساسی است و جواب آن، احتیاج به شرح و توضیح دارد که ما، آن را بیان می‌کنیم:

حکومت‌ها، همیشه از تک، تک افراد جامعه تشکیل می‌شود تا هیئت حاکمه شکل گیرد و طبیعی است که هر یک از این افراد، امور و وقایع اطراف خود را به گونه‌ای می‌فهمند و درک می‌کنند.

حکومت‌ها به سلاح‌ها و مهمات تکیه دارند و این سلاح‌ها در دست ارتش هر کشور از درجه دار کوچک تا فرماندهان است؛ حکومت‌ها نیز به نیروهای مسلح خود همچون پلیس،

نیروی انتظامی و ارتش مردمی تکیه دارند. و اینها چیزهایی هستند که حکومت‌ها به آنها تکیه می‌کنند و به وسیله آنها قدرتمند می‌شوند و با دشمنان می‌جنگند؛ پس هنگامی که این وسایل فرمانبردار و تحت امر حکومت‌ها نباشند، آن وقت این حکومت‌ها چه می‌کنند؟

وقتی که این وسایل با هیئت حاکم هر کشوری، همفکر و هم عقیده نباشند چه خواهد شد؟

حکومت‌ها بیشتر از اینکه از ارتش دشمن بترسند از ارتش خود می‌ترسند؛ چون با ارتش کشور خود، ممکن است بر ارتش کشورهای دیگر پیروز شوند؛ ولی اگر همگی یا بیشتر ارتش کشور خود، شورش کنند، چگونه می‌توان در مقابل آنها ایستاد؟ حکومت‌ها، هیچ وسیله‌ای برای مقابله با نیروهای مسلح خودی - که شورش کرده‌اند - ندارند.

بله، تنها راه مقابله با چنین نیروی مسلحی، یاری خواستن از عموم مردم است و اگر مردم نیز به نیروهای مسلح بپیوندند و ضد حکومت یکصدا شوند، حرکت حکومت، محکوم به شکست است.

در گذشته احادیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله بیان کردیم که مهدی عجل الله فرجه با شمشیر قیام می‌کند؛ این جمله، وسیله‌ای شده تا برخی، آن را به استهزا بگیرند و بگویند: شمشیر در مقابل سلاح‌های مرگبار و کشنده امروزی چه کاری انجام می‌دهد؟ سلاح‌های مرگباری همچون انواع بمب‌ها، موشک‌های دوربرد، تانک‌ها، مسلسل‌ها، هواپیماها و دیگر ادوات جنگی دریایی، زمینی و هوایی.

برای جواب به این سؤال، باید مقدمه‌ای مفید و ضروری را بیاوریم:

در صفحات قبل، احادیث بسیاری درباره نزول عیسی بن مریم علیه السلام یادآور شدیم. این مطلب ثابت شده، که خداوند، عیسی علیه السلام را به آسمان‌ها برده است، چرا که آیه ذیل، اعتقاد به کشته شدن مسیح علیه السلام را رد می‌کند:

«وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ

لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ، مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا ﴿١﴾
 بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ ﴿٢﴾ گفتند: ما، مسیح، پسر مریم و پیامبر خدا را کشتیم. در حالی که او را
 نکشتند و به صلیب نکشیدند؛ بلکه برای آنها مشتبه ناک شد و کسانی که درباره او اختلاف
 داشتند در تردید بودند و به آن یقین نداشتند و فقط از گمان، پیروی می کردند. آنها، یقیناً
 مسیح علیه السلام را نکشتند؛ بلکه خداوند او را بالا برد. ^۱

احادیث راجع به صعود عیسی بن مریم علیه السلام به آسمان زیاد است؛ او در آسمان، زنده
 است، زندگی می کند و بیش از هزار و نهصد سال از صعود او به آسمان می گذرد.
 این احادیث به این مطلب تصریح می کنند که عیسی بن مریم علیه السلام، هنگام ظهور امام
 زمان علیه السلام از آسمان به زمین نزول خواهد کرد و در نماز به او اقتدا می کند و پشت سرش نماز
 می خواند.

پس این حکمت کامل و تدبیر بزرگ الهی را بنگر، آن جا که عیسی بن مریم علیه السلام به
 آسمان می رود و برای چنین روز و هدف بزرگی، ذخیره می شود.
 سؤالی در این جا مطرح می شود این است که: فایده و حکمت نزول عیسی بن مریم علیه السلام
 به زمین، هنگام ظهور امام زمان علیه السلام چیست؟ چه رابطه ای بین نزول او از آسمان و ظهور
 امام زمان علیه السلام وجود دارد؟

چه مناسبتی بین این دو حادثه وجود دارد؟

همگی یا بیشتر رؤسا و مردم دولت های اروپایی، آفریقایی و آمریکایی مسیحی هستند.
 عقیده مسیحیان درباره عیسی بن مریم علیه السلام، مشهور و معروف است که در قرآن یاد شده
 است؛ خداوند متعال می فرماید: ﴿وَقَالَتِ الْنَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ﴾ «و نصاری گفتند:
 مسیح، پسر خداست.» ^۲

﴿وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ الْهَيْبَةَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ
 سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعَلَّمَ مَا فِي نَفْسِي وَلَا
 أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ﴾ «زمانی که خدا فرمود: ای عیسی بن مریم! آیا تو

به مردم گفتمی که مرا و مادرم را جز خدا به خدایی گیرند. گفت: منزهی تو، مرا نسزد که چنین سخن نابحقی بگویم، اگر آن را گفته بودم، تو آن را می‌دانستی که تو از باطن من آگاهی و من از سر تو آگاه نیستم؛ همانا تویی که به همه اسرار غیب جهانیان (کاملاً) آگاهی.»^۱

خداوند عزوجل فرمود: «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ» «به تحقیق کسانی که گفتند: خدا، همان مسیح بن مریم است، کافر شدند.»^۲

در زمان ما، کتاب‌های گمراه‌کننده‌ای را می‌یابیم که مبشران مسیحی، آنها را پخش می‌کنند که این دروغ‌ها را تصریح می‌کنند مثل این سخنشان: عیسی پروردگار است. او خدای نجات‌دهنده است. و امثال این کلمات کفرآمیز، خداوند از آنچه اینها می‌گویند، برتر و والاتر است.

پس زمانی که مسیحیان بشنوند، عیسی بن مریم علیه السلام از آسمان نزول کرده، به امام زمان علیه السلام اقتدا نموده است، آیا در عالم، حکومت یا مردم مسیحی‌ای پیدا می‌شوند که با امام زمان علیه السلام بجنگند؟

هرگز! بلکه می‌بینید که مسیحیان، زیر پرچم امام زمان علیه السلام داخل می‌شوند و به دین اسلام گردن می‌نهند.

در ادامه، بعضی از احادیثی که به این موضوع اشاره دارند را بیان می‌کنیم:

امام باقر علیه السلام فرمود: «فاذا اجتمع عنده عشرة آلاف رجل، فلا يبقى يهودي ولا نصراني الا آمن به و صدقه.»

«پس زمانی که هزاران مرد، نزد او جمع شوند، یهودی و نصرانی به او ایمان آورده، او را تصدیق می‌کنند.»^۳

این روایت به صورت دیگری هم آمده است و آن، این می‌باشد: «فاذا اجتمع عنده العقد - عشرة آلاف رجل - فلا يبقى يهودي ولا نصراني ولا احد ممن يعبد غير الله تعالى الا آمن به

۱. مائده، آیه ۱۱۶.

۲. مائده، آیه ۱۷.

۳. العرائس الواضحة؛ عبدالهادی ایبازی؛ ص ۲۰۹.

و صدقه و تكون الملة واحدة؛ ملة الاسلام و كل ما كان في الارض - من معبود سوى الله تعالى - تنزل عليه نار من السماء فتحرقه.»

«پس هنگامی که نزد او، ده هزار مرد جمع شوند، یهودیان، مسیحیان و کسانی که غیر خدای متعال را می پرستند به او ایمان می آورند و او را تصدیق می کنند و همه، ملت واحدی می شوند؛ ملت اسلام و هر چیزی که بر روی زمین، غیر از خدای متعال را می پرستد، آتشی از آسمان فرود آمده، آن را در آتش می کشد.»^۱

امیرالمومنین علیه السلام فرمود: «اذا بعث السفیانی الی المهدي جيشاً فحسف به بالبيداء و بلغ ذلك اهل الشام قالوا لخليفتهم: قد خرج المهدي فبايعه و ادخل في طاعته و الا قتلناك، فيرسل اليه بالبيعة.»

و يسير المهدي حتى ينزل بيت المقدس و تنقل اليه الخزائن و تدخل العرب و العجم و اهل الحرب و الروم و غيرهم في طاعته، من غير قتال، حتى تبني المساجد بالقسطنطينيه و ما دونها.»

«هنگامی که سفیانی، لشکری را به سوی امام زمان علیه السلام بفرستد و در زمین بیداء فرو برونند و خبر به اهل شام برسد؛ آنها به خلیفه شان می گویند: مهدی علیه السلام قیام کرده، پس با او بیعت کن و فرمانبردارش باش و الا تو را می کشیم. سپس او گروهی را برای بیعت با مهدی علیه السلام می فرستد؛ آن حضرت علیه السلام همه جا را فتح می کند تا به بیت المقدس می رسد و عرب، عجم، اهل حرب، روم و دیگران، بدون هیچ جنگی، تسلیم او می شوند و مساجد در قسطنطنیه و سرزمین های دیگر ساخته می شوند.»^۲

بنابراین انواع اسلحه ها در برابر ایشان، کاربردی نخواهد داشت؛ زیرا احتیاج به استفاده از آنها نمی شود.

یهودیان، دور امام زمان علیه السلام جمع می شوند؛ امام علیه السلام الواح توراتی - که در بعضی از کوه ها دفن شده - را بیرون می آورد و یهودیان اوصاف و نشانه های مهدی علیه السلام را در آن می بینند؛ پس هیچ یهودی باقی نمی ماند، مگر اینکه مسلمان می شود.

امام باقر علیه السلام فرمود: «و انما سمي «المهدي» لانه يهدي إلى امر خفي و يستخرج التوراة و الانجيل من الارض يقال لها انطاكية.»

«او «مهدی» علیه السلام نامیده شد برای اینکه به امر نهان، هدایت می‌شود و تورات و انجیل را از زمینی که به آن انطاکیه گفته می‌شود، بیرون می‌آورد.»^۱

کبر بعضی روایات آمده: «و انما سمي (المهدي) لانه يهدي الى اسفار من التوراة يستخرجها من جبال الشام، يدعو اليها اليهود، فيسلم على تلك الكتب جماعة كثيرة، ثم ذكر نحواً من ثلاثين الفاً»؛

«او «مهدی» علیه السلام نامیده شد برای اینکه به اسفار تورات هدایت می‌شود و تورات را از کوه‌های شام بیرون می‌آورد و یهود را به سوی آن فرا می‌خواند و با آن کتاب‌ها، تعداد بسیاری - که تقریباً سی هزار نفر هستند - مسلمان می‌شوند.»^۲

در اسعاف الراغبین است که: مهدی علیه السلام، تابوت سکینه را از غار انطاکیه و اسفار تورات را از کوه‌های شام بیرون می‌آورد و به وسیله تورات با یهودیان مناظره می‌کند که بسیاری از آنها مسلمان می‌شوند.^۳

ظاهراً بار اول است که سی هزار نفر یهودی، مسلمان می‌شوند و سپس این مسئله به دفعات تکرار می‌شود تا اینکه هیچ یهودی باقی نماند، مگر اینکه مسلمان شده باشد؛ این درباره یهودیان و مسیحیان می‌باشد.

اما راجع به سایر ادیان و ملت‌ها، واضح است که این تغییر ناگهانی و بزرگی که در دولت‌ها و ملت‌ها رخ خواهد داد، اثر بزرگی بر حکومت‌های بی‌دین به جای می‌گذارد، مثل چین، شوروی و بسیاری از کشورهای شرق دور؛ پس آنها نمی‌توانند این حقیقت را - که مسیر زندگی تمام جهان را عوض کرده - نادیده بگیرند به خصوص اینکه امام زمان علیه السلام، مبلغان و دعوت‌کننده‌هایی را به سوی آنان می‌فرستد تا اینکه آنها را به اسلام صحیح و کاملی - که زیاده و نقصانی در آن نیست - دعوت کنند.

۱. شرح الأخبار، قاضی نعمان، غربی.

۲. الملاحم و الفتن ابن طاووس، ص ۱۴۵.

۳. اسعاف الراغبین؛ حاشیه نور الابصار؛ ص ۱۲۷.

پس آن دولت‌ها نمی‌توانند، جز فروتنی و خضوع نزد حاکم جدید، قوی و قدرتمند کاری کنند. در حدیثی که گذشت، خواندید هر کسی که غیر خدای متعال را می‌پرستد به امام زمان علیه السلام ایمان می‌آورد و او را تصدیق می‌کند.

اما شیعیان که در تمام عالم، نصف مسلمانان هستند؛ واضح است که بزودی پیش قراول مردمی می‌شوند که دور امام زمان علیه السلام جمع شده‌اند و زیر پرچم او، یکپارچه و متحد می‌شوند.

این چنین است که اسلام در تمام مکان‌های زمین بزرگی می‌کند و مردم و حکومت‌ها، گروه، گروه در دین خدا داخل می‌شوند.

این در صورتی است که ظهور امام زمان علیه السلام، قبل از جنگ جهانی سوم باشد؛ اما هنگامی که جنگ جهانی سوم پیش بیاید و ظهور امام علیه السلام بعد از جنگ باشد، نمی‌شود تخمین زد چقدر از انسان‌ها باقی می‌مانند، به خصوص بعد از به کارگیری بمب‌های اتمی، هیدروژنی و امثال آن وسایل ویرانگر که به راحتی، انسان‌های بسیاری را طعمه مرگ می‌کند.

معنای آن این است که؛ امام علیه السلام بعد از اینکه بیش از ۶۰٪ مردم هلاک شدند، ظهور می‌کند و بقیه انسان‌هایی که باقی مانده‌اند را ترس و وحشت در بر گرفته، سایه نابودی، آنها را خرد کرده، و زندگی به جهنم غیر قابل تحملی تبدیل شده است.

در آن زمان، بشر از تمام تمدنهای دروغین و نظریات بی پایه در موضوعات مختلف چه نظریات اقتصادی، اجتماعی و چه شبیه آنها خسته می‌شود و انسان از این زندگی سیاهی که مرگ از آن بهتر و شریف‌تر است، متنفر می‌گردد.

در آن موقع، همگی مردم در تمام طبقات، منتظر کسی هستند که آنها را از این سختی‌ها و قوانینی که جز ضرر، چیزی ندارد، نجاتشان دهد.

منتظر مصلحی هستند که مفسد زندگی را اصلاح کند و بر آن تعالیم و قوانینی که عصاره داغ ستمگران و ظالمان سنگدل است، پیروز شود؛ کسانی که شب و روز در این فکرند که چگونه راه‌های تنفسی مردم را تنگ‌تر کنند و چگونه ریسمان بردگی را بر گردن

آنها محکم ببندند و چگونه آزادی‌ای که خداوند به آنان عطا کرده را از آنان بگیرند. وقتی بشر به سبب فشار و سرکوبی، که در تمام مراحل زندگی‌اش مشاهده می‌کند، فهمید که کرامتی ندارد، منتظر کسی می‌شود که برای دادرسی بشر و نجات آنها به پاخیزد. امام باقر علیه السلام در این مورد فرمود: «دولتنا آخر الدول و لم یبق اهل بیت - لهم دولة - الا ملکوا قبلنا، لثلا یقولوا - اذا راوا سیرتنا - اذا ملکنا سرنا مثل سیرة هولاء و هو قول الله عزوجل: ﴿وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾».

«حکومت ما، آخرین حکومت است و هیچ گروهی باقی نمی‌ماند، الا اینکه قبل از ما حکومت می‌کنند تا اینکه نگویند: اگر ما حاکم می‌شدیم مثل روش اینها (اهل بیت علیهم السلام) رفتار می‌کردیم و این سخن خدای عزوجل است: ﴿عاقبت برای پرهیزکاران است﴾»^۱. پس زمانی که امام زمان علیه السلام ظهور می‌کند، همه در برابرش فروتن می‌شوند و زمام امورشان را به او تسلیم می‌کنند به امید اینکه به وسیله او، آزادی‌شان حاصل شود. ممکن است، امام زمان علیه السلام از راه دیگری بر کره زمین، حکومت‌ها و مردمان، سیطره یابد و از اسلحه‌های ویرانگر و پیشرفته‌تر استفاده نماید.

چه مانعی وجود دارد که خدای عزوجل به امام زمان علیه السلام اسلحه‌ای بدهد که در مقابل تمام اسلحه‌هایی که حکومت‌ها تا به امروز از آنان استفاده کرده‌اند، قوی‌تر، سریع‌تر، شدیدتر و مخرب‌تر باشد؟

در این جا ما می‌توانیم از امکان وقوع این چیزها، بسیار حرف بزنیم؛ ولی برای رعایت اختصار به همین مقدار اکتفا می‌نماییم.

این زمانی است که ما به موضوع از زاویه مادی - طبیعی نگاه کنیم؛ اما هنگامی که تکامل یافته‌تر و از بلندای دین، عقاید و ماورای طبیعت سخن گفتیم در برابرمان افق‌های وسیعی برای احتمالات باز می‌شود که از آن جمله می‌توان به افتادن ترس در دل‌های کفار و مشرکان و دشمنان حضرت اشاره کرد.

قرآن کریم به این حقیقت تصریح کرده و این را از علل پیروزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

بر حکومت‌ها و مردم آن دوره قرار داده است و فرموده:

«سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ» «در دل کسانی که کافر شدند، ترس خواهیم

افکند.»^۱

«سَأَلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ» «در دل کسانی که کافر شدند، ترس خواهیم

افکند.»^۲

«وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا» «و در دل هایشان ترس

انداخت، گروهی را کشتید و گروهی را اسیر گرفتید.»^۳

«فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ» «پس خداوند از آن جهتی

که حسابش نمی‌کنند به سراغشان آمد و در دل هایشان ترس انداخت.»^۴

پیامبر ﷺ فرمود: «نصرت بالرعب مسيرة شهر.»

«به وسیله ترس به اندازه یک ماه، پیش رفتیم.»^۵

ایشان فرمود: «اعطيت خمساً... و نصرت بالرعب.»

«به من پنج چیز عطا شد... و کمک شدم به وسیله ترس...»^۶

مانعی وجود ندارد از اینکه امام ﷺ به وسیله ترس انداختن یاری شود، یعنی از طریق

انداختن ترس در دل‌های قدرتمندان، ثروتمندان و رؤسای دولت‌ها، همان‌طور که احادیث

زیادی به این مطلب تصریح کرده‌اند.

امام صادق ﷺ فرمود: «انَّ الْقَائِمَ مَنَا مَنْصُورَ بِالرُّعْبِ، مَوْتِدَ بِالنَّصْرِ، تَطْوِي لَه الْاَرْضِ

و تَظْهَرُ لَه الْكِنُوزُ كُلُّهَا وَ يَظْهَرُ اللهُ بَه دِينَه عَلَي الدِّينِ كُلِّه وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ.»

«همانا قائم ﷺ به وسیله ترس، یاری می‌شود و به وسیله یاری شدن، پیروز می‌گردد

و زمین برای او کرنش می‌کند و تمام گنج‌هایش را برای او ظاهر می‌نماید و خداوند به وسیله

امام ﷺ دین خود را بر تمام ادیان پیروز می‌کند حتی اگر مشرکان دوست نداشته باشند.»^۷

۲. انفال، آیه ۱۲.

۴. حشر، آیه ۲.

۶. بحار؛ مجلسی؛ ج ۱۶، ص ۳۱۳.

۱. آل عمران، آیه ۱۵۱.

۳. احزاب، آیه ۲۶.

۵. بحار؛ مجلسی؛ ج ۱۶، ص ۱۷۹.

۷. اثبات الرجعة.

قال عليه السلام في تفسير قوله تعالى: «أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ»: «هو امرنا، امر الله عزوجل ان لا تستعجل به حتى يويده الله بثلاثة اجناد: الملائكة و المومنين و الرعب.»

امام صادق عليه السلام در تفسير اين آيه: «امر خدا آمد؛ پس عجله نکنيد» فرمود: «اين امر است، خداوند عزوجل دستور داده، که برای دستیابی به اين امر تعجيل نکنيد تا اينکه آن را به وسیله سه لشکر کمک کند: ملائکه، مؤمنين و ترس.»^۱

امام باقر عليه السلام فرمود: «لو خرج قائم آل محمد عليه السلام لنصره الله بالملائكة المسومين و المردفين و المنزليين و الكروبيين يكون جبرائيل امامه و ميكائيل عن يمينه و اسرافيل عن يساره و الرعب يسير مسيرة شهر امامه و خلفه و عن يمينه و عن شماله و الملائكة المقربون حذاه.»

«اگر قائم آل محمد عليه السلام قيام کند، خداوند او را به وسیله ملائکه نشانه دار، پياپی، فرود آيندگان و مقربان یاری خواهد کرد که جبرئیل جلوی آنها، میکائیل در سمت راست و اسرافیل در سمت چپش است و به وسیله ترس انداختن یاری می کند که ترس به اندازه یک ماه جلو، پشت سر، سمت راست و سمت چپش است و ملائکه مقرب در مقابل او هستند.»^۲

امام صادق عليه السلام فرمود: «اذا قام القائم عليه السلام نزلت ملائكة بدر و هم خمسة آلاف.»
«هنگامی که قائم عليه السلام قيام کند، ملائکه جنگ بدر فرود می آیند که پنج هزار نفر هستند.»^۳
از احتمالات در اين مجال، اين است که خداوند متعال، امام زمان عليه السلام را به آنچه به پیامبرانش داده بود، توشه می دهد، مثل تسلط بر باد، همان طور که آن را برای سلیمان بن داوود عليه السلام مسخر نمود و تندبادهایی در زمین، هوا و دریا که نمی توان تأثیر آن را با مقیاس خیالی یا تصویری مقایسه کرد؛ در اختیار او قرار داد.

در نتیجه امکان دارد امام زمان عليه السلام به خواست خداوند بر همه جای زمین تسلط پیدا کند و در آن تصرف نماید.

بعد از اين تصورات - که دور از حقیقت نیست - مشکلی راجع به استیلای امام زمان عليه السلام بر عالم و از بين رفتن کثافات و باطل کردن تلاش دشمنان وجود ندارد.

۲. بحار الأنوار؛ ج ۲۰، ص ۳۴۸.

۱. غیبت؛ نعمانی، ص ۲۰۴.

۳. غیبت؛ نعمانی؛ ص ۲۴۳.

فایده شمشیر چیست؟

در این مجال، این سؤال پیش می‌آید: هنگامی که امام زمان علیه السلام به آن وسایل یاد شده، یاری می‌شود؛ پس فایده شمشیر و مقصود از احادیثی که می‌گوید: «او با شمشیر قیام می‌کند.» چیست؟!

جواب: بعضی از علما بر این عقیده‌اند که منظور از شمشیر در این جا، نیرو و قدرت است برای اینکه شمشیر، رمز نیرو و اقتدار می‌باشد.

به عبارت دیگر، امام زمان علیه السلام مأمور به خویشتن‌داری، مدارا با دشمنان و صبر برادیتشان نیست؛ برعکس آنچه جدش پیامبر صلی الله علیه و آله انجام می‌داد به طوری که مأمور به صبر بر آنچه از دشمنانش به او می‌رسید و امر به صبر از ناحیه خداوند بر او آمده بود، همان طور که در این آیه به آن اشاره شده است:

﴿فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أَوْلُوا الْعَزْمِ مِنَ الرَّسُولِ﴾ «پس صبر کن، همان طور که فرستادگان اولوالعزم صبر کردند.»^۱

﴿أَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ﴾ «پس بر آنچه می‌گویند، صبر کن.»^۲

هنگامی که امام زمان علیه السلام ظهور می‌کند، مأمور به صبر نیست، نیازی به صبر ندارد و فقط وظیفه‌اش این است، اسلام صحیح را بیاورد و در تمام عالم اجرا کند و هر کس با او مخالفت کند یا مانع اجرای آن شود، عاقبتش در قانون اسلام، معلوم است.

امکان دارد، بگوییم: مقصود از شمشیر در این جا، همان معنای حقیقی‌اش است که آن وسیله زخمی‌کننده و کشنده است؛ آن گاه می‌توانیم، چنین بگوییم: امام زمان علیه السلام شمشیر را در اجرای قانون به کار می‌برد و آن کسی که مستحق کشته شدن باشد، با شمشیر کشته می‌شود، نه با گلوله، اعدام، سم، زیر شکنجه؛ بلکه با شمشیر بر گردن مجرم زده می‌شود تا شاه‌رگ گردنش، قطع می‌شود.

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله، دستور به قتل با شمشیر و گردن زدن کسی که مستحق کشته شدن بود، می‌داد.



فصل بیستم

هنگامی که ظهور کرد، چگونه حکومت می‌کند؟

وقتی امام زمان علیه السلام ظهور کند، چگونه حکومت خواهد کرد؟

در این مجال، این سؤال از سؤالات مهم شمرده می‌شود و جواب آن، شرح مقدمه‌ای از حکومت و قانون را می‌طلبد؛ لذا می‌گوییم از جمله عواملی که تماماً در خوشبختی مردم، بدبختی، اصلاح و افساد آنها نقش دارد، قوانین رایج حکومتی در جامعه‌هاست، به خصوص در زمینه حکومت و قضاوت.

قانون با اقسام و انواع مختلفش و در جمیع جوانب و اطرافش از وسایل هدفمند و اسباب تربیتی است که جامعه را به سمت فضیلت‌ها و رذیلت‌ها سیر می‌دهد و آنها را به سوی خیر و شر راهنمایی می‌کند.

به تعبیر دیگر، مقدرات زندگی اجتماعی در گرو قوانین رایج در آن جامعه می‌باشد؛ پس قانون، وسایل تعلیم و تربیت را آماده کرده، یا وسایل درس خواندن را مهیا می‌نماید. به کمک قانون، امکانات در وسیع‌ترین سطح اعطا شده است و مجال هر گونه انحرافی بسته می‌شود و به کمک قانون، ارزش‌ها محافظت می‌شود و با هر چیزی که منافات با

سنگینی و فروتنی دارد، برخورد می‌شود.

قانون، منتهی به ثروت، بی‌نیازی، راحتی و آسایش می‌شود یا فقر، گرانی و گرسنگی را از بین می‌برد و... همین طور تا صدها هزار مثال که در آن، قانون تصمیم می‌گیرد.

خلاصه کلام: قانون همه کاره و در همه جااست، به خصوص در زمینه حکومت و قضاوت؛ پس حاکم یا قاضی به وسیله آن به داد مظلوم می‌رسد و به ضعیف، کمک می‌نماید و حق او را از ظالم می‌گیرد و به وسیله آن، حق باطل و باطل، حق جلوه داده می‌شود، حقوق از بین می‌رود، خون‌ها ریخته می‌شود اموال و ناموس‌های مردم به بازی گرفته می‌شود.

این سخن کوتاهی از حکومت و قانون به صورت کلی بود.

در دنیای امروز، میلیون‌ها قانون موجود است که در جوامع بشری اسلامی و غیره اجرا می‌شود و مقدار ناچیزی از این قوانین، مطابق با عقل و عدالت است و بیشتر این قوانین با تمام مفاهیم، ارزشها، اخلاق‌ها، فضایل، عدالت و حتی با ادیان آسمانی مخالف است.

قانون؛ آزادی، هرزگی، لاپالی‌گری، ادامه ظلم و انحراف جنسی را امضا کرده است و شراب‌خواری و رباخواری را وظیفه خود می‌داند و قانون از سفر کردن، اقامت گزیدن، تجارت کردن، ساختن خانه، کشاورزی و دامداری ممانعت می‌کند و اجازه این‌گونه کارها را به آنها نمی‌دهد، مگر با شرایط دشوار و گرفتن مالیات ظالمانه.

اگر بخواهیم قانون‌های بد هر کشور و مصیبت‌هایی که از این راه بر سر بشر ریخته می‌شود را بیان کنیم از موضوع اصلی خودمان - که چگونه امام زمان علیه السلام حکومت خواهد کرد؟ - دور خواهیم شد.

به این اکتفا می‌کنیم که قوانین ظالمانه، انسان را در مضیقه قرار داده، آزادی در زندگی را از او گرفته است.

پس می‌گوییم: تمام قوانین غیر اسلامی با اقسام مختلفش در دوران حکومت امام زمان علیه السلام، لغو و در سطل زباله انداخته می‌شوند و در آن روز، قیمت و ارزشی ندارند.

سرچشمه و منبع اصلی یگانه قانونی که بر زمین حکومت خواهد کرد، «قرآن کریم»

و «سیره صحیح نبوی» است که این سیره از هر بازیچه بودن و کمک و تقلبی، در سلامت به سر می‌برد و در آن زمان است که بشر از مصیبت‌های قوانین کافران ستمکار، نجات می‌یابد و زیر سایه قوانین عدل اسلامی - که محافظ حقوق بشر است - زندگی می‌کند و هر خیر و آسایشی بر آنها سرازیر می‌شود و هر ظالمی بر جای خودش متوقف می‌شود و پا را از حد خودش فراتر نمی‌گذارد و درهای انحراف با تمام اقسام و انواعش بسته می‌شود.

واجب است که ما قوانین صحیح اسلامی را فراموش نکنیم که ضامن خوشبختی بشر در دنیا و آخرت است.

اما قوانین غیر اسلامی؛ اوضاع جاری در دنیا، حقیقت و هویت آن قوانین را به ما می‌شناساند و مفساد، ظلم‌ها، بدی‌ها، مشکلات، انواع نداری‌ها، سرکوبی و فشارها، همگی از نتایج و آثار این قوانین وضع شده است که این همه بدبختی را بر سر جوامع بشری آورده است.

سخن مرا کسی خیلی خوب می‌فهمد که مبتلا به بعضی از وزارتخانه‌های دولتی، ادارات رسمی و محاکم قضایی شده است. به طوری که به وضوح می‌بینید، حقوق انسان‌ها در بعضی از این مراکز، پایمال و باطل، پیروز می‌شود و چگونه کرامت‌ها به هدر می‌رود، چگونه عدالت می‌میرد، چگونه رشوه بعضاً حاکم است و چگونه واسطه‌ها و سفارش‌های شخصیت‌های حکومتی و غیر حکومتی، تأثیرگذار است؟! !!

برای بعضی از وکلا، میدانی برای باطل کردن حق، احقاق باطل و از بین بردن حقوق انسان‌هاست؛ به خصوص هنگامی که مدعی پرونده یا متهم پرونده، ضعیف و قادر به دفاع از خود نباشد یا از متوسل شدن به وسیله‌های موفقیتش برای پیروزی و غلبه‌اش بر دشمن، عاجز باشد.

در ضمن معتقدم، قوانین صحیح اسلامی و احکام الهی جز در دوران رسول خدا ﷺ و امیرالمؤمنین علیه السلام به صورت کامل اجرا نشده است و قوانین فراموش یا خشک شده در دل کتاب‌ها، باقی مانده است.

این بحث را در این کلمه خلاصه می‌کنم و می‌گویم: کسی که به تاریخ اموی‌ها،

عباسیان، عثمانی‌ها و امثال آنها رجوع کند، این موضوع را به روشنی می‌فهمد. واقعیت این است که هدف الهی، هنوز محقق نشده است... خدای سبحان، انسان، آب، هوا، زمین و معادن را خلق کرد و خاک را با کمک عناصر چهارگانه (آفتاب و هوا و آب و خاک) برای زراعت آماده کرد و طبیعت را در اختیار بشر قرار داد تا در زندگی‌اش رفاه داشته باشد؛ به اینکه لوازم زندگی و ضروریات زندگی از خوردنی‌ها، پوشیدنی‌ها، خانه و غیره برای او فراهم باشد.

ولی حاکمان در طول تاریخ چه قبل از اسلام و چه بعد از آن، بشر را به بردگی گرفتند و بین آنها و زندگی خوبشان، فاصله ایجاد کردند و میلیون‌ها نفر در سختی زندگی کردند و در بدبختی مردند.

این از ناحیه دنیا و زندگی مادی.

اما از ناحیه اعتقادی؛ خداوند متعال، پیامبران و رسولان را به سوی بشر فرستاد تا عقایدشان اصلاح شود، ایمان در دل‌هایشان کاشته شود، فطرتشان بیدار گردد، گنجینه عقل‌هایشان برانگیخته شوند و توانایی‌هایشان بروز کند.

خلاصه کلام: خدای سبحان، انبیا را برای اصلاح بشر برانگیخت چه از جهت اعتقادی، زندگی، اقتصادی، خانوادگی و چه هر جهت دیگر.

بیشتر افراد بشر با این اصلاح‌کنندگان جنگیدند، نصیحت‌های آنان را نپذیرفتند به آنها اهانت کردند، مسخره‌شان نمودند، آنها را کشتند و قرآن کریم از عملکرد بعضی از امت‌ها در برابر پیامبرانشان به ما اطلاعاتی می‌دهد؛ این نگاه مختصری از تاریخ پیامبران و بشر بود. اما نسبت به پیامبر ما، محمد ﷺ، قرآن کریم نیز از بعضی کارهایی که مشرکان و کفار ضد ایشان کردند به ما اطلاع می‌دهد؛ جنگ‌ها و غزوه‌هایی که بعد از هجرت تا وفات رسول خدا ﷺ روی داد، همگی شاهد برخوردهای ناشایست بعضی از این افراد با دیدگاه رسول خدا ﷺ، آن پیامبر بزرگ، مصلح حکیم و پدر مهربان بود.

بعد از آنچه اتفاق افتاد، اسلام مستقر شد، ارکانش قوی گشته، مردم، گروه، گروه در دین خدا وارد شدند، خداوند به پیامبر ﷺ دستور داد که علی بن ابی طالب را به عنوان

جانشین بعد از خود، امام امتش و ولی امر مسلمین، منصوب کند. پیامبر ﷺ، دستور خدا را - بعد از اینکه از حجة الوداع برگشت و به زمین «خُم» رسید - اجرا کرد و مردم را جمع نمود که به صدوبیست هزار نفر (بعضی بیشتر از این را گفته‌اند) می‌رسیدند و در میان آنها، خطبه طولانی را خواند؛ آن گاه دست امام علی را بالا گرفت و فرمود:

«هر کس که من مولای اویم از این پس، علی را مولای اوست.»

به آنها دستور تبعیت و اطاعت از امام علی داد و از مخالفت و سرپیچی از او بر حذر داشت؛ ولی بیشتر مسلمانان با دستور پیامبر ﷺ مخالفت کردند و جز عده کمی، ثابت قدم نماندند.

افرادی، حکومت را به دست گرفتند که بیشتر از اینکه از قانون پاک اسلام پیروی کنند از هوای نفسشان پیروی کردند؛ پس آنچه از انواع بدبختی‌ها، دردها و فجایع بود که بر سر بشر فرو ریخت و مردم گمان می‌کردند، آنچه از حاکمان می‌بینند، قوانین اسلام است.

حکومت امام زمان

زمانی که می‌خواهیم از حکومت امام زمان صحبت کنیم، این سخن بر دو محور می‌چرخد:

محور اول: صدور حکم و وضع کردن قوانین و تعلیمات مختلف در عرصه‌های گوناگون. محور دوم: قضاوت بین مردم؛ چه برای رفع دعوا رجوع کنند یا رجوع نکنند. کمی قبل گفتیم که در هنگامه ظهور، تمام قوانین غیر اسلامی، لغو و رها شده است و به آن، هیچ گاه عمل نخواهد شد و احکام اسلام که از قرآن کریم و سیره صحیح نبوی گرفته شده، خواهد آمد و بندگان و کشورها را آقایی خواهد داد و در همه جوامع اجرا خواهد شد.

خلاصه سخن: تمام کارها و احکامی که رسول خدا ﷺ و امیرالمؤمنین در جایگاه‌های مختلف و تمامی عرصه‌ها اجرا کردند را بزودی امام زمان در عصر خود، اجرا خواهد کرد.

امام علیه السلام به کارهای دیگری - که آن هم از دل اسلام است - مانند ساختن پل‌ها، سدها، بزرگ کردن خیابان‌ها، شاهراه‌ها، کندن رودها، نصب آسیاب بر آنها، بخشیدن زمین‌ها به مردم برای زراعت و نفع بردن از آنچه خدای متعال خلق کرده، مثل معادن، خواهد پرداخت.

این کلام کوتاهی از حکومت امام زمان علیه السلام، بعد از ظهور و قیامش بود.

اما نسبت به محور دوم می‌گوییم:

قضاوت امام زمان علیه السلام

قضاوت امام زمان علیه السلام بین مردم، نسبت به قضاوت اجداد پاکش، امتیاز خاصی دارد و آن امتیاز، این است که او با علم و اطلاعش از حوادث، حکم می‌دهد و منتظر شهادت شهود و دلایلی که ادعا را ثابت کنند، نخواهد بود.

سخن ما در این جا بر دو محور است:

محور اول: در این کتاب، حدیث مشهوری از رسول خدا صلی الله علیه و آله و از ائمه علیهم السلام روایت شده:

«انّ الامام المهدی علیه السلام یملا الارض قسطاً و عدلاً بعد ان تملا ظلماً و جوراً.»

«مهدی علیه السلام زمین را پر از عدل و داد می‌کند بعد از اینکه از ظلم و ستم پر شده باشد.»^۱

لازم است، بگوییم که این حدیث به خودی خود در کتب احادیث، صدها بار روایت شده

است به طوری که جایی برای شک در صحتش باقی نمی‌ماند.

طبیعی است که از امام زمان علیه السلام می‌خواهد بر هر ظلمی پیروز شود و ریشه هر ستمی را

در هر مکان و از هر انسانی قطع کند، انتظار نداریم، شکایتش را پیش او ببرد و امام علیه السلام از

مدعی بخواهد که دلیل بیاورد و مستندات و امثال آن را برای اثبات ادعایش نشان دهد.

هرگز! زیرا ممکن است، مدعی، دلیل و برهانی برای اثبات ادعایش پیدا نکند یا از

اثبات حقیق عاجز باشد یا اینکه نتواند، دروغ بودن ادعاهای ظالم را ثابت کند.

ممکن است، ظلم در بسیاری از جاهای دنیا واقع شود و مظلوم، نتواند آن را به اطلاع

امام زمان علیه السلام برساند و ممکن است، انسان، پنهانی و ظالمانه کشته شود و هیچ کس از

کشته شدنش با خبر نشود و کسی قاتلش را نشناسد؛ آیا خون او هدر می‌رود؟! پس چگونه زمین پر از عدل و داد می‌شود؟!^۱

محور دوم: پیامبر ﷺ فرمود: «انما اقصی بینکم بالایمان و البینات.»

«من بین شما به وسیله قَسَم و دلیل، حکم می‌کنم.»^۱

شاید معنای ظاهری این حدیث، این باشد که پیامبر ﷺ بین مردم با علم شخصی خود و اطلاع خاصش، قضاوت نمی‌کرد، برای مثال: اگر پیامبر ﷺ با علم نبوتش می‌دانست، فلان شخص، دزدی کرده است، بر او حد جاری نمی‌کرد؛ بلکه منتظر شهادت شهود می‌ماند و اگر دلیلی بر سرقت دزد پیدا می‌شد بر او حد جاری می‌نمود.

اگر رسول خدا ﷺ بین مردم بر حسب اطلاعات الهی و شخصی‌اش حکم می‌کرد، علم او سنت و بین امتش، دلیل قرار می‌گرفت.

در این هنگام، جایز بود هر قاضی و حاکمی - که بعد از پیامبر ﷺ می‌آمد - بر هر کس که بخواهد، حد جاری کند و ضد هر کس که اراده کند، حکم دهد؛ بدون اعتنا به دلیل و شواهد، چنین کاری را انجام دهد و ادعا خواهد کرد که به علم شخصی‌اش حکم می‌کند. به واسطه این کار، نظام اجتماعی مختل می‌شد و آشفتگی در زمینه حکم و قضاوت پدیدار می‌گشت و موازین فقهی و عرفی مختل می‌شد.

ولی پیامبر ﷺ، این درها را بر قاضیان بد و حاکمان ستمکار بست تا نتوانند بین مردم طبق امیال و هوای نفسشان قضاوت کنند و سپس ادعا نمایند که طبق معلومات شخصی‌شان حکم کرده‌اند.

اما نمی‌ترسیم، از اینکه امام معصوم عادل، در حکم و قضاوتش به هوی و هوسش تمایل پیدا کند، زیرا در حق و شأن او، هیچ‌گونه انحرافی متصور نیست؛ پس می‌تواند طبق علم شخصی‌اش، نسبت به قضایا حکم دهد و منتظر شهادت شهود و ارائه دلیل از جانب مدعی نماند و بر سوگندی که مدعی یا متهم می‌خورند چه هر دو راست و چه هر دو دروغ بگویند، اثری مترتب نمی‌کند.

از این دو محور، چنین نتیجه می‌گیریم که:

۱- امام زمان علیه السلام، زمین را پر از عدل و داد می‌کند.

۲- او طبق علم الهی و شخصی‌اش حکم می‌دهد.

امام زمان علیه السلام، حد را اقامه می‌کند و قصاص می‌نماید و هر کسی که مستوجب قصاص یا

تعزیر شود را مجازات می‌کند حتی اگر شاهدهی، شهادت ندهد یا دلیلی، ارائه نشود.

برای توضیح این سخن مثالی را بیان می‌کنیم:

۱- اگر انسانی در خانه‌اش شراب بخورد و کسی او را نبیند تا علیه او شهادت دهد، امام

زمان علیه السلام به وسیله علم امامت، آن را می‌فهمد و حد شرابخوار را بر او جاری می‌کند.

۲- اگر انسان، مرتکب گناهی شود که به سبب آن، مستحق تنبیه شود، امام زمان علیه السلام او

را بر آن کارش تنبیه می‌کند و در این هنگام است که هر کس، ارتکاب خطا یا جرمی را

برای خود، آسان جلوه دهد، می‌داند که امام علیه السلام با علم امامت، نسبت به کار او، مطلع

می‌شود و قانون، عقوبات را بر او جاری می‌کند.

این، انگیزه قوی‌ای برای عدم ارتکاب گناهان می‌شود و به این وسیله، مردم از هر

انحرافی پرهیز می‌کنند؛ روایت امام صادق علیه السلام این مطلب را تأکید می‌کند: «بینا الرجل علی

رأس القائم علیه السلام یامر و ینهی اذ امر (الامام) بضرب عنقه فلا یبقی بین الخائفین شیء الا

خافه.»

«چه بسا فردی در کنار قائم علیه السلام می‌ایستد و سخن می‌گوید و امام علیه السلام دستور به زدن

گردنش می‌دهد؛ چون از جرم پنهانی‌اش با اطلاع است و دیگر چیزی در مشرق و مغرب

نمی‌ماند، مگر اینکه از امام علیه السلام می‌ترسد.»^۱

این حدیث تصریح می‌کند که امام زمان علیه السلام، کسی را که مستحق تنبیه است، طبق علم

امامت، مجازات می‌کند و منتظر نمی‌شود، ادله‌ای را پیش او بیاورند.

این‌گونه است که زمین را پر از عدل و داد می‌کند و کسی جرأت مخالفت با قانون اسلام

را ندارد.

اما احادیث دیگری هستند که به این مطلب اشاره دارند که در ادامه به مقداری از آنها اشاره می کنیم:

امام باقر علیه السلام فرمود: «اذا قام قائم آل محمد صلی الله علیه و آله حکم بحکم داود و لا یسال البینة.»
 «هنگامی که قائم آل محمد صلی الله علیه و آله قیام کند به شیوه داود علیه السلام قضاوت می کند و دلیل نمی خواهد.»^۱

امام صادق علیه السلام فرمود: «لا تذهب الدنيا حتى یخرج رجل مني، یحکم بحکومة آل داود و لا یسال بینة، یعطي کل نفس حقها.»

«دنیا تمام نمی شود تا اینکه مردی از خاندان من ظهور کند که به شیوه داود علیه السلام، قضاوت می کند و دلیل نمی خواهد و به هر کس، حقش را می دهد.»^۲

امام صادق علیه السلام فرمود: «ثم یامر منادياً ینادی: هذا المهدی! یقضي بقضاء داود و سلیمان و لا یسال علی ذلك بینة.»

«سپس دستور می دهد که منادی ندا دهد: این مهدی علیه السلام است که به شیوه داود علیه السلام و سلیمان علیه السلام قضاوت می کند و از کسی دلیل نمی خواهد.»^۳

امام صادق علیه السلام فرمود: «اذا قام قائم آل محمد صلی الله علیه و آله حکم بین الناس بحکم داود، لا یحتاج الی بینة یلهمه الله تعالی، فیحکم بعلمه و ینخر کل قوم بما استبطنوه.»

«هنگامی که قائم آل محمد صلی الله علیه و آله قیام کند بین مردم به شیوه داود علیه السلام قضاوت می کند و احتیاجی به دلیل ندارد؛ خدای متعال به او الهام می کند؛ پس علمش به او حکم می کند و به هر گروهی از آنچه، آن را مخفی می کنند، خبر می دهد.»^۴

ممکن است، جواب این سؤال، سخن امام صادق علیه السلام باشد:

«اذا قام القائم بعث - فی اقالیم الارض، فی کل اقلیم - رجلاً... یقول (له الامام): عهدک فی کفک، فاذا ورد علیک امر لا تفهمه و لا تعرف القضاء فیہ، فانظر ای کفک و اعمل بما فیہا.»

«هنگامی که قائم علیه السلام قیام کند به هر سرزمینی مردی می فرستد و به او می گوید: برنامه

۱. وسائل الشیعه؛ حر عاملی، ج ۱۸، ص ۱۶۸. ۲. جامع احادیث الشیعه؛ بروجردی، ج ۲۵، ص ۴۹.

۳. غیبت؛ نعمانی؛ باب ۲۰. ۴. بحار؛ مجلسی؛ ج ۵۲، ص ۳۳۹.

تو در کف دست توست؛ پس هر گاه چیزی را نفهمیدی و حکم آن را ندانستی به کف دست نگاه کن و به آنچه در آن است، عمل کن.^۱

در این حدیث، سه احتمال وجود دارد:

۱- یا احتمال داده شود که معجزه است؛ چون احکام شرعی بر کف دست حاکمان نوشته شده، هر گاه احتیاج دارند به آن رجوع می‌کنند.

۲- یا اینکه منظور از این سخن: «عهدک فی کفک»، وسایل ارتباطی بی‌سیم است که مردان خبررسان (پلیس، ارتش و غیره) در هر مکانی با خود حمل می‌کنند و دستورات را از مرکز فرماندهی می‌گیرند و این وسیله را بیشتر اوقات در دستشان حمل می‌کنند.

۳- یا معنای دیگری دارد که خدای متعال می‌داند و بعد از ظهور امام عجله روشن می‌شود.

خلاصه سخن: امام زمان عجله داریم با حاکمانی که آنها را نصب و به تمام سرزمین‌ها، فرستاده، ارتباط دارد.

فصل بیست و یکم

زندگی در عصر امام زمان علیه السلام

دوران امام زمان علیه السلام بعد از ظهور و قیام او، بهترین دوران کره زمین از زمانی که خداوند، زمین را خلق کرد یا از زمانی که خداوند، آدم علیه السلام را خلق کرده، می باشد. صحیح است که دوران امام زمان علیه السلام را دوران نور و عصر دانش بنامیم، نه دوران هایی که ما امروزه در آن زندگی می کنیم؛ دوران کنونی، دوران نادانی، فقر، انحراف، فجایع، ستم، گمراهی و امثال آن است.

با کمک گرفتن از کلمه حکیم مشهور: اشیا به وسیله ضد خودشان شناخته می شوند. امکان دارد، چیزی از روشنایی آن دوران را بفهمیم و زیبایی زندگی در آن زمان و لذت زندگی کردن در آن سال ها را با نظر کوتاهی به وضع کنونی که در حال حاضر در آن زندگی می کنیم، درک نماییم:

جامعه ای که امروزه در آن زندگی می کنیم و به سختی هایی که زندگی را بر مردم تیره و تار کرده، لذت زندگی کردن و شیرینی زندگی را از آنها گرفته است، نگاه کن. یکی از مال محروم است و دیگری از خانه ای که در آن ساکن شود یا مغازه ای که در آن

معامله کند یا مالی که زندگی خودش و زندگی خانواده‌اش را به وسیله آن تأمین کند یا به وسیله آن، خودش را مداوا کند یا کسی که تحت سرپرستی اوست؛ پس می‌بینید که مشکلات، زندگی را احاطه کرده، آزادی، سفر، تجارت، کار، اقامت، سخنرانی، نوشتن، تألیف، نوآوری و غیره به صورت تام وجود ندارد.

در پی از بین رفتن امنیت، انسان بر زندگی، اموال و خانواده‌اش می‌ترسد و ضعیفان از قوی‌ها می‌ترسند، ثروتمندان بر فقرا فخر می‌فروشند و انتشار بیماری‌های روانی - که پیچیدگی‌هایش قابل شمارش نیست - فراگیر است.

زندانی‌ها، پر از میلیون‌ها نفر است؛ جنگ‌ها رقم می‌خورد، انسانها را از بین می‌برد و نابود می‌کند، خانه‌ها را ویران می‌نماید و آتش می‌زند.

بعد از این مشکلات، تمام مظاهر زندگی در زمان قیام امام زمان علیه السلام دگرگون می‌شود، فقر از جامعه بشری کوچ می‌کند، محرومیت از مردم زایل می‌شود، بیماری‌های روانی برطرف می‌گردند، ناراحتی‌ها با خوشحالی‌ها عوض می‌شوند، زندگی جهنمی به بهشتی تبدیل می‌شود، پژمردگی که بر صورت‌ها مستولی شده، تبدیل به شادابی و سرسبزی می‌گردد، ترس رفع می‌شود، امنیت بر دنیا حاکم می‌گردد، عدالت بر سر بشر خیمه می‌زند؛ ظلم بخار شده، به هوا می‌رود، دیگر نه ظالمی را می‌بینی و نه مظلومی؛ آرزوهای مسلمانان به بار می‌نشیند، سلامتی، کره زمین را در بر می‌گیرد و اسلام در هر جایی از زمین منتشر می‌شود، و هر کسی که بر روی زمین زندگی می‌کند به شهادتین، شهادت می‌دهد: «اشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله صلى الله عليه وآله و ان الامام علياً ولي الله و حجة الله صلى الله عليه وآله».

همه اینها به برکت نهضت، قیام، کارها، نقشه‌های اصلاحی، پروژه‌های عمرانی، تعالیم ارزشمند و اجرای قوانین الهی، به دست امام زمان علیه السلام می‌باشد.

احاطه بر کار امام زمان علیه السلام و اطلاع نسبت به آنها به صورت مفصل در هنگام قیام و نهضت او آسان نیست؛ زیرا مفاسد، غصه‌ها، بدبختی‌ها، منکرات و انحرافات که در جوامع بشری به تعداد ستارگان است به شمارش نمی‌آیند.

واجب است، بدانیم که بیشتر انحرافات به سبب قوانین ستمکاران به وجود می‌آید،

قوانینی که خلاصه عیار هیئت حاکمه ظالم است. قوانینی که از بشر، آزادی و بزرگی را گرفته، که نتیجه اش انتشار جهل، فقر، محرومیت، مشکلات، گناهان، جرایم، فجایع و غیره خواهد بود.

این قوانین، سبب ایجاد فحشا، دزدی، قتل، گرسنگی و غیره در جوامع می شود؛ پس زمانی که این قوانین از بین بروند و به جای آن، احکام الهی جایگزین شوند، جوامع به راحتی، آسایش، صلاح و اعتدال می رسند.

شایسته است، صدها حدیثی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام وارد شده است و در کتاب های شیعه و سنی وجود دارد را فراموش نکنیم که تصریح کرده اند، امام زمان علیه السلام زمین را پر از عدل و داد می کند بعد از اینکه از ظلم و ستم پر شده باشد.

تعداد زیاد روایات بر دو محور متمرکز است:

اول: امام زمان علیه السلام، زمین را پر از عدل و داد می کند.

دوم: بعد از اینکه از ظلم و ستم پر شده باشد.

امکان دارد، بگوییم: جمله دوم، علت جمله اول است.

به عبارت روشن تر، ظهور امام زمان علیه السلام هنگامی است که زمین از انواع ظلم و ستم پر شده باشد و حاکمان به مردم، قدرتمندان به ضعفا، مردان به زنان، اولاد به والدین، همسایه ها به یکدیگر، کارگر به صاحب کار و برعکس، ظلم کنند و ظلم، زن بیوه، یتیمان، ضعیفان و حتی حیوانات را شامل می شود، مگر نمی بینید که در جهان، فقط ظالم و مظلوم وجود دارد و بدتر از آن، اینکه کسی که ظلم نکند، مظلومانه کشته می شود؛ سپس خانواده اش را از گریه بر او و تشییع جنازه اش منع می کنند.

در زمان ما، چنین اتفاقاتی افتاده است که بعضی از حکومت ها، خوبان را از روی ظلم می کشند و زمانی که خانواده اش برای گرفتن جنازه می آیند، حکومت از آنها، قیمت گلوله هایی که به وسیله آنها، آن بیچاره را کشته اند، چندین برابر بیشتر مطالبه می کند و آن بعد از این است که جنازه مقتول را می شکافند تا مکان های گلوله را در جسدش بشمارند؛ سپس این جسد را به صاحبانش، تحویل می دهند! ^۱

۱. در حکومت پهلوی مکرراً اتفاق افتاده است.

یا اینکه اموال او را از روی ظلم و تجاوز مصادره می‌کنند؛ سپس نمی‌گذارند، صاحب اموال کلمه‌ای حرف بزند یا از کسی دادخواهی کند یا از بدبختی‌هایش شکایت نماید. این بدبختی‌ها و فشارهاست که جوامع را آماده انفجار و انقلاب ضد طبقه حاکم و ظالم می‌کند و زمانی که یک نفر، رهبری انقلاب را بر عهده می‌گیرد، میلیون‌ها نفر از مظلومان از او پیروی کرده، او را با آغوش باز یاری می‌کنند و تمام توانشان را برای حمایت از او به کار می‌گیرند و تا حد مرگ در کنارش می‌ایستند برای اینکه زندگی که آنها در آن به سر می‌برند، برایشان ناپسند و تنفرآمیز است.

این امور، مقدمه آماده سازی برای نهضت امام زمان علیه السلام و قیام او برای نشر عدل و داد در تمام جوامع بشری است.

معنای این سخن، این نیست که مسلمانان تنبلی کنند و از عمل و نشاط، فروگذاری نمایند و چیزی ننویسند و یاد ندهند به این گمان که این کارها، ظهور امام زمان علیه السلام را به عقب می‌اندازد.

هرگز! برای اینکه هدایت مردم و مبارزه با ظلم، واجب است و تأثیری در تاخیر ظهور امام علیه السلام ندارد و ما مکلف به عمل هستیم و مسئول جلو یا عقب انداختن ظهور امام علیه السلام نیستیم.

بعد از این مقدمه برمی‌گردیم به حدیثی که در آن، امام زمان علیه السلام به کارها و نقشه‌های اصلاحی می‌پردازد:

زندگی بشر، جوانب فراوان و متعددی دارد که تمام آن جوانب را اصلاح می‌کند.

از احادیث زیادی به دست می‌آید که بزودی دگرگونی و تغییرات بزرگی در تمام جوامع بشری رخ خواهد داد و بزودی صورت‌های زندگی به صورت‌های شگفت‌انگیز دیگری در تمام مظاهر و سطوحش تغییر خواهد کرد.

در ادامه درباره بعضی از جوانب زندگی و شکوفایی آن در دوران امام زمان علیه السلام، صحبت خواهیم کرد.

حیات فرهنگی در عصر امام زمان (عج)

حیات تربیتی و فرهنگی در عصر امام زمان (عج)، شکوفایی پیدا می‌کند که نظیری در تاریخ ندارد و علم و فرهنگ به خصوص علوم دینی، احکام شرعی، معارف اسلامی منتشر می‌شود و چرخه‌های فرهنگی به سرعت می‌چرخد.

روشن است که دگرگونی بزرگی در این زمینه رخ خواهد داد.

به ذهنم می‌آید که در بسیاری از کتاب‌های فقه و حدیث، تصحیح و اصلاح صورت می‌گیرد و نقش بسیاری از موضوعات کتاب‌های اصولی، فقهی و مباحث به پایان برسد برای اینکه امام زمان (عج)، قواعد عمومی مسائل شرعی را بیان می‌کند و به این سبب به بسیاری از مباحث اصول، نیازی نخواهد بود.

همین وضعیت، نسبت به کتاب‌های درایه، رجال و شرح حال راویان احادیث، تقسیم احادیث، صورت خواهد گرفت و شاید دیگر به این کتاب‌ها نیازی نباشد؛ چون بیشتر این کتاب‌ها بر مبنای حدس و گمان است و در عصر غیبت و عدم دسترسی مردم به امام (عج) از آنها استفاده می‌شده است.

اما در دوران امام زمان (عج)، مردم احکام شرعی قطعی را می‌یابند و بیشتر کتاب‌های تفسیر هم از اعتبار ساقط می‌شود؛ زیرا مردم به تفسیرهایی که از نظرات شخصی یا اغراق‌آمیز برخاسته است، توجهی نمی‌کنند و فقط تفسیرهای روایت شده از اهل بیت (ع) باقی می‌ماند.

همین وضعیت، نسبت به قرائت‌های مختلف درباره قرآن هم خواهد بود که از جانب خداوند، هیچ دلیلی بر آن نازل نشده است؛ مردم قرآن را از امام زمان (عج) - همان‌طور که نازل شده - یاد می‌گیرند و تفسیر قرآنی که مطلوب نظر خداوند است را می‌شناسند و بر معارف قرآن، اسرار و عجایبش - که همیشه ناشناخته و مخفی بوده - آگاهی پیدا می‌کنند همچنین نیازی به بسیاری از علوم ایجاد شده - که نتیجه فکر و خیال است - نخواهد بود خلاصه اینکه: علم صحیح و واقعی در هر خانه‌ای پخش می‌شود و حلقه‌های تدریس در جوامع برای مردان و زنان تشکیل می‌شود.

امام باقر علیه السلام فرمود: «توتون الحكمة في زمانه (أى زمان الامام المهدي) حتى ان المرأة لتقضى في بيتها، بكتاب الله و سنة رسوله.»

«در زمان مهدی علیه السلام به مردم حکمت داده می شود تا اینکه زن در خانه اش با کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله قضاوت می کند.»^۱

این حدیث دلالت می کند بر اینکه مردم در زمان امام زمان علیه السلام به آداب دینی و احکام شرعی تربیت شده، سطح فرهنگ در آنها تا درجه ای بالا می رود که زنی که در خانه اش است، قدرت به قضاوت بین دو طرف نزاع کننده بر آنچه موافق کتاب خدا و سنت پیامبرش صلی الله علیه و آله است - دارد.

لازم است، بدانیم امام زمان علیه السلام به کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل می کند و از آن دو به اندازه سر سوزنی تخلف نمی کند و شریعت جدید یا دینی که مخالف دین اسلام است، نمی آورد یا حرام خدا را حلال و یا حلال خدا را حرام نمی کند.

ولی چیزی که به نظر می آید، این است که تمام مذهب هایی که بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله درست شده اند از بین می روند؛ چون آنها، مذهب هایی هستند که جایی در کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله ندارند.

این فقط نظر من نیست؛ بلکه یکی از علمای مذاهب چهارگانه - که معروف به ابن عربی است (متوفی سال ۶۳۷ هجری) - در فتوحات مکیه می گوید: او دین را همان طور که هست، آشکار می کند که اگر پیامبر صلی الله علیه و آله زنده بود به آن حکم می کرد؛ مذاهب را از روی زمین برمی دارد و چیزی جز دین خالص باقی نمی ماند.

بله! وحدت بزرگ اسلامی در آن روز، محقق خواهد شد؛ زمانی که مسلمانان در اصول و فروع دین و تمام مسائل فقهی و احکام شرعی، یکی می شوند، نه قیاس باقی می ماند، نه استحسان و نه فتوایی که طبق زمینه های سیاسی به وجود آمده اند.

بلکه دین، فقط اسلام؛ مذهب، فقط مذهب تشیع و مذهب اهل بیت علیهم السلام است که رسول

خدا ﷻ در احادیث بسیاری به آنها سفارش کرده است و همه زیر پرچم «لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله» زندگی می کنند.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «و یهلك الاشرار و یبقي الاخيار و لا یبقي من یبغض اهل البيت.»

«... و اشرار را هلاک می کند و خوبان را باقی می گذارد و هر کس که کینه و دشمنی اهل بیت علیهم السلام را داشته باشد، باقی نمی ماند...»^۱

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «و لا نترك بدعة آلا ازالها و لا سنة آلا اقامها.»

«او، بدعت ها را نابود می کند و تمام سنت های الهی را برپا می دارد.»^۲

حیات تربیتی در عصر امام زمان علیه السلام

شکی نیست که عموم انسان ها قابل تربیت هستند؛ پس هنگامی که این تربیت بر مبنای اخلاق صحیح بنا شد، بشر در سلوکش، میانه رو؛ در رفتارش، مورد رضایت و در روشش، پسندیده می شود.

هنگامی که تربیت فاسد بود و براساس بی اخلاقی بنا شد، نتیجه اش به عکس صورت اول خواهد بود؛ تربیت بر اساس فطرت، غریزه، بر امیال و رغبت های درونی، عادت ها، سنتها و غیره تعلق می گیرد و تأثیر می پذیرد.

هنگامی که حیوانات حتی وحشی ها و درندگان، قابل تربیت هستند؛ پس درباره انسان چگونه خواهد بود؟ در حالی که انسان، موجودی برتر از تمام مخلوقات است و این به سبب عقل، درک و بیانی است که خداوند به انسان داده است.

براساس تربیت، جامعه اصلاح یا فاسد می شود و خوشبخت یا بدبخت می گردد، هدایت یا دچار انحراف می شود.

تجهیزات و وسایل تربیتی زیاد هستند:

* خانه، جایی که کودک در آن چشم باز می کند، وسیله تربیتی شمرده می شود.

* بعد از آن، نوبت به مدرسه می رسد و کودک، ابتدایی ترین بخش علم و فرهنگ را از

معلمانش یاد می‌گیرد و هر چه از مرحلهٔ درسی بالاتر می‌رود، سطح تحصیلات، فرهنگ و معلوماتش بالاتر می‌رود تا اینکه به دانشگاه برسد.

در تمام این مراحل تربیت، شخصیت انسان شکل گرفته، محکم می‌شود و تأثیر می‌پذیرد، بلکه آنچه از علوم و حقایق یا دروغ‌ها؛ از حق یا باطل؛ از فضیلت‌ها یا رذیلت‌ها و از دین یا کفر به او القا می‌شود، شارژ می‌شود.

* وسیلهٔ سوم که با این دو وسیله همراهی می‌کند، جامعه است؛ پس کودکی که در جامعه‌ای که دروغ، کلک، لاابالی‌گری، هرزگی، دزدی و خیانت زندگی می‌کند با کودکی که در جامعه‌ای که دین، امانت‌داری، حیا و فضیلت است، زندگی می‌نماید، فرق می‌کنند و کودکی صالح یا فاسد به بار می‌آورند.

* از جمله عواملی که تأثیر در اصلاح جامعه یا فاسد شدنش دارد؛ وسایل اعلام‌کننده از قبیل کتاب‌ها، رادیو، تلویزیون و فیلم‌های سینمایی است.

بعد از این نگاه کوتاه در تربیت می‌گوییم: امام زمان علیه السلام که می‌خواهد، تمام جوامع بشری را اصلاح کند و جامعهٔ اسلامی را به معنای واقعی کلمه درست کند، ناچار است از این وسایل تربیتی کمک بگیرد و تعالیم مربوط به تربیت صحیح را به وسیلهٔ این وسایل صادر کند؛ پس مدارس را تعالیم اسلامی در برمی‌گیرد و روش‌های تعلیم در تمام مراحل، اسلامی خواهد بود و وسایل اعلام‌کننده، صالح، نافع و مفید خواهند شد و از چارچوب اسلامی خارج نمی‌شوند.

اشاره شد که امام باقر علیه السلام در این باره فرمود:

«در زمان او به مردم حکمت داده می‌شود به طوری که زنی که در خانه‌اش نشسته است، با کتاب خدا و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله قضاوت می‌کند.»

حیات اقتصادی در عصر امام زمان علیه السلام

شاید از مهم‌ترین مشکلات زندگی، مشکل اقتصادی و آنچه در حول این موضوع می‌چرخد، باشد از جمله فقر، گرانی، محدودیت تجارت، ناتوانی مالی، کمی تولید، زیاد شدن تقاضا و غیره که از اقتصاد کفار، الگوگیری شده است.

بله، اقتصاد کفار همان چیزی است که به این بحران جوامع بشری، منجر شده است و به سبب سرکوب آزادی‌ها، بستن راه‌های معشیت بر مردم، گرفتن مالیات به خصوص مالیات تصاعدی) و محروم کردن مردم از برکات دنیوی - که خداوند برای آنها مهیا کرده - به وجود آمده است.

شایسته است که فراموش نکنید که منشأ بیشتر جرایمی که در دنیا واقع می‌شود، فقر و احتیاج مالی است و علت بیشتر دعوای پیش آمده در جوامع بشری به بحث مالی برمی‌گردد؛ بسیاری از دعوای خانوادگی از نتایج فقر است و بیشتر مریضی‌ها به سبب سوء تغذیه‌ایی است که از آثار فقر می‌باشد.

بیشتر جوانانی که ازدواج نمی‌کنند به سبب فقر است و بسیاری از زوج‌ها، نسلشان را به سبب همین موضوع محدود می‌کنند و مبالغه نیست که بگوییم: اغلب مردم، قربانی فقر می‌شوند!

اگر بخواهیم، تمامی تبعات فقر را - که در جوامع بشری حاصل می‌شود - شمارش کنیم؛ سخن ما طولانی و کتاب، تمام نمی‌شود همچنین اگر بخواهیم از اقتصاد و جوانب آن صحبت کنیم، کتاب از موضوع اصلی‌اش خارج می‌شود؛ ولی ما کلام را خلاصه می‌کنیم: از جمله اصلاحاتی که دامنه وسیعی دارد و کارهای کلانی که امام زمان علیه السلام راجع به آنها انجام می‌دهد، حل مشکلات اقتصادی است و آن از طریق اجرای اقتصاد اسلامی در جامعه می‌باشد که ما از مهم‌ترین بندهای آن را در ذیل، بیان کرده‌ایم:

۱- مباح بودن استفاده از نعمت‌هایی که خدای متعال خلق کرده است.

۲- اعطای آزادی‌هایی به مردم در چارچوب قوانین اسلامی.

۳- بهره برداری از مواهب، نیروها و باز گذاشتن میدان برای عقل‌های توانمند.

برای توضیح این موضوع، بعضی از مثال‌ها را می‌آوریم: در دریا، رودخانه و اقیانوس‌ها، میلیاردها نوع ماهی‌هایی که خوردنشان حلال است، زندگی می‌کنند و ما در نهر دجله و فرات دیدیم که ماهی‌ها در آن مثل سیل در حرکتند.

ماهی، غذایی لذیذ و دوای بسیاری از مرض‌های مهلک شمرده می‌شود و ماهی‌ها به

مقدار فوق العاده‌ای تولید مثل می‌کنند؛ پس از نابودی و انقراض آنها، ترسی نیست. ولی به رغم زیادی این ماده غذایی، دواپی و کالای تجاری، حکومت‌ها قید و شرط‌هایی برای صید ماهی گذاشته‌اند، که باعث کمی استفاده از این منابع غذایی و بالا رفتن قیمتشان می‌شود.

حکومت‌ها برای بعضی از افراد معین، صید ماهی را آزاد می‌گذارند که این مجوز را در قبال گرفتن مالیات و شرط‌ها زیادی می‌دهند به همین دلیل می‌بینید که قیمت ماهی، سرسام آور است حتی در کشورهای ساحلی یا کشورهای که بر ساحل رودخانه‌ها قرار دارند، بیشتر فقرا از این نعمت الهی محرومند با اینکه می‌دانیم، خدای متعال آنها را برای بندگانش خلق کرده، استفاده‌اش را حلال نموده است.

خدای سبحان می‌فرماید: «اللَّهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمْ الْبَحْرَ لَتَجْرِيَ أَلْفُكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ» «خدا، آن کسی است که دریا را تحت اختیار شما قرار داده، تا کشتی‌ها در آن به دستور او حرکت کنند و شما از فضل خدا درخواست کنید»^۱

«وَسَخَّرَ لَكُمْ الْإِنهَارَ» «و نهرها را تحت اختیار شما قرار داد»^۲

«وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا» «و او خدایی است که دریا را تحت اختیار شما قرار داد تا از گوشت تازه ماهیان حلال، تغذیه کنید»^۳

«وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَمِنْ كُلِّ تَأْكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُونَ حَلِيَّةً تَلْبَسُونَهَا» «و آن دو دریا - که آب این یکی گوارا و آب دیگری تلخ و شور است - یکسان نیستند با وجود این، شما از هر دو گوشت تازه می‌خورید»^۴

«أَجَلٌ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعًا لَكُمْ وَلِلسَّيَّارَةِ» «بر شما صید دریا و طعام آن حلال

گردید تا شما و کاروانیان از آن بهره‌مند شوید»^۵

پس اگر حکومت‌ها استفاده از این منابع حیات را آزاد می‌گذاشتند، قیمت‌های این

۲. ابراهیم، آیه ۳۲.

۴. فاطر، آیه ۱۲.

۱. جاثیه، آیه ۱۲.

۳. نحل، آیه ۱۴.

۵. مائده، آیه ۹۶.

گوشت‌ها پایین می‌آمد و بسیاری از مردم از اینها استفاده می‌کردند و حکومت، احتیاجی به واردات گوشت‌های یخ زده از خارج نداشت.

اما در عصر امام زمان عجله، خیرات و برکات بر مردم سرازیر می‌شود و شامل تمام طبقات می‌گردد و از جمله آنها، اینکه امام زمان عجله ممنوعیت را برمی‌دارد و استفاده از ذخایری که خداوند، آنها را برای بندگانش خلق کرده، آزاد می‌نماید.

خلاصه سخن: امام زمان عجله میدان را برای مردم باز می‌گذارد تا از زمین و آنچه از معادن و مزارع روی آن است، استفاده کنند؛ لذا اموال بین مردم، زیاد و برکات، دو چندان خواهد شد و هیچ فقر، محرومیت و گرسنگی‌ای باقی نمی‌ماند.

بعضی از احادیثی که حیات اقتصادی در عصر امام زمان عجله را شرح می‌دهد، بیان می‌کنیم:

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ابشروا بالمهدی... و یقسم المال صحاحاً بالسویة و یملاً قلوب امة محمد غنی و یسعهم عدله، حتی انه یامر منادياً ینادی: من له حاجة الی؟ فما یاتیه احد الا رجل واحد یاتیه فیساله، فیقول له المهدی: ائت السادن حتی یعطیک، فیاتیه، فیقول: انا رسول المهدی الیک لتعطینی مالاً. فیقول: احث فیحثی ما لا یتطیع ان یحمله فیلقی منه حتی یکون قدر ما یتطیع ان یحمله، فیخرج به، فیندم و یقول: انا کنت اجشع امة محمد نفساً کلهم دعی الی هذا المال فترکه، غیري، فیرد علیه فیقول (السادن): انا لا نقبل شیئاً اعطیناه.»

«به مهدی عجله بشارتتان می‌دهم؛ اموال را به صورت مساوی بین مردم تقسیم می‌کند و دل‌های امت محمد صلی الله علیه و آله را از بی‌نیازی پر می‌کند و عدل او، آنها را در بر می‌گیرد تا اینکه منادی، ندا می‌دهد: «هر کس نیازی دارد به سوی من آید؟»

جز یک مرد، کسی پیش او نمی‌رود؛ پیش او آمده، از او درخواست می‌کند، مهدی عجله به او می‌گوید: «نزد خزانه دار برو تا به تو چیزی عطا کند.» آن مرد، پیش خزانه دار می‌رود و به او می‌گوید: مرا مهدی عجله فرستاده، تا به من مالی بدهی.

او می‌گوید: برو، بردار.

او به اندازه‌ای برمی‌دارد که نمی‌تواند، آن را حمل کند؛ سپس مقداری را خالی می‌کند تا به اندازه‌ای شود که بتواند، آن را حمل کند با آن اموال، خارج می‌شود، پشیمان می‌گردد و می‌گوید: من حریص‌ترین فرد از امت محمد ﷺ هستم که همگی را به این مال فرا خواندند؛ ولی کسی نیامد، جز من.

این اموال را به خزانه دار برمی‌گرداند؛ اما خزانه دار می‌گوید: ما چیزی را که عطا کرده باشیم، پس نمی‌گیریم...^۱

پیامبر ﷺ فرمود: «... فيجيء اليه الرجل فيقول: يا مهدي! اعطني؛ اعطني؛ اعطني. فيحثي له في ثوبه ما استطاع ان يحمله.»

«... مردی پیش مهدی ﷺ می‌آید و می‌گوید: ای مهدی! به من چیزی بده؛ به من چیزی بده؛ پس در پیراهنش آن مقدار می‌ریزد که نتواند، حمل کند.»^۲

حیات کشاورزی در دوران امام زمان ﷺ

همه ما می‌دانیم که کشاورزی از منابع ثروت و موارد رزق رسانی به عموم مردم شمرده می‌شود و از وسایل تأمین مواد غذایی بشر و حیوانات است و خداوند، آب و خاک را تحت اختیار بشر قرار داد تا از برکات زمین استفاده کند؛ آب در هر مکانی که باشد چه روی زمین و چه زیر زمین، انسان آن را خارج می‌کند و زمین را شخم زده، می‌کارد یا حبوبات در آن پخش می‌کند و زمین را آبیاری می‌نماید تا محصول دهد.

اما تعاملی که بین خورشید، هوا، آب، خاک و نباتات صورت می‌گیرد، خارج از مسئولیت انسان است و فقط در دست قدرت خدای متعال می‌باشد که در این عناصر چهارگانه، این خواص را نهادینه کرده است؛ خدای متعال می‌فرماید: ﴿أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ ﴿۱﴾ ءَأَنْتُمْ تَرْزَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ﴾ «آیا آنچه را می‌کارید، می‌بینید؛ آیا شما آن را می‌رویانیید یا ما رویانیده‌ایم.»^۳

با وجود برکات فراوان و فایده‌های زیادی که از کشاورزی به دست می‌آید؛ ولی میلیون‌ها

۲. مکیال المکارم؛ محمد تقی اصفهانی، ج ۱، ص ۹۸.

۱. صواعق المحرقة؛ ص ۱۰۲.

۳. واقعه، آیات ۶۳-۶۴.

نفر از سوء تغذیه رنج می‌برند.

کودکانی که در گرسنگی به سر می‌برند، به مخصوص در قاره آفریقا!!

می‌پرسیم: آیا زمین تنگ است که کشاورزی وسعت نمی‌یابد؟!

جواب: هرگز! زمین خدا وسیع است.

آیا برای رفع احتیاجات بشر کافی نیست؟

جواب: هرگز! میلیاردها تن آب در هر روز هدر می‌رود!!

علت گرسنگی، کمی روزی‌ها و کمبود محصولات چیست؟

جواب: تنها علت، همان حکومت‌های ستمکاری هستند که بین بشر و بین آنچه خدای

متعال از منابع طبیعی برای آنها خلق کرده، مانع می‌شوند و نتیجه‌اش آنچه می‌بینی،

می‌شود از جمله بدبختی‌ها، فقر، محرومیت، گرسنگی، کمبود و کمی اموال و محصولات.

زمانی که امام زمان علیه السلام قیام کند، حیات کشاورزی به بهترین و زیباترین شکل تبدیل

می‌شود.

قسمت کمی از احادیث مهدویت - که به این موضوع مربوط می‌شود - را بیان می‌کنیم:

امام باقر علیه السلام فرمود: «... ثم يأمر من يحفر من خلف مشهد الحسين علیه السلام نهراً یجری الی

الغریین حتی ینزل الماء فی النجف و یعمل علی فوهته القناطر و الارحاء فی السبیل و کانی

بالعجوز و علی رأسها مکتل فیه بر فتأتی تلک الارحاء فتطحنه بلاکراء.»

«... او دستور می‌دهد از پشت کربلا و حرم حسین علیه السلام، نهری تا نزدیکی‌های کوفه بکنند

که آب به نجف برسد و بر دهانه‌اش، پل و در مسیرش آسیابی می‌سازد؛ گو اینکه زن بسیار

پیری را می‌بینم که بر سرش زنبیلی - که در آن گندم است - گذاشته، به آن آسیاب می‌رود

و گندمش را بدون مزد، آسیاب می‌کند.»^۱

از این حدیث، چنین به دست می‌آید که امام زمان علیه السلام، دستور حفر رودخانه‌ها، ساختن

پلها و سدها بر رودها را می‌دهد و بر آنها آسیاب می‌سازد که حبوبات را آرد کنند و برای هر

کس، امکانی قرار می‌دهد که از آرد کردن به طور رایگان استفاده کند حتی اینکه پیرزنی

در زنبیلش گندم می‌گذارد و آن را بدون اجرت برایش آسیاب می‌کنند. شاید امام زمان علیه السلام، دستور به کندن نهری بین کربلا و نجف دهد؛ چون آن منطقه به صحرا و بیابان وصل است و هزاران کیلومتر از زمین‌های شرقی، غربی و جنوبی آن مثل بیابان شام و مرزهای عراق با اردن، سوریه، صحرای «نفود» و اطرافش - که به کویت و حجاز می‌رسد - و «ربع خالی» و اطرافش - که مسقط و یمن است - همگی آباد می‌شوند.

این بیابان‌ها و صحراها، همگی خشک، بی آب و علف، غیر مسکونی و غیر قابل کشت هستند؛ چون در آن‌جا، آب وجود ندارد؛ بنابراین بزودی، آن بیابان‌ها - از نهرهایی که امام زمان علیه السلام آنها را حفر می‌کند - سیراب خواهند شد.

روشن است، آن نهر از رودخانه فرات - که طولانی، عریض و عمیق است و در آن میلیون‌ها تن آب در هر دقیقه جاری و در خلیج ریخته می‌شود و به هدر می‌رود - منشعب خواهد شد.

آیا ممکن است، حدس بزنیم، چه مقدار خیرات، برکات، راحتی و آسایش، نصیب صدها میلیون بشری که در این مناطق وسیع ساکن هستند، می‌شود؟ و آن زمین‌ها را با کشاورزی، درختکاری و ساختن خانه‌ها آباد می‌کنند؟

چقدر جو، لطیف و ملایم خواهد شد، آب و هوا تغییر می‌کند، مریضی‌ها کم می‌شود، بیشتر مشکلات انسان‌ها برطرف می‌گردد، آمار جرایم پایین می‌آید (اگر نگوییم: جرایم به طور کلی برداشته می‌شود) بزودی مردم بی‌نیاز می‌شوند، بیکاری از بین می‌رود و نعمت‌ها نمایان می‌گردد.

آن‌جا، منطقه‌ای از مناطق عالم است که در آن، زندگی تداوم می‌یابد و همین کار هر بقیه زمین‌های مرده، صحراها و بیابان‌های خالی از محصول، اجرا خواهد شد.

روشن است، امام زمان علیه السلام طراح و دستور دهنده این پروژه‌هاست، نه اینکه خودش این اعمال را انجام دهد؛ زیرا احتیاجی به این کار نیست و صدور دستورات و تعالیم از او کافی است تا بدون احتیاج به تشریفات یا اشکال تراشی‌های موجود در وزارتخانه‌ها، اداره‌ها، کاغذبازی‌ها و مخالفت‌های بی‌جا، سریع اجرا شود.

آباد کردن زمین‌ها، فقط از طریق آبیاری‌شان به وسیله آب رودخانه‌ها نیست؛ بلکه خدای متعال، درهای آسمان را به خیرات و برکات باز می‌کند؛ به وسیله احادیث ذیل، بعضی از آنها برای ما روشن می‌شود:

۱- پیامبر ﷺ فرمود: «تتنعم امتی - فی زمن المهدي - نعمة لم يتنعموا مثلها قط، ترسل السماء عليهم مدراراً و لا تدع الارض شيئاً من نباتها الا اخرجته.»

«امت من در زمان مهدی ﷺ از نعمتی بهره‌مند می‌شوند که هیچ کس به مثل آن بهره‌مند نشده است؛ آسمان بر آنها باران فراوان می‌فرستد و زمین چیزی از گیاهانش را باقی نمی‌گذارد، مگر اینکه آن را نمایان می‌کند.»^۱

۲- پیامبر ﷺ فرمود: «یخرج - فی آخر امتی - المهدي، يسقيه الله الغيث و تخرج الارض نباتها و يعطي المال صحاحاً و تكثر الماشية و تعظم الامة.»

«مهدی ﷺ در آخرالزمان قیام می‌کند؟ خداوند او را از باران سیراب می‌نماید، زمین گیاهانش را از خود خارج می‌نماید، و اموال به طور صحیح تقسیم می‌شود، چهارپایان زیاد می‌گردند و امت بزرگ می‌شود...»^۲

۳- پیامبر ﷺ فرمود: «تزيد المياه في دولته و تمد الانهار و تضاعف الارض اكلها.»

«... و آب‌ها در حکومتش زیاد می‌شوند، رودخانه‌ها طولانی می‌گردند و زمین خوردنی‌هایش را چند برابر می‌کند.»^۳

۴- امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: «... و لو قد قام قائمنا لانزلت السماء قطرها و لا خرجت الارض نباتها... حتی تمشي بين العراق و الشام، لا تضع قدميها الا على النبات.»

مولای ما، امیرالمؤمنین ﷺ در ضمن حدیثی طولانی فرمود: «... و اگر قائم ﷺ ما قیام کند، آسمان قطرات باران را پایین می‌فرستد و زمین گیاهانش را خارج می‌نماید... تا اینکه زن، بین عراق و شام راه می‌رود و قدمش را جز بر گیاهان نمی‌گذارد.»^۴

۱. در رساله شافعی و طبرانی در معجم اکبرش، آن را روایت کرده‌اند.

۲. عقد الدرر؛ باب ۷، ص ۱۴۴. ۳. عقد الدور؛ باب ۷، ص ۱۴۹.

۴. بحار؛ مجلسی؛ ج ۵۲، ص ۳۱۹، به نقل از خصال؛ شیخ صدوق.

۵- امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «ویزرع الانسان مدّاً یخرج له سبعمائة مد كما قال الله تعالى:

﴿کمثل حبة انبتت سبع سنابل في كل سنبلة مائة حبة والله يضاعف لمن يشاء﴾.

«انسان یک مد (۷۵۰ گرم) می‌کارد و برای او، هفتصد برابر محصول می‌دهد؛ همان‌طور که خدای متعال فرمود: «مانند دانه‌ای که هفت خوشه از آن می‌روید که در هر خوشه‌ای، صد دانه است و خداوند برای هر کسی که بخواهد، چند برابر می‌کند.»^۱

از این احادیث برای ما روشن شد که صحراهای خالی، سرزمین‌های بی‌آب و علف و زمین‌های خشک - که کشاورزی در آن نیست - تبدیل به مرزعه‌های سرسبز می‌شوند که این به سبب فراوانی ریزش باران، رودخانه‌ها و احیای زمین‌هاست.

آمدن باران به صورتی است که زمین از آن نفع ببرد، نه مثل باران‌هایی که از آنها، سیل‌ها درست می‌شود خانه‌ها ویران شده، مرزعه‌ها غرق می‌شود و انسان و حیوان را هلاک می‌کند همان‌طور که هر از گاهی در بعضی کشورها به وقوع می‌پیوندد.

واضح است مردم بزودی در کشاورزی و درختکاری آزاد می‌شوند و در برابر آنها، موانع و مشکل‌تراشی مثل مالیات‌های ظالمانه و قوانین کفار قرار داده نمی‌شود برای اینکه اسلام، آزادی را به انسان عطا می‌کند.

همان‌طور که از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: «من احیی ارضاً مواتاً فهی له»؛

«هر کس زمین مرده‌ای را آباد کند، آن زمین مال اوست.»^۲

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من غرس شجراً او حفر وادياً لم یسبقه الیه احد، او احیا ارضاً میتة

فهی له، قضاء من الله ورسوله.»

فرمود: کسی که درختی بکارد یا رودخانه‌ای حفر کند که کسی قبل از او، این کار نکرده

است یا زمین مرده‌ای را آباد کند؛ پس مال اوست؛ این حکمی از خداوند و رسول او صلی الله علیه و آله

است.»^۳

امام باقر علیه السلام فرمود: «هر گروهی که چیزی از زمین را زنده کرده، آن را آباد کنند،

۱. عقد الدرر؛ باب ۹، ص ۲۰۰، بقره، آیه ۲۶۱. ۲. وسائل الشیعه؛ ج ۱۷، ص ۳۲۷.

۳. وسائل الشیعه؛ ج ۱۷، ص ۳۲۸.

مستحق به آن هستند و آن مقدار مال آنهاست.»^۱

اگر انسان قطعه‌ای از زمین را اختیار کند و آن را زنده کند، مال اوست به شرطی که قبلاً مال کسی نبوده باشد و کشاورزی و درختکاری، مال خود انسان است، نه برای فئودال‌ها و نه برای حکومت‌ها، همان طور که الان در دولت‌های سوسیالیستی، این چنین است؛ به طوری که از میلیاردها هکتار از زمین استفاده نمی‌شود و در آن کشاورزی نمی‌گردد یا اینکه در آن کشاورزی می‌شود؛ ولی حاصل آن، فقط برای فئودال‌هاست... همه آنها به علت قوانین کفار است که از بلاد استعمار کنندگان، وارد شده است.

هنگام قیام امام زمان (عج)، انسان زمین را با آزادی به دست می‌آورد؛ خودش و برای خودش کشاورزی می‌کند و از برکات خاک، انواع حبوبات، میوه‌ها و کشتنی‌های گوناگون استفاده می‌کند و خدای متعال می‌داند، فضای راحتی که انسان به آن بهره‌مند می‌گردد، چقدر است، خیرات زیاد شده، برکات چند برابر می‌شود به سبب اینکه کشاورزی زیاد شده، ظرفیت‌ها پرگشته، نعمت‌ها فراوان، آبادانی زیاد و حیوانات به خصوص مرغ، خروس و چهارپایان جان می‌گیرند.

حل مشکل مسکن در عصر امام زمان (عج)

مشکل مسکن از مشکلاتی شمرده می‌شود که بشر، نگران آن است و بسیاری از مردم در بحران به سر می‌برند که یا در خانه‌های استیجاری هستند یا خانه‌هایشان کوچک است و توانایی مالی کافی برای خرید خانه‌ای - که با خانواده‌شان، با آسایش زندگی کنند - را ندارند.

این مشکل هم از نتایج همان قوانین کفار است که بر مردم حاکم می‌باشد؛ چون حکومت‌ها، آزادی‌ها را سرکوب می‌کنند و نمی‌گذارند، آنها در خارج از شهر برای خود خانه‌هایی بسازند، مگر به شرط‌های دشوار و مالیت‌های سنگین که هیچ دلیلی بر آن از سوی خدای متعال، نازل نشده است.

از نتایج تأسف بار و سختی‌هایی که این مشکل را به بار می‌آورد، نپرس؛ بسیاری از

جوانان قسمتی از جوانی‌شان را به دلیل مشکل مسکن بدون همسر می‌گذرانند و این از دلایلی است که آن دسته از جوانانی که ایمانشان ضعیف است به انحرافات جنسی و غیره کشیده می‌شوند.

بعد از تمام شدن دوران طلایی جوانی، ازدواج می‌کنند و مجبور می‌شوند، خانه‌ای کوچک یا آپارتمان تنگی اجاره کنند.

در آن جا هم بیماری‌هایی به وجود می‌آید که در نتیجهٔ هوای بد می‌باشد.

افزون بر این، بسیاری از دعوای خانوادگی و بیماری‌های روانی، نتیجهٔ مکانی است که اهل خانه در آن زندگی می‌کنند و کودکان از بازی، دویدن و ورزش در محیط خانه محروم هستند و مجبور می‌شوند به خیابان‌ها، تفریحگاه‌ها و پارک‌ها بروند؛ رفتن به پارک‌ها، منجر به انحراف فکری و رفتاری می‌شود، منحرفانی در آن مکان‌ها هستند که برای آنها، دام‌هایی پهن کرده‌اند تا آنها را در منجلاب‌های فساد بیندازند؛

گذشته از این، ده‌ها مشکل، بدبختی و جرایم در نتیجهٔ عدم وجود مسکن به وجود می‌آید.

اما در دوران امام زمان علیه السلام، این مشکلات به صورت کامل حل می‌شود، همان طور که در عصر حکومت امیر مؤمنان علیه السلام حل شد؛ پس در تاریخ آمده، که همهٔ انسان‌ها برای خود و به برکت حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام، خانهٔ مستقلی داشتند.^۱

سؤال فعلی این است: امام زمان علیه السلام این مشکل را چگونه حل می‌کند؟

جواب: با اجرای قوانین اسلام.

قانون اسلام می‌گوید: زمین برای خدا و برای کسی است که آن را آباد کرده باشد. / پس هر زمینی که مال کس دیگری نیست و انسانی که به وسیلهٔ آباد کردن، زنده کند برای او می‌شود و هیچ کس حق اعتراض به او را ندارد و نمی‌تواند از او مالیات بگیرد؛ چون در اسلام، مالیات نداریم، مگر آنچه قرآن و احادیث شریف بر آنها تصریح کرده‌اند مثل خمس، زکات و آنچه شبیه آن دوست.

در این جا حدیثی بیان می‌کنیم که به حل مشکل مسکن در عصر امام زمان علیه السلام اشاره می‌کند.

امام صادق علیه السلام فرمود: «اذا قام قائم آل محمد علیه السلام.... اتصلت بیوت الكوفة بنهر كربلا.»
«هنگامی که قائم آل محمد علیه السلام قیام کند... خانه‌های کوفه به رود کربلا متصل می‌شوند.»^۱

این حدیث، نشان دهنده این است که مردم، زمین‌های خشک و صحراهای خالی را با ساختن و آبادانی به کار می‌گیرند تا اینکه برای مثال خانه‌های کوفه به رود کربلا وصل شوند به رغم مسافت دوری که بین آن دو وجود دارد.

حل مشکل بیکاری در عصر امام زمان علیه السلام

با اظهار تأسف، بیکاری در تمام کشورها به وجود آمده، آن هم از مشکلات بفرنج است که بسیاری از مردم از آن نگرانند و شمارش بیکاران، سر از ارقام عجیب در می‌آورد. این مشکل، آثار بد و نتایج وخیمی در جامعه به جا می‌گذارد؛ در بیکاری، هزاران رذالت، انحرافات اعتقادی و اخلاقی، بیماری‌های روانی و جرایم به وجود می‌آید.

به سبب بیکاری، بسیاری از مردم مجبور می‌شوند، اوقاتشان را در بازارها، قهوه‌خانه‌ها، نگاه به زنان مردم، متلک پراندن به دختران جوان و حرف زدن درباره چیزهایی که ضرر دارد و هیچ نفعی ندارد مثل؛ غیبت مردم، پرده برداشتن از اسرارشان و غیره بگذرانند.

با اینکه اسلام، بیکاری و تنبلی را بسیار ناپسند می‌داند و دعوت به کار و نشاط می‌کند؛ ولی این وضع موجود در کشورهای اسلامی است؛ بیکاری، فقط به سبب قوانین غیر اسلامی به وجود می‌آید که در این کشورها، حاکم است از جمله سرکوب کردن آزادی‌ها و بازنگذاشتن عرصه برای کار و تجارت، مگر با شرایط دشوار، مالیات‌های سنگین و مشابه آنها.

در بعضی از دولت‌ها به هیچ کس اجازه کار داده نمی‌شود، مگر اینکه تابع آن دولت باشد!! مثل اینکه هر کس که تابع آن دولت نباشد، انسان نیست و حق زندگی و کار ندارد!!

امنیت و آسایش در عصر امام زمان علیه السلام

مردم در عرصه‌های مختلف از نبود امنیت با حالت عصبی زندگی می‌کنند؛ سرقت اموال از خانه‌ها و محله‌ها، سرقت ماشین‌ها و حتی سرقت بانک‌ها - که جوامع به آنها وابسته هستند - و جرایمی که راهزنان انجام می‌دهند، از جمله غارت مردم، چپاول اموال، ربودن زنان و کودکان و غیره، چیزی نیست جز نشانه‌هایی از نبود امنیت در جوامع بشری. در بعضی کشورها، وحشت بر جامعه حاکم است که در شب به نهایتش می‌رسد و اگر دری از خانه‌ها زده شود، دستپاچگی و ترس بر خانواده مستولی می‌شود که چه کسی در را می‌زند.

اما در عصر امام زمان علیه السلام، تمام این ترس‌ها از مردم زایل می‌شود و امنیت، کره زمین را فرا می‌گیرد و انسان‌ها در جوی پر از آرامش، اطمینان، راحتی و آسودگی خیال، زندگی می‌کنند.

سؤال: این امر، چگونه محقق می‌شود؟

جواب: برای ما لازم است که ابتدا عواملی که منجر به نبود امنیت می‌شوند را بدانیم تا بعد از آن بفهمیم، چگونه در عصر امام زمان علیه السلام، امنیت محقق می‌شود.

فقدان امنیت به یکی از این علل زیر بر می‌گردد:

۱- فقر و محرومیت: شخصی دزدی می‌کند؛ چون او فقیر و محروم است و می‌خواهد زندگی خود و خانواده‌اش را از راه کثیف تأمین کند.

۲- ضعف ایمان به خدا: اگر سبب دزدی، فقر نباشد؛ طمع در زیاد شدن مال یا بد ذاتی و یا انحراف در رفتار می‌باشد.

۳- ضعف حکومت: پیگیری مجرمان و تعقیب گروه‌های خرابکار که حکومت، نسبت به این کار، ناتوان باشد.

اما در عصر امام زمان علیه السلام، همه این علل از بین می‌رود؛ فقر در جامعه از بین می‌رود و جوامع در آسایش و راحتی زندگی می‌کنند؛ کسی از طرف امام علیه السلام ندا می‌دهد: هر کسی که محتاج است، پیش من بیاید؟ کسی پیش او نمی‌رود، جز مردی که می‌خواهد، مالش زیاد

شود، نه اینکه فقیر و محروم باشد.

ایمان به خدا در قلبها متمرکز می‌شود که این بر اثر روش‌های تربیتی است که امام زمان (عج) در جامعه، آن را اجرا می‌کند و به این دلیل، جرایمی که به سبب ضعف ایمان به خداوند انجام می‌شوند، رفع می‌گردند.

حکومت امام زمان (عج)، قوی‌ترین حکومتی خواهد بود که بر روی کره زمین است و آسمان و زمین در استواری و محکم شدن پایه‌های حکومتش کمک خواهند کرد و حکومت ایشان، تنها حکومت زمین خواهد بود و به همین دلیل، گروه‌های راهزنی و مشابه آن شکل نمی‌گیرند؛ زیرا دست عدالت، آنها را - که هنوز در گهواره در حال شکل‌گیری هستند - از بین می‌برد.

افزون بر این، مردم به درجات بالای تکامل، عزت نفس و شرافت می‌رسند به طوری که نفس‌هایشان را از ارتکاب جرم و دزدی، برتر و بالاتر می‌دانند.

بعد از این توضیح، چگونگی تحقق امنیت در عصر امام زمان (عج) را می‌فهمیم. لازم است یادآوری کنیم که امنیت، مختص انسان نیست؛ بلکه شامل انسان و حیوان می‌شود؛ پس در آن هنگام است که انسان از حیوان نمی‌ترسد؛ حیوان ضعیف از حیوان قوی نمی‌هراسد و روح انس و الفت، میان آنها حاکم می‌شود.

در ادامه، بعضی از احادیثی که راجع به این موضوع روایت شده، بیان می‌کنیم:
امام باقر (عج) فرمود: «... و تخرج العجوز الضعیفة من المشرق، ترید المغرب، لا یؤذیها احد.»

«پیرزنی ضعیف که از مشرق بیرون می‌آید و می‌خواهد به مغرب برود و کسی او را اذیت نمی‌کند.»^۱

امیرالمؤمنین (عج) فرمود: «حتی تمشی المرأة بین العراق و الشام، لا تضع قدمیها الا علی النبات و علی راسها زینتها، لایهتجها سبع و لاتخافة.»

«در آن هنگام، زنی بین عراق و شام می‌رود، قدم‌هایش را جز بر نباتات و گیاهان

نمی‌گذارد، زینت آلات بر سر و سینه دارد، هیچ درنده‌ای او را پریشان نمی‌کند و زن از آنها نمی‌ترسد.^۱

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «لو قد قام قائمنا... و لذهب الشحاء من قلوب العباد و اصطلحت السباع و البهائم.»

«اگر قائم علیه السلام قیام کند؛ دشمنی و خصومت‌ها از دل‌های بندگان بیرون می‌رود و درندگان و چهارپایان با هم سازش می‌کنند.»^۲

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «و ترعى الشاة و الذئب في مكان واحد و يلعب الصبيان بالحيات و العقارب، لا يضرهم شيء و يذهب الشر و يبقى الخير.»

«گوسفند و گرگ در یک مکان نگهداری می‌شوند، کودک با مارها و عقرب‌ها بازی می‌کند و آنها هیچ ضرری به او نمی‌زنند، بدی می‌رود و خوبی باقی می‌ماند.»^۳

می‌پرسید: چگونه درندگان آرام می‌شوند با اینکه می‌دانیم، غریزه و فطرتشان درندگی است؟

جواب: شاید از طریق معجزه صورت گیرد، خدای متعال که این درندگان را خلق کرده، در آنها غریزه و طبیعت‌هایی را ایجاد کرده، خوی درندگی را از آنها می‌گیرد و آنها را مانند سایر حیوانات، اهلی قرار می‌دهد که هیچ کس از آنها نمی‌ترسد.

دوباره می‌پرسید: چگونه ممکن است با اینکه می‌دانیم غذای بعضی از درندگان و حیوانات وحشی، منحصر در گوشت است؟

جواب: دانشمندان حیوان شناس تصریح کرده‌اند که غذای حیوانات درنده و وحشی، منحصر در گوشت نیست؛ بلکه گوشت از لذیذترین غذاهای آنان است و در صورت عدم دسترسی به گوشت از گیاهان نیز استفاده می‌کنند.

سخن کوتاهی درباره این موضوع را در حاشیه فصل «بشارت‌ها در احادیث نبوی» بیان کرده‌ایم.

۱. بحار؛ مجلسی؛ ج ۵۲، ص ۳۱۹ به نقل از خصال شیخ صدوق.

۲. بحار؛ مجلسی؛ ج ۵۲، ص ۳۱۹. ۳. عقد الدرر؛ باب ۷، ص ۱۵۹.

این چنین است که عصر امام زمان علیه السلام، عصر صلح، آشتی و امنیت به معنای واقعی کلمه خواهد بود.

اصلاحات عمومی در عصر امام زمان علیه السلام

شیخ طوسی در غیبت بعضی از اصلاحات عمومی - که در عصر امام زمان علیه السلام صورت می‌گیرد - را بیان می‌کند و برای تمام این اصلاحات، علل و سبب‌های حکیمانه‌ای وجود دارد.

در ادامه، بعضی از آن اصلاحات را بیان می‌کنیم:

- ۱- حل مشکل راه‌ها و عبور و مرور از جمله بزرگ‌تر کردن راه‌های عمومی تا ۶۰ ذراع.
- ۲- پوشاندن پنجره‌های مشرف به راه؛ برای اینکه این پنجره‌ها، میدان بزرگی برای فساد، خیانت خانوادگی و مشابه آن است؛ زیرا داخل خانه معلوم می‌شود، به خصوص در فصل تابستان که بیشتر پنجره‌ها باز هستند.
- ۳- هر بخش و بالکن خارج از خانه‌ها را خراب می‌کند و شاید علت آن، این باشد که فضای خیابان برای همه مردم است و وجود بالکن، تصرف در این حق است.
- ۴- منع ساخت ناودان که از آن، آب بر سطح راه‌ها ریخته شود.
- ۵- منع از اینکه، فاضلاب در راه باشد.

همچنین دیگر اصلاحاتی که در آن زمان انجام خواهد شد.^۱

تمام آنچه درباره حیات جامعه و عصر امام زمان علیه السلام بیان کردیم، قطره‌ای از دریای اقدامات ایشان می‌باشد؛ چون احادیثی که از آن زندگی سعادت‌مندانه، سخن می‌گویند به واقع کم هستند و خدای متعال می‌داند، احادیثی که از آن عصر نورانی سخن گفته، ولی به دلیل رعایت عقل‌های مردم و سطح فکر آنها بیان نشده، چقدر است.

خلاصه کلام: بی‌شک، بشر بزودی از خوشبخت‌ترین و راحت‌ترین زندگی در عصر امام زمان علیه السلام بهره‌مند خواهد شد.

۱. غیبت؛ طوسی؛ ص ۲۸۳ و بحار؛ مجلسی؛ ج ۵۲، ص ۳۳۹.

شیعه در عصر امام زمان علیه السلام

شیعه از زمان وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله تا به امروز همیشه در معرض فشار و شکنجه بوده است.

به این دلیل، تاریخ شیعه پر از قربانیانی است که کشته یا طرد شده‌اند، فقط به دلیل اینکه شیعه امام علی علیه السلام بودند! تشیع، همیشه هدف قلم‌های مسموم بوده است و حکومت‌ها با تمام قوا با شیعیان به جنگ برمی‌خاستند.

به کتاب‌های تاریخ مراجعه کنید و آنچه از مصیبت‌ها و سختی‌ها بر سر آنها آمده است را بخوانید؛ از سلمان فارسی، عمار یاسر، عبدالله بن مسعود، ابوذر غفاری و مالک بن نویره شروع کنید و جنگ جمل، صفین و نهروان را مرور نمایید و هجوم‌هایی که در زمان معاویه بر کشورهای شیعه بوده، تا شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام، دسیسه سم دادن به امام حسن علیه السلام، فاجعه کربلا و عواقب آن، شهادت هشت امام از ائمه اهل بیت علیهم السلام و تا غیر آن از هزاران مثال و شواهدی که بر صحت گفته ما دلالت می‌کند، نگاهی بیندازید.

اموی‌ها، عباسی‌ها، عثمانی‌ها و نظیر آنها، تلاششان را برای از بین بردن شیعه و تشیع به کار بردند.

چه بسیار فتوایی که به ریختن خون شیعیان و مباح بودن اموال و ناموسشان صادر شد و نسبت کفر و شرک به آنها داده شد.

بله، شیعه در عهد آل بویه، حمدانیان، فاطمیون و صفویان نفسی کشیدند و مقداری از حیات و آزادی به آنها بازگشت.

ولی این مدت‌ها کوتاه بود و بدبختی‌ها، هنگام انقراض یکی از این حکومت‌ها، آغاز می‌شد، کتابخانه‌ها سوزانده می‌شد، مساجد خراب می‌گشت، خون‌ها ریخته می‌شد، اموال به غارت می‌رفت و مباح شمرده می‌شد، میلیون‌ها شیعه رانده شده از وطن‌های خودشان به کشورهای دور و غیر اسلامی مهاجرت می‌کردند و هیچ اطلاعاتی از آنها دریافت نمی‌شد. شیعیان همیشه با برخورد به بعضی از حاکمان مواجه می‌شدند و فشار و مراقبت شدیدی بر نوشته‌های شیعه، مجالس حسینی، مدارس، مساجد، کتابخانه‌ها

و شخصیت‌های آنان می‌شد که همگی آنها نشانه‌های از برخورد با شیعیان است. در حین نوشتن این سطرها؛ از بدبختی‌ها، مصیبت‌ها و فجایعی که بر سر شیعیان در جنوب لبنان، پاکستان، هند، عراق و بسیاری از کشورهای خاورمیانه می‌آید، می‌شنویم. زندان‌ها، مملو از مردان، زنان، پیران و جوانان شیعه است و کودکان در زندان‌ها متولد می‌شوند؛ بزرگان در زندان‌ها می‌میرند؛ اموال مصادره شده به غارت می‌رود؛ خانه‌ها و آنچه در آنهاست از روی اجبار، زور، ظلم و ستم از آنها گرفته می‌شود. هر از گاهی، جماعتی از شیعیان را به سوی چوبه دار می‌برند مثل اینکه آنها، گوسفندانی هستند که به کشتارگاه برده می‌شوند و دولت‌ها و حکومت‌ها جایگاه‌های تفریحی برای دیدن این فجایع و واقعه‌های ناگوار می‌سازند. این سخنان تلخ، ناگوار و دردناک، زندگی را بر هر انسان با غیرتی - که این سخنان را می‌شنود - تلخ می‌کند.

لازم است، فراموش نکنیم، تعداد شیعیان دوازده امامی - که معتقد به امامت امام زمان عج هستند - به دویست میلیون نفر می‌رسند؛ پس هنگامی که امام زمان عج ظهور کند، این شیعیان در طلیعه اصحاب و انصار امام عج هستند. بدیهی است که شیعه بزودی به اوج عظمت و قله قدرت و توانایی می‌رسد و آن‌جا دیگر، حکومت منحرفی نیست تا از آن بترسند و قدرت ستمگری نیست که از آن دوری کنند؛ شکی نیست که شیعه به بالاترین درجه از امکانات، توان و پذیرش حکم در کره زمین خواهد رسید. به خصوص هنگامی که عنایت خاص امام زمان عج، شامل حال آنها شود و این وضع بزودی تبدیل به زیباترین صورت خواهد شد.

در این جا بعضی از احادیثی که به این مطلب اشاره دارد را بیان می‌کنیم:

امام صادق عج فرمود: «یکون شیعتنا فی دولة القائم عج سنام الارض و حکامها یعطي کل رجل منهم قوة اربعین رجلاً.»

«شیعیان ما در حکومت قائم عج، بزرگان زمین و حاکمان آن هستند و به هر مردی از

آنها، نیروی چهل مرد عطا می شود.»^۱

امام باقر علیه السلام فرمود: «اذا وقع امرنا و خرج مهدینا کان احدهم اجراً من اللیث و امضی من السنان، یطاً عدوّه بقدمیه و یقتله بکفیه.»

«هنگامی که امر ما واقع شود و مهدی علیه السلام قیام کند هر یک از شیعیان ما با جرأت تر از شیر و برنده تر از شمشیر هستند که دشمنانش را زیر دو پایش، پایمال می کند و با دو دستش می کشد.»^۲

امام صادق علیه السلام فرمود: «انّ الله نزع الخوف من قلوب شیعتنا و اسکنه قلوب اعدائنا، فواحدهم امضی من سنان و اجراً من لیث، یطعن عدوّه برمحّه و یضربه بسیفه و یدوسه بقدمیه.»

«خداوند، ترس را از دل شیعیان ما می گیرد و آن را در دل های دشمنان ما قرار می دهد؛ پس هر یک از آنها از شمشیر، برنده تر و از شیر، شجاع تر هستند؛ او دشمنش را با نیزه اش ناکار کرده، با شمشیرش می زند و با دو پایش، لگدکوب می کند.»^۳

امیرالمؤمنان علیه السلام فرمود: «کائی انظر الی شیعتنا بمسجد الکوفه، قد ضربوا الفساطیط یعلمون الناس القرآن.»

«گویی می بینم که شیعیانمان در مسجد کوفه خیمه زدند و به مردم، قرآن یاد می دهند.»^۴

امام باقر علیه السلام فرمود: «من ادرك قائم اهل بیتی، من ذی عاهة برأ و من ذی ضعف قوی.»
«کسی که قائم اهل بیت مرا درک کند و مریض باشد، خوب می شود و ضعیف باشد، قوی می گردد.»^۵

امام باقر علیه السلام فرمود: «اذا قام قائمنا، وضع یده علی رووس العباد، فجمع بها عقولهم.»
«هنگامی که قائم ما علیه السلام قیام کند، دستش را بر سر بندگان قرار می دهد و به این وسیله،

۲. همان.

۴. غیبت؛ نعمانی؛ باب ۲۱، حدیث ۳.

۱. بحار؛ مجلسی؛ ج ۵۲، ص ۳۷۲.

۳. بحار؛ مجلسی؛ ج ۵۲، ص ۳۳۶.

۵. بحار؛ مجلسی؛ ج ۵۲، ص ۳۳۵.

عقل‌های آنها کامل می‌شود.»^۱

امام باقر علیه السلام فرمود: «آنه لو كان ذلك - اي ظهور الامام المهدي - اعطي الرجل منكم قوة اربعين رجلاً و جعل قلوبكم كزبر الحديد، لو قذفتم بها الجبال فلقتها و انتم قوام الارض و خزائنها.»

«هر گاه او ظهور کند به هر مردی از شما، نیروی چهل مرد داده می‌شود و قلوب شما مثل پاره‌های آهن می‌شود که اگر آنها را به کوه‌ها بزنید، شکافته می‌شوند و شما، مدیران زمین و خزانه داران آن هستید.»^۲

مذهب شیعه در اصول، مبادی و تعالیمش، مذهب استقلال، تلاش، کوشش، جهاد، شهادت و نشاط در عمل است.

هنگامی که ارزش ثروت علمی و فکری - که شیعه دارای آن است - دانسته شود، نتیجه‌اش در بالاترین سطح و به صورت باور نکردنی، جلوه گر می‌شود.

متأسفم که می‌گویم، مواهب و شایستگی‌هایی که شیعه به وسیله آن در خلال این قرون بهره‌مند بوده، کنار گذاشته شده، پایمال گشته است و هنگام ظهور امام زمان علیه السلام، آن مواهب آشکار می‌شود و صلاحیت‌ها رشد کرده، ابتکارات به وجود می‌آید؛ پس تعجبی ندارد که شجاعت به شیعه برگردد و تحت رهبری امام آنها - که فردی انقلابی و دلیر است و می‌خواهد ریشه هر ظلم و فساد را قطع کند - عدل، فضیلت و سعادت در تمام نقاط دنیا منتشر شود.

در آن هنگام، جرئت و شجاعت یک شیعه از شیر بیشتر است و نیروی روحش در عضلاتش تأثیر می‌گذارد و می‌تواند دشمنش را با مشت بکشد، همان‌طور که خدای متعال می‌فرماید: «فَوَكَزَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ» «موسی علیه السلام به او مشت زد، پس او مرد.»^۳

شیعیان ضعیف، ضعفشان به قوت، بی‌باکی، دلیری و اقتدار تبدیل می‌شود و تمامی بیماری‌ها از شیعه برطرف می‌شود و به صحت و سلامتی در بدن‌هایشان بهره‌مند می‌گردند.

۲. بحار؛ مجلسی؛ ج ۵۲، ص ۳۳۵.

۱. بحار الانوار؛ ج ۵۲، ص ۳۲۸.

۳. قصص، آیه ۱۵.

اما دربارهٔ اینکه امام زمان علیه السلام، دستش را بر سر بندگان می‌گذارد، دو احتمال وجود دارد:

اول: حقیقتش این باشد که امام علیه السلام، دستش را بر سر هر کس از بندگان خدا که بخواهد، بگذارد تا از طریق معجزه، عقلش کامل شده، فکرش به بلوغ برسد و به درجات بالای کمال برسد.

دوم: رمزی برای دخل و تصرف امام علیه السلام در افکار مردم باشد، مثل اینکه شستشوی مغزی انجام دهد که از طریق اشاعهٔ نصایح حکیمانه و مواعظ رسا، محقق می‌شود.

در هر صورت، جامعهٔ شیعی از جهت فکری، اعتقادی و فرهنگی، متبلور خواهد شد.

امام صادق علیه السلام فرمود: «انّ قائمنا اذا قام مد الله لشيئتنا في اسماعهم و ابصارهم، حتى

لا يكون بينهم و بين القائم يريد يكلمهم فيسمعون و ينظرون اليه و هو في مكانه.»

«هنگامی که قائم ما علیه السلام قیام کند، خداوند برای شیعیان ما در گوش‌ها و چشمانشان

گسترده‌گی قرار می‌دهد تا اینکه بین آنها و بین قائم علیه السلام، واسطه‌ای نماند؛ با آنها سخن

می‌گویند، آنها می‌شنوند و به او نگاه می‌کنند در حالی که او در مکان خود است.»^۱

امام صادق علیه السلام فرمود: «انّ المومن في زمان القائم و هو بالمشرق ليري اخاه الذي في

المغرب و كذا الذي في المغرب يري اخاه الذي بالمشرق.»

«در زمان قائم علیه السلام، کسی که در مشرق است، برادرش را - که در مغرب است - می‌بیند

همچنین آنکه در مغرب است، برادرش را - که در مشرق است - می‌بیند.»^۲

این دو حدیث در عصر ما، ظاهراً بر تلویزیون انطباق دارند؛ پس امام زمان علیه السلام بر صفحهٔ

تلویزیون ظاهر می‌شود تا ارشادهای تربیتی و تعالیم اسلامی را به تمام اهل عالم انتقال

دهد؛ اهل مشرق و مغرب او را می‌بینند، سخنش را می‌شنوند و حال آنکه او علیه السلام در جایگاه

خودش است، همان‌طور که الان هم، همین‌طور است.

امام باقر علیه السلام فرمود: «و يخرج الناس خراجهم على رقابهم الى المهدي و يوسع الله على

شيئتنا ولو لاما يدركهم من السعادة لبغوا.»

«مردم، مالیات‌هایشان را روی دوششان گذاشته، به سوی مهدی علیه السلام می‌برند و خداوند بر شیعه ما وسعت می‌دهد که اگر سعادت را درک نمی‌کردند، سرکشی می‌نمودند.»^۱

این حدیث، نشان دهنده بهره‌مند شدن شیعیان از تکامل عقول، باوقار بودن و درک وقایع است؛ طبیعت انسان، این است که در هنگام قدرت و بی‌نیازی طغیان کند. برای مثال هنگامی که وسایل معیشت فراوان شود، ممکن است کارگر، کار را و کشاورز، زراعت را رها کند و معنای آن، این است که نظام اجتماعی مختل می‌شود؛ زیرا صاحبان حرفه‌ها و شغل‌ها، کارهایشان را به سبب فراوانی مال رها می‌کنند؛ ولی امام محمد باقر علیه السلام، این مشکل را حل می‌کند و می‌فرماید: «اگر به آنها سعادت نرسد، طغیان می‌کنند.» شاید معنا این باشد که آنها با وجود فراوانی مال از نظام اجتماعی محافظت می‌کنند و برای آراسته شدن به اخلاق عالی و عدم طغیان بر اعمالشان مداومت می‌کنند، همان‌طور که اگر محتاج به مال بودند، مداومت می‌کردند.



فصل بیست و دوم

امام زمان علیه السلام، چند سال حکومت می‌کند؟

واضح است مدتی را که امام زمان علیه السلام، حکومت خواهد کرد را نمی‌دانیم، مگر از طریق احادیث شریفی که در این باره آمده است.

احادیثی که درباره مدت حکومت امام زمان علیه السلام بعد از ظهور آمده، مختلف هستند. بعضی از آنها ۷ سال را تعیین کرده‌اند، تعدادی تقریباً ۲۰ سال و عده‌ای ۷۰ سال و برخی اعداد دیگر را گفته‌اند.

ولی احادیثی که مدت حکومت امام علیه السلام را حدود ۲۰ سال تعیین کرده‌اند، مشهور و زیاد هستند و اعتماد بر آنها بهتر است؛ چون آنها از ائمه علیهم السلام روایت شده، که خداوند آنها را از پلیدی دور و مطهرشان کرده است.

در ادامه، بعضی از آن احادیث را بیان می‌کنیم:

امام صادق علیه السلام فرمود: «ملك القائم منا تسع عشرة سنة و اشهرأ.»

«حکومت قائم ما علیه السلام، نوزده سال و چند ماه است.»^۱

۱. غیبت؛ نعمانی؛ باب ۲۶، حدیث ۲.

امام صادق علیه السلام فرمود: «یملك القائم علیه السلام تسع عشرة سنة و اشهرأ.»

«قائم علیه السلام نوزده سال و چند ماه پادشاهی می کند.»^۱

جابر بن یزید جعفی از امام باقر علیه السلام پرسید: کم یقوم القائم فی عالمه حتی یموت؟ فقال

الامام علیه السلام: «تسع عشرة سنة، من یوم قیامه الی یوم موته.»

قائم علیه السلام چه مقدار در دنیا حکومت می کند تا بمیرد؟

امام علیه السلام فرمود: «نوزده سال از روز قیامش تا روز مرگش.»^۲

بین این حدیث و حدیث قبل در تعیین مدت حکومت امام علیه السلام تناقض و منافات نیست؛

زیرا ظهور امام علیه السلام قبل از قیام و نهضتش به چند ماه است، همان طور که این مطلب از

بعضی از احادیث روشن می شود.

۲. غیبت؛ نعمانی؛ ص ۳۳۲.

۱. غیبت؛ نعمانی؛ باب ۲۶، حدیث ۱.



فصل بیست و سوم

چگونه زندگی امام علیه السلام تمام می شود؟

بین علما و محدثان شیعه، این کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله مشهور شده، که فرمود:

«خلافت، شامل یازده امام از صلب علی علیه السلام و فاطمه [س] می شود و همه آنها مسموم یا

مقتول می شوند.»^۱

امام حسن علیه السلام فرمود: «و الله لقد عهد الينا رسول الله صلی الله علیه و آله ان هذا الامر يملكه احد عشر

اماماً من ولد علي و فاطمة علیها السلام ما منّا الا مسموم او مقتول.»

«به خدا قسم! همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله به ما وعده داده، که یازده امام از اولاد علی علیه السلام

و فاطمه [س] مسموم یا مقتول می شوند.»^۲

از جهت حدیث: از امام صادق علیه السلام تصدیق و تفصیل این حدیث روایت شده است،

همان طور که در فتن و محن از بحارالانوار آمده است.

اما از جهت تاریخ: تاریخ‌ها این حدیث را تایید می کنند؛ امیر مؤمنان علیه السلام با شمشیر

کشته شد و پسرش امام حسن مجتبی علیه السلام با سم شهید شد و امام حسین علیه السلام با شمشیر به

۲. کفایة الاثر؛ ص ۲۲۶.

۱. بحار؛ مجلسی؛ ج ۴۳، ص ۳۶۳.

شهادت رسید و بقیه ائمه علیهم السلام نیز با سم شهید شدند.

من معتقدم، ایجاد شک در این امور، تشکیک در حقایق ثابت و قضایای واقع شده است و هر کس در این حقایق، شک کند؛ مبتلا به کمبود فکری است و علاجی هم ندارد.

برمی گردم به حدیث راجع به امام زمان علیه السلام و می گویم:

امام زمان علیه السلام، یکی از ائمه علیهم السلام و خاتم آنهاست؛ پس این حدیث، شامل او نیز می شود و او به مرگ طبیعی نمی میرد؛ بلکه به سبب دیگر بدرود حیات می کند که یا قتل است و یا سم.

اما درباره قتل، ما در منابع موجود چیزی نیافتیم که بر قتل ایشان دلالت کند، غیر از این مطلب:

بعد از ظهور امام زمان علیه السلام، زمانی که ۷۰ سالش تمام شد، مرگ پیش او می آید؛ او را زنی از بنی تمیم که نامش سعیده و دارای ریش است مثل ریش مردانه به وسیله پرتاب تخته سنگی از پشت بام شهید می کند؛ امام حسین علیه السلام، متولی تدفین ایشان می شود... و آنچه ما این جا آوردیم، گلچینی از روایات ائمه علیهم السلام است...^۱

شهادت امام زمان علیه السلام به وسیله این کلام برای ما روشن می شود.

ای کاش مؤلف، تصریح به نام آن عالم - که این خلاصه را بیان کرده است - می نمود؛ بنابر هر صورت، کلام او خالی از پیچیدگی و ابهام نیست.

اما سم: در احادیث، تصریح به خوراندن سم به امام علیه السلام نیافتیم.

به هر حال، امام زمان علیه السلام از این دنیا به سببی که خدای متعال می داند، مفارقت می کند.

نماز بر امام معصوم علیه السلام

از جمله اعتقادات شیعه در قدیم و جدید، این است که امام علیه السلام، امام را غسل می دهد و بر او نماز می خواند حتی گروه واقفیه (در عصر امام رضا علیه السلام) به این موضوع استدلال می کردند.

علی بن حمزه بطائنی گفت: قال للامام الرضا علیه السلام: انا قد روينا عن آبائک أن الامام لا يلي امره الا امام مثله.

قال الامام الرضا علیه السلام: «فاخبرني عن الحسين بن علی علیه السلام کان اماماً او کان غير امام؟!»
قال: کان اماماً.

فقال الامام علیه السلام: «فمن ولي امره؟»

قال البطائنی: علی بن الحسين (زين العابدين).

فقال الامام علیه السلام: «و این کان علی بن الحسين؟! کان محبوساً في يد عبیدالله بن زیاد.»

قال البطائنی: خرج... و هم كانوا لا يعملون، حتی ولي امر ابيه ثم انصرف.

فقال الامام الرضا علیه السلام: «ان هذا امکن علی بن الحسين علیه السلام ان ياتي كربلاء فيلي امر ابيه،

فهو يمکن صاحب الامر ان ياتي بغداد، فيلي امر ابيه ثم ينصرف و ليس في حبس و لا اسار.»

به امام رضا علیه السلام گفتم: از ائمه علیهم السلام روایت شده که بر پیکر امام معصوم، کسی جز امام

معصوم نماز نمی خواند؛ پس اگر شما امام بعد از پدرت امام کاظم علیه السلام هستی؛ پس چرا بر

بدن او نماز نخواندی؟

امام رضا علیه السلام فرمود: «در باره حسین بن علی علیه السلام به من بگو که آیا او امام بود یا غیر

امام؟!»

گفت: امام بود.

امام علیه السلام فرمود: «چه کسی متولی کارهای دفن او شد؟»

بطائنی گفت: علی بن الحسين علیه السلام (زين العابدين).

امام علیه السلام فرمود: «علی بن الحسين علیه السلام کجا بود؟! مگر در دست عبیدالله بن زیاد زندانی

نبود؟»

بطائنی گفت: از زندان، خارج شد در حالی که آنها نفهمیدند تا اینکه کارهای پدرش را

انجام داد و برگشت.

امام رضا علیه السلام فرمود: «این که ممکن است، علی بن حسین علیه السلام به کربلا بیاید و کار پدرش

را بر عهده بگیرد؛ پس امکان به من می دهد که از مدینه به بغداد بیایم و کارهای پدرم را بر

عاهده بگیرم و حال آنکه، نه در حبس هستم و نه اسیر...»^۱

این حدیث احتیاج به مقداری شرح و توضیح دارد؛ پس می گوییم:

بعد از وفات امام موسی کاظم علیه السلام، عده‌ای در اعتراف به امامت امام رضا علیه السلام، بعد از امام کاظم علیه السلام دچار شک شدند و اقرار نکردند؛ اینها به «واقفیه» نامیده شدند و این مذهب بعد از وفات امام موسی کاظم علیه السلام شکل گرفت؛ سپس بعد از سال‌هایی، این فرقه از بین رفت.

خلاصه سخن: علی بن ابی حمزه بطائنی - که از رؤسای واقفیه است - به امام رضا علیه السلام می گوید: از ائمه علیهم السلام روایت شده، که امر تدفین امام را جز امام به عهده نمی گیرد.

یعنی او را غسل دهد و بر او نماز بخواند در حالی که امام موسی کاظم علیه السلام در زندان هارون الرشید در بغداد بدرود حیات گفته بود و پسرش امام رضا علیه السلام در آن موقع در مدینه منوره بود و به همین دلیل، رئیس واقفیه از امام علیه السلام راجع به چگونگی حضور او در بغداد برای غسل دادن پدرش، امام کاظم علیه السلام و نماز بر او سؤال می کند؟

جواب امام رضا علیه السلام این است که: چگونگی حضور امام زین العابدین علیه السلام برای دفن پدرش امام حسین علیه السلام و نماز بر او را بگو؛ با اینکه می دانیم، امام زین العابدین علیه السلام در زندان ابن زیاد در کوفه زندانی بود.

بطائنی جواب می دهد: امام زین العابدین علیه السلام به وسیله معجزه در کربلا حاضر شد، به طوری که هیچ یک از زندان بانان کوفه، او را ندیدند.

جواب امام رضا علیه السلام این است که: او هم از مدینه به بغداد برای غسل پدرش، امام کاظم علیه السلام به وسیله معجزه رفته است.

مقصود از این حدیث، آن است که اعتقاد به اینکه بر امام، فقط امام نماز می خواند و او را غسل می دهد، نزد شیعیان، مشهور است و امام رضا علیه السلام این اعتقاد را تکذیب نمی کند؛ بلکه می بینیم آن را با دلیل، تقریر و تشبیه می کند.

بنابراین، چاره‌ای نداریم که بگوییم، امام معصوم برای غسل دادن و نماز بر امام زمان علیه السلام به پا می خیزد.

در فصل بعدی، بعضی از احادیثی که تصریح می‌کنند، امام حسین علیه السلام اولین کسی است که به این دنیا باز می‌گردد و اوست که متولی غسل دادن امام زمان علیه السلام، حنوط و نماز بر جنازه‌اش می‌شود را بیان می‌کنیم.

در فصل چگونگی بهره‌گیری از امام غایب، حدیثی از امام صادق علیه السلام بیان کردیم که فرمود:

«لم تخل الارض - منذ خلق الله آدم - من حجة لله فيها، ظاهر مشهور او غائب مستور و لا تخلوا - الى ان تقوم الساعة - من حجة لله فيها و لو لا ذلك لم يعبد الله.»

«زمین از حجت خدا خالی نمی‌شود (از زمانی که خداوند، آدم علیه السلام را خلق کرد)؛ آشکار

و مشهور باشد یا غایب و پنهان (تا روز قیامت) و اگر این نبود، خدا پرستیده نمی‌شد.»

هنگامی که امام زمان علیه السلام به شهادت برسد، امام و حجت بعد از ایشان کیست؟ به همین

دلیل، ناچاراً باید قائل به رجعت شویم، همان‌طور که آن را در فصل بعد بیان خواهیم نمود.



فصل بیست و چهارم

بعد از آن چه خواهد شد؟

رسیدیم به بحثی که نزد بعضی از انسان‌های ساده و افراطیون، موضوع خرافاتی شمرده می‌شود؛ بسیاری از حقایق را بعضی از مردم، خرافات می‌دانند، آیا این طرز تفکر در حقیقت این موضوع تأثیر دارد؟!

طبیعتاً، نه! برای اینکه حقیقت ثابت است، اگر چه مردم آن را انکار کنند. ملحدان و منکران خدا، وجود خداوند را خرافات می‌دانند، آیا این در حقیقت وجود خداوند تأثیری دارد؟
طبیعتاً، نه.

موضوعی که الان می‌خواهیم درباره آن بگوییم... موضوع رجعت است.

قبل از هر چیز، باید بدانیم، رجعت چیست؟

معنای رجعت: ائمه علیهم‌السلام و جمع زیادی از مردگان بزودی به زندگی این دنیا باز خواهند گشت و رجعت بعد از امام زمان علیه‌السلام و قبل از شهادتش آغاز می‌شود و آغاز آن با بازگشت امام حسین علیه‌السلام و سپس ائمه علیهم‌السلام، یکی بعد از دیگری خواهد بود و زمان رجعت، سده‌های

بسیار زیادی، ادامه خواهد داشت.

این خلاصه بحث و چکیده سخن بود.

احادیثی که تعدادشان متجاوز از چهل، پنجاه بلکه بیشتر از آن است، درباره رجعت و تفصیل آن از ائمه علیهم السلام، روایت شده است.

زمانی بود که اعتراف و اعتقاد به رجعت، گناه نابخشودنی و جرمی سنگین بود.

لازم به یادآوری است، کسانی که با عقیده رجعت جنگیدند و بر آن یورش برد، ضد آن، شایعاتی رواج دادند، گویی با الحاد و انکار خداوند جنگیدند.

اشکالی ندارد ما این عقیده را تجزیه و تحلیل کنیم تا بر ابعاد و حقیقت آن آگاه شویم و بر کتاب خدا، سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و عقل عرضه کنیم تا ببینیم، واکنش قرآن، سنت و عقل راجع به این عقیده چیست و آیا در آن چیزی هست که به مسخره کردن و استهزا دعوت کند؟!

نقاطی که شایسته است در این فصل از آنها صحبت کنیم، اینهاست:

۱- زنده شدن مردگان در روز قیامت.

۲- آیا خداوند کسی را قبل از روز قیامت زنده می‌کند؟

۳- آیا در قرآن، دلیلی بر رجعت هست؟

۴- آیا در احادیث، دلیلی بر رجعت وجود دارد؟

۵- رجعت برای چه کسی است؟

زنده شدن مردگان در روز قیامت

اعتقاد به معاد، یکی از اصول دین ماست و گمان نمی‌کنم، مسلمانی پیدا شود که به قرآن و اسلام ایمان داشته باشد؛ ولی به معاد و زنده شدن مرده‌ها در روز قیامت معتقد نباشد. با اینکه صدها آیه، روایت و دلایل عقلی بر آن تصریح می‌کنند.

ما نمی‌خواهیم درباره معاد، به طور مفصل صحبت کنیم؛ ولی خلاصه‌ای از آن را بیان

می‌کنیم:

مسلمین با تمام مذاهبشان، اتفاق نظر دارند بر اینکه خدای متعال، اولین بندگان

و آخرین آنها را در روز قیامت زنده خواهد کرد حتی جنینی که از شکم مادرش به صورت مرده سقط شده است را نیز زنده خواهد نمود.

خداوند عزوجل می فرماید: ﴿وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا﴾ «و همه را از قبرها برمی انگیزیم و یکی را رها نمی کنیم»^۱

شاید بسیاری از اهل ادیان، شرایع و ملت‌ها در این عقیده با مسلمانان شریک باشند؛ در این زمانه، زنده شدن مردگان در روز قیامت از امور مسلم و قطعی نزد مسلمانان و احتمالاً نزد غیر مسلمانان به حساب می آید.

بله! مشرکان و ملحدان، برانگیخته شدن در روز قیامت را انکار می کنند و می گویند: ﴿إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا ۖ إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ * أَوْ آبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ﴾ «آیا آن هنگام که مُردیم و خاک و استخوان شدیم؛ ما برانگیخته می شویم یا پدران پیشین ما»^۲

ما فعلاً در مقام رد ادعای این گروه نیستیم و فقط سؤال این است که:

آیا خداوند، کسی را قبل از روز قیامت زنده کرده است؟

هر کسی به معاد و به اینکه خدای متعال، تمامی مخلوقات را روز قیامت زنده خواهد کرد، ایمان داشته باشد برای او مشکل نیست که ایمان بیاورد، خداوند بر انجام هر چیزی تواناست و خدای سبحان می تواند، بعضی از بندگان را زنده کند، همان طور که می تواند، تمام بندگان را زنده نماید و عقل، مانعی از قبول این مطلب نمی بیند و آن را ناممکن و محال نمی داند؛ اما قرآن کریم از زنده شدن مرده‌ها به دفعات متعدد، خبر داده است که در ادامه به بعضی از این آیات اشاره می کنیم؛ همین مقدار برای منصفان کافی است.

اما برای معاندان: ﴿وَإِنْ يَرَوْا كَلَّآءَ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا﴾ «و اگر هر نشانه‌ای را ببینند به آن ایمان نمی آورند».

آیه اول: ﴿وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ * فَكُلْنَا أَضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَلِكَ يُخَيِّي اللَّهُ الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ «و هنگامی که یک نفر را کشتید و یکدیگر را متهم کردید؛ آنچه را مخفی می کنید، خداوند آشکار می نماید؛ پس

گفتیم قسمتی از آن را به مرده بزنید؛ این چنین خداوند، مردگان را زنده می‌کند و نشانه‌هایش را به شما نشان می‌دهد، شاید تعقل کنید.»^۱

تفسیر:

«و هنگامی که یک نفر را کشتید»، خطاب به بنی اسرائیل است برای اینکه یکی از آنها، یک نفر از نزدیکانش را کشت و جسد مرده را بر سر راه شخصی از بنی اسرائیل گذاشت؛ سپس قاتل از او، خون خواهی کرد و از حضرت موسی بن عمران علیه السلام پرسیدند: قاتل کیست؟

این معنای سخن خدای متعال است که: «و همدیگر را متهم کردید» یعنی درباره آن مرده و قاتلش، اختلاف نظر داشتید.

حضرت موسی بن عمران علیه السلام به آنها دستور داد تا گاوی را سر ببرند و در نهایت گاو را سر ببرند؛ «پس گفتیم که قسمتی از اعضای گاو را به مرده بزنید»، یعنی بعضی از اعضای گاو ذبح شده (با اختلافی که بین مفسران بر سر آن عضو وجود دارد) را به مرده بزنید؛ قسمتی از آن را به آن مقتول زدند و او زنده شد، برخاست و گفت: فلانی مرا کشت. سپس دوباره مُرد: «این چنین خداوند، مرده‌ها را زنده می‌کند و نشانه‌هایش را به شما نشان می‌دهد، شاید تعقل کنید.»

منظور این است که خدای متعال، آن مقتول بنی اسرائیلی را در این دنیا و قبل از روز قیامت زنده کرد.

آیه دوم: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِن دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ» «آیا آنهایی که از خانه‌هایشان - در حالی که هزاران تن بودند - از ترس مرگ خارج شدند، خدا به آنها فرمود: بمیرید؛ سپس آنها را زنده کرد؛ همانا خداوند در حق بندگان، فضل بسیار دارد، ولی بیشتر مردم سپاسگذار نیستند.»^۲

۲. بقره، آیه ۲۴۳.

۱. بقره، آیات ۷۲-۷۳.

تفسیر:

این آیه درباره قوم بنی اسرائیل سخن می‌گوید که از طاعونی که بر سرزمینشان آمده بود، فرار کردند و مفسران در تعداد آنها اختلاف دارند، بعضی گفته‌اند: سه هزار نفر بودند و بعضی: چهل هزار و برخی: هفتاد هزار نفر نیز گفته‌اند که از شهرهایشان به سبب ترس از طاعون و وبا فرار کردند و خداوند، آنها و حیواناتشان را از بین برد، بدن‌هایشان تکه تکه شد و اعضایشان از هم متلاشی گشت؛ در آن روز، حزقیل، پیامبر خدا بر آنها عبور کرد و از خدای متعال درخواست کرد که آنها را زنده کند و خداوند هم، آنها را زنده کرد، همان طوری که آیه شریفه به این مطلب تصریح می‌کند.

آیه سوم: ﴿أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَل لَّبِثْتُ مِائَةَ عَامٍ فَأَنْظَرُ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَأَنْظَرُ إِلَى حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَأَنْظَرُ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ «یا مانند آنکه به دهکده‌ای گذر کرد که خراب شده بود، گفت: به حیرتم که خداوند، چگونه این مردگان را زنده خواهد کرد؟! پس خداوند او را صد سال میراند؛ سپس او را برانگیخت و به او فرمود: چقدر درنگ کردی؟ گفت: یک روز یا قسمتی از یک روز. فرمود: نه، بلکه صد سال درنگ کردی، پس نگاه به غذا و نوشیدنی‌ات بکن که تغییر نکرده، به الاغت نگاه کن، و تو را نشانه‌ای برای مردم قرار می‌دهیم و به استخوان‌ها نگاه کن که چگونه آنها را با گوشت می‌پوشانیم؛ چون این کار بر او روشن گشت، گفت: به یقین می‌دانم که خداوند بر هر چیزی قادر است.»^۱

تفسیر:

منظور ما در این جا، تفسیر کامل آیه نیست؛ بلکه بیان مواردی است که خدای متعال بعضی از بندگانش را زنده کرده، به زندگانی دنیا برگردانده است؛ با وجود اختلاف در نام ایشان، او بر دهکده ویران شده‌ای عبور کرد، یعنی بنای آن، خراب شده، خانه‌ها به علت

خالی شدن از سکنه، ویران شده بودند.

گفته شده: آن روستایی است که اهل آن در حالی که هزاران نفر بودند به علت ترس از مرگ از آن بیرون آمده بودند.

گفته شده: منظور خداوند از «دهکده» اهل روستاست، یعنی بر اهل روستا عبور کرد در حالی که استخوان‌های آنها، تکه، تکه و متلاشی شده بود.

پس گفت: چگونه خداوند اینها را بعد از مرگشان زنده می‌کند؟! یعنی با حالت تعجب سؤال کرد، نه با حالت انکار... گفت: چگونه خداوند این مرده‌ها را زنده می‌کند؟! «خداوند او را صد سال میراند» و صد سال مرده باقی ماند؛ «سپس او را برانگیخت»

خداوند او را زنده کرد و ندایی از آسمان شنید: «چقدر درنگ نمودی؟» یعنی چقدر در این مکان خوابیدی؟ «گفت: یک روز یا کمتر از یک روز درنگ نمودم.»

برای اینکه او، اول روز مُرد و آخر روز زنده شد؛ البته بعد از ۱۰۰ سال و به همین دلیل گفت: کمتر از یک روز.

آیه چهارم: ﴿وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَىٰ اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ * ثُمَّ بَعَثْنَاكُم مِّن بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ «و هنگامی که گفتید: ای موسی! هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم تا اینکه خداوند را آشکارا ببینیم؛ پس شما را صاعقه‌ای گرفت در حالی که شما همین طور نگاه می‌کردید؛ سپس شما را بعد از مرگتان برانگیختیم، شاید سپاسگذاری کنید.»^۱

تفسیر:

این قصه در دو جای قرآن کریم آمده است: اول در سوره بقره که گذشت و دوم در سوره نساء، آیه ۱۵۳: ﴿فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ﴾ «پس گفتند: خدا را آشکارا به ما نشان بده و صاعقه به سبب ظلمشان آنها را در برگرفت.»

خلاصه داستان: یهود به موسی بن عمران علیه السلام گفتند: هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم! یعنی تو را در نبوت تصدیق نمی‌کنیم «تا اینکه خدا را آشکارا ببینیم»، یعنی به صورت عیان

و علنی «پس صاعقه آنها را در برگرفت و آنها همین طور نگاه می کردند»، یعنی به آتشی که آنها را می سوزاند.

«سپس شما را برانگیخت»؛ خدای متعال بعد از مرگشان آنها را - که هفتاد مرد بودند - زنده کرد و به این دنیا بازگشتند و برای مدتی زندگی کردند.

این آیه هم، داستان قومی را که مردند و سپس خدای متعال، قبل از قیامت آنها را زنده کرد برای ما حکایت می کند.

آیه پنجم: «وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ أَنِّي أَخْلَقُ لَكُمْ مِّنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ وَأُخِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ» «و او را به رسالت به سوی بنی اسرائیل فرستادیم که من به نشانه‌ای از پروردگارتان پیش شما آمدم که از گِل، شکل پرنده می سازم و در آن روح می دمم و پرنده‌ای به اذن خدا می شود و کور مادرزاد و مبتلا به پستی را شفا می دهم و مرده‌ها را به اذن خدا زنده می کنم».

تفسیر:

بیان زنده کردن مردگان از سوی عیسی بن مریم علیه السلام در دو جای قرآن کریم آمده است: اول در سوره آل عمران، آیه ۴۹ - که ما آن را بیان کردیم و دوم در سوره مائده، آیه ۱۱۰: «وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي» «و هنگامی که از گِل، مجسمه پرنده‌ای می ساختی و در آن می دمیدی و به اذن من پرنده می شد و کور مادرزاد و پستی گرفته را به اذن من شفا می دادی و مرده‌ها را به اذن من زنده می کردی».

در این دو آیه می بینید که عیسی بن مریم علیه السلام مرده‌ها را به اذن خداوند زنده می کرد و حتی گفته شده: او سام بن نوح را با وجود اینکه سده‌های زیادی از وفاتش می گذشت، زنده کرد.

منظور این است که خدای سبحان، تعدادی را به دعای عیسی علیه السلام، قبل از روز قیامت زنده کرد.

آیا این آیات روشن هستند؟ آنها را برای نمونه بر زنده شدن مرده‌ها، قبل از قیامت بیان کردیم و گمان نمی‌کنم، کسی در این آیات - که بر این موضوع تصریح می‌کنند - شک نماید. روایات و احادیث صحیحی که از زنده شدن مرده‌ها به دست انبیای پیشین سخن می‌گویند، فراوان هستند؛ گروهی از این احادیث را می‌بینید که به زنده شدن مرده‌ها به دعای رسول خدا ﷺ و بعضی از ائمه طاهرین علیهم‌السلام تصریح می‌کنند و اگر به دلیل رعایت اختصار نبود، بعضی نمونه‌ها را بیان می‌کردیم.

همه اینها، دلیل بر این است که زنده شدن مرده‌ها، قبل از روز قیامت امکان دارد و محقق هم شده است.

آیا در قرآن دلیلی بر رجعت وجود دارد؟

هدف اصلی از آوردن آیات که خبر از زنده شدن بعضی مرده‌ها را می‌داد و همچنین احادیثی که در این مجال روایت شده، آماده سازی برای این سؤال است:

آیا در قرآن دلیلی بر رجعت هست؟

جواب: بله! در قرآن کریم، آیات متعددی وجود دارد که ائمه علیهم‌السلام، آنها را تفسیر به رجعت نموده‌اند و روشن است که ائمه طاهرین علیهم‌السلام، ترجمه‌کنندگان وحی خداوند هستند و قرآن در خانه‌های آنها نازل شده، اهل بیت علیهم‌السلام به آنچه در قرآن است، آگاه‌ترند. قبل از بیان نمونه‌هایی از این آیات، این نکته را یادآوری می‌کنیم که بعضی از علمای معاصر که هفتاد و شش آیه از آیاتی که تأویل به رجعت رفته‌اند را جمع آوری کرده‌اند. تعجبی از این کار نیست برای اینکه موضوع رجعت از موضوعات اعتقادی مهم به حساب می‌آید و تأکید بر آن، طبیعتاً ضروری است.

اما آیاتی که نمونه‌هایی از آن را می‌آوریم:

۱- «وَيَوْمَ نَخْشِرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا» «و روزی که از هر امت، دسته‌ای را برمی‌انگیزیم».^۱

احادیث متعددی از امام صادق علیه‌السلام در تأویل این آیه به رجعت آمده است.

ان رجلاً قال للامام الصادق علیه‌السلام: ان العامة تزعم ان قوله تعالى: «وَيَوْمَ نَخْشِرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ

فَوْجًا» عني يوم القيامة.

فقال ﷺ: افيحشرالله يوم القيامة من كل امة و يدع الباقيين؟! لا... و لكنه في الرجعة و اما آية القيامة: ﴿وَحْشَرْنَاَهُمْ فَلَمْ نُعَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا﴾

مردی به امام صادق علیه السلام گفت: سنی ها گمان می کنند سخن خدای متعال: «و روزی که از هر امتی، گروهی را برمی انگیزیم.» درباره روز قیامت است.

امام علیه السلام فرمود: «آیا خداوند در روز قیامت از هر امتی، گروهی را محشور می کند و بقیه را رها می کند؟ نه، این آیه درباره رجعت است و اما آیه روز قیامت: «و همه را برمی انگیزیم و کسی را جا نمی گذاریم.»^۱

امام صادق علیه السلام درباره سخن خدای متعال «و از هر امت، گروهی را برمی انگیزیم.» فرمود: «لیس احد من المومنین قتل الا و يرجع حتی يموت و لا يرجع الا من محض الايمان محضاً و من محض الكفر محضاً.»

«هر کس از مؤمنین که کشته شده باشد، برمی گردد تا اینکه بمیرد و رجعت برای مومنان محض و کافران محض است.»^۲

مناظره زیبایی بین سید اسماعیل حمیری - که شاعر است - و بین سوار القاضی پیش آمد که در مجلس منصور عباسی بود و ما به صورت خلاصه، آن را بیان می کنیم: قاضی به منصور گفت: او، یعنی حمیری، قائل به رجعت است.

سید حمیری گفت: اینکه گفت من قائل به رجعت هستم به سبب آنچه خدای متعال فرموده است، می باشد: «و روزی که از هر امت، گروهی را برمی انگیزیم» و در جای دیگر می فرماید: «و همه را برمی انگیزیم و کسی را جا نمی گذاریم.» پس دانستیم که این جا، دو برانگیختن وجود دارد: یکی از آنها عام است و دیگری خاص است... تا آخر کلامش.

۲- ﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ﴾ «همانا ما رسولانمان و کسانی که در زندگی دنیا و روز به پا شدن شاهدان ایمان آوردند را یاری می کنیم.»^۳

۱. تفسیر برهان؛ ج ۳، ص ۳۱۰. کهف، آیه ۴۷. ۲. بحار؛ مجلسی؛ ج ۵۲، ص ۳۲۶.

۳. غافر، آیه ۵۱.

از امام صادق علیه السلام راجع به این آیه سؤال شد، فرمود: «ذَلِك - وَاللَّهِ - فِي الرَّجْعَةِ، اَمَا عَلِمْتَ اِنَّ اَنْبِيَاءَ اللّٰهِ كَثِيْرًا لَّمْ يَنْصُرُوْا فِي الدُّنْيَا و قَتَلُوْا و اٰثْمَةٌ قَتَلُوْا و لَمْ يَنْصُرُوْا؟ فَذَلِك فِي الرَّجْعَةِ.»
 «به خدا قسم! این آیه درباره رجعت است، آیا نمی‌دانی که بسیاری از پیامبران در دنیا یاری نشدند، کشته شدند و ائمه علیهم السلام نیز کشته شده، یاری نشدند و این یاری در رجعت است.»^۱

۳- «رَبَّنَا اٰمَنَّا اَنْتَیْنِ وَاٰخِیْتِنَا اَنْتَیْنِ» «پروردگار ما، دو بار ما را میراند و ما را دوباره زنده کرد.»^۲

امام باقر علیه السلام فرمود: «خَاصٌّ لِّاَقْوَامٍ فِي الرَّجْعَةِ بَعْدَ الْمَوْتِ.»

«این آیه، مخصوص اقوامی است که بعد از مرگ رجعت می‌کنند.»^۳

امام رضا علیه السلام فرمود: «وَاللّٰهُ مَا هَذِهِ الْاٰیةُ اَلَا فِي الْکُرَّةِ (اَي: الرَّجْعَةِ).»

«به خدا قسم! این آیه جز برای رجعت نیست.»^۴

این بعضی از آیاتی است که ائمه علیهم السلام برای رجعت به صورت کلی، استدلال به آنها می‌کردند... اما تفصیل سخن از رجعت را بزودی برایتان می‌آوریم.

آیا در احادیث، دلیلی بر رجعت وجود دارد؟

بله! احادیث درباره رجعت بسیار است که آنها را به دو قسمت تقسیم کنیم:

۱- احادیث تصریح کننده به رجعت.

۲- زیارت‌هایی که به وسیله آنها، ائمه علیهم السلام، زیارت می‌شوند و دعاهایی که در مناسبت‌ها

خوانده می‌شوند.

هر دو قسمت برای استدلال بر رجعت، صلاحیت دارند؛ اما استدلال به احادیث روشن

است و زیارت‌ها هم، چون از ائمه علیهم السلام روایت شده‌اند؛ پس آنها نیز احادیث هستند.

در ادامه، بعضی از احادیث - که در اصل رجعت روایت شده‌اند - را بیان می‌کنیم:

مأمون عباسی از امام رضا علیه السلام پرسید: یا اباالحسن! ما تقول في الرجعة؟

۲. غافر، آیه ۱۱.

۴. همان.

۱. بحار؛ مجلسی؛ ج ۵۳.

۳. تفسیر برهان؛ ج ۲.

فقال ﷺ: «انها الحق، قد كانت في الامم السالفة و نطق بها القرآن و قد قال رسول الله ﷺ: يكون في هذه الامة كل ما كان في الامم السالفة، حذو النعل بالنعل.»

ای اباالحسن ﷺ! درباره رجعت چه می گویی؟

امام فرمود: «رجعت، حق است که در امت های گذشته بوده، قرآن درباره آن سخن گفته است و رسول خدا ﷺ فرمود: هر چه در امت های پیشین بوده، در این امت هم خواهد بود، عین همان»^۱

امام صادق ﷺ فرمود: «ایام الله ثلاثة: يوم يقوم القائم و يوم الكرة (اي الرجعة) و يوم القيامة.»

«ایام الله، سه روز است: روز قیام قائم ﷺ، روز رجعت و روز قیامت.»^۲

رجعت برای چه کسی است؟

بعد از اینکه طبق قرآن، احادیث و عقل برای ما ثابت شد که رجعت، حقیقت است و شکی در آن نیست.

نوبت این سؤال می رسد: رجعت برای کیست؟ و چه کسی به دنیا برمی گردد؟
جواب: منظور از رجعت:

۱- رجوع بعضی از مرده ها و بیرون آمدن آنها از قبرهایشان، هنگام ظهور امام زمان ﷺ است.

۲- رجوع ائمه طاهرين ﷺ به دنیا می باشد.

اما رجوع بعضی از مرده ها که قبلاً به آن اشاره شد و در این جا بیشتر توضیح می دهیم:
امام صادق ﷺ فرمود: «ان الرجعة ليست بعامة و هي خاصة، لا يرجع الى الدنيا الا من محض الايمان محضاً، او محض الكفر محضاً.»

«رجعت، عمومی نیست؛ بلکه خصوصی است و کسی به دنیا برمی گردد که ایمانش خالص یا کفرش محض باشد.»^۳

۱. بحار؛ مجلسی؛ ج ۵۳، ص ۳۹؛ به نقل از عیون اخبار رضا ﷺ.

۲. بحار؛ مجلسی؛ ج ۵۳، ص ۶۳. ۳. بحار؛ مجلسی؛ ج ۵۳، ص ۳۹.

مفضل بن عمر گفت: ذکرنا القائم و من مات من اصحابنا ينتظره.

فقال لنا الامام الصادق عليه السلام: «اذا قام اتي المومن في قبره، فيقال له: يا هذا، انه قد ظهر صاحبك، فان تشا ان تلحق به فالحق وان تشا ان تقيم في كرامة ربك فاقم.»

درباره قائم عليه السلام و اصحاب ما - که در انتظارش جان می سپارند - صحبت می کردیم که امام صادق عليه السلام به ما فرمود: «هنگامی که مهدی عليه السلام قیام کند، نزد مومن در کنار قبرش می آیند و به او گفته می شود: ای آقا! صاحب تو ظهور کرده است، اگر می خواهی به او ملحق شو و اگر می خواهی در کرامت پروردگارت مقیم شوی، برخیز.»^۱

ائمه عليهم السلام، شیعیانشان را به دعا و توسل به خدای متعال دستور می دادند تا آنها را بعد از ظهور امام زمان عليه السلام به دنیا بازگردانند تا دوران و حکومت مبارک او را درک کنند. ائمه طاهرین عليهم السلام به شیعیانشان، دعاهایی که برای این هدف بلند خوانده می شود را یاد می دادند که ما در ادامه، چکیده‌ای از آنچه به رجوع مرده‌ها در زمان ظهور امام عليه السلام اشاره دارد را بیان می کنیم:

۱- در دعای عهد - که از امام صادق عليه السلام روایت شده است - می گویی:

«اللهم ان حال بيني وبينه (اي الامام المهدي) الموت الذي جعلته على عبادك حتماً مقضياً - فاخرجني من قبري مؤتزرأ كفني، شاهراً سيفي، مجرداً قناتي! ملبياً دعوة الداعي.»

«خدایا! اگر بین من و بین او (امام مهدی عليه السلام)، مرگ فاصله انداخته، پس مرا از قبرم بیرون بیاور در حالی که کفنم را به کرم بسته، با شمشیر کشیده، نیزه‌ای افراشته، دعوت دعوت کنندگان به حق را لبیک گفته باشم...»^۲

۲- در زیارت امام هادی عليه السلام و امام عسکری عليه السلام در سامرا می گویی:

«و ان حال بيني وبين لقائه الموت - الذي جعلته على عبادك حتماً و اقدرت به على خليقتك رغماً - فابعثني عند خروجه ظاهراً من حفرتي، مؤتزرأ كفني حتى اجاهد بين يديه، في الصف الذي اثنت على اهله في كتابك، فقلت: «كأنهم بنيان مَرُضُوص» اللهم اني

ادین بالرجعة، بین یدی صاحب هذه البقعة»؛

«اگر بین من و بین دیدار او، مرگ - که آن را حتمی قرار دادی و به وسیله آن بر خلق خودت، قدرت شکستن داری - فاصله انداخته است؛ پس مرا هنگام قیام او برانگیز که از قبرم بیرون بیایم و کفنم را به کمر بسته باشم تا اینکه پیشاپیش او در صفی - که از اهل آن در کتابت ستایش کرده‌ای - کارزار کنم که تو فرموده‌ای: «مثل اینکه بنایی ریخته شده از سرب هستند.»^۱ خدایا از تو رجعت را می‌خواهم در پیشاپیش صاحب این مکان...»^۲

۳- در زیارت امام زمان علیه السلام می‌گویی: «وان ادرکني الموت قبل ظهورك، فاتوسل بك الى الله سبحانه ان يصلي علي محمد و آل محمد و ان يجعل لي كرة في ظهورك و رجعة في ايامك.»

«... و اگر قبل از ظهورت، مرگ من فرا رسد به وسیله تو به خدای تعالی توسل می‌کنم که بر محمد و آل محمد درود بفرستد و برای من، بازگشت در ظهورت و رجعت در دورانت را قرار دهد...»

این احادیث، بعضی از آنچه در رجوع بعضی از مرده‌ها، هنگام ظهور امام زمان علیه السلام روایت شده، می‌باشد.

به رجوع ائمه طاهرين علیهم السلام در قرآن، احادیث شریف و زیارت‌های روایت شده، اشاره شده است.

اما در قرآن کریم که خداوند فرموده: «إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَيَّ مَعَادٍ»^۳ «خدایی که بر تو، قرآن را لازم کرد، تو را به وعده‌گاه برمی‌گرداند.»^۳

از امام زین العابدین علیه السلام در تأویل این آیه روایت شده، که فرمود: «يرجع اليكم نبیكم و امیرالمؤمنین و الائمة.»

«پیامبر شما صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه علیهم السلام به سوی شما بازمی‌گردند.»^۴

اما احادیث شریف:

۲. بحار؛ مجلسی؛ ج ۱۰۲، ص ۱۰۳.

۴. تفسیر برهان؛ در تفسیر همین آیه.

۱. صف، آیه ۴.

۳. قصص، آیه ۸۵.

امام صادق علیه السلام فرمود: «أول من تنشق الأرض عنه و يرجع الى الدنيا: الحسين بن علي عليه السلام».

«اولین کسی که زمین، بابت او شکافته می شود و به دنیا برمی گردد، حسین بن علی علیه السلام است.»^۱

امام صادق علیه السلام فرمود: «ان أول من يكرّ في الرجعة: الحسين بن علي عليه السلام و يمكث في الأرض أربعين سنة، حتى تسقط حاجباه على عينيه.»

«اولین کسی که در رجعت برمی گردد، حسین بن علی علیه السلام است که در زمین، چهل سال می ماند تا اینکه دو ابرویش، روی چشمش می افتد.»^۲

سئل الامام الصادق علیه السلام عن الرجعة... احق هي؟ فقال عليه السلام: «نعم.» فسئل: من أول من يخرج؟ قال عليه السلام: «... الحسين عليه السلام... يخرج على اثر القائم.»

از امام صادق علیه السلام از رجعت پرسیده شد که آیا حق است و حقیقت دارد؟ فرمود: «بله.»

سؤال شد: چه کسی اول از قبر برمی خیزد؟

فرمود: «حسین علیه السلام که پشت سر قائم علیه السلام خارج می شود.»^۳

امام صادق علیه السلام فرمود: «... و يقبل الحسين عليه السلام... فيدفع اليه القائم عليه السلام الخاتم فيكون الحسين هو الذي يلي غسله و كفنه و حنوطه و يواريه في حفرته.»

«... حسین علیه السلام جلو می آید... و قائم علیه السلام، انگشتر^۴ را به او می دهد و حسین علیه السلام کسی است که متولی غسل، کفن و حنوط او می شود و او را در قبرش می نهد.»^۵

قال عليه السلام: في تأويل قوله تعالى: ﴿ثم رددنا لكم الكرة عليهم﴾... خروج الحسين في سبعين من اصحابه، عليهم البيض المذهبة... يودون الى الناس: ان هذا الحسين قد خرج، حتى لا يشك المومنون فيه... و الحجة القائم بين اظهريهم، فاذا استقرت المعرفة في قلوب

۱. بحار؛ مجلسی؛ ج ۵۳، ص ۳۹. ۲. بحار؛ مجلسی؛ ج ۵۳ ص ۶۴.

۳. منتخب الانوار؛ علی بن عبدالکریم نیلی از علمای قرن نهم هجری.

۴. شاید منظور انگشتر سلیمان علیه السلام باشد. ۵. بحار؛ مجلسی؛ ج ۵۳ ص ۹۴.

المومنین انه الحسين، جاء الحجة الموت، فيكون الذي يغسله و يكفنه و يحنطه و يلحده في حفرة: الحسين بن علي و لايلي امر الوصي الا الوصي.»

ایشان در تاویل این آیه «سپس برمی گردانیم شما را بر روی آنها»^۱ فرمود: «حسین علیه السلام به همراه هفتاد نفر از اصحابش باز می گردد که لباس هایی زیبا و آراسته بر تنشان است؛ به مردم گفته می شود: او حسین علیه السلام است که بیرون آمده است. تا اینکه مؤمنان در او شک نکنند؛ قائم علیه السلام نیز در میان آنهاست؛ پس هنگامی که معرفت و شناخت به رجعت حسین علیه السلام در دل های مؤمنین مستقر شد، مرگ قائم علیه السلام می آید؛ حسین علیه السلام او را غسل می دهد و کفن و حنوط می کند؛ چون کسی جز معصوم، نمی تواند این کارها را برای معصوم انجام دهد.»^۲

اما زیارت ها:

۱- در زیارت جامعه از امام هادی علیه السلام روایت شده است:

«مومن یا یابکم، مصدق بر جعتکم، منتظر لامرکم، مرتقب لدولتکم.»

«ایمان به رجعت شما دارم، رجعت شما را تصدیق می کنم، منتظر امر شما و منتظر حکومت شما هستم.»

۲- در زیارت امام زمان علیه السلام آمده: «و ان رجعتکم حق لاریب فیها.»

«رجعت شما حقیقت دارد و شکی در آن نیست.»^۳

۳- و هنگام برگشتن از زیارت هر امامی از ائمه طاهرين علیهم السلام و وداع با او می گویی: «و حشرني الله في زمركم... و مكنني في دولتكم و احياني في رجعتكم و ملكني في ايامكم.»

«خداوند مرا در زمره شما محشور کند و در حکومت شما، مقام و مرتبه داشته باشم و در رجعت شما، مرا زنده کند و در دوران شما زمامداری کنم...»^۴

این خلاصه سخن از رجعت است و دانستیم که امام زمان علیه السلام، هنگامی به شهادت

۱. تفسیر برهان.

۱. اسراء، آیه ۶.

۲. بحار؛ مجلسی؛ ج ۵۳، ص ۹۲.

۳. بحار؛ مجلسی؛ ج ۹۴، ص ۳.

می‌رسد که امام حسین علیه السلام به دنیا برگشته، امام زمان علیه السلام حکومت ورهبری را به ایشان تسلیم می‌کند.

سخن از رجعت، مجال زیادی می‌طلبد که بعضی از علمای ما، کتاب‌های مستقلی در این مورد نوشته‌اند و ما بحث را به دلیل رعایت سبک کتاب، خلاصه کردیم.

سخن علامه مجلسی رحمته الله درباره رجعت

شیخ مجلسی رحمته الله، سخنی راجع به این موضوع دارد که آن را به عنوان تتمه متن بیان می‌کنیم: برادر من! گمان نمی‌کنم بعد از مقدمه‌ای که بیان کردم و اعتقاد به رجعت را - که شیعه در تمام ادوار بر آن اجماع نظر دارند - توضیح دادم، دیگر در این مورد شک کنید؛ این عقیده، بین شیعه مثل آفتاب در وسط روز، روشن است حتی آن را در اشعار خود به کار گرفته‌اند و به وسیله آن در تمام دوران برای مخالفان خود دلیل آورده‌اند و مخالفان، آنها را بر این مطلب به باد انتقاد گرفتند...

چگونه مؤمن به حقانیت دیدگاه ائمه اطهار علیهم السلام درباره چیزی که نزدیک به ۲۰۰ حدیث صحیح که به صورت متواتر آمده، شک می‌کند. در حالی که این احادیث را چهل و اندی از معتمدان و دانشمندان بزرگ در بیش از ۵۰ عدد از نوشته‌هایشان، روایت کرده‌اند.

مثل ثقة الاسلام کلینی، شیخ صدوق، شیخ طوسی، سید مرتضی، نجاشی^۱، کشی^۲، عیاشی^۳، علی بن ابراهیم^۴، سلیم هلالی^۵، شیخ مفید، کراجکی^۶، نعمانی^۷،

۱. احمد بن علی بن عباس، صاحب رجال معروف.

۲. محمد بن عمر بن عبدالعزیز، صاحب رجال که از برده‌های عیاشی بوده، بعضی گفته‌اند از اصحاب او بوده است.

۳. محمد بن مسعود بن محمد بن عیاش در بین اهل مشرق از جهت علم، ادب، فضل و بزرگواری از همه برتر بوده است.

۴. علی بن ابراهیم بن هاشم قمی که در روایت حدیث، مورد اعتماد شیعه بوده، نوشته‌های زیادی دارد.

۵. از اصحاب امیر مؤمنان علیه السلام، امام حسن و امام حسین علیهم السلام بوده است و گفته شده، از اصحاب امام سجاد علیه السلام و امام باقر علیهم السلام هم بوده است.

۶. محمد بن علی از شاگردان شیخ مفید و سید مرتضی بود و نوشته‌های متعددی دارد.

۷. محمد بن ابراهیم بن جعفر کاتب، صاحب غیبت که شیخی عظیم‌القدر بوده، دارای کتاب‌های متعددی می‌باشد در بغداد متولد شد و در شام فوت کرد و از علمای قرن چهارم هجری بوده است.

صفار^۱، سعد بن عبدالله^۲، ابن قولویه^۳، علی بن عبدالحمید^۴، سید علی بن طاوس^۵ مؤلف التنزیل و التحریف، طبرسی، ابراهیم بن محمد ثقفی، محمد بن عباس بن مروان، برقی، ابن شهر آشوب، حسن بن سلیمان، قطب راوندی، علامه حلی، سید بهالدین علی بن عبدالکریم، احمد بن داوود بن سعید، حسن بن علی، علی بن ابی حمزه، فضل بن شاذان، شیخ شهید محمد بن مکی، حسین بن حمدان، حسن بن محمد بن جمهور عمی نویسنده الواحده، حسن بن محبوب، جعفر بن محمد بن مالک کوفی، طهر بن عبدالله، شاذان بن جبریل، صاحب کتاب فضایل، نویسنده العتیق و نویسنده الخطب و دیگر نویسندگان که کتب آنها نزد ماست و مؤلفان آنها را دقیقاً نمی شناسیم و آن را به آنها نسبت نمی دهیم، اگر چه بعضی از اطلاعات در کتاب های آنها موجود است.

اگر رجعت، متواتر نباشد؛ پس امکان دارد چه چیز متواتر باشد با اینکه تمامی شیعیان، نسل به نسل، آن را روایت کرده اند.

گمانم بر این است، کسی که در امثال این احادیث شک کند، درباره ائمه دین نیز، شک کرده است؛ ولی نمی تواند آن را بین مؤمنان اظهار کند؛ پس دست به تخریب عقاید پایدار این ملت می زند و مطالبی مطرح می کنند که کوتاه فکران به سوی آنها جذب می شوند و در تردید افکنی ملحدان تلاش می کنند که: «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» «می خواهند نور خدا را با دهان هایشان خاموش کنند؛ ولی خداوند نورش را کامل می کند ولو مشرکان آن را نپسندند.»

۱. محمد بن حسن بن فروخ قمی، دارای کتب متعددی است که از آن جمله رجعت می باشد؛ او در سال ۲۹۰ هجری وفات کرد.

۲. سعد بن عبدالله اشعری قمی، فقیه و از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام است که به دیدار امام زمان علیه السلام در عصر پدرشان امام حسن عسکری علیه السلام مشرف شده، دارای کتب زیادی است و در سال ۲۹۹ یا ۳۰۰ هجری وفات یافت.

۳. جعفر بن محمد بن جعفر بن موسی از محدثان و فقهای بزرگ است که تألیفات بسیار زیادی دارد و در سال ۳۶۸ هجری در قم وفات یافت.

۴. علی بن عبدالحمید از اصحاب امام موسی کاظم علیه السلام است.

۵. علی بن موسی بن جعفر بن طاووس، صاحب کرامات و نوشته های بسیار است که در سال ۶۶۴ هجری وفات یافت.

باید برای بیشتر شدن استواری و تاکید بحث، اسامی بعضی از کسانی که این مطلب را طرح کرده‌اند و کتابی در این مورد نوشته‌اند یا برای منکران، دلیل آوردند و یا با مخالفان مناظره کردند را بیان کنیم و این اسامی، غیر از آن اسامی‌ای است که در سطور گذشته، نام آنها را آوردیم:

* احمد بن داوود بن سعید جرجانی. شیخ طوسی رحمته الله در الفهرست می‌گوید: او کتابی در این مورد به نام المتعه والرجعه دارد.

* حسن بن ابی حمزه بطائنی. نجاشی رحمته الله از جمله کتاب‌هایش را کتاب الرجعه شمرده است.

* فضل بن شاذان نیشابوری. شیخ طوسی رحمته الله در الفهرست و نجاشی رحمته الله گفته‌اند: او کتابی در اثبات رجعت دارد.

* صدوق، محمد بن علی بن بابویه. نجاشی رحمته الله الرجعه را از کتاب‌هایش شمرده است.

* محمد بن مسعود عیاشی. شیخ طوسی رحمته الله و نجاشی رحمته الله در الفهرست؛ کتاب الرجعه را برای او ذکر کرده‌اند.

خاتمه

در پایان از خدای متعال، رسول خدا ﷺ و ائمه طاهرين ﷺ به خصوص از مولایمان، بقية الله، امام حجت بن الحسن العسكري ﷺ به دليل هر گونه کوتاهی یا کمبود یا خطای غیر عمدی و یا اشتباه غیر منظور در تأویل بعضی از احادیث، عذرخواهی می‌کنم.

امید و آرزوی من این است که این تلاش ناچیز و خدمت بی‌ارزش، مورد شرف قبول از جانب خدای عزوجل - که کم را قبول می‌کند و از بسیار می‌گذرد - واقع شود و مورد رضایت رسول خدا ﷺ و ائمه بزرگوار ﷺ قرار بگیرد.

با خوانندگان گرامی ساعت‌ها راجع به مولایمان صاحب الزمان ﷺ گذرانیدیم و مثل اینکه ما را در سده‌هایی که بشارت‌ها و خبرها از رسول اقدس ﷺ و از ائمه طاهرين ﷺ بود برد و در لحظاتی که در آن، امام زمان ﷺ متولد شد و سال‌هایی که زیر سایه پدر بزرگوارش، امام حسن عسکری ﷺ سپری کرد، بودیم.

همچنین در دوران غیبت صغری، حوادث آن، غیبت کبری و بعضی حوادث آن. گویی ما ظهور امام ﷺ را درک کردیم و علامتهای حتمی و غیر حتمی را مشاهده نمودیم حتی ظهور، قیام و نهضت مبارکش را درک کردیم و بعضی از اقدامات و تصرفات او در جوامع بشری را دیدیم.

دیدیم که چگونه تمام موجودات آسمانی و زمینی با او هماهنگ می‌شوند و قوای ظاهری و معنوی از او پشتیبانی می‌کنند و چگونه بر اریکه حکومت و پیشوایی تمامی انسان‌ها تکیه می‌زند و بر هر وجه از زمین وسیع خداوند حکومت می‌کند.

در خاتمه می‌گوییم، در خلال نوشتن این کتاب به صدها حدیث مربوط به امام زمان علیه السلام که در کتب حدیث بیان شده‌اند دست یافتیم؛ ولی از آوردن آنها صرف نظر کردم؛ نه اینکه در صحتشان شک داشتیم؛ بلکه ضرورتی در آوردنشان ندیدم و بعضی از آنها با احادیث صحیحی که سند قوی‌ای دارند، منافات داشتند و قبول و تحمل بعضی از آنها برای عده‌ای از مردم سخت بود و معنای آنها معلوم نمی‌شد، مگر بعد از آوردن مقدمات طولانی و ... پس بهتر دیدم آن احادیث را بیان نکنم و آنها را به کسانی که کتاب‌های مفصلی در این مجال می‌نویسند، بسپارم.

از خدای عزوجل می‌خواهم که به من با دادن توفیق بیشتر نسبت به آنچه او می‌پسندد و مورد رضای اوست، منت گذارد و آخرین حرف ما، این است که ستایش مخصوص پروردگار عالمیان است.

صفر (۱۴۰۴ ه.ق)

سید محمد کاظم قزوینی موسوی